

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228209

UNIVERSAL
LIBRARY

صفت شاکر و مکار و فضل و کمالات
 به نثر و بحر و کلام و قلم و بیان

درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب تصنیف خاتون خاتون خاتون



تصنیف فضل و فضل و علم و ادب و کلام و قلم و بیان

مطبع مشرقی نوکس و کلام و قلم و بیان

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ مسلسلہ وار فروخت کے لئے موجود ہے جسکی مطبوعہ ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معانیہ و ملاحظہ سے شائقان اعلیٰ حالات کتب کو مستقیم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیبل کے تحت صفحہ چھاپا گیا ہے۔
کتب فلاح و دولت وغیرہ فارسی وار و درج کر کے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر و اہمیت کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب متفہمات و تہذیب

تذکرۃ المعاد -

توضیح الحزمین منظوم معہ تشبیہات کاغذ
سفید گندہ -

ایضاً - کافذ رہتی و سنائی -

ہفت تماشا کے قیل -

تحقیق الانساب -

رسالہ فاضل قطب -

تذکرۃ الحجۃ -

تخصیص السعادت - بیور ششم

اچھل سہ عقاید -

طیلس الاسلام -

بیان فی احکام الانسان -

روئے الشہد -

کر بلائے معلیٰ - معروف بہ کربلا نامہ
کاغذ سفید و چلن -

ایضاً - کافذ رہتی و سنائی -

امرار الاولیا

حجج بمسی - غایت الشعور کاغذ سفید -

ایضاً - کافذ رہتی و سنائی -

میزان الفرقان -

وہابی کتب العرش - بیہ شش ثقل -

شرح سفر السعادت - از شاہ عبدالحی دہلوی

بموقعہ اور او - دو قلمت شامل پنج و

جو ہر التقرآن

رسالہ تنبیہ الانسان - درہمت و ستر

یا لوزان مطبوعہ ۱۸۸۵ء

نقوش معظم - داغ ہر در و غم و

ہفت اہل انسال -

صفت کرمکاران فضائل حبیبان
 بیرون حق مکینان و قنطینان

درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب تصنیف جمال عظیم التیام حضرت



آصفیة فضل الفضلاء علم العلماء فرید العصر مولانا شاه عبدالغنی رحمتی صاحب

مطبع مشرقی نو استوفی کابو بهار الراجحی
 در مطبع مشرقی نو استوفی کابو بهار الراجحی

باقی و تاریخ جمیع کتب و ادیان شده بر همه غالب و غریزه آمد الظاهر الباطن ظاهر است انوار او که تا مآل فانی رسا
 در گرفته و عالم را روشن ساخته است و هیچ غلوری مثل غلوری و هیچ نورانی مانند نور وی نیست و باطن
 است اسرار وی که هیچکس مدرك حقیقت حال وی راه نبرده و دور و نزدیک همه در نظاره کمال جمال و بی
 صیه الهیه - و چون بکل شیء علیم و وی صلی الله علیه و آله و سلم داناست بر همه چیز از شیوانات ذات الهی
 تا اسما و افعال و آثار و کج و معوج ظاهری و باطنی اول و آخر احاطه نموده و صدق توفیق
 الهی و علم علیم شده علیمین الصلوات افضلها من احمیات انهماء و اکملها ما بعد میگوید بنده مسکین
 عبدالحق بن سیف الدین دهلوی قادی و فقه الله لما یکب و یرفاه و جعل آفراده خیر امن اولاده باعث
 بر جمیع و تالیف این کتاب که ستمه است بمدرج الفیوة و درجات القنوة آن بود که سالها مشغول
 بجان و ذوق ایمان مرا بران میداشت که کتابی در سیر مصطفوی شرح احادیث نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم که این بنده حق خدمت آن بجا آورده و چاکری کرده است سازد و تکمیل و تمهید آن پردازد و التماس
 فرزند عزیز نور دیده دانش و بنیش نور الحق فقه الله تعالی عز و جل بفضیله المطلق مؤید و موکد آن میشد
 و لکن چون امر نمیشد یعنی توفیق نمی یافت جلوه جمال شاید مقصود در وقت بود و چون از فساد و زمان
 نحرانی در مزاج دقت بعضی در و نشان مغرور این روزگار راه یافته و از تیرگی آینه استیلا و دنگی حوصله
 و راک ادراک پایدار و مقام اقدس محمدی ساکد هیچکس را بدرک و دریافت آن راه نیست نشانخته و تصویر
 و ارادای حق اعتقاد نموده و از جاوده دین قویم و صلح مستقیم بر افتاده بودند لازم حق نصیحت درین
 مسلمانی آن نمود که احوال و صفات قدسیه آنسرور انبیا و امام اولیا و مغرور سل و استاد کل معادن علوم
 اولین و آخرین و منبع فیض انبیا و مسلمین و اسطی بر فضل و کمال و نظیر هر حسن و جمال هم شاید دهم بشود
 دهم وسیله و هم مقصود چه نگارش نماید و این بے خبر آنرا از حقیقت حال آگاه گرداند و غافل آنرا از خواب
 غفلت بیدار سازد و طالبان را در بره آورده و عاشقان را در ذوق و شوق درآرد پس کتابی آمد شامل
 احوال مبداء و مآل و حسن و جمال و فضل و کمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون ناشی از نشاء ذوق محبت بود
 و نماند که مدت از جاری عادت بیرون نمود و یو و آند و کاتب سحر و تحقیق خبر ندارد که کی آغاز یافت و کی پایان
 رسید و الله ولی الرشا و الیه المبدأ و المآل و در ترتیب کتاب برین قسم آمده قسم اول در فضائل
 و کمالات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حسن خلقت و جمال صورت و اخلاق غلیظه و صفات کریمه و فضل

و شرف دی صلی الله علیه و آله و سلم که آیات ذراکنی و احادیث مجید ثابت گشته و ذکر شریف دی در کتب
سابقه و ذکر کرامت مرحومه دی در آن کتب و ذکر فضائل مشترک میان وی و انبیاء و دیگر و کمالات
متمنه بوی از سراج و جزآن و ذکر معجزات فاسره و آیات باسره دی صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر اسای
شریفه دی و فضائل و کرامات و در ریاض که در نشاء آخرت مخصوص ذات بابرکات دی خواستند و معافات
و خصوص و سیلت و بیان حقوق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که واجب است بر خلق رعایت

و طاعت و اتبع و ذکر عبادات شریفه که مقررات درگاه و عبادات کرمیه که محمولات الهی اند سبحانه و تعالی
و این قسم بر یازده باب مطابق ارقام عددی که بر رؤس این مسائل رسم کرده شده است ترتیب یافت
قسم ووم در ذکر نسب شریف و حمل و ولادت و رضاع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کفالت
عبد المطلب و موت وی اعداد و اعانت ابوطالب در امراد سفر کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همراه
ابوطالب بجانب شام و شناختن نجیر او را و مایه مراد ایمان آوردن به نبوت وی و نزوح خدیجه و ذکر
بنای کعبه و بدو دمی و ظهور دعوت و وفات ابوطالب و از بیت کفار و هجرت صحابه بجانب حبشه و رفتن آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بجانب طائف و بیعت جن و ذکر بیعت انصار و انبیاث باعث هجرت در سید بن بدین
مطیبه و ترتیب این قسم بر چهار باب اتفاق افتاده قسم سوم در ذکر وقایع سنوات که از ابتدای
هجرت تا مسابوای مرض و وفات وقوع یافت و چون وقایع هر سال بابی علیحدّه است احوال این قسم نیز
در معنی مرتب برده باب خواهد بود و اگر چه بعنوان ابواب مذکور نگشته قسم چهارم در ذکر حدیث مرض
و استمداد آن دو قاضی که در ایام مرض در روز وفات وقوع یافت و ذکر غسل و تکفین و نماز دفن و انبیا
حیات انبیا و این قسم مرتب بر سه باب آمد قسم پنجم در ذکر ادلا و اظهاره و از واج مطهره و سرسری مکرره
وی صلی الله علیه و آله و سلم در ذکر اعام و عمارت و عبادات و اخوات رضاعی و ذکر خدام و موالی و حراس
کتاب و امرادرسل و اعمال و خطبه و شعراء و المودنین و آلات حروب و دواب و امثال آن و ترتیب این
قسم بر یازده باب اتفاق افتاد و تمکله در بیان بعضی از صفات کامله و
صلی الله علیه و آله و سلم بطریقه اهل معرفت و طریقه توحه و استمداد بجانب اقدس وی صلی الله
علیه و آله و سلم قسم اول در فضائل و کمالات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در بیان قسم یازده باب است
باب اول در بیان حسن خلقت و جمال صورت وی صلی الله علیه و آله

و سلم امام جعفر شریف دی صلی الله علیه و آله و سلم مراتب جمال الهی است و مظهر انوار ثنائیهایی دی بود و همچنین
 از برای ابن عازب آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوب روی و خوشنوی ترین مردم
 صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث ابی هریره آمده که ما را بیت شیا حسن من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 گفتند در این من هیچ چیز را بهتر و خوشتر از پیغمبر خدا و در قول دی ما را بیت شیا و گفتند انما یا ربنا یا ربنا یا ربنا
 بیش از آن که در قول من دی فائق بر همه انبیا بود و گفت چنان روشن و تابان بود که گویا سیر میکند آفتاب در
 آبی صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث دیگر آمده که چون سید می توادر گویا سیر می آفتاب می کند
 بیت تائبیت در زمینی زاده و آفتابی چون در دیا و مقصود بیان سطوع و اشراق دلحان
 وجه مبارک در وی روشن است و در حدیث پنجاه می آمده که پرسیده شد از برای ابن عازب که آیا پور
 روشن است آنحضرت مانند شمشیر یعنی در احسان و فعالیت در روشنی گفت نه بلکه بود مثل قمر چون در تشبیه بسیف
 معنی تدویر قوت و شد عدول کرد بسوی قمر از جهت اجتماع دی هر دو صفت را اندر هر دو لسان و در روایت
 مسلم آمده که گفت نه بلکه مثل آفتاب و ماه بود یعنی مستدبر بود و اگر چه خورشید و ماه در آفتاب بیشتر است
 اما دو ماه ملاحتی است که در آفتاب نیست و ملاحتی صفتی است که در در میان خوش آمد و در دل جای کند
 بدرک آن ذوق است و صفت ادب بیان راست نیاید چنانکه گفته است بهیت شاهد آن نیست که موی
 و سیاه و در دیده طلعت آن باش که آنی دارد و در میان فرق می کنند در میان صبا که گفت یوسف
 علیه السلام بود و ملاحت که گفت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود انما الملع و انمی یوسف اصبح و باید
 دانست که تدویر وجه مبارک آنحضرت صلعم نه بر آن وجه است که گردش در آینه باشد چه آن آینه از جن و
 جمال بیرون است بلکه مراد آنست که در وی نوعی از تدویر بود و قلیل و پر دراز نبود و آن در من و
 جمال و عظمت و اہمیت داخل است و آمده است که نمود روی مبارک دی مکتلم و نه عظم و مکتلم مدور و الواجب
 را گویند که تخت مدور باشد و در شفا گفته که مکتلم قصیر لظن و این مستلزم تدویر وجه است زیرا که طول وجه
 بطول ذوق می باشد و عظم بر ذوق مکتلم آسید و روی پر گوشت مدقاسوس معنی تدویر و جامع نیز در
 اخذ کرده و او یعنی همین و صفت هر دو آید هر دو متقی است و مثل الخمرین نیز آمده و سهل زین نرم همواره
 در بعضی روایات اسبل الخمرین آمده و در سیلان در مواجیب لرزیده از این الاثیر نقل کرده که اساتذہ قدس
 استقامت است و آنکه بلند برآمده باشد گفت شیخ ابن حجر عسقلانی که این است باطن گم می که پرسید آیا پور و بیشتر

که در آن وقت است و در حدیث ابی الدرداء کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخاطبهم فی الجبل و روى عن ابی الدرداء
 علیه السلام انکفرت بود یعنی خدا تعالی بزرگ و عظمت و جلال و کبریا را میسر فرموده و روى مبارک است
 و چون در خشدن ماه در شب چهارم در ترجیح تشبیه جمال آنحضرت با ماه بر تشبیه آفتاب چنانکه سابقا اشاره
 بان کرده شد گفته اند که ماه بری کند دیده را و نور خود دانشی گیرد و لذت می یابد و دل بشا به ده دی ممکن
 است نظر کردن بوی بخلاف آفتاب که خیر می گرداند نظر را و ذوق نمی بخشد و این تشبیه ذات ظریف صفات
 صلی الله علیه و آله و سلم با آفتاب در سلطوت و عیال و نفوذ بخشی و ظهور دی و زوایات عالم و در عدم و ترک
 آن حقیقت ذات شریف دی و خیره شدن نظر منقول از دور و نزدیک در مطالعة فضل کمال وی همانا
 شعر امی الوری فهم معناه غلیس بری و القرب والبعد فی غیر نفی و کمال شمس انظر العینین من بعد مغبرة
 و نقل الطرف من الم یحالی خود است و لیکن در مشاهد حسی عیالی تشبیه بقمر خرب و او غناست
 و نحو اهب لدهیه از نایا نقل کرده است که چون مسرود می شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نموده میشد
 روى وی باشند آینه نموده میشد شخص و در و دیوار در روى صلی الله علیه و سلم و از جا برین سحر آمده
 که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب تناب و بود بر روی حلقه قرصی نظر میکردم من
 بسا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و به سوی قرصی بنجا سوگند جدا آنحضرت نزد من بهتر از قرصی و دی
 که گفت نزد من برای اظهار تندرست بحسن و جمال دی صلی الله علیه و آله و سلم و به سوی قرصی بنجا سوگند بود
 آنحضرت نزد من بهتر از قرصی و دی که گفت نزد من برای اظهار تندرست بحسن و جمال دی صلی الله علیه و آله و سلم
 و آله و سلم و ادوی احسن است در واقع نزد تیره تبلیغ عایجت جامع اگر بخواهد و او از او مراد بجز احسان
 که خطبای صحیح دارد نیست تحقیق محشین و خطا بر هر کس حلقه را بر حلقه افروشیمن حمل کرد و حمر از سرخ
 صرف و باید دانست که تشبیهات باین اشیا که در صفات آنحضرت شده باشد بر روشن ترست چیست و در
 و علوت و اللوحی کی اندک کلمات نیست که معادلی و معانی صفات خفیه و خفیه دی صلی الله علیه و آله و سلم
 باشند سبحان من یخلق و حسنه و اجله و اتمه و ارحم و سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
 علیه و آله و سلم کلام در دی از دو وجه است اول در وصف صفت و ثانی در بیان آن روایت است از ابی
 مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه که گفت پدید آمدن خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عالم انبیین واجب لا شکار بود و آنحضرت
 بزرگ چشم و در اندر ترکان و مرد و بزرگی چشم نمی خوردی و تنگی و تنگی آنراست و بسیار بزرگ سیر و برآمده

کلیه در صفات اخلاص و شرف وی توسط واعتدال است که در حسن و جمال و نبای نفس و کمال آنست و در حدیث دیگر آمده است اشکل العینین و شکله یغشین سرخی که در سفیدی چشم باشد این محمود است و آن را گمائی باریک ترخ است که در چشم باشد و شکله سرخی در سواد چشم در این در صفت چشم شریف کمتر مذکور شده ولیکن در نمایی گفته کان اشمل العینین و گفته اشمله حمرة فی سواد شمله سرخی در باهی این نیز نوی از حسن است و چشم که در راست ولیکن مشهور اشکل العینین است و در اشعار در صفت جوانان نرگس اشلا آمده و فی القاموس اشکل چیزی که در وی سرخی و سفیدی فخط باشد یا چیزی که سفیدیش بر سر زرد و شکله را سرخ و نیز گویند اشتقاق آن از سر است که چشم جاود و جاود و گر نیز گویند که دل میر با بند بختی اشکل العینین را بطول شدن عین یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کردند و در قاموس نیز انجین گفته و قاضی عیاضی یکی هم این چنین آورده و در شامال نوردی نیز این چنین آمده ظاهر آنست که قول امیر المومنین علی کرم الله وجهه غیظ العینین را راده این معنی است و الله اعلم و اوج العینین نیز آمده و اوج بیک سیاه چشم و در قاموس معنی فراخی نیز اعتبار کرده و بود و آنحضرت کحل العینین بلیت بستان سر سیاه کرده خانه حروم بود و چشم تو که سیاه سر سنا کرده و یعنی بود چشم دی گویند که سر کشیده است اگر چه سر کشیده بودی و چه نماند و صفت البصار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این عباس گفت که بود آنحضرت که میدید در تاریکی شب چنانکه میدید در روشنائی و در رواه البخاری و یحیی از عائشه نیز انجین روایت کرده و قاضی عیاضی در شفا آورده که آنحضرت در شب یا زده کوکب میدید و نزد سبیل و دوازده آمده بود و نظر او بسوی زمین و از تر از نظر بسوی آسمان بجهت غایت حضور و جلا و آنکه در احادیث وارد شده است که نظر بحایب آسمان و یا بسیار یا حی یا ایه یا بجهت انتظار وی بودی و اینکه بحایب زمین بود و در حالت روزه است و اکثر نظر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشت چشم که در جانب مندرست و آنکه در جانب بنی است آنرا موافق دماغ میگوشند و این از غایت جلا و وقار بود چون التفات کردی بنگریت بکپ در است تمام برنگست و بدزد و بدی نظر گردانیدن سخن گفتنی نمود که از عادت سبکساران و عکس این است ملاحظه وی و پیش روی و پس پشت یکسان بود و در احادیث آمده است که معتدیان می گفت سبقت نکند از من در رکوع و سجود که من بی نیم شمار از پیش و پس یکسان او پوشیده نیست برین رکوع و سجود شما و معتد است این روایت را خوانده که چگونه بود و حقیقت تمام احوال شریف آنحضرت صلی الله

عینین و عیاضی ازین کتاب است که در این کتاب است

علیه وسلم این چنین است که بگوید آن نتوان رسید و دعوی درک آن بکند حکم نادر بل تشابهات دارد و آنچه
 اقباس عقل و نظر علم نتوان گفت برین تفصیل است که این روایت بصری است یا روایت قلبی و بهر
 تقدیر مخصوص است بحال صلو که محل انگشتان تمام موجب از یاد و نور است با علم است عار احوال
 اوقات مادی است بصری است همین چشم است که در سر است یا پر و روگزار فعالی فاعل است که قوت
 الجبریه در هر جزو بدن پیدا آورد و یاد را بهر آنحضرت بطریق اعجاز مقابله شرط نبود و بعضی گفته اند که بیان
 گشتن آنحضرت دو چشم بود مانند سوراخ سوزن که ابصار میکرد و آن نمی پوشد آنرا بجا مانده این
 جماعه منطقی می شود و باطله قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده میکرد و افعال ایشان را در این دو سخن غریب است
 و اگر روایت صحیح ثابت آید اما مدعیان اجماعی توقف است و گفته اند که با سناد صحیح ثابت نشده است
 و اگر روایت قلبی وارد است پس آن علم است بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام و گفته اند که جواب آنست
 که چنانکه قلب غریب آنحضرت را صلی الله علیه و سلم احاطه و وسعتی و در درک و علم معقولات حادثه و حواس
 الطبیعه در انبیا و ائمه در درک محسوسات نبخشیدند و جهات سه را در حکم بحیث گردانیدند و اهل علم و این جا
 اشکالی می آید که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من بنده ام بنیادم
 آنچه در پس این دیوار است جوایش آنست که این سخن اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد
 گفتیم که آن انگشتان مخصوص بحال نماز است و اگر علم است موقوف باعلام آبی و خلق است علم را چنانچه
 در سایر منبئات است و ولایت میکند بران حدیثی که واقع شده است که یکبارگی تا آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم شد یعنی منافقان گفتند که چه خبر از آسمان حیدر و در نمی باید که ماقه و کجاست چون این شخص
 منافقان با آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسید گفت من نمیدانم و در قیامم مگر آنچه بر آن فرموده یا باده را پروردگار
 من متصل من گفت که تحقیق راه نمودم پروردگار فعالی بران تا آنکه که وی در موضع است چنین و چنین
 نیز شده است مبارکی در درستی پس نشند آنجا و یافتند و چنانکه خبر داده بود پس آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم نمی باید مگر آنچه در این راه پروردگار تبارک و تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال
 اما مع شریفی صلی الله علیه و سلم در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت که من
 بنیم حزری که نمی بنمید شما و می شنوم چیزی که نمی شنوید شما من می شنوم اطمینان آسمان را و اطمینان آسمان را
 و آواز شکم منی و آواز شکر کرده اند آنرا گویند و فرمود من را راست آسمان را که اطمینان کن نیست جلالت

بیان بنی برین

جان و اسباب

بیان بنی برین

بکثیر بود و ای جای چو را نگشت بر آسمان مگر آنکه نهاده است فرشته جبه خود را بر ای سجد و در روایت دیگر
 ساجد است یا قائم و بیان ماهیت اذن شریف و سایر صفات آن درین کتب یافته نشده است جز آنکه
 در جامع کبیر آورده که بود آنحضرت نام الا ذین اما چنین مبارک دمی صلی الله علیه و سلم وصف کرده او را علی
 رضی الله عنه و فتح الجبین و در روایتی صلت الجبین فی الصلوات صلت پیشانی کشاده و در حدیث دیگر
 واسع الجبین و در روایتی واسع الجبته و در ذکر وجهه شریف از کعب بن مالک گذشت که چون چنین در
 پیشانی می افکند چنان می نمود که گویا قطع قر است و گفته اند که از اثر بخت و طالع و نورانیت چنین
 ظاهر شد و سر نوشت که در شکم ما دیده نوانند در موضع جبین است و گاه سینه شاهه این معنی در وجهه
 معطر که عادت بر تطلیع و نویه می واقع شده است حاصل می شود که چنانکه نیک بختی و سعادت لایح
 و فلاح است از آن اما واجب شریف در حدیث علی رضی الله عنه و فتح الجبین مقرر و ان الحاجبین
 واقع شده است و قرن اتصال موی ایروان است و در حدیث ابن ابی نازک که از او امتحان علیه شریف
 بودند غیر قرن آمده و در بیان اذن و در روایت اختلاف است و گفته اند که صحیح روایت من غیر قرن است
 و ظاهر آنست که بسیار نبوده که موها سخت بهم پیچیده باشند و بسیار فرجه بهم نبوده اتصال بود و موسی چند
 تخفیف که بیان اطلاق آنست که در تمام آنست که هر دو صحیح اند و در نظر شود و نیالی نیز بخندن می در آید
 و اعتدال علم و گفته اند که در میان ابرو و لای رکی بود که می بینا بند از آن غضب و جبر و حدیث ابن ابی نازک است
 که از جرج الحجاب و تفسیر کرده اند که از جرج بالمقوس طویل و افسر الشجره و در روایتی از جرج الحجاب سوانع یعنی
 تمام موی در قداموس و محل جرج یعنی بار یکی ابرو یا درازی گفته و نهاری گمان ابرو و بهی از بعضی
 صحابه آورده که گفته ویم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم احسن الوجوه عظیم الجبته و قین الحاجبین
 و وقت با و قد شرفنا مات نزار و مراد بوقت آنکه بر موی خردم نبوده بود و شعر آنکه کم می و پراکنده نبوده
 اما انش شریف اقی الا لفت و اقی العونین واقع شده و عرنین یکسر عین مصل و سکون را و کسر نون
 اعلی الف که در تحت مجتمع حاجبین است و تفسیر کرده اند اقی را بسائل الحاجمین مرتفع الوسطه و مسائل
 انهم سبلاست یعنی هموار با نوبی از طول و قین العونین نیز آورده و وقت نیز یکب یعنی سبلاست و مراد
 قنی غلط است و عرنین الف آنحضرت را نوری مشتعل بود که گمان می برد که یک تامل میکرد که بلند است
 و بلند نبود آن بلند می بود که بالا سید وید و آن را نیز نشان یکب بختی و سعادت مندی می و از طلا

فم شریف و صحیح سلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم قلیح الفم یعنی
 زراخ دمان و همچنین وصف کرده است این بانی الکر که وصف غنی بود صلی الله علیه وسلم مدنی و در طول
 بدنیان حلیه خریف که مذکور است در شمایل نزدی و صحت فم مدوح است نزد عرب و مردم میدانند صغر
 فم را و در دالان در زبان و تنگ دهی که شهادت جوانان اعتبار کرده گویا بجهت بودن ایشان است و حکم نسا
 بعضی می گویند که بیه از کم سخن و محبوبی است و در حدیث دیگر بعد از قلیح الفم این عبارت زیاده کرده اند که بیان
 را در نه زراخی دهن می کند نفع الکلام و ختمه باشد یعنی آغازه می کرد آنحضرت سخن را و فم میگرد و بشده و
 و در شرف کبشیم کنج دمان و در شرف جگر یک فارغی شرف خطیب اشرف کام کشاده و در شرف فصاحت
 نمانده یعنی سخن از دمان شریف نام و کامل و پدید بر آید و شکسته و ناقص نمی بر آید پس حاصل این بیان
 و فصاحت اثبات آن را جمع گرد و در شرف لسانی که آرازم کرده اند در صورتی است که بطریق کفایت و تصنیع
 و بناحق باشد بعضی از مصلح فم فرب نفیق و او آشته اند مصلح انسان کشاده و دندانهای پیش فی الصراح
 فلیح کشادگی دندانهای پیش در حدیث آمده است یا شنب یفیع الشنا یا شنب رولوق دندان و آب و شیرینی رسا
 دینی القاموس الشنب بجر که بار و نفع و در حدیث فی الانسان در حدیث علی رضی الله عنه یفیع الشنا یا یفیع
 بوجه و جیم روشن زبان و دندانهای پیش در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت کشاده لبها
 چون نکل میگرد و بدنه شک گویای بر آید نور از میان کشاده گی دندان پیش وی و در حدیث ابو صبری
 حیث قال شعر کانما لولوا لکنون فی حدیث من محدثی شطن منة و یسم و طرانی و در اوسط روایت کرده
 که بود لبها و در دمان آنحضرت احسن و الطلح از بهر آدمیان و در روایتی عظیم الانسان نیز واقع شده و
 را و غامی و در سستی آن خواب و بجا ما اب و دهن شریف وی صلی الله علیه وسلم شقای بود و در شنگان و در لگان
 را و حدیث حرق آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حشمان علی رضی الله عنه در خیر و به شدن آنند و است
 شهود است و آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و لوی آه آب پس آب خود را از آن و لود و خورت
 آب دهن و در وی ماند افت آب را در جاد پس قانع گشت بوی مشک از آن و خانه انس فی الله عنه
 پایبی بود و از افت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس بنمود و در مدینه جای غیرین ترازان و یکبار سی هفتاد
 غیر خواهر از نزد آنحضرت آورد و پس از آنکه آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیراب شدند
 و شیر خوردند و از آن روز روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سمت آشته بود پس آنحضرت زبان شریف

بیان شریف

بنا

بنا

خود را در دمان دی نهاد و بکشد آن را تمام آن روز سیراب بود و آنها از معجز آنست و اشال آن بسیار است اما
 فحک آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحیح البخاری از عایشه رضی الله عنها آورده که گفت ندیدم آنحضرت
 را در خنده چنانکه دیده شود لموات وی و لموات نفحات مع الهامه و بفتح لام گوشت پاره که در اعلا بخور است
 از اقصای قم و همیشه بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم غبطه الوجه و اکمل البشر و آنکه در بعضی احادیث آمده است
 که خنده کرد آنحضرت تا آنکه ظاهر شد و جود وی یعنی دندانهای پسین که نهانیه دندانها اند و آن را اخرا دس
 عقل گویند و بعد از بوع و کمال عقل میرودند و از آن بانه است در بیان فحک آن حضرت که حقیقت آن و آن
 مثل نقش شده است در بیان شدت فحک و بعضی گفته اند که در او از مواجد اینها این باب یا اخرا دس است مطلقا
 نه آن اخرا دس مخصوص و اکثر خنده وی صلی الله علیه و سلم به جسم بود و تبسم از مبارکی فحک است و فحک
 انبساط وجه است تا ظاهر شود دندانهای از سر حد اگر با و از باشد و تبسمه شود و از آنرا تمهید گویند و اگر نه
 فحک نامند و اگر اصلا آواز باشد آن تبسم است و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و مشهور دندانها سفید
 کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر می شود از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در منظم احوال و اکثر اوقات زیاده می کرد تبسم و فحک و گاهی زیاده بر آن کرده بعد فحک رسانیده باشد
 اما تمهید فحک کرده است از فحک اکثرا و از فحک در آن است که بر دو فحک را وی میراند و از بزرگ و بزرگ
 از ابوهریره آورده که چون فحک می کرد آنحضرت روغن می شد و یوارا می افتاد و نور دندانهای او بر آن
 چنانکه از آفتاب فته و یکار آنحضرت نیز از جنس فحک بود و بدین شد آواز و لیکن میر تبسمت اخک از
 چشم پوشیده میشد از سینه شریف وی آوازی چنانکه دیگر کسی نمیتواند در بعضی روایات مانند آواز آسیا
 و گریه آواز تبلی صفت جلال و از شفقت بر است و رحمت بر بیت بودی و اکثر از سماع قرآن و احیانا در
 نماز شب بودی و گاه بدانت پیروزگار تعالی او را از خمیازه که از کفش در ثانی است و از تازی که در دهان
 ابن ابی شیبه آورده که تا شاد بطنی قطو در بعضی روایات مانند بطنی قطو واقع شده و پیغمبری خمیازه نکرده
 و در حدیث آمده که تا شاد بطنی از شیطان است و اگر غلبه کرد و بین بدست چپ بایستد و بایستد بایستد بایستد
 گرفت و آنکه ایام آه گویند بابت شنج است و آمده است که شیطان خنده میکند در روی کسی که میکند
 آنرا با صورت شریف وی صلی الله علیه و سلم بود حسن اصوات و بعد آنحضرت احسن الناس صوتا و
 اعلام و نبود هیچکس خوش آواز تر و شیرین کلام از وی و اصوات الناس لهجه که در وصف کلام شریف

واقع شده است همین سخن است که بود زبان شریف دی راست تر و درست ترین زبانها در تکلم بمجا رج
 اندر حرف چنانکه باید و نشاید و قادر باشد بر آن هیچ کی و صدق نبوی معنی فصاحت آید و روایت کرده انس رضی الله
 عنه که گفتند است خدا تعالی پنج پیغمبر را که خوش آواز و خوش روی نا آنکه فرستاده پیغمبر شمارا صلی الله
 علیه و آله و سلم خوش روی تر و خوش آواز تر از همه دارند چنانکه گفت است بیت در دل هر استی که حق فرزه
 است و روی و آواز پیغمبر خیره است و در می رسید آواز مبارک دی بی تکلف تا بجای که نرسد آواز
 هیچیک از مشو و خندها که در و غلط و توفیق و انداختن چنانکه می شنیدند مخدرات در پردای خود و مطهره
 خواند در ایام حج در منی پس بکشاد گوشهای هر مردم را و شنیدند آزاد را و غزل خود و شنیدند هر که در منی بود
 از و در نزد یک و آنکه در و در پیش و دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه بخواند و منی و علی کرم الله
 وجهه پیش آن حضرت بود و تفسیر میکرد از آن مراد و آن تفسیر و توفیق کلام و شرح و بیان و دفع شبهه از آن است
 نه شنوایند آن صورت آقا فصاحت لسان شریف و جوامع کلم و بدایع بیان و غرائب حکم و صلی الله علیه
 و آله و سلم زیاده بر آن است که می سبب فکر و اندیشه گردند و احصای آن توانگشت و ممکن نیست وصف
 آن به بیان و بیان آن بلسان و نیاز فرید پروردگار تعالی هیچ اند بر فصیح تر و شیرین تر و زیاده از وی صلی الله
 علیه و آله و سلم کبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیرون نیامد
 توان میان ما و تگشتی در میان مردم از کجا آوردی این همه فصاحت را فرمود و گفت اسمعیل محمود من شده بود
 پس آورد و برین آردا و برین پس آردا و اگر نعم فرمود از نبی ربی فاضل تا دویی ادب و فصاحت و ادب را پروردگار
 من و نیکه کرد ادب را و علم عربیت را که تعلق زبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد و ادب میگویند و نیز
 فرمود ناشی شدم من در نبی سعد بن کبر که قوم مرصعه دی صلی الله علیه و آله و سلم علیه سعد بن اند و ایشان
 افصح عرب بودند و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من لفظی بالفا و من فصیح ترین کسی ام که لفظی
 کرده است نصفا و اگر چه بعضی میمان را در حجت این حدیث با اصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما
 سخنی آن صحیح است و حاصل آن راجع است بآنکه فرمود که من افصح عربم زیرا که این حرف مخصوص است
 بعرب و در زبانهای دیگر نیست و در میان عرب کسی که حق این حرف بنام ادا کرده باشد نیست مگر آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و تخریج این حرف از اضر اس ایمن و الیسریت و گفته اند من الایسریت یعنی از صحابه
 غظام از هر دو جانب نزاع میکردند و تکلم میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکلام مبین و فصل که اگر میخواست

خود گفته اند که در غیر حج و عمره نبود و در روایت خلق و غیر این دو جا یافته نشده است و الله اعلم و در روایت
اصحانی آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیکه قدم آورده بود و مرد را چاکبوسی یافته و گدازشتن
موی سرشست است و همچنین است عادت عرب در زمان قدیم و لیکن باید که تفقه کند مویهای تن را بپیدن و شانه
کردن آنحضرت بسیار میکرد و هرگز از دیده و تیره سر موی ویدی مکرده داشتی فرمودی گاهی در نظری آید
یکی از شما گو یا شیطانی است و هرگز آیدری که بسیار تکلف میکند در دوازده که دن موی و آراستن آن آنرا نیز
مکرده داشتی و توسط همراهای خود است و هرگز آنرا ندانند تفقه کرد ترا شنیدن موی او را بهتر است از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه آمده که فرمود شنیدن و شستن موی سر را از ان باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم که در پنج مهر موی خنایت است الا آن ستردن موی متعارف اهل روزگار شده از خاص و عام خود و
مشاع نور باد و عباد و ظاهر آن بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت تفقه آنست فاعده و لیکن سنت
همان است که گفته شده و در حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موی را و خراگان فرق میکردند
سرهای خود را و اهل کتاب مکرر میکرد و مرد و بعد از آنکه موی است بر اطراف جبین و فرق جدا
کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آنرا مفرق میگویند یعنی تارک سر و آنحضرت
دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی خند و روی بخیری بعد از آن فرق میکرد پس
گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از سدل بسوی فرق ظاهر آنست که امر کرده شد بسوی
پس سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتحاد فرق با جهاد باشد که رویداد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به قصد استیلا و تلب بود چون بی نیاز گردانید حق تعالی
او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را با جمله سدل و فرق هر دو با نراست و فرق انتخاب افضل
است که از آنها و دقت را آنست که میگذاشت مویها را بحال خود اگر خود متفرق می شدند فرق میکرد و اگر نه
میگذاشت و الله اعلم و اختلاف کردند علماء که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطا میکرد یا نه اکثر
بر آنند که نکرده و نه مذهب نمی نیست زیرا که نرسیده بود پیری و بی سر حد خضاب در تمام سر و کجی چارده
یا هفتاد یا نوزده موی بود و بیست نرسیده بود چون اودیان میکرد و پوشیده می شد پیری و نمایان نمی شد
و گفت انس بود در محضر شریف دی چند موی سفید و اگر نمی خواستم می شمردم و چند موی در سر مبارک دی
و گفت خضاب مکرر آنحضرت آنچه دوست که بیرون آورد انس رضی الله عنه مویهای شریف را که

نسخه خطی

نسخه خطی

نسخه خطی

نزدی به و در غضب بود گفته اند غضوب نبودند بلکه مزوج و مخلوط بود بطیب و بختان می نمود که گویا
 غضوب است این غضاب کرده بود و او را الشی تا حکم کرد و در بر ایستند و همچنین است کلام در حدیث ام سلمه
 که اخیل و در بر اسب از یحیی از ابن عمر آورده که دیدم حضرت ماکه زنگ کرده بود بصفره و گفته اند که مراد
 از عفران است و در آن حضرت شیخ امام اجل عبد الواب متقی شنیدم که می گفت که این غضاب نبوده زیرا که
 مهربانی شریفه سادو بود و سیاه زنگ بنگ و نسیه و تخفیف بود که بدان می شست و پاک می ساخت
 یارب مگر آن چند موی شریف که سفید بودند آن زنگ می گرفت می باشد اگر این غضاب در وقت پیری بود
 ختم بر او ز نودی نقل کرده اند که گفت تمنا را نیست که زنگ کرده و فنی و فکر کرده اکثر اوقات پس از خبر
 داد و هر کس با آنچه دید و هر یک صادق گفت این مایل محین مستزیرا که حدیث ابن عمر در صحیحین است
 و ممکن نیست ترک دی و نیست او را تا دلی و بدانکه بعضی علماء در عدم شیب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 با وجود آنکه سن مبارک وی تمی و تمی آن بود و جمعی گفته اند که زمان مکرده میدارند پیر بر یاغالی و هر که کرده
 چند از حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر بر کافر شود و در روایت متعدد از انس آمده که شیب را
 اینجا عیب داشته و گفته ما شارا اند ما شیب و گفته اند عی بیست از انس رضی الله عنه که این چنین گفته و حال آنکه
 در حدیث آمده است که شیب و تار است و نور است و شیب ممدوح است بر زبان نبوت و تقصید که چون انس
 رضی الله عنه بالغه آن حضرت در غضاب و تنبیه مشاهد کرده چنانکه ابو ثمانه و العابدو بکر صدیق رضی الله عنه
 وید که سر درویش تمام سفید شده مانده است مکرده چندان است آنرا فرمود تنبیه و سید شیب از شیخ یحیی بن انس
 زین حدیث عیب بودن شیب نهیده و حدیث دیگر را شنیدیم بایان کرد که این حدیث منسوخ است باین حدیث
 علم کرد که در آن فی الموضع گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام یقین شک نیست که شیب از ثبیت
 وقت و قدرت و نهایت و چشم اعدا دین کمال است که در توبت وین اظهار شوکت اسلام و خلی تمام دارد
 فصولا در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غیر آن کفار در زمان غلبه و او فرمود حکمت الله تعالی اقتضای
 آن کرده آن حضرت را شیب که در صورت عجز می نماید و موسوم نموده انده نیز به آن حضرت می پاد و تر بین
 برضا با که تشبیه با اهل شباب دارد و هم برای این غرض بود و حدیث شیب ظهور آن بجهت شرف است بجهت
 هون و ثبیت بود و چنانکه فرمود شیبی سوده بود و اوقات و الحاصلات و غم نیاگون و اوقات سرگشت و القصد
 نمود که در صورت شباب ظلمی و فتوری راه یابد و این بودن شیب و تار و نور منافات ندارد چنانکه خبر ائمه

ن
 برکت در حدیث
 این حدیث
 علی بن ابی حمزه
 نقل کرده اند

صلوات الله و سلامه علیه بر دای تمیز بیان دمی و بیان اخلاص علیا سلام شیب برگماشتند و گفت ما بنده
 یارب خال و نثار گفت رب زدنی و قارفا فهم داشتند التوفیق و بحاجه شریف دی سلی الله علیه و آله و سلم
 در حدیث ابن ابی مالک آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کث اللزیز یعنی انبوه و بسیار یعنی فرمودم
 کث و کثت یعنی کثیف شد لطیف گفته می شود در جل کث اللزیز و کثیف اللزیز و بجهت کث و در شفا می
 قاضی بعضی گفته کث اللزیز بلاء صوره و در بحیه شریف در طول تدری سین در کثب بنظر نمی آید و در مخالف
 البنی گفته که بحیه آنحضرت چهار انگشت بود علیا یعنی همین مقدار بود و از روی صفت دارد و کم نمیشد و سندی
 برین یافته نمیشود و ارسال در بحیه موجب حسن جمال بیاندازه و کث اللزیز باشد و الله اعلم من این سخن
 مخالف چیز است که از شفا مذکور شد و زمانی است با نچه در حدیث ترمذی آمده که آنحضرت میگرفت
 از بچه خود از طول و از عرض دمی بر پیشانی و از بغض سبک را و میفرمود کسی که بر سبک را دمی از ما نیست
 و در همین آمده که مخالف کند در گرفتن شکر کار او در دایمی محوس را و بسیار کند و در از سازید و بشما ما
 و است کنید و در گرفتن سبکها و مذموب آمده در گرفتن سبکها و مخالف است و ادنی نیست که اطراف لب
 ظاهر گیرد و در حلق کردن آن بدعت است و نزد بعضی سنت است و نزد خفیه احتفاء است که از پنج بر دارند
 اما در حدیث آمده است که گرفت آنحضرت سبک خود را بر سوک او این بظاهر احتفاء منافات دارد و کذا
 قبل این در یک وقتی بود و اولاد را غلب اوقات احتفاء خواهر بود و مشهور در مذموب است که بمقدار ابرو
 بگذارد و این در غیر غازیست اما در غازی سبک طلی شار است تا و چشم و شیمان بهیبت نماید آنچنانکه
 اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب المؤمنین افلا عن الذنیر و باکی نیست ترک سالها بخو طرفین شار ب و گفته اند
 که اسیر المؤمنین عمر و غیر وی از سالها میگذاشتند زیرا که دی بی را نمی پوشد و طعام در و
 نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا غنقه گویند نیز اختلاف است و افضل ترک آنست اما در حلق
 طرفین غنقه لا باس به است در حد تفسیر بحیه نیز اختلاف است مشهور در مذموب غنی چهار انگشت ظاهر است
 که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید و لیکن در روایت آمده است که واجب است قطع زیاده بر آن و گفته اند
 که اگر علماء را شاخ زیاده بر آن بگذارد نیز درست است و می آید که این عمر رضی الله عنهما میگرفت محبه خود را
 بقبض پس آنچیز با دمی آمد از قبضه می گرفت و این حدیث در آخر کتاب اللباس مذکور است و
 لیکن باین نقطه است که کان ابن عمر ارجع او عمر قبض علی بحیه فافضل اخذه و باز از نافع تر این عمر

بیان خلقت

تفاوت در

خارجی

زین

مطهر

و از آن

مستخرج

از حدیث

بیان

بدست

و کذا

حدیثی آورده که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اکبروا شوارب و اعفوا اللمی یعنی ببالند
کنید و در قطع سبیلها و بگزارید ریشها بجمال خود تعرض کنید بدان که زانفسره الشارمون باز
اشکال کرده اند چون اعفاء سحیه امور به است پس چون قصر میکرد این عمر با وجود آنکه راوی
این حدیث است بر جواب داده اند که قصر از وی مخصوص و حج و عمره بود و بنی قصر است چنانکه
فصل اناجیم است و عادت سلف درین باب مختلف بود و آورده اند که سحیه امیر المؤمنین علی پر سیکر سینه
امداد و همچنین از عمر عثمان نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل المتیة و عافیا اما عانه مبارک
و بعضی احادیث آمده که خلق میکرد و در بعضی آمده که نوره میکرد و حدیث هر دو باب ضعیف است و حدیث
خلق ضعیف تر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حمام نه در آمده و ندیده اند و ظهور حمام بعد
از رحلت آنحضرت بعد از فتح بلاد عجم شده ولیکن خبر داده بود وجود آن و نبی کرده زمانه از در آمدن حمام
مگر یکبار ضرورت و قصد علاج و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قص میکرد و شوارب و اطفار را از روضه
و در بعضی روایات روز پنجشنبه و در کیفیت قلم اطفار چیزی ثابت ولیکن آنمقدور در آمده که ابتدا میکرد بسایه
و ختم میکرد با بهام آن در نظمی که منسوب است به امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده شعر قلم اطفار بانست و الاوب
بینا حواسب بسیار با ادب و وفارقت میکرد و از آنحضرت مسواک نشانه و چون او بان میکرد و نشانه میکرد
سحیه شریف و آنظر میکرد و عانه جمال شریف خود را الحق آئینه دیدن و در شایسته که جمال جهان را می را و نور
مطلع نور الهی و نظر اسرار را نشانایست بیت دی ز آئینه حسن ترا جدائی نیست و غرض تجلی حسرت خود
نمای نیست و صلی الله علیه و آله قدر حسن و جمال و با حیدر یعنی گردن شریف و عنق نیز یعنی گردن است
در حدیث ابن ابی له آمده کان غنقه حیدر و تیه فی صفاء الفضة و در بعضی دال و سکون سیم می که تراشیده
میشود و علاج کذا فی انبایة و در ماموس گفت از زخام یعنی سنگ سفید و اگر مهر در نشیبه گردن بگردن صتم
تخاشی روی نیامد ولیکن چون آراستگی ننماید در صنعت آن میانه میکند در تخمین آن تشبیه کرده بدان کذا فی
الانبایة و در حاشیه شامل نوشته اند متبای الخزال و در حاشیه دیگر دیده آهوبره اما در کتب لغت این معنی یافته
نشده و انشا علم و فعل ادنی صفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث آنست که این صفت عنق است و در حدیث
دیگر که در مواهب آورده که قال ابوهریره کان جید رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ابض کما یضج من
نفضة معلوم میگردد که این صفت علیحه است از صفات صلی الله علیه و آله وسلم و اما ضلبن شریف و

بیان عانه شریف و نوره

بیان سحیه شریف

بیان سبیلین شریف

مکتب نفع میر و کس کاف جمع سرشته و باز و فی الصراح شکب بن و باز و نشانه در وصف آن واقع شده
 بعد از این التکبیر و در ساقی که میان دو شکب است بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر بر این
 کرده اند و عرض صدر یعنی علی است که واقع شده است و بعضی صدر بعد از این التکبیر و این هر دو
 صفت لازم یکدیگرند و چون متعلق به و عفو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و در حدیث نیز آمده این کلمات
 محسوس است که داخل علیه و سورت ظاهر است و لیکن صدر معنوی که کریمه المفسر یک سر که اشارت است
 مقامی عالیست که در تمام و کمال آن مخصوص ذات باریکات حضرت سید انصارات است غیر از آن کس
 او را بر اندازد اتباع و ائمه ابو موسی صلی الله علیه و آله و سلم مملکت و ذکر آن در ابواب اطلاق بیاید انتشار افتد
 انعامی و در مراسب ذکر تشریف نیز کرده و قدیر و در بعضی روایات عظیم مشاش التکبیر و التکبیر نیز آمده
 و کتب نفع کاف و کس تا فو قانیه و فتح آن مجمع گفتین و مشاش بضم میم و س نظام یعنی سر راه استخوان نیز
 آمده سوار البطن و الصدر بر شکم و سینه یعنی همواره سینه از شکم بلند تر نشکند و در حدیث ابی هریره
 منافع البطن واقع شده و تفسیر کرده اند آنرا بواسطه البطن که لازم عمل البطن است و بعضی تفسیر کرده بستی
 البطن مع الصدر و وصف کرده است ابن ام بانی بطن تشریف و گفته که وید شکم و خود را گویا فرماشته
 که بر شکم نهاده شده و تکرار شده است با ای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده و مسرت به نفع میم
 و سکون سین ممل و هم در حدیث ابن ابی بانه و قیق المسرت و تفسیر کرده اند سر بر لب و بای که از فوق سینه تافته
 بود و باریک بود و لهذا تعبیر از آن بچند که بمعنی رشته است و بهضیت که بمعنی شاخ کرده اند فی الصراح سر بر
 بضم لام و یاء زیه میان سینه و ذات ظاهر اشتقاق از سرست بمعنی راه و بر صدر بطن تشریف غیر از این
 سویی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که عاری التذمین و البطن سوی ذلک بر سینه از موی هر دو پستان
 جز این موی و شکم که این سر بر است و گفته اند که اشعر الذراعین و الساعدین و التکبیر عالمی الصدور
 الساقین و موی و در هر دو زراع و هر دو ساعد و در شها و بالاد سینه و ساهما و زراع از فقیهین التکبیر
 سیانه و آنکه در وصف تشریف اجز و واقع شده اند که بمعنی بر سینه از موی است و در مقابل اشعر است که تمام بدن
 موی دار باشد و لغاهای تشریف مفید بود بر رنگ سار بر بدن طبری گفته که این از خضاتش آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم که بغل از شامه درم تغیر اللون میا شد و سیاهی میز نیز از آنحضرت و همچنین گفته است
 قرطبی از زیاده کرده است که موی نیز داشت و لیکن سخن کردن بعضی مردم در اینجا که این ثابت شده است

درج النبوة

درج النبوة

مازیاض الطین لازم نمی آید که موی بناخته نبض واحد بعضی احادیث ثبوت الطیبه نیز آمده یعنی میکانند
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موی نبض را داشته اعلم و در بعضی احادیث عفره الطیبه واقع شده
و عفره باین غیر ظاهر گذارند و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخن باز زنند و
مروست از بعضی صحابه گفت هم کرد و ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسوی خود پس در برابر
من از عرق غامای آنحضرت مانند بوی مشک و در وصف ظهر شریف واقع شده است که گویا از نقره
گذرانته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و چواری صلی الله علیه و آله و سلم بن کفیه خاتم النبوة و بهو
خاتم النبیین در میان دو کف آنحضرت خاتم النبوة بود و آنکه چیزی بود بر آمده اجزای بدن شریف
شاه جسد روان و صفا و لوازیست که آنرا خاتم النبوة می گفتند که سوره فاعل ختم معنی تمام رسیدن یا آخر بالفتح
یا بمعنی هر و انگشتی یعنی چیزی که بیست بر آنکه نیست بعد از وی پیغمبر تسبیح آن باین اسم آنست که
آنحضرت نعت کرده شده است در کتب معتد به باین پس بوی ملامتی است که شناختنی شود یا آن که در
صلی الله علیه و سلم همان پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی و صیانت کرده شد از نطق صرح
و طعن شکی خبر که مکرده می شود بر آن نارا نه باید بدان خلل و فساد و این خاتم النبوة استی بود از آیات
الکی سبحانه و در سری عظیم مخصوص با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حاکم در مستدرک از و سبب این بنه
آورده که مبعوث نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه بود علامت نبوت در دست راست وی مگر پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم که علامت نبوت در میان کنفین وی بود و نسیم ما قال الشاعریست نبوت را تو می آن ناره
در مشت و کما از عظیم دار و مهر بر پشت کوه شیخ حجر کی در شرح مشکات گفته که مکتوب بود و روی الله
و صده لاخر یک از وجهیست گفت فاما که منصور در روایات آمده که نوری بود که سید رشید مدعی بعضی علامات
آمده که خاتم النبوت نمای شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بهین شناخته شد نبوت آنحضرت
گویا که آن کجبت تعریف موت آنحضرت بود بجهت وقوع اقتباده و اختلاف در آن یا بجهت آنکه وی دلیل
نبوت بود و الا آن حاجت نمائند یا نبات آن یا از جهت سری دیگر که خدا و امانراست بآن کجبت آنکه نبوت
باقی نمی ماند بعد از موت زیرا که نبوت هر سال یا قیست بعد از موت و در اکثر روایات کفین آمده و در
بعضی آمده عندنا انحف کشف البیسی و انحف بیون و غیره و ما و محبتین استخوان نرم که آنرا عصفوف گویند
و نور شبی گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بین الکفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کف باشد

این الکفین یعنی نرم گفته و ستودار و سابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم و درشته مقابل
 جبهه و گویا سبط الکفین از آنجا است و سبط بحسب آنچه در خوش قد مستوی القفاهه نیز آمده و در قافوس و جل
 سبط البین یعنی سخی و نیز گفته که سخی فراخ است می باشد شستن الکفین تفسیر کرده اند و شستن بفتح شین
 بجز سكون فلهذا الغلیظ فشر یعنی سبزه است و در اخذ خشونت و در معنی شستن سخن کرده اند که در احادیث کثرت
 شریف را وصف همین و نرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از مسنور و بن شداد از پدرش که گفت آدم
 من آنحضرت را علی الله علیه و آله و سلم پس مسح کردم دست خفیه او را و بود نرم تر از ابریشم و سرد تر از یاقوت
 و در کجاری از انس بن مالک آورده که گفت انسودم من حریر روانه و سیار احرارم تر از کف دست رسول خدا صلی
 الله علیه و آله و سلم دیدم نیز نوی از حریرست نرم تر از همه لباس بادشاهی چون جمع شود لغم نرمی یا ستری جمع میشود
 چنانکه سایر بدن شریف و ناعم و نرم و ستر قوی بود و همچنین کفهای دست نرم پر گوشت و بعضی گفته اند که کف دست
 باین خشونت کف دست باعتبار اخلاص احوال است پس بوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون
 عمل میکرد در درجهاد و جهاد عالی یا سلمه و جز آن عمل میکرد و در خدمت خانه کار و بار آن در شست و شست
 کف دست باین عارضه و چون ترک میکرد آنرا بحال خودی آمد بر اصل طبیعت که نرم بود و کذا فیل آورده اند
 که چون کسی که امام آنرا تحت است تفسیر کرد شستن را شستن گفته شد او را که دارد و شسته است و در وصف خود
 صلی الله علیه و آله و سلم کریم الکف بود پس چون تفسیر کردی شستن پس بعد که تفسیر گفتند حدیث را که بعد از
 غیظ و احتیاط و این جمیع بواجب منصف بود با نهاف و رعایت از باب اجتناب سیاحت صلی الله علیه و آله
 و سلم بکجاری او را از حدیث اندر لیحان علی ثقیلی پرسیدند که طبیعت این سخن حقیقت آن چیست جواب داد
 که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غلبه ادبی پرسیدند میگویم آنچه میدانستم اما انجام نخواهم زد
 که حقیقت آنرا جز علم الغیوب کسی نداند رحمة الله علیه یا و الله انما فقهنا فی بیاض گفته که ابو عبیده
 تفسیر کرده است شستن را بغسل و ضمیر یعنی به تنبیهی و کوتاهی و گفته که این محمود است در رجال نه در سواد
 رد کرده شد این قول بانکه وارد شده است مائل الاطراف سیلان کننده کار نما را عفا که عبارت از آنکه نشان
 است یعنی در آن زمان و در شفا گفته طویل الامعاج و در روایتی شامل الاطراف بشین محمد بن نیز نزدیک
 بعضی خاص است رسول الهی کشیدن سنگ و بار از زمین و بر داشتن آن قدم خود و در روایتی نشان بنفیل
 لازم نبود چنانکه خیر کل و خیرین قاله الا بن الانباری و این صفت شافی قدرت مواب است که سخته

نشستن غلبه است بر تضرع و شوق اگر چه از مصالح و فائز است بخی خوشنیت معلوم میشود و قدر بود بلکه صفات
و آثار و برکات مجزات بدین شریف زیاده بر آنست که توان نوشت روایت کرده است سلم که سجده نمود و حضرت
را رخسار جابرین کرده را گفت باریس یا نعمت دست شریف و اورا سرودی و یو یو گو یا که بیرون آورده است
از طبله عطار آواز و نواز طربانی و سبزی آمده است که گفت واکل بن جوهر معانی میگفت من آن حضرت را ندانم ساید دست
من بدین آنحضرت بعد از آن بوی سبک دست خود را بپوشید یا نیم خوشتر از بوی شک و بیزیرین اما سود گفت
داد و آنحضرت دست خود را پس ناگاه می یابم دست می سار و دراز برین جنبه و تر از مشک گفت سعد بن ابی
دناص رضی الله عنه که آمد آنحضرت یکباری عبادت من پس نهاد دست مبارک خود را بر جمبه من پس مسح
کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیالی من افتد که می یابد سرودی دست شریف دی علی الله
علیه و الله وسلم بر جگر و تا این ساعت پوشیده نماید که طیب آنحضرت شامل بود و تا مردن شریف او را حتی حق
و بول او را اصلی الله علیه و الله وسلم چنانکه در بیان طیب آنحضرت بمایا برود دست شریف چه معنی دارد
نشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس این سرودی نه آن سرودن است که بواسطه سرودی مزاج
و برودت طبیعت خشک و دوق آلوده می باشد و لمس آنرا طبیعت افروزش دارد بلکه ناخوشی از اعتدال مزاج
و عدم غلبه حرارت که لبس آن را حتی و دوقی دست و چه چنانکه از حدیث سعد بن ابی دناص و احادیث دیگر
معلوم میگردد و فائز و فائز التوفیق و اما قدم مبارک دی علی الله علیه و الله وسلم در وصف دی نیز واقع شده
نشستن القدمین چنانکه نشستن الکفین آمده و لیکن تفسیر کرده است آنرا در مواهب لعبانها اصالح قدیم و در شائق
هر دورا بمنی فیه گفته نعمان الاغصین خص منی از باطن قدم که نمی چسبد بر زمین نزد پای نهادن فی الصراح
باریکه گفت یای نعمان بضم حای مردی که راخص دارد و اخصا فیه اغصین از برای پناهت شدید الاخص
آنکه پای او بسیار بلند می ماند از زمین کذا نقل من ابن الاثیر مسیح القدمین هموار و پای یعنی مساکر که چوک و
پارگی خوشست و آنرا میبوی نعمان السبلان میگوید و نیز میگوید آب از آنها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی بکر
انچنین آمده و از ابی هریره آمده که چون آنحضرت بی سپر میزد زمین را را در میرفت تمام قدم دمی بود و آنرا در
رواه البیہقی و از ابی امامه آمده که گفت بود آنحضرت که نبود و مرا را اخص بی سپر میزد زمین را تمام قدم رواه
ابن عساکر و ایشان مسیح القدمین را هم همین معنی را دارد و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند همین جهت
گویند که اخص داشت و الله اعلم و میبوی نعمان السبلان و وصف علی الله است نه تمت مسیح القدمین و درین

بدین
قدم مبارک

حدیث شامحات ظاهر است و نهایت آنچه گفته شود در توفیق آنست که اقبال ری خوش بود و برابر نبوغ و فضل قدم بسیار
 بلندتر نمود و لیکن چون بی سببیکه زمین را تمام قدم میکرد و وی نشست بر زمین قدم و نمی بود و بعضی که آن نفس بن ابن
 الاعرابی و لیکن ما بن نقد را عتبا و با لفظ در بعضی شاعران کرده و بنیت فقیر در عبد الله بن برده ذکر گفته که
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسمن البشر قد اراده ابن سعد بن هوش العقب بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوشت
 پاشنه و منوس شب که در آنرا که بر لبین نمک و عصب کجین را بن الازرق گفته روایت کرده شده است جو از عصبه در شارق
 نیز که بگوید و گفته و بعضی گفته بگوید پاشنه با رنگ را درونی الصراح منوش و گوشت گفت کاتب المحرر
 منی الله علیه و آله پاشنه ای پای سبک الشیخ حوسى الجبلانی و در وفاد لطافت بحدی لطیف بود که خصامه هیچ خوش
 شکله آنچنانی باشد که در قدس سره و از آنجا از حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرمه الله علیه و آله و سلم در راه پلید
 گفته که از سیر زمین که نرم آمد گفت و دریم غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس فراموش نکردم در آن روزی انگشت سیاه
 از زمین آنحضرت از سایر اصابع راه احمد و اطهرانی و از جابر بن سرده آمده که گفت بود و آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم از بای وی متطهر گفته که شهنشده است بر آنست که سیاه بخت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمانه
 و سلی بود و محافظان جو گفته که این ملاحظه است از کسی گفته است از او این نیست مگر در اصابع جلین و در مفاصل
 حنه گفته است که این خطای است که ناشی شده است از اعتبار بدوایت که سطله که سیرت بخت کردم کرده است
 و دریم اصابع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این چنین و لیکن حدیث در سند امام احمد قیاس است بر سلی بنا بر
 گذشته و همچنین است نزد بعضی از منی کلام المواب گفته بنده عبد الرحمن بن سیف الدین در حدیث آورده است
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرساده شده ام من و قیامت مانند این دو انگشت و منم که دو سیاه و سلی
 را و اشارت کرد و تقدیم بخت آنحضرت بر قیامت با نقد تفاوت و تقدیم که میان این دو انگشت است و
 بعضی گفته اند که اشارت کرد و بخت بخت و قیامت مبالغه و لا حاجت بفهم مصعبین نمود و جواش آنست که
 بفهم مصعبین ظاهر میگردد تفاوت تقدم و تاخر بعضی گفته اند که سیاه و سلی آنحضرت برابر بودند و بعضی
 میگویند که در آن وقت برابر شدند بطریق مجزیه برای اظهار سبب و بیانند و الله اعلم و کان فی سابقه خوشه
 و بود بر سر دو ساق آنحضرت بار یکی یعنی تخم دیگر گوشت نبود و عصبه یک و لطیف بود و مدنی احمد بخت نظرت
 الی سابقه که ناما حمانه جمار نفهم جیم و تشبه بیانند و خست فرماد آنرا شتم النمل نمک که هموار و ماف و لطیف و
 ابیض میماند منم المکر و من سطر بندای استخوان کرد و سلف نفهم و استخوان که پیوسته باشند و در فضل و

بیان قاضی زکریا

گفته اند که مراد آن سبیری وقوت اعجاز است و فی الحال کرد و ستخوان بار مفصل که زوگانه باشد چون
 دو کتف در انوار خزان و اما قامت نریای دی علی الله علیه و آله و سلم نهالی بود از باغ قدس و سرود
 از بوستان انش علی الله علیه و آله و سلم که کوتاه بود و نه دراز بود و زان با وجود آن مایل برانگی بود و بلند و حدیث
 آنکه که کان لغیر من القوم در بیخ را و مکنون با در بروج متوسطه و القامت و در حدیث دیگر بطول سن المربع
 و اقصر من المشرب و دراز تر از غریب بجهت میل بجانب طول و کوتاه تر از مشرب بجهت سیم و فتح شین ذوال جبین باشد
 ثانی یعنی بسیار دراز با نمانت و مضطرب قامت و در حدیث این ابی ذر آمده که لم یکن الطویل المخط البضم مبهم
 ادلی فتح مبهم نانی شد و کسر فین مجر و مجهله نیز آمده و لغین شده و مجهله بر دندان اسم فحول از
 باب تفصیل نیز خوانده اند دراز بنهایت و از بی دلا با اقصر المشر و دو و نه کوتاه تر و در آمده که در آمده باشد بعضی
 اجزای دی در بعضی این عبارت اثبات قهر نیز میکند اما بسیار نه چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر لم یکن
 بالطویل الباکن یعنی مفرد و طول که از جهه جدا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذی سب
 طول و فوق الرتبة اذا جامع القوم عمرهم یعنی بنوی که بسیار دراز تر است از تمام اقوام و به بود با اعتبار میل
 بطول چون می آمد با قوم می پوشید ایشانرا و پشت که کوتاه بود و نه دراز و نه نمانی نزد وی و در حدیث عاقله آمده
 که چون تنها بودی و مریب بودی و چون در میان قوم بودی از همه بلند و سرختر از نمودی و مسویا بطول گشتی
 و اگر دوم در و طرف وی بودی از همه بلند و نمودی و چون مغایرت میکردند مسویا بر پوشتی و در مجلس
 نیز گفتن مبارک وی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه و آله و سلم و بنمود از شخصیت را سایرین در آفتاب و نه در قمر
 رواه الحاکم المزمع عن ذکوان فی نوادر الاصول و عجیب است از این بزرگان که ذکر کردند چراغ را و نور کیه
 از اسما را شخصیت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آنحضرت روشن و تابان بود و انعقاد دارند و جوهری آب
 بر ریاض لون آن صلی الله علیه و آله و سلم و صفت کردند او را با بعضی و بعضی گفتند کان ابیض مایه سواد در
 رعایتی ابیض بلج الوبر و این احتمال دارد که مراد صفت که بیاض و ملاحت و صفت زانده برای بیان مسن
 و جمال و لذت بخشی و دلربائی و دیدار جان افزای وی صلی الله علیه و آله و سلم باشد یا اشتراک است از بعضی
 خالص بی ملک که آنرا متوگوند و تفسیر که دندانها را بعضی که فحاط نیست اما حقر و نه صفه و نه سمرقانی
 اشراق و روشنائی مثل بعضی روی مرصع و همچو رنگ بعضی و مانند آن و در روایتی آمده بهمت سفید روی
 در سنت سیاه موی در شعر ابو طالب آمده که در هیچ آنحضرت گفته فرما بعضی سیستند اندام و وجه و نهالی و التامی

بیان لون آنحضرت

حکمت الدلال با و در حدیث علی رضی الله عنه آمده و ابیض مشرب وانه شراب غلط لونی بلونی دیگر است گویا ابیض
 لونی نشانیده شده است لونی دیگر را و در اینجا مشرب بگرفت است و در روایت دیگر نصیر نیز آمده ابیض
 مشرب بجزه یعنی سرخ سفید و بعضی از بزرگواران را که حدیث آنس آمده است باین تعبیر کنند و ظاهر آنست
 که در آن نیز و مشرب است و در حدیث نسای از ابوهریره آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه
 و آله سلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی یوفات در آمده از دس سادگی و محبت و نجیغت این
 ابن عبد المطلب کجاست که گفتم کی از شماست پرسید المطلب یعنی که مشهور شده است در عالم بحال و
 لعل و در گفته است عالم لما و از ده جاده و جلال او و پیرمانده است حیث کمال اندکوش خلائی را گفته صحابه
 و الاغتراف حق این مرد و سرخ و سفید روی که عرفی خود برایش بازگشته است اللهم علی محمد و آله
 قدر حسن و جمال و فی القاموس المعجمین بحیثیکه در روی دی سرخی در سفیدی باشد یعنی ابیض مشرب و
 مرفق آنکه بر مرفق خود کینه زده باشد و در حدیث صحیح النجاشی از حدیث آنس آمده لمیس ابیض احق و سفید
 احق معلوم شد و فی القاموس اللامع الابيض الذي لا يخالط حمرة وليس فيه اللون و در حدیث لونی غیر لاف
 و در مراح گفته سمر گندم گویی و گفته اند که این بابیض مشرب هیچ بشود و عرب اطلاق میکند امر را بر آن
 و در حدیث دیگر آمده که ابیض بود که یا می وی مایل بسمر بود و گفته اند که مشرب چون شیش باشد مشاب
 اسمر است ولیکن آمده معنی است که سیاهی در وی تحت است چنانکه در حدیث نزدی آمده لمیس الابيض
 لامع و لا بالادام و از قاموس در اح معلوم میشود که او معنی سمره و آدم معنی اسمر است و برین تقدیر
 بقولی دی و لا بالادام آدم شد و لا حمره مراد باشد و آنچه گفته شد سبب گشت که مراد بسمره است که لا بالادام
 بود و مراد به یا می که اثبات کرده اند یا می نمی لایق این موقوف است و یا می که نفی کردند یا می خالص که آنرا
 اصق خوانند باین تقدیر یا می شده و آنچه این جزی گفته که حدیث کان اسمر صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث
 است که در روی ابیض مشرب واقع شده و لا بالادام واقع شده و اگر اسمر است معنی در حدیث صحیح بیان
 بیان و سمره گفته که آنچه از جسد آنکه و بوی آفتاب و با و میرسد چنانکه روی در گذر آن است اسمر بود و با و میرسد چنان
 پوشیده بودی ابیض و این سخن را الضیف کردند که آفتاب و با و را تا نیر بود و در بیان تشریف سعی و تعبیر لونی
 آن چنانکه انویث المتجود را که در حدیث این ابی بال واقع شده اشارت باین داشتند یعنی آنچه برهنه و بیرون

بجای در بیان

در بیان

ی بوده تیاب نیز روشن و تابان و سفید بود نه چنانکه از سائر مردم ی باشد یا آنکه اشخ غلام و نگاه نگاه و بنگاه
است پس چون وصف کند او را بغیر صفت وی صلی الله علیه و آله و سلم پس تا وی در ادبهاست که گفته شد
و بعضی گفته اند در آخر عمر شریف که رنگ بارگ پخته شده بود و موه بسوه میزد و خند بر آماشی و رفتار بر پاس
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم اذا مشی نکفأ عن کفأه کما تمانی من صلیب و کفأه انفسیه کرده اند میل کردن بجانب شری چنانکه شاخ گل
میل میکند و بیای برداشتن بقوت و سرعت بی استرخا و کمال و نز و زار از حدیث ابی هریره آمده که چون
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پی سپر میکرد زمین را بنام قدم میکرد و در حدیث دیگر آمده است که شری ی کرد و بکفای یعنی
بقوت بی استرخا و دوسی اعضا در حدیث دیگر اند علی رضی الله عنه و قطع میکرد یعنی بر سید است پای از زمین
بنام و کشاده نیز و گام و آسان و سبک میرفت بی تحرک و اضطراب و قول او کما تمانی من صلیب گو یا فرد
نی آما از زمین بخیزد بجانب نشیب و صلب و تفتین و صوب زمین بخیزد و اندازد از ملائمه نشیب فرد آسن و اما اگر این
تمتیل است برای فوت و برداشتن پای بنام نه برای یکی تحرک و اضطراب و انهم و در حدیث ابو هریره آمده گفت
ندیدیم کسی هیچ یکی را نشناخت در راه رفتن از رسول خدا گویا نور دیده می شد زمین برای وی و بودیم که در شفقت
ی انداختیم نفسهای خود را دمیدیم تا همراهی توانیم کرد با وی باک نمیداشتیم بی تکلف بطرف خود
میرفت و اضطراب نمیکرد اصلا د این مشی و الخرم و اهل همت و شجاعت است و اعدل و اقوام اقسام
مشی است و در اول همت مرا عصاره او گاهی بسجلی رفتی و گاهی بی بی فعل و پیاده میرفت و گاهی سوار میشد
فخر و صابر در دلت بهیت سر پیاده خوش بود اندر چنین نیاز و آنسر و من پیاده خوش است و سوار
خوش زد چون با صحاب میرفت پیش پیش می بردایشان را و خود عقب میرفت و میفرمود بگزارید و خالط
و اید پشت مرا برای از نشنگان و در حدیث آمده است کان سبق اصحابه بود آن حضرت که میراند
صحاب را پیش خود سون براندن و اید را از پس و خود کشیدن از پیش و در سفر بعد از مجرب صحابه
رفت و مضطربان القوت وادی و مانده گان را سوار کردی و نگاه رویت خود ساختی صلی الله علیه
و آله و سلم فانه انواع مشی ده است یکی تمارت که مرده گانه و سرده گانه چون خوب خشک نمند از
طایع که بدیش خفت و سبک سیری از خلق و اضطراب را روند این هر دو نوع اند و مستقیم اند و دلیل اند بر
غزل و مرده ولی و دیگر چون که با حرکت تمام و سرعت اند که بر روند و این نوع مشی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله

و سلم بگویند و در خانه کبر و تواتر چهارم کسی که مشی با سر عتد است بچشم رمل بفتح میم مشی بسرعت برداشتن
یا و جنبانیدن کتفین چنانکه بپهلوانان گذشت ششم فسلان که عدد است سبک و در بدن دو سبک فغن راز
سسی سرج تراست و فغنم خوری بفتح خاء و جمله و سکون را و زای آن مخالف مقصوده و آن رفتنی است با نامل
هشتم قهقری که پس پای رفتن است نهم جری بفتح جیم و آن بر جستن است و در او نافه را اجازه گویند باین نحو
است و دهم قهقر سنی خراسیدان و گردان افراختن که روش تنگبر آن است و ازین چهار کلمه و فصل هفون است
که ششی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و در قرآن مجید که این قسم ششی را معراج گویند فرموده و الرحمن الذین
یمشون علی الارض هونا انا طیب ربهم و در فضیله صلی الله علیه و آله و سلم یک از طبقات عجیب آنحضرت
طیب ریح است که ذاتی وی صلی الله علیه و آله و سلم بود ای آنکه استعمال طیب از فاسح کند و هیچ طیب بر آن
نمیرسد آنش رضی الله عنه روایت میکند که گویند من هیچ بوی خوش روانه مشک و نه منبر را خوشبو تر
از بوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از ام جاسم امرأة شمر بن رفد سلی آمده است که گفت ما چهار زن
بودیم نزد عقبه دهر یک از ما گوشش بیک در طیب که خوشبو تر از شاذ دیگر میزند و وی استعمال می کردیم
طیبها را و نمیرسید هیچ یکی از ما بطیب عقبه استعمال نمیکرد عقبه از طیب که همین قدر که مساس میکردید است
و من را فرس میکرد بدان محبه خود را و خوشبو تر از همه با و چون بر وی ای آمد بسوی مردم می گفتند بوی می کردیم
و هیچ طیبی را خوشبو تر از طیب عقبه می گویند این زن که گفتیم روزی بتنبه که با گوشش بیک در استعمال خوشبوی
و خوشبو تر از ما سبب این چیست گفت گرفته بود مرا بتری در زنان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بتری
آنکه ریزه که بر اندام بر آید پس آدم من نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شکایت کردم ازین بیماری تا
علاج کند گفت جامه از تن بر کن پس بر منبذ خدمت ششم پیش وی صلی الله علیه و آله و سلم پس وید آنحضرت
بر دست خود و گرد را بنید دست مبارک را بر پشت من و منکم من پیدا شد برای من این طیب بآن روز در نظر
افتی عجزه الضعیفه آمده است مردی بنحو است که دختر خود را بچانه خود فرستد طیب را خشت پیش آنحضرت آمد تا
چیزی عطا کند چیزی حاضر نبود پس ششبه طیبیه و طیب انداخت و مردی پس پاک کرد از جبهه شریف خود چیزی از عرق
در شیشه انداخت گفت بنید از درین شیشه طیب بفر ما را که طیب کند باین پس بود از تن چون طیب بکردن
می بویند باین مریض از او نام کردند خانه ایشان را بسمه لطیفین و آنرا شش آمده که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم روزی در خانه بود و میل میکرد و پس عرق کرد و بود آنحضرت که عرق بسیار میکرد و در او آب پس مادر من که با من بود

افزوده گرفت و عرق از بدن شریف میگرفت و در وی حی انداخت پس بیدار شد آن حضرت و فرمود چکار میکنی
 ای ام سلمه گفت این حق است یا رسول الله که سنگ گردانیم و طبیب خود و بودا طبیب ردها سلم و هم
 از آنسوی آمده که چون یکی از اصحاب بقصد نماز رفت آن حضرت می آمد و در خانه نمی یافت به نشان بوی خوش
 در راهی که آنحضرت از آن راه گذشته بود میگرفت و هر که در کوچه از کوچه های مدینه مطهر میگذاشت بوی خوش بسیار
 بیدار است که آنحضرت از این راه گذشته است و بدانکه هنوز از درود و بوی مدینه مطهر روح فایده است بمان
 و بنا بر محبت آنزانی و بیامید و شاید که بهشت تمام شد ازین بشامه و چون بعضی از جوابی مشتاق نیز رسیده باشد
 ابو عبد الله عطار در مسج مدینه مطهر گفته است شعر طبیب رسول الله طبیب استنها و تمام الشک و لکافور و المان
 و طبیب و ششلی که یکی از علما صاحب رجا است میگوید که تربت و ربنا الفخر فاض است که در هیچ مشک
 و غیر تربت و گفته که این سنی از اعیان عالم است و در حقیقت هیچ عیب نیست بیت در آن بین که ششلی و فخر طره
 در تربت و چه جای دم زدن تا نهایی تا نارس است و دعا گفته گفته است رضی الله عنهما می بود عرق و در وی شریف
 آنحضرت مانند بود و او را طبیب از مشک از فر و او را بونم در و حصه بیدین شریف از جا برین سمره گذاشت و گفته بود
 آنحضرت رنسا به مراد است مبارک خود پس یا فتم دست او را بروی و یکی گویا بیدان آورده است آنرا از طبیب
 عطار و هر که مسافر میگردد آنحضرت را می یافت تمام روز بوی خوش از دست خود و هر طفل که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم دست مبارک خود را بر سر کسی نهاد تمام از موی و شدم میان صبیان بری خوش فایده
 بیانکه در بعضی احادیث آمده که گل شمع پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در دنیا و دیگر آمده است
 گل سفید از عرق من پیدا شده است و در شب سواج و گل شمع از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق بران است و نیز
 آمده است که فرمود بعد از رجوع از حجاج فطره از عرق من بر زمین افتاد و در و بیداران گل شمع هر که بخورد که بوی
 مرا بید که بوی گل شمع را در و در دایته آمده است که چون افتاد فطره از عرق من بخند بیدارین در و بیدار گل شمع را که
 می نازد و محبت این احادیث با مصلحی که دارند معنی است صاحب و او طبیب مدینه از ابو الفتح نهرانی آورده
 اگر گفت آنچه درین احادیث آمده فطره است از دریا افضل نمی نماند کیست از بسیار آنچه بگویم که روانیده است
 بار و در کار حبیب خود و از هیچ گوانیده است بدان مرتبت و منزلت او را و سخنان محمدان بر حکم صانع است
 که در تحقیق و تصحیح است و دارند بهیچ استبعاد و استماله آن احادیث که مذکور شد به نظر اهل ایمان و اهل
 علم است و الله اعلم و چون آن حضرت میخواست نوحه کند یعنی فضای حاجت نماید شگفتی می شد برین ذکر و موعود

درایح العیون و...

درایح العیون و...

درایح العیون و...

بول و غلط او را و فاج می شد بر آنچه بیرون می آمد از وی هیچ بشری دانسته
 آمده است گفت مرا حضرت را که تویی ای متو خوار و نمی بینم از تو چیزی از پیری فرمود که آیا ندانسته تویی دانسته
 زنی فرمودی بر آنچه بیرون است از اینا پس دیده می شود از آن چیزی و در نهایت از بعضی همایه گفت صحبت داشتم
 من آن حضرت را در سفری پس چون خواست قضای حاجت را در راه در مکانی پس قضا کرد حاجت را و هیچ مردی
 آن مکان را که برآمد آنحضرت از آن پس ندیدم او را از غلط و نه بول در دیدم در آنجا که بول پس گفتم آنرا و ای فاجر که
 را چه حیرت فاضی عیانت رحمة الله علیه در آنجا که تحقیق رفتند تویی از اهل علم طهارت عذبت از آن حضرت
 دانسته قول بکنی ای صاحب شافعی را بولی را شباهه کرده اند بسیار می دانسته است و در ام این که خواست
 میکرد آنحضرت را و در آنکه شما و درخت سر را آنحضرت قدسی نهانند که در آن بول میکرد و می در آن قدح
 بول کرده بود چون صبح شد فرمود ایام این بر بر آنچه در آن سفالی است پس نیافتند و آن چیزی گفت ام این
 دانسته نشدند و نوروم آنرا پس خنده کرد آنحضرت و امر کرد و غسل فرمود و نمی نکرد و از خود گفت در رو کند شکم تو
 هرگز و از دیگرانی بود که نام دی که بود و از نیز خواست می کرد آنحضرت را پس بخور بولی او فرمود آنحضرت
 صحبت یام بوسف چنانستوی هرگز پس جاست شد آن زن هرگز گریان میاری که در آن روز از عالم رفت دور
 بعضی روایات آمده است که وی بولی آنحضرت را خورده بود پس بوی خوش میداد و می داد و او را و وی
 آنچه نیست و در راه سبب و فاج این دو روایت مذکور نیست و روایت است که مردم تبرکی می کردند و بول در آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را بولی مذکور شد و روایت آن و اما شریعت و نیز که در آن خنده است از جمایه خوردن
 آن کی آنکه جمایه جاست کرد آنحضرت را پس بیرون بود خون را و فرمود او را و در شکم خود پس آنحضرت بکار
 کردی خون را گفت بیرون بردم تا پنهان کنم آنرا نخواستم که خون ترا بر زمین بریزم پس پنهان کردم آنرا و شکم خود
 فرمود و تحقیق عذر کردی و لگا داشتی نقش خود را یعنی از امر من و بلاد آمده است که چون عروج آن حضرت
 روز را حد بکشد جاست او را مالک بن شان پدر ابو سعید خدری رضی الله عنه تا آنکه سفید ساخت آنرا گفت بنده را
 خون را از دهن گفت لا والله هرگز نریزم خون آنحضرت را بر خاک پس فرمود آنرا پس فرمود آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم هر که خواهد که بگوید و بگوید از اهل بیست و نیک و مسوی این مرد و از عبد الله بن الزبیر که فرمودند
 که جاست کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی پس او را فرمود و گفت تا مکن این را و در آنجا که
 نه بنید و در نماز پس فرمودم آن را که پوشیده تر از آن مکانی یافتیم پس گفت آنحضرت دای ترا از مردم دای مردم را

در شرح القبره ج ۱

در شرح القبره ج ۱

جماع و قاضی عیاض در شفا از عاقله آورده رضی الله عنه که گفت ندیدم من فرج رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم برگزیده و در رایت دیگر آمده که نه آنحضرت از عاقله دیده و نه عاقله از وی و آنحضرت وصیت کرد به علی رضی الله عنه که تشویر جز از نو باید که نظر نداشت از کسی بر فرج من که ندیدم هیچ کی عورت را مگر آنکه تا پیر گردد هر دو چشم وی این کمال قوت جسمانی از دست قوت روحانی آن حضرت خود آن چنان بود که آسمان را از حرکت باز میداشت بلکه بر خلاف حرکتش میرد چنانکه از روشش بدین غریب که در احادیث آمده است ظاهر میگردد و این عمل عجز و اعتبار است که میشویم آن حضرت در ماکل و مطلق آن بود که هرگز سیر نموده و نبان و حوفاقت فرموده قوت و توانایی بدن درین مرتبه یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بر هر باب تمام و زکای نیست است که بود حسن و جمال و صفات و اوست لایون و خوبی روی و بی مزین که در کمال و مطهر و بیس که کسب عادت من و صفات بنوعی از آنرا پیدا نمیشد که این نبود مگر از عالم دیگر و بدین دایره عادت و اسباب صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت از اسلام محفوظ بود و نیست از این عباس که گفت تحمل نشد هیچ پیغمبری هرگز و احتلام از شیطان است رواه الطبرانی اما در حدیث متفق علیه آمده است که درمی یافت آنحضرت را فجر در رمضان و حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل میکرد و دروزه میداشت و ظاهر از این عبارت و تقدیر غیر احتلام مفهوم میگردد که احتلام بروی صلی الله علیه و آله و سلم جائز باشد و الا شگرتون آنرا فائده نبود و حواشی است که بنا را بشنا بدیم چون است این فیدالافتاحی است و بیان واقع است یعنی غسل آنحضرت از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام بروی جائز نیست و اگر نه نجفی باشد لازم آید که در جابت با احتلام غسل نمیکرد این فاسد است و قریبی گفته که صحیح است که احتلام بر آنحضرت جائز نیست چه احتلام از شیطان است و آنحضرت از آن معصوم بود و عواد احتلام در حدیث بسیار روایت از آن است بی و بدین خبری در خواب و این نه شیطان است و این نه شیطان است و بدین خواب است و قاضی عیاض گفته که آن از جهت بعد از جماع و کثرت اجتماع ما بود و کلمه در حدیث طویل از طریق ابنه اهل بیت نبوت که نهی است با ما این که امام مجتبی حسن و امام شریع حسین سلام الله علیهم و آله و سلم است بر بیان علیه شریف و در بعضی بیروانات که آمده است که گفت امام حسن سوال کردم خال خود را که نه بدین ابی غایب است از علیه آن حضرت و کلام و صفات علیه شریف و این اب و ششم که وصف گفته دی از آن خیر را که متعلق شوم من بدان و تسک کنم آن یعنی بدانم که خیری از علیه شریف در من باشد و خود وی سلام الله علیه شریف بود

در حدیث آمده است که در روز قیامت آنحضرت را در میان دو کوه قرار میدهند و از او بگویند که تو را چه بود که در این دنیا بودی و او میگوید که در این دنیا بودم تا آنکه مرا به این عالم بردند

در حدیث آمده است که در روز قیامت آنحضرت را در میان دو کوه قرار میدهند و از او بگویند که تو را چه بود که در این دنیا بودی و او میگوید که در این دنیا بودم تا آنکه مرا به این عالم بردند

بجای شریف تا آنکه اگر شریف در خواب برویت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مشرف می شد
پرسید که چه صورت میباید که بصورت امام حسن می دیدی گفت راست دیدم و بحقیقت و بیده است
پس گفت نه بنی ابی مالک را که آن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فتحا مفتحا تبارا و رجسه تبارا را الفجر
بیته البیالی آخر احدث گفت امام حسن پس گفت من بنی بن ابی مالک را در صف کن مرا انطلق و انحضرت را
و سکوت و تکلم الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همیشه اندوهناک
و اتم افکار و نبود و از راحت و آسایش و تکلم میکردی حاجت و دراز بود و طاموشی و بی واقفان میکرد و سخن را
و غم میکرد و از باطن خود شوق میکرد شنیدم که در این سخن را تمام و کمال در دست اندازان می برد و در
تنگنه و ناقص و تکلم میکرد و بچراغ الکلم یعنی بلفظ مختصر که معانی بسیار داشت چنانکه در حدیث آمده است و از
الکلم و مقصود الکلام تکلم میکرد و به بیان فاضل و مقصود که نبود در دو سه نقص و در فضول و بود و انحضرت
نرم شمعیت خوش خلق و نه درشت سخن تند خوی و عظیم میکرد و گفت را اگر چه که بودی و کوشش میکرد و چیز را
جز آنکه طعام را چنانکه در میگرد و سائلش نیز نمیکرد و چنانچه اهل حرفه و شتم کنند و معنی ایستاد و تاب نمی آورد کسی
شتم او را و عقیده تجاوز کرده میشد از حق تا آنکه انتقام می کشید از آن شتم نمیکرد و انتقام نمی کشید بر اسه حق
نفس خود که متعلق به دنیا بودی و اگر از آن رت میکرد و بچیزی تمام کف دست می کرد یعنی نه با انگشت تمام چون تعجب
میکرد و میگذاشت کف دست را از وضعی که معلق است کف دست بر آن یا از وضعی که کف دست می شود بر آن در
وقت تعجب چون سخن میگفت میزد و انگشت ز دست است را کف دست چپ و عادات انحضرت همه محبوب آمده
است اینچنین اقتاد بود عادات شریف وی را جرم در اینجا مری و نکته فواید بود که عقل از دریاقت که آن
قاصد است و اعدا علم چون تعجب میکرد و میگذاشت و پهلوی شریف را چون خوشحال میشد و لذت میبافت
از چیزی که میپوشید چشم او بودی اکثر صحابه و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و پیغمبر شریف و شتم و ندان
شریف است و از آنکه در عادات و عادت و آب و آب گفت امام حسن رضی الله عنده که شنیدم این حدیث از ابن
ابی مالک پس پوشیدم از آن حسن زبانی و حدیث کردم بادی بالفعل و چون تحدیث کردم با وی یا قسم
او را که سبقت کرده بود هر دو سماع انجید شد و پیر سیده بود و پدر خود را یعنی علی مرتضی را رضی الله عنه را یاد برین از
مرض و خروج و مجلس و خلعت انحضرت و گفته شده بود از آن چیزی پس گفت امام حسن رضی الله عنه پرسیدم پدر
خود را از مرض رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعنی چنان در منزل می در آمد چنانکه میگفت چون می در آمد در منزل می جلس

میکرد و آن سر بخش میکرد و ترا بخشی برای خدا یعنی عبادت میکرد و در آن و اگر چه دی صلی الله علیه و آله و سلم
 در هر وقت و در هر حال و در عبادت بود اما در اینجا خاصا آمده است که بی دخلت حق ایل حق خلق حق نفس است
 و بخشی دیگر برای اهل و عیال وادی حقوق ایشان از غفلت و مباحطت و مباحثت ایشان بخشی که برای نفس خود
 و کسبی و لذت و راحت و قوام و اشل آن پس ایشان بخش میکرد و بخش خود را میان خود و میان مردم و دیگر یکدیگر و ایندینا را
 در آن پس چیز میدادند و خواص اصحاب بجا جات عامه میرسانیدند و امین و امجدیست شریف را به سوی ایشان یعنی
 اول بواسطه فواید بخراص میرسید و ثانیاً بواسطه ایشان به امر میرسید و خیر و نیکی کرد آن حضرت نگاه نمیداشت
 از مردم چیز را از فواید و اشل یعنی آنچه تراسب حال و اسبقه ایشان بود و بود از سیرت شریف و عبادت کریم
 دی صلی الله علیه و آله و سلم اعتبار و اعتقاد این فضل و علم و صلاح و شرف باذن یعنی اذن میکرد و ایشان را در این
 در آمدن و حضور مجلس شریف مقصود میگردانیدند و دست کردن بر قد قفس و در میان ایشان و درین یعنی هر که بین
 مقصود میگردانیدند و ترغیب و نصیحت و از رعایت و رعایت وافر تر و شیرینی بود و قشاعل شیر و قشاعل حاجات
 مردم و تحمیل مقاصد اسباب و مشغول میداشت ایشان را از کار که اصلاح حال ایشان و اذن بود و میگرد
 ایشان را بر سوال کردن از حضرت دی و خیر و اذن بخیری که باید و میسر و میفرمود باید که برسانند آنچه میخواستند و نگه
 خاطر است از شما بکنس که غائب است و میفرمود برسانید شما امر حاجت کسی را نمیتواند رسانید و بی حاجت خود را
 قیام کند و هر که برساند سلطان حاجت کسی را که نمی تواند خود را رسانید ثابت دارد و خدا تعالی و قدیم او را در رعایت
 و ذکر کرده می باشد و از آن حضرت مگر آنچه احتیاج است بآن و در دنیا و دین را آنچه اصلاح کرده باشد بجان حاجات
 و مذکور نمی شد و درین شریف دی و آنچه لایعنی است و فائده نیست در آن دی و را کند و طالبان علم و خبر و برکت
 دی یافتند نصیب خود را از آن و بیرون می آمدند از مجلس شریف راه نمایند و بر خیز بخت علی وادی که حاصل
 میشد ایشان را از حضرت دی صلی الله علیه و آله و سلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم پدر خود را از خرج
 آن حضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با صحابه بی نشست چکار میکرد گفت کان رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم بخزن سانه الا فبا العینه بود و پیغمبر خدا بسته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را مگر در
 خیز و در سستی که فائده میداشت و شود دی که مود و لفظ بخزن که از خزن است بمعنی گنجینه نهادن مال اشیاء
 است که زبان شریف دی در رنگ کلیدی بود و بر خیزه دل دی که بجا لائق و معانی و اهل بود و آنچه میسر میکرد
 است و اکثری کند و اگر نه در سبب میداشت تا لایف میکرد آن حضرت قلوب ایشان را از نگاه داشت از رسیدن

دی غایت میکرد که دی را رضی میشد و شمال میگشت و هر که پیشین میگذاشت با حاجت می آورد و نزد
دی میرسد و در آن تا آنکس خود بر میگشت و برنی نداشت آنحضرت آمدی که او بر میگشت و برنی نداشت
و هر که سوال میکرد از آنحضرت و در دنیا است حاجتی رود و دیگر داور اگر حاجت می داد و اگر فرضا چیزی حاضر
نمی بود یعنی خوشی و بدی باز میگردد انبیا و شرح این سخن خدا باب اخلاق شریف و در وجود و صفات آنحضرت
خود مشاهده کردیم و در هر دم را خوش خلقی و هر کس را بهیچان پیوسته بود گذشته بوده اند همه نزد وی در حق
بر میزد که در حق بیچسبک نزد گذشت دیگر و بود مجلس از مجلس علم و علم و حیا و صبر و امانت و بلند کرده نمی شد و در
آواز آمد و ذکر کرده نمی شد و در حرام و حزن ناشناخته ظاهر و شایع گردانیده نمی شد و ذرات مجلس یعنی اگر فرضا
از کسی ذلتی و ناشناخته و شیرینی واقع می شد میوشیدند و منتشر میکردانند و همه اهل مجلس محفل نداشتی
و متوافق بودند و تفاضل ایشان در تقوی بود هر که متقی تر فاضل تر و متواضع بود دیگر و متواضع تر و غیر میکردند کبر را
و هر که میزد و غیر از ایشان میکردند و اما جز او عایت میکردند و غیاثی را صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله تعالی عنهما
باب دوم در بیان اخلاق عظیمه و صفات کریمه آنحضرت صلی الله علیه و آله
آله و سلم بدانکه خلق بفرمان عسیرت باطن را گویند خلق بفتح خاص و صفت ظاهر را خوانند و فی القاموس خلق
البصین و البصین السیمه و الطبع فی الفرح خلق خوی حسن خلق گاهی بمعنی حاجت و ناز و هوس و حسن
اخلاق را با خلق آید و لیکن بمعنی آن عامتر است از آن و خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقصود بر آن نبود
بلکه رحیم و رفیق بود و مسلمانان و شدید و غلیظ بود و کفار و حتی خلق نزد عقلا و بلکه است که عاقل و دیگر و دو
این فعال بسوکت و آسانی و این را بیانی است که در کتب معقولات ذکر کرده شده است و اختلاف است
در آنکه خلق عزیز نیست که بسیار کرده است خالق تعالی هر کس را بر آن یا کمینست که بنده آزاد است یا نیست یا نیست
عالم نوازد کرد و بعضی بر آنند که عزیز نیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم نسبت کرده است خدا شعیالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است از لوق شما و از انجاری
و فرمود اگر خبر داده شوید شما که کوی جنبه را با خود تصدیق کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که مردی بر او زاری خود
قبول کنید و این بر است از استعجاب و تغییر خلق و الا هر دو لا امکان و قدرت الهی کائن است و تحقیق است که در
تفاوت است و در آن در بعضی مردم بعضی اخلاق بجان غالب و شدید است است که تغییر پذیر نیست و الا این لا امکان
ما سر است بمجاذبت در این است و آنرا نمود و در بعضی اخلاق ضعیف است و بر بافت خوی میکرد و در بعضی از

قوت بفرمانی آید و در شرع هر تمسین اخلاق واقع شده و انبیا را صلوات الله و سلامه علیه براسی ترتیب
و تندیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند اگر تغییر و تبدیلی اخلاق ممکن نبود می آمد بدان و فرستادن پیغمبران
بران چه بودی و در دعای ماثوره واقع شده اللهم كما حسنت خلقی فحسن خلقی و فرمود اللهم ابرئنی من الاثم و الاثام
لا یهدی لاحسن الا انت و احسن عینی سیتا و لا یصرف سیتا الا انت و این همه برای اعلیم و تلقین ماست و در
حدیث شیخ عبد القیس واقع شده آن فیک تفصلین لجهنم و الا انما انما تکت یا رسول الله فقد بیاکانا فی
اوحد ثیاب فرموده یا گفت حمزه را که مجبور گردانید مرا بر دو خلق که دوست پیدا و آنها را پس نزدیک و سوال
شعر است که بعضی اخلاق جلی است و بعضی کنسی و اینجا وجه تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق بسبب
صمیمت و اعتقاد و حاصل و حادث شده تغییر و تبدیلی آن آسان است اما آنچه جلی و قدیم است تغییر و تبدیلی آن
مستعسر است و با وجود آن از محیط اسکان بیرون نیست و الله اعلم و اعتقاد باید کرد که کلام اخلاق و محامد
صفات از صورت و سیرت و جمیع کمالات و فضائل و محاسن حاصل است هر تمام انبیا و رسول را و ایشان در جمیع و فایق
اندر تمام افعال بشری و در تمام ایشان از شرف رتب و درجه ایشان ارفع و درجات است و جمالی و فنی باشد تمام کسانی
که اجتماع کرده و بر گردیده حق سبحانه ایشان را بفضل خود و معجز کرد ایشان را در کتاب خود صلوات الله و سلامه علیه
و در عقاید ثابت شده است که هیچ دلی بدرجه نبی نرسد شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمه الله علیه و تفسیر طبرک
میفرماید که تعین نقریده است اقدام بعضی اقوام در تفصیل دلی بر دینی و این کفر است علی و لیکن حق جل و علی
تفصیل داده است بعضی انبیا در سل را بر بعضی قالی الله تعالی تکامل لسل فضلنا بعضهم علی بعض و در شقای قاضی
عباس مالکی مذکور است که اخلاق انبیا صلوات الله و سلامه علیه همه مطلق و محمول است نه مکتسب و محمول و حاصلست
در اول خلقت و اصل فطرت بی مکتسب است و ریاضت و جهاد با جهاد و وجود آنی ضیق فضل نامنا همی است علی
جلال الشرح تا یک انبیا و می مکتسب و لا نبی علی غیب بهم و هر ادوچی انجمن نبوت و رسالت است که مبداء
دینی و انکار حرکت است و الا کتاب نفس می حاجت به بیان نداده و در بعضی از ایشان را از هر دو کن نیز رسالت
عبادت چنانکه در شان نبی فرموده علیه السلام و انما جاء به انکم صبا و آمده است که وی علیه السلام و من انما جاء به
بود که میدان بودی گفته در از ای نمی کنی یا گفت برای بازی پیدا کرده نشده ام من در تفسیر محمد بن کلبه بن الله
گفته اند بعد از آنکه نبی علیه السلام و محلی که وی سه ساله بود و گویا می داد که وی کلمه الله در حق او است گفته عیسی
علیه السلام در مسلمانان فی کتاب رحمتی نبیا و سلیمان علیه السلام در دست ندای خود نیز نبی بود و بیان صلیان

بسیار
چندین بار
در این کتاب
آورد

و طبری آورده که پی علیه السلام در وقت ایستادن در راه سالار بود و در تفسیر و لقمان بنابر ابراهیم رحمه من قبل
 گفته اند ای پدیده اختیار و بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از او بد خلق فرشته را بر وی فرستادند
 که گفت اگر میکنی از خدا امتیالی اگر نشناسی مرا بل ذکر کنی زیرا ان پس گفت فی خلقت و بگو علیه السلام در وقت
 انعقاد زنده شش ماهه و قصه موسی علیه السلام با فرعون و اخذ خیمه وی بهم ازین باب است و معنی فرستاده حق تعالی
 بر پیوسته در وقتیکه آنگاه اندر او را بر اوران در چاه و در داشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست و بر داشتن سر
 مبارک خود را بسوی آسمان در وقت ولادت مشهور است و فرمود هرگز قصه نکردم بچیزی از او چرا بابت مگر و یار
 و نگار داشت و هر دو کار تعالی و تقدس از ان و معنی هر دو اندیشه شد و من از ان اول نطق از ان شهره از ان
 متکلم گردانیده شد امر بر اینها و مترادف گشت بر ایشان لغات ربانی و مشرق گشت انوار ساری سبحانی و در کمال
 ایشان تار سید مندر مرتبه قصوی و نهایت و صفات ازین کمالات بی عمارت و بیانست و نیست در انقبالی و کس
 سبحانه و بلاغ یافته و استوی انبیا و حکما و علما و بعضی اولیا و انبیا و بعضی ازین صفات ناشی میگردد انبیا و در
 کل و عصمت خاصه انبیا است صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین تا علی و اشراف و اتم و اکمل و حسن و اجمال ابره و اوی
 جامع مرتبه اخلاق و صفات جمال و جلال خارج از حد و حد و بیرون از محیط ضبط و صفات با کمال
 عالی صفات منج البرکات حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه در خدانه قدرت و مرتبه امکان از
 کمالات مخصوص است هموار حاصل است و تمام انبیا و صل اتمار آفتاب کمال و نظایر انوار جمال انبیا و در انوار
 فیما فی ان شعور کل ای انی الکریم بهای فاما اتصلت من نوره بهم بر فان شمس فضل بهم کو البهائم و نظیر ان
 انوار الناس فی الظلمة و کلهم من رسول الله یتمسحون بظلاله و الیم او شفا من الیم و صلی الله علیه و آله و سلم در
 جماله و کماله و از جهت احتیاج مکارم اخلاق و معارف صفات و کثرت قوت و عظمت آن در ذات تشریف دی تا اگر
 بروی پروردگار تعالی در کتاب کریم و فرمود انک لعلی خلق عظیم و فرمود کان فضل الله علیک فیما نزل و روی صلی الله
 علیه و آله و سلم بصفحت لایم مکارم الاخلاق و در روایتی اکمل الحسن الافعال پس معلوم شد که تمام مکارم اخلاق همان
 در ذات تشریف دی جمع بود چون نباشد که مسلم دی رب علم و مودب او قرآن عظیم است و صل در صفت آمده است
 که پر سبیه شد عا نشه ساری الله من ان خلق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت کان خلفه القرآن نظامی
 دی نیست که هر چه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق و صفات مذکور است منصف بود آنحضرت بدان در صفات
 قاضی عیاض این عبارت زیاده آورده که رسمی برناه و بسط بسط خستندی شد آنحضرت بخشودنی قرآن

بیان اخلاق و صفات صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث عاشره رضی الله عنهما

و چشم میگرفت چشمش بر قرآن یعنی رضا را و با هر آنکی و امتثال آن و تخطا و نبوای دی و در کتاب آن بود
 و این نظر در همین معنی است که گفته و در عوارف المعارف گفته که مراد عالمش نیست که قرآن جنب اخلاق دی
 صلی الله علیه و آله و سلم بود و بیان کرد این را حضرت شیخ بیانی طویل که فاشش است که بعد از اخراج حضرت علی
 از آنحضرت غسل قطیر قلب شریف از آن گذشته شد نفس زد که دی بر حد نفوس بشری و باقی گذشته شد صفات
 اخلاق بشری در آن نامطور آن باعث تنزیل آیات قرآنی برای مخرج انصاف و تقادیب و تهذیب نفس نبوی گشته
 موجب جهت خلق و تهذیب اخلاق است که احداث آن صفات و نفوس ایشان بمرتبطات و کثافت ثابت در اسخ است
 اگر در چنانکه فرموده شد یوفاک و نشیت بعد از اضطراب و با شد از جهت حرکت نفس بطور صفاتش و ارتباطی
 که میان قلب و نفس است چنانچه جنید نفس شریف نبوی و تنبیه شکسته شد و ندان شریف و سلطان کرد خون بر روی
 سمارک دی و فرمود که صلیح قوم نقیض او و برینهم و مهور عوالی ربهم پس فرستاد خدا تعالی لیس لکن الاشرار الایه
 پس پوشید قلب نبوی با اسطبار و آمد بعد از اضطراب بسوی قرار پس مخرج شد نزول آیات و ظهور این
 صفات حداد و اوقات و صفات و مذهب گشت اخلاق نبویه لقرآن نیست معنی اول عالمش کان غیقه لقرآن
 انمنی نیست کلام شیخ صاحب عوارف و شایکه جمعی دیگر موافق را این نیز گفته باشند در مقام براندازه علم و دانش
 و فهم و قیاس حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس بحقیقت مقام آنحضرت و کرمه مال دی عظیم صلی الله علیه و آله
 و سلم چنانکه هست نرسد و یکس او را چنانکه او هست جز خدا نشاید چنانکه خدا را چون وی هیچکس نشاخت و هر که
 در حدک حقیقت آن تکلم کرد گویا دعوی علم مقابلات کرد و بالعلم و باله الا الله بدیت جز خدا نشاخت کس قدر
 نوزانکه کس ندارد ایچو تو نشاخته بود و چون مقام دی از همه بالاترست دریافت آن فوق انهام باشد بدیت
 ترا چنانکه نوی هر نظر کجا بیند و بقدر دانش خود هر کس کند ادراک و در تحقیق معنی عظیم گفته اند که عظیم آنست
 که در جهل ادراک بیرون بود اگر محسوس است از محیط ادراک با هر بیرون بود چنانکه خیل بزرگ که احساس
 امر و آنرا احاطه نتواند کرد و اگر مستقوی است ادراک عقل بدان محیط نتواند شد چنانکه ذات صفات الهی تعالی و نفوس
 پس چون و تعالی اخلق آن حضرت را عظیم خواند و فضلی که او را و عظیم گفته احاطه عقل ندارد که آن قادر باشد
 و باطنی مقدر شد که اتفاق است بر آنکه انبیا صلوات الله علیه بر اخلاق حمیده و صفات حسنه مجبول و مقطور
 اند کس در ریاضت را در حصول اخلاق را ایشان را سببه نیست و دخلی نه خود نمایند انبیا که بجمع احسان
 حمیده و صفات حمیده آراسته و پیراسته آمده است بدیت تعلیم و ادب او را چه حاجت و که او خود را آغازنده مودب

و نیز بتجربیل را اگر و سر پرده غرت راه نیست و بعضی احکام فاشنا حلیست بشر را غموری نبود مگر احیاناً
 و گاه گاه و در مواضع مخصوص بود که قیاس مذکور را و از سائر میان نخواهد ساخت و در بلغت و اند جل جلاله
 که در آن موضع نیز در کدام شده و تمثیل بود صریح او بر تر از آنست که آید بخیا و در همین قصه غره احد آمده است
 که چون شکسته شدند آن مبارک و مجروح شد سر شریف و روان شدند بر سر کیم سخت و دشوار آمد بر اصحاب
 و گفته اند ای کاش دعای کردی بر ایشان تا ستر از کار خود می یافتند فرمودند فرستاده شدند تا آن زمان لیکن
 از ستر شده ام خلق را بخدا خوانده و رحمت گشته ایشان را و فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در اینجا خود
 کمال مبرور علم است در اینجا جزع و اضطراب کدام است پس قول شیخ رحمه الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت
 کرد و اضطراب نمود و بی صبری کرد پس به نزول این آیت لباس مصطفا پوشید و بعد از اضطراب بقرار آمدن بر آن
 حال و قال این سکین از اطلاق این لفظ متعاشی است اگر چه بقاعده علم و اساس قیاس است و دست
 نماید و نیز گفت صاحب عوارف رحمه الله علیه که در نیست که قول عائشه ثمال خلیفه القرآن در آن جزئی باشد
 و ایامی فقی بسوی اخلاق را بنامیده باشد لیکن احتشام کرد یعنی میخواست عائشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق
 آنحضرت اخلاق الهی بود و لیکن احتشام کرد عائشه حضرت اکمیر را که گوید بخلق اخلاق الهی پس فرمود این معنی قول
 خود کان خلقه القرآن از جهت آنکه سباحت جلال و ستر حال لطیف مقال این از و فرمود کمالی دنیا است نمی آید
 عنها و این معنی او خلست به بیان عظمت اخلاق معدوم نماند آن و بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر نماند
 آنرا و انوار او و صافیه و اخلاق آنحضرت غیر نماند و در هر حال از احوال تشبیه می شود از کلام اخلاق می نماند
 و آنچه فایده میکند الله تعالی بر وی از صفات و علوم که نمیداند از اجزای عالمی پس تعرض بکفر جزئیات
 اوصاف حمیده وی تعرض است مزین را که نه مقدر انسان و از حکمت عادی است و ممکن است که گفته شود
 مقصود تشبیه خلق آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم بقرآن در آنکه شمایر آیات و تشابهات که ممکن نیست درک
 و تاویل آن همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یافت الله اعلم بحقیقت از عارفان
 را از حدیث ابن عباس علی نبلی بر سبند که حقیقت این عین و اسناد این شین بکفر است و حیثیت پس گفت
 آن عارف آن را سالکان غیر علی علی الله علیه و آله و سلم تعلقت ما عرفت گفت ای سائل اگر از آن قلب دیگر و غیر
 وی غیر قلب رسول الله می برسد می گفتم آنچه میداد است اما اینجا که ضیق بعین است از عین و من نماند و شرح
 این حدیث در سلاهی مجربین کشاده و پنهان کرده شده است اینجا با دیگر است نعم را آنحضرت بکلام و حاج

بجای قدرت تعلیمات و تجلیات دارد و می گشت که از عانی بحالی میگردد و انید و ناسخیت و نسوخت است احکام
نیز فرع است و وی در هر حال همیشه در قی و کمال بود و نقصان تنزل بحالی عظیم وی راه ندارد
و لیکن بعضی احوال نافذتر و عالی تر چنانکه انبیا همه کامل و معصوم و با وجود آن فضلا بعضی بر بعضی و
اعمال و طاعات و عبادات آنحضرت نه همه برابر و تعلیم و محض نشر بیع بود بی آنکه در نفس شریف و
صلی الله علیه و آله و سلم از انوار و انوار آتش برپید اگر در نعم نبوت و مقامات آن همه موهبت محض و اصطفا و
اجتماع بود و کسب در ریاضت را در آن داخلی نه ولیکن بروز اسرار و ظهور احوال در لیل و نهار مرتب بود و از کائنات
و متعالیست و کفیل حصول همه کمالات و متضمن بروز همه انوار نزول و قرآن و تعلیم و تادیب و حرم و داماد و نوا است
اکی بود اما انما ت خاصیت نفس و بشریت طبع که ناظر یا ثبات الخطا و نقصانست خوب نیست اگر مراد تنذیب
نوعی از انگاه اندن و جبر و اساقن است بحجت عروض و قوتی بحجت استغراق و بر مقام عالی از ان چنانچه در
استغفار آنحضرت و طریقان نسیان بروی گفته اند مراد و از نشاید صورتی داشته باشد اما اطلاق تنذیب و
اصلاح که بینی از سابقه آلائش نقصان و نسا و دارد مناسب نیست فی القاموس نهیه و نطقه و نفاه و اخلاقه
و اصلیه و فی الصراح تنذیب پاکیزه کردن رجب و مذنب ای نظمه الاخلاق و بالجملة حمل بر اعلی و اکل مرتبه کمال
و اعتراف بجزا و رک حقیقت حالی اقرب با د و اجمال است و الله الموفق و صل و چون بود خلق آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم اعظم الاخلاق بعثت که خدا تعالی او را بسوی کافه ناس و معصوم و نگر و انید رسالت او را بر
ناس بلکه عالم گردانید و جن و انس را بلکه بر جن و انس نیز تصور نگر و انید تا آنکه عام شد تمامه عالمین را پس هر که از ان توانست
بر در و گار است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول اوست و چنانکه ربوبیت حق شامل تمام ماسا بل عالم است
خلق محمدی نیز شامل است انچنین تفکر در است صاحب مواهب لدنیه از بعضی علماء عظام و گفته که این
مصبر است از بعضی با آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرسلست بسوی ملائکه نیز چنانکه جماعه یکن فرستند و دلیل
ایشان از کتاب قول حق تعالی است لیکن للعالمین نورا و العالمین شامل تمامه است و از سنت حدیث مسلم است
از ابی هر داکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود رسالت الی الخلق کافیه بعضی گویند مرسلست بکلیه و گویا
مراد از این بعضی ملائکه را رضی باشد و تحقیص ظاهر نیست چه دلیل عام است و قول وی تعالی و ما رسلنا که الا کافه لئلا
دلائل بر تحقیص دارد و چنانکه در سب نما در مفهوم القلب آیه است و الا لا نرم اما که بسوی حین نیز نباشد و این
نعمت اجماع است بلکه ذکر ناس بحجت است که متصور از انیه نفی قول تحقیص رسالت بر بعضی ناس چنانچه در مسمو است

و صل

و چون بود
خلق آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم

بخصوص رسالت آنحضرت بحرب و جهنم کریمه یا ایها الناس انی رسول الله اکرم جمیعاً و احکم مملو به بنده
 سکین شیهه الله علی طریق الحق و البقیین که بعضی محققین از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم مبعوس بنهار اجزاء عالم است شامل جمیع اوقات و مقامات و لیکن ارسال باطل عقل از برای
 تعلیم تکلیف و تبشیر و انداز است و غیر ایشان نیاز فاضله و ایصال نیاید کمال که لایق حال ایشان باشد و ضمیمه
 جمیع عقلا در قول و نیای و ما را رساند که لا ارحم الراحمین بر طریق تعلیم شامل آنست و سلام عبادت بر آنحضرت
 بقول ایشان السلام علیک یا رسول الله و آراست بر رسالت وی صلی الله علیه و آله و سلم ایست شکر حق تعالی
 چون کند ای را بر بار که اگر خدا در گزینش همه پرورده نیست و ای غنی عروس باغ در پرده نیست و آفرای با صبا
 این همه آورده نیست و اگر گویند که لازم رسالت دعوت امر و نهی و تبشیر و انداز است و دفع آن بملایک است در کتب
 گفته شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که مخصوص شب اسری و چه ندارد بلکه احتمال تمام اوقات دارد از جهت
 نزول ملائکه بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرد و وجه تخصیص جن مذکور در قرآن از جهت نمود
 تمرد ایشان باشد و الله اعلم و در ملائکه جنی و انزاع خواهر بود زیرا که از ایشان معصیت نمی آید چنانکه فرمود و لا یستغفون
 بالقول و هم با مره یملون و لهذا عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا نبی گنجاایش ندارد و نزول ملائکه نیز جبرئیل
 بر آنحضرت مذکور است و احادیث در باب اوقات انبی صلی الله علیه و آله و سلم آمده که جبرئیل آمد با وی فرشته
 بود اسمی نام که مکتوبست بر صدر نیز فرشته هر فرشته از آن بعد نیز در در باب تفصیل قرآن و فضل فائده
 الکتاب و خوانیم سوره بقره آمده ملکی فرود آمد که جبرئیل گفت که این ملکی است که هرگز بر زمین نیامده مگر در روز
 سیمان الله و اخبار آمده که صبح و شام بر قرآن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتعظیم بهفتاد و نه مرتبه فرود آیند
 پس زمان جات نزد حضور شریف جانی آمده باشند و اصل در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم محقق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم در تمام کمال اخلاق است
 و اصل منبع و منشأ آن عقل است که منبعث می گردد از وی علم و معرفت و شرف می شود و قوت را وجود
 نظمه و احاطت فکر و نظر و عواقب و مصالح نفس مجاهده شهوت و حسن سیاست و تدبیر و افشاء و فساد و قریب از کل
 و احتیاط کرده اند مردم در حقیقت عقل و کلام در آن بسیار است در قافوس گفته عقل علم صفات اشیا را حسن و قبح
 و کمال نقصان آن دین علم از غرات و نتائج عقل است و عقل قوتیست که بسیار دشواریها را علم است گفت گفته میشود
 عقل بر سبب غمزه انسانی را در حرکات و سکنات و این نیز از آثار خواص عقل است و حق آنست که گفته اند آن نور

صل در بیان عقل و علم

روایت که بوی دریافت میشود و علوم ضروری و نظریه و ابتدای وجود وی نزد اقبان ولد است تا رفت
رفته زیاده می شود و نوری پذیرد تا کامل میشود نزد بلوغ و دیوان حضرت در کمال عقل و علم و مرتبه که نرسید
آنرا هیچ بشری جز می و جبر اند غفل و افکار در بعضی و آنچه افکار در برد می پروردگار در هر کس که در جبر
احوال و حامیه صفات و محاسن احوال و مطالعه کند جوایح انکس و حسن شمائل و بیایع سیویاست انام
و تقریر شریخ و تقاضا و آداب جلیل و تقریریه شمیم حمیده علم دی مکتب سماوی و صفی نزل و سیر اعم عالمیه و احوال
ایام ماضیه و قرب مستقبل و بیان احوال او را و تدبیری مرغوب را که مثل وحش شایر و صاحب طبع ممتاز
و تبعاع و چه چه از حسی و جهاد نادانی و شفا بخودند و چه مقدار تحمل کرد در خفا صبر کرد در براهی ایشان و بچه
غایت رسیدند و علم عقل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبداء و مال و چگونه اختیار کردند و او را
بر نفسها خود و گناشتند و طلب رضا و ادایان و دوستان خود را بداند که در چه مرتبه بود عقل کامل و علم
شامل دی صلی الله علیه و آله و سلم و این همه بی سابقه تعلیم و معارف است و مهارت و ملازمت کتاب و بیجا
کتاب تقدیم و جلوس با علما و اهل کتاب بود بهیئت نگار من که بکتاب نرفت و خط نوشت و غیره مسئله که بعد
در رس شدند و هر که مطالعه کند احوال شریف او را از ابتدا تا انتها و ببیند که چه تعلیم کرده است او را و پروردگار
و فاضل کرده است بر علوم و اسرار ما کان و ما یکنون بصورت حاصل شود و او را علم به نبوت ادبی شوب
و شکوک و ظنون و نور انجالی و ملکات که کن تصور و کان عقل الله علیه صلی الله علیه و آله و سلم و صله و کماله
و هب بن مبداء که تابعی نقد اخباری علامه مدنی صاحب کتب و اخبار بوده گفت بهیضا و و یک کتاب
از کتب قدما خوانده ام و باقیم در جمیع آن کتب که حق سبحانه و تعالی تمامه ناس از آن خواندنیان تا انجام آن از
عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه و آله و سلم گر مانند ذره از ریگستان دنیا و محمد را حج زین مردم است و عقل
و فاضلترین ایشان در رای رده البونعم فی الحلیه و این عساکر فی تاریخ و در عوارف تفکر کرده از بعضی علماء
که عقل همه صمد ذات نود و نه از آن در محمد است و بجز و از آن در تمام مومنان گفت بنده مسکین زرقه
النبات و البقیع اگر می گفتند که عقل بهر جزا است نهد و نود و نه از آن در محمد یکی از آن در تمام مردم
تجلیش داشت چه برگاه بی نهایتی کمال او ثابت شد هر چه گویند رواست اینجا اگر سینه حاسدان بسوزد
و دل اهل نیرنگ بشکند چه توان کرد انا اعطیناک الکوثر و ان شاک جلاله ابیات شاه سل شفیع اعم خواهد
و دو کون و نور بری حبیب خدا بنده نام و مقصود ذات دوست و مکر باهمه فضیل و منظور از دوست و مکر باهمه فضیل

هر تبت که هم در امکان بردست نعمت و هر تبت که داشت خدا شد بر تمام و برداشت از طبیعت امکان قدم
 که آن بوسیله است من السجده الحامیه و آخره و جواب که اقصای عالم است و کما تجاه به جاست غی
 جنت و فی نشان نه نام و سرست پس شگرت و دنیا و آن را از انشای عالم جان پس ازین مقام و
 علیه افضل الصلوة و اتمی بخت و از کی سلام اکنون بعضی از اخلاق شریف دی از آنچه در نظر آید درین کتاب
 بنویسم و اکثر آن در کتاب شفا و مواهب که نیر و فتنه الاحیاء و مواهب النبوة است و التوفیق من الله المتعالم
 واصل در صبر و علم و عفو آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این صفات اعظم صفات نبوت است و بار
 نبوت جز نفوت این صفات نمیتوان برداشت قول تعالی و لقد کذب رسل من قبلك فصبر و اعلى ما کنه و او
 او دوا و قوله سبحانه تعالی فاصبر كما صبر اولوا النعم من الرسل و قوله فاعف عنهم و اصفر و صبر مصدر جمع طاعات
 و عبادات و تنج نامه خیرات و صبر است که در هر امر خیر تا صبر از خدا آن کنند و وجود دنیا بدین وجه بهر حال مان
 باشد و آنجا که صبر بر نصف ایمان گفته اند و صبر از محاسنی داشته اند که اجتناب از ان نصف مقتضای ایمان
 است و ایمان طاعات نصف دیگر و در اینجا صبر بر ایندای خلق و برداشت بار خفای ایشان و صبر سید انبیا
 صلوة الله علیه و آله بر بلا و انداز هر پیشتر و سخت تر بود و خواجه فرمود ما از وی نبی اهل اودیت او کسا
 حالی زیر که عرض آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر اسلام امت بیشتر بود پس تا وی او انکفر ایشان زیاده تر
 بود و نیز لطافت مزاج و زکات خاطر شریف وی بعد که بود که اندکی از ان بهم بسیار است نمود قطع
 نازک بدنی کش زگی آثار بود و از سایه پیش قش انگار بود و ترنگ هر چه رسد به دلش از غم که شتر و از دست
 استمران پیر از نار بود و بر دایت کرده شده است که چون کریمه خدا عفو و احوال و صبر و اعراض عن الجاهلین
 نزول یافت آن حضرت سوال کرد جبرئیل را از مایه آن گفت جبرئیل تا بر رسم عالم سالین رب العزت را
 صل جلاله پس رفت جبرئیل و آمد گفت با محمد خدا تعالی امر کند که پیوند کنی با هر که ببرد او تو دیدی کسی که شرم
 گرداند ترا و عفو کنی از کسی که ستم کند ترا و در حدیث آمده است که انتقام کشی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 از هر یکس از جهت نفس خود یعنی در فضیله مال و مال و مانند آن مگر آنکه عداوتی چیز را که حرام گردانیده است
 خدا تعالی آن را پس انتقام می کشید از وی برای خدا و این صبر و مانند آن صبر آن حضرت است و عفو و احوال
 که کافران عاریه و مخالف می گردند و او بی آن چنان آثار را می مانند که صبر کرد و عفو کرد از ایشان و گفتا کرد
 بر صبر عفو که شفت و رحم کرد بر ایشان و عفو داشت ایشان را در ان جهل و ظلم و گفت اللهم عفو

و صبر و علم و عفو

کردیم که تا پس گواهی بگیریم تر است که شد آن که الله تعالی و آن محرم رسول الله و از ابی سهریه آمده که حدیث کرد
 ما را یونحی اصلی الله علیه و آله و سلم روزی پس برخواست آن حضرت و ما نیز برجا سقیم پس و دم اعرابی را که غلبه
 با نخواست به کشید روی او را خنجر کشید گردن مبارک آنحضرت را و بود و او را شنب پس بنگرید آنحضرت علی الله
 علیه و آله و سلم بسوی اعرابی که چه میگوید گفت بار دایم و دشمن مرا که عیال دارم و تو بار داری کنی از مال خود و نام
 پدر خود پس گفت آنحضرت بر بنیدیم ترا از رانهای کنی هزار تن کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی بخدا سوگند
 مرا نمی کنم ترا اما در اینک کنی این هر دو دشمن را پس خواند آن حضرت مردی را فرمود برادر بیک شتری نمود و بیشتر دیگر
 شعیر را و او بود و وندایت کرده است بخاری این حدیث را از حدیث انس باین نظر که گفت میرقم نم همراه پیغمبر
 الله علیه و آله و سلم بود و آنحضرت بر و بنیانی غلیظ انا شید پس سید اعرابی و کشید آنحضرت را بر او اس
 روی کشیدی سوخت گفت انس پس نگاه کردم من طرف گردن مبارک او را که تا نکرده است در روی حاشیه بر تخت
 کشیدن وی پیوسته گفت اعرابی ای خدا من مرا از مال خدا که نزد دست پس بنگر لیست آنحضرت بسوی وی و خنده
 کرد پس هر که در سر او در بهشتا این بیان علم آنحضرت است و هر وی بر لای ای و نفس ملل و در گذشتن از جفا
 کسیکه بخیر است تالیف و برادر اسلام دور و صفا آنحضرت آمده است که نمود و فاش و در نقش و لیکن عفو میکرد و در
 میگذشت در حدیث دیگر آمده که بنو صباب و بنو فاش و بنو لعل و فاش از حد و گذشتن از بدی و بیرون آمدن
 از مقدارش وی را که فاش و قول و فعل و بصفت لیکن استعمال آن و قول بیشتر است و قول را بنو فاش
 و در فاش نمی بود فاش فاش وی و در گفتب یا فاش تا که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
 تحقیق بصفت رسیده است که آن حضرت امر کرد و فیصل عقبه بن ابی حیط و عبد الله بن فضل و غیر ایشان از
 آنها که این کار دنیا را پس با این رقم نفسه چون هیچ ماند جوایشان است که این جماعت آنها که حرات الله نیز که همانند
 و بعضی گفته اند که هر کدام تقام و در اینها است و در غیر سببی که بچه که فاش جفا که در جذب و او را مانند آن و
 محل آرد و است و او وی دم مقام یا بجز یا بختش بال نه عرض و مانند آن و از جمله عفو و صفا آنحضرت
 علی الله علیه و آله و سلم و گذشتن است از عیب بنی الاقص هم یهودی که سحر کرده بود او را و از یهودیه خیریه که در هر
 داده بود او را و در شاه و یکبار آنحضرت و خنده بود و در پس بیدار شدند و دید که اعرابی تیغ کشیده بر سر وی ایستاده
 است و میگوید که منع میکنند نگاه میدار و در از من فرمود که الله پس افتاد تیغ از دست وی گرفت آنحضرت او را
 و فرمود که منع کنند ترا از من پس ترسید از روی آن شخص پس گذشت آنحضرت او را و فرمود که پس آمد

آن شخص نزد قوم خود گفت آدم من بر شما از نزد بهترین مردم در آوردم یکی را نزد آنحضرت و گفتند یا رسول الله
این شخص بنحو ای که دشمنان نیز انگیزند فرمود مژدس و اگر میخواهی که گشیش تو را برگزیند نمی شوی برین و از حیل
انسان خلق و علم است صلی الله علیه و آله و سلم آنچه معاطه میکرد با منافقان که اندام میکردند و او را چون صاحب
می بود و تلقین میکردند چون ماضی شدند و این را از آنجا است که تفر میگردانان نفوس بشری بی ابداد بر پایه
و هر چند آن کوه می شما آنحضرت و تشدید و تعاضد ایشان حکم با ایما الهی جا به انگفار و المنافقین و اغلظ
علیم می کشاد و عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان در عا میگردانان ایشان را تا آنکه از این شد استغفار و علم و لا
استغفار هم آتیه پس گفت آنحضرت مجر گردانیده است مرا بر دو کار خدای و تقدس پس اختیار کردم من استغفار
را و چون گفت حق تعالی ان استغفر لهم سبعین مرتبه گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاد می کنم بر سبعین
و این نهایت عفو و اغماض آنحضرت است از جرم و تعذیب ایشان و قطع نظر کردن از آنکه مقام هم این عبارت کثیر
و با آنکه است نه تجدید نفی عن عدد و لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر طایفه کرد از جهت قصد غایت عفو و صفح و امر کرد
دی صلی الله علیه و آله و سلم پس عید الله بن ابی ساکر رئیس منافقان بود به یکنی کردن با وی و چون مرد آن
منافق بر کشید آنحضرت جامه را از بر خود و کفن ساخت و نماز گذارد و بروی پس کشید عین خطاب آنحضرت
را به جامه دی و گفت یا رسول الله نمازی کنی بر منافقی که را اس و رئیس منافقان بود پس کشید جامه خود را بر سر
عمر و گفت و در شوازم ای عمر پس از این شد که میر و الاصل علی احمد بنم مات البکاء و لا نفم علی قبره پس تا مد آن
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این غایت صبر و علم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر امت اما چون منتهی شد از
درگاه خدا که کند و بعضی گفته اند که این بحجت تطیب قلبی بر او بود که عجا بی صالح فلکس درگاه بود و درخواست
کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که ایاس رئیس عباد الله منافق را بحجت آن بود که دی
عباس عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چون در دربار سیر کرده بودند و برهنه بود و عباس بنم یکس
بحجت طول قامت بروی دست نمی نشست پوشانیده بود و بعضی خود را با بکمر و بنجامان غظیم ملام
اخلاق آنحضرت است که با منافقان که همیشه زمین با بر میزد و از آنکه میکشید مقابلان یکی میکرد و بر سر او می
حلی خواب بود و از بنجام فرمود حق جل و علی دانک فعلی خلق غظیم فرمود می سبانه دانک انهم فرود الله و الله
از جمله رحمت او صلی الله علیه و آله و سلم بر امت استفاق او است بر ابلی کیا ترا راست و اگر کرد به تیر و توبه نکات
و ایشان و فرمود هر که بر سر باین نماز و ایت یعنی سباحت کند جزایات را باید که بر سرش از او امر کرده است را کم استغفار

گفتند محمد و افراد تر تم گفتند برایشان، نمی کرد از سب و لعن فرمود لا تقوهن فانما یحب الله ورسوله وشارت
 کرد که نظر آنکی بحالی بر باطن غلب است اگر چه بظاهر خطای و ذلالتی واقع شود اللهم طهر بواطننا واصلح قلوبنا
 بحسب سید الکائنات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات ودر حدیث بخاری از عائشه آمده است که گفت
 آن مردی و استینان نمود و مادر آید بر آن حضرت پس اذن کرد که در آید و چون دبیا آنحضرت او را گفت مردی است
 در فیله خود و چون نشست کشاده روی کرد آنحضرت و در روی دی و انبساط نمود و چون هفت ماه نشست
 یا رسول الله و تقیه که بری انبیر و انگشتی چنین و چنان و چون نشست تانده روی و صدی و انبساط کردی و دی
 و پیچید و نزدی و ای عائشه که یافتی تو مرا فخرش در دست خودی برستی که بدترین مردم نزد خدا و زینت کسی است
 که ترک در بند او را از مردم جهت ترس و پر بر پیکردن از شریکین عبارت از جهالت و غبی و ادراکی که نسبت به آن
 شریف خود فرموده در اعتدال تطف و انبساط نمودن بآن مرد و منع کرد از درشت خودی نمودن و غش گفتن
 تانده در آید مردم بدوی و گردی نگردد و مردم آنکه نسبت بحال آن مرد و مودیان کرد که بدوی است آنکه مردم از
 شتر و ترسند و بدی او را بر روی وی نتوانند آورد و از ترس شروی مدارات نمایند گفته اند که تطف آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم باندر تعجب تالف بود تا اسلام آورد قوم و قبیل او کردی رئیس ایشان بود و گفتن آنحضرت
 مرد را از باب غیبت نیست چه شایع را بر سر که قبایل و سحاب که در است ببینند و بیایدانها را کند و مردم را
 بران اطلاع بشود و این از باب غیبت و شفقت است بر امت بخلاف است که غیبت بیکدیگر گفتند و این نیز
 از غیبت مجامع و فسق و فحش جایز است و با وجود آن چون مجبور گردانیده است پروردگار بحالی که عیب خود را
 صلی الله علیه و آله و سلم بر مردم و حسن خلق آنها کرد و با وی تطف و لباش است و انبیر درین تنبیه است حرام است
 را با نقاسر کشی و آنکه بحال دارد و بدارات با وی تا سلامت مانند و از شتر و غایله دی مادام که بجهت است
 گفته و فرق میان مدارات و مداریت آنست که مدارات برای انقار شتر و حفظ اوقات بود و از تقیه در مدارات
 آنکه جلب نفع و نیادی بود و راجع این معنی است آنچه بعضی گفته اند که مدارات بدل و نیست بر اصلا ح
 دنیا و این با بر دوو این مباح است و بسا که مستحسن و ممدوح گردد و مداریت نسل و دین است برای اصلا ح
 دنیا تا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدل کرد برای آن مرد و از دنیا خود حسن عشرت را و فقی کرد و در مکالمه
 و دی و با وجود آن معصی نکرد و بقول وی تا آنکه نفس گردد پس فوئی دی و رقی بود و فوئی دی حسن عشرت بود و دی
 و قاضی عیاض گفت معلوم نیست که دی در ذیوقت سلمان بود یا نبود اگر نبود گفتن دی غیبت نباشد و اگر بود

و بستن بند و گفت من برای منصف غیر طبعی یعنی تواضع نصیب و عارفان گفته اند که نبرسد بنده حقیقت
 تواضع را مگر نزد معان نورشاده در دل وی که نفس بآن میگذارد و نرم میگردد و در گذارش نفس صفا است
 از نفس کبر و غلبه پس نرم میگردد نفس و منطبع و متفلس میگردد و روی حق و کجی گردد و آثار وی دی نشید ز سوزش
 و غبار وی و خطا و زرقه اعلی از آن حضرت سید انبیا است صلی الله علیه و آله و سلم که در مرتبه اعلی از کمال بود
 و با وجود آن تواضع میوزید و از تواضع اوست صلی الله علیه و آله و سلم که نیز گردانید و را پدید و گامیان آنکه نبی
 ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس حکم من تواضع شد رفته شد بر همه برگزید حق سبحان و را
 و از همه رفیع و اعلی گردانید و را و اسید و را دم گردانید و گفته آنحضرت میافو کنید و از خود نگذارد و خدایان
 چنانکه گردانند و این ترمیم را گفتند خداست با پس خدا و من بنده خدایم پس بگویند بنده خدا و انانی مانده گفته
 بهر آن آمد بر رسول خدا نمیکند بر خدا و پس ایستادیم ما برای وی و از موندن با بستید چنانکه می ایستند اما جم
 و تعظیم می کنند بعضی از ایشان بعضی را در مودت من بنده ام بخورم چنانکه بنده و بنده و می نشینم چنانکه می نشیند بنده
 و از تواضع و علم وی بود صلی الله علیه و آله و سلم که ز جز و غیر نمیکرد و خادم با و نمی نشست و چون کردی در چنین
 نکردی در مودت و کی مهربان تر از وی و با اهل و عیال و گفت عائشه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم کسی را اینگزید دست خود مگر در جادوی سبیل الله را افتاد نشید از برای نفس خود از هیچ کس نگذاشت و بنده
 و پسید نماز عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون فکوت میکرد و در خانه میگفت بود
 ز ترس من مردم بود و بام زنهاک و دیده نشد آنحضرت برگزیدای در آکنده میان اصحاب بودی و از تواضع و کی از
 اصحاب وی دانی و می گمرا که می گفت لبیک و از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه و آله و سلم که اذیت میکرد و ایشان را
 تنفر میکرد و اگر ایم میکرد که هر قوم را دانی میکرد و ایشان را بر ایشان و تفقه میکرد و اصحاب خود را میدوید و نه نشان
 خود را نصیب ایشان را از لذات و رفاهیت و گمان نمی برد و همچنین وی که یکی در بر گریست نزد آنحضرت از سه
 و هر که بنشیند میکرد و وی آمد و مردی مصابرت میکرد و با وی در ریاضت اندوی ناوی بر میگشت و اگر کو شک
 میکرد یکی با وی می گردانید و مبارک خود را از وی می گردانید و هر که میگرفت دست آنحضرت را میگردانید
 دست خود را بوی و می کشید تا آنکه وی نمیکشد دست را و خدا میگردد و او را می بیند و از مردم بی آنکه به عبادت هیچ کس
 نماز وی و خوشنوی خود مایه کرده بود مردم را بطوری و خلق می نموده بود همه را بجا می برد و گشته بود و چون
 وی و می برادر بود همیشه نماز وی و خوش خلق نرم جانب و نبود و پشت خمی و سخت گو بلند و از نش و لب گوی

گفت عاقله رضی الله عنه ما نمیدیدیم که خوش خلق تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت انس خدمت کردم رسول خدا سده سال رنگت از من هرگز نگرفت چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و گفت بر برین بعد از آنکه ندیدیم مرا آنحضرت را هرگز نگذاشتند که بروی من تبسم کرد و دیده نشد آنحضرت در آن گنجه زانوهای خود را پیش من نشیند و اگر ام میکرد و هر که در می آمد و روی بسیار که فراخ میکرد و ایند جانم خود را برای دمی و بسیار برای دمی بالین را که زیر خود میداشت قطع میکرد و بر هیچ کی حدیث او را نماند که از حد در میگذرید پس قطع میکرد و قیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آنکه تحفیف میکرد و نماز را همی پرسید و از آن حاجت دی و چون حاجتی شد از حاجتش باز میرفت بر سر نماز صلی الله علیه و آله و سلم و عبادت میکرد و ساکنین را میخواست میکرد و فقر را و اجابت میکرد و دعوت عبید را و دعوت کرده می شد بنان چو در سپیده که آنحضرت بدو پس اجابت میکرد و از آن حاجت سیان اصحاب خود و خلف با ایشان و می نشست هر جا که منتهی میشد نایب و سوار می شد گاهی چهار را در و لیف می ساخت و سوار میکرد و خلف خود کسی را و سوار بود و روزی قریطه بر جمادی که معماران از سن بود پالان اواز پوست خروار و چ گرد بر شتری که پالان آنکه داشت و بروی قطیعه کشته بود مسادی چهار در هم و این و آن خود بود که مقتوح شده بود بروی و دلا بایات و بلاد و بهی کرده بود و بی صد شتر و روزی که فتح کرده شد که در آنکه بروی صلی الله علیه و آله و سلم را شکرهای مسلمانان بپشت کرده بود و بسیار که خود را تا نزدیک فاد در جل تو فاشد بخلاف ملوک بپار که در وقت فتح کردن سرکش و سرافراز باشند و ای است از قیس بن سعد انصاری که وی پدرش از اکا بر انصاری بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنزل با تشریف آورده بود و وقت گرفتن سوار بر روی حماری پیش ما در و آنحضرت بر آن سوار شد و گفت سعدای قیس همراه ما و با آنحضرت پس گفت آنحضرت بمن که ای قیس سوار شو پس با آوردن من از جهت ادب فرمود اما سوار می شوی یا بر میگویی در در و ای که که فرمود سوار شو پیش من که صاحب و ابد او بپشت بمقدم دی و همچنین در وقت دیگر صحابی بود که سوار رفت چون آنحضرت را دیدند و آمد آنحضرت سوار شد صلی الله علیه و آله و سلم و او را پیش خود سوار کرد و غریب تر از این آنست که محب طبری در قصر البصر نقل کرده است روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جمادی پالان سوار بسوی قبا رفت و ابو هریره پیاده در سگاب بود فرمود ای ابو هریره سوار گفتم هر چه رفقا حضرت باشند فرمود سوار شو پس بگوید ابو هریره نتوانست سوار شد پس جنگ و در حضرت زو پس هر روز بر زمین افتاد و نیاز سوار شد آنحضرت فرمود سوار گفتم ترا ای ابو هریره گفت هر چه حضرت خواهند فرمود سوار شو پس قدرت نیافت ابو هریره پس پیچید بکمر باز

آورده اند لیکن باینکه ضعیف و در این حدیث بر یوسف بن زباید و اسطخاست و وی ضعیف است جداگفته اند که
 امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شهید ساختند سر او بل پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادت
 و این باب زیاده برین کرده شده است فلینظر فرموده را که با آنحضرت مروی پس از مدتی گرفت از بهیبت وی علی الله
 علیه و آله و سلم فرمود آسان کن بر خود کار و بلز زین بادشاه بنیم من پس زنی ام از قریش که بنور قدر العلی گوشت
 نافع را که کلام فقر و اساکین است و آنرا آنحضرت را زنی که قفل وی فتور و نقصان بود و گفت مرا بسوی تو حاجت
 است خرموشین در همه کج که بدید که غایبی بنشینم من با تو و فدا کنم حاجت ترا پس نشست آنحضرت بادی تا فارغ شد
 نزد آن از حاجتی که داشت و در روایتی بخاری آمده است که او مدینه می آمد و دوست آنحضرت را میگرفت پس درین شب
 آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم بر جا که بر وند و در بیجا انواع مصالحه است در توضیح که زن زهر داشت زهره دهر بود که
 باشد و بر جا که میخواست می بود و هر چه بر بدن مدینه باشد و زیاده برین توضیح و خبری از که متصور نیست و نگذاشت
 آنحضرت که میرفت با پیوه مسکین و فدا میکرد حاجت البشار از عبد الله بن ابی الحسام گفت خریدم از آنحضرت علی الله
 علیه و آله و سلم پیش از نوبت چیزی و باقی مانده مراد را چیزی از زمین پس و دهه کردم آنحضرت مرا که همین جامی آمی
 و خرموش کردم بعد از مرگ زباید آمد ناگاه می بینم که آنحضرت بر ما نخواست است فرمود نشست انداختی و طهر
 این جامی درین مدت سه روز آنقدر سیم ترا واده بود و او درین نوبت توضیح و صدقه و صدقه است و از
 اسمعیل بن عمر علیه السلام نیز مثل این آمده است که فرمود حق تعالی آنرا که صادق الوعد و شایسته این از بعضی متبوعان شریف
 بنوی نیز وجود آمده و بنا که آمده است خوش آنقلین شیخ عبده القادر بیلانی رحمة الله علیه سال نام بود و مروی
 نقل شده است ماند و آنحضرت علیه السلام بود و عادات بود که دایمان مدینه ابهامی آوردند و ظروف و آنحضرت علی الله
 علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر آب آورد و می انداخت برای شفای بیماران و گاهی بر باندا آب میپاشید و زنده
 و برای خاطر اینها دست انداخت و در حسن و شرف باز و راج مطهر بسیار رعایت میکرد و همراه ایشان آنحضرت
 و میگذاشت و خزان انصار را که بازی میکنند با عاشر و چون میخورد آب از ظرف می نهاد و برین شریف خود را و وضع
 و برین عاشر و دیگران استخوان از دست عاشر و میخورد از میانجا که عاشر میخورد و حال آنکه عاشر میخورد و میداد
 بوی مسواک را نداشت بعد پس عاشر می نهاد و مسواک داد و برین خود یکبار و آنحضرت میگرفت آنرا از زبده و برین
 می نهاد و برین خویش را برین غایت توضیح و نهایت محبت است بعاشر و درین دلیل است بر تبرک با آنرا بزرگان
 و کبره میکرد و در کفر عاشر و پس میکرد و او را و حال آنکه ما می بود و میخورد او را لقب میشد و می نهاد و عاشر را و برین

حضرت علی علیه السلام می فرماید: ای امام من غیره بود و یکباره آنحضرت با عاقله مسالمت کرد
یعنی اینست که ندیدیم که یکدیگر را و پند پس در گذشت ما نشد آنرا آنحضرت پیش رفتی دیگر باز دوید پس در گذشت
آنحضرت را عاقله شایسته رفتی بود که گوشت گریز بود و عاقله و تند تر شده بود و گفت آنحضرت این پیشی من از تو دور
بدان آن پیشی نبود و از من و یکبارگی آنحضرت علی علیه السلام در خانه عاقله بود و ام سلمه طعام فرستادی عاقله
و بی یکبارگی طعام زود کرد و نشست و طعام بر زمین ریخت آنحضرت پاره های کاسه بر چید و طعام برداشت و در آن نهاد و
اخذ از آنجا و فرغانه گفت غیرت کرد و او را شایسته رفتی که کاسه در دست افتاد و عاقله گفت و بردستی طعامی نزد آنحضرت
از خانه می برداشت و کاسه نهاد و بخادم سپرد گفت کاسه تاوان کاسه طعام تاوان طعام و غیرت نیست بر
عدم مواخذه و زتان در غیرت زیرا که در آن حالت که فعلی مجبوست از جهت شدت غضب که اشارت کرده است از غیرت
و در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد سفل و ادا می را از اعلاش یکبارگی سوده رضی الله عنها
شور بای آنحضرت فرستاد و گفت ما نشد بسوده بخور از این طعام و این بخور و گفت بخور و گری می آید و می توانی
می بخور پس می آید و ما نشد گری سوده را بطعام آنحضرت خنده کرد و بسوده گفت تو هم می آید ای عی ایول پس می آید
سوده که عاقله را خنده کرد آنحضرت علی علیه السلام این چنین بود احوال آنحضرت با ازواج مطهره که مواخذه
نمیکرد و ایشان را غیرت و مزاج و مخدور میداشت و چون آفاست میکرد و ایشان را باین حد و دست و پادشاه
میکرد و یکبارگی اهل کند سیرت آنحضرت را با اهل و عیال را صاحب و فقر و ساکنین و ایام و اراذل افسان را و این که رسیده بود
آنحضرت در وقت طلب یعنی جانب غایتی را که تصور نیست آن هیچ مخلوقی را و با جوانان خندید بود در حد و خدا داد
حق و دین بعد که ممکن نیست رسیدن بدان با خلق و اعمال آنحضرت همه معجزات علما بود و بر نبوت می آید مثل آن
از هیچ کس بوجود نیامد علی علیه السلام و اگر مسلم بود آنحضرت علی علیه السلام را صاحب مسلم با سلطت و ملاطفت میکرد و لطافت
و محاربت می نمود با صاحب مزاج میکرد و ایشان را معصود از آن و محبتی و خشوعی بود و اگر مزاج هم میکرد و معصوم کلام
حق بودی و ملاعبت میکرد با میان می نشاند اطفال را در کنار و اجابت میکرد دعوت خرد و عید و آمدن مسکین را
و عبادت کرد بجا را و از قصی مدینه رفتی از ملاعبت و مزاج که در بعضی احادیث واقع شده محمول بر کثرت
افراط و راست است که شاعری از او که خدا و فکر در جهات دین گرد و آنچه سالم باشد انسان بیایست است و فکر معصوم
از آن طلب نفس و البیغ طلب باشد چنانکه فضل آنحضرت بود و مستحب ظاهر بود بحقیقت اگر نمی بود و واضح و روشن است
آنحضرت با خلق و با سلطت می با ایشان که قدرت آید میبود که محال است و شکم کردی با دمی با بیستادی در

روزی جانب بزرگوار پس بفت زانبر را در بازار ایستاده دید پس آنحضرت از جانب پشت در می آمده دست مبارک
 بر شانه اش نهاده و را بنحو کشید و در کنار گرفت پس چنان دیدم مبارک خود را به پشت او داد و نمی بیند آنحضرت را
 گفت باز اگر هست این و چون نیت یافت که آنحضرت است چنان دیدم گرفت پشت خود را به پشت آنحضرت و نمی خواهم
 که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این غلام را بنحویز این گرفت یا رسول الله اکنون می یابی تو را کاسه و کم بها
 فرمود و لیکن تو نزد خدا سندی هستی که اگران بهای تاز جمله تو اضع آنحضرت است که هر گاه طعمای ما بهیچ کس ندهد اگر خود پیش
 می آمد بخورد و الا می گذاشت و نگذاشت که این طعام بد است شور است نه شرب است که نه است غلیظ است
 و رفیق است در میان طعام میشود که عیب کردن طعام خطاست و خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را
 از روی صنعت کنند و گویند که بد بختی است و مالی فاسد است کرده است رواست اما درین نیز شکست خاطر مانع است
 اگر بکنند و تا به این توضع حسن خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شایع است الهانت و تحقیر و ذم آن بزرگان آنحضرت
 میفرمود که دشنام نکند و دنیا را خوشتر می است مومن را بهایر سازد بخیر و نجات میدهد از شر فاسد و همچنین نمی
 میکرد از سبب آنکه در حدیث قدسی آمده که لا یستعمل الله به فانا الله به و آنحضرت را صلی الله علیه و آله سلم در دربان
 نبود و چنانکه ملوک و دنیا داران را میباشند و مومنان را آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موقوف بر این بود تا کسی در
 خلوت بر آید و بپایان می نهد و در آید و مانع از شغل نیاید و از توضع آنحضرت بود که در خود لا تقصونی علی بیس من سنتی
 و لا تجزونی علی عی ما شان آن قول می آید که آدم و هانسان کن بران بیان واقع و حدیث نبوت متشابه است از هر دو
 است و در حدیثی گفته اند که در و د این احوال پیش از نبوت فضل است و بر سر کار نبی و رسول نزل می بران و
 تحقیق این نبوت در مجلس بیایدانش را الله تعالی و از توضع آنحضرت آن بود که میباید به سلام میکرد و برای هر که
 می در آمد بروی در و سلام میگفت بروی و در اینجا ایستاد نیست عز و از غیر شریف او را که چون آنحضرت را بجات حقیقه
 درین فشار و ضعف نیست از آنرا که می دوام بروی به سلام مشرف می سازد و بعد از سلام می بر آنحضرت بگوید
 سلام از ان جانب نیز مشرف میگردد و بعضی از مغربان در گاه باشند که جمیع سلام بجا رسیده بطریق کرامت نیز
 مشرف شده باشند آنحضرت حمت است بر امت و رجاء و بعد از وفات و صل و در وجود سخاوت صلی الله
 علیه و آله و سلم هر دو سخاوت یافت هر دو بیک معنی است تعالی فی القاموس الجود و السخا و السخا و الجود و در صراح
 وجود سخاوت در دو امین می جو انفرادی گفته و گفته اند که سخاوت غریزه است در مقابل روی شجاعت و شجاعت از لوازم
 نفس است که از ارضی است و با طبع مسک است شمع از آرزوی عجب نبوده بلکه جمالی است و اطلاق نمی یابد بر عوالت تعالی جنانکه

ج ۱

ج ۱

ج ۱

بنمود و چه بجاغریزه نبود و تعالی جود و بخل آید و جود و بخل راهی یابد آن آکتاب بطریق عادت پس هر سنی
 جواد است و هر جواد سنی نه و حقیقت جواد آنست که به غیر من و به جوض باشد و آن صفت حق سبحانه است که بی جود
 عرض و عین تمام غیر ظاهر و باطن و کمالات حسی و عقلی را بر خلق انفاض نموده است و بعد از وی تعالی اجدد الا جودین
 رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وی علماء امت دی که نشر علم دین کنند چنانکه در حدیث آمده است که
 افتخار جود وجود اثم انما جودنی آدم و ابو دهم بن بعد رحل علم علماء افشیه الحدیث و قاضی عیاضی مالکی حین الله علیه
 درین عنوان کرم و سماحت را زیاده کرده و گفته که جود و کرم و سخا و سماحت معانی اینها متقاربا نیستند فرق کرده اند
 و گویند انیده اند کرم را یعنی اتفاق لطیف نفس در چیزی که عظیم است قدر وی و شرف وی را نام نهاده اند اگر احرار
 و غیر یعنی آنرا در وی و این خندندالت است بنون ذوال یحیی فی الصراح ندالت فرمایند شرف نزل و تدریج
 فیه و فی القاموس التذل و التذیل تخمیس من ریح الناس المتخفف فی مجمع الاحوال و گفته که سماحت تیفانی از چیزی که ستم
 است آنرا غیر ادر و لطیف نفس این ضد شکاش است بشین مجله و سین جمله یعنی دشواری و جمل شگس که بشین
 و سکون کانت الصواب الخلق و قوم شگس بفهم و سکون جمع شل رحل صدق و قوم صدق کنز اقال الششی و
 گفته شما و سمولت اتفاق و تخمب از آکتاب چیزی که مجر و نسبت و هو الوجود و ضد التقیة یعنی ضیق و نفقته الصراح
 فقیر نفقه بخیال تنگ داشتن و گفته قاضی عیاض رحمه الله علیه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر کسی
 و برابری کرده نمی شد بادی درین اخلاق و این صفات و صفت کرده است او را هر که شناختم است او را صلی الله
 علیه و آله و سلم انتی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن الناس
 و اشیح الناس با جود الناس و سبب این آنست که نفس دی اشراف نفوس و مزاج او اعدل از صواب و هر که چنین باشد
 فعل دی احسن افعال باشد و شکل دی ابلغ اشکال و خلق او احسن اخلاق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 جامع جمیع کمالات جسمی در وی ده اوی خوبی صورت و سیرت و بود اگر ممانعی با جود الناس و گفته اند که چرا
 چنین نبود که وی مستثنی است از غایات یا قیامات و جود است از ماسوی الله و مکتبی است بوی تمام
 صلی الله علیه و آله و سلم و در احادیث صحیح آمده است که سوال کرده نشد و در خواسته نشد از سوختن چیزی هرگز که
 گفته باشد و برابر آن لا یعنی هر کس بر صبر و بی غرابتی اجابت کردی و بادی و قال الفروق فی الفقه صلی الله
 علیه و آله و سلم شعر ما قال لا اظن الا فی شئ من الاول الا نشهد کانت لاده نعم و هر چه این بیت آنست که شاعری که چنین
 آنرا در معنی غلطی گفته که نه ستمی این وصف است و آنها الله نه ۵ نرفت لا یربان مبارکش هرگز گفته اند

لا اله الا الله و اگر فرضا چیزی حاضر نمودی سکون آردی و تقوی موجود است و نجوی ساکن کردی و اعتدال نمودی
 اما بعضی گفتنی نیستیم و نیز گفته اند که تکلم لا اله الا الله حضرت علی علیه و آله و سلم بجهت منع از عطا نمودی
 و نیز نمی آید که بقصد اعتدال نیز گفتنی و نه در اعتدال آن جماعت که بحضرت آمدند طلب ساری نمودند باری بجز از بند
 هر مولا اجدد ما احکم علیه با وجود حق گفته اند که فرق آنها هر است میان لا اجدد ما احکم و لا احکم و اگر چه در باب
 اخیر بحث که سوانی علی آن کرده اند لا احکم نیز فرموده اند در بعضی روایات قسمی نیز یاد کرده اند و لا احکم تعویض
 آن مقام اقتضای آن کرده باشد که نبود و سالکان نیز میدانستند که نسبت به وجود آن ابراهیم نموده و گستاخی کرده
 پس تا که کردی برای قطع طمع ایشان پس اینصورت مستثنی و مخصوص باشد از عموم حدیث که در بیان فی الحاسبه المربیه
 گفت بنده سبک شیره اندکی مقام الصدق و البقیع صواب است گفته شود و اجدد هم جریان کلمه لا یزبان
 شریف نفی نمی دست است از ساق عزت حال دی علی علیه و آله و سلم چنانکه بخلاف و مضاعف کنند و این
 عبارت کتابت است ازین معنی نه جریان این کلمه برسان شریف بخوبی دیگر و نیز فرموده که هر کسی بر چیزی طبعیه
 وادی مراد از اثبات وجود است که حقیقت معنی آن اظهار اینست که به بینی ست و بسا بودی که آنحضرت صلوات
 وقت با بصیرت سلوان و نادان و بی چنانکه علی و حکومت طلب ندای نادان نظام تمام مسلمانان و صلاح
 حال آن شخص غفل راه نیاورد که ای منع کردی تا آن شخص در حیطه طمع و سوال و در حصر حقیقت و بابت غفلت
 نگردد و چنانکه حکیم بن خرام که بقول درگاه و مشبه زاده خدیجه گری بود چیزی طبعیه ندانند و فرمودن خود میدانم
 که در کلمه که استی با آن همراه خواهد بود نصیحت کرد و او را که تا توانی سوالی کنی از هیچکس گویند که بعد از آن حال طریقی را رسید
 که اگر تازیانه از دست وی بزمین افتاد کسی گفتی که بر او برده همچنین بود و رضی الله عنه طلب علی کرد فرمود یا ادر
 توضیحی هوس عمل کن و سوال کن از هیچکس چیزی بر او نه تازیانه خود را اگر افتد بزمین و او فرزند او را و ما بکری ایشان
 بود و بنده رب وی از خارج رام است اگر چه بعد از او ای کوه با خند و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت چیزی
 برای جماعت عطا میفرمود و عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که بر حال استحقاق وی مطلع بود چیزی التماس
 کرد گفت به مومن فیما اعلم یا رسول الله بارتاس کرد پس آنحضرت فرمود با کس که من دوست میدارم او را
 ننهد هم صلاح حال وی در آن می بینم و با خود را و بر ابر قول عمر رضی الله عنه که گفت به مومن فرمود لا یسلم سیرم بار
 چون ایدم از حد و گذشت این را فرمودند و ریضا تعلق با خلقی است همانی و قصد که بنده بدست نیاورد
 و از مقام و فاش نمیدهد و دیگر را نمیدهد و دست نمیدانم و هم احتمال دارد که در این موارد لفظ لا یزبان حضرتش

زینت باشد و بعد دیگر در سنگدانه باشد و ناظر بر معنی باید بر کاشت اعتبار لفظ مسل است و اندک اطمینان با جمله
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سائل را رد کردی و اگر چیزی نبودی فرمودی فرض کن بر او چون بیاید اما
 چیزی او را خواهم کرد یکباری سائل آمده بود فرمود نیست نزد من چیزی بود فرض کن من این خطاب گفتم فی الله و
 یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست پس ناخوش آمد آنحضرت را این سخن از
 من پس گفت مردی از انصار یا رسول الله آمده و من ترس از خدا و وحش را پس بسم که آنحضرت و بافته شده بود
 مبارک می توانی خوشحالی فرمود و همین امر کرده شده ام من ترس را روایت کرده است که آورده شده آنحضرت
 فرمود نه در من پس نناده شد چیزی پس قسمت کرد بر او و دیگر هیچ سائل را تا مانع شده از آن و در هیچ بخار
 از حدیثش آمده که آورده شده نزد آنحضرت مانی از یحیی بن فرمود بر نه بد آنرا و مسجد پس سیردن آمد بسوی مسجد
 و نگاه کرد جانب آن و چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن مال و نه به همگیس با اگر نگذارد بوی از آن مال و آمد
 عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه و گفت بد خدا یا رسول الله ازین مال که من ندیده ام و الله نفس خود را و عقل
 را پس ریخت و چهار ماه و چند آن که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله بفرما کسی را که بردارد آنرا برای من
 فرمود لا ایاکم هر چه خود توانی برداشت بردار و این بر آن قطع مادم طبع عباس و تندی و تادیب او بود پس برداشت
 عباس بر دوش خود روان شده آنحضرت من نگریست بسوی وی و تعجب میکرد از حرص وی پس برخاست آنحضرت
 و باقی نماند بکرم و حرطایت این امی جنبه آمد ما است که مال صد هزار درم بود فرستاده بود آنرا علای بن نهضی
 از خزانه یحیی بن و آن مال بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ظهور از خود فتح باب کرم
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز چنین زیاده از حد هر دقیا بود و هر یک از اعراب صد صد شتر هزار
 هزار گوسفند و او و بیشتر عطار او و این روز برای رونق القلوب بود و که ضعیف الايمان بودند خواست که بعد و خدا وین
 ایشان را تاجت حار و عنوان بن سید هم ازین قبیل مردی بود و صد گوسفند و او باز دیگر صد و او از صد و یک و او از
 نمازی و اقدی تفکر کرده اند که بعضوان در آن روز دادی و او باز شتر و گوسفند پس گفت صفوان گوای سید هم که
 جو آن مردی شیکد باین عطا نکرد نفس نبی پس و اگر باین عطا کرد که سا که مردی بود و ابو سفیان بن حرب و پس بر آن و
 نیز از حد رونق القلوب بودند پس که ابو سفیان گفت یا رسول الله هر روزی که در ترش قوی ازین مال با هم عطا کن
 آنحضرت بسم که در پس بلال را فرمود تا چهل اوقیه نقره و صد شترش بداد ابو سفیان گفت نصیب پس من نیز یکم به نذر
 ام پس ابو سفیان است بر او و حامیه و نیز بدین معادیه را آن نام کرده بودند و صد شتر و چهل اوقیه و دیگر داد و گفت

در این باب
در بیان صفات
و اخلاق
و احوال
و عیال
و غیره

در این باب
در بیان صفات
و اخلاق
و احوال
و عیال
و غیره

بخش سپرد و دیگر که مساوی است هم به مدد شتر چهل اوقیه دیگر فرمود ابو سفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد و بنده
سنگد که کوکری هم در زمان جنگ بودم در زمان اشتی خدا سحالی ترا جزای خیر و ما این خبا و فتح بوزان چنین
که بعد از فتح که شد نیز باید اگر چه که زیاد کرد نسبت به اسلک اگر نه بفضی در درگاه آنحضرت بر میزان بندیان
ایشان را که شش هزار کس بودند و جمع غنائم آنقدر ده اراد میان شش هزار کس بودند و از شتر مانند شتر چهار هزار
و از غنم مانند چهل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و اوقیه وزن چهلدهم است و ما حبیبم گفته که حساب کرد و شد
آنچه او آنحضرت در ایام چنین پس رسید به پانصد هزار گوسفند بنده مسکین بنده الله علی طریق الحق و بالیقین که چون
آنحضرت بیرون از حد حضور اندازده بود و آنحضرت درین آنچه موجود بود و این بود اگر چه هزار و صد هزار را نداشت این
بودی نیز همین حکم داشت شرفان من چون که الدنیا و قدرها و دین علم اللوح و القلم و دور تحقیق صفت سنی
و کم وجود و عطا بار الفل نتر نیست آن صفت ذاتی نفسی است و ظهور از آن دیگر است و با کمال هر چه بدست
اندی بدادی و بخان بدادی که از فقر نیستی نه جرسیدی و نه از شدیدی بیعتی هر چه آمدی بدست بدادی تو پیش
ازین ما این جود آنکس است کنش از فقر عار نیست و چون محتاجی را بدیدی طعام و شراب خود را وجود احتیاج بر
انتار کردی و در عطا و تصدق منع نمودی گاهی همه فرمودی تا از حق و دینی که کسی داشتی را بر او نکریدی و گاهی
صدقه دادی و گاهی بدید که کسی گاهی کالای بخردی دشمن را دادی و گاهی کالای نیکو کار را نیکو کار دادی و گاهی
دیده از مبلغ اما کردی و گاهی کالای بخردی و زیاده از آن بدادی و گاهی همه قبول کردی و اصناف آن انعام
فرمودی سنی طبق از رطب که بر و چنانکه از شتریم دار که آن حضرت علی الله علیه و آله و سلم دست مبداءش را که او پس
علی و طلای از بون آمده بود دست برد و بان زن دلو و بر نوع که ممکن است از انواع و اقسام خیرات و عطیات
کردی و بخش خود زندگانی فقیرانه کردی و یکماه و ده ماه گذشتی که آنکس از خانه شریف بیرون رفتندی و یکماه که بر این مبارک
سنگ بستی اگر سنگی و فقر آنحضرت نهجت تنگی و اضطرار و نیستی بود بلکه بسبب زهد و جود و سخاوت بود و گاهی بر اساس
زنان نفقه یکساله میاسا منی اما برای خود چیزی فرو نگذاشتی و بگوید آنحضرت اجود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود
افضل و اعلم و اشجع و اکمل ایشان در جمیع اوصاف و اخلاق و وجود و اوج جمیع انواع از قبل علم و دلال و نفس و
انظار و دین هدایت عبد صلی الله علیه و آله و سلم و جزاه غنا افضل از بنیامین و منتهی وصل در سخاوت و قوت
و شدت زهد و زاری آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قدر حسن فی السراج سخاوت بردی و لیری نمودن در
خاف و فی الشفا شهادت فضل قوت نصیب انقیاد و ادعای قتل مادامی انعام و الشیاع انقیاد شین و ضم بار

شد به القلب منه الباس و جمال این صفت در آنحضرت همچو کمال صفت سخاوت بود و در کساکه در موافق معیه
 و مواضع شصیده و دلاوران و دلبران همه میگرفتند و آنحضرت ثابت و قائم بود و از جانبیرت بلکه پیش میرفت
 پس بی آنکه در روز خمین مهاجر را بجهت تبر باری کفار یک نوع جولانی و فراری و تزلزل می دزدی فرمی راه
 یافتند و در آن حضرت که از میانجینید و برید سوار بود ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب ابی طالب استوار را
 گرفته ایستاده بود آنحضرت میخواست که باز و پس زد و آمدان استوار نصرت خواست از خدا و شستی از خاک گرفت
 و برفت و عثمان انداخت و یکس نماز از کفار که چشم او از آن خاک پر شد گفت انا لعننی لا کذب انما بن عبد المطلب
 و دیده و شد در آن روز هر یکس شصیده را از آنحضرت و آمده است که چون در افتادند سلمان و کافران یکدیگر را سلمان
 پشت دادند آنحضرت ثابت و ابو سفیان بن الحارث گرفته بود رکاب مبارک را بنی و مادر و اندر الفسار و گرد آمدند
 سلمان و نصرت یافتند و تمام قصد و مجلس مذکور گردانید و انشاء الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما
 ندیدم هیچکس را در آن روز که نزدیک منی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت امیر المؤمنین علی رضی
 الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ شمع میشدید ما کنایه است از سختی جنگ و شدت یاس پناه می جستیم
 یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منی بودیم یکی نزدیکتر به شما آن آنحضرت می بود و آنحضرت سخت
 ترین مردم در جنگ و گفته اند که شماع کسی را می شمردند که نزدیک آنحضرت می بودند از جهت قرب مدد و یاری گفت
 عمران بن حصین پیش نیامد آنحضرت هیچ لشکری بزرگ را که آنکه بودی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسی که نزدیک آن
 حکایت یک شبی در مدینه فریادی برخواست و غوغای شد و ترسی راه یافت مگر دردی با دشمنی در آمده بود
 شتاب آنحضرت بیشتر از همه برخاست و خمیری در گردن حمالی کرد و اسب ابو طلحه را که بطلی السیر رنگ گام بود
 سوار شد بر سمت کوازی که آمده بود برفت و وقت برگشتن مردم را در یافت که بر آمده اند و مدد فرمود
 برگردید و پنج نفر نیست و آن اسب ابی طلحه که لغایت گام بود و در برابر آنحضرت چنان تیز گان شد که هیچ اسبی و سبیری
 و برابری با وی توانست که در و این از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت هر که را وی صلی الله علیه
 و آله و سلم فوت بخشد و مدد فرماید هر چه دست و ضعیف نام دارد و ناتوان بود آنچنان قوی و توانا و کامکار گردد که
 هیچکس بوی نرسد و برابری نتواند کرد و عیبت تو را دل ده و دایمی بین بر روی خویش خوان و شیرینی برین شعر
 و من کن بر رسول الله نهر نه ان یلقه الاسد فی اجامها نجم یوم و آنحضرت در قوت و درو باز و سختی چنان بود
 که گشتی گیران عالم با وی پس نمی آمدند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در کعبه دی بود که خانه نام شد لافوه

که در صفت کشتی گیر می بیند و بگوید در زمان بادهای صاف و صاف می آید و در میان می آید
تا گاه روزی در شبی از خواب بیدار شد و پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وی گفت ای را کلمه
از خدا می نویسی و چه دعوت را قبول نمی کنی را که گفت ای محمد چیزی بیا که گواهی دهم بر صدق تو گفت اگر کشتی
گیرم و در این زمان ایمان می آری گفت نعم فرمود آموه شورایی کشتی پس آموه گشت را که نه برای کشتی و
آنحضرت در راههای خود بود و راهی دوازده در برداشت پس آمد نزد یک سولی خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوی
و گرفت و بر زمین زد پس حیران و تعجب شد که آنرا درخواست از آنحضرت که را کند او را باز کشتی گیر باز در دم و میوم
نیز غیبت پس تعجب شد که آنرا گفت که نشان تو عجب است همین مقدار آموه اند از حدیث بیان کرده اند که اسلام آورد
باز دادند از علم کشتی گرفته است آنحضرت جماعت دیگر را غیر رکانه و بر همه غالب آمده ابو الاسد عجمی مردی دیگر بود سخت
نور مندر چنانکه بر پوست گاوی ایستاده و ده کسی از اطراف پوست را می کشیدند تا بکشند آنرا از نه پای می پس
پوست پاره می شد مردی از جای نمی جنبید روزی آنحضرت را خواند که با وی کشتی گیر و گفت اگر انداختی مرا
بمن زمین ایمان می آرم تو پس نذا آنحضرت او را بر زمین و ایمان نه آورد و درین قصه طویست که در کتاب خود مذکور است
و اصل در حقایق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در شرم و شرم داشتن داده او حیات است و از نیجات
که حیات یعنی مطایبه که سبب حیات است لیکن دی مقهور است و شرم نیز از حیات قلب است و باین آیه اوست هر که را
دل زنده تر خلعت و حیات و روی قوی تر و بیشتر و حیات در لغت به تنبیه و انکساری است که عارض میشود مادی از از خوف
و نوع چیزی که عیب کرده شود و باین و گواهی اطلاق کرده می شود بر وجود ترک نشی سببی از اسباب و این ترک از
لوازم حیات است و در شرح خلقی است که باعث میگردد و بر اجتناب از فتنه و بار میدارد و از تقصیر و غرضی از حیات را
از ایمان داشته اند که ایمان از ایمان اگر چه خیر است زیرا که استعمال او بر قانون شرع و عیاج است بقصد و علم
کتاب و بعضی گفته اند که مراد باین حیات و کتب است که شایع آنرا از ایمان نهفته و تکلیف بدان کرده است و غرضی بود
که تکلیف و دان نیر و دو لیکن هر که در وی این غریزه است معین است او را که شایع است از حکم غریزی میگردد و آنچه نماند
که مثل این کارم در جمیع غوازم و در مثل مخلوق شجاعت و غیر آن که امر بدان و نهی از بدان واقع شده است و در حدیث بیان
در آن وقت و عهد از شهاب ایمانند و وجه تخصیص این بیان باین ظاهر نیست فانهم را آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
هر دو قسم یار و چه گمانی بود زیرا که حیات قلب شریفی و اجتناب وی از مذکورات شرع از هر نوعی و انهم و کنی افضل
بود و در حدیث بخاری از ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده است که آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و یار

در حدیث

من الخوار فی حذر بالحق آنحضرت تحت ترازوی حیا از نسی و دشمنی در پرده خود خدر بکبر خا و سکون حال حاصل
 فی الصلح خذره زن پرده نشین و ذکر فی حذر با بحسب عرف و علون است که زن بکر و پرده میباشند و قید
 اتفاقی است و بعضی شراح گفته اند که ذکر این قید بحسب آنست که عندا سخت تر باشد حیا را بعد از خلوت پرده
 بیشتر از آنکه بیرون پرده باشد از جهت بودن خلوت مظنه وقوع فعل بوی و گفتارند پس ظاهر آنست که قید دیگر
 نیز کرده شود که چون کسی بزرگوار آید و الا در خلوت تنها موجب حیا موجود نیست بکسب نوبه هم دخول کسی بمنزله دیگر
 کرده اند و شایع ذکر این مطلقا در این مقام خالی از بیاضی نیست و ذکر این تشبیه نیز از بی سجد است
 رضی الله عنده و الله ادب و تعظیم خوش نمی آید و لیکن تعصب بباله در بیان مقصود مانع شده است و شایع
 طریقت را قدس الله اعلا هم در تفسیر حاکمات است ذی النون مهری قدس سره گفت حیا وجودیت است
 و در دل با وحشت آنچه پیشتر است از توبیسی پروردگار فرموده احب بطنی و الحیا بسکنت و اخوف لعلی محبت
 گویم بگرداند محبت با شاد و مدح محبوب و حیا سالت بسیار و بشهود تقصیر و ادای حقوق و خوف بی آرام میدارد
 لیکن این سعاد از ای گوید هر که شرم دارد از خدا در طاعت شرم دارد و خدا از وی در معصیت و حیا گاهی است که
 و خوف بیشتر مانند حیا را آنحضرت سازان قوم که در ولایت زینب رضی الله عنها حاضر بودند و از ذکر و گفتاری مجلس
 را و آنحضرت شرم داشت که برخیزد از ایشان راه حق تعالی از صوفی و اطعمه فانتشر و از مردان و کلام کلان بود
 البته فیتی منکم و الله لا یسعی من الخلق و گاهی در عبودیت می آید که لایق کمال و عظمت وجودی آید و قسم
 دیگر حیا مرد است از خود و آن حیا و نفوس شرعیه است در راضی شدن و تقصیر و رضی شدن بر توبه و پس
 می باید نفس خود را مستحق که حیا دارد و نفس خود گوید که با خدا و نفس است حیا دارد یکی از دیگری و این از اکل
 انقسام حیا است زیرا که مرد چون استیجاب کند از نفس خود استیجاب از غیر خود بطریق ادلی خواهد کرد و گفتا و کرنی المواب
 و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الحیا الایطی الا غیره و در وانی الحیا خیر کله و در حدیث آمده است
 که مردی برادر خود را نصیحت میکرد و میگوید ای برادر من استیفا نمیکند حقوق خود را از مردم بحسب استیجا
 پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بآمر و بگذار که جبار ایمان است و انما تار حیا نافع و حیم خواهد بود
 از عیب مردم و آنچه مکرده میدارد انسان لطیبت خود را آنحضرت باشد الناس ما اکثر الیشال بعد درین صفت
 مذابت کرده است انس و رضی الله عنه که در آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی که بر وی از صفت بود
 گوید که رنگ زعفرانی بود بوی رسیده از زنی و حیران پس تلفات آنحضرت مراد را چیزی بود و آنحضرت که بر

را با مادرش حمیده سلام آورد و ذکر کرده است و این انبیر در مجاہبات آمدند و آنحضرت در بندهایان هوا زن و
 شاسانید خود را آنحضرت پس گسترانید آنحضرت برای او در مبارک خود را فرمود اگر دوست داری اقامت
 کن نزد من مگر من دنیویب تا بر خود را در بدو منکر و انتم نر با مال با باز برگرد و بسوی قوم خویش پس اختیار کرد وی قوم
 خود را پس منتخبات را بنید او را ابو الطفییل گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم دین کودک بودم ناگاه پیش
 آمدنی و نزد یک خد با آنحضرت پس گسترانید آنحضرت مران زن را روی خود را نوشت آن زن بر آن پس گفت من
 گفتم این زن گفتند که مادر او است که شیر داده او را و ظاهر آنست که حمیده باشد این عبد البر است چنانکه حمیده بود
 و گفته اند که آنحضرت را بنیشت زن شیر داده اند تا این کلام یکی از آنها بود و بنیشت اعظم و آن عرو بن السائب که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنیشت بود و زری پس پیش آمد بدین آنحضرت از رضع بیگانه می وی جانم خود را بنیشت
 آن مرد بر سر پیش آمد و در وی پس بنیاد بلی دی گوشت جانم از جانب دیگر بنیشت آن زن بر آن بعد از آن پیش آمد
 بر او و در رضع پس بر جاست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بنیشت او را پیش خود و بنیشت آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بسوی ثویبه سواة ابوالسب که مرضه وی بود و صله از طعام و کسوت و چون مرد ثویبه پرسید که یکپس از
 نماز میان دی باقیست گفتند یکپس نیست و در حدیث خبری که رضی الله عنهما آمده که گفت مرا آنحضرت را بشیر فرستاد
 لا یخرجک الله ابدا تک تصل الرحم و تحمل الحمل و تکسب المعروم و تقری القفیف و تعین علی نواصب الحق صلی الله علیه
 و آله و سلم و صل در بیان عدل و امانت و عفت و صدق و کمال آنحضرت و بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این
 حرم و اعدا و اعطفت و اصدق نام که اعتراف میکردند بدان شهنشاه و بیگانگان پیش از نبوت او را محمد الامین
 نام میکردند این سخن گفته امین بحجت آن نام مبارک شد که جمیع کرده شد و روی اخلاق صالح و در قول حق شجانه
 مطاع ثم امین اکثر مفسرین بر آنند که مراد می است صلی الله علیه و آله و سلم کذا قال فی الشفاء و چون اخلاص کردند
 قریش که چهار قبیله بودند نزد بار کعبه در نهادن حج بجای آنکه کلام قبیله بنی مطلق کردند که هر که نخست در آید هر چه
 دی حکم کند بهر بدان رضی الله عنهما ناگاه آنحضرت در آمد صلی الله علیه و آله و سلم گفتند این تخم است این امین است
 هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت روی طلبید و حجر را در میان آن نهاد و هر چه چار گوشه در ابر است این چار
 کس داد و حجر را بدست مبارک گرفته بر جای آن نهاد و این پیش از نبوت بود و در سال قول فاطمه زهرا رضی الله
 عنها و پیش از زمان اسلام حکم می یافتند قریش آنحضرت را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اخلاص فی
 الامین فی السمار امین فی الارض و روایت است از علی رضی الله عنه که گفت ابو جهم بنیشت الله علیه و آله و سلم صلی الله

در بیان اصل ادوات و عفت و صدق

علیه و الله و سلم ما کذب یکنتم تراور فرغ گوئی و انتم تراورستی خود را کذب و لیکن ما کذب نیستیم نیز زیرا که آورده تا ترا
از دین این سخن یاده و نامشروع است. تا نفس است از آن لمحون چه هرگاه شما صاف میدانید و ما صاف هر چه گوید
تصدیق کنید دیگر این عباد و استکبار حسیست پس فرستاد و گفتعالی این آیه را تا انهم لا یذکرکن انظالمین یا الله
بجود و این آیه را انسیری دیگر نیز هست که پروردگار تعالی میفرماید که ای محمد کافران را که از پیبیکمتره لیکن این علامت
آیات خدا را انکاس میکنند یعنی تو فاسق باش و هم خود را کار ایشان با من افتاده است من ایشان را سزا میدهم چنانکه
جما و غلام خواهر را انکاس میدهند و آنرا میکنند پس خواهر با غلام میگوید که ایشان ترا از زاری میدهند و انداخته کنند و
من میکنند من دادم و ایشان و آورده اند که اخس بن شریک ملاقات کرد ابو جهل را و فرمود بر او گفت یا ایاکم نیست
اینجا خبر من و تو که شنید و سخن ما را خبر ده مرا از محمد اللهم صل علی محمد و علی که که دی صادق است یا کاذب پس گفت
آن لمحون و الله بدستی درستی و راستی محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد هر قبل از ابو سفیان از آن
حدیث که سوال کرده است از احوال او و صاف آنحضرت و استدلال کرده بدان نبوت دی صلی الله علیه و سلم
آیا بودی شما که متهم میشد اشد کذب انهم در یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه بگوید این سخن یا یعنی دی
نبوت کند گفت ابو سفیان و الله هرگز دروغ نگفته است دی گفته هر قبل پس چون باشد که با خلق جز راستی
نگوید و نیز خدا دروغ بنده و این حدیث هر قبل سودمندترین چیز است در معرفت امارت نبوت و اول صحیح النجاشی نموده است
و در شرح مشکلات ترجمه و بیان آن کرده است در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و درین کتاب نیز باب
ارسال رسل نموده است و انشاء الله تعالی و گفت نفرین الحارث مرفریش را تحقیق بود محمد و بیان شما جوان خود
سال مرضی ترین شما در افعال و صادق ترین شما در اقوال عظیم ترین شما ایمان تا آن زمان که و بدید شما در نیاز
گوش او پیری را آورد دی شما را آنچه آورد یعنی از دین و ملت گفته شما که ساد است لا و الله دی ساد است و این
نفرین الحارث کافر بود و پره بر دل او نشسته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگر از ایراد غلط بود و گاهی آن نیز
می افتاد و باز غلط تری نشسته و بدین المعیوه که از رسول الله تعالی است باره قرآن خندید و دیگر بستی و گفتی یقین
و انکم کاین کلام بشنو ساخته او میان است این کلام را بشیرینی و دل نشینی است که هیچ کلام دیگر نیست ان له
ملاوة و ملاوة و فی الصراح ملاوة و فتح و الفهم خوبی و نیکو برای دل و حارث بن عامر از مشرکان بود که کذب
میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با اهل بیت خود می گفت و الله محمد از
اهل کذب نیست و الله ابو جهل روزی نزد آنحضرت و معافی کرد و گفته ایام صافی می کنی تو با محمد گفت و الله تحقیق

میدانم که پیغمبر است، ولیکن کی بودیم ما تا بوقت کشتن و عربی و عجم مناف را و مشرکان چون میدیدند آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند و اندوای پیغمبر است حال مشرکان این بود اهل کتاب از یهود و نصاری خود اعلم بودند بر سالت وی و بتبعین میدانستند آنحضرت را یعرفونه کما لجرنون انما هم و پشت بر پشت منتظر پیغمبر آخر زمان نشسته بودند در وقت موت و صیت نامرئوشند به پسران که چون در یابند پیغمبر آخر الزمان باسلام ما رسانید و گویند که مادر اشتیاق تو جان دادیم سلام باینده بر ما را از اهل ایمان خود امان آورده اند که چون پیغمبر ما فرج مشده موعده که از ملک مین بود و مسلمان بود و نوم دی کا فر و آنحضرت فرموده است منید اتم که هیچ بنی عجم بود بانه بنده آمد جماعه همراه وی بودند به ریافتن نشان پیغمبر آخر الزمان درین بده مکرمه اقامت کردند و از تبع در خواستند تا که ایشان را از صحبت خود مصاف داشت و بقولی انصار از اولاد ایشانند و چون این نور ظهور یافت همه طلبت آبا و کفر در مانده اند و با منده من انخذلان اما گفت که معنی پارسای از حرام منی اقامت من گفت ملائکس دلائل وجود و کمال آن در آن حضرت بجه زبان بیان توان کرد و در جای که نصبت آمد همه آمد و قد صریت آمده است لسن نکرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست پیچ زنی را که مالک نیست او را و این یک عبارت است که در بیان عفت و پارسای اهل عرف و عبادت می گویند والا حقیقت عفت آنحضرت و تمام اخلاق دی بالا ترست از آن که بیان توان کرد و صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصدرق ایچو که گدشته است و آلاء اهل عجم بعضی بدالت و داگسترگی گیرند و خواه بعضی اعتدال و توسط صفات و اخلاق دارند مساوی آنچه در ذات شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود متصور نیست و یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بانی نصبت میکرد و در و انخوا ایچو و یکی از بنی عجم بود گفت عدل کن و در و اینی آمده که گفت ایچو تو میکنی عدل نیست حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم دای بر تو اگر من عمل نکنم و دیگر کی عدل خواهد کرد و این قصه طویل است ابوالعباس میرزا که از اهل علم نخواست گفت قسمت کرد که کسی ایام خود را و گفت روز باوصا محست برای خواب فتن روزی برای شکار کردن و در میان آن بر کتاب خواندن و روز آخر کتاب برای حواج خلق بر آوردن و گفته اند نبود کسی و اناسبا را و نیای ایشان درین خود کجا بود ولیکن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حج را کرد و در خود راسته جز و جزوی براسه دیات خدای و جزوی برای اهل و عیال و جزوی برای خاصه خود با از این جزو را قسمت کرد میان خود میان مردم و حاج ایشان و میان این در آخر باب علیه شریف که گشت و ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی بن ابی طالب علیه السلام گفت گفت آنحضرت که قصد کردم من پیغمبری از انچه اهل عالمیت عمل میکنند جز و بار و بار با حاکم شد

کشیده باشند و گفت عائشه رضی الله عنها که حدیث سے کر دیا آنحضرت چنانکه اگر کسی میخواست که بشمار و کلمات
ایرانی شمرود و حدیث جابر رضی الله عنه آمده که بود در کلام آنحضرت ترتیل و ترتیل فی الطریح ترتیل همواره
و اگر سیده و سید و خواندن نواله تعالی در تلی القرآن ترتیل و تلی یفتمین سخن همواره در سلسله نزدیک با همی است
در رساله نجومی تحقیق این معانی کرده شده است و در حدیث این ابی اله آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار
چیز علم و خرد و تفکر و تفکر و محاکم و محاکم و سلم بود و محاکم اصحاب نیز در حدیث در محاکم
بعد از حجت توفیر و تعظیم و اقتدار و انبیا و دی بود مجلس شریف دی مجلس علم و عیاد و عیاد و مانت بلند
کرده نمی شد و دی آواز و ذکر کرده نمیشد و دی قیج و چون تکلم میکرد در سر و می انگشت انداخته مجلس گویا که بر
سر ای ایشان پندگانه نشسته که اگر سر بردارند بریده میشوند و صاحب شفا این حال بصحابنا مخصوص و
سجده حال تکلم آنحضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف این بود و حدیث دیگر
آمده که ابو بکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت سنگریزه در دهن گرفته می نشست نام نوازند و در سخن کردن نظر بر حال
آنحضرت و در خنده بطه عبت از نگاه میداشت و کیفیت نشی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بیان علیه شریف
معلوم شد که بوقار بی اضطراب و کسل و ملائمت بود از مرد و آنحضرت بودند از نخ و طعام و شراب و امر با کمال انانیت
پیش از کل است و امر بمساک و پاک کردن و پاکیزه داشتن بر ارجم که معنی مفصل اصحاب است که میان صاحب در جواب
اند و واجب مفصل اصحاب که متصل انامل است بعد از ان براجم بعد از ان اصحاب و سیرت آنحضرت بهترین سیرت
بود و حدیث این مسعود آمده که خیر الحدیث کلام الله و خیر الهدی بدی محمد و آنحضرت دوست میداشت طبعاً
و بوی خوش را دوستمال میکرد و ترا در غیب میکرد و دیگر از ان بران میگفت حبیبی من و یا کمال النساء و طبعاً
قره عینی فی الصلوة دوست گردانیده شده است لبوی من بوی خوش و زمان یعنی خدعانی محبوب بیانته است
نه من با اختیار که سبب ازاد دوست میدادم و گردانیده شده است فراد که ارم جای چشم من یا سر و می خنک چشم من
و گفته اند که شادی و سیرت چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز یا فنی و ذوقی و ذوقی
که درین وقت یا فنی و سبج عبادت و سبج وقت یا فنی و قره العین کنیت از فرح و سرور و دریافت مقصود و وفود
بنی است مشتاق است از قریب فانیات معنی قرار دنیات چه دیده بظناره محبوب قرار باید و بدیدار او اکره گیر و در سبب
نگردد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن و بر پا خود بود و بنظر بر غیر محبوب پریشان در جانب نگران و در حال حزن و غم
گردان داران باشند و در انهم کالذی انفضی علیه من الموت دلیل است یا مشن است از قره عین معنی سروری

در روی چشم دولت دی و در مشاهد محب بود و گرمی و سوزش در دیدن انجمن و لذت و لذت اقره العین می نمودند
 و آنکه گفت فی الصلوة و گفت الصلوة اشاره کرد با نیکو سرود و آرام می باشد به حق است که کلمه کلمه از او
 دروغا نادار و محبت در نفس نماز یا ثواب و جزای آن چه نزد مشاهد آرام و الفاظ بغیر نمودن را فریاد است
 اگر چه نیست است و فضل اندوز فضل و نعمت حق نیز معانی مایست چنانکه گفت فی فضل الله و رحمة
 فیه انک فلیقروا و اهل مقام مشاهد مفصل و نعم و فرج و سرور بادست و مقام آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم اعلی و ارفعست و با نیت فرمود فلیقروا و گفت فلیقروا تا خطاب با آنحضرت باشد تنبیه بر آنکه این کلمه مذکور
 شد جز از نیت است که جسیالی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة صاحب شکوه گوید که این نیت
 را احمد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی در معاصد حسنه گفته که طبرانی در واسطه معیرونه آورده و
 همچنین حلیب بن ابی نضر و این حدیثی فی الکامل درست رک نیز آورده اما بدین لفظ جعلت و گفته که صحیح است
 بر شرط مسلم و نیز نسائی از انس بطریق دیگر زیادت لفظ من الدنیا آورده و بسیاری از محدثین با نیت روایت
 کرده این نیت گفته که روایت کرده اند و احمد و کتب به زهد زیاد فی لطیفه دان نیست که اصبر عن الطعام الشرب
 و الا هم یمنس و گفت سخاوی و اما باین مشهور شده است در نیت از زیادت لفظ ثمت و قوت نیافتم بر آن
 نگردد و موضع از احیاء و تفسیر آل عمران از کشف و ندیدم این زیادت را در هیچ طریق از طرق انجید
 با وجود و تفسیر تفتیش و تصریح کرده با نیتی از کسی و گفته و آورده شده است و نیت لفظ ثمت زیاده آن
 نخست معنی را به صلوة از دنیا نیست اگر چه توجیه کرده اند آنرا و شیخ ابن حجر عسقلانی در تحف انجی گفته است
 شده بر زبانها زیاده لفظ ثمت و نیافتم این لفظ را در شی از طرق او و علی الدین عراقی در امل خود نیز گفته که لفظ
 ثمت در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور دنیا نبود و انهی کلام السخاوی پس مسلم شد که اصل حدیث
 اتفاق آنکه بر آن است باین لفظ است حب الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة و این کمال
 است در حدیثی طرق من الدنیا یا من دنیا کم آمده و بعضی کتب ثمت نیز واقع شده است و اگر کسی ازین روایت باشد
 نیز اشکال ندارد اما اگر هر دو باشد چنانکه بر زبانها سگ و دانست که ای داور و در توجیه آن گاهی بیگانه و زیاده و زیاده
 از دنیا بودن و در دنیا و در آن حدیث این عالم است پس حاصل معنی آن شود که درین عالم فراسه چیز
 خوش آمده و از آن لذت امور طبقه دنیا و بهر دست و بهر اختیار دینی و گاهی گویند که سلو ما من دنیا و بهر دست
 بسبب ملالت و سست گردیدن و عدول کردن از آن با مردمی بر طریق تکمیل وضع خود نموده اند و بهر دست و بهر دست و بهر دست

آنکه مشغول از حق و مناجات و دعا شود و تواند داشت اعظم که نعمت باشد که درین حدیث ذکر آن کرده خلیل
 باشد چنانکه در حدیث دیگر از آنش آمده است که لم یکن احب الی علی علیه السلام بعد النساء من ان یخلط
 النسی و احوال دارد که طعام بود چنانکه در حدیث عائشه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که
 خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نساء و طیب پس یافت انسان دو چیز را دنیا نیست یکی ریاضت نساء و طیب نیست
 طعام و نساء و امر و اندام و صل و بیان زهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاویش و اخبار و ذکر این
 سیرت و صفت کمال آن در ذات کامل الصفات آنسر و بسیار است و پس در نقل وی از دنیا و امر و از
 نه سیرت آن یانکه روی آورده بود به نساء و پیاپی میرسد فوج آن که تا وقت وفات نرسد و بیگانه بود و در دنیا بود
 و نفقه عیال وی صلی الله علیه و آله و سلم حال آنکه دعا میکرد وی صلی الله علیه و آله و سلم اللهم جعل رزق آل محمد
 قنوا و باجود انفا بقوت و قناعت بدان سلاح جنگ گردان داشت و وفات بحال آنکه کاک آن نشد و این همه چیز بود
 سخاوت و اختیار بود و از عائشه آمده است که گفت سیر شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زیارتی از زنان گفتم
 آنکه شست این عالم در درایت دیگر که در آن بود در زیارتی و اگر میخواهست میداد وی را خلافتی چنانکه در
 خیال نباید و در همه بگذرد و حدیث دیگر آمده سیر شد آل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از زنان گفتم تا آنکه
 ملاقات کرد خدا را و گفت عائشه که داشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دنیا و شانی و دنیا و بعد از حدیث عمر و زید
 بن الحارث آمده که نگذاشت مگر سلاح را و بعد از منی را که گردانیده بود از نساء و گفت عائشه رضی الله عنها وفات
 یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود در خانه من چیزیکه بخورد او را و اگر داری که نصف کیل از جو در طاق
 خانه افتاده و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در این عرض کرده شد برین که گردانیده شد برای من
 بطی را که طلا پس گفتم من لا بارب مگر دان این چنین گرسنه می شوم روزی و سیر می شوم روزی و دیگر پس و دیگر گرسنه
 می باشم خضر میکنم به سوسو تو و عاکنم تراد روزی که سیر می شوم حد میگوم و شامی گویم بر تو حدیث دیگر آمده است
 که جبرئیل فرمود آمد بروی صلی الله علیه و آله و سلم و گفت مراد را که ببرد و کار خدای میخواند سلام تراد میگویی آیا
 دوست میداری تو که گردانم برای تو این کو بهار طلا و باشند با تو هر جا که باشی تو پس سرفرو و انگشت آنحضرت ساقی
 پس گفت یا جبرئیل دنیا خاک کسی است که نیست مراد را خانه و مال کسی است که نیست مراد را مال جمع میکند و هر کسی
 نیست مراد را عقل پس گفت مراد آنحضرت را جبرئیل ثابت دارد تراد یا محمد خدا تعالی قبول ثابت و از عائشه که گفت
 تحقیق بودیم با کمال محرم در جنگ میکردیم یکماه که می افتاد و غنیمت آنش را در نبود و خوراک ما که خورده و آب از حوض حرم

در بیان فضیلت

بن خوف آمده صفه کبری از طعام نزد وی آوردند پس بگریه درآمد و گفت ایها که شد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم در سیر نشد و او اهل بیت او از زمان وجود و گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که شب نگراد و اهل او شبهای بیایی گرسنه نمی یافتند طعام شبگاه را و از انس آمده که گفت خود رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم بر خوان دند در سکره و بخت نشد برای وی نان تنگ نه و دیگر سفند علیه را هرگز گفت ما نشد رضی الله
عنه اسیر بخورد و آنحضرت هرگز در تنگنای کسی نبود و قادر نزد وی دوست داشت نه از زمانی ده که روز
ی کرد آنحضرت گرسنه وی پیچید شکم را تمام شب از گرسنگی کنایت است از شدت جوع و منع میکرد او را از روزه آنروز
و اگر میخواست وی از پیرو کار میداد تمام گنجهای زمین را و بیهوده های آنرا در فراخ میکرد و زندگانی او را در تحقیق
و استقامت من از جهت شفقت و مهربانی بر آنحضرت از آنچه میدیدم حالت او ای مالیم شکم او در بخت خود بخت آنچه بوی
بود از جوع می گفت هم روی ندانم ای رسول الله که کاشکی پسند میکردی توان دنیا بخیزی که قوت می شد ترا و قوت می
بخشید پس میگفت آنحضرت ای عائشه چکار است چرا دنیا و پیغمبر من دنیا را برادران من که لولوا الخم از رسول الله صیر
گردند بر آنچه سخت تر ازین است پس گذشتند بحال خود و فرمود آوردند بر پر در و کار خود پس بنگ و طاعت خدا داشت
ایشان را بسیار کرد و ثواب ایشان را پس می بایم من خود را که شرم میدادم که تن کسی که در زندگانی خود پس جدا ساخته
شوم من فردا از ایشان نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از بوسیدن بر برادران من و دوستان من گفت عائشه
رضی الله عنها پس اقامت نکرد و نایت او بعد ازین حکایت مگر یکماه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
هزار عایشه آمده که نمود بر آفتابندی آنحضرت که خواب میکرد بر آن مگر خیز یکبار آگندنی وی پوست و زیت خرم بود و در صورت
از صفه که گفت بود و فراتش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه وی پلاسی که در می کردیم پس خواب میکرد پس
نکردیم از آن شبی چهار تا نرم شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چه چیز گسترانید بودید
شمار برای من امشب گفت همان فراش هر شب بود که کرده بودیم او چهار نفر فرمود بگذارید او را بجا آنست بلکه آن
بی باز داشت چرا از نماز شب و بود که خواب می کرد آنحضرت حیانا بر سر برافته شده بر سنی از برگ زانان آنکه تاثیر
بخش نقش می بست پهلوی شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و صل در بیان خوف نسبت و غمی طاعت
شدت عبادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بر قدر علم و معرفت
بود و پروردگار تعالی و تقدس و کفایت هر که دانا تر و شناسا تر بخدا عزوجل است خائف تر و متعبد تر ازین است
و در حق سبحان و تعالی انانیتش الله من عباد الله در حدیث بخاری آمده که گفت ابو هریره میگفت رسول خدا

این حدیث را
در بیان صفات
و عبادت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم

در بیان صفات
و عبادت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم

در بیان صفات
و عبادت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم

در بیان صفات
و عبادت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم

در بیان صفات
و عبادت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم

در بیان صفات
و عبادت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم

در بیان صفات
و عبادت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم

خلق کریم همه بمشهور او برزخوی نیک و جعل اسکینه با سواد شیر خواره دیگر و انتم آرام ما بستگی با پوشش
 دی و محیط بوی و دیگر و انتم بنکی را علامت دانند و با مدد و معنی که بوی مجسده و تقوی ضمیر و دیگر و انتم به پیکر کلید
 شانی دل دی چون اصل تقوی در دل میباشند لهذا از مفسد تقوی بتلاش است بسبب کرد و تعبیر کرد از وی ضمیر
 و انصار در دل پنهان و افشش معنی را حکمت معنوی و دیگر و انتم حکمت معنوی آن حکمت را منتقل و احوال انشیا چنانکه
 در نفس الهی است و یعنی راست کرداری و راست گفتاری نیز آمد و الصدق و الوفا طبیعتی است که در انتم راستی و
 پسر علی محمد را طبیعت وی و انفعود السوء و خلق دیگر و انتم انفعود نیکوی را نقوی دی و الوعد سیرت نام کن
 خرمیت و الهی و اما در اسلام ملت دیگر و انتم عدل را سیرت دی و حق را خرمیت دی و هدایت را پیشروا
 دی و اسلام را دین دی و احمد اسد و احمد نام دوست و اخفرت در انتم سابقه محمد و احمد هر دو نام دارد و او هر دو
 به بعد انصاری و راه راست می نایم بعد از گری و احوال به بعد از انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود
 و در فرع به بعد از انچه بود و بلند دیگر و انتم بوی خلق را بعد از انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود
 شناسایی گردانیم بوی حیات را بعد از انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود
 ما بعد از انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود
 به همین قلوب مختلفه و اجود متشبهه و انتم متفرقه و البیت ستم بوی میان دلهای مختلف در ایستای
 پرانگنده و استنهای متفرقه و جعل استه خیراته آخرت للناس و ستم گردانیم است او را برترین استی که برین
 آورده شده است برای مردم علی الله علیه و آله و سلم و علی اکرم و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود
فصل و شرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بآیات قرآنی ثابت شده و با اخبار صحیح
 ثبوت پیوسته آنچه در قرآن از تنکیم او و اعلام ایشان و تنویر قدر و جلال و شمای آن بنی کریم تبصیر و انچه بود و انچه بود
 شده اول دلیل و شاهد صدق است بر رفعت محل و علو مرتبت و عظیم شان و عظمت ادب و بی علی الله علیه و آله
 و سلم و دلالت دارد بر آنکه هیچ محمدی برابر محمدی و هیچ قدری مساوی قدر علی نیست و چه عظیم بود قدر کسیکه
 بر درگاه عالم در باب شش عظیم و چون شمای او گوید و تحقیقت تفامیل صفات و مراتب درجات و ستم
 صلی الله علیه و آله و سلم که در کتاب مجید مذکور است از حد و حصر و احصاء بیرون است و انچه بود و انچه بود و انچه بود
 می نیشند و احوال و رسالت شغف و رحمت دی بر است ان که زیادت نقد انکه سوال من انفسکم عزیز علی ما عظمتم
 و در حق و علیک المؤمنین رویت و رحمت عظیم است و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود و انچه بود

محض صدق مانتند و ادراک هرگز منضم نشسته بکذب و در میان شما وی شناسید چنان و ما و ران او را که همه شرف
 و افضل خارج خوب و ظاهر و مطهر بودند که در ایشان سلاج و انبیا با جمیعت نبود چنانکه فرمود از مرتبت من
 ان صلابه الطاهره فی الارحام الطاهره و می بیند شرف ذات و تمام صفات و عظام اخلاق و محاسن
 افعال او را بعد از انان بجنس صفات که می آید در این جهان می کند و سستی گوید سخت و دشوار است بر دستان بچه مشقت
 افتیده شما و زبان کند و دنیا و آخرت شما و ذات محض و نهایت همت دارد و بر شد و هدایت شما و کمال
 راحت و رحمت و شفقت و مهربانی دارد و یومنان و جای دیگر فرموده لقد من الله علی المؤمنین از بعثت فیهم رسولا
 من انفسهم و فرموده بود الذی بعثت فی الایمن رسولا منهم و قولی دی سبحانکما ارسلنا فیکم رسولا حکم الایات فی
 فرستادن رسول از جنس ایشان افضل و اقرب سب در تائیس و نصیحت و ایمان و اتباع و شاکفت امام جمعه
 سلام الله علیه و علی آباء یکا که ام دانست خدا متعالی بجز خلق را از معرفت و طاعت خود خواست که تعریف و تعظیم
 کند پس بپیدا کرد میان ایشان خلوق را از جنس ایشان و پوشتانید او را از صفات خود رحمت دریافت را و ساخت
 و در اینجه مطلق و رسول بحق نگردد و انید طاعت او را طاعت خود و موافقت او را موافقت خود و فرمودن
 علی رسول الله آخاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انتهی کلام الامام پس گشت و جزو ذات او شد
 و صفات او رحمت بر خلق پس هر که رسید او را از کتاب رحمت او نصیبی نیات یافت و دنیا و آخرت از هر مکره
 و احوال گشت و فائز شد بهر محبوب که افی الشفا و ازین تقریر مفهوم میگردد که هر که بدو آنحضرت صلی الله
 علیه و آله سلم رحمت بر مومنان است که آنحضرت مظهر و مصدر رحمت است و اگر کسی بعلت افکار و غنا و شکبار
 گرفتار نبذ شقاوت و ضلالت و در مان دخیلان مانده ظلم بر خود کرده باشد و در اسرار او برای رحمت زبان
 ندارد چنانکه آن کتاب و ما جناب برای روشنائی عالم پیدا کرده اند و اگر کسی بپرونده ظلمت بروی کشد و بدان نور
 مستحضر نگردد و در پیدا کردن آن کتاب برای نور خصل و تصور ننهد و این تقریر بر طبق توجیهی است که در قول
 سبحانه و خلقت الجن و الملائکة الا لا یعبدون گفته اند که پیدا کرد ایشان را بر صورتی که متوجه است بعبادت
 و احوال مستعد است در آنرا بجهت ترکیب عقلی که مانع است از غلبه شهوات و غضب و ایجاد سیئات و آلات
 و احوال منقاد و سازگار با سیب عبادت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم رحمت است بر مومنان را با افضل
 و سائر اناس را با تقوی و بقیع عالم دارنده بالفعل رحمت نمائند چنانکه گویند مومن رحمت است بعد است و
 شافق رحمت است با انان از قتل و کفر از رحمت است با خیر از عذاب و تعجیل آن در دنیا و قتل و عذاب

غایت ذات فاعله ذکر روشن رو پدید آید که در حق قرب و حاصل در روشن شد بجا می آید و می آید و بهر
 چنانکه فرموده و چنانکه من گفته و در کتاب همین از خود یاد می آید و بهر سلسله که شاید او بشیر و از تیر
 و او را می آید و از سر و سراج و گفته اند که تشبیه بر آن با وجود آنکه با خود در تشبیه شمس و در بیشتر است بجهت
 آنست که در مغرب و وی علی الله علیه و آله و سلم را می آید است و نیز سراج را علقه نامی باشد چنانکه از یک صدهزار
 سراج می توان از نور و نعت بخت شمس و در کافیه و در نمیت یک چراغ است و در اینجا که از هر توان از هر کجا
 می نگری اجتنی ساخته اند بلکه اگر گویند که در تشبیه شمس است و در باشد زیرا که حق سبحا نشاء قبا بدلیل خوانند
 و جعل فیما سراج و قرآن و در و در جمل سراج و با جاپس چنانکه شمس در عالم اجسام افاده نور می کند و مستفید
 نیست از غیر خود و چنین نفس قدسی آنحضرت افاده نور عقلیه میکند سراج نفس بشریه را و استفاد می کند از
 نفس جز از ذات مقدس الهی جل و علی و این اعتبار از تشبیه بقر و بهند نیز است آید و در تشبیه آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم به شمس است بقول دی بل و علی الله نور السموات و الارض پس نیست در آسمان و زمین مگر
 نور آن که کما نیست در آسمان و در دست نیز در درجات و جمال و کمال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منظور
 آن نور و آسمان و نور است و در تفسیر مثل فیه الله می گفته اند مثل ایمان در قلب مجری صلی الله علیه و آله و سلم
 مانند شمس است که در وی مصباح است مشکوئین مثال صدر شریف است و در جاجه مثل قلبی و مصباح
 نور معرفت و ایمان که در قلب شریف است و در و در عالم تشریح که صدر که از برای امتنان نعت شرح صدر که
 نعتی عظیم است و در او دیدن توسیع و تفسیر صدر شریف است صلی الله علیه و آله و سلم برای جمیع میان مناجات
 حق و در حقیقت با پر از نور و حراف و علوم و توحید و معرفت و با صبح اسرار و از الله تعالی جل و ذکر و احوال
 از حق و تعالی علی تعبیر او تفسیر تلقی و حق و عمل العباد و حالت و ابلان چنانکه فرموده و در حقیقت آنکه در که از وی
 انقضی فکر که با غم و سبب انشراح صدر و نیت که در دل بنده می تابانند چنانکه فرموده و از داخل انوار و قلب
 با نعت و انشراح و عکله آن پاک بودن دل است از صفات و تمییز و کمال و اتم و اعلی درین صفت حضرت زین العابدین
 است صلی الله علیه و آله و سلم و متابعان و برابر قدر و حاجت و محبت نیز از ان تعالی است و این سخن را بیانی
 شگرف است و در کتاب و در بعضی رسائی فارسی آنرا شرح و بیان کرده شده است قال الله تعالی
 و فیضا لک ذکر و بینه که در این نام و امانه ترا در دنیا و آخرت به نبوت و صفات آنرا گویانیدیم ترا نام
 او در دنیا و آخرت به نبوت و صفات آنرا گویانیدیم ترا نام او در دنیا و آخرت به نبوت و صفات آنرا گویانیدیم ترا نام

[illegible]

و سلم کبر و ن آره است از وی نور در قول حق سبحانه و ما اور یک ما الطریق انهم انما قلوب نیز ذات شریف
 او را و او اشتنا در همه جای قسم است بوی صلی الله علیه و آله و سلم و سوره نون و انظر ما یسطرون قسم
 خود است حق سبحانه تعالی بر نفی جنون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ثبوت ابراهیم منون می غیر مقطوع
 مراد او اثبات و استقرار وی صلی الله علیه و آله و سلم بر نفاق عظیم دنون از اسما حروف است چنانکه لم مانند آن
 از اسما سوزند با سماء خفا که در ادبیل مقطعات گفتند و بعضی گفته نون کم حوت است و در ادبیل حوت است با آن
 حوت که زمین بر آلاء است که آنرا نبوت نام است و از این عباس هر دلیست که مراد نبون و دانست پس
 قسم خود به ذات قلم و آنچه تفسیر نماید که منفعت آن عظیم است و فضا هر گاه بی کلمات است و گاهی بی فضا بعضی گفته اند
 که نون و می است و در کرمی نویسنده بیان قلم در می لای که آنچه ماری کند ایشان را در و در گاه در فانی و گفته س و در
 حدیث آمده است که ششم خود خدای تعالی کتب و دلائل آن قلم بی از آیات الهی است و اول فاعل و متاعا
 که نوشته بوی تقدیر بوی فاعله و این قلم که دین عالم است نموده از آن قلم اعلی است نیز آیتی است از آیات
 الهی و منفعت وی بیسی عظیم است که نوشته میشود بوی شرح الهی و وی آیتی و در نیت آورده میشود بوی دین
 و طاعت و ضبط کرده میشود بوی علوم و دانست کرده میشود و مصالح عباد و تدوین کرده میشود و بوی علوم تعلیم کرده
 میشود بوی حکم و ضبط کرده میشود بوی اخبار اولین و مقالات ایشان و نوشته میشود بوی کتب ستر لرم و
 صحف سماویه و اگر نمی بود قلم استقامت نمی پذیرفت امروزه نیا و بین در سحاش و معلوم صاحب کشف و تفسیر
 سوره اقرار در بیان علم القلم بگویند اگر نمی بود بر قلم حکمت شده لطف تدبیری و بیلی مگر قلم و خدا کفایت بود
 و ظاهر قلمی که بوی حمد خدای و نعت مصطفی بنویسنده تفسیر کتاب محمد و شرح احادیث رسول گفته و تعاللات
 او یار و محافظ و نفع این بنگارند که در مویس عزیمتین و بافت نفوس تکمیل ایمان و تربیح و تجوید ایمان گوید
 و از فصول کلام و خدایات نفس و خیالات و ادنام بموجب هدایت انام و تقوی احکام اسلام باشد اجتناب
 نماید اگر چه بزرگ خود خدای و معارف نام میکنند قولی لکن من کثیرن الکتاب باید بهر شرم بقولون باین عند الله
 بیشتر و بیشتر و قلیل قولی لم ما کتبت ابراهیم و علی لم ما کتبون و بقولون باین عند الله و ما هر من عند الله
 و بقولون علی الله الکتاب و هم یقولون اعادوا الله من ذلک و با جمله ششم خود و متاعا بر تنزیه
 بینه از جنون که رست گردند و ادا کفار از غایت جمل و معات و عتاد و استکبار و بگونه
 نسبت کرده شود باین داسه که عاجز آمدند از عقلا همه از معارضه و سکه که

و فحید از جناب حق پیر که راه نمی یابد بخوف تمامه عالم بآن و کتابی آورده که از معارضه وی نصیحا و بلحا عاجز
 آمده همه گردن تسلیم و انقیاد نمادند و خبر داد از کمال جلالت و سه در دنیا و آخرت گفت این ملک را بر غیر مننون
 ای اجر غنیمت غیر منقطع الی ابد الا با وجه ندان شاکر در بر وی احوطی که اعظم است از جمیع عطا یا و فرودانک
 عمل خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت و رسالت است و عائشه رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان
 خلقه القرآن عظیم تر از قرآن چیست و گفتند که خلق عظیم کلمه است او خدا بنمود و مطلوب بند وی بنا شد و کلام
 در آن در اول باب ثانی گذشت فخر و صل و از اعظام آنچه متضمن تکوین و تفسیر الاهی و عدد نعمها و الاله
 و دسری با مفا و غیر غنای اوست تعالی سوره و النبی است که قسم خود و دسری سبانه بیل و نما که محل منظر آیات
 و الاله حضرت پروردگار اندر آنچه خبر داده از احوال شریف حبیب خود و در دنیا و آخرت فرموده ما و و ملک
 ملک و ماطلی ترک نداده است و دشمن نداشته است ترا پروردگار تو ایمان نکر برگزیده است ترا و تفسیر کرده اند
 ضعی را بر وی عالم آرای وی دلیل ربوبی مشک نای ری صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه نقل کرده است امام
 فخر الدین را که در سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند حضرت و چیست لبیبی از سبب یا ربی مصلحتی از
 مصالح که خدا و انوار است بآن پس تکلم کردند مشرکان و گفتند که ترک کرد و محمد را پروردگاری و دشمن داشت
 او را و الا فخره غیر ملک من الالهی و هر آینه هر چه بود در جهان نعمای که نهاده است ترا خدا تعالی در آخرت از
 شفاعت مقام محمود و بر دعالی تراست از آنچه داده است و در دنیا که دنیا از جهت تنگی جامی دی گنجایش آن
 ندارد و از ایت ثم را ایت نعماد ما که بیا همیشه نهایت او تو بهتر است لذت ایت از جهت بودن تو هر ساعت در
 ترقی و تصاعد در مراتب کمال و فیضان عطا و در دوال و جامع وجوده است انواع سعادت و در دنیا و آخرت
 این آیه است که فرمود و لسوف یعطیک ربک فخر رضی و عطا است از پروردگار جل و علا حبیب خود که چند آن
 عطا کنم ترا که را ضعی شوی تو در میان این از حد محروما حصار خوار نیست و در شفا گفته که روایت کرده سده است
 از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم جمعین که مودند نیست و قرآن آیتی امید داشته شده ترا برین
 آیه زیرا که آنحضرت فرمائی شود با آنکه و ما بر هیچ کی از امت آوازش را گفت بنده مسکین ثنبا الله فی مقام الصلح
 و الیقین که آیه لا تقطعوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً نیت بر حبیب و ملو و نیت امیدوار است فامده و لیکن
 مقتصر است بر مغفرت ذنوب و درین آیه امید داری دفع درجات و حصول مراتب بسیار است که آنحضرت را ضعی
 نخواهد بود که هیچ یکی از فقر است و سه با عطا و و سستی مقام تنگست خاطر گردد و تفسیر و نامشترک سلام و این نما

من الغایه کما غیر منعم و موجب از صاحب مواهب الهیه گفته اند این امر را میکنند جهان که آنحضرت هرگز
را نمی نشود که در آیه بیچ کی از امت وی آتش را از زریب وادن شیطان است ایشان را ولوب کردن و
با ایشان زیرا که وی صلوات الله علیه را می است بهر چه را می است خدای عزوجل و وی سبحانه
سیدار معصیان ساد و آتش در رسول خدا اعرف است بخدا و حق وی مبراست از آنکه گوید بخدا من را می
نیست که کسی را از امت من در آتش خدای با سیکنداری در آن بلکه پروردگار تعالی اذن میکند و از شفاعت
پس شفاعت میکند هر کسی را که میخواهد و اذن میکند را می میشود و شفاعت نه میکند هر آنکسی را که اذن و به
در اعی گردان می کلایه پوشیده فائده و حریف شفاعت آمده است که آنحضرت شفاعت میکند در الواف
عصا و بر تریب چنانکه از ایشان در سارقان و شار با از اشکال پس از آن باقی میماند آن کسانیکه نیست در ذات
ایشان بر خرد ایمان یا عهد از آن پس سیکند پروردگار تعالی اینها از آن من اندر مانگان اند من خود شفاعت
می کنم اینها را نزد پس آفریده میشوند و بر آورده میشوند در آتش و در شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم فائده معلوم است که شفاعت بی اذن حق تعالی و بی رضای اذن یا خدای لیکن وی تعالی اذن
میکند و رضایید در شفاعت بمقتضای وعدہ که کرده است یا رضای وی و مراد آن قابل در آمدن و در آتش
بطریق باید است و مقرر است که معصیان و اکرم در دوزخ باشند و در آن روایت دو عبارت آمده یکی آنکه
آنحضرت را می نشود که در آیه بیچ کی از امت او را آتش و بگره آنکه را می نشود که با این بیچ کی از امت او را
آتش و از عبارت اولی نیز همین مراد است فائده و باطل التوفیق بعد از آن بیان کرد و تفسیر سوره غفای که در آیه
حال انجام کرده تا معلوم گردد که در عاقبت نیز بخیر و متابع و متبع خواهد بود و کما قبل الله الرحمن الله فبا صبر که نک
یحسن فیما بین از تربیت کردن و در حجر تربیت و عنایت بعد از تربیتی و سبکی بای وادن و بیضی گفته که را و به
تیم بگانه است یعنی یافت ذات نفیس از انی نظیر از مضیق جهل و در طریقت است که اهل با است بر آن بودند
بر آورده در فضا علم و مقام هدایت در آوردن و با عطا اموال و غنائم و بیع شفاعت و غنائم و قتل غنی یافتن
و چون در حالت ضرورت و تربیت جهل مجبور و خرم نگذاشت بعد از آنکه خاص اصطفا بنیوت در سالت چون
خواهنگر داشت و اما بنوعه یک فدیث زیرا که انما بنعت و خدمت بآن موجب فکر گذاری قبول عزت است
و الجان شراک و احکام و تعلیم و هدایت از آن فریز از جمله خدمت نعت است و اما سوره را بنوعه بیع و بیع و بیع
آیات نماز نفس و خیرات صلی الله علیه و آله و سلم خیر را که ممکن نیست عددا و حصای آن نعت است و

بنان سور و و انجم

و مولی یکید حقیقت ان ماول قسم اعز و نجیب که مراد بدان صبر و خرم است یا شایسته که این اسم غالب آدم است یا
 نباتات یا قولی که نمازخانه ازل شده یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود آمد از آسمان در شب عروج یا قلب محمد
 که مشهور است بانوار و منقطع از غایت و فرو آمده است از آسمان قدس بر زمین اس بر نباتات آن حضرت در ظرف
 هدایت و تزیین وی از غایت پروردگار صدق در آنچه نسلواست بر وی دارا ده قلب که محل صدق و هدایت
 است نهایت مناسب است بقسم علی که لا یخفی و مراد بقول وی و ما یخلق من الهوی ان بهما لا دوی بوسته
 قرآن است و اگر همه کلام وحدیث آن حضرت را مراد دارند که دوی خلق است جز دو سه مرفوع که آنرا استثنی
 دارند که قصه اسارای بدو قصه ماریه و عیسی و سایر تخیلات آنکه است و بر آن شنبه واقع شده است نیز درست
 است و ما یخلق من الهوی ان بهما لا دوی بوی بیگویند نیست لکن او مراد از بیگویند نیست لکن او مگر وی که
 از خدا دوی شود بر وی و در واسطه که این بهتر است از عاده و ضمیر قرآن زیر اگر لفظ بقرآن و
 نسبت به خود صیغه تالی و الله تعالی و انزل علیک الکتاب و انزل کتاب و آن دو حکمت است اولی آنکه از
 حسان بن علی آمده که گفت نزول می کرد به رسول علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت
 چنانکه نزول میکرد بر وی بقرآن که تعلیم میکرد او را از بنی ماطوم و آنکه لفظ مخصوص بقرآن نیست بلکه اجتماع آن
 حضرت را نیز دوی حق گفته اند بعد از آن خبر او را در فضیلت تقصیر سری و انما ابدیه ملتشی که نهایت
 و وصل علوم خلق تا آنجا است و تصدیق بقرآن شریف و عدم زین و طغیان و آنچه و بدو آنچه کشف کرده شد
 بر وی صلی الله علیه و آله و سلم از جبر و تلاوت مشایخه که در انجالب ملکوت که میطی و اندر شد بآن
 عبارت و طاقت ندارد که عمل معارف او فی ان فوج و حقول و لهذا اشارت کرده بر مراد و ایاد کنایت و ال بر تعظیم
 جمال خود فادجی الی عهده ما دوی و می گویند که نظم حضرت رب العزت یکسب خود بر سه نوع است یکی عبارت
 تحت عرب که خاص هر آن مفهوم خلق است دیگر اشارات قطعات قرآنی که تحقیق آن کسی را راه نیست هر
 چه در ابهام که کسی تصور نمی کند آن توانگر و چنانکه فارسی الی عهده ما دوی و در رویتی که درین سوره
 اثبات آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که رویت جبریلست یا رویتی بقوا یا بجه و تحقیق قول
 اخیر است کعب ایما گفت نعمت که در حق تعالی رویت و کلام مایمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در دوسری ما
 و در دیر و در ای و در با قول این عباسی و اکثر صحابه نیست و لیکن فائده درین مسئله آنست که خداوند
 اعظم فائده در هر تقدیر در بنده لالت است بر نهایت فضل و کمالی صلی الله علیه و آله و سلم که جزوی و یکس

از این فضل تا زنگر آنکه بادی سخی است پس ایشان ششک اند در فقیه با مرثی و دست با مرقوم در حقیقت هر دو با و مرثی و اگر دانیم طاعت از طاعت خود و طاعت ترا بیعت خود و فریاد میدارند الفاظ و نشو و نه از مفسران تفسیر میکنند معانی قرآن ترادوا عطاء می رسانند و غطر ترادوا ملک و سلطان و نفوذ و غلبه ایستاده میشوند و در نو سلام میفرستند از بیرون در بر تو مسج میکنند روی خود را تبراب زود تو و امید میدارند شفاعت ترادوا شرف تو باقی است تا ابد الابدین و الحمد لله رب العالمین و بعضی از علما بر آید این که زنده قول آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم جعلت قرعة عینی فی الصلوة برین یعنی بر صلوة فرستادن خدا و فرشتگان بروی و ادر کردن حق تعالی از مومنان را بدان و تحقیق آنست که او آن نماز است چنانکه در بیان حسن هدی و سیرت آنحضرت گذشت صلی الله علیه و آله وسلم و فصل و اتم و نعم و اکمل کمالی از مباد و جلالت و برکات که از درگاه عزت و اردو قاضی است بر آنحضرت چیزی است که تنضمیم است آنرا صحتی است که بر درگاه تعالی و تقدیس در آن خطبه مرجع و تنای رسول خود خوانده است تا انتهای یک نیتا بینا بفرمانک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و نیم نیتا علیک و بعد یک صراط مستقیم و بعد یک الله تعالی غریزا بر آنکه توح و فیوضی صوری و صوری و کرامات و برکات ظاهر و باطن که از جناب عزت و کبریا بر آنحضرت قاضی است غیر تنای است و یکی از آن فتح بلاد و تسخیر عباد و حصول قنات و تقویت دین و تشریف است و تسبیح احکام اسلام است و اعظم نعمات فتح مکه است که بعد از حصول آن نامه قبایل عرب و طوایف آنان فتح فوج و در دین خدا و آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم متوجه عالم قدس شد و درین سوره و عده است بحصول آن فتح که از جهت تحقق و توح آن تعبیر خاصی کرده شد فتح مبین یعنی پیدای بودی که ظاهر و باهر است عزت و شوکت او در دین و حصول عزت و تقویت دین و پیدای بودی که پدید آورده است یعنی ظاهر و باهر است عزت و شوکت و غلبه دین اسلام را بینه و کمال الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر احوال در دنیا و دنیا است یعنی گفته اند از چیز بسبب که واقع شده در جا بلیت پیش از نبوت او امام بکی گفته این قول از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جا بلیت و دی صلی الله علیه و آله و امام مصمم است پیش از نبوت و بعد از وی در جای گفته اند مقدم قضیه ماریه و آثار احوال امرأه زید گفت بکی این قول باطل است زیرا که نبوه قضیه ماریه و امرأه زید و بک اعتقاد کرد و آنرا خطا کرد و در محشی در کلمات گفته و بیضاوی نیز در اینجا جمعیت دی کرده که مراد هیچ آنچه گذشته از فرطات که تواند که محل عتاب گردد و امام

سبکی در صفا علیه گفته که این قول نیز مردود است بحجت ثبوت عصمت نیا صلوات الله وسلامه علیه هم معین
 و تحقیق اجماع کرده اند است در عصمت ایشان در آنچه متعلق است به تبلیغ در آن از غیر صفا بر کواکب زریه
 که خط کند در تباستان از او را و است بر صفا از این چهار قسم جمع عیسات و اختلاف کرده اند در صفا سری
 که حد کند در تباستان از او را و است بر صفا از این چهار قسم جمع عیسات و اختلاف کرده اند در صفا سری
 ایشان در هر چه صادر شود از ایشان از قول و فعل پس بگوید واقع شود از ایشان چیزی که نامتناهی است
 باشد امر کرده شوم با مقتدران و مشویر را بخرد و تهاست بر حضرت انبیا و نبویان بر ایشان مطلقا اگر
 نسبت این قول به ایشان صحیح است مجموع انرا آنچه ذکر کردیم از اجماع دانست که تخریز صفا کرده یعنی دوا بلی
 ندادند بر آن بلکه از همین آیت و امثال آن گرفته اند تحقیق ظاهر شد جواب اینان و آن جماعت که تخریز کرده اند
 صفا غیر زریه را این علیه گفته که اختلاف کرده اند با واقع شده از آن حضرت چیزی از آن با واقع نشده
 و صحیح آنست که واقع نشده و سبکی رحمه الله علیه گفته بیع شک و شبه ندارم من در آن واقع نشده و بگوید تخیل
 کرده شود خلاف این در قول و حال آنکه ما بیعین عن هدی ان مهلا و علی یومی صفت است و ما فاضل اجماع
 صحابه است که معلوم است از ایشان قطعا اتباع وی صلی الله علیه و آله و سلم و اقتدا بوی بر چه بکنند از فعل
 و کثیر با ضعیف را یکپیر وجود صحابه را رضوان الله علیه توفیق و بحث آنکه در من داشتند بر علم با آنچه میگردد آن حضرت
 در سر خلوت و در اتباع آن دانند با ندانند و کسیکه تا مل کند احوال صحابه را رضی الله عنهم با حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم حاجتی شناختند و شباهه میکردند و وی در جمیع احوال وی از اول تا آخر شرم و مله از خدا
 عز و جل که نظم کند مثل این کلام با فخر کند مثل این او نام در وی و گفت سبکی رحمه الله علیه و اگر نمی
 بود که گفته شده است این قول و صادر شده است از بعضی مردم حکایت نمی کردم آنرا و تو نمی کردم
 بر آن و ما نیز از مردم و داخویم بسوی خدا از خوشی که گفته است این قول را و تفسیریه و اگر تفسیر کنیم این قول
 ما را از الله پس نسبت میکردیم که چیز ایما نادان را به غیر پس نسبت ذکر آن حدایت که نسبت تفسیر و احسان و
 مگردانیم آن عاقلین و مقبول و مقبول و مقبول پس نسبت بیاغت این کلام با سبکی رحمه الله علیه و در حاشیه از خوشی
 که ذکر کرده است علامه سیوطی در رسائل خود مذکور کرده است اقوال دیگر نیز را رسیده است میانه و زیاده بر آن
 و گفت سبکی در تفسیر خود که تحقیق تا مل کردم در تفسیر کلام حق تا به لفظ لک الله و تقدیر من و تک تا ما فر دانیل
 و ابجد و پس یافتیم او را که احتمال دارد فکر یک وجه را و آن اشرف است و ذکر می نمود صلی الله علیه و آله و سلم می بگوید

در اینجا هم باشد و گفت یکی بعد از آنکه و افتاد من بر تیغی یا تنم این عطیه را نیز که افتاده است بر این گفته است که منی آیت تشریف است با اینکه نسبت در اینجا گفته و تحقیق توفیق یافته است این عطیه را در آنچه گفت انتہی و این کلام محبت یا کثرت است که چرا چنان گاهی تشریف میدهند بعضی خواص از بندگان خود را و میوزند یا بخوار و بیگویند که بخشیدم ترا و در گذشتیم از هر گناهی که پیش و پس کرده و مواظده نیست بر تو و حال آنکه آن بنده هیچ گناهی ندارد و ظاهر هم میداند که هیچ گناهی از وی صادر نشده نه پیش و نه پس و لیکن این کلام سفید تشریف و تکلم است و رنگ گار ظاهر و با الله التوفیق و بعضی تحقیق گفته اند که حضرت انبیا کنا است از محبت پس منی نمیفرماید الله ما تقدم من ذنبک و اما آخر بعد از انکه انقدر فیما تقدم من ذنبک و بنها آخر منه و این قول در غایت حسن و قبول است و تحقیق مذکور در انکه بلغا از اسالیب بلا در قرآن کتاب کرده شده است از تحقیقات بلفظ مغفرت خود نو به چنانکه در نسخ تمام بلبل فرمود علم ان بن مخصوصه قباب علیکم فاقروا ما یسر من القرآن و نیز از نسخ تقدیم صدفه نزد خوی رسول فاذا لم تعلقوا و کتاب الله علیکم فزاد نسخ تحریر جامع ایضاً الصیام علیکم و کذا حکم فالا ان باشر و بن و نیز گفته اند هر جا که بود و کار خدای در قرآن ذکر تو به و غفران انما فرمود در ذکر ذلالتی و خطای که از ایشان صادر شده نیز نموده چنانکه در تفه ادم گفته و طی ادم به و در شان فرح انی افعلک ان کنون من الیابا لین و در تفه یونس گفته فظن ان لن نقدر علیه و با و او گفته خلاصه علی موسی گفته تو که موسی و در شان سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم قریب را مقدم داشت بعد از ان ذکر غفران و نوبت گفته شد و آید که در ذنب رسو و داشت و تیغ خیزد برین بعد از السلام در کتاب دی که سسی است نهایتاً السؤل فیما من تفصیل الرسل گفته که تفصیل داده است خدای عز و جل خیر ما را علی الله علیه و آله و سلم بر سایر انبیا و علیهم السلام بوجه کثیره و ذکر کرده است از آنرا که گفت کجی از ان وجهی نیست که خبر داده است که کمزریه او را علی الله علیه و آله و سلم مقدم من ذنب و اما آخر و نقل کرده نشده است که و نیحالی خبر داده است کجی از انبیا را علیهم السلام بشی آن بلکه ظاهر آنست که خبر داده و نموده و حتی که طلب کرده میشود از ایشان شفاعت ذکر میکنند خطای خود را و از حبیب آن مقام اقدام می نمایند بر شفاعت و چون طلب گفته خلاصه از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بنیتام بنبر ما برین کار نیست و بپاشد آنست که من سبحان انیاب که برای آنست فتح حسین بعد از ان ذکر کرد و در مغفرت و ذوب کرد که در بعد از ان ذکر انیاب و انیاب بذات و استغفر و غیر ذلک

بسی نقیض شر که مقصود انبیا است و ذنوب نیست بلکه نفی آنست فافهم ربنا الله التوفیق ذکر نکرد ائمه السیوطی و نفی
نعمه علیک و نام و کامل گردانید و فقههای خود را بر تو پیوسته نمایند که نامه فضائل و کمالات و کرامات و
برکات داخل است و این حکم در هر چه ذکر کرده شود مقصود نموده آید از خصوصیات نعم و کمالات آن انا آنچه مناسب
اندیشه و خیال از عدد و احصاء آن عاجز و قاصر و زبان قایل و حال از ذکر و بیان آن لال باشد همه در حیطه آن
اجال اندرجت و تفصیل از حیطه امکان بیرون است مستغرقان فی فضل رسول الله پس این به حد ضعیف نمیشود
تا طعن بقوم و قتل لو کان البحر مدالاً لکلمات ربی لقد البحر قبل ان تنطق کلمات بلی و لو حیثاً بمنزله مد و ادلوان
ما فی الارض من شجرة افلام و البحر بمده من لجه و ستمه البحر انفذت کلمات الله مد ابان کلمات نزد اهل تحقیق
فضائل و کمالات و حقائق و حار فی است که حضرت ذوالجلال و الاکرام بر خاص گلکان و رگاه و طوطا انبیاء و انبیاء
منصوب عابیر سید انبیاء و شهدا صفیا انما نموده و الا آنچه صفت حق و شریف ذات مطلق است منزله و تقدس است
که باین تمثیل و تطهیر نمایند و بعد از تعظیم و شمول آن تمامه فقههای دنیوی و اخروی را تخصیص کرده اند که
و نعمت یکی هدایت مراد مستقیم است که اصل اصول نعم و شرف و افلاح و هدایت امام که غایت نبوت و
ارسال است و دوم دنیوی که مقصود بدان نیز دین است چنانکه اول نیز منبج صلح عالم و استقامت کارخانه
موجود است و فرموده یک مراد استقید از نصیر که الله تعالی این عطا رحمت الله علیه جمع کرده شد
مراد حضرت را درین سوره فتمای متعدد و عظیم انرفع بسین از نشانههای جابت است و معجزات که از نشانههای
محبت است و امام نعمت که از نشانههای اختصاص است و هدایت که از نشانههای ولایت است پس معجزات
تبریه و تخریه است از جمیع نقائص و عیوب و انعام نعمت و ابلاغ است بدرجه کامله و هدایت و دعوت است
بمشاهده و اعلا کرده شان و ادرا بخیری که فوق اکثر تبه و در قرب تصور نیست و فرمودان الذین یبالیونک
انا یبالیون الله و الله فوق ایدیههم چنانکه فرمود من یطیع الرسول فقد اطاع الله اگر چه این باصطلاح
الی عربیت از قبیل مجاز است اما اهل حقیقت دانند که آنچه رخصت و الله اعلم بهدازان منت نهانی از انزال
سکینه و طمانیت و آرام یقین که علامه نبی است بر مومنان که نصیحتین کردند او را و مدح کرد و تا فرموده
بدع دشمنای اصحاب کامل و انصاف و تفضیلت محبت دی علی الله علیه و آله و سلم که نتیجه محبت است و
وصف کرده نبوت و خلافت بر کفار و ذممت و ایات و بیکه گیر که ان نظام کارخانه دین و ملت برستند
این صفت الله حق بجهت و بجهت خدا که فرمود در سوره مائده علی المؤمنین اغزو علی الکافرین الایه و

کرده ایشان بمنزرت و ابر عظیم در دنیا و آخرت و این همه موجب امتنان و فضل و شرف است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صل نامه فضائل و کمالات و برکات که فائض شده بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دستگاه خوت و دین که از جوامع الکلم است داخل است انا اعطیناکم الکوثر که مراد بدان خبر کثیر است و در دنیا و آخرت و این کثر باین اختصار و ایجاز متضمن اظهار دایره از این را زناست و اگر نامه علماء و عرفای عالم شرح این کثر کنند استیفاء آن خواهند کرد و الله اعلم بأمری بالفعل آنچه در نظر است نبویسم گفت انا اعطیناکم الکوثر یعنی ما بهیم تر از انقباض و تکثیر که هر یک از ان اعظم است از تمام ملک دنیا و چون ما ویم تر از این نعمتها مشغول سوا طاعت ما و باک مدار بقول برگویان و عبادت بدنی میباشد و مالی اشارت کرد بادل بقول خود و فضل هر یک و ثباتی بقول و افزود که انا اعطیناکم بلفظ ماضی نه بلفظ مستقبل که گوید بسط یک دلالت دارد بر اینکه این خطا حاصل شده است پیش از وجود عنصری و صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفت گفت فیما دام بین اروج و الجسد گویا گفت یا محمد میا ساختیم ما اسباب سعادت ترا برای تو پیش از دخول تو در دایره وجود پس چگونه پس میگذازم بعد از آن وجود تو و اشتغال تو بعبادت و ندانیم تر از این فضل عظیم از جهت طاعت و عبادت تو بلکه بجز فضل و احسان از غیر موجب دینی سبب که حاصل معنی اختیار است اگر گویند که همه انبیاء و الیکم همه مردم را بهر چه دارند پیش از وجود عنصری ایشان داده اند و نصیب کرده اند پس نفس آن شود که ایشان را بیشتر دادند از دیگران نه بیشتر جوایش آنکه میگویند که نبوت آنحضرت و کمالات وی صلی الله علیه و آله و سلم در عالم ارواح ظاهر کرده بودند و در لوح انبیاء از ان استفاضا نمود و بجا که فرمود گفت دنیا و آخرت و نبوت انبیای دیگر در عالم الهی بودند و در خارج آمده است که مراد بکوثر تر نیست و درخت چنانکه در حدیث آن بکوثر در احادیث آمده است از جهت کثرت و اودان است روایت کرده است افش ریشه آنحضرت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آشنای آنکه سیر میکردم در بهشت ناگاه نهر برآیدم که بر هر طرف دی گنبد است از در عروج و طینت او مشک انور است گفتم چیست این یا جبریل گفت این کوثر است که داده است ترا پروردگار تو تعالی رواه البخاری مشهور و مستفیض در میان ملت این تفسیر است و در حدیث نیز تفسیر آن واقع شده و بعضی گفته که مراد بکوثر اولاد طیبه است زیرا که این سوره نازل شده است در بروی سیدک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را همین کرده بعد از اولاد پس گفت ما ویم تر از اولاد که انبیای ما اند تا بعد قیامت فائده و بعضی گفته اند که مراد بکوثر نیز غیر این است و کوثر در لغت مصدر است بمعنی کثرت در و

صل نامه فضائل و کمالات

و از آنکه آنحضرت راضی اند علیه و اگر مسلم گفته و از تبر خاندن در عین المعانی میگوید که کثرت و علت
از کثرت چنانکه فضل از فضل و جواهر از جواهر در مقابل او خیر آمدان خاشاک میمالد تبر یعنی آنکه ترا عیب کند و
بی نفس میگوید یا خیر تبر بهوست و این را آنکه در انسانی نباشد و در کثافت میگوید که کثرت و علت است و بداند
است در آن یعنی بسیار بسیار از این را پس از سفر باز آمده بود گفتند که حال بازا آمد پس تو گفت جبار با کثرت
یعنی با نماند کثرت و از این عباس آمده است که در کثرت را قسیر بجز کثرت که در پس گفت او را سعد بن جبیر
مردم چنین گویند که کثرت جو نیست و در پشت این عباس گفت دی از جبار خبر شنیده است معنی آنست که در کثرت
ای خود از تنگی هر دو سرای این را از بسیاری نماند نبوده و داده شده است بر هیچ یکی از غیر تو و دیده
آن نم که پروردگار بهمان نام پس مرز است شرفترین دعا فرزند عطا که کرم ترین رهنده گان و عظیم ترین
انعام کننده گان فضل را یک پس پیش کن پروردگار خود را که عزیز گردانید ترا بطای خود و نخواست ترا بکاهشت
ترا از منت خلق بزرگم تو که خود را عبادت کنند و آخر چون ذبح کنی برای دی و بنام می کن برخلاف
این قوم که ذبح بنام بنیان کنند آن خاشاک میمالد تبر برستی در آستی هر که ترا دشمن داند و خلاف در دواز
قوم خود میمالد تبر عین اوست تبر و بی نفس و بی برکت نه توجه هر که از قیامت از عوینان بزرگ همه اولاد
مسکوک و عذاب تو باشند و کز تو آیند است بر نام در زبان عالم را که از خود و را بکند بنام خدا گفتند خنی بنام تو
سازند ترا و آخرت چیزی دهند که از جبار و صف و دیان بر دست بجز نوی را از تبر نتوان خواند و عیب کثرت
گشت که در دنیا و آخرت کسی نام دی نبرد و اگر بر بدعت بر آید و کبریا عباس گفت در کثرت کثرت است
حسن بهی گفت قرآن و عکر که گفت نبوت و غیره اسلام حسین بن الفضل تسبیح زان و غنیمت شرا
را داشته و بعضی شفاعت و در کثرت است داشته و بعضی معجزات نبوت او و خود و بعضی نبوت و در آن مذکر
عظیم و نصرت بر احد او یعنی گفته علماء راست فال علماء در شرفه الانبیا را و احد او و او و ترمذی او بعضی گفته اند
مراد کثرت علم است بفرموده ذکر فضل را یک بعد عتب آن و آنچه مقدم است بر عبادت توبه عالم است هیچ چیز در کثرت
و بسط بصفت علم نرسد و بعضی گفته که در خلق حسن و صواب است که کثرت مخصوص بجزیری نظر بلکه خالی باشد
صفات و کمالات است و خبر کثرت سالی به معانی است و در فضل خطاب بعد از ذکر این معانی مذکور این قوم نیز
افوا فی نظر کرده و گفت این عطا گفته و ادیم ترا معرفت بر لو بیت خود و انفراد بعد از اینست خود بقدرت و شجاعت خود
و سهل نسری گفته و اما عطا که کثرت فریفته و ادیم ترا معرفت کثرت با وحدت علم تو به تفصیل و شهود و وحدت

در بیان حضرت تعالی که یکی است و این تجلی خیریه جو نیست در بهشت بر که ای آب خور و دیگر برگزیده نشود
 فضل را یک یعنی چون مشاهده و اندر کردی در عین کثرت پس بگفته را استقامت نماز نام را بشو و روح محفوظ
 قلب و انقباض نفس و اطاعت بدن و تقرب در میان کل عبادات زیرا که همین است نماز کامل وانی بجزوف جمع و
 تفصیل و این یعنی فی کس کثرت گاه و امانیت را تا ظاهر نشود این امانیت در شمس و تونیل وین و سلب کند از تو
 مقام تکلیف را و باش با حق فضای صرف باقی بقیای او تا با بدینا تیر نشوی و در وصول نمود و اتصال است
 تو با تو که دریت تواند بدستی دشمن دارند و تو که بر خلاف این طریق است و منقطع است از حق این پوست نه تو در حق
 الخدیق مولانا حاج الله و الله بن الله در تجاری آورده که ما اعطینا که اکثر هر آنکه ما و اویم از نیکی بسیار و انواع
 فضائل بسیار بیرون زد و با آنها و ایل و تاویل را که در حق ما و اویم در کثرت بسیار است هر کسی بنور باطن خیر
 دیده اما علم خلق بکینه کثرت ز سر و هیچ انوار و در جنب این اجمال و نیست از دقتی و نظره است
 از هنری نمی کلام فصل الخطاب و الله علم و وصل و از آنچه دلالت میکند بر غایت فضل و کرامت آن حضرت علی الله
 علیه و آله و سلم بیرون دی نبی الانبیاء بودن سر انبیا سلام الله علیه جمیع در حکم انبیا و ای این آیه کریمه است
 و الله اعلم فیما بیننا و بینکم من کتاب و حکمت ثم واکرم رسول مصدق لما حکم لکون من بعد نفعه قال
 او تو تویم و الله علم و حکم امری قالوا الا تو را خالی نمانده و اما حکم من نشان بدین من تری بعد از تو و ملک
 هم انما سقون سیر فیما بینک و انی خود رفتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس محمد پیمان پیغمبر ترا که هر آنکه
 چیزی که دادم من شمار از کتاب و حکمت پس سیر به شما را رسولی که تصدیق گفته است هر چیزی را که با شماست همین
 تمام انبیا است که تصدیق بکند بیکدیگر می کنند و توافق همه در اصول دین هر آنکه ایشان از ایشان رسول نصرت بعد از او
 خیر و الله است و تعالی که همه گرفتار است از هر پیغمبری که فرستاده است بعد از زمان او م علیه السلام تا و علی الله
 علیه و آله و سلم بهر مفسران برانند که هر ادیان رسول محمد است علیه و آله و سلم و فرستاده و انبیا علی و پیغمبر
 پیغمبری را که و آنکه ذکر کرده باری خود را گفت بادی اوصاف او را گرفت بروی خفاف که اگر در این بعد از ایشان
 آن بوی و لا بهیچ از انبیا خفاف گرفت از ایشان ایشان را ایشان که با جان ایشان از گرفت باشد پس انبیا اصل
 و نبی الله انکار کرده در آیت بکر ایشان و گفت علی بن ابی طالب این عباس رضی الله عنهما فرستاده خدا تعالی
 پیغمبری را که اگر بوی ایشان را اگر باشد و یا بعد از اصل الله علیه و آله و سلم ایمان آید بوی نصرت و بار و پیغمبر است
 که هر کس است که گرفت بعد از تعالی ایشان را که انبیا را هم خود گرفتند که چون محمد علیه و آله و سلم بر شکر و ایمان

آیه ی دیان کنی این را که سالی که بعد از شما بیایند همین را سیرین است که هر که آن حضرت را می بیند
حضرت بعد از مقدم آوردن آنحضرت بر کعبه و باز آمدن آنحضرت این شیاق را ایشان از ایشان آید و
انتهای کرده است این بعضی باشد که آنکه آنحضرت را از ایشان بیاورد که او پیش از ایشان
ایمان بر آنحضرت نداشت و اینها در وقت نبوت از جمله اهل بیت بودند و بعد از آنکه پیش از آنحضرت
ما خود برآمده بودند و می دانست این قول را که حق تعالی فرمود من توبی بعد از ذلك فاولئك هم القاسقون و این
وصف لایق نیست با نبیا که لایق است باست و وجود داده شده است که در آن آیه بطریق فرض و تقدیر
است که نبیا اگر نرفته باشند واجب است بر ایشان ایمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم نه آنکه اخبار است بوقوع
آن در وجود و سبب احکام که بر فرض و تقدیر که چنانکه این شرکت که بعضی مملک و لوقول علینا بعضی الا قائل و من
یقین بنعم فی الالایات و این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و چون بیاوریم کلام بر فرض و تقدیر است قول و تمیالی من توبی بعد از ذلك فاولئك هم القاسقون نیز درست آید
و نیز چون بر نبیا حکم کرد و ایشان گرفت بر تقدیر حیات و واجب است بر ایشان ایمان بر ایشان نیز واجب بود
بطریق اولی من توبی بعد از ذلك فاولئك هم القاسقون نسبت با هم است پس آنحضرت را بیاورد تا که در تقدیر
و تشدید بر ایشان اتوی و داخل باشد در مقصود و آن گفت امام سبکی رحمة الله علیه درین بیت شایسته است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر تقدیر حیات نبیا و در زمان وی حرام باشد بسوی ایشان پس باشد نبوت
در سالست و ی عام شامل بر جمیع خلق را از زمین آدم تا روز قیامت و انبیا و ائم ایشان همه است او باشند
قولی و صلی الله علیه و آله و سلم که فرستاده شد من یکا و ذناس و قولی حقیقی و اما در سالک الا کافه الذناس
مقصود نباشد بعد از آنکه از زمان دی تا روز قیامت اند بلکه تناول است آن که سال را نیز که پیش از آن
بودند آنحضرت شیاق برای دی بر نبیا برای آن آن گفت که تا معلوم کنند کوی صلی الله علیه و آله و سلم مقدم و عظم است
بر ایشان و وی بنی در محل ایشان است پس نظر کن ای طالب حقایق با نقایابین عظیم عظیم این نبیا که می
را از پروردگاری و چون شناختی این را دانستی که نبی محمد است و وی بنی نبیا است صلی الله علیه و آله و سلم را اینجا
ظاهر شود که در آخرت آدم و جود وقت لوا را باشد چنانکه فرموده آدم و من بعد وقت لای را که در زمان نبیا علیه السلام
در زمان وی می بودند و صلی الله علیه و آله و سلم در زمان ایشان می بودند و بعد از آنکه نبی آنحضرت را در زمان
او را در زمان فرمود و لو کان موسی حیاء و سعه الانبیاء از جهت شیاق بر وی دارند و صلی علیه السلام آنحضرت را

بر خیریت وی بیاید و ممال آنکروى نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از وی
چیز و همچنین نماز و انبیا و ائمه و روح و ایشان در زمان ایشان ستر و ثابت اند بر نبوت در مسالت خود و بر ائمه خود
و آن حضرت نبی است بر ایشان و رسول است بسوی ایشان پس نبوت دی ائمه و اشمل و اعظم است تا علی کن
درین معنی تا گمان نری که در خفا نبوت در مسالت است از انبیا و همچنین گفته است صاحب محاسب لربینه و تحقیق
و تفصیل کرده است این را از باوه از انچه کرده شد و گفت بنده مسکین نعمه الله عزیر الایمان و المؤمنین و بنده
نماند که ظاهر آیه اخذ میناق است از انچه بقرینه ظاهر قول وی لما اتیکم من کتاب و حکمته و نزع امیر المؤمنین
علی و ابن عباس و ظاهر آنست که از انچه در وقت اخذ میناق ایمان با آنحضرت و حضرت هم که در بیان هم
مواافقت توشیح محمد و با قصد حضرت باشد و چون آمده و بسا کس که آنحضرت پیش از وجود و عنقریب دی صلی الله
علیه و آله وسلم ایمان آورده مثل حبیب بن ابراهیم و غیره نماز خلق سالف که بسبب نبوت و فضائل و کمالات و
صلی الله علیه و آله وسلم در زمان سابق مشرف شده بودند و اینقدر که باقیست در بیان انبیا و ائمه ایشان حکم است
دی صلی الله علیه و آله و سلم و اولی دی رسول نسبت بایشان و انبیا علیهم السلام و خود در شب اسری در
سمیه اقصی جمع شدند که امامت کرمه اقتدا نموده بوی پس در آنوقت ایمان آوردند و خود اتفاق است
برجات انبیا و بقای ایشان بجهت تحقیق دنیاوی و اگر چه در میان گرفتن انبیا بر ائمه خود ایمان و نفرت و
صلی الله علیه و آله و سلم نیز فضل و شرف آنحضرت است که دیگر از انبیا و ولیکن در میان گرفتن حق سبحانه
از انبیا بران اعوذ اعظم است فافهم باشد التوفیق و صل قال الله تعالی اما لکما ارسلنا بعضهم علی بعض
و قال و الله فضلنا بعض النبیین علی بعض و این دو آیه نفس اند در آنکه مراتب انبیا و رسل متفاوت است العیبه
افضل اند از بعضی و در اینجا رواست بر معتز که خدا کند یا آنکه فضل نیست بعضی انبیا را بر بعضی و هر دو صافی اند
پس قوی گویند که آدم افضل است از حبت حق ابوت و این قول قاسد است زیرا که حق و فضل نسبت نبوت
است تا ابوت و بسا که سپرد اختلاف اند بر باشد در کمالات اگر چه بر حق ابوت دارد و قوی گویند که حجتین
مقام اولیست و بعد از نفس قرآن که ناطق است و تفصیل بعضی بر بعضی چه بسا کوه است و گفت در متعالی
منهم من حکم الله گفته اند مفسران که در بیان موسی علیه السلام که کلام کرد و حق سبحانه بوی بواسطه
و این آیه نفس نیست در تخصیص موسی علیه السلام بکلام و تا انگاه ثابت شده است کلام حضرت به المصلحین
علی باشد علیه و آله و سلم و شب موافق بواسطه مگر آنکه کلام موسی علیه السلام بر وجهی تمام باشد که در تفسیر طایفه

صلی الله علیه و آله و سلم

نعت و علیه السلام کلمه بر روی شایسته و پاک که یگوید کلام نفسی شنیده از هر جهت شنیده و هرگاه آنحضرت فوق الوش
رفت و بجای رسید که خدای علم خداوند است و هیچکس انجا نمیرسد آنچه او را حاصل شده باشد از کلام و
جز آن از درجات و کمالات اعلی و اتم و اکمل خواهد بود از آنچه دیگران حاصل شده و ایما کرده باین معنی توان
دی بملایع از درج و جتهتم درجات که با اتفاق مفسران مراد باین بعضی محض است علی الله علیه و آله و سلم و گفته اند
که درین بهام از تعظیم فضل و اعلائی قدر است و مخفی نیست بر عارف با سالیب کلام و شهادت است با کلمه
وی تمیز و تحنین است چنانکه اشتباه نیست در آن و ظاهرا گفتند که تفضیل مراد است از انبیا را صلوات الله
وسلامه علیهم و آله است کیانکه آیات و جزایات می آید و شهر و اقوامی و ابره باشند با است و از کی و علم و اکثر
بوجود ذات خود افضل و اکمل و ظاهر بود و فضل ذات راجع است با آنچه مخصوص گردانیده او در بیان از کرامات و
اختصاص بر اوست علیه السلام از کلام یا خلعت یا ربوبیت و جز آن از لطافت و نعت اختصاص و شایسته است که آیات و
چنین بر علیه من الصلوة اکملها من التیمات تنها ظاهر و ابره و اکثر و اقوامی و انبی است و تفضیل اعلی و دولتی
اعظم و انوار است از کی و اعلم و اکثر حکم آیه قرآنی که مفسرین از مفسرین که مفهوم آن شامل جمیع فضائل
و کمالات است و ذات ادا کمل و ظاهر و خصصیات و کمالات و کرامات ادا عظم و اشتهر و اشتهر و سلم و سلم
درجه ادا مانع از درجات جمیع مرسلین و از کی و ظاهر و افضل از سایر خلقین علی الله علیه و آله و سلم و اصحابه
و تابعین و جمیع و در حدیث شفاعت باید نگریست که در حدیث شفاعت تمام خلق بطریق طبع بر اینند و در آیه و
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام و جمیع بیایند و الناس شفاعت نمایند و همه بجز دانوای خود
از اینسان در یتقام و عزت نمایند و گویند که این کار نیست پس نزد سید المرسلین آیند و گویند که این کار نیست
پس در اینگاه عزت و روحانیت و فرموده اند سید ولد آدم و انا اکرام ولد آدم من بهترین اولاد آدم من بهترین
اولاد آدم نزد پروردگار خود آنرا و لیکن این احادیث دلالت کنند بر انقلب اولاد آدم یعنی گویند که طهر
آدم را و لیکن در حدیث نوح انسان است که آدم نزد پروردگار داخل است و اینها و حدیثی انما سید ان س و م تفسیر
آدم و اولی استدلال بحدیث آدم و من دونه گفت گواهی است و بعضی استدلال کرده اند که یک نفر از اینها عزت
مناس چه چنانکه نیست که خیریت است بحسب کمال ایشان است و درین و این احوال پیغمبر شایسته است
که بنده امام فخرانی را از این حدیث استدلال کرده بآن که حق تعالی و صفت کرده انبیا را و مناف میسر از آن
نعت و علیه السلام علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام و سید بر علیه السلام و سید بر علیه السلام و سید بر علیه السلام

تبا اشیان و لا بائشال امر و بجای آوردن آنها واجب باشد چون بجا سه آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم جمیع آنچه اوده شده انبیا از خصال و کمال پس تحقیق می شود و می هر چه تفریق بود در ایشان پس نقل
شد از ایشان و این استدلال لطیف است اگر چه در بادی انظار در همه میان و ساید که آنحضرت امر کرد
یا قهر او است انبیا پس مفعول باشد لیکن مراد باقتدا انجامواخت است و چون انبیا پیش از آنحضرت بودند
اطلاق کرده شد لفظ اقتدا و همچنین است سخن و امر کردن آنحضرت با اتباع ملت ابراهیم و دعوت آنحضرت
رسیده است با کثر بلا و نام پیشتر از آنچه از ساغر انبیا رسید پس اشتغال اهل دنیا بدعوت دی صلی الله علیه و آله
و سلم اکثر و کمال باشد از انتفاع سایر اهل دعوت سایر انبیا پس آنحضرت و فضل باشد از سایر انبیا و فی الناس من نفع
انفاس در روایت کرده شده و در تفاسیر صحابه که پییده شده علی بن ابی طالب از روز پس گفت آنحضرت نه انبیا جز
آنحضرت را نیستی تو سید العرب یا رسول الله فرمود انبیا العالمین و علی سید العرب قائده حاکم گفته که این حدیث
صحیح است و بعضی گفته اند منیف است و در پی حکم بوضع آن کرده و اندک علم آگاه که و قرآن مجید واقع شده
لا تفرق بین احدنم و در حدیث صحیح آمده از ابی هریره لا تفضلونی علی الانبیاء و دعوتی لا تفضلون
الانبیاء و از ابی سعید خدری لا تحوین الانبیاء و در حدیث ابن عباس نزد مسلم آمده نیز در منزه را که گوید
من بترسم از یونس بن حنی در حدیث ابی هریره نزد شعیب آمده هر که بگوید من بترسم از یونس بن حنی پس تحقیق
در حدیث آنحضرت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول لا تفرق بین احدنم تفریق در ایا که است که بعضی
انبیا ایمان آرند بعضی نیارند چنانچه فرمود ان الذين كفروا بالله و رسوله و يريدون ان یفرقوا بین رسول
و یعقوبون نوا من بینهم و کفر یحیی لایة و بحقیقت تکذیب یک رسول تکذیب تمامه رسلست از جهت تمام
اسلام برین محل کرده اند بعضی علماء قول حق تعالی را و ان یکذبوا یک تکذیب است رسل من قبلک و سوره در میان
ایشان در ایا که منافات ندارد با آنکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند از احادیث بوجود و متذکره بعضی
گفته اند که نه از تفصیل و تمیزش اندان بود که می آمد آنحضرت که وحی سید انبیا و افضل پیشو سید آدم
است و لیکن واجبست برین قائل که انبیا تکذیب تقویم را تا خیر اگر چه جواب بطریق من تمام است و اسلام علیهم
گفته اند که تفصیل کند بر وجهی که تحقیق و باهت مفضول لازم آید و لقصب نور و زو و گفته اند که تفصیل در
نبوت و رسالت است زیرا که انبیا و اهل نبوت بر حد واحد نور و تفاضیل نیست میان ایشان و تفاضیل با امور
زیادت بر یک چیز که بعضی رسل اند و بعضی بنی و اولاد الخیر و این من حالی از قضا نیست و تمیزش است

که بعضی گفته اند تفصیل میکنم کسی را که بلند گردانیده است رب العزت جل جلاله در جوار اخصاف قمر بقصر
نکنم در تفصیل بعضی در سیاست است و انداز ایشان و همسر برین و قیام با مای رسالت و حرص بر هدایت
گمراگان زیرا که هر یکی بزل کرده و جسد و روح خود را تکلف نکرده است خدا تعالی با کثر از ان فاضل و بعضی گفته اند
که ما اعتقاد کنیم که خدا تعالی تفصیل داده است بعضی اینها را بعضی علی الاجمال و باز داریم خود را در تفصیل
تفصیل آرا و خود این سخن ضعیف است زیرا که ما تفصیل تفصیل آرا خود نمیکیم بلکه حکیم کتاب شده و احادیث و
رسول اندیکیم چنانکه مذکور شد از دلائل یافتن برین ابی خرقه و بیخ مجسم و سکون میم که از اعظم علمای مالکیست و
حدیث یونس گفته است که ما و آنحضرت نفعی جهت و تکفید و تکلیف است از حق سبحانه چنانکه این خطیبی گفته است
یعنی امام محمد را می بینم از فضیلت نیست بر یونس از جهت آنکه مرا بر آسمان بر بند یونس را در قعر
خروج آورده و در با نجات من قریب بخدا باشم و وی در تریس از اثبات فضیلت من بر او لازم می آید حق سبحانه را
و امکان اثبات می کند پس اگر چه مرا بر سطح طایق برده و نجات خرقه گردید و یونس را در قعر حجر انزال نمودند
نسبت قریب من دومی بخدا بر ابراست و مرا بفضائل و کمالات دیگر ثابت است فضل بر بنیاد و یونس
که فضل می دهد جهت لازم می آید و این سخن از امام دار البکرة یعنی امام الک نیز مرویست و از امام الحرمین نیز
محمّدی است و بعضی فضل را درین سخن مناقشه است که ما تفصیل بحجت اثبات مکان براس و جود حق نمی کنیم
که جهالت نسبت بود وی برابرند بلکه بحجت فضل ملا اعلی جعفری ادنی و شرف آن عالم نسبت
با این عالم میکنم پس تفصیل آنحضرت بر یونس بکانت میکنم نه بکانت پس نمی آید تفصیل مقید بکانت است که مقصود
می گردد از وی قرب مکانی فلیتل و حصل مسد فضل بسر بر یک بر میبورا اهل سنت و جماعت برانند مشهور است
با این تفصیل که خود خواص البشر که انبیا و صلوات الله و سلامه علیه هم فضل ندارند خواص ملائکه که جبرائیل امیرکلیب
اسرافیل و میکائیل و حاکمان و شمس و مقربان و کربان و روحانیان اند اینچنین تفسیر کرده است در کتب است
لذیه و عبارت عقاید اینست و سل البشر فضل من سل الملائکه كما بر اینجا آمده که مذکور شد در سل ملائکه که هر
کدام بطور اخص ملائکه تبلیغ احکام الهی می کنند و تعلیم می نمایند و عوام البشر که مرادین اولیای اهل و انبیاء و ائمه
فائده و صفات تفصیل کرده است برین و ثواب الايمان و عبارت و عبارت او چنانکه نقل کرده اند از
که حق کرده اند قدیاد و حدیث او را که و شریس رفتند روزندگان بسوی این که سل البشر فضل اند از فضل ملائکه
و اولیای البشر فضل اند از اولیای ملائکه اتنی و میبورا اهل سنت و جماعت برای آن گفته اند که بعضی از خواص

تفصیل ملائکه رفته اند و مختار قاضی ابوبکر اطلاق کرده اهل این مذهب شاگرد شیخ ابوالحسن ثوری است
 نیست و عبدالله منبجی نیز اینجا است و از کلام امام غزالی در بعضی مواضع نیز مفهوم میگردد و بعضی برینند
 که از حیثیت تجرد و قرب ملائکه افضل اند از جهت کثرت ثواب بشرف فضل مراد اهل سنت با فضیلت کثرت
 ثواب است چنانکه در صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم در پیغمبر گفته اند و از شیخ تاج الدین سبکی که از اعاظم
 علمای شافعیست پایه بلند دارد در علم گفته است که اگر کسی را در مدت عمر مسئله افضلیت منظور نگردد و لا فایده او را
 ایشان امید بسیار کم است و در روز قیامت ظاهر این سخن در مسئله افضلیت ملائکه بشکر کرده و دلایل ظریف
 در کتب کلامیه مذکور است و ملائکه نیز بعضی از ایشان افضل اند از بعضی افضل ایشان جبرئیلست که او را روح
 خوانند و منظر علم و مال و حی است و سفر شریف دیگر فضل اند از سایر ملائکه و در سایر ملائکه نیز منافعی و مفعول
 آنها بود و در فضل اند از سایر انبیاء و در سل نیز افضل اند بعضی از بعضی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 افضلست از جمیع انبیاء و در سل نو سید المرسلین و خاتم النبیین و افضل الخلق جمیعین صلی الله علیه و آله و سلم
 افضل ماضی علی احدین الانبیاء و المرسلین و علی آله و اصحابه جمیعین بدو طریق الحق و حقی علوم الدین
 و در عدد و انبیا نیز اختلاف است و مشهور درین باب حدیث ابی ذر است نزد ابن مرویه در تفسیرش گفته
 گفتیم یا رسول الله چندند انبیا فرمود صد و سبست و چهارم هزار گفتم یا رسول الله چندند سل فرمود صد
 سیزده و انبیا آنکه مذکور اند در قرآن آدم و ادریس و نوح و یونس و هارون و ابراهیم و یوسف و اسماعیل و ایاق
 و یعقوب و یونس و ایلوب و خضیب و موسی و هارون و یونس و داود و سلیمان و الیاس و ایس و ذر و یونس
 و عیسی و یحیی و اکل و نذر و کثرت مفسرین و در قرآن مجید فی مایه بعضی انبیا را بر توفیق خوانده ام و بعضی را
 بخواندم از انبیا معلوم می شود که قصه همه انبیا را بر آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه جمیعین خوانده اند
 و در دل این سخن پنجمین می افتد که ازین درین وقت است که این آیت نازل شد در اوقات دیگر قصه آنها
 که خوانده اند نیز خوانده باشند و پس در است که احوال بحال خود را به حبیب خود و مگویند احوال ایشان را از وی
 بپوشد کلامی و الله اعلم و صلی الله علیه و آله و سلم و علی آنچه اظهار کرده است حق سبحانه که اوست و مکتب رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب مجید بقدر است و دینی و قدری در سوره سبحان الذی بی یوم که منطوقی
 است و مثل است بر عظم قدر و منزلت و علو و جت و قرب مشاهده آیات و عجائب قدرت وی جل و علاه
 از آنچه حفظ و صحبت آدمیت از اعدا خصوصاً مشرکان مکه و مدینه بود چنانچه فرمود و الله یحکم بین الناس

و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که حراست منمو و ملا صاحب وی رضی الله عنهم و اولاد و اقربا و اهل بیت
 می نمودند از شر اعدا و آن نیز بحکم الهی و مقتضای حکمت بالغه بود و چون این آیت نازل شد تا بی شکران
 کید اعدا و فرمود او یک کبک را بدین کفر و یثبوتک او یقتلک و او یخبرک الایة و این در میادی بایام محبت
 و خروج برای آن بود و چنان قصه آن شمر است و قول و بیعتی که ان لا یخسر و نقد نصره الصدق علیه السلام
 از وی صلی الله علیه و آله و سلم بدین قصه ایذای شش سال را بعد از بیعت ایشان و در ملائکه می افتاد
 آرام در وی صلی الله علیه و آله و سلم و کور کردن ابقار ایشان نیز و خروج دی از پیش ایشان و قبول از طلب
 لدی در غار با وجود یقین بوجود آنحضرت در آن و صرف بیعت ایشان از آن و ظهور آیات و نزول سکینه
 محبت حق سبحانه و این از اعظم معجزات و آیات غیبات است که در محل خود مذکور گردود و در حفظ و محبت الهی
 تعالی شان مرعیب خود را قوله تعالی اذ یقول لها جبرائیل ان الله خاضع لاین از موسی نیز ظاهر شده
 و متقی که بانی اسرائیل برآمد و فرعون و منال وی کرد و ترسیدن بنی اسرائیل که یافت ایشان را فرعون
 موسی علیه السلام ترسیدن بنی ربی ولیکن گفته اند که فرست میان شهود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و شهود موسی علیه السلام آنحضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله
 و موسی را اول نظر بر نفس خود افتاد و بعد از آن بر وجود حق و این هر دو را تمام شهود و قرب است اول تم
 و اقرب است و مصدق ماریت شیا الا درایت الله قبله و ثانی ماریت شیا الا درایت الله بعده و از طریق
 جذبت و ثانی طریق سلوک قال الله تعالی و لقد اتيناک سبعاً من المثانی و القرآن اعظم مراد سبع مثانی
 هفت سوره در آنکه مقدم اند بر سوره قرآنی که اول آن سوره الم است و آخر انفال یا قوی که حکم یک سوره
 و نه افضل کرده اند میان ایشان بسمله فاتحه و مراد بقرآن عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت
 آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسبیح القرآن بشانی بخت مکرار وی در هر رکعت یا بخت مکرار نزول
 وی و بعضی گفته اند که بخت آنکه استا کرده است او را خدا تعالی برای حمد و صلی الله علیه و آله و سلم و ذخیره کرده
 آنرا از برای وی و ندای جمیع کس را بر جزوی از انبیا علیهم السلام و تسبیح قرآن بشانی بخت آنکه شنی که در شش
 است قصص در وی یا بخت آنکه تا کننده است بر حق سبحانه یا سا کرده شده است بر وی بلاغت و اعجاز و
 وجه تسمیه و سبع مثانی نیز همین اعتبار خواهد بود قال الله تعالی و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیراً و نذیراً
 قال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً و این از قصص انست صلی الله علیه و آله و سلم و قال الله تعالی و انما

است رسول الله سبحانه و تعالی بنیامین را بر حق تعالی و فرستاد و بعد از آنکه خلق
چنانکه فرمود بخت الی اسود و الاحمر مراد با سود و عوب اندک و سنگ ایسان سبزی است با هر چه که در
سفیدی باشد و قال الله تعالی البنی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواج آنها هم پیغمبر نزدیک تر است به ایشان
از تمامی ایشان یعنی امر او نافذ و ماضی است چنانچه نافذی شود و ماضی بر ندهد و بعضی گفته اند انما تباع امر او است این
باعتباری نفس این یعنی در باب و جواب ابتلا و محبت آنحضرت تبفصل واضح گردید و در اینجا آنحضرت در این دنیا
اندر حرمت مکمل و بعد از وی از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت و از جهت آنکه ایشان از اولاد او منزه و اقرب
در قرآن و حدیث آمده است که جواب آنکه در قال الله تعالی و انزل الله علیک کتاب و الحکمة و علیک هم کلن الیقین
کمال فضل الله علیک خطیبا فضل عظیم که او را کسی بکند آن نرسد و گفته اند که این اشارت است با تمام کمالات
برویتی که موسی تاب و طاقت آن نیکو رود آیات قرآنی که مستغنی فضل و کرامت آنحضرت است بسیار است
حقیقت قرآن چه بعد از محمد صلی الله علیه و آله و عیسی و عارف و کمالات او است صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از خصوصیات
شیلت آنحضرت آنست که هر که مشرکان و اعدای دین نسبت با آنحضرت طعن و تشنی کرده اند و سخنان خود را
که با خود متکلف بر دو موضع آن شده و همچنین است ماوت و محب که چون بشنود که کسی سب و طعن عیب او می کند خود
مستعدی جواب و متوکل بر دوی میگرد و نصرت میکند و در حقیقت رد دوی این رود نصرت وی اقوی
و واضح خواهد بود چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه لک انک لم یؤمن فرمود و تعالی و تقدس تقدس است نسبت به
مخوفان ان ملک لاجرا غیر ممنون و انک علی خلق عظیم و یکد باین محلات باشد همچون نمیشد و چون دید خاص بن
و انکی و سبی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که می بر آید از مسجد دوی در آن محلات گردند و بابتی
و محامد و دیگرند و اشتیاق قریش نشسته بودند و مسجد چون عاصم بحدود آمد گفتند یا که سخن می کردی گفت همین است
یعنی آنحضرت که پسری که او را از نزدیک شده بود و مرد بود پس جواب داد و حقیقتی او را ان شاک که هو الا بر
بدایت که دشمن عیب گیرنده بر تو همچون ابراست ابرو زایل حقیقت برکت را گویند چون گفتند است مرسلان جواب داد
خدایت عیسی و نقرآن الیکم انکم من المرسلین و چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه لک انک لم یؤمن فرمود و تعالی و تقدس تقدس است نسبت به
صدق المرسلین فرمود و اعلموا انما یؤمنون به و چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه لک انک لم یؤمن فرمود و تعالی و تقدس تقدس است نسبت به
من جمعت الایم من علی ان باوا بک هذا القرآن لایاتون بمثل و چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه لک انک لم یؤمن فرمود و تعالی و تقدس تقدس است نسبت به
فی الاسواق فرمود و ما ارسلنا قبک من المرسلین الا انهم لیا کلون الطعام و میخورن فی الاسواق چون استنباط

در بیان شهادت

گروه کافران که مبعوث شود و رسول از من بشرف فرمود و لو کان فی الارض ملائکه نمون مطهرین منزله علیهم
 من السما و ملائکه سوا یعنی تجانس مورث و نسل است و مخالف موجب تباین باید که مبعوث بلائکه ملک باشد
 و با ایل ارض بشرف و سایر انبیاء مبعوث میگردد از نفوس خود و بنفوس خود و چنانکه قول نوح علیه السلام لیس فی الارض
 و قول یونس لی سقا به و اشغال این در قرآن مجید کثیر است و الله اعلم و وصل در از شهادت اند
 بعضی آیات مبهمات و موهومات قرآنی که در باری النظر زیع و نادانی مشتبه و خطا و در بیان حقیقتی اند
 صلی الله علیه و آله و سلم و حقیقت از قبیل تشابهات اند مثلا آنرا معانی لافکه و تاویلات رافکه کرده و راجع و اهل حق
 سابقا است و از آنکه قول سبحان و تعالی و دیگر خدایان فمدی که نسبت کرده و سابقا مذلات بوی صلی الله
 علیه و آله و سلم و رفع آن هدایت میکند و اتفاق علماء است که آنحضرت هرگز نه پیش از نبوت و نه بعد از نبوت
 و موسوم بصلوات نشده و نشاء او بر توحید و یگانگی است بچنین تمامه انبیاء و مرسلین صلوات الله
 علیهم اجمعین بر آن ناشی اند و نقل نکرده است هیچ یکی از اهل اخبار که یکی از آنها نبوت و رسالت و مظهر
 و اجتناب یافته اند و موصوف بود پیش از آن بکفر و شرک و ضل و غلات و مستند این باب
 دعاست لغیر اختلاف و رانست که آیا جائز است عقلا یا نه منوط بر آنست که جائز نیست عقلا زیرا که آن موجب تجدید غیر
 است و نیز در محاب ما گزیده اهل سنت و جماعت اینهم جائز است که حق تعالی یکی را از جاه غلات بر آورده و بر آن
 رسانیده بمرتبه نبوت رساند و لیکن نقل و دلیل نمی بر آنست که این جائز بود وقوع نیامده و انبیاء همه معصوم اند
 پیش از نبوت از جهل بخدا و معانی او و تشکیک در آن و همه معصومند از کفر و معاصی و از آنچه موجب نقص
 و نقصت گردد و از ایشان پیش از نبوت و بعد از آن که اگر مطلقا و از منظر آنکه بعد و استند است سهو و نسیان
 استمرار غلط و غفلت در حالت رفاه و غلب و جد و هنر و در آنچه تعلیق بشریعت و تبلیغ است و از خصوص
 سید انبیا و افضل رسل صلوات الله و سلامه علیه و علیهم که عصمت او اتم و اکمل و رتبه او اعلی و ارفع است و
 او هر که بجناب وی چیزی بنهد و بپند و بخلاف او بداند و نداند مطلقا است و در جمیع و در کمال عقل و کمال
 که خبر عار و دوی از اول پاک و آراسته و پیراسته آمده است که دست هیچ عیب نقص را بدای حق و جلالت
 و مجال حول نیست بدیت به تعلیم و ادب او را چه حاجت به که او خود را غافل از آن بود و بد و لیکن تشریف
 و تعلیم و تأیید قرآن تبیین از قوت بغفل می آید تا آنکه مواعید که از احباب عزت او را شد و در اوقات مخصوصه
 بظهور آمده موجب کمال یقین و اکتشاف میشد چنانکه گاهی در وقت ظهور منجربه و شهود قدرت الهی و جل

این فرموده اش مدبرانی رسول الله اگر گویند حال تمامه اهل کمال همسرین است و در آنچه در ظرف استعداد ایشان
 ابداع یافته است تمیز و تفریق ظهور یابد و از قوه فعل می رسد و البش است که آنجا استعداد است حسب
 تفاوت قرب و بعد که کمبک ریاضت بوجود می آید و اینجا همه بالفعل موجود ثابت است و لیکن ظهور آن
 متوقف بر وقت است و در پرده دستور تقرب نزول قرآن بی سبب کسب و ریاضت ظهور می یابد یعنی تا دین تمیز
 قرآن فراورده اصلی الله علیه و آله و سلم نیست نه که از نقص کمال و از عدم بوجود می آید و بعضی ازین قوم بقا
 صفات بشریت و احکام صیب و خیریات احکام نفس و جوهر قدس دی اثبات کنند و آنرا مبدا و منشأ صدق
 بعضی افعال انبی مبری و تزلزل گردانند و حکمت تشریع و دریافت شرف اتباع را بافت آن دانند
 و نزول قرآنرا تنذیب از له آن گویند ایشان دانند که بمقتضای علم و فهم خود سخن میگویند و دعوی کبر
 حقیقت حال میدکونین صلی الله علیه و آله و سلم میکنند بر ذائقه اعتقاد این مسکین دین سخنان ذوق نمی کنند
 و قیاس حال وی بر احوال دیگران راست نمی گویند هر چه او بر ترازا است که آید بخانی بامندی ازین کلام
 در باب اخلاق شریف گذشته است حاجت تکرار ندارد مقتضای اینجا بیان سخن دیگر است که اهل ذریع و فلاح
 و ترک غشبه می نامند و زبان وقت این مسکین اند که آن اگر چه بطریق وقع از له آن شبهه باشد خواهی
 است مسکین چون علماء و متوحش یان شده اند و معلومت و دان دیدند باینز تمجیت ایشان کردیم میدک عاقبت
 بخیر باشد و مطمئن مصلح دین و ایان گردد و در اکتفا ادبی و قاعده ایست که بعضی از اصفا و از اهل تحقیق ذکر
 کرده اند شناخت آن و رعایت آن موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و آن اینست که اگر از فقا
 و بوبیت حل و تعالی غلطی و عقابی و سلوکی و سلطنتی و استغفائی و استعلائی واقع شود مثل انک لاهمدی
 و یجعلن ملک لیس لک من الامر شی و شریذ ریتة الحیوة الدنیا و امثال آن یا از جانب نبوت عبودیتی و
 انکسار و افتخار و عجزی و مسکنتی بوجود آید مثل انما انما البشر شکم غضب کما یغضب العبد و لا یعلم هؤلاء انهم یجربون
 و ما وری ما یفعل بی و لا یکن و ما ندان بوجود آید و ما نباید که و مان دخل کنیم و اشتراک جوئیم و اینها تا نیم بلکه
 بر عداوب و سکوت و خاموشی توقف تا نیم خواه بر ایستد که یا بنده خود بر چه خواهد گوید و بکشد و استیلا و استیلا
 و بنده نیز خواه بندگان دیگری کند دیگر رایج حال و یطای آنگه درین مقام ورآید و دخل کند و از حد و
 بیرون رود و این مقام باینز رسا است و محققان و علماء و نظریه ایشان است و من الله عمنه و العوان و اکنون
 اختلاف کرده اند و تفسیر و اول این آیت یعنی قلی تعالی و در جک خفا لافندی بر وجه کثرت اولی که است

شمال و اذان از محال نبوت و احکام شریعت و این مولیت از این عباس و حسن ضحاک و شمر بن جوشب و غیره
 نیست قول وی حق سبحانه آنکه خدی و الکتاب و الاایمان یعنی خدای تعالی یا حق پیش از وی بخوانی قرآن
 را و چگونه دعوت کنی خلق را یا یاکان و بعضی گفته اند که مراد بایمان فراغت و احکام است و الا آنحضرت فرمود
 پیش از وی بگوید حق پس از آن نازل شد فرمود حق که مدعی یافت آنرا با مراد بایمان تفصیله است بشرایع
 و مراد بایمان صلوة است چنانکه در قول تنالی یا کان الله یضیع یا یاکم مراد بایمان صلوة بسوی بیت المقدس
 داشت اند و در حدیث آمده است که آنحضرت توحید میکرد خدا و او شمن میداشت او تن را و حج و عمره میکرد و دنیا
 با هست و در حدیث آمده است که آنحضرت گفت تشرب نکردم هرگز خمر را و بر تشرب نکردم او را نیز همیشه سیدم که
 قریش بر آنکه کفر است و میدانم کتاب را و در تفصیل بایمان را و آمده است که قریش نیز بر لغای دین اسمعیل
 بود نه مثل حج و عقیق و غنیمت و امثال آن ثانی آنکه روایت کرده شده است مرعوفه آنکه آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم گم شدم من از جبهه و جبهه المطلب در حالت مسخرانه نزدیک بود که بشکند و اوج پیش نبوی را
 میبرد و گماند که راه امام قرآنی گذارنی الموابس و مشور است که حیرت مرعوفه آنحضرت را از جای خود بکشد و او را بایمان
 ببرد خود در گماند که شد و ظاهر امر و امام نیز همین است ثالث آنکه خلال آنجا از فضل المامانی الامین است وقتی که منبر
 و منقلب میگردد آب در شیرینی بودی تو مسنور و مخلوب در کفایت یک پس قوت و او تر خدا تنالی تا ظاهر
 کردی دین او را رابع آنکه عرب و رختی را که تنه او را بایان باشد حال بیامانگوید و بیجان که توانی
 محمد یگانه و بی جهاد و دی و امان بلا مثل آن درستی که فرید و حیلست و در بایان و بار بر وادی میوه اناناد و
 و هدایت کرد و راه نبودی قنالی بسوی تو خلق را و بر و در گشتند تو خامس آنکه گاهی مخاطب ساخته میشود
 قوم و سرگردان و مراد باین قوم است یعنی یافت قوم ترا اگر ابر پس هدایت کرد و از آنجا تو و بشرع تو سانس
 آنکه مراد باین محبت است یعنی یافت ترا محبت و ملائک معرفت من و نسیم محبت بقتال بسیار آمده آنکه گم
 کرد و از خود و اختیار و قرار خود بر هیچ معقول نمیتواند رفت چنانکه انزل لهما فی ضلالا میرج الیک یعنی ضلال
 القیم و این وجه مردیت از عطا که تا باینست صالح آنکه یافت ترا ناسی پس تیکر و ترا و این را بر حالت لیل و نهار
 حل میکند که اندیشه است و است تمام خراموش کرد و بگوید و چه خواهد بود که کیفیت ترانه محمد باری سبحانه بسوی
 پس حاجت کرد و او را و تنالی کیفیت سازا گفت لا احسن شاعر علیک کذا قال و او تشایک که در بعضی اوقات دیگر نیز
 و این چنانکه در ظاهر و ظاهر آنحضرت بعضی گفته اند که چنانکه است طریبان بران حضرت طاری می شده باشد

و پروردگار تعالی و تقدس آگاهانیده باشد و بران و تفرقه و دو و بر صواب این کتب باقی است
 نازل شده و الله اعلم باین که مراد آنست که یافت ترا میان اهل ضلال پس معلوم گردد و ایندلان و تفرقه
 ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک ملایم و جاست که گفته شود که چون آنحضرت در قوی افتاد و اهل ضلال را
 ایشان مصلحت و وقوع در ضلال و افتادن در ورطه جهل و اضمحلال بود و اگر نبی بود خطا و عصمت حق و خود را
 اشراف میکند بآن قول وی سبحانه و ان کادو لیقتولک الایه و قول وی لئن کنت منکم الیم و اشد ان منقسم است
 وی تعالی او را از محبت مبالغه و راستان بیدایت و عصمت پس مراد ضلال اوست نه ضلال قوم دی فافهم مانع
 آنکه یافت ترا میخوریان چیز که مراد نبوی تو را گفت باین هدایت که ترا میان آنرا چنانکه فرمودم این ملایم
 بیان فرمود و اما از آنکه الیک الذکر و اینجود مراد است از جید رضی الله عنه ماضی که مراد است از امیر المؤمنین علی که
 فرمود قصد نکرده ام من در هیچ وقت محال نمیروی از آنکه که اهل جاهلیت علی میکردند بآن چنین و اینها میگفتند
 و بازو داشت بر درگاه من بغض خود را از آن و ماضی شد عصمت و میان من و آن چیز که قصد کردم از این است
 قصد کردم هیچ چیز از جنس آن تا آنکه کرم گردانید مرا خدا تعالی بر سالت خود گفتیم یک شبی مرغلامی را از غرضی
 که گویند آن پیرانید باین و را علی که اتفاق افتاد پس گفتیم اگر نگاه داری تو گویند سفندان مرا تو آدم من که
 و افسانه و خواب و شنوم در آن چنانکه جوانان در که می گفتند پس پرسیدم آدم از منی و در آدم بگوید آدم خدا
 از غمانهای آن و شنیدم که سرودی کنند و را وقت و مرا میزنند و لعل و لب میکنند پس شستم و نظرم کردم و را
 پس برگاشت خدا تعالی بن خواب را و بیدار گردانید مرا اگر چه باینکه آفتاب بر سر من و یک شب دیگر بیدار
 گذشت بد از آن قصد کردم هیچ بدتر از آنکه اگر بگویم بر و دعا من تعالی بر سالت پس او از قول تیر
 و و جدک ضلالتی نیست و الله اعلم و وصل و از آن جمله قول حق تعالی است و متعاطی که نزلندی
 بغض ملک باین بر موم است با ثبات با گناه سخت که سبب است طاعت اوست علی الله علیه و آله و سلم تا آنکه
 احتیاج کرد و دعای او نمک و حشر و تمکین که تجویزی کنند صفا را بر اینها صلوات الله و صلاسه علیه و آله
 و طوهر شیره از قرآن و حدیث که اگر الزام کنند بگیرند از لازم آید تجویز کبار نیز و غرق اجماع و قول بیکریه
 نشود آن هیچ مسلمانی و صواب آنست که هر چه اجماع کرده و ندانم باین اختلاف کرده اند مفسران و بعضی آن
 متقابل و متعارض اند احتمالات و مقتضای آن و آمده است در آن اقوالی سلف بر خلاف آنچه الزام کرده اند
 بر آنرا چون اجماع بر خلاف مذہب ایشان باشد و آنچه اجماع کنونی ایشان بآن متحمل و ماول بود و اصل بر خلاف

قول ایشان قائم باشد باقی سلف ظاهر آن متروک بود لازم بود ترک قول بنوا هر وجهی با قول سلف
تحقیق اختلاف شده کرده است و تفسیر این آیه پس بعضی گفته اند که این تمثیل است مثل مقتضای اقتدار ربکی گفته
بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و تخفیف آن با عطا و مبرور نهاد بر آن دشواری است که مراد تخفیف اعمار نبوت
است که شکی نیست طاعت او را از قیام با حق آن و حفظ مویات آن و محافظت بر اداء عقوق آن
پس سبب و آسان گردانیدن نهرت و تائید آئی آنرا بر کوفه و فرود نهادن از وی نقل آنرا با عطا ی شرح صدر جمع
کردن حضور حق با دعوت خلق و انشراح صدر مقامیت عالی که تمامه و کمال جزو ذوات باریکات حضرت
سید السات علیها افضل الصلوة و کمال النعمات وجود و ثبوت ندارد و کمال اولیایا نیز از برابر یک بقدر او را
شرف متابعت و نصیب از آن حاصل است و از اینجا گفته اند الصوفی کائنات آن نه از فرق و جمع ایشان خلط
چنانکه بخواهیم باشد و نه جمع را بر فرق غلبه چنانکه مجذوبان را بود و بعضی گفته اند مراد بوزن بر جزی نیست که مکرم
می پذیرد آنحضرت و گمان بود بر ذوات شریف وی از تفسیر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام تا درین
بر من ایشان از آن تا قوی گردانید او را حیثی علی ثبت و رسالت و بامرد تو توفیق اقبال آن و فرمود
و اتبع مله ابراهیم حنیفا کذا قالوا متصوفا و تمثیل و اجرای شریعت و ادموا احکام آئی است بتوفیق و تائید
نصرت تقویت و عو جل تخصیص بذکر سنت خلیل بکتاب بیان واقع است و بعضی گفته اند مراد حفظ عصمت است
از روز و نوب که شان او نقل ظاهر است بر تقدیر و جوان پس عصمت را وضع و ز نام نهاد و مجازا و ظاهر را
وضع وجود آنرا می طلبید و عصمت سنی از عدم آنست چنانکه در معنی منفعت و نوب که در آیه و یکو واقع است
گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در وی تقنی می کردند
و وف و مزایم میزدند پس حق تعالی خواب را بر او گذاشت و از شنیدن آن باز داشت چنانکه آن حکایت گذشت
و بعضی گفته اند که مراد نقل نظر آنحضرت و میرت است و طلب شریعت تا آنکه تشریع نمود و بیان کرد و گفت
حق جل و علا شریعت را و نهادن بار را از پشت جلال دی و بعضی گفته اند که مراد تیسر و تسهیل حفظ با مر
شریعت که طلب کرده شد تا آنحضرت و حفظ باری و مشق است که صعب است بر داشتن آن بر طبیعت نوز یک
است که بشکند شیط طاعت را و گفته اند که آنحضرت هم مجبور و از امور یکبارنگاپ کرده بود و آنرا پیش
از نبوت حرام گردانیده شده بروی بعد از نبوت پس عکس کرد و آنرا از اوقات قلب و سنگدشتی آنها را وضع
و ظاهر مراد آن قوم که تخریر کرده اند صفات را این باشد اما بعد از نبوت و کلا و جماعه بر آن رفته اند و خوش

رفته اند که مراد از ذنوب است که از ان باری بود بر ولی شریف رسول زوف رحیم صلی الله علیه و آله و سلم
 پس این گروه اندی حق تعالی و انرا انضاب ایشان ورین و نیا بقول خود و اکان الله یهدیم ذات تعظیم بود
 قبول شفاعت و ران جهان بقول خود و سوف یعلیک ربک فرضی و الله اعلم و اما قول حق بشما یغفر لکم
 الله تقدیم من ذنبک و اما خروابن آیه مرده و اشر است و رین مطلب لیکن ویرا تا اویلاست که ذکر کرده اند
 آنرا علما و این عباس رضی الله عنهما گفته اند که مراد غفران و ذنوب است بر تقدیر وقوع و غفران با امکان
 نه وجود فعلی و بعضی گفته اند مراد وقوع آن شهود و غفلت است و این تا دلیلی است که بکبری آنرا حکما کرده اند
 قهضمی اختیار کرده و بعضی گفته اند مراد از تقدیم طلبه آدم علیه السلام و اما از ذنوب است حکاه الله صمد گفتنی اند
 که مراد بذب ترک است و ترک الی و در حقیقت و ضمیمت زیرا که اولی مقابل او هر دو شریک اند را با
 و صواب آنست که این کلمه شریف و ذکریم است به آنکه در اینجا ذنبی باشد و مراد قاضیه کلام درین آیه و در باب
 در ذکر فضل آنحضرت بآیات قرآنی گذشته است فتدکر و اما قول حق سبحانه یا ایها النبی اتق الله لعلکم
 تفرحون و المنافقین که میگوید است با امکان عدم تقوی و وجود اطاعت بمقتضای ضمیمه امر و نسی ظاهر آنست که مراد
 استقامت بر تقوی و عدم اطاعت است چنانچه مالمس را گویند نشین تا بایم من تر اساکت را میگوید سکوت
 کن تسلیم کرده میشود در این نشسته باش و خاموش باش مقصود تقریر تاکید است نه طلب آن و بعضی گفته اند
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده میشود ساعت علم و مرتبه وی تا آنکه میشود حال او در مقامی نسبت
 بجای که در دست و در حکم ترک اولی و افضل پس میبود او را در هر ساعت علم و مرتبه ترقی و تقوی متحد
 و بعضی گفته اند که خطاب بطاهر انبی است و مراد خطایات است و لهذا گفته اند که با تحول و غیر او
 نگفت با تحمل مثل امنیت در قول حق سبحانه و لا تطع الکذبین و در حقیقت مقصود تقویه قلب
 آنحضرت و تشدید او با قوم است و قرار ثبات بر مخالفت ایشان و لهذا بهر و عجب از نادانان که این
 آیه را بظاهر حمل کرده توهم نسبت نقص و صدد ذنوب یعلو جناب وی غایتها ماقول حق سبحانه فان
 کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسأل الذین یتقون الکتاب من قبلک لقد جاؤک الی من ربک فلا تکره
 من الامر من ولا تکون من الذین کذبوا بآیات الله فسلکون من الخاسرین مفسران اختلاف کرده اند که مخاطب
 این کلام کیست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است یا غیری آنرا که هر گاه که مخاطب آنحضرت است صلی الله
 علیه و آله و سلم اختلاف کرده اند بر سبب اولی آنکه خطاب اگر چه بکس است و لیکن مراد تضرع و تضرع بکس است

چنانکه در قول اولی شکر علی بن ملک و چنانکه قول و تعالی هر عیسی بن مریم علیهما السلام را رانت قلت
 ملکان استخوانی و امی الهمین من دکان الدارین روش در کلام بسیار افتد چنانکه سلطان امیر برابری گشت
 و چنانکه سلطان که امر کند رعیت بکرم و به خطاب بانقوش میکنند بلکه بایر میکنند و میگویند که چنین کن و چنان کن و
 اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم و ظاهر خطاب بایر میکنند و لیکن مراد قوم را میدارند و در وقت
 خطاب بایشان میکنند تعالی تر گفته است که خدای داد که رسول وی شاک نیست و چه صورت دارد که رسول
 در شک باشد با وجود نورانیت و حی و تسری و لیکن این چنانست که هر دیر خود میگوید که اگر تو پیشی نگیری
 و مولانا بنام خود میفرماید اگر تو بنده منی فرمانبری کن مرا کذا قبل یعنی بخت میدهد که وی بسود دست
 بنده اوست و لیکن بصیغه شک میگوید که اگر پس منی و بنده منی برای نفع و تشدید و اینها حقیقتها میداند که اگر
 در شک نیست لیکن اظهار شک میکنند و این بر آن قضا و تصرف و این غیر وجه الهیست که غیظ است و مراد
 غیر از دست فافهم ثالث آنکه مراد بیک اینجا ضیق صدر و تنگی دلی است و مراد آنست که اگر شک می آید
 توان آنچه بپرسد تواز کافران اناید او دشمنی هر کس بر سر انسان که میخواهند کتاب را و احوال انبیا را بگویند
 هر کس که در انداختن قوم خود میگویند شد عاقبت کالیشان از نعر و عوی آتی بر ایشان باین بر سر فرض بکنند
 بر دست گویند که اگر واقع شود ترا شک و در خیالی اندازند ترا شیطان آنرا فرضا و تقدیر را در واقع خبر میدادیم
 بسوی تواز قصص سوال کن آنان را که میخواهند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند و از ایشان ثابت است
 و کتاب ایشان موافق آنچه اتفاق کرده ایم بسوی تواز و تحقیق حال ایشان است و آنچه در کتاب بخندید است باینکه
 قرآن صدق است هر چیز را که در آن کتاب است با مراد هیچ رسول و زیادت تشبیه است نه امکان وقوع و عینا
 در حق که نزول کرد این است گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لاسکة لاسأل گفت این عباس بن عبدالمطلب که
 ترک نکرد آنحضرت یک چشم در دکان و سوال نکرد هیچ کی از ایشان را گفت بنده مسکین عبدالمطلب بن عبدالمطلب
 خلفه الله فزید الصدق و یقین هر من شک و انجمن که مراد اینجا از شک تن معنی ظاهر است که منافی
 تصدیق و یقین است بلکه آنحالت است که پیش معانیه و مشاهد که موجب طمینان قلب میگردد و میباید و نه
 در حدیث سوال خلیل عیسی را که در فی کیفه تجبی الموتی است شک نام کرده است اینجا که لعلی تو وضع در وضع
 خلیل فرمود و سخن الحق را شک من یعنی اگر تو زیادت یقین و اطمینان مصطفی بر سر از اهل کتاب که باحوال و اخبار
 خود تو علم یقینی دارند که کم عیان و مشاهده دارد و تواضع او را را خالص است و در حصول یقین و لذا آنحضرت

دوست میداشت سوره سج اسم رکب لعلی الذی را کجبت کریمه لن هذا فی الحکف الاولی محف ابراهیم
 و موسی و قصه انبیا را نیم داری بوجود و حال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود
 طایبیدن آنحضرت صحاب را و اعلام نمودن باین قصه بایشان مویده نمایی است بظن آنحضرت بعد از ظهور و
 آمدن فی رسول الله خیر این باب است فافهم و بالله التوفیق و هو اعلم و اما هنا که میگویند که خطای این و آن است
 مرعوب است از ما باین توبه که ایخبریز گویند خطاب و در قال کنت فی شک نیز بخین است و تقریرش آنست که من
 در زمان شریف وی سه فرقه بود و اندام مهادن و کذبان و منافقان شک داشتند که روی پس خطاب
 کرد حق تعالی ایشانرا بطریق خطاب عام که اکثر بعینه واحد می باشد و گفت اگر حق تو است موقوف و شک
 از آنچه فرستادیم باین خبر خود که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم سوال کن اهل کتاب را دلالت کنند ترا بر حجت
 نبوت وی و نسبت انزال نابت است مراست را چنانکه فرمود انا انزلنا الیک کلامنا و انما و چون ذکر کرد و خطای
 بر ایشان چیزیکه از او میکنند شک از ایشان و تذکره ایشانرا از آنکه لاحق بقسمت شانی شوند که گفته
 اند و گفت لا یكون من الذین کذبوا بایات الله فکون من الخاسرین و قول وی سبحانه و الذین آتاهم الکتاب لعلوا
 انهم من ركب هاتحی فکون من المتمرین فی بانهم یهدون ذلک یا باشد و اول یا بعد از آنست که لا یكون من المتمرین
 آنحضرت خطاب میکند غیر خود را و موبدیل خطاب بر غیر آنحضرت است قول و یقالی که بعد از این فرموده است
 قل یا ایها الناس انکم فی شک من دینی الایه فتدبروا ما قوله تعالی و لو شاک الله لعلکم علی الهدی فلا یكون من
 الجاهلین و اگر بخواند حدیثی صحیح میگرد و همه آدمیان را بر هدایت پس میباش تو از جاهلین گفتا میباش
 مراد آنست که میباش جاهل با آنکه اگر خدا حدیثی صحیح کند ایشانرا بر هدایت زیرا که در وی اثبات جلیست
 بصفتی از صفات خدا و خود من و جل بصفتی خدا چنانکه نیست بر انبیا مقصود و حفظ اوست صلی الله علیه
 و آله و سلم یا آنکه تشبیه کند و امور خود و سیات جاهلان و نیز در آیت دلیل نیست بر هدایت و بصفتی که میگوید
 او را از بودن بران صفت بلکه امر کرده است بالترام صبر بر اوضاع قوم مخالفت ایشان بآن که برودن نیاید از
 مصیبتات آنزدیک شود حال او بحال جاهلان را باشد که خسر و جزع و کلاه ابو کبیر من فورک و بعضی گفته اند که
 این و معنی خطاب باست یعنی بنایشان از جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند مثل این بسیار است و قهر
 و بچنین در قول و یقالی دان قطع اکثر من فی الارض یضلونک عن سبیل مرا و غیر اوست چنانکه گفته اند او این
 بطسوا الذین کذبوا فی انبیا و انبیا هم علی علیک و لمن اشرکت لیحیطن علیک و امثال آن مراد همه جاهلین است

صحنی اند علیه السلام چنانکه گذشت و الله تعالی امر و نهی میکنند و او را هر چه میخواهد و حالانکه از وی وقوع ندارد
چنانکه گفت و لا تطعوا لذنوبهم یعنی بسم الاله و حالانکه آنحضرت هرگز لم تذکر و الا نشان از نذر انداز پیش خود نبود از
اطمان و قول وی سبحانه و ان کنت من قبلین الخافلین مراد نه غفلت از آیات حق است بلکه مراد غفلت از قصه
یوسف است علیه السلام زیرا که خطیط نکرد و هرگز در دول او نبرد بگوش وی صلی الله علیه و اله و سلم و ندانست
مگر روحی آتی تعالی و اما قول وی سبحانه و اما نیز عینک من الشیطان نزع ما استغوا بعد نظر این مومنان است نزع
و وسه شیطان در آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم نبود و لیکن مراد قصد شیطان است بر آن و سوسه و صرف آتی
تعالی از وی آنرا و سخن آنست که اگر سبک سازد و ترا غصب مثلاً که باعث کرد بر ترک اعراض از ایشان و بر
اقبال ایشان پناه جوید تا محفوظ و در ترا از ان و نزع او بی حرکت است چنانکه گفته است زجاج پس اگر در
خدا متعالی حبیب خود را که چون فرو آید بر و غصه بر دشمن مثلاً یا قصد کند شیطان با خدای وی و انداختن خواص
و سلاوس استعاذه کند بچنان تعالی تا کفایت کند امر او را و باشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردد و ایند او را بر صلی
الله علیه و اله و سلم و قدرت ملا بر وی که مایلان عبادی پس لکم علیهم سلطان است و قول و متعالی ان الذین
اتقوا اسمهم طاعت من الشیطان تذکر و افاد ا هم مبصر و نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص بشیر آنحضرت
خواهد بود و قول متعالی و اما نیک الشیطان لیان غیر نزع است و صحیح نیست که تمثل و مقصود گردد و شیطان بر
آنحضرت و صورت ملک و تبلیس کند بر وی نه در اول رسالت و نه بعد از ان سبب آتی که بر اظهار صدق او
رقه است تعانای این میکند بلکه معلوم میگردد و سبب را علیه السلام که آنکه می آید او را بلکه است رسول خداست
یا بعلم ضروری که چید میکند و احق تعالی در وی یا بر بانی که ظاهر میگردد و نذر وی و تحقیق این بیان در مد
وحی یا بدو مت کلمه ربک صدق و عدل لا مبطل لکلماته و صلی و اما قول وی سبحانه و اما ان سلطان فیک
من رسول و لا یجی الا از تنبی العی الشیطان فی امینه بهترین آنچه گفته شده است در وی و مشهور است
قول جمهور مفسرین که مراد تنبی اینجاست است و القای شیطان در وی مشغول گرداند و بخواه از کار از
امور و نیامترای را تا در وی آرد و بگویم و نیامتر او تلاوت وی بای در آرد و بر اتمام سامان از تحریف تاویل
ناسد چنانکه از الهی کند و ضوخی گردد و انداز الله تعالی و کشف میگرداند الباقی استباه را و حکم ثابت می سازد و آیا
او را که تنبی انما هیب للذنبه و کلام قوم درین مقام بسیار است و در شفا هزاران آورده و اما قول آنحضرت صلی
الله علیه و اله و سلم و متیکه نوم کرد و دای لیله انفس کاین دای است که در دای شیطان است پس معلوم میگردد

در بیان قول سبحانه

از ان تسلط شیطان و وسوسه بر آن حضرت و اگر باشد بلال باشد رضی الله عنه که گشته بود و او آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بجا فطرت مجتفاوت نگرد و همان پس آمد شیطان بلال را و خوا بایند او را چنانکه تفصیل آن
در حدیث لید الله عنده مذکور است و این نیز تقدیریکه قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه باشد بر سبب
انیم از هلاک و اما اگر تنبیه باشد بر سبب از ان ترس از وادی دیوان ملک ترک صلوة و روی پس نیست
و عرض و اشکالی و حاجت بدین نوع که باشد علم بحقیقه الحال و اما قول بنده ای پس و قولی الهی جانده الهی
الایة و میگوید که ظاهرش موهم است با نبات ذنب مرا بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ترس ردی نمود و اعراب
کرد و این قوم مکتوم که اعمی بود و در طلب آمدن غلی تذکره شیت بود و کفایت مستغنی از حق بود و پیش آمد و بوی بوی
النفات کرد پس حق تعالی شکایت کرده عتاب نمود بر آن وجهی که در شان نزول این سوره و کتب غایب و کلمات
الامانات ذنب و اینجا تو هم مفضل است نعم مورت عتاب بزرگ اولی و الحق ظاهر میشود بآنکه اگر حقیقت حال
این دوم معلوم و مشکوف آن حضرت میشد اختیار میکرد اقبال مراعی را ولیکن آنچه آن حضرت کرد و از تقدیر حق
که بکفار عین طاعت و تبلیغ احکام شریعت و استیلاف قلب و اظهار حرص بر ایمانی بود که بدعوت و عتاب
برای آنست نه مصیبت و مخالفت امر دین و آنچه قصه خوانده و خبر داده و حق سبحانه و عتاب گوید بر مریب خود
و معصوم و از ان تذکره و نصیحت است و اشارت است بآنکه اشتغال بدعوت حرص بر اسلام بایمقدار و باین
هم نزدیک است آن اعراض از مسلم لازم آید ابلاغ و اعلام پس است و ما علی الرسول الابلاغ بحقیقت این
ام مخموم ستمی تا دیب و زجر و او زیرا که وی اگر چه بنمیدید لیکن غایب آن حضرت بکفاری شنید و شدم اهتمام
حضرت بنو نشان دعوت می شناخت پس اقدام وی بر قطع کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از
و عام در مجلس سبب ایذاء آن حضرت بود و این مصیبت عظیم است پس معلوم شد که فعل این مکتوم ذنب مصیبت
بود آنچه آن حضرت کرد و صلی الله علیه و آله و سلم طاعت داد و ای واجب جای آن بود که در جرد تا دیب این داریم
مکتوم نازل میشد قرآن چنانکه در جرد قبول نبرد رسول و نداء آواز و رای مجرات نازل شد لیکن بسبب غی
نیت وی معذورش داشتند و رفت نمودند و الله اعلم اما قول و می سبحانه غفار الله عنکم اذ نزلتم فی نظرنا و هم
است بوقوع ذنب از رسول علیه الصلوة و السلام زیرا که عفو متدیعی سبق تقصیر است و نیز در مقام توبت
لهم استنعام برای انکار است پس این اذن منافقین منکر و غیر مرضی باشد اگر چه بر اسرار اظهاریت تسلیه
و لیکن عفو تقدم نمود و بر انکار اذن و تقدیم عفو پیش از عتاب پس عزیز زار و در شمر دینایت محبت و اگر ام است

و دیگر بنده آنچه که کرد رسول خدا و چیز که امر کرده نشد ما را مانند خدا از اسرار و بدو اذن وی عرض تقدیر
 خطاب کرد و او را خدا تعالی برین وجویش آنست که عفا الله عنه آنست که از وقوع ذنب می باشد این آنست
 و الله رب العالمین و توفیق و تقصیر چنانکه شری خود میگوید حق که عظیم می باشد نزد وی عفو کند ترا خدا تعالی آنچه
 کردی توبه حق من را می باود حق تعالی از توبه جوابی گوئی که کلام من عافیت و بذر ترا خدا تعالی بکشد
 حق عفو نیست عرض از کلام که زیادت بخیل و توفیر از اثبات ذنب و تفسیر و عفا اینجاست عفو نیست تقدیر
 بکن بر لعل عفا بشخص یا بر مبنی و دال برین مراد است بلکه چنانست که در حدیث واقع شده است عفا الله عنکم
 عن صدقه الخلیل و از حق عفو کرد حق تعالی مرثع را از کوه اسب و در ده و حال که ز کوه دوری از سخت و
 شده پس مراد آنست که لازم نیست بر شمار امان تفسیری گفته که هر کوی گوید که عفو نیست شد گردان ذنب نمی شناس
 موارد کلام عفو را گفته که نمی عفا الله عنک ای یزید که ذنب که ذنی الواهب لله به و اما جواب از ثانی که
 استغفار برای انکار است این گفته اند که انکار عتاب بر ترک اولی و افضاست و بعضی گفته اند که حق تعالی رحمت
 کرده است او را و اذن اگر توبه ابد و فرموده است فاذا استاذنوا ک لبعضی شانه من ناذن من شئت منهم پس توفیق
 کرده است هر را بوی علی الله علیه السلام و دیگر گردانیده است او را بطریق عموم و مراد اسب از غفلت و تقصیر
 می کند گفته است زنده جلوه که آخرت معاتب است باین آیت و عاشا و کلا بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم توبه و چون اذن کرد مرا ایشان را اعلام کرد وی بجا که اگر اذن نیکو در ایشان را توبه و مینوذران رحمت
 اتفاق ایشان و جمع نیست بروی و اذن کرد مرا ایشان را توبه و اما بقوله ای سبحان و ولولان شیانک و توبه
 لکن اللیم شیئا علیا و الاذقان ضعیف و ضعیف الحیات الیه نیز مجموع است بوقوع میل بوقوع میل و رکون
 رسول الله صلی الله علیه و آله علیا کفار و عجب عذاب بکفار شد عذاب و لیکن چون حق تعالی نگاه میدارد و از انانی
 مجوزه و وقوع ذنب است از حضرت وی علی الله علیه و آله و سلم و این توهم ساقط است زیرا که امکانی آنست که اکثریت
 علی عصمت نبی بود و نزدیک بودی که میل میکردی حکم طبیعت باتباع مراد ایشان و لیکن دریافت ترا عصمت
 او نیست که نزدیک ای بر کون خصوصاً که بوقوع آید از تو و این مرکبیت در آنکه آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم قصد کرد با جابت ایشان میل نکرد بدان یا قوت و داعی اجابت و جو گذشت که سخن در وقوع عصمت
 است ان شاء الله تعالی انما صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و در جواز آن عقلا و آن عصمت الهی غلط است و عصمت
 علی بگوید و اختیار را و چنین نمی سازد ذنب را عقلا بلکه ما شیء آید از حدود آن غلط آنی پس ثابت شد مراد

چنین اسلام و ثوابی که در آخرت بر آن مرتبت خواهد شد و لا کتاب من الله سبق لمکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نمی بود
 حکم الهی که در ازل رفته است که مجتهد را بر فطامت میگرد و هر آینه سیر سید شما را در آنچه اخذ کردید و اختیار
 نمودید از عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آنحضرت که اگر نازل می شد بر عذاب نجات نمی یافت
 از ما که هر پس میگویند آنجا که در دنیا عذاب است بر آنحضرت و تنبیه است بعباد و آن نمی باشد که در دنیا
 صاحب و اهل دنیا میگویند که نیست و در دنیا الزام و تنبیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلکه درین بیان چیزیست
 که مخصوص گردانیده شده است بدان بر سایر انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام که نیست این هیچ پیغمبر را غیر از آنکه در
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعلیٰ است و انتم انتمی و می خواهید که بگویند که آنجا که در غیر آنحضرت است از انبیاء علیهم
 الصلوٰۃ والسلام و اما آنحضرت را درست است که نکند و خدا گیرد و در آن جمله غنائم است و می گوید ما قول و میگوید
 عرض دنیا بیخه گفته اند که مراد با خطایب کسی است که اراده می کند دنیا را و میسر دور تمسک است عرض
 او برای عرض دنیا تمنا و اشتکنا می کند از آن نیست مراد باین آیت آنحضرت و غالب اصحابی بلکه تر و
 کرده شده است از فحاکم که این آیت نازل شده است بنکامیکه ستم شرم مشرکان روز بدر و شوالی گشته در
 بسبب او جمع غنائم و باز آنقدر از قتال تا که تربی عمر رضی الله عنه که برگردند مرایشان چنانکه در و را در واقع شده
 نازل شد بر ایشان نمک من پرید و دنیا و من کم من پرید و الاخره و اما قول و ثوابی و لا کتاب من الله سبق و اختلاف
 کرده و اندر منسخت و معنی این آیه بیخه گفته اند معنی او آنست که اگر سبقت میگرد از من که عذاب نمیکند هیچ کی را که بگویند
 از منی بر آئینه عذاب میگرد شما را و این دلالت میکند که امر را و معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود
 ایماں شما بقرآن که مراد بکتاب سابق اوست که مستوجب شداید شما و میگوید معصیت را عتاب کرده میشد بر غنائم یا مراد
 آنست که اگر نمیکند داشت در لاج محفوظ که غنائم حلال است و این همه نمی و معصیت میکند زیرا که فعل جزئی که حلال
 است معصیت نمی باشد و لذا گفت وی سبحانه و رأیت فی کلک و اما غنائم و لا طیب و بیخه گفته اند بلکه آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و اصحاب رضی الله عنهم خبر گردانیده شدند و قتل و فدا و تحقیق روایت کرده شده است از
 علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز بدر و گفت خبری در آن ایماں
 خود را در اسرار می اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند گیرند برین شرط که گشته شوند از ایشان در سالینده هفتاد
 کس چنانکه گفته اند می به اختیار کردیم فدا را و گوشتی شوند از ما و تحقیق واقع شد متقی هفتاد کس از صحابه بودند
 و عدو این قول است بر آنکه اینان میگویند که اگر نیکو دان کرده شد بدان پس معصیت نباشد و بعضی گفته اند که اگر چه

والا ايمان ايشان بر آنکه اگر مطابق واقع نبود موجب نفرت و تکذيب ايشان ميشد مرا آنحضرت را در حقيقت و آثار
و شناسايت بر احوال آنحضرت و صدق نبوت وى از يهود و نصارى گسيب نمود که در توريه و انجيل مصنف
اورا خوانده بودند و در دينيه سبواى در يافت سعادت ملازمت وى و در دن نشان علامت الهى
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درين بلده نشسته بود و همیشه منتظر طلوع کوكب دولت پيغمبر خدا الزمان صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بودند و بر الفکار کمالات و مخالفت داشتند ببيت وى صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استدلالت و استغفار
مینمودند میگفتند که نزدیک رسیده است که در سایه دولت پيغمبر خدا الزمان و ما را از دوزخ کارشيار بر آوریم و پيدا
ايشان در وقت گذشتن از عالم وصيت نامه ها نوشتند به پسران وى سپردند و میگفتند که سلام ما بآپ حضرت و ما
بر ساييد و بگوئيد که ما را شتيان تو جان داديم و بايمان تو از عالم ختم قور تعالی يرفوزن کما يوفون انبياء و
فى سنا سناين کافران آنحضرت را چنانچه مى شناسد پسران خود را که بوجود آنها علم يقينى مشهور وى دادند
بجلافت پدران که علم آنها بسماع و اخبار است و ليکن چون ان تو ظهور کرد و سابع شقاوت از لى ايشان گذار
شد بجهنم و عداوت تکذيب نمودند که در زيبند و ديده دو استند و کتمان حق رفته تحريف و تيزر کتبته دادند
بجهت دنيا و حب رياست بدرک افعال خسارت و شقاوت و دولت غرور ختمند و با وجود تحريف دلائل نبوت
پيغمبر و اعلام شريعت وى صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در کتاب ايشان لایح و خارج است و گفته اند که نام حضرت
بزبان سرمانى شمع و شمع بمعنی محمد و زيرا که شمع بزبان ايشان بمعنی خداست و چون محمد ميگويند خدا را بزرگتر
سفا لا اله الا الله و چون شمع بمعنی محمد باشد و احوال و صفات و علامات و امارت نبوت
وى مشرچ و زان بعثت فرج وى مستقيم بود و در بيان روز که حضرت بدينه منوره قدم آورده بدينه
سلام که از اخبار و اشرف يهود و از اولاد يوسف عليه السلام بود آمد و ايمان آورد و از جهان روز که خروج آن
حضرت بکشته شده بود منتظر حصول سعادت تقاى شريف وى بود و مدتی بود که مشتاق تقايت بودم و ولاجرم
روى ترديد و انداز بار ختم و چون بقاء شريف مشرف شده گفت آنحضرت تو قى اين سلام عالم اهل ثيرب
گفت نم فرمود و سوگند میدهم ترا بخداى که فرستاده است توريه را مى يابى تو صفت مراد کتاب خدا گفت
گو اى ميدهم که تو رسول خداى و عذابا هرست و غالب کننده هست و غالب کننده درين هست بر همه ايمان
که در استى مى يابى همت ترا در کتاب خدا که با تو خطاب کرده و گفته است يا ايها الذين آمنوا اسلموا تسليما
و بشارت و نذير بدينه است و فرستادم ترا شاهد بر امت بصديق و تکذيب و نجات و هلاک ايشان و بشارت و نذير

مطهران را بپوشانید و در میان راه را که در دیدن عرب اند که اگر حفظ
 کتاب دارند تعلیم و تعلم بدانند و وی صلی الله علیه و آله و سلم پشت و پناه تمام عالم است تخصیص بعرب
 بجهت بهشت و ی در ایشان و قرب ایشان از دی باشد و یا بجهت علو او انماک این قوم و رحل و
 و فسوت و بعد از مقام علم و هدایت و حرز موعنه مصیبت را گویند که نگاه دارد و از آن فایده و از آن حفظ
 تحمین ایشان است از آفات نفس و فوایل شیطان چنانکه فرمود مولای بهشت فی الایمن رسول الله
 تیلو عظیم آیات ویر کیم و یلیم الکتاب و الحکمة و ان کاوان قیل بقی ضلال من تو اند که مرا و حفظ و نگاه داشت
 ایشان باشد از عذاب و هلاک و استیصال ادا که در ایشان بود و قوله تعالى و ما کان الله لیزبهم دانت
 غنیمت کلام محمد بن سلام و انت عبدی و رسولی تو بنده خاص منی که بچاکس درین صفت با تو برابر
 نیست و فرستاده منی بسوی کافه خلوق سمیتک المتوکل نام کرده ام ترا متوکل که تمام کارهای خود را بمن گذار
 و از احوال و وقت خود بر آید که حقیقت معنی بندگی نیست لفظ و لا علیها نیستی تو درست خودت و
 چنانکه در قرآن مجید میفرماید و لو كنت فظا غلیظا القلب لا تلفضوا من حولک و آنکه جای دیگر فرمود و اغلظ
 بواجبش آنست که وی صلی الله علیه و آله و سلم محبوب است بر طبع کریم خود و امر لغبطت محموت بر محال خلق
 و او جانت که گفته شود که نفی نسبت بموئنان آنست و امر نسبت بکافران و منافقان است و هر دو صفت
 و صفات وی مودع است الحب الله و البغض الله و فرمود انا انضو ک الفتول و در باب اخلاق اشکرتان
 گذشت و لا سحاب فی الاسواق و نه فریاد بر آورده در بازارها که عارت نادانان و عاقلان است یعنی
 نرم خواست و بلند نمیکند و از راه گنجی نمی ورزد و هر دم در خانه نه در بازار و لا کفری با السینه و لیکن
 میفرمود یخرو پاوش منید بدیر بر ابیدی بلکه غنوی کند و در می کند و دن یقیضا الله حق اقیم به الله العوایه
 بان یقول لا اله الا الله و از دنیا نمی برد و از خدایتی تا زمانی که راست می گرداند با و دن و کیش را بگفتن
 لا اله الا الله و اثبات توحید و از آیه شرک فتنجیه عینا عیاد انا ما و قلوبا غلظا پس می کشاید بوی شمشای کو
 را نمی بختد راه راست را و گوشتها و کرا که نمی شنود حق را و دلهای پوشیده و بریده و کفی خند و درنی بانی
 حقیقت حال را و در ساقی این زیاده آمد که فریاد نمیکند در بازار و تریش نمیکند نفیس و گوینده نیست و در
 راست و در صفت می گردانم و او را برای هر صفت جمال و جمل و یا غیشم او را هر خلق کریم می گردانم سکینه
 آهستگی و آرامش را لباس دی و تقوی و پرهیزگار بر اضمیر وی و حکمت مستویل وی متصدی فار طبیعت

و حق عفو و معروف خلق وی و عدل سیرت وی و حق شریعت وی و هدایت امام وی و اسلام ملت وی و اهدای
 نام وی راه راست تا به مردم را بوی بیدار گزینی و دانستن گرامی بوسیدنی بیدار زندانی و بلند
 آواز و گردانم بوی بیدار گزینی بسیار گردانم بیدار گزینی جمع سازم بیدار از فروقت و حق گردانم بیدار
 دروشی و لغت و هم بوی و دلهای خفاخت و هوای پراگنده و انصافی متفرقه را دیگر دهم است و از بهترین
 اقتدار کعب احبار نیز چنین آمده و در روایت دیگر آمده که این عباس از کعب پرسید که چگونه می یابی لغت رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم را در تورات گفت ای چنین که نوشته است محمد بن عبد الله عبد الله تبارک و تعالی و بلکه در
 بالربیه و بلکه بالشام لافط و لا غبطه و لا سحاب بالاسواق و لا یختری البیتة لیکن یعقود و لا یختر و لا یختر و لا یختر
 مدح امت مرحومه صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمده است که فرموده است وی شکر گزینان باشند و مردم در
 شادی و ناخوشی و ناخوشی یکسره گویند و هر باندی و هر گویا و هر بستی رعایت می کنند آفتاب را بر سر گذارند
 و چون در اسد و قتل غازی می کنند اگر چه در خاک زمین باشند از این بندگان برفت ساقهای خود و در وین بندگان
 با طراف اعفای منادی یعنی سوزن ایشان ندای کند در جو آسمان یعنی بر جای بلند صفها و ایشان و قتل
 و در غار یکسان باشند ایشان را و در شب زعفران باشد چون زعفران بنوران مراد از مراد و در شب است
 و در روایت ابی هریره آمده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت چون نزدی که بر بوی
 تورات و خواندن از یافت و روی ذکر این امت پس گفت خداوند متعالی می یابم و در انواع و اشهر که ایشان را
 و سابق یعنی آخر در جو سابق و در فضل ششاعت کرده می شود برای ایشان و در کتب و در بوی ایشان و در کتب
 ایشان در سینه های ایشان است می خوانند از او بر می خیزند و تمام می گردانند و در کتب و در کتب و در کتب
 خواص این امت است که آسان کرده شد کار بر ایشان و حلال شد بر ایشان و تمام و در کتب و در کتب و در کتب
 سابق و چون قصد می کنند یکی از ایشان بدی را و بیکند از نو نشسته می شود و بروی چون می کنند بدی را نوشته
 می شود یک بدی و چون می کنند یکی را نوشته می شود و دیگری داده می شود و در ایشان را علم اول و آخر و می کنند
 ایشان سچ و حال را و در بعضی روایات آمده که موسی علیه السلام از ابی تاروت خریب سفتا و صفت
 ازین امت که در آخر زمان بیاید ذکر کرده و گفت خداوند بگردان او را است من فرمان آمده با موسی آن
 امت را است را تو چگونه گردانم آن امت احمد بن حنبل و گفت موسی یارب پس بگردان مرا است و در کتب و در کتب
 موسی را و در این کلام این و فصلت که یا موسی ای محمد بنک علی العالمین بر سالاری و کمالی و نورانی که این کتب و در کتب

موسی علیه السلام خداوند را نمی شناسم بدان و ابوالفتح از سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که مروی
 نزد کعب بن جابر گفت که دیدم در منام گویا مردم حج کرده شده اند برای حساب پس خوانده شدند و بنیاد آمد بپوش
 است وی دوباره شد هر سنی را دو نوزده سنی از تنایان را یک نوزده که تیر و دای پس خوانده شدند محمد صلی الله
 علیه و آله وسلم بود در هر سنی او را که در بران وی بود نوزده سنی از تنایان و را دو نوزده پس گفت کعب وی
 در نیانت که آنرا خبر از منام خودی و بر آنکه حدیث و غیر کرده است ایمر بن حاتم حدیث گفت سوگند بخدا که نیست
 جزوی من این را در منام خود دیده ام پس سوگند خود کعب که سوگند بخدی که بقای کعب در دست قدرت است این
 صفت محمد و است او و صفت انبیاء و امتیای ایشان است در کتاب خدا و گویا که در تورات خوانده تو آنرا **صلی** اخبار
 و بسوی علم پیوسته و نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و عنار و انکار این اشرار بعد از ظهور
 ایشان را که کسی که توفیق و هدایت قرین حال ایشان شد شبها راست همیشه ذکر آنحضرت را در تورت درس
 می گفتند و که ای کردند او را خود را تعلیم می نمودند و علیه شریف او را بیان می کردند و خروج او را نبوت
 می ساختند وی گفتند که خروج او را که و بجزرت بحدیث خواهد بود و چون مبعوث شد برای حدود و نرفته گفتند این
 به آنکس است که انبیا سید عالم اند وی در صفات شریف وی تشریف می نمودند و با وجود شریف و تعریف و تامل می توان دان
 در تورت لایح و فایح بود ابو عامر صاحب ششمی بود از اوس عکس از اوس و خرد و صاف ترا زوی مرا آنحضرت را
 بنمود و الفت و مصاحبت می نمود با یهود مدینه وی بر سیدان ترا زوین خبر میدادند ایشان او را از صفات رسول
 رب العالمین صلی الله علیه و آله وسلم می گفتند که این را در حیرت دوست پس از آن نزد یهود و منافق ایشان نیز
 خبر دادند مثل آن پس از آن بزم رفت و سوال کردند از ایشان نیز خبر داد و در بعضی آنحضرت پس بر وی
 آمد ابو عامر و ترسید نمود و پلاس پوشید وی گفت من محبت عنیفه و دین ابراهیم ام و منتظر خروج آنحضرت
 و این ابو عامر بنزد از زمینان نیز صفات و شواصحاب آنحضرت را شنیده بود چون آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم ظهور کرد بر حال خود اندوختن و حد نمود و نفاق و در زید و گفت یا محمد بر چه چیز مبعوث شده
 فرمود و مبعوث شده محبت عنیفه گفت نه بلکه غلط کرده آنرا البیذان فرمود آنحضرت بلکه درده ام مرا بصفای منی
 و پاک چه شد ای ابو عامر آن اخبار که خبر دادند ترا اخبار یهود و منافقات من گفت نیستی تو آنکس که وصف میکرد
 مبعوث فرمود آنحضرت در رخ نیکی تو ای ابو عامر گفت من در رخ نیکی تو در رخ نیکی تو فرمود آنحضرت بپوش
 با و خدا بپوشد و در غمگوار و حیدر طریق بپوش پس از آن رجوع کرد ابو عامر که در متابعت که درین قریب و در کبر و درین

و فصل اخبار از سنی علم بود

و تربیب را که پیش ازین داشت بعد از آن ملحق شد بنام و مردی بد عیب و حید بد عا و آنحضرت که کرده بود از دنیا
 معلوم می شود که علم و دانش بکارنی آید تا تو منق و او هدایت نباشد و الله عیدی من یشاء الی هر که مقتضی
 و پس ازین ابی عا حفظه که او را عقیل الما که گویند بکار است آنحضرت آمد ایمان آورد و از سادات صحابه و
 قصه تشبیه و فعل مشهور است این جهان در هیچ خود و حاکم در دست درک بر شرط شصتین آورده اند که وی نوکر خدا
 بود بلکه جانور و تزویج کرده با زن خود محبت داشته بود ناگاه آوازه شدت حرب کفار در روز احد شنید بقیه
 شد فرست غل جنابت بیافیه بیرون و برقت و شهید شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کشوف شد که ملائکه
 او را غسل می دهند و فرمود و حقیقت حال خطله چیست و چه سبب او را از میان شما را غسل مخصوص ساخته اند و
 بجز روایات آمده که فرمود و گریه بود و بر ویدار زن او پرسید و ازین حقیقت حال را عرض کرده از جنابت که
 امام ابوحنیفه شهید جنب را غسل میفرماید و امام شافعی و صاحبیه با وی خلاف دارند و می گویند غسلی که جنابت موجب آن
 بود بجهت خروج از دائره تکلیف ماقط شد غسلی که سبب موت بود شهادت مقتط آن شد و دیگر غسل واجب
 نشود و امام این قصه خطله را دلیل می آورد قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در بعضی روایات آمده مگر
 جنب بود اول و نیست بران اکنون اخباری که از تورات و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم و غیره در صفت
 آنحضرت آمده است نقل کنم و صل پوشیده ماند که بعد از اخبار قرآن مجید که مطلق است بوجه و صفات و احوال
 شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن کتب و را ثبات این مدعا حاجت بدلیل نخواهد بود ولیکن برای آن
 برای الزام و اتمام این کافران ماند و کار است و میفرماید ازین موجب زیادت اطمینان و مزید نورانیت و یقین
 می گردد و اما در تورات بعد از حذف و تحریف و تغییر و تبدیل و خیانتها که این اشتیاق و ادای این امانت گرفته اند
 که تجلی که روح حق سبحانه از حیث و تابعت از سایر و اسکارات را از فاران سینا نام کوهی است که او را طور سینا و توری
 گویند که تجلی که روح حق سبحانه بر روحی کلام کرد موسی علیه السلام و ظاهر شد در وی نبوت او و نازل شد بروی
 انجیل و فاران اسم عبرانی است و نام جبال بنی باشم است در مکه در یکی از آنها آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 تعبدی کرد و دیده وی در وی شد آن سه کوه است یکی ابوقیس است که که وزیر آن آباوان است و مقابل آن تپه
 باطن حاوی و در شرقی آن که متصل تپه است شعب بنی باشم و در وی مولد آنحضرت بقول مشهور این تعبیه که
 از علماء است است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده و را نام النبوة میگویند که درین جای هیچ نمونی و خنای نیست
 بر کسی که توبه پیر و باطن کند و در آن زیر که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سینا نازل توریست است بر روح

و صل اخبار و تورات و انجیل و زبور

علیه السلام بطور دنیا و اشراق در تعالی از ساجد نزال انجیل عیسی و وی علیه السلام سلوکات مبرک و در سایر
 این خلیل فخریه که او را ماهر گویند و با نجات تسخیر کرده شد تا بدان اورا اقتضای و چنانکه ثابت کرد
 با شرف حق سبحانه از ساجد نزال انجیل باشد و همچنین ثابت است که استعلا و از خیال داران با نزال قرآن باشد
 بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آن جبال مکه است و خیمت خدای سبحان علیه و آله و اهل کتاب و را که فاران مکه است
 و اگر دعوی کنند فاران غیر مکه است و درود نیست این از افلاک و اقرار الی حال گوئیم آیا نیست در تورات که برای هم
 را که گویند از جبر و تعسیر در فاران گوئیم راه غایب میگرداند بر موسی و دیگر که آشکار شد خدا تعالی از وی
 در نام وی فاران است و هر موعده که فرستاد و او را قداست الهی که کتابی را بعد از پنج و بنمایند را دینی که ظاهر و
 شد و آشکارا گشت مثل ظهور آنکشاف دین اسلام آبی و این که آشکارا و فاش شد دینی در شارق و خارج
 مثل آشکارا و فاش گشت دین اسلام و نیز آمده است که خطاب کرد پروردگار تعالی در تورات موسی علیه السلام
 در سفر خاص که پروردگار تو میپایستد و بر پای می دارد برای بنی اسرائیل پیغمبری از برادران تو در روزی
 از برادران ایشان می گردم کلام خود را در دهان وی پس می گوید مرا بشناخید چه گوئید امر کنم او را تا هر که اطاعت کند
 من را از شما کنم می گوید موسی و تمام مومنان بنی اسرائیل و خدا و اهل حق خود را برادران ایشان و انبیا و اهل بیت و اگر این بنی
 انبیا و اهل بیت و بنی اسرائیل باشد از ایشان می شود برادران ایشان و اگر کسی بنده بنی اسرائیل برادران بنی
 اسرائیل پس اطلاق اخوت درست باشد که گوئیم که برین تقدیر و دعوی گردانید شما تورات را زیرا که مذکور است در تورات
 که تمام بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر تورات آمده که مثل موسی قائم نمی شود و در بنی اسرائیل
 برگزین پس باطل شد قول بعضی میو که مراد باین بنی موعود یوشع بن نون است زیرا که یوشع بنو موعود موسی مثل
 دینی بلکه خادم او بود و حیات او و موعود دعوت او و پیادان دعوات او پس مستحب شد که مراد باین بنی موعود
 محمد است صلی الله علیه و آله وسلم که موعود مثل موسی خود را مثل بود و در نصب دعوت و تعهد می نمود و تشریع احکام
 و اقرار به شریع سابقه و خود چندین دلائل با هر است که بنی موعود که پیغمبر آخر زمان است محمد است صلی الله
 علیه و آله وسلم که در آن شک شبهه را محال نیست و گفته اند که قول او که فرمودی من کلام خود را در برادران و می دانم
 که موعود با محمد است صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که معنی این آنست که وی میگویم بسوی او کلام خود را میگویم
 چنانکه شنیده فرمود پیغمبر بنی موعود و آنست که ای است پیغمبر من کتب را و صلی الله علیه و آله وسلم را از برادران

و محصل در این اخبار انجیل است که در شرح موعود است و بنی موعود را بنی اسرائیل و بنی موعود را بنی موعود و بنی موعود را بنی موعود

[illegible]

وراد آید بهشت اورا نصرت و داده ایشان را که اگر است یسبح می کند و از او در خوابگاه خود یکبیری گویند تا از پای
بند در دست ایشان ششیر است نیز تا انتقام کنند خدا را از امتها که عبادت نمیکند و او را بندی کند ملوک آن امتها
را بقید با و ایشان را بملها و در مریز و دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر گردد آئینده است از مصیبت که مرار
بآن مکه است حاج مرصع محمود و مرا و تاج ریاست داشت داشته محمود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در مریز
دیگر آمده است که وی مالک می شود و خود می کند از قریب تا دور با و از انهار تا القطاع ارض می نشیند اهل جزایر
پیش او میرزا نوهای خود می کنند و شمنان او خاک را بر زبان می آید و او را ملوک با علسا و خواص خود و بکده
کنند و سر بر زمین بند و فروتنی می کنند و او را است بفرمانداری و گردن نهادن خلاص میگردد و انداند و گین ستم
را از کسی که قویتر است از وی و میراند ضعیف را که باری دمی نیست او را مهربانی میکند بعضا مساکن و درود
فرستاده می شود بر وی دعا کرده می شود و در هر وقت و همیشه می اندازد که وی باید وصل بخواند که در کتب ثلاثه تورات
و انجیل و زبور و صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و مذکور است او رحمت انبیا و دیگر نیز سطور است و
مذکور است حق در صحیفه آدم ابوالانبیا و سلام الله علیه نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس دمی فرستاد
که منم خداوند که و اهل آن همسایهای من اند و زیر آن خانه کعبه در سیدگان آن همان من اند و دو کف عتبات
و حمایت و سایه و حفظ و رعایت امن اند و سر سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین باینجا آید اگر و زودید
موی غبار آوده آواز بر آرد و یکبیری و لبیک گویان و اشک از چشم ریوان و هر کس بزیارت آنجا نهد باید مقصود
جز زیارت خانه کعبه و رعای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه گویند که گویند که زیارت کرد و همان من است
سر و او را لایق کرم من است که او را نکریم کرم و محروم نگذارم و کار آن خانه را بر پیغمبری بسیاری از فرزندان
که او را ابراهیم گویند قواعد آن خانه با و بلند گردد و بر دست او عمارت کنم و چشمه زمزم را برای او بیرون آورم و در
آنرا یکبارش بدویم و مشاعر آنرا بدست او آنکه کار سازم و بعد از من هر قرن از مردم آنرا یاد و دارد و همه آنجا کنند
تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه و آله و سلم و او خاتم پیغمبران باشد و او را از سائر
روایان و حاجیان و سائقان این بیت گرامی گرامی گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که من
آنجا که کالیده موی غبار آوده و فاکند و عیندی روی آورند پروردگار و در صحف ابراهیم آدم کرامی ابراهیم
و عاتق و تیان اسمعیل فرزندان تو مستجاب گردد بر وی نسل وی برکات فاقص گردد و پیغمبر او پیغمبری بود و می آید
منظم و مکرر که نام دی محمد باشد و بر دشت و دیگر گزیده من باشد و امت او بهترین اهل باطنند و از کتاب حقوق که پیغمبر بود

و اصل اینها که در کتب ثلاثه تورات

و اینال نیز علیها السلام منقول است گفت جابر الله من النبی و التقدیس من جبال فاران و اتملرات الارض
 من تحمید احمد و تقدیس ملک ارض و در قاف الاظم و نیز آمده که لقد انکشف السما من بمار محمد استلرات الارض من
 محمد و آمده تفسی بوزن الارض و کل خلیفی البحر و نیز در کلام حقوق آمده که سترتانی فیک اعزاقا و تر نوی
 الصمام بامرک یا محمد را تو او این عبارت کتاب است از مبالغه در امر و نهایت رسیدن کار و اشعار است
 با کمال و انعام کلا دین دلت در عهد نبوت وی چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم و امنت علیکم نعمتی منقول است
 از وجه بن مینه که گفت خواندم در کتب قدیمه که گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند میخورد بعزت و جلال حق
 که فرد فرستادم بر خیال عرب نوری که بر کند باین مشرق و غرب و پیدا آم از اولاد اسمعیل بنی عربی
 ای را که بوی ایمان آرد شمار ستارهای آسمان و رستهای زمین همه ایمان آرد بر بوبیت من و رسالت وی
 بر ایندازد طمتهای پدید خود و بگریزند از ان گفت موسی علیه السلام باکی تو خدا بادا گشت اسما را تو تحقیق گریوی
 تو این پیغمبر را تشریف داشتی گفت پروردگار تعالی من انتقام می کشم از دشمن او دور دنیا و آخرت و ظاهر غالب
 می گردانم دعوت او را بر هر دعوت و خوار میگردانم کسی را که مخالفت کند شریعت او را بر عدل تربیت کرده ام او
 و بر اعدا و دوایر او آورده ام او را بعزت من که بر باغم بوی امتها را از آتش ز کرده ام دنیا را بر باهم و ضم
 کرده ام محمد پس بیکه دریا بدارد و ایان غار دویی و در نیاید و در شریعت وی پس از وی خدا ایضا راست
 و حصل در مصنف شعبا غیر علیها السلام ذکر آنحضرت مذکور است که حق تعالی می گوید که بنده دوست داشته شده
 نزد من که شاد است بوی نفس من بوی حمار من خرسندی نفس من افاضه می کنم بر روی روح خود را و فرمود میفرستم
 بر روی خود را پس ظاهر می شود بر امتها عدل او خنده نمیکند و نشیند و نشود او از او در بازارهای کشایه شمای
 کور را وی شنو اندگو شمای کور را و زنده می گردانند و لهای مرده را بدیم او را آنچه بچکس را ندیم احد که میگوید خدا
 هر چی زانه و تو صیغ گردانیده میشود و مغلوب ساخته میشود و میبیل نمیکند مبرای نفس خوار نمیدارد و معالجا که
 مانند کف صیغند قوی میگردد و مد یقار و هی رکن متواضعان است و وی نور خداست که هر فردو نشیند
 ثابت میشود بوی محبت من و منقطع میگردد بوی عذر و بتوریت وی منقاد میشود و من و السع مراد بتوریت اخا
 کتابی است که قائم مقام توریت موسی است و هم در ذکر شعبا پیغمبر آمده که گفت خدا تعالی یا محمد من خدا ام و عظم
 گردانیده ام و قوی گردانیده ام ترا حق و گردانیده ام ترا فراتر از امتها تا بکشی چشم کورانه را و بر بافی سیران نفس بر
 را از ظلمات بسوی نور و نیز در کتاب شعبا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی بر خیزد کن و خبر ده با بخی می بینی

و حسن شعبا

پس برخاستم و دیدم در سوراخ را که پیش می آیند یکی بر جا او دیگری بر محل می گویند یکی سر دیگر بر اقطاب ابله
 وی که تراشیده شده اند این قتیقه که از علمای الست متبع و محقق و متفحص کتب سادیه است می گوید مراد از
 حامی بن مریم مسیت با اتفاق بیان نصاری پس چرا مراد از صاحب جل محمد نباشد صلی الله علیه و آله
 و سلم زیرا که سقوط بابل و احضام آن بر دست اوست صلی الله علیه و آله و سلم بر دست مسیح و همیشه در علم
 بابل ملوک بوده اند که عبادت میکردند ایشان را از زمان ابراهیم علیه السلام و آنحضرت بر کوب محل شهر تر است
 مسیح بر کوب محاریر کتاب شیاع آورده است که بر میکنند با دها و شهر بار از فقوآل قیدار و پیغمبری کنند و از با کوه ها
 میکنند و ایشانند که میگردد اندر بر آفتی همانند گرامت ویرانند می کنند شیعیان او را در بحر و بر و صغیر میزنند از قاضی
 ارض شبتانی می آیند وی گویند بیابهای خود چنانکه می گوید کلا کار کل را بیابها مراد آهن بران محبت و
 و شناختن ایشان برای آن و بانگ بر آوردن تبلیغ و عمل کردن در طواف و گفتن این قتیقه بودند از
 عرب اند زیرا که قیدار از اسمعیل علیه السلام با جماع مردم و گفتن این قتیقه که در کتاب شهادت که یکدست با جبر است
 که اسلام میکنند و از گفتن شیاع گفت بر دروگار عمل جلالت آگاه باشند من پناه کنند ام بصیون که نام یکدست
 بیت خود را در قادی و می جاست که گرامت کرده میشود و بوسه داده می شود و او را گفت بر دروگار که همان کلا
 شاد و سوا قرو نطق کس تسبیح که اهل توبشیر باشند اهل حق و مراد بابل خود اهل بیت مقدس را و تابنده از
 بنی اسرائیل و حاج کار یکدست باشند از آنها و تسبیح کرد که از بن نازانیده که بنو دوری سخت مگر اسمعیل علیه
 السلام و نازل شد بروی کتاب بخلاف بیت المقدس که از انبیا دارن بسیار بودند و مبطاوی بودند و نیز در کتاب
 متشابه آمده که حق تعالی بگوید گفت سوگند خوردم بذات خود چنانکه سوگند خورده بودم در ایام نوح که غرق نه کنم
 اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم برای تو که ناراض نشوم از تو هرگز و ترک ندهم ترا هرگز تا جهان
 همه از جای خود روند و قلما پست شوند و منت من از تو زائل نگردد ای مسکینه آگاه باش نیامیکنم بصیون
 سنگهای تراوی آرام بجو اهر و کلل نمیکنم ملائی سقفت ترا نیز بر جد در پای ترا و در ریم باشی از علم و سرس
 از ضعف بر سلامی که صنعت کند صانعی عمل نمیکنم در تو بر خیز و روشن شو که نزدیک رسیده است نور تو و حقا
 خدا بر تو به بشارت است بطیور نور خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم همچنین ذکر کرده حرام را اگر گدازد بر یکجا
 بچرخند و راه های دالهای او را زیاده بر آنچه در تحریر گنجد و تقریر توان کرد و با جمله صفات آنحضرت را احوال
 ترین وی صلی الله علیه و آله و سلم و کتب متعدده زیاده بر آنست که در ان فتاوی و اشعاری باشد غیر آنکه احادیث

و

و این نام شریف او را نیز و تحریف کردند و با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است یریدون لیغفور
 تورا ندیا قواهم و الله منم نوره و لکوه الکافرون و علی الله علیه سید الاولین و الاخرین و خاتم الانبیاء
 و المرسلین و علی الرافضی و اصحابه و اتباعه اجمعین و وصل محمداً معلوم شد که ذکر شریف حضرت محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم در کتب سابقه سوادیه مذکور و مسطور است و ایل کتاب را بدان علم قطعی یعنی حاصل بود
 و کجده و عواد و غلبه شقاوت و خسارت بر ادا استکاد و استبعاد دارند و گرفته تحریف و تغییر و تبدیل و انبد
 و اگر اینها بعضی حکایات و روایات که متضمن به تبیین و تفصیل آنست آورده شود و ما سیاست اگر چه ذکر آن
 اهل و عت و کسالت موجب تطویل است اما چون ذکر آن موجب مزید علم و تحقیق است و اینها را به یاد آورده
 نشاء و جهان سید المرسلین بود صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین از سران نبی است که شست
 گزهر چه بر سر و سخن دوست خوشتر است ابو سعید خدری از پدر خود روایت میکند که از شداد احد
 می آید که گفت آدم بنی عبد الاشمل را روزی تا بنشینم با ایشان و خدمت کنم و بودیم مادران با هم
 گسترده با یهود پس شنیدم یوشع یهود را که می گویند نزد یک رسیده است خرو و بنحیر که نام او احمد است
 می آید از حرم و این بلده یعنی مدینه هجرت گاه اوست پس آدم بنی یهودی قوم خود را می گوید که نجیب می گوید
 از آنچه گفت یوشع پس شنیدم مردی را از قوم خود که می گوید که تنها یوشع می گوید این سخن را تمام یهود شرب می کنند
 این سخن پس بیرون آدم تا بنیم بر بنی قریظ پس همه ایشان تذکره کردند که در آن آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و گفت زیر بن باطا اگر روم و یهود یو و تحقیق طلوع کرده است و در سرخ که طلوع نکند که خرو و
 بنحیر و طموری باقی مانده است از یغیران که در مدینه این بلده مهاجر اوست ابو سعید خدری می گوید
 که چون قدم آوردم و بنحیر صلی الله علیه و آله و سلم مدینه را خبر دادم آنحضرت را باین حکایت خبر دادم
 اسلام می آوردم و زیور یاران او از روم و یهود و اسلام می آورده بودند و همه که تابان او بودند از قبا
 آمد که بنحیر یهود که استقاج میکردند بر کفار عرب و می گفتند خداوند را بکفر می آید که می آید که در روم
 تا عذاب کند ایشان را و نقل کند و از روی ایشان آن بود که بنی از جنس ایشان باشند بنی اسرائیل و چون
 مبعوث شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کفر ورزیدند و از منیره بن شیبه آمده که وی را مدینه بنحیر
 گفت مرا و که محمد بنی عرب است و اگر بنحیر سید قطره روم را متابعت می کرد مرا در آنوقت بنحیر پس زن
 کردم با سکندر بنیه و نگذاشتم هیچ کس را اگر آنکه در آدم آنرا و پرسدم اما فتنه از آن قبا و روم را بخندید

ایشان در وصف محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودند و ما بنحوا استغنی که بزرگترین ایشان بودند و نزد وی
 چهاران خود را پس حاکمی کرد ایشان را و گفت هر را را خبر ده مرا و را خبر ده مرا آیا باقیانده است هیچ یکی از اینها که برین نماند
 است گفت نعمی آنرا نمانده است میان او و میان عیسی بن مریم هیچ یکی دوی نبی است که تحقیق امر کرده است
 اما اینست باقیان دوی دوی نبی عربی امی است نام او اعمده و راز است و نه گناه دود چشم او سرخی است
 نیست ابیض و زردم آنده است موسی آدمی پوشنده جامهای درشت را و کفایت میکند بهر چه می باید از طعام
 شمشیر او بر شانه او است باک ندارد از هر که پیش آید او را مبارک است میکند قتال را بذات خود و با وی مهاجمند که
 ندانند که خود را بر وی دوست میدانند و راست تر از پدران و پسران خود و بیرون می آید از زمین که در رس
 درخت سالم است و از اجزای بیرون می آید و بگرم دیگر حیرت می نماید و بجزت میکند زمین شوز را از روی پوشنده
 از ابرو وسط ساق خود وی شود با طرف اعضا و مخصوص میباشد بصفاتی که بنویسید با سبوح شد بهر نبی
 بقوم خود و سبوح میگردد وی بنیام عالم و گرداننده میشود و ادر تمام زمین مسجد و طور هر جا که و رفت نماز در آید
 تیم میکند نماز بیکند از چون باز آمد بخیره ازین سفر و اسلام آورد و خبر داد آنحضرت را و اصحاب او را با آنچه شنیدند
 سعادت است از رسیدن زید که برآمدید را و زید بن عمر در طلب بن پس آمدند و راهی که در وصل بود گفت هر
 زید را از کی می آید گفت از بیت ابراهیم گفت چه طلبی گفت دین می طلبم گفت برگرد نزد یک است که ظاهر
 اگر دو آنچه توستی طلبی در زمین فواین زمین بن عربین نفیل را موصد جا بلیت گویند و از ذابح مشرکان بخورد
 تورات را بر قوم غنایم و صحیح بخاری ذکر اد هست و از این مستوداده که خدا تعالی بر آن گنجهت پیغمبر خود را
 برای در آوردن مردن در بهشت و قصاص آنست که آنحضرت در کدو روزی در کنیه دید یهودی را که بخیر
 تورت را بر قوم خود چون رسیدند بر ممت نبی آخر الزمان خاموش شدند و بارانند نماز خواندن و در گوشه
 بیماری افتاده بود پس گفت چرا باز نماندید از خواندن گفت آن بیمار که رسیدند ایشان بزرگ نبی آخر الزمان پس
 باز نماند از آن پس عمر بن آن بیمار بر مثال کودک کمی آید و گرفت تورت را و بنحو اند صفت آنحضرت را و گفت
 این صفت نیست شما شدان لا اکر الا الله و لا ک رسول الله بر همین کلمه جا نداد پس گفت آنحضرت اصحاب
 خود را تجزیه کنید برادر خود را و از ابن عباس آمده که گفت چون قدم آورد و پنج مدینه را گفت بن خواب میکنم
 این بلبله را و گویند که اهل مدینه کشند و بوزن سپهر پنج را بر رسم و عاویبه محمدی پس گفت ساحول یهودی و
 بود و در آن یام اعظم یهودا بهای الملک این بلبله است که میباشد یهودی دی حیرت پیغمبری است و سیحی مولد

سود و بکرامت دادم اما خود این داور بخت اوست و قبر شریف او هم در اینجا خواهد بود پس برگشت تیج بهین
و محمد بن اسحاق در کتاب بخاری آورده که تیج خانه برای بنی آخر الزمان بنا گردد بر دوی چهار صد ار حصار
توریت بوده اند که نزدیک مرافت دی گفته عقد مرافت بر اقامت مدینه باز روی آورد اک سعادت صحبت
بنی آخر الزمان بر سینه تیج برای هر یک خانه بنا کرده و چهار یه بخشید و احوال جز بلی داده و کتابی نوشت
که در وی شهادت اسلام خوشبخت نمود از انجمله این آیات است شجر شهدت علی احمد انه ذو رسول من
انصار یاری النعم فلو لم یکن علی عمو و کنت ذریه الیه بن عم و این کتاب را مخموم ساخته بنگران ترین
این جماعت توفیق نموده و بیت کرد که اگر دوی بنی آخر الزمان را دور یابد این کتاب بخیرت وی برساند طالع ابلا
او را و اولاد را خود دید و سرای برای خاتم الانبیا بنا نمود و وقت قدم نزول فرماید گویند که خانه ابوالوب
انصاری که آن سر در وقت قدم مدینه مطهره نزول فرمود و در آن سرای بود و آورده اند که زیر بن بطاکر
اعظم یهود بود گفت من کتابی دارم که بر من مهر کرده است آنرا دوروی ذکر احمد و وی بنیبری است که میردن
آید بارض قرط صفت او چنین است پیش تخمیش کرد یکن بعد از پدرش و بنویسوث نشده بود آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم چون شنید که بر آمده است آنحضرت بکه محو کرد آن کتاب را و پوشیدشان بنی و صفت او را
صلی الله علیه و آله و سلم بدو و ندید و در خط و نصیر و فک و خیر که می یافتند صفت آنحضرت را نزد خویشش از آنکه
میووث شود و میگفتند در حیرت او مدینه است و چون متولد شود آنحضرت گفته که زائیده شده اند مشب مطلق
کرد و کسب ولادت او چون میووث نشد کاوش شدند منکر و ایشان را از ایمان مگر یعنی حسی و عا و از شمام
بن عروه از پدرش از مالکته روایت است که گفت ساکن شد یهودی بیکر کفر و خست تجارت خود را پس چون
شب ولادت آنحضرت بود و آن یهودی در مجلسی از مجالس قریش گفت ایادر شما مشب مملودی
یا جود آمده گفتند نمیدانیم گفت نظر کنید ای معشر قریش و تحقیق نایید آنچه من میگویم زائیده شده است مشب
پسیر این است اعدایان دو شانه او علامتی است که در وی مرهاست پس متفرق شدند قوم از مجالس خود
و حال آنکه عجیب میکنند از حدیث یهودی و چون آمدند بنیازلی خود بر سیدنا زالی خود شنیدند که زائیده شده است
عبد الله بن عبد المطلب را مشب پسیری که نام کرده شده است محمد پس آمدند نزد یهودی و گفتند زائیده شده
و بیلبان مملودی گفت بعد از خبر دادن من یا پیش از آن گفت ببرید مرا بسوی ابولیس بر نه از آنرا و آنرا
و چون آمد آنحضرت را پس برید یهودی نماز را در پشت مبارک او میسوختن افتاد پس با واقعت آمد گفتند چه شد

ترا دای تو گفت رفت نبوت بنی اسرائیل و میردن آن کتاب از دست ایشان دای تو موی است که بشد
 ایشان را دهاک میکند اجسا را ایشان را با مقتدر نبوت را شدو باشند ای سحر قرین و آگاه باشد بخدا گویند
 نظیر سلوک شود در شمار که بر آید از مشرق بسوی مغرب هر آن دو بجا کایت را تمام است که بیاید در ذکر ولادت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از این بر روی روایت است که آمد آنحضرت بیست هجده سال را و فرمود میردن آید
 بسوی من آنرا که در آن تراست بیان شما پس آوردند عبد الله بن سواد را پس خلوت کرد با وی موسی بن طلحه
 علیه و آله و سلم فرمود که سوگند بیدم ترا بر این تو در نبوتی که داده است بنی اسرائیل را و خوانیده است ایشان را
 و سلوی و سایر کرده ایشان را بنام کم کین رسولی را ام گفت اللهم نعم من قوم من همه میشناسند اینچنین میشناسم
 تو دقت تو سبب دستور است و در وقت و لیکن این قوم حسد میکنند ترا و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 پس چه چیز باز میسر است که ایمان منی آری و مسلمان نمیشوی گفت تا خوش میدارم خلافت قوم خود را پس بدادم
 که متابعت کنند ترا اسلام آوردند من نیز مسلمان شوم و از طلحه بن عبد الله رضی الله عنه روایت است که گفت
 ما هر ششم سوق بصری را که از بلاد شام است ناگاه دیدیم را بهی را و در صومعه اش میگویند بر سید اهل بوم را
 آیا هست در میان شما احدی از اهل حرم گفت طلحه من از ایشانم گفت آیا ظاهر شده است بکدام حد گفتیم گیت
 آمد گفت ابن عبد الله طلب این آیام است که میردن می آید وی در آن دوی آخر انبیا است و خروج او از حرم است
 و مهاجرتی خوار از روستگان و شوره زمین شرب گفت طلحه پس افتاد و رسول من قول را پس برآمد و قدم
 آمد بکمر و پرسیدم آیا هیچ حادثه ساخته گفته نعم محمد بن عبد الله این دعوی نبوت کرده است متابعت
 کرد او را این ابی قحط پس آمد بر ابوبکر و خبر دادم مرا در بقول را پس گفت متابعت کرده ایم و را گفت
 نعم پس بر او بوی که ظاهر آنحضرت و متابعت کرد از خبر من مطهر آمده گفت که نگارم که در سواد حق تعالی غیر خود را
 و سواد را در او بیکه و میردن آمدیم بآن شام چون بصری رسیدم جماعه از دهاری آمدند و گفتند مرا آنرا
 حرمی تو گفتیم نعم گفت پس بیشاسی صورت این شخص را که دعوی پیغمبری کرده است در میان شما گفتیم و بیشاسم
 پس گرفته دست ما پس در آنکه در خبر او دیدی که ایشان را بدو در وی صورتها مثل گفتند نظر کن آیا بی بینی
 درین صورتها صورت این پیغمبر را که پیدا شده است در میان شما پس نگاه کردم و ندیدم صورت او را درین
 صورتها پس مرا آوردند و او دیدی بزرگتر از آن دید و در صورتها مثل اندیشیدم از بزرگست پس گفتند نگاه کن
 آیا بی بینی صورت مبارک او را در میان ما پس نگاه کردم ناگاه دیدیم صورت و گفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله

و سلم و صورت و صفت ابو بکر را رضی الله عنه دوی گرفته است زانوهای آنحضرت را گفته نشا حتی صفت
 او را گفته غم نمی گفتم خیزید هم ایشان را تا بدانم که چه میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفتم
 گواهی میدهم که او دوست گفتندی شناسی اینکاس اگر زانوی مبارک او گرفته است گفتم نعم گفتم گواهی میدهم که
 این یار دوست و خلیفه اوست بعد از وی گفتم می ترسم که بکشند او را فریادش گفتند و الله نمی توانم که شست او را و اند
 وکی بنجیر آخر زمان است غالب دیگر داند او را خدا تعالی بر همه صلی الله علیه و آله و سلم حاز صفت نبی بن
 اخطب یهودی که از احداث المومنین است آمده که گفت چون قدم آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه که
 بقیافت پدر من حمی بن اخطب و علم من ابو بکر بن اخطب نزد آنحضرت بگماه و در بار یکی شب باز نمانده اند که در وقت شلم شب
 چون منبر ایستاده دیدم ایشان را که تیش و کسل و غم و اندوه که بالا تر از آن تصور نیا شده و کاه و خاشا نمانده من
 محو و ترین اولاد بودم نزد ایشان پس بجات مالوف پیش ایشان رفتم چندان در زیر بار غم مانده و گریه شده
 و غمزدان بودند که ایشان را فرمودند لطافت آن نشد که انفات بجانب من توانم که در در انشای انجبال غم من
 از پدر من رسید ابو سهر و اما انهم و همان پنج کبر از زمان است که گفت وی در توبیت خوانده ایم پس در بار با هم میگویند و ما
 بود و آری اهل است گفت بقیقین سیدانی که دوست گفت نعم و الله بقیقین میدانم که دوست گفت در نفس خود
 نسبت بگو چمی یایی محبت یا عدوت گفت عدوت و الله تا زنده ام در عدوت او میگویند شمس سپرد و شقی
 انلی بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گرفتار و بال و نکال و بادی گشتند نوز با الله من فلک بعضی ازین
 اشقیای حلقه اتفاق را و سید جمع حطام و دیاری و تسانت ضیافت حیات فانی ساخته بد که اسفل فرود افتند و بعضی
 دیگر از علما و احوال چهار بود که سابقیت ازلی بر اصفیاء اقبال ایشان حرف سعادت نگاشته بودند بدین سلام باد
 نفعه احوال و دولت سعادت نوز در چنانکه عبد الله بن سلام و انشال وی رضی الله عنه و فریق که خیر عالم کثیر المال
 و ثقل بسیار است و صفت آنحضرت را میشتافت غالب بود و همیشه بران بود و چون در زامه گفت اسی موثر
 بهر چه انشا می دانید که نصر محمد بر شما حق است دریا بید این سعادت را گفته اند و فرقه سبت است گفته چ سبت
 نیست پس گرفت سلاح خود را و بر آمد ایمان آورد و شهید شد و سبت کرد که اگر گفته بشوم امر در عهد الامان بر
 محم است بکنده هم خواهد بود و بد هر که را خواهد پس گشته شد وی رضی الله عنه و بعضی که آنحضرت اهل اولاد و بود عمار
 مدعات آنحضرت از ان اموال علی الله علیه و آله و سلم و نفعه سلطان قدسی رضی الله عنه و طلب آنحضرت بنشیند انبار
 بعضی از بعضی مال و روایت دیگر بیشتر از آن دو بیان که معتقد و مشهور است انجا دیگر زیاده از مقدار کافی و الله اعلم

پیغمبر و دو کفصائل آنحضرت

باب پنجم در دو کفصائل دی صلی الله علیه و آله و سلم که شکر اندر میان وی و انبیا و صلوات الله و سلامه پس عمل
آنحضرت در بیان بیت الله قوی نزد کامل تر از فضل ابراهیم باشد اما آنچه داده شده است موسی علیه السلام از
گردانیدن عصا را از غیر ناطق داده شده است بعد تا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مانند آن از فریاد کردن
زبانین عربی که در مسجد بود از فراق آنحضرت چنانکه قصه آن در باب معجزات مجید و امام فخر رازی در تفسیر خود
آورده است که روزی ابو جهم لعین خواست که سنگی بر آنحضرت بیندازد و دست گردانید پس دید هر دو بازو
آنحضرت دو آرد و دیگر نیت از ترس داده شده است موسی علیه السلام باید ببقار و رشتانی آن که میبوشد
بهر راه آنحضرت تمام از فرق نافذ میبوشد که دیده خیرت در حال با کمال وی خیر میشد شل ماه و انتساب
تا بلان روشن بود و اگر نه نقاب بشریت پوشیده بودی به یکس را جمال نظر در آید حسن او مگر نبود و همیشه هر که
نوری بود که انتقال کرد از اصلاط اما در امام احسان از من آدم تمام انتقال بصلی الله علیه و آله و سلم
علیه السلام جمیع فائده و قاصده بن النعمان که از صحابه کرام است شبی نماز عشاء همراه آنحضرت گذارد و شب امیر
دوران بود و تار یک بود پس آنحضرت شاخ خرمای بدست و داده فرمود بر این بار و روشن میگردد و اندر پیش روی
توده گرد و چون در آن در خانه می بینی در کوکب سیاهی را برین آنرا و برین کن رواء ابو نعیم و صحیح بخاری تفسیر
و دیگر ذکر است که یابون بشیر و السید بن خصیر که در شب تاریک از نماز مت برآمدند و دست هر یک مای بود
پس روشن گشت عصای که در دست یکی از آن دو کس بود و در روشنایی آن ماه رختند چون میانه شد و آن
یکدیگر عصای که در دست دیگری بود روشن گشت و خدا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بین نور بود و در آن
اسرار شریف اوست و بخاری در تاریخ و بیقی و ابو نعیم از عده اسلمی آورده اند که گفت بود با آنحضرت در سفری
پس متفرق شدیم در شب تاریک پس روشن گشت انگشتان من تا جمع شدند همه در آن روشنایی ایلا که نشدیم
یکدیگر انگشتان من روشن بود و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که از صحابه یا یوسف که در آن
نومش میفرستاد وی نشانی درخواست کرد که جهت باشد که او را پس انگشت خمر لعین میان و پیش روی از انبیا باشد
و نوری پیدا شد بچرخ کرد آن صحابی گفت و تو ترسم که مردم بر من خیال کنند چنانکه در قصه موسی علیه السلام نیز آمده
بیاض برضامن غیر سواد پس نقل کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا تا بانه وی این امارت را در پیش
اند بر نورانیت آنحضرت و سواریت نورانیت وی بخا و مان در گاه بابت خصصان از یار و یاران صحابی است که
ایشان نور علی نور میدی الله نور در من بسیار و اما شگافه شدن در بارای موسی علیه السلام شگافه نور آنحضرت

قررا غلیظه از آنست که آن تصرف است در عالم ارض و این تصرف است در عالم سماء الفرق بینها واضح و در
روایات آمده است که در میان زمین و آسمان دریای است که آنرا کحوف خوانند و دریای زمین نسبت بوی حکم
یک قطره دارد و نسبت بحر محیط برین تقدیر کن دریا متعلق مشبه برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گشت
از آن در شب معراج و این غلظه است از انقلاق بحر برای موسی علیه السلام و اما اجابت دعا موسی در پلاک
فرعون اجابت دعوت آنحضرت لایق و لا تعصی است و آنچه داده شده است موسی علیه السلام از تفسیر او از حج و بر آمدن
چشمها از سنگ داده شده است آنحضرت را آنچه آب از آنگشتان وی بر این المانع و کلمات انسان چه جز از حسن
ارض است که بیرون می آید از آن بیابان بخلاف بر آمدن چشمها از گوشت و پوست و اما آنچه مود حق تعالی و حکم الله
موسی علیه السلام داده شده است سیدنا مثل آن در شب اسرار خود داده بر آن از قرب و دور و نیز تمام نجات آنحضرت
را باوق سموات علمی سده الهی است که نهایت علوم خلق تا آنجا است و مقام نجات موسی را بطور سنیا است
و مقام نجات محمد صلی الله علیه و آله و اما آنچه داده شده است یارون علیه السلام از فصاحت لسان چنانکه آمده است
و ای یارون هر آنچه می آید از او داده شده است سیدنا از فصاحت و بلاغت تا برای آنکه نیست تصور زیاده
بر آن بلکه مانند آن و بود فصاحت یارون غایت او در عربی و زبان عربی انصیح است از عجمانی و نیز موسی
انصیح نمی گفت نه مطلق و بود در زبان موسی علیه السلام گفتی چنانکه قصه آن مشهور است و اما آنچه داده شده
است یوسف علیه السلام از شطرنج و داده شده است سیدنا تمام حسن و کل آن که یکسکه نعل که در چوبی
که منقول است در حدیث شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم در میان که تفصیل حسن و جمال که در صورت باکمال
وی مندرجست در هیچ انسانی نبوده و نخواهد بود یوسف علیه السلام را یک حسن و جمال و صیانت و لغای و غیره
که دیگر از آن نبوده و اما این ملامت و جمال که در صورت و شکل شریف وی بود هیچ جای خود صلی الله علیه و آله
و سلم قدر حسن و جمال و آنچه داده شده یوسف علیه السلام از عجمی و یار و تاویل تمام مجروح آنچه منقول و معلوم است
از آن سبب است یکی در روایت که او یک و شش نفر و مجده گفته مراد دوم در روایای صاحب الحسین بیوم
روایای ملک اما از حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم خبر آنست که از صد عدد و صفر خالصت که یک تصفی
کنند اخبار را و متعین نماید آثار را بیا بیا از آن عجب عجایب و سرانجام است که مذکور شد بعضی از آن در عاقل ما
آنچه داده شده است و او و علیه السلام از این که چون مسیح میگردد و این نرم میشود و چون خشک نمیشود
وی در گداز میشود مسیح کرد و آنحضرت نباهت امجد را که گر کین و لا عز و تبار و خشک شده مانده بود و نرم گشت

پستانهای دی و در زمین شد از وی سیر زیاد از بحر ای عادت درین دو صورت نیز نرم ساختن چینی
سخت است و اگر نرم کرده شد حدیث برای داده علیه السلام نرم کرده شد سنگ سخت برای آنحضرت جاف
ابو نعیم روایت کرده است که چون در آنجا آنحضرت غار را ناکل گردانید سر مبارک تیره ای بسوی سنگ تپان کشید
خود را پس نرم کرد و در آنجا سنگ را تله آورد و در سر خود او را سنگ و استردا کرد که سنگ سخت پس نرم شد برای وی از کرد
باز وی خریفی در آن گشت محضر بیت المقدس مثل خمیر پس رست بدان و با خود را و تسبیح کرد و بایاد آورد
تسبیح کرد سنگ در دست خریفی وی علی اند علیه السلام و سلم و اما آنچه داده شده سلیمان علیه السلام از کلام طبر
در شیشا طین و یح و طی که داده شد بعد وی پنج احدی را داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طبر و طبر
شیشا طین و یح و طی که داده شد بعد وی پنج احدی را داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طبر و طبر
آن و زیادت بر آن اما کلام طبر که فرمود او تینا منطلق الطیر من کنز و با آنحضرت سنگ تسبیح کرد در دست دی حصی
که جاد است دین اعلی و مغرب است از کلام طبر و کلام کردی وی ذراع شاة سهو و کلام کرد و بهر شکایت کرد
بامی بجز خیا که در باب معجزات بیاید در روایت کرده شده است که طاری آمده و گرد سر مبارک گردید و سخنی گفت
فرمود که در دنیا که ساخته است کسی از شما این طاری را بجهت بجای او باید باز گرداند بسوی دی بجز بامی او را و
نقد کلام نه سبب آنحضرت مشهور است اما یح و واقعه است فند و شهر در او جا شهر نه بردخت سلیمان را
هر جا که میخواست از اقطار ارض و آنحضرت را بر آن داده شد که صریح توبه از یح او بلکه نیز تر از برق خائف
و بر او از فرش بسوی عرش در یک ساعت و مستحضر گردانیده شد برای سلیمان علیه السلام زمین تا بر او را و او را
بنواست ارض و بیخیر پیچیده شده گرد آورده شده برای از زمین تا بر او را و او را بنواست ارض و بیخیر پیچیده شده
لیکد کسی کند بسوی ارض که سیکد کسی کند بسوی دی ارض اما شیشا طین در حدیث صحیح آمده که پیش آمد شیطانی
آنحضرت را در نماز پس قدرت و او حق تعالی او را بر وی درخواست کرد برینده و او را المستوفی از ستونهای
سجده تابانی کند بسوی طفلان که صوفی و غیر من مستحضر گردانیده شدند برای سلیمان و ایان آوردند با آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم پس سلیمان استخرام کرد و آنحضرت استسلام کرد و ایشان را داما شمار کردن حین و انش طبر
و از جنود سلیمان چنانکه فرمود و جنود سلیمان جنوده من این آنحضرت را لاکه تا جبرئیل میکشایم و جنود شدند
و بعد و طبر و از جنود سلیمان عجیب تر آنست که کوه برتر خاک که در ساعت آمده آشیانه ساخته و میفیه نهاد و گم شد
او را از عوای دین و مقصود از منبج ثابت دو ثابت است تحقیق حاصل شد با سان طریق و اما عوای

سلیمان ملک را که سز و جودی کسی را سیدنا محمد گز و اندید شد میان آنکه باو شاه بود یا بنده و اختیار کرد جنگ
را که ملک عظیم است که زوال نیست هرگز او میسر نشد کسی را بعد از حضرت دی این چنین ملک صلی الله علیه و آله و سلم اما
آنچه داده شد میسی علیه السلام از برابر که و ابرص و احیای موتی داده شده است سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم
که رد کرده چشم البوق داده را که بیرون افتاده بود پس گشت بهتر از آنکه میسر بود وایت کرده شده است که امرای
معاذین افزای ابرص داشت پس شکایت آن زدا آنحضرت آورد پس آنحضرت مسح کرد بران چوئی کرد دست داشت
و در کرد و مقتضای برص لا از وی نقل کرد این را در مواجب الهیه از امام فخر رازی و بیغی در دلائل النبوة تصریح
آورده که گفت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمانی آرم اگر زنده گردانی برای من و خسران کرده است پس آن
آنحضرت بر قبر او استاده و مذکر در یا فانی پس از قبر او از برآمد لیک و سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و احیای موتی آن
آنحضرت تصدیق شده چنانکه در باب سبوات باید و نیز تسبیح محمد و حمزه بر کف دست شریف و سلام کردن حجر
ذوالیدین خرج از زرق دی اتم و بلخ است از کلمه موتی و اما دانستن میسی علیه السلام آنچه بنور مذکور می و نیز
میکردند در بیوت حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم زیاده از حد مصر و احصا و آفته و ما بر دشت میسی آسمان
آنحضرت را در شب موعان بالا نراندان بجای بودند که هیچ کس را نبرد مخصوص ساختند بنبرید و ریات و سمع شایعات
در خلوت خطیه و قدس بانواع مشاهدات و کرامات الحاصل هر چه نامر انبیا و رسل صلوة الله علیه و آله و سلم معین از فضائل
و کمالات و معجزات بود بهر ذرات شریف دی موجود بود شجر خوبی و شکل و شمائل حرکات و سکات و آنچه خوبان
همه دارند و توتهاداری صلی الله علیه و آله و سلم و علی و اصحابه قدر حسنه و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله
و وصل این فضائل و معجزات بود که شکر است میان انبیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اما فضائل و
معجزات دیگر که مخصوص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که از اخصال صلی الله علیه و آله و سلم خوانند بسیار
است و خارج از حدود حد و یکین آنچه ظاهر بود در قید و ضبط علماء محصور است نه که می شود و در اخصال
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرع و دیگر قسم صفات و احوال معجزات و بعضی گفته اند
که فکرم در قسم احکام و بحث کردن انسان بیفایده است و متعلق نیست بدان حکمی الا آن دان امریست که گذشت
و شواهد آنست که فایده بدان شریف است اول علم کل شریف دی و تحقیق آن سعادتیست که نوعی از کمالات است
و علمیز و فیهما آنکه تحقیق اتباع اقتدار و توفیق است بران نادانسته شود و عمل کرده شود بدان باز این قسم را
چنان قسم کرده اند اول بنی مخصوصیت بوی صلی الله علیه و آله و سلم از واجبات و حکمت دران زیاده تریب و ریات

بر کوفت بر بصری گفت از تقرب بنوافلی چنانکه منطوق حدیث است و انوی است در بر ما شستن باید
 تکلیف و تخطیم اجران و اما از هر قسم شالی چند آوردیم و استیفای آنرا بکسب فرمودیم و در کوفت بر بصری
 چنانکه وجوب نماز منعی بقولی و ثواب خلاف آنست اگر چه در حدیث آمده است احرت بکوفت انصی و لیکن
 تحقیق آنست که سنت مکره است و امر ایجابی نیست و در او بآن نمانی است که بود از بر کمال بیعت و بر آمدن
 آفتاب گذرانده که از راه درم نازا شرف گویند و ملوای الفعی نمانی داشت را گویند و قول عائشه امیرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم تسبیح سبع الفعی بمولی برین نماز است و چنانکه نماز و ترک و کوفت الفجر چنانکه ما مذکر کردیم
 آورده در حدیث احمد و طبرانی نیز آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم سه چیز برین زیفت
 و بر شما افطوح و ترور کشتن غیر در کفالت منعی و قول یا خفاص و تریر قول امام شافعی است و زود امام ابوحنیفه
 واجبست و چنانکه نماز نهج بر آنحضرت فرض بود و بعضی گفته اند که بر امت نیز فرض بود پس این شایسته شایسته
 از علمای شافعی گفته اند که از حضرت دی صلی الله علیه و آله و سلم نیز برداشته شد چنانکه مسواک و در حدیث آمده است
 که آنحضرت مامور بود و بوضو نماز و چون شاق آمد امر کرده شد بمسواک هر هر نماز را و احادیث دیگر در شان
 مسواک آمده که دلالت آنرا بر وجوب قطعی نیست قسم ثانی خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حرمت
 بعضی احکامی که بروی صلی الله علیه و آله و سلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوة بروی صلی الله علیه
 و آله و سلم و همچنین تحریم صدقه بر قول صحیح مشهور مخصوص بقول وی صلی الله علیه و آله و سلم لا تأکل الصدقة
 رواه مسلم و ظاهر آنست که انتفاع از اکل از جهت حرمت باشد و بعضی گویند که از انتفاع اکل تحریم نیست
 پس چنانکه از انتفاع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت حرمت بهر حال انتفاع از اکل صدقه از خصائص است
 تحریم او تنزیه با چنانکه تحریم زکوة بر اهل دوالی آنحضرت چنانکه در قدح مقرر شده است فائده و از امام ابوحنیفه
 راجع است آن حدیث در زمان وی و چنانکه اکل چیز کبریا کبریه داده شد و بر پیا چنانکه امامان آمده است
 و چنانکه تحریم کتاب و شعر و قول تحریم بر تقدیری میجو است که میدانست کتابت و شعر را و تحقیق آنست که در چیز
 آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی آید بکلم طبع و بکلمت و تحقیق این در قضیصلیه بیاید اما شایسته شایسته
 و چنانکه بر شیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال و چنانکه تحریم نکاح کتابت بر اکر از واج دینی است
 اندوز و حیات و مینه در هیئت وی صلی الله علیه و آله و سلم اغوا شربت است از آنکند بهر حدیث پاک
 و خود را در رحم کافره و چنانکه تحریم نکاح امه مسلم و با ناستری با نجان است با اتفاق قسم ثالث این مختص

است و صلی الله علیه و آله و سلم از مبایات چنانکه عدم انتقاض و تنوع نوم و بعضی گفته اند که این حکم عام است
و ببار علیه السلام و نه آنکه اختصاص نسبت باست مراد است و چنانکه اباحت صلوة بعد العصر و چنانکه
جواز و تر احوال با وجود و چنانکه صلوة خانه بر نایب نیز خفیفه و نزد شافعی عام است مرجه امت
و چنانکه صوم الوصال و تحقیق آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و چنانکه اباحت نظرات اجنبیات جواز
خلوت با جنبه و در اینجا کلام است که بیاید در مجلس و چنانکه نکاح بیشتر از چهار زن و همچنین دیگر را و در زیادت
بر نه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلاف است و چنانکه جواز نکاح بلفظ همه از جانب امره که به بخشد زنی
نفس خود را و طلعت کند مهر را بی دلی و بی شود و اما از جانب آنحضرت لابد است از لفظ نکاح و تزوج
و آنحضرت را جاز بود که تزویج کند زنی را ببرد بی اذن او و اذن اولیای او و چنانکه نکاح بی رضای زن
و اگر رغبت میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نکاح زنی که شوهر ندارد و لازم میشد بروی غایت و
و حرام میشد بر دیگران خواستگاری آن زن و اگر شوهر میداشت واجب میشد بر شوهر طلاق دی و در اینجا
استهان ایمان و کج و خالی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لایون احد کم حتی اکون احب الله من نفسه و الله و ولده
و الناس العجین لهذا واجب بود بر مردی که طعام و شراب داد و محتاج است بدان صرف آن بر آنحضرت
نزد احتیاج دی و خدا کردن نفس خود را بروی صلی الله علیه و آله و سلم خان بینی امی المؤمنین من انفسهم
و مصدق نیست فقه زید و زینب و حاصل این تعصب نیست که حق تعالی تزویج کرد زینب را پیش خود با آنحضرت صلی
علیه و آله و سلم پس انداخت متعلقا که است زینب را و در دل زید و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تیریدانها
آن باضعفار الایمان نادر و طه لاک بیفقه پس وحی آمد که نه تو از خدا تر من خلاف امر او کن از مردم چه چیزی پس
تزوج کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را و او در در خانه و بعضی مفسران در بیان سیر او این مقام کلامی
است که لائق نسب غصب نبوت و اهل تحقیق آنرا از زلات مفسران شمرده اند و همچنین در فقه یوسف علیه السلام
با امره عزیز در فقه داود علیه السلام بران او را مقام انبیا علیهم السلام اعلی است از ان و گردانیدن متن
را اینجا ای هر چنانکه ضعیف را که در حق الله تعالی و در وجوب فقه زینب و جات بر آنحضرت خلاف است نوی گفت
اصح و حجب است و واجب نبود بروی غایت قسم بیان زمان خزا و اکثر علماء عقیقه نیز برین اند و آنچه بگوید
بطریق تفصیل بود و در جمل جمیع بیان مرآت و عمده خاله و وجوه است نه در حق و آری گفته اند که
حتمه این محالض همه باست که نکاح در حق اسی صلی الله علیه و سلم حکم انفسری است سخت مذبان

قد و انحرش محمود و ذرا حمزه و بعضی گفته اند که این شعرا به طالب است که از ذکر انجاری فی الزمان ریح الصغیر و از بخت
 آنست که پروردگار تعالی انجیر را بنید و میوه شایند و از طعام و شراب بیشتر چنانکه در ذکر صوم وصال بیاید
 انشاء الله تعالی از بنید بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پس چنانکه میباید از پیش و میباید در شب و از یکی
 آن چنانکه میباید در روز و ریشائی روز چنانکه علیه شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم گذشت و از آنجمله آنست
 که چون سنگساز میرفت هر دو پای وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم متواتر است و اثر فرقیقت آنحضرت
 در سنگ که مشهور است و اثر خانه خجسته شریف در مسجد نبی حاویه در مدینه و اقصیت و بود آب و من آنحضرت
 که شیرین میگردد و انید آب شور را و کفایت میکرد و طفلی شیر خواره را چنانکه در باب علیه گذشت و اغلب آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم سفید بود و موسی نداشت نه تنویر اللون بودند چنانکه از مردم میباشند و بعضی این را از خاصا لطف
 شمرده اند و در حدیث استقا آمده است که هر است وی صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست خود را در و ما
 تا دیده میشد بیاض الطین و بعضی گفته اند از بیاض الطین لازم نمی آید که موسی نباشد زیرا که چهار بر کنده
 موسی مکان آن سفید میباشند اگر چه آثار موسی باقی میماند و تحقیق آمده است که آنحضرت تنفس کرده
 شعرا بطین را و در بعضی احادیث آمده است که عیبه الله بن افرام خزانگی گفت گذارم نماز را با آنحضرت نظر
 میکردم بسوی غفقه الطین وی صلی الله علیه و آله و سلم و تفکیر سجده میکرد و گفته اند که غفقه بیاض که خالص
 نباشد مثل رنگ خاک و این دالت دارد بر آنکه آثار شمر گردانیده بود مکان را غفره الا اگر خالی میبود مطلق
 از آثار شمر انفرنی بود و این چنین گفته در خواب و گفته که نعم اینجا اعتقاد بیاید کرد و در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 آنست که نبود در الطین شریف او را را بجه کریمه که بود لطیف طیب الا بجه چنانکه ثابت شده است در صحیح و سنی
 و از آنحضرت و سمع دی نا آنجا که نرسید و از و سمع غیر دی و خواب میکرد و چشم آنحضرت و خواب
 نمیکرد و دل وی صلی الله علیه و آله و سلم زواه انجاری و هر چه نزد وی سخن میکرد و ندی شنیدند تعالی عزمت
 بنا عدم نقص وضوی آنحضرت بجواب و بعضی گفته اند که این حکم عدم وضوی کو اب شامل است تا در انبیا را
 علیه السلام اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بیده العزیز طلوع آفتاب را
 در نیافت تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که او را که طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب
 بود و در نیافت شده و می نشد بخت حکمت در شریعت قضا با محبت دیگر که خدا و انانراست بدان و الله اعلم
 و خیاره نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد این را این ابی شیبه و بخاری و در تاریخ خود و در حدیث آمده

آفتاب نمی تابد هیچ چیزی نیانده که درین روایت این از خالص بنامند و تأکید یکسان را در روایت بخاری
 و صحیح که ثاقب از شیطان مست دگس بر بدن مبارک وی نمی نشست و پیش و در جامه رطوبت سکنی افتاد
 و احوال آن که در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز در چنین انبیا دیگر رواه الطبرانی آمده است که آن
 نیز از شیطان است و بعضی از علما از آن ساجدین که در آنکه شاید بجهت غلبه باده می خندد باشند خواب غیظانی
 در موضع دیگر که تحقیق این کرده شده است و بود عرق می خوشبو تر از مشک و در باب طبع اجدادش مدینه با
 نقل کرده شده است و می افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و دیده نشد و در
 سایه آفتاب و همچنین است عبارت ملا حبیب ازین عزیزان که ذکر بر این مکرده اند و در حدیث طویل دعا میگه
 خواندن آن بجز نماز شب آمده است و بعضی مشایخ میبایست و فرض فی خوانند و خواست است آنحضرت
 از خدا که در جمیع اعراض و جهات نور بخشد و در آنرا آن گفته و اجلی نور او چون آنحضرت عین نور باشد نور را
 سایه نباشد و چون شش میگرد و دراز فاستان در آنرا نور میوزد و از ایشان و نمی نشست کس بر عایه آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم ذکر و الفجر از آن می پس بر اندام بطریق اولی نمی نشستند و نمی گزید و نمی میکد خون
 او را پیش و میزد و میگرد و چنین است عبارت قوم و مرد عدم و جو تملست و آنکه در بعضی احادیث و آمده
 که آن نفسی تو بهر او بر حق حقیقت نیست که ز قالوا و از جمله صفاتی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قطع
 است از تن و از جهت وی و در است آسمان از ایشان سحر در می شوب گفت ابن عباس رضی الله
 عنهما میگوید ما فرمودند که اینها از آسمان می آید و می در آمدند در آسمانها می آمد و در چیزهای آنجا را القا میکردند
 بر کافران که فرمودند از ارواح ایشان بار و اح و خبیث از جن و سببی و علف و روحانی بود و باین طاقه
 کسی که در علوم را از ایشان می آفرودند و در غایران از پیش خود چنانکه حفرات انبیا را اصولات اعظم
 و سلام علیهم بحسین مناسبت بار و اح طبع از ملائکه بود و باین مناسبت مورد و می و اقبار مادی می گشتند
 و چون متولد شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منعی شدند و باز داشته شدند
 از عروج و ولوج سموات و گفته اند که متولد عیسی علیه السلام منعی گشتند از سه آسمان و متولد آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از تمام آسمانها و هر که قصد کند که با آسمان بر آید و استرق سحر کند و دیگر شود و چنان
 که شهاب از آسمان است و هرگز خطا نکند و بعضی را میکشد و بعضی را در دست میسوزد و بعضی را فاسد و سیاه میگرداند
 و او فاسد میگرداند و فعل با قاعده پس میگردد و غولی که گزارد میبکشد و مردم را در میان لان و این طایفه بنویسد و بگوید

از آن بخت آنحضرت صلوات الله علیه و آله وسلم و ذکر کرده است هیچ کس پیش از آن زمان و می ظاهر نشد مگر در
ابتدای امر وی صلی الله علیه و آله وسلم و این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود و چنانچه گفت پرسیدم زهر بر
یا زنده می شد بخونم و حیالیت گفت نعم لیکن تعلیه و تشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت عمر علیه
علیه و آله وسلم و این نیز گفته که بعد از او پیش از بعثت آنحضرت و لیکن بعد از بعثت وی شدت کرده شد در
حواس و بعضی گفته اند که ساره می افتاد در آن کرده میشدند آن شیاطین لیکن باز نوشته که میشد بجای خود
ذکر الهی و از آنجا است که آورده شد اندامان و شب اسرار با این و لحام و گفته اند انبیا سوار شدند از این
بخت و از اینجا معلوم میشود که انبیا را نیز بر آن بود و در آیات مبررین است و لیکن همین بیان بود که نزد سر پیدای
صلی الله علیه و آله وسلم آمدند یا هر یکی را بر آن بود بر اندازده شان و قدر مرثیه او ظاهر حدیث که در سراج
آمده که چون بر آن نندی و سر کشی کرد گفت جبرئیل به بر آن ما بسته باش که هیچکس سوار نشد بر او مانند محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم تا در قول اول است و الله اعلم و شایب برده شد آنحضرت را از مسجد ارام مسجد
اتقی دیر آورده شد بمحل اعلی و ننوده شد بوی آب که بیری و گلابها شده شد از نظر بامادی حتی با ناز ابهر
و اعلی و حاجم گردانیده شد برای وی انبیا و امانت گردانیدند از او ملائکه را و مطلع گردانیدند و از بخت و
دفع و بر روی جای که علم هیچکس بآن نرسد و دید پروردگار تعالی و تقدس را بچشم چنانکه در کرمونج پدید آید و الله
تعالی و معجز کرد حق سبحانه او را میان کلام و روایت و مشرت گردانید او را در بیخالم به بیت جمال خویش
و هیچ ملک نبی و ولی را این فضیلت پیشتر نشده و از آنجا است که ملائکه میرودند آنحضرت آنجا که سیرت کرد
و سستی میکردند پیش مبارك دی چنانکه صحابه را میفرمودند که پیش روید پس مرا برای ملائکه بگذارید و مثال
گردند همراه دی چنانکه در غزه بدر و حنین و فزان عظیم بر آن مطلق است و از آنجا است که او را شد و کتاب
غزیه و مثال آنکه امی بود و هیچ چیز نمانده و نوشته مشغول شده به راست و نه و در کعبه و کتاب و از اینجا معلوم
میشود که امیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه و آله وسلم که منظر خاص حضرت الوحیت است و هیچ سببی
و الهی فحاج ندارد آنجا است که نگارنده داشته شد کتاب دی از تبدیل و ترفیع و هر چند سعی کردند بسیار
از ملاحظه و مظهر و مظهر و ترفیع تبدیل دی زاه نیافتند بآن نماند نشدند بر اطفال و توری و تغییر کلمات
کلمات دی و تشکیک و حرفی از حرف دی با وجود توفیر و معانی ملاحظه و دیو و نفعاری بر تغییر و تبدیل
و ابطال و افساد وی قال الله تعالی لا یاتیه اباطیل من بین یدیه و الا من خلفه تنزیل من حکیم معبد

این کتاب غریز شش است بر آن جمیع کتب و یا مست اخبار و زون سالفه و احوال اعم مانعید و غیر الخ
 و احکام را که نشان آنرا پیدا نیست و نسیان آنرا مگر کی دوی از اخبار اهل کتاب که قطع کند خود را و قلم
 باطل آن بانهما بجز و اختصار و تمام کلام و در غایت این کتاب غریز و معجزات بیاید انشاء الله تعالی
 و آسان گردانید حفظ او را برای هر که خواهد و استهای دیگر یاد نیداشت که کی از ایشان کتاب خود را چه جا
 جم غفیر با وجود در قرون و زمین بر ایشان و قرآن میسر و آسان است مرا عطفانی و علما را و در دست
 قلیل و منزل گردانیده شد بر سبب احوال و محبت تسهیل میسر و تشرف و ترحم و تفضلی و تحقیق سبب حرف و شرح
 مشککات کرده شده است و قرآن مجید و آتی است بانی که بعد از آن مگر و در ناز و زیارت بلکه از پیش پنداران
 آنرا در بر شست بخوانند و بدان ترتیب در درجات کنند کما جافی الحدیث رتق و ارتق و معجزات انبیا مقرر می
 شدند و بانی نماد از آنها جز غیر در در دگر تعالی خود مشکک شده است حفظ و حراست او را همین است سبب
 در سلاست دمی از تحریف و تبدیل و زیاده و نقصان چنانکه فرموده ناخن زدن از ذکر و امانه لکاظنون و
 حفظ نوریت را بعلل را یاد بیا و اما برگذاشت لاجرم راه یافت آن تحریف و تبدیل و توفیق دادن صحابه را
 بجمع کردن در صحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد برگذاشت صحابه را پس گفته
 شود که چون خدا حافظ آن بود احتیاج جمع آن در صحیف چه داشت و بعضی از شافعی گفته اند که در بنیادین
 نویسی بر لودن بسط خبر و هر سورت از جهت انبیا آن در قرآن و الا لازم آید به پس گمان نقصان نیز
 شود و جواب این است که نوشتن بسط بر سر هر سوره با جماع صحابه است و بسط مقرر است برای فصل بیان
 سوره چنانکه بعضی متأخرین کتاب اسماء و عدد آیات را نیز تجویز کردند و این دافل تغییر نیست که موجب
 شبه گردد و گویا این قرآن مجید بیان بیان کلام ناس نیز از برای حفظ است تا اگر چیزی زیاده نقصان
 کنند متغیر گردد و نظم او هر کس دانست که این کلام و این کلمه از قرآن نیست و بدین گفتن مردم بر او فتن آن
 و دیار است بدان تا همیشه جماع را بر آن داشته که با دیگر ندیده میخوانند نیز از اسباب حفظ است تا اگر شیخی
 میباید علم و حکمت با یک نقطه تغییر و افعال و مصیبات همه تحفه و تعلیقا و گفتند این همه از اسباب حفظ است
 مرفوز آن را و حق تعالی مخصوص گردانید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بقا و آیه الکرسی را من الرسل
 از کتب که تحت عرش است نداد هیچ کی از غیر آنرا مثل آن دانان بجا آنست که داده شده آنحضرت را صلی الله
 علیه و آله و سلم متفایخ قرآن و سوره شد بوی و ظاهرش آنست که قرآن ملوک فارسی در دم چه است

صحابه و افتاد و باطنش آنکه مراد خدایین اجناس عالم است که رزق همه در کف اقتدار وی سپرد و قوت تربیت ظاهر
 و باطن همه بوی داد چنانکه منافق غیب در دست علم الهی و نسیب اندک از کرمی منافق خدایین رزق قیامت
 آن در دست این سید کرم نمادند و قوله صلی الله علیه و آله که مسلم انما انا قاسم و المعطی هو الله و انما انجمه است
 که آنحضرت بیعت است بکافران و موی رسول انقضای نیست و بیعت است بجهنم و انس در اینجا هیچ خلافت
 نیست و بعضی بگویند که نمیزنند و بعضی بنامه جزای عالم گفته و نمیزنند و شهادت میدادند و بیعت وی صلی الله
 علیه و آله و سلم و سلام میدادند بر وی اشجیه و اجمار را که در داد اینجا ایصال فیض و وجودی و اتمام در کمال
 آن خواهد بود و قدم الکلام فی سابقه و در اختصاص مشیت بکافران با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 اشکال آورده اند بوج علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماند مگر جماعه که ایمان آورده بودند بر وی و جز ایشان
 بر وی زمین نماند پس ایشان کافران خلق باشد چه اب گفته است شیخ بن حجر ازین اشکال که این کلام رسالت
 نوح علیہ السلام در بعثت نبود بلکه اتفاق افتاد و بجا آورده که واقع شد بدین نحو که شدند خلق درین جماعه اما
 پیغمبر یا صلی الله علیه و آله و سلم عموم رسالت وی در اصل بعثت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین نسبت الله
 علی طریق الحق و البقیین که مقصود از عموم بعثت آنحضرت بکافران خلق مشمول است مراد این عالم را از شرق
 و غرب و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 همه غیر من بیعت می کنند بسوی قوم خود خاصه و بیعت شده ام بهر احمد و اسود و مراد با هر عجم اند و اسود عرب
 که غالب در زمان ایشان سیاسی و سبزی است در قرآن مجید هم از سلطان و محالی تومسه واقع شده اما
 جهات دلیل را کافران نتوان گفت اگر چه بعد از حادثه جز ایشان باقی نمانده باشند گویا مرجع و مال
 کلام شیخ همین است و اگر گفته میشود که نوح علیہ السلام دعا کرد بر تمام ایل زمین و هلاک شدند همه جز
 ایل سفینه بر عاصی دی و اگر بیعت نمی بود وی علیہ السلام بسوی ایشان چون هلاک کرده میشدند
 قال الله تعالی و انکم مغرین حتی نبعث رسولا و تحقیق آمده است در حدیث شفاعت کردی اولی رسلست
 چه اب گفته اند ازین اشکال بعضی آنکه نماند بود که موت نوح بعد رسیده باشد تمام مردم را از جهت طغیان
 انبیاوی در عالم نمادی کردند و هر که مستحق عذاب شدند شیخ این دوقیمت گفته که جائز است که توبه
 عام باشد و بعضی بنیادهای احترام فروع شرعیت عام نباشند زیرا که بعضی قائل گردند غیر قوم خود را بر
 شرک چنانکه سلمان علیہ السلام بعضی گفته اند که در انزای مدت نوح غیر وی نیز بیعت شده باشند و نوح

دانست که ایشان ایمان نیاوردند بوی پس دعا کرد بر هر کس ایمان نیاورد چه از قوم دی چه از غیر قوم دی و این جواب حسن است اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر در زمان نوح و منقول نشده و مجرد احتمال کافی نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت حضرت مابقی بشریت است تا در روز قیامت یعنی معیشت است بکافه ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود نوح و غیر دی در صدد آنند که معیشت نه شود و پیغمبری و در زمان ایشان با وجود ایشان و تسخیر شود بعضی بشریت دی که ذاقیل اما پوشیده تا آنکه این راجع بعد از تسخیر بشریت عزای او است و این خصیصه دیگر است که نبی جا تم نبیاست صلی الله علیه و آله و سلم و مقصود در اینجا علم رسالت است و شمول آن کافه ناس را فتنه بر دوقول بعضی بیو که محمد معیشت است بوی خاصه فاسد است و مناقض است چه هر گاه قبول کردند رسالت اعدا صادق دانستند و راجع رسول کا ذات نمیدانند و خود دعا کرد که معیشت است بکافه ناس پس باید که صادق باشد و مرجع اینکلام با آنست که خبر واحد در مقابل بعضی قبول نیست فافهم و از آنجمله آنست که حضرت داده شد آنحضرت بر عی و ترس در مسافت یکماه و وجه تخصیص یکماه آنست که بعد از مدتی صلی الله علیه و آله و سلم و بلا داعی مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت حاصلست مراد از اعلی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز این عیب حاصل است و اما این خصوصیت افاده باینست علیه السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین را باشند آن و دیگر است و حقیقت سخن آنست که فتح و لغت بالفعل او را بر عی حاصل است باشد چنانکه بعد از حرب و قتال میباشند اما آنکه در ولما عی و ترس در حفظ و اندیشه باشد علم است در دنیا و در ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم و بالله التوفیق و از آنجمله آنست که او را نایب و نفیست کردند در حروب و پیغمبر و ملائکه و انجیر و میکس از پیغمبر از انبیا و این معنی تفصیل در بیان غزوات خصوصاً و غزوه بدر معلوم گردد و از آنجمله آنست که حلال گردانیده شد غنائم برای دی و امت دی صلی الله علیه و آله و سلم و حلال گردانیده شد برای هیچ کس پیش از دی بعضی را خود اذن در جبار نبود تا غنائم حلال نباشد و بعضی را که اقل در جهاد و حلال نبود اگر آن جمع میکردند آنرا و آنشی از آسان پیدا میشد معیشت آنرا و این علامت قبول بود و حلال گردانیده شد مراد این است هر چه را در این نفس است و نوسود و کرم و تحریف مر ایشان را گفته اند که داده شد آنحضرت را آنچه موافق شهور و طبیعت است است بی نفوس الطبیع مایل و مقلد و با آن و گرفتن آن قهر و غلبه و تقوی و شجاعت و قناعت است پس بنویسند که فوت شود ایشان از انتم و متعبدان

و از آنجمله است که گردانیده شد و او طاعت نمود و تمام روی زمین مسجد که جایز است نماز در آن مخصوص نیست
 سجود و بعضی از آن و از آنجمله است که گردانیده شد زمین ظهور که مراد بدان تیم است و در غیر لغت های دیگر
 طاعت جزایب درست نبود و همچنین جایز نبود انسان و دیگر را نماز بخیزد و اگر چه مخصوص گشت و کلیسای ایشان
 باشد اینجا جای سوال میماند پس در سفر بلکه ایشان در صومعه و دیارهای گشتند و از گشت و کلیسای خود
 در صومعه افتادند و بگردید و نماز بنکردند یا چیزی دیگر نیامی کردند و میساختند مثل آن از جامه و چون مثلاً
 خاندن بعضی از علماء درین باب نمی بایم خیزد که در مواهب آمده گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت
 میکرد و زمین و دیگر نماز هرگاه وقت آن می در آمد و فطکر و آنرا از راه و دیوای بن العینین و در قریع ابابری
 از بن عباس مانند حدیث جایز آورده که نماز نمی گذارد و هیچ یک از آنها نمی آید سیه حجاب خود را و درین و نقل
 در کرامت نیست و باجماع کلام در اینجا خالی از اشکال و احتمالی نیست و الله اعلم و بعضی گفته اند که مراد احتیاط
 جمیع جمل ارض مسجد ظهور است و دیگر از این هر دو نبود و مسجد بر وجه ظهور و این سخن خلاف مشهور است
 بیان علماء است و همچنین بعضی گفته اند که مراد آنست که جایز نبود ایشان از نماز خیزد و چنانکه متفقین میدانند
 طاعت آنرا و این است و جایز است در آنجا که یقین ندارد نه نمی است از نظر ظاهر حال و الله اعلم و از آنجمله
 آنست که معجزات آنحضرت اکثر و فراوان است از معجزات سایر انبیاء علیهم السلام و همین قرآن عظیم که مجموع
 آن جزوه است داخل آنچه واقع شود بدان اسرار که درین صورت است از وی که انما عظیم الگوثر با آنجی که
 مقداران باشند پس باید نگریست که بچند از کثرت میرسد و این را بیانی شافیه است که در آریب معجزات ذکر شده
 و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم الانبیاء و المرسلین است و بعد از وی هیچ پیغمبری نخواهد بود
 و هر گاه جمیع مدائن ماطق است و در حدیث آمده است که قصه و اساق من و داستان انبیاء و داستان
 هر و نیست که تا که خواند و تمام کرد و آنجا را بگریکهای خشت و گنجی از گنجهای آن خالی نماند پس طواف یکوندر
 آنجا که او و عجب میکرد و میگفتند که چه نموده تشنه است این خشت پس من آن خشت من خاتم انبیاء و چون عودت
 تمام شد احتیاج نماند و بخت لازم کلام الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بحقیقت انبیاء است و شرح ارسیده
 است که در دنیا است و واضح است شرایع انبیاء و مرسلین را و است او خاتم است فی شریعت است از تمام تمام
 انبیاء و اگر درمی یابند و او انبیاء را اتباع میکرد و تحقیق این در باب فضائل گشت و تفسیر قول دی عزوجل
 و از او خداوند انبیین فیما هم خارج آنست که شریعت وی واضح است و شرایع اعدایت می گانند و از آنکه و سلم

بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگویی و تو چه گوئی پس ایماهی کرد جبرئیل علیه السلام پس
 من که تو را میگویم و بنده باش فرمود که اگر من میگویم پیغمبر را بر شاه یا ششم بر میگردد و ندانم که چه کسی از طرفی از ربه
 الهی نداند که اسرافیل علیه السلام یکبار در دیار آمده باشد بر روی یکدیگر از ملازمان دهگاه و نبوت بود و مسافر
 سفر سعادت میبرد که چون سال مبارک دی علی الله علیه و آله و سلم بهفت رسید بدوی عبد المطلب بخت کرد
 هم دی ابو طالب اشرف کفالت و ترتیب دی اشرف شد حضرت عزت تعالی ایشان را اسرافیل را فرمان داد که بیاورست
 دی قیام نماید پس حضرت اسرافیل بهشت فرزند دگر دو سال یا در هم تمام کرد و آنگاه جبرئیل علیه السلام را
 فرمود که ملازمت دی نماید علی الله علیه و آله و سلم و ملازمت است که دی علی الله علیه و آله و سلم بهترین اولاد
 آدم است روایت کرده است سلم از حدیثی که بر روی رضی الله عنه که آنحضرت فرمودند انما سید الاولاد آدم بود و الله
 و چون حضرت قیامت از همه بهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد چه از زیادت و عزت و کرامت را آنجا بطریق
 خواهر بود که هیچ کسی را در مقام جای دم زمان نباشد الا او را علی الله علیه و آله و سلم چنانکه در کرمیه مالک یومین
 مثل این گفته اند و نیز در حدیثی که از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده انما سید الاولاد آدم بود و الله و الله
 میدی او را الحمد ملا فخر یعنی حدی که دی علی الله علیه و آله و سلم حضرت عزت را گوید جل جلاله که آن چنانکه شایسته
 موعظی که گفت او را و کس ندارد و نه تنهایی که دی و اصل است بکس نیست و نه آنکه حدیثی که حدیثی است چنانکه
 دی روز قیامت موعود و موعود باشد که بخود روز و روز است و شان نشان او و بقول خود و از آنجا انبیا کرد
 بآنکه این فضیلت که من یافته ام فضل و کرامتی است از خداوند و یافته ام آنرا از پیش خود و رسید تمام آن قوت خود
 که فرمودم که آن که از افعال او تواند که مراد آن باشد که مراد باین سیادت که نسبت با دادم حاصل است فخری نسبت
 فخری نسبتی است که بحضرت عزت دارم همچنانکه بعضی از قوم در تفضیل ولایت آنحضرت بر نبوت دی علی الله علیه
 و آله و سلم میگویند و بعضی از ارباب معانی گفته اند که فخر من در تفضیل و بیعت و نبی و مرا حدیث حق است و آنچه
 از آثار وجود و تحت جمیع ملکوتین است چنانکه مشهور است الفخر فخری و الله اعلم و همچنین سید اولاد آدم است سید
 تمام مخلوقات و کرم ایشانست نزد خدا از تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه و مقربین از اهل ثنوت و اصفین و از انجمله
 آنست که آمرزیده شد آنحضرت علیا السلام را با تقدم من و نه و اما تخریج خوالدین عبد السلام گفته اند که الله علیه
 از خصائص آنحضرت است که خبر داده شد او را در دنیا آنحضرت و تفهیم کرده شد که در دنیا کی خبر دادی که کی را از دنیا
 ای ناگاه که گویند روز قیامت نفسی نفسی انتی یعنی اگر چه همه را نبیا مقرر اند و تعذیب انبیاء از نیست و لیکن تصریح

خبر داده نشد هیچ یکی را باین فضیلت و آنجا کرده نشد بدان تصریح آن مخصوص بحضرت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که از نعم و اندیشه خود را بیخوده بخاطر جمع بحال است بر داند و بر شفاعت و مغفرت و توب و دفع درجات ایشان میگوید صلی الله علیه و آله و سلم و کلام دین آیت سابقا گفته شد و از آنجمله است که فرمودی اسلام آورد و ایمان باین سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست از شما هیچ یکی مگر آنکه موکل گردانیده شده است بوی قرین دی ازین دین که باز آنکه گفته یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ترا هم ایحال حال است گفت نعم لیکن اعانت کرد و یاری داد و مرا بر در و کار من بر روی اسلام آورد پس امر نمیکند مرا مگر و بعضی گفته اند که مراو اسلام آوردن اقیاد اطاعت و عدم نقض آنست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اکثر بر آنند که مرا و حقیقت اسلام است و این عزیز و عزیز نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما ترا آنجمله است که جائز نیست بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این را بودی چنانچه بنحصر رسیده و گفته اند که نسیان نیز جائز نیست حکایت کرده است این قول را نودی از شرح مسلم اینچنین ذکر کرده است صاحبها سبب نسیان بی تفصیل و ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کردند بر عدم جواز نسیان در اقوال اخبار که متعلق به تبلیغ و شریع و وحی است و در جمیع اخبار بیضی مردم خلاف کرده اند و خوبتر نموده و این قول ضعیف است چه اخبار بر خلاف واقع گذشته و مقتضی است که واجب است نسیان ساخت عزت دی صلی الله علیه و آله و سلم از ان و معلوم است بر بعضی عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در یاد و ثبت تصدیق اقوال و نقل به صحیح اخبار و صلی الله علیه و آله و سلم در هر باب که باشد در هر چیز که بود مذکور و بهر علما آنست اما نسیان در افعال جائز است و وقوع آن در نماز بصحت رسیده پس چاره نیست از فاعل شدن بدان با نقصان و بی حکمت و تشریح و ادراک است سعادت اخذ از بعضی جهه شریعت و احکام علیست در وی صلی الله علیه و آله و سلم با احتمال حصول شهوات و استمات در آن که موجب نسیان اینحال را ماسوی حق نمیشد باشد و افعال مخصوصه و خاصه جوامع از اینهاست و الله عالم بحقیقت الحال و اما خطا اگر مراد بیان خطا در اجتهاد است در بعضی مواضع شده باشد چنانکه در افتاد اساسی بدر کلمات اولی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر میکرد و خطا بلکه تنبیه میکرد و در بیان و همچنین در بیان نیز اشتباه از آنحضرت هرگز واقع نشده چنانکه تدریج و در دو رکعت گذرانیده شد یا سه و فرمودند که از شیطان است و از آنجمله آنست که سبب سوال کرده میشود و این حضرت تیر و گفته میشود که چه میگفتی تو در سجده که معیشت شده در میان شما الحدیث کلمات اولی ازین کلام معلوم میشود که

ایشان انبیاء و دیگر رسول نمی شدند از ایشان در قیامت استیاس واقع میشود و با یک کلام بیان فرمود که بعضی علماء گفته اند که سوال قبر از حضرت ائمه است و آنست که بعد از وفات و صلوات علیه و آله و سلم که در عالم برزخ ایشان را تفتیش نمایند از ذنوب کرده و در عالم آخرت می برند کذا قالوا و الله اعلم و از آنجا که آنست که جایز است سوگند خوردن خود بر آن خدا عزوجل یا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه بغیر او از ملائکه و انبیاء غیر جمیع شیخ عزیر الدین ابن عبد السلام گفته اند که مقصود بر آنحضرت و مخصوص بوی باشد که هیچکس در جبهه وی نیست صلی الله علیه و آله و سلم کذا ذکر فی المساهب اللدیه و از آنجا که آنست که حرام گردانیده شد از رواج دی صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وی قائل اند که خداوند از رواج امانت نمیدهد و در حرمت حکام است و دارند از جهت تکلیف و تعظیم آن حضرت و از جهت آنکه ایشان از رواج او دیده در بهشت و فرموده اند که آن توفیق و اوصالی الله و الا ان تنکحوا ازواج من بعد ما بدوا و بعد رفته الا جواب گفته است اگر گویند ملائکه بن عبد الله گفت چون بغیر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود من عاشرت رضی الله عنهما را نخواهم پس تازل شد این آیه و در بعضی کتب گفته اند که بر پیشانی طبع کرد و در عاشرت صدیق رضی الله عنهما پس خوانند بر و سکه این آیت و منیع شد از آن و این در مخیرات است که ایشان را میگردانیده و در آنکه دنیا و زینت آنرا خواهند یافت و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را نخواست و جدا افتاد از آنحضرت و اصل آن خلاف است و امام حسین عقیلی جزیم کرده اند که کل الاما که که تا وقت وفات یا آنحضرت بعد از حرام اند با غیر وی و در جواب نظر معصیان و شریعت است و حکم احوال و احترام و اطاعت و محرم نکاح است نه در جهان خلوت و فقر و میراث و تعدیه بکنند این حکم بغیر ایشان چنانکه گویند بنات آنحضرت خواهر منسوب است بر قول اصح که ذی الما است در حقیقت سبب حرمت از رواج آنست که آنحضرت می اند و در غیر شریعت و گفته اند واجب نبود برای ایشان عدت و وفات دهد آنکه مخالفت آنحضرت را می بخیر کرد چنانکه آن زنی که استخاره کرد و آنرا آنحضرت و زنی که دید آنحضرت و در نگاه ایستاد پس بعد از رواج اقوال است قولی آنکه حرام است و امام شافعی رحمة الله تعالی بر آن تخصیص کرده بر آن قول دیگر است و امام حاکم گفته که حرام است اگر دخول بها است و اما آنست که آنحضرت بن تفسیر نکاح کرده و مستفید را در راجع عمر رضی الله عنهما پس بعد از عمر که رحم کند او را پس خبر دادند بوی که دخول واقع نشده بود پس بانا که عمر در جمیع بعد وایتی که مخالفت کرد بعد از او می نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر مخالفت کرد و میست چنانکه را به طبع رضی الله عنهما که والد ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه و آله و سلم حرام نیست اگر فرزند او را در حیات انتهی و این مسلم نیز از این قبیل است که در ذکر آن الا ان فایده نیست جز علم باحوال

تشریف بیاورد و درضا نفسی که از قبیل احکام انگفته اند کلام را بقا و انا نمخله آنست که حرام بود و دست شما را نه ایچ
آنحضرت اگر چه مستور باشند در ثبات بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود بر ایشان کشف روس و کف دست
برای حاجت مانند شهادت و عزیزان چنانکه جائز است سایر عورات را آفتابی بر القاضی و گفته که فرض کرده شد
بر اہمات المؤمنین ستر بی خلاف در وجه کفین و جائز نیست در ایشان از کشف آن در شهادت و عزیزان دهنه اظهار
شخصی گردد و آنچه ضرورتی باشد مثل برآوردن لال کرده است یا آنچه در موطن است که چون دقایق مریضی باشد
عنه پوشیده اند تا آن حضرت را رضی الله عنہما از آنکه دیده شود شخص وی و در سبب نبش و جاش را ساخته شد قبه فوق
نفس وی تا پوشیده گردد شخص وی و صاحب مواجب که در این شیخ این چه مستقانی فکر کرده گفت نیست در آنچه
ذکر کرده است قاضی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرضیت آن بر ایشان و تحقیق بودند از ادراج مظهره که
بیرون می آمدند برای حج و طواف میکردند و صحابه و تابعین سماع میکردند اعلویش را از ایشان و ایشان
مسترات الالبان بودند تا شخص اتمی پوشیده نماند که حجاب اہمات المؤمنین یعنی عدم اظهار اشخاص ایشان اگر چه
مستور باشند در ثیاب امری مشهور و چه مقدور است پس عرض شیخ ابن حجاز بیکلام چیست آیا فنی فرضیت آنست
چنانچه ظاهر کلام او است یا اینها داخل ضرورت سازند و بنده بطور اشخاص اہمات المؤمنین در حج و طواف
ثابت است حدیث آمده است که فرمود عائشہ رضی الله عنہا چون در راه حج میرفتم با یغی گزیده نسائی کشادیم
روی و چون میرسیم که مردمان میرسنند انداختیم بر روی مہارک پیچید و بعد از آن در طواف ام المؤمنین صفید
در حج طواف نمی توانست کرد آنحضرت فرمود طواف کن تا از غضب خودم بر بر تقدیر ظاهر آنست که کشف ظاهر بود و
از کتاب آنکه مثل قبه عباسی چیزی بر بالای خود داشته باشند مجید است و اما در اسحاق حدیث همانند که آورده
یکباره باشند از عبدالواحد بن ابی تامر پدرش آمده که گفت در آدم بر عائشہ بر روی مسج بعد بطریق ظاهر این در
و بعد شخص است و اگر از حجاب این مملو خانه که چیزی که جائز است بر زنان از کشف وجه و کفین بر ایشان حرام بود
در ستر شخص اشکال نمی ماند و الله اعلم بقدر ما از آنجا آنست که اولاد نبات نسبت کرده بشتر از سبیلے رس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر چه بر او از لاد از طلب می شد ملا و من از طلب علی کرم الله وجهه برآمد و در
حدیث در زنان حسن و حسین علیهما السلام که فہان و فہان فی اللہ اتی اجہا فاجہا و اجہا فاجہا من بحبها و در ش
آنکه آمده آن بنی ہاشمی بر یاسینی من لریا و نیز آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بفرمودند بر رضی الله
عنہما فرمود بخوان نزد من بر مداین مرا ایسوی بگو بر مداین می سپارم آنچه خود در لایم خرم و دان

بنی هاشم و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن با حسین یکی از بن دو در مسجد آمده پشت مبارک آنحضرت
سوار شدند پس آنحضرت سر بر پشت سجد و از آنکه در پس رسیدند صواب از داری سجد گفت مگر وی آمده پس
تو یا رسول الله فرمود پس سوار شد پس ناخوش داشت که شتابی کنم تا فضا کنند وی حاجت خود و ولایت آیت
نبی را فرغ انانامه میرسد است و از آنجمله آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است روز قیامت یعنی سودمند نیست روز
قیامت مگر نسب من و سبب من مراد نسب اولاد است و سبب ازواج و لهذا از زوج کرد امیر المؤمنین علیه السلام
با سید واری اتصال با آنحضرت باین دو این قصه در جای دیگر تفصیل تر ازین مذکور است و از آنجمله آنست که در
گروه نشود بر نبات دی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی اگر دختر آن آنحضرت در نکاح مردی باشد نمی باید آن مرد را کلا
دی زنی دیگر خواهر واصل درین بابها قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی دختر ابی جبریل را که مسلمان
شده در مدینه آمده بود و خواستگار وی نمود چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت آمد
صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود قوم تو میگویند که خشم نیگیری بجهت دختر آن خود این علی است که نکاح میکند دختر
ابی جبریل را و شما هیچ نیفرانید پس آنحضرت برخاست و خبر برآمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابوالعاص را نام دانا
آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت و خانه وی بود پس راستی در زیر
بما و نکاح داشت رعایا را و حضرت بی بی فاطمه را که گشته دست و پا ناخوش دارم که از آنکه در فتنه بیندازند
او را و اینک آنکه فاطمه را درین شنید مادم که علی خواستگاری میکند دختر ابی جبریل را و بخدا سوگند هیچ نمیشود دختر سوخته
و دختر دشمن خدا و جانی که مردل باید که طلاق دهد فاطمه را پس انسان نکاح کند او را پس حضرت علی مرتضی را
و جبهه آمد و دختر خواست و ترک داد و خواستگاری دختر ابی جبریل آنحضرت حرام گردانید علی که نکاح کند
فاطمه ثنیدت حیات دی فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و تیرم که از آن کنی فاطمه را که لازم بی ایمان آنکاران
و منطوق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگاری طاعت انداختی
گردانیده شد بر جمیع نبات فخر بر دانا آنجمله آنست که اجتماع و تجویز کرده شود قبل و محراب سجد بنوی که مدینه است
چپ راست و فتوی و او شیخ الاسلام ابو زهره در شخصی که اعتنا آورد و از گذاردن نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم گفت که من اجتهاد میکنم قبله را و می گدارم که اگر کو این کار را با اعتراف با کاین محراب آنحضرت
بود و در گشت هنوز باشد نهاد اگر تا ولی میکند که این محراب که الان است آن نیست که فخران آنحضرت بود و صلی الله
علیه و آله و سلم بلکه تخرید داده شده است از آنکه بود که فرمود و در روایا آمده است که دو کرده شد جبابه که در میان

پس دید آنحضرت کعبه را و بنا کرد بر آن بنشاند علی بن کعبه را از آنجا که است که هر که دید آنحضرت را در خواب دید او را
 خداوندی شک و شبهنه بر آنش بطلان متعین نمیکند بوی یعنی بصورت شریف دی نمیرواند برآمد و نمودار او قدرت نداده
 اند که بر آنحضرت درین باب آخر القوان ذکر کرد و در روایتی آمده که فرمود من را فی القدر ای الحق مراد همین دیدن
 در خواب است و در روایت جاری بر رضی الله عنه آمده من را فی القدر ای الحق مراد همین دیدن است و در روایتی آمده که
 است که هر بصورت که خواهد برآمد و لیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 برآید زیرا که آنحضرت نظریه این است و شیطان نظریه ضلالت است و هدایت و ضلالت خداوندی که بصورت
 پروردگار واقعی و قدس تواند آمد و خدا را که در باری داد زیرا که وی سبحان خالق هدایت و ضلالت است هر دو
 در آنجا محلی اشتباه نیست که از افعال او بعضی گفته اند که این تفصیل عام است و در انبیا و اشیاء متعین نیست و در بصورت
 هیچ چیز نیست اما همانا سبب که بنی این را در خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در دیدن حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم شرف نیست که بصورت خاص بنده بصورت که کسی دید ایشان را و بدو بعضی شک گفته
 و گفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در واقع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن صورت
 بوده و در دست خود و بعضی دیگر این گفته اند که بصورت بنده که آنحضرت مقبوض بر آن شده صلی اعتبار کرده است
 عدد و بیای سفید که در کعبه شریف بوده و بیست نرسیده و یکصد که کسی که پیش این سیرین که صاحب تفسیر
 رویا بودی و آنکه میگفت آنحضرت را در خواب دیده ام بی پرسید وصف کن چرا که چه صورت دیده اگر بصورتی
 و صفی که که بعد آنحضرت بر آن صورت میگفت این سیرین ندیده توان آنحضرت را و دیگر ندیده که سیرین حدیث صحیح است
 و آنرا علم و کسی که این عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت چه صورت دیده گفت بصورت
 حسن بن علی رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس راست دیده توان آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند
 که در بین بصورت خاص و صفی معلومه وی او را که حقیقت است و بی آن او را که مثال و صواب است که جبر
 خداوند بر آنند که بصورت که بنده آنحضرت را دیده است و لیکن دیدن بصورت خاص آنرا و اکل است و تفاوت
 و در حال آنکه است هر که آنرا بنیال حاف تر و بنور اسلام منور تر و درایت او در دست تر و کاملتر کلام و محض بنیال
 بسیار است و در شرح شکات جمله از آن آورده شده است آنجا باید و در حدیث مسلم آمده که من را فی القدر
 فی القدر ای البی که دید مراد قوم سر انجام است که بنده مراد نقطه این را بچند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه
 بنده در آخرت و یکصد که در آخرت تمام است خواهند دید و امیدوار حصول این هدایت اند و در تخصیص برودیت

در شام حسیت مگر که بنیادین رای را روایتی خاص و قریب مخصوص باشد و تواند که بعضی گمان بکاران بشععی گناه
 خود محروم باشند از روایت جمالی چند گاه و بعضی ماطن بخلاف این رای که حرمان و فقدان محفوظ باشد و چه
 دیگر آنکه در روایت در لفظ روایت تاویل رو با وصحت است باین خصوص است باطل عصری صلی الله
 علیه و آله و سلم که بشارت داد که هر که از اهل عصر برویت در شام شرف شدا سید است که بشرف صحبت نیز شرف
 خواهد شد و این معنی انظر است چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بحضرت رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم آمد و گفت پدر من پیوسته است بشارت شریف نمیتواند رسید و لیکن در خواب بشرف شده است و فریاد
 رانی فی الزمان قریانی فی ایقظه و تواند که این بشارت باشد یعنی مستحان و مفریان و گاه و سالکان راه را که گاه و
 بگاه باین نعمت شرف شده اند حال بجای رسد که در لفظ نیز باین سعادت مشرب شوند و علما را در روایت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در لفظ بعد از موت خلاف است و صاحب مواهب الدین از شیخ خود فخر کرده است
 که گفت رسیده است باین انبیاء یکی از صحابه و من بعد هم و تحقیق سخت شده اند و فاطمه بر فوت آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم ناامردی رضی الله عنهما بانده ضامی بعد از آنحضرت بر شمشاد بر قول صحیح و خانه بی همسایه نیز
 بود و فخر کرده اند از وی روایت آنحضرت و در سیدت فراق لیکن از بعضی صاحبین حکایات از نفس خود چنانکه در
 توشیح عبی الايمان باز روی و یحیی النفوس بن ابی حمزه در ضمن الریا صین عقیقت با نفسی دیگر تصدیق است
 وی شیخ صلی الدین بن المنصور در رساله خود هم در مواهب عبارت است این خبر آنکه در حدیث گفته است که اگر کسی
 از سلف و خلف از جماعت تصدیق کند یا بنیادین یعنی این را فی الزمان قریانی فی ایقظه که ویدند آنحضرت را
 در شام پس از آن دیدند و لفظ در پسند از حضرت وی را نشاء که مشوش بعد پس خبر داد آنحضرت ایشان را
 بکشد و کار و نمود و تقریر آنکه از آن کشاد حاصل شد و همچنین آمدن زیاد و نقصان گفت که آنکه تصدیق دارد
 کبریات اولیا یا نه اگر ندارد وادی بحث نتواند کرد بهر چه اثبات کنند وی تکذیب خواب کرد و اگر تصدیق دارد
 بایقظه این از انجلیست زیرا که کشف کرده میشود و اولیا را بخرق عادت از اشعار عید غریب بر عالم
 علوی مدخلی که سائر الناس را بآن راه نیست و هم صاحب طایفه گفته که شیخ ابو منصور در رساله خود گفته که میگردد که
 شیخ ابو العباس قسطلانی در آمد یکبار بر حضرت رسول پس گفت آنحضرت حراد اخذ الله بید یک با احمد
 و سگی می کند ترا خدا تعالی یا احمد و از شیخ ابی السود آورده که گفت زیادت میکرد شیخ ترا که شیخ ابو العباس
 و شیخ دیگر را از سلما و عصر پس مشغول شدم و منقطع شدم از همه و فرج کرده شد بر من پس شوم از شیخ که شرف عید

علیه السلام که در صحنه سیکر آنحضرت بمیان شهر کارو گفت شیخ ابو العباس حرانی که در آدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کیاری دیدم آنحضرت را که میزبند ناشیر او را بولایت و نوشت آنحضرت برای برادر من که محمد نام دارد و ایشان منشوری گفتیم یا رسول الله نه نویسی برای من چنانکه برای برادر من می نویسی فرمود آنحضرت علیه السلام که در انعامی است غیر این و امام جماعه الاسلام در کتاب خود المتقدمین الفلانی مکتوبه که در باب قلوب شاهده میکنند در بیداری ملائکه را در اوج انبیا را و سه شصت و نوزده نشان آواز را و اقتباس میکنند از ایشان اوزار و اسفاده میکنند و ملائکه بکتابت کرده شده است از سید نور الدین الحلی و المید سید صفی و سید سعید غنیف الدین که شنیده در محضر زیارت جواب سلام را از داخل قبر شریف ملک السلام با دلهی و در مطالب الدین از بن قبیل حکایات می آید که احتمالی فیض و سلام بر دو در و دوسه آید که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره فرموده از اوقات العشاء از شیخ عبدالغفار دیکلانی رضی الله عنه می آید که فرمود نزوح نکردم تا آنکه فرمود در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزوح کن گفت ساطع این حرف بنده مسکین عبدالحی بن سعید الدین ثبته الله فی مقام الصدقین و الطاهرین در بهجت الاسلام تصنیف شیخ ابوالحسن علی بن یوسف الشافعی الحلی که میان در بیان حضرت نوشت ثقلین شیخ عبدالغفار دیکلانی رضی الله عنه و دو اسطه است از شیخ جلیل شریف ابی العباس احمد بن الشیخ عبداللّه الانزهری الحسینی رضی الله عنه می آید که گفت حاضر شدم مجلس شریف شیخ محی الدین عبدالغفار دیکلانی را رضی الله عنه و یونس و در مجلس مانده هزار و شصت بود شیخ علی بن هبئی در مواجعه شیخ زیرا که مفری بود پس گرفت او را پیشک خواب پس گفت شیخ خود را خاموش شو بدین ناموش شدن تا آنکه شنیده میشد از ایشان مگر قسمای ایشان پس فرمود آنحضرت شیخ از کسی و ایستاد و پیش دعوت شیخ علی هبئی با و ب و تمیز میکرد نظر را و روی پس از آن بیدار گشت شیخ علی و گفت شیخ آبا و دیدی آنحضرت ما در خواب گفت فرمود پس از نیت تا و ب و در زیدم فرمود بچو وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت وصیت کرد و بیا ازت گفت شیخ علی مجرم آنچه دیدم من در خواب دیدم از شیخ در بیداری در روایت کرده شده است که هر چند در آنروز حضرت فرمود از اهل مجلس و بداند که سبب مرا به بعد از نقل احوال شایع در روایت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نقطه بر فاعده علم و احوال علما از شیخ بدر الدین حسن بن الاهرل نقل کرده که در دفع روایت شریف در نقطه مراد را متواتر شده بدان اخبار حاصل بان علم نوی است که نفی است الا ان شک و شبهه ولیکن واقع شود مراد ایشان نیست حس و غموس طرف از جهت مدد و حال که ضبط نمیتواند کرد آنرا عبارات در مراتب ایشان و

اوران در ذات متفاوت و سعادت است و گویا در تمام می بیند با و غیبت می آید از فیض جمال بیکند و گاهی
 خیال می بیند و آنرا رسول گمان می برد بلکه دیدن آن من التوم و فیض است نعم از باب قلوب که همیشه فاسم
 برانیه و توجه و خالص نماز کند و رات فسانیه و موضع اندازد و یا و ایل آن مطلقا دشمنان و عاشق جمال شریف
 اویند و دوست میدارد و یکی از ایشان که بیرون آمد از نام ایل و آل خود به بنده غیر اصل الله علیه و آله و سلم بیا که
 شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه که متشرف شد صورت شریف آنحضرت در دیده نمود وی و تصور کند در عالم
 هر که کلام بیکند در حالت ذوق و انسلیح از عوالم جسمانی و حکایت بیکند از شیخ ابی العباس مرسی که گفت
 اگر بوشیده شود جمال آنحضرت بچشم من زدن من خود را از مسلمانان نمی شمارم و این نیز محمول بر دوام شاهد
 و حضور است در عایت نبین و آداب سلوک منابع است صلی الله علیه و آله و سلم بر اقیه نوری صلی الله علیه و آله
 و سلم الا سلام ان تمجد الله کانک نراه و گفت است پدر اعزل و عقیب حکایت شیخ ابی العباس مرسی که این نیز
 است که واقع میشود مانند در کلام سماع و ادانست که محو نیست بحجاب غیبت و زبان بکیت دوام مرانیه
 و حضور و استحضار در اعمال و اقوال علامه کرده که محو نیست از روح شخص آنحضرت بیده هر که آن شخص است
 و الله اعلم این علامه و انحصار عبارت مناسب است که نقل کرده است در انکار رویت در فیض چشم گفت نه سکین
 فیه الله علیه و آله و سلم طریق الصق و الیقین و خلاصه من کند رات المظن و التفتین که دوام مرانیه و حضور و استحضار
 و در بیان چشم خیال و تصور مثل مرئی است که اباب طلب و اصحاب سلوک بدان متمتع و غوفا اند و سخن در رویت بر دوام
 و مثال و همچنانکه جاننا است که در تمام جبهه شریف آنحضرت تصور متشکل گردد و بی شرب مثل سلطان در فیض جمال گردد
 و آنچه نام در نوم می بنید مستقیما در فیض بنید چنانکه از حکایت بهیچ الاسرار ظاهر میشود و چنانکه در حدیث آمده است
 می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار نبی اسرائیل عبا پوشیده بجمع می آیند و تبلیغ میکنند علی ایضال نیز بر تمام مملو
 در زمین خلاف ظاهر است و تقبیل ملکوتی بصورت ناسوتی امری تفر است و این مستلزم نیست که آنحضرت
 علیه السلام از قبر شریف برآمده باشد و لازم نمی آید که ایشان را در اصطلاح معا بگویند و لیکن در بعضی وجوه حکم حکایت
 داشته باشند و اگر غیبی از عالم حس و استیلائی ذکر انبیا کنند بی ثبوت نوم مانعی نیست و نوم تعقل حاس است
 بخیله طوبیت مزاجی بر دماغ و اینجا غیبت حواس با استیلائی ذکر و تصور است و در فیض است در نوم و باحوال
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از موت مثال است چنانکه در نوم مرئی میشود و در فیض نیز میباشد آن
 شخص شریف که در مرینه در قبر اسوده می است جان مثل میگردد و در یک آن تصور بصورت متعدده عوام را در تمام

و خواص را در نقطه و صاحب موجب خود گفته که هر که تصدیق کرامات او را دارد و قابل است بآنکه منکشف
 میگردد و ایشان انبیا در عالم علوی و عالمی شکل داشته میگرد و بر وی چیزی از این باب و امام عزالی گفته که هر چه
 حاضر در خواب می بیند خاص در بیداری باینده هر چه آنها را کسب حاصل شود اینها را بوی بیداری قبول کن
 هوبیدی السبل تنبیه اگر چه رویت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نام حق و ثابت است بی شک و شبهه
 ولیکن گفته اند که آنچه را می بینند از احکام عمل بآن کنند و نه از برای شک و رویت بلکه از برای آنکه از ای مضبوط
 و منقود است و حالت نوم گذر آید و او را احکام شرعی که مخالف قرار داد دین است و الا بعضی علوم که از این
 قلیل باشد و قبول آن و عمل بدان خلافی نخواهد بود و بسیاری از محدثین تفصیح اهدایت کرده و می گویند از حضرت و
 نموده و عرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت نور روایت کرده است پس فرمود آنحضرت نعم اولاد
 در روایت که در نقطه است بعضی مثل آن نیز به چنین استفاده علم نموده اند و الله اعلم و از جمله خاصه آنحضرت
 است که نام نهادن بنام شریف دی میمون و سایر کنایه است در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از
 بن مالک رضی الله عنهما که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده کرده میخند و بنده در درگاه حق
 پس امر میکند تعالی ایشان را به بهشت و میگوید این دو بنده خداوند را چه چیز مستحق است که به بهشت را
 و حال آنکه عمل نکرده ایم که خبر امید می توانا به بهشت پس بگوید ای بنده خداوند را چه چیز مستحق است که به بهشت را
 بنفس خود که در نیاید آتش را که سبب نام او محمد و محمد است و روایت کرده شده است که گفته است پروردگار تعالی
 آنحضرت سرگند میخورم بخیر و جلال خود عذاب کنم هیچ کس را که نامیده شود بنام تو جز علی بن ابی طالب
 رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ نامده نیست که نهاده شود و حاضر شود بر وی سبب نام او احمد و محمد است مگر آنکه
 یا که خدا تعالی آن نمر را که نهاده شده است آن نامده و در هر روز دو بار و ده ایونصور الدلیلی و نیز آمده
 که هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت و به حق تعالی و آن نامده که جمیع شوند فرمودی که بشورت و در ایشان
 کسی بود که نام دی محمد است البته برکت کرده شود در آن مشورت آمده که هر که از نام محمد بود آنحضرت او را شرف
 کند و به بهشت و اگر در حال بوی میری شعر خان فی دمه نه بنسبت و محمد و هواد فی الخلق بالذم و کاتب حروف
 کباری حضرت غوث الثقلین را در خواب دیده و در پیش ایشان بایستاده و حاضران مجلس شریف گفته که در این مجلس
 سلام میکند آنحضرت پیام نموند و محال آنکه در دمه نموند آتش و در رخ بر شام حرام است ظاهر این بشارت
 نتیج این تسبیح است که کردند و ملا را اتفاق است در تسبیح یا ستم شریف و در نگین بکینست آنحضرت را نام است

اختلاف است خواه محاسن باشد یا نه و بعضی از جمیع میان تسبیحیت منع کرده اند و می فرمودند بخوبی زنده و
این قول صحیح است نمودی گفته کردی پس از این جهت و در سبب امام شافعی رحمه الله علیه منع است
مطلقا امام مالک رحمه الله علیه نیز کرده است مطلقا و در سبب ثالث جائز است هر کسی را که نامش محمد نیست و سبب
نیز کرده است مطلقا و بعضی گفته اند که در این باب است نهی را بتمام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود الا قریب آنست
و از آن جمله آنست که مستحب است غسل و تطیب برای فراره از حضرت آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث
آنحضرت آواز نیست کرده شود چنانکه در روایات جات چون تنگ میگردد و ناله خانی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم
صوت البین زیرا که کلام دینی صلی الله علیه و آله و سلم که در وی و آثار است بعد از وی در وقت و وقت غسل و کلام
اوست که مسجع بشود از لفظ شریف وی باید که خوانده شود بر مکان عالی مرتفع روایت است از طرق که چون آمدند
مردم بر مالک رحمه الله علیه بیرون میفرستاد و جاریه را میگفت میگردد پیش من یا امیر شما حدیث یا سائل اگر میگفتند
سائل میفرستادند و بیرون آمدن از خانه و تعلیم میکرد این را سائل و در غیر این روایت آمده است که گفته میفرستاد
نزد درون خواب سائل را اگر میگفتند حدیث میفرستادند می در آن مجلس را پیش غسل میکرد و جامه سفیدی پوشید و جامه
همه سر می نهاد و طلیسان می پوشید و تطیب میکرد و نهاده میشد که کسی پس بیرون می آمد می نشست بران و تخمیر
میکرد و بعد از آن می نشست بران و در وقت نهد حدیث میگردد که امام مالک
این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و تحقیق کرده داشته اند و مالک جماعه دیگر حدیث بر غیر طهارت و بود
و بعضی که چون بر غیر طهارت میبرد تخمیر میکرد و تنگ نیست که احترام و تعظیم و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد کردی و
سماع حدیث شریف دی سماع اسم مبارک و سیرت و لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت فراره
حدیث قیام نکند کسی را که در کعبه بزرگه درین قلب اولست با آنحضرت و قلب احترام است حرار او قطع حدیث اوست
از جهت غیر او خصوصاً در مسکن و مسجد آن را و بعد از سلف که قطع نمیکردند حدیث را و حرکت میکردند و اگر مضرب
روایتی میرسد در بیان ایشان و میگردند بران از جهت احترام حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که
یکبار حضرت امام مالک را غریب سفیده با گزیدند و میفرمودند که اگر از او قطع کردی حدیث را از جهت تعظیم و توقیر
جناب حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه معذور بود در آن و حرکت و قیام به ضرورت خود گنجشاکش
دارد خصوصاً که متعاقب گردد با آن مال یعنی از کلام مذکور این الجماع فی الدخل و از آن جمله آنست که ثابت میشد
بجهت هر کسی را که جمع میشد و ملا فی میگشت با آنحضرت یک محله و مسجد به جمال مبارک او را مینظر و لحظه این را

وخصائص آنحضرت نوشته اند گوید او آنست که صفت و عرف و عادت با مندا و اجتماع و طول مصاحبت و اصل بیگردد و در اینجا بیک نظری و یک لحظه بجهل می پویست و این چنین کسی با صوابی بیگونی بقول صحیح مندرج است اینها
 خصائص را سخن آن صفت نسبت به مردم دیگر است نسبت با نبیا و علیهم السلام و چنانکه گفته اند که در تابعین نسبت شما
 انجمن نیست بلکه آنجا بطریق اجتماع حاصل میگردد بقول امیر مزا و ابی اصول و چندی از خصائص شریف که ذکر
 کرده اند مشترک است میان آنحضرت و سایر انبیا علیهم السلام مثل عدم نقض و منوینوم و عدم جاد و مثل شیطان
 بصورت عدم شاد و مانند آن که ما صرح به بعضی العلماء و توانند که در او آن باشد که در صحبت و وجود و مانند
 و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت پیدا میشود چنانکه گفته اند که بجز آنکه نظر شریف از آن حضرت بر اعرابی محض می
 افتاد تعلق میکرد و حکمت و در ذرات القلوب میگردد بیک نظر که بر حال جهان آسای مصطفوی اقتدر چینی نماید و کلامی
 کشاید که دیگران را با ریاضیات حاصل نگردد و این از معجزات و خصائص سید انبیا باشد که در انبیا دیگر علیهم السلام
 نبود این را خصائص آنحضرت علیه السلام نوشته اند و نیز در خصائص نوشته اند که صحابه آنحضرت همه عدول اند
 از جهت ظهور کتاب و سنت که در صحیح و تعدیل ایشان واقع شده پس سخن کرده نمی شود از عدالت هیچ یکی از ایشان
 چنانکه از سایر روایت و حدیث را با افراد صحابی فرو و غریب می خوانند بلکه از غیر ایشان از تابعین و من بعد هم
 و اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر تعدیل ایشان اگر چه بعضی از ایشان طایفه فتنه شده اند و بعضی طعن میگویند
 که طایفه فتنه و وقوع ایشان در آن بظهور اجتماع و تاویل بود و نظر میکنند در فضائل و آثار ایشان در امتثال
 و انتمای او امر و نواهی آن حضرت و حضور ایشان در عفو و جاد آن حضرت و فتح و قایل و تبلیغ احکام و هدایت
 الناس با مواظبت بر صلوة و صوم و زکوة و انوع فرایض و صفات کمال از شجاعت و براعت و کرم و اخلاق
 حمیده که نبوده هیچ امتی از ائم سابقه و نیز جمهور علماء بر آنند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین خیار امت و افاض
 ملت اند و هر که بعد از ایشان است بر حسب ایشان نه رسد و بعضی از علماء مثل ابن عبد الله که از مشاهیر محدثین
 است و غیر وی درین سلسله تکلم کرده اند و گفته اند که باشد در جماد که بعد از صحابه آمده کسی که افضل باشد در
 کمالات علمی و عملی از بعضی صحابه که از اهل کبار بوده که سائیکه زده شد بر ایشان حد و دینیک کرد با عادت و
 که در فضل آخر است و رد و بافته و بعضی از محدثین گفته اند که خیریت و افضلیت مخصوص با صحابه است که نه
 بعد صحبت ایشان بسیار بود استغاضه و استغاضه ایشان از آن حضرت و فخر و تزلزل است محض که فضل
 رویت آنحضرت حصول یقین حایان عیانی مخصوص است بصحابه که هیچکس دیگر ندارد و احادیث که در فضل

آنحضرت دارد شده از حیثیت دیگر است که ایان نبیست نهانکه در یونان یا بر وجه تفسیر کرده اند و انشاء
 العلم از آنجمله خصائص این را نیز ذکر کرده اند که مصلی خطاب میکنند آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بقول خود
 السلام علیک ایها البقی و خطاب میکنند نیز را اگر او این اختصاص آن داشته اند که سلام بر نبی آنحضرت
 مخصوص واقع نشده است پس این معنی موافق است بحدیثی که از این مسود رضی الله عنه آمده است که گفت
 بودیم ما چون میگذاشتیم نماز یا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم السلام علی الله و السلام علی جبرئیل و السلام
 علی میکائیل و السلام علی غلمان و چون برگشت آنحضرت از نماز روی در آورد بجانب ما فرمود و گویا سلام علی الله
 زیرا که هر کس در نماز است یعنی سالم است از نقائص و در نماز و سلام بخشیدگان است از ان سلام
 بر او که مومنون و احبای است معنی ندارد و چون نشینند یکی از شمار نماز را بگوید یا تسبیح الله و الصلوات
 و الطیبات السلام علیک ایها البقی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی آبائنا و الصالحین که چون این
 را گفت رسید هر عبد صالح را که در آسمان زمین است الحدیث پس در اینجا تخصیص واقع شد بسلام بر آن
 حضرت در دیگر آنرا نبی گذشت و اگر او این را از آنکه خطاب آنحضرت با وجود صفت از خصائص است
 نیز وجهی دارد و وجه این یگونی که چون در اصل شب مراجع در و بعضی خطاب بود که از جانب رب العزت
 سلام آمد بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن بهمین جمیع گذاشتند و در کلماتی شرح صحیح آنجا
 گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت اسلام علی البقی میگفتند زبینه خطاب به الله اعلم و در بعضی کلام
 بعضی عرفا واقع شده که خطاب از مصلی علیه السلام شود و روح متقدس آنحضرت و سر بانای بر زواری موجودات
 خصوصاً در احوال مصلین است و با آنکه درین حالت از شد و وجود حضور را از آنحضرت غافل و اهل بیاید بود
 با میسر و در فیوض از روح بر فوج وی صلی الله علیه و آله و سلم و از آنجمله آنست که واجبست بر کسی که بخواند او را
 آنحضرت جواب داد اگر چه آنکس در نماز باشد و یا بنیحد سعید بن العلی است که گفت نماز میکردم من پس
 خواندم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخدمت آدم گفتم یا رسول الله
 من دعا نماز بودم از آن جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا گفتند است خدا استعالی استجیب الله و الله رسول از ابیالم
 لما یحکمکم پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرمود من است عاضی میشود و آن آیان را باطل میشود و از جانب
 مواهب میگردد که تصریح کرده اند جماعه از شافعی و غیره آن که باطل نمیشود بعضی بر آنند که باطل میگردد و از
 حدیث چیزی معلوم نمیشود و الله اعلم و از آنجمله آنست که در بعضی گفتن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود دفع گفتن غیر

اولیست در هر که در فرع بر بند و بر آن حضرت قبول کرده نمی شود روایت می آید اگر چه نویسنده چنانکه ذکر کرده اند جماعاً از محدثین و از سید بن جبیر آورده اند که مردی در فرع گفت بر آن حضرت علی علیه السلام و سلم ایستاده و از آن حضرت علی بن ابی طالب را می آید و از آن حضرت روید اگر باید بکشید و شیخ محمد حوسنی بر امام الحرمین بآن فرقه که تمکین بر حضرت پیغمبر علی علیه السلام و سلم کفر است لیکن موافقت نکردند با ما در این قول و حق آنست که در فرع بر سید بن ابی طالب کفر است و از آن حضرت روید که اگر با فرعی هفتصد ما صواب آن ما استعمال نکند و نویسنده اگر صحیح شود و آثار آن عیان گردد و مقبول است و فرق نیست میان شهادت و ایت و از آنجا آنست که آن حضرت علی علیه السلام و سلم معصوم است از ذل و کذب و غیره و خداوند عز و جل از آنست که جایز نیست بر انبیاء علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین حال است و از آنجا آنست که جایز نیست بر آنحضرت جنون زیرا که این نقص است و سایر احوال و همچنین ائمه و صلوات الله علیه و سلم و علیهم اجمعین تنبیه کرده است بسبکی بر آنکه ائمه را ایشان مخالف ائمه دیگران نیست و از علی او جاع است بر حواس ظاهر و نه بر قلب نه بر آنکه وارد شده است که خواب بکنند چشمهای ایشان نه دلهای ایشان و چون نگذاشته شده است و اما ایشان از قوم که سبکتر از انعام است پس از انعام بطریق اولی محفوظ باشند و سبکی گفته است که جایز نیست انبیاء را می زیر که این نقص است و داعی نشده است هیچ پیغمبری بر گرد را آنچه مذکور است از شعب ثابت نشده و با انقباض را حاصل شده بود و بر آورده بر طرف شده امام فخر رازی در تفسیر توبی و تقصیر او ابرضت عیناه من اخن گفته است که غالب شد بر او بکار و از علی بکار بسیار میشود آب چشمم گویا سفید شده است بسفیدگی آن تا تحلیل میرسد آن قول آنکه تاخیر خون در عصبه بکار است نه در حصول عی بعد از آن گفته است اختلاف کرده اند که روی علیه السلام عی شده بود و بالکلیه پس گردانید او را حق بعید در وقت انقای فمض علیه السلام و بعضی میگویند که ضعیف شده بود بصودی از کثرت بکار و از آن وادراک میکرد و ادراک ضعیف و چون پیرامون یوسف بر روی مبارک وی انداختند نوی شد بصودی و رفت نقصان تنی پوشیده ماند تحلیل سبکی عدم چو از آنکه وی نقص است بر دخول است آنکه طریان اراض نیز نقص است خصوصاً بلاای که بر ابوب علیه السلام حاضر شده و قهقهه می شنید علیه السلام شهوات است حکم بعد ثبوت آن حکم است و صحیح در یعقوب عی است و لذا فرمود فارغند بصیرت و متاع گفته است که نه بر یعقوب پیش شش سال تا گشت کرد و او را بقیس یوسف و قول امام فخر که تاخیر خون در عصبه بکار است نه در حصول عی و از این آنست که تاخیر خون در عصبه بکار است و تاخیر عصبه بکار عی پس بواسطه تاخیر خون و عی

نیز باشد شهور است که هیچ پیغمبری اعم نبود از اینجه از ایشان علمی بوده اند و اعلا علم و اقرا تجل است که هر که
 و شام کند آنحضرت را و تحقیق کند و بی اندوه بصیرت یکنان است واجب است قن دی در مخالفت آنست که
 و راست که این قن بطریق حد است و بالفعل باید که طلب نور بیاورد و باجبت روت که قوی باشد
 و اگر قوی آورد و بخشد و نثار خوی اوست و این بر تقدیر است که مسلمان باشد و اگر کافر باشد و اسلام آورد و دیگرند
 و این سبب و از آنکه با تفصیل بیاید انشاء الله تعالی و از آنجمله است که آنحضرت تحقیق میکرد هر که هر چه میخواست
 از احکام ایجاد و نفل است یکی آنکه احکام مغضوب بود بوی صلی الله علیه و آله و سلم هر چه خواهد حکم کند و دوم آنکه
 هر حکمی وی میداد و آنکه تحقیق کرد و هر چه بدین نیت را یا آنکه شهادت دی حکم در دشمنان و در دو خصم است که
 آنحضرت فرموده بود و از اعرابی ایسی را پس آن اعرابی شکر خدا بنیاد حضرت را گفت گواه یار که گواهی بدین
 کرد و فرمود هر که از مسلمانان می آید یا عمرای میگفت و ای بر تو پیغمبر خدای گوید هر گز حق اعرابی قبول نمیکرد و نا
 آنکه آنحضرت گفت گوای سیدم که تو فرزند و زود آنحضرت با خبر میگردی که گواهی میدی و گواه که فرزند ایمان را
 گفت یا رسول الله ما صدیق بنی سیدم تو را زنی آسمان آیا صدیق بنی سیدم برین اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم شهادت فرمود و باجای شهادتین و خصوص گردانید و از این تفصیل خطای گفت حل کرده اند
 این حدیث را که یاری از مردم بر پیغمبر علی آن و توسل کرده اند قوی از اهل بدعت بسوی استعمال شهادت مر
 مرد و یا آنکه صرف است نزد ایشان بجهت بر سر هر دعوی کننده و چه حدیث است که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر
 اعراب خود و مردای شهادت فرمود و باجری تا گردید بر قول خود و اظهار بر خصم پس میگردم شهادتین
 باشد فایده و چنانکه رخصت کرد آنحضرت ام علیه را که از فغانی صحابیات است به نیابت ابومار زول است
 باجوبت نساک در اینجا واقع شده است و لا یحیی تاک فی سور و فاعلم که در و رسول الله آن فغانی بای میگردند
 و از این جهت در حاکمیت و چهار نیست مرا که من نیز با حققت کنم یا این است که آنحضرت ام علیه را
 در نیاحت گفته امام خودی این تحقیق است ام علیه را و تحقیق است که این است با احتیاط فغانی نهاده و شایع
 را میسر که تحقیق است که هر که خواهد بهر چه خواهد چنانکه رخصت کرد آسمانیت جیسلی بر آنکه هر گاه کسی در آن جزو
 الی طالب که در هیچ او بود و فرمود و سر فرمود چنانکه نام بر پیش و سگ و از بعد از آن هر چه خواهد کن و چنانکه رخصت کرد
 ابو برده یار را و پیغمبر را حمید بر آنکه خبر و قضا است که آنحضرت فرموده بود که هر که فوج کند پیش از نماز از فغانی
 مجرب نیست ابو برده گفت یا رسول الله من شناسی فایده که شناسی که در دم مدینه آن تفهم که فرمود و از آنکه رخصت است پس چنانکه

اهل عیال و همسایه ای خود را اکنون بانی نیست ز من مگر ز خانه که بهتر از گوشت سفید گوشت داشت آیا کفایت میکند از من فرمود کفایت میکند از تو کفایت نمی کند بعد از تو از غیر خود چنانچه نزدیک کنی که در فی خود را برای اسی و این بار برود چنانکه در قرآن مجید فرموده است و ان امرأه و بیت نفسها یعنی الایه آنحضرت اقبول نفیقا در وی فقیه الیهاده بدگفت بن زوی کن یا رسول الله این زن را اگر از قابل نیست فرمود چیزی داری که هر وی میکنی گفت پی ندارم مگر همین از اسی که در شر دارم فرمود بوی چیزی اگر چه انگشتری از آهن باشد گفت ندارم چه بسوره فرزان مجید یاد دارم گفت زوی کن او را بچیز که هست از قرآن و تطهیر کن او را در مهر کن آنرا دینی باشد قرآن هر کسی طاهره تواند بود چنانکه فعل آنحضرت آنست که یک کده میشد چنانکه دو کس پاره شود و از بیت شرافت اجرو از آنجمله آنست که فرستاده شد جبریل علیه السلام در روزی که حضرت سه رفته برای عبادت و پرستش احوال شریفه وی و از آنجمله آنست که نماز چهار گانه میبردند بر آنحضرت پنج فرج مسلمانان بی امام بودن کرده شد بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی و در حد شریف وی قطیفه که می گسترانید در زیر خود این هر دو امر جائز نیست مگر آنحضرت را و بعضی گفته اند که گسترانیدن قطیفه از شتران بود وی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود گستراند از آنجمله آنست که زمین تا یک ناله چهار موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در مجلسش باید از آنجمله آنست که زمین بخورد جسد شریف او را صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین شیخ و جاسادین را و این را از جمله خفاص شمرده اند و بعضی گویند چنانکه قبر شیخ علی رضی الله عنه را بعد از پیاپی سال بتقریبی گشاده همچنان دست با کفن یا نمی بود و تقریب آن بود که میخواستند که بسیر او در راه ایشان را که جوانی صالح بود و در قبر ایشان دفن کنند و در مکه معظمه عادت است که اموات را به کادر قبر بندگان دفن میکنند و ظاهر آنست که از خردن زمین جسد شریف را که کفایت است از حیات حاین مخصوص با آنحضرت و حضرات انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین و از آنجمله آنست که ارش یافتند از وی صلی الله علیه و آله و سلم از جهت قیاس ترک وی و ملک وی و بعضی میگویند که مدینه دیگر دو چنانکه در حدیث آمده است ما رنگه مدینه و حرف کرده میشود و چهار ش که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن حرف میکرد و از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و مسایا و مسالین چنانکه آنحضرت خود در زمان حیات میکرد و میاست را آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که جمیع کتب کتب مال خود را و غیر وی جائز نیست مگر شکر و همچنین حکم را انبیاست که ایشان را ارش یافتند و مدینه و قول حضرت علی رضی الله عنه و قول و قول وی سبحان رب سبب بی امن لولا که جلیا بر تنی ارش نبوت و علم است و از آنجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله

علیه و آله سلم زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز میکنند و قبر شریف با زبان و آفات و
 حکایت کرده این زبانه این انبار که ترک کرده شد از آن در ایام هر سه روز و بیرون رفتند مردم و معبد این سبب
 در سجد بود و دیگر و پیوسته متوحش شدند چون وقت نماز شد نزدیک قبر شریف رفتند و آنرا از آن شنیدند و نماز نکردند و دم
 بیشتر شنیدند از آن و آفات و در قبر برای هر نماز تا گشت شب و باز آمدند مردم و شنیدند از آن ایشان را چنانکه
 شنیدند از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر است یا در جای عین
 یا بر جا که خدا خواهد و در بیشتر یاد و آسمان یا بجای دیگر چنانکه عقیده بجای همین نبود یعنی گویند که اجسد شریف را در
 قبر نهادیم و در قیل و رزح آن نگذاشتیم پس ظاهر آنست که همدین بقعه باشد و اگر گویند این بقعه ننگ سیاه است
 پس جسد شریف در آن جواش آنکه در حدیث آمده است که شمعت کرده میشود و در قبر موسی و در بقعه موسی جسد
 شریف سید السالین علی اله علیه و آله سلم که ضمت آن را در آن فاس برین است و اگر گویند که فردوس علی است
 و ادلی است برای تمکین و استقرار آنحضرت از بقعه قبر جواش آنکه کدام نیست بهتر و غیر از قبر شریف باشد که
 آنحضرت در دنیا بود و ام نقی الدین بسکی رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که انجم اعضای شریف که هست
 بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و تفضیل و بندگی بر کعبه مسجد و عرش غلبه نماید هیچ مؤمن را که توقف کند و زبان
 و تبار این حدیث سیدین السبب که از آن پیشین از قبر و حدیث شریف که آنحضرت فرمود و در موسی
 علیه السلام را که نماز میکرد در قبر شریف تا بیدار میکنند قول را و حدیث و بیان انبیا و شریف و آسمان و حدیث
 دیگر که در موسی را که باشتاد و بی اسرار کل کج می آمدند و تلمیذ میگویند ناظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که
 قرآن تفسیر مطلق است بحدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم قال الله تعالی انکم بیت و انتم متین و در مورد کعبه
 انی رجل مقبوض و محدثی که فرموده آن محمد اعداء و اجماع دارند است بر آن جواش اگر آنحضرت چندی در کعبه
 و در و بعد از آن زنده گردانیده حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اگر نم فرود آید از در و در قبر زنده
 بر چهل روز و نیز آمده است که خدا تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر این پس آنحضرت علیه السلام
 است بحیات جسمانی و بنیادی بیدنی که حیات داشت و این کمال است از حیات شمس که در حیات اخروی است
 و این ثابت است مروج را و حق تعالی قادر است که پیرا کند برای ارواح ایشان اجساد و تلمیذ در عالم با
 نیند و باید آنکه حکم طرف دارد و نسبت با نینا چنانکه آمده است در ارواح مؤمنین در جوف طیر و غزل است که می چرد
 و در زیر قاعیل عرش یا بشت و اما در ارواح انبیا عاده کرده میشود و در جهان ابدان که در دنیا بود و بوسیله نشسته

[illegible]

نوشته اند نه بدنگان نیست پس پنج کی از بدنگان که در دو و بیست و سه بدن گشته اند که میرساند آن نوشته مراد رود و در او را
 و آنرا بخلافت است که عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعمال است و استغفار میکنند و ایشان را بدین است که
 است بن المبارک از سعید بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که
 آنحضرت ایشان را بهای ایشان و اعمال ایشان و در بعضی روایات آمده است که عرض کرده میشود بر من اعمال است
 آنچه هست می نوشتم و آنچه نیست عرض میکنم بدرگاه مولود پس شنیدن عرض نکردن خواهد بود گویا است که ای جابر است
 بر آنکه اعمال را بعد از عرض کردن ثبت بنمایند و آنچه عرض کرده نمیشود و خود را فطر کرده میشود و در بعضی اعتبار
 فایده و باطنه و توفیق و در حدیث کتب اجماع آمده است که هرگاه در نگاه بقصد بنزد آنحضرت عرض نمودی می آیند
 و اگر در یکصد هزار نفر از بندگان خود را چون سیوت میگردد و آنحضرت از غیر خیرین میروند آیند بندگان این فرشتگان
 در خانه میکنند و از آن واقف در اصل یعنی بر دهن خودس بنما از روح و مراد و اینها از من معنی است که بر دهن محبوب است
 پیش محب یعنی بر دهن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدرگاه عزت و از آنجا است که بنمایان آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد شریف است بر بالای حوض شریف او است چنانکه در حدیث آمده است و در روایت
 نیز بر من آمده است از نفع محنت در دعا تفسیر کرده اند بر باب و بعضی بر وجهی بر وجهی که بر عباس علیه السلام
 با شصت و هشتاد آمده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر خریف ایستاده بود و مردم من
 الا ان بر تو ایست از نفع حجت و در روایت دیگر آمده که منبر بر حوض نیست و در حدیث دیگر آمده که من
 ایستاده ام اکنون بر حوض خود و حوض منی که آب در حوض از آنجا در آید بعد تاویل آن بعضی علماء گفته اند
 که بر دهن منبر بر حوض گنا نیست از آنکه تعداد آن و نیز که بدان و ملازم است اعمال صالحه در حضور شریف دی بسبب
 در دو حوض نبوی و شرب از زلال جان فزای اوست و بعضی گفته اند که توانند که این منبر را که
 سرور دنیا مشرف داشت فردا صیانت در رنگه مائو علایق اطعمه فرماید و بر کنر حوض کوثر
 که بر منبت عبارت از آنست بر باور نماز برای تخطیم و تنویر نشان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در پی
 بران رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز برای آنحضرت بنا کنند این منبر که در مسجد شریف
 است و این قول در غایت اجماع است از سیاق لفظ حدیث که سیف باید مابین حجه من و منبر بر در مقام است از
 بر این حجت و منبر بر حوض نیست ظاهر و متبادر از بیکیلام همان منبر است که آنرا برای تجدید و تهنیت مقدسه مذکور
 است که آنرا در کتب تاریخ المدینه و صاحب راغب گفته که اختلاف کرده پس یکی ازین علما در آنکه این بظواهر

محمولی است و این حق است و محسوس در وجود است و قدرت مبالغه و شاملی است همه چیز را در هر چه خیر داده است
مخبر صادق از امور غیبیه ایمان بآن واجب است خدایه و از آنجمله آنست که بیان نبیره شریف دی روضه است
از ریاض جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ ما بین یقینی و شکی در آن نیز نقل کرده اند و گفته اند که مراد
تشبیه بقهر شریف بر روضه جنت در نزول رحمت و حصول سعادت که از ملازمت خلق ذکر و محاسبه آن حاصل
است چنانکه از تسبیح ساجد بر ریاض جنت در حدیث امام رقیم همیاض آنجه فارغوا بر آنجا شارسنه بآن
نه افتد و نه مایه زمان سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم اقرار فی کار مجلس جنت آنرا انقطاع و اقبالی
بنمودند و بعضی گفته اند که طاعت و عبادت در مقام مومل بخت است چنانکه فرموده اند آنجه تحت طلال السموات
و انچه تحت اقدام الاحیاء و این هر دو قولی ضعیف و بعید است چنانچه بر ریاض جنت در نزول رحمت و ایصال
بروضه جنت و حریمه ثواب بر آن شامل نماز مساجد و کل بقاع خیر است و مخصوص باین مسجد شریف و نبیره
نبیست و اگر محل بر رحمت خاص و روضه مخصوص از آنکه گفته اند خیالی از عیدی و تکلیف نیست حق آنست که
کلام محمول بر حقیقت و ظاهر خود است و ما بین صحیح آنحضرت و نبیره شریف روضه است از ریاض جنت بآن
ست که نزد ای قیامت آنرا بهشت نفل کنند و در رنگ سارین طاع ایضاً فانی و مستملک مگو و اندیشا که این
فرمان و این جمعی از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جماعه از علماء را بادی نیز منقسم ساخته شیخ ابن حجر مقدسی
و اکثر علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند این الی جمیع که از کبار علماء را بگوید است فرموده است که احتمال دارد
که معین این بقعه روضه از ریاض جنت باشد که از آنجا بدار دنیا فرستاده باشد چنانکه در شان مجرب است و در مقام ایمان
علیه السلام واقع است و بعد از قیام قیامت هم مقام اصلی خودش بر نازل رحمت و استحقاق جنت لازم
مراتب فضل و علوم مرتبت ان مقام است با چنانچه نیز بجلید ابراهیم مجری از اجماع ذیة امتیاز یافت حضرت
جبریل علیه السلام بر روضه از آن اختصاص نبیره روضه باشد و اگر در شریف ظاهر نیست سائر اجزای اراضی و بنا و دیگر چیزها
موجب بنا خدیر که تا انسان درین نشانه بچوب محب کشفه طبیعت و محجوب حجاب علوت بشر نیست انکشاف
حقائق اشیا و ادراک امور آخرت از وی نیاید و توهم نمایی که چون این بقعه شریفه از وی تعقیقه بر روضه از ریاض
جنت باشد باید که تشکیک در شکی را شامل آن که استقای آن از خواص و لوازم جنت است و در نباشد که مال سمان
ان لک ان لا یجوز فی بناء لا یجوز الا به چه تواند که لازم جنت بعد از اخراج بقعه از وی صورت انتقال از ملک
چیز نبوده باشد پس در مجرای اسود و مقام ابراهیم علیه السلام چه میگوید و در آنجا نیز این آثار پیدا نیست و اگر گویند که

اشغال این امور بی سماع و خبر ثابت نمیشود چون در شان کردن مقام دلائل و شواهد و قیاس بطریق قیاس و
تسلیم ایمان آوردن بدان واجب افتاده و در غیر آن نه چنین است گویم دلیل و شاهد خبر جز رسول صلی الله
علیه و آله وسلم نیست و بهینا که حقیقت کردن مقام باخبار آن مطلق و مصدق معلوم شده که ملک حال روضه
شریعت و تشریفات نیز ظاهر گشته و اگر در مقام تامل آیند و هر دو جای ممکن نیست و اگر بحقیقت روزی در دهان
فنا وجه الفرق و افتد اعلم و متواتر و یقین و بیدار از شدت تحقیق و بهیو با فاضله العظمی علی من پیش از من عباد و حیدر
و حقیق و آزار انجمله آنست که آنحضرت علیه السلام تحسین کسی است که می جنگد و قریب بر او بیرون می آید و بیرون میگردد
یعنی مافر میشود و در وقت قیامت و تحسین کسی است که میگذرد و تحسین کسیکه میگوید در بهشت را در بهشت آمده است
از فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آیم من باب غیبه را در روز قیامت و منافق و منافقین میگویند پس نه خان
جنت یک امر است لا افرح لاحد ملک بتو امر کرده شده ام که نکشایم در بهشت هیچ کی ما پیش از تو جواز است که
یا در یک برای قسم باشد و نمی آید حسن الذوات و در واقع محبت و تحسین کسیکه می آید در بهشت و تحسین کسی که
در شفاعت را و آزار انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شتر کرده میشود شواره بر بران و کسوت و خلعت
داده شود و از اعظم و افضل حلی جنت و در حدیث دیگر آمده است که شتر کرده میشود مردم روز قیامت پس میباشیم
من و امت من بر شل یعنی مقام بلند و بی پوشانده را بر دو گاه رسیده خبر دمی آید آنحضرت پرشای عرش
کونی آید و در اینجا هیچکس در مقامی که رنگ برنده بردی اولین و آخرین و آزار انجمله آنست که داده میشود و از مقام
عمر و و جهاد که از آنکه تفسیر گشته مراد با من جلوس آنحضرت است بر عرش ماز عبد الله بن سلام آمده جلوس بر کسی
و در تفسیر بعضی گشته معانی که تا با ما در هر که آید است و در هر که می شناسد او را این مطلق است و در
هر مقام که متحصن است که امت را و مشهور آنست که این مقام شفاعت است و کلام و در مقام و فضائل آنحضرت
بیاید که در آخرت ظهور یا بعد از انشاء الله تعالی و آزار انجمله آنست که داده میشود و او را صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت
عظمی عام میان اهل معرفت و تفکیک می آید بجهت بعد از انبیاء برسل و در احوال قومی در بهشت بی حساب و غیر حیات
رفعی دیگر را و باید تفصیل و در مجلس آزار انجمله آنست که دی صلی الله علیه و آله و سلم از حور است و در قیامت
و آدم و هر که جز او است و درخت او را و باشد و وسیله که اعلی و درجه است و در بهشت آن نیز مخصوص آنحضرت است
و آزار انجمله آنحضرت افضل را که مخلوق است نزد خداوند تعالی و پیشوای ایشان است و در روز قیامت چنانکه
فرمود انما سید و آدم گویم انما سید و اما اگر علم و اولین و آزار انجمله و بیدری او را که در لاف و فر و ما من نبی یوسد آدم و من بعد

الاهیوت لواهی و از آنجمله آنست که چون می رود آنحضرت در بهشت بر آستانقاج ایستاده نشوید بر
 دی خانان جزو استقبال میکند برای وی و میگشاید و بهشت و میگوید نیکشایم بر کسی پیش از تو نمی ایستد
 برای کسی بود از تو دورین آنها فریت هر قسیت آنحضرت است و خزنه بنده همه خدا مان او نید و او در نگلیختا
 ایشان است بکرم پروردگار و جل و از آنجمله آنست که مضموم گردانیده است او را حق تعالی بکوز سلطان
 میکند و از آن رو یا قوت و آب او شیرین تر است از عسل و سفید تر است از شیر و در روایتی سفید تر از برت
 و کوزه کا آن بیشتر است از سار با صیغه گفته اند که هر چه را در آخرت حوضی باشد بر قدر فضل و عزت و کوه از آنحضرت عظیم تر
 و خیر تر است از همه و از آنجمله آنست که حق تعالی چون در کتاب خویش فکر و نظر آن بنیاد فرمود زنی خطای از ایشان
 و انفسه نیز ذکر در در شان آنحضرت علیه السلام فرمود و آنرا متعالک تمام سببها یعنی ملک الله مقدم من ذنبک و ما نخر
 خبرنج را مقدم داشت بعد از آن ذکر نگران ذنوب گذشته و آینده که و در دنیا مستور داشت و تحقیق این مقام
 در باب دوم گذشت و از آنجمله آنست که هر چه اینیای ماسعین را بعد از سوال مظاهر فرمود و را علیه السلو و اسلام
 بی سوال از زانی داشت ابراهیم خلیل گفت و لا تخزنی یوم یحیون و در شان آنحضرت و است و فرمود یوم لا یخزنی
 الله العلی و الذین امنوا سوره الایه موسی علیه السلام گفت رب اشرح لی صدری در شان پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم میفرماید لم نشرح لک صدری و از آنجمله آنست که حق تعالی برگزید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بمقام
 محبت و ابراهیم را علیه السلام بمقام خلت و مقام محبت بالانرا از مقام خلت است و در اول باب ذکر آن گذشته
 است و در آخر باب بیستم نیز کلام دین بیاید و بعضی علماء عارفین در فرق میان خلیل و حبیب کلامی لطیف گفته اند خلیل از
 غلت است بمعنی حاجت و ابراهیم علیه السلام تمام و مفتقر بود بسوی خدا پس از محبت گرفت او را خدا سحائے
 خلیل حبیب خلیل است بمعنی فاعل یا مفعول پس آنحضرت هم محب است و هم محبوب پس بساطت عرض و گفته اند
 که خلیل میباشد فعل دمی رضای خدای و حبیب میباشد فعل خدا بر رضای او قوله تعالی فلتولیک قبله ترضایا
 و سوف یعطیک ریک فرقی و خلیل گاهی استعمال نمیکند برای تعالی محبوب چنانکه آمده است که چون آنکه
 ملک الموت نزد ابراهیم علیه السلام برای قبض روح تو رفت کرد ابراهیم گفت پرس از پروردگار که چه حکم میشود
 نزد وی باید یا نه یا تو مقیم هست و آنحضرت فرمود حضرت الایم و میگفت در دعا خود اللهم انی اسألك
 النظر فی جلال و جلال و الشوق الی لقاءک خلیل آنحضرت می در صحن است چنانکه گفت ابراهیم و الذی اطع
 ان یغفر لی خطیئته یوم الدین و حبیب مغفرت او در حدیثین قال الله تعالی الیغفر لک الله القدم من ذنبک

صلی الله علیه و آله وسلم اندر با یقین و مقرران در گاه اند و درین صفات که فرموده آمدن با معروف و نه منکر
عن النکر که در حقیقت سبب تشریف است از اتم و اکمل و اصبح اند و بفضل صحبت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و شهادت
جمال جهان آرای او و اقتباس از استفاضه انوار و آثار وی به واسطه خصوص او اند و از اینجا معلوم شد که اول این است
افضل است از اجداد خود و ثانی هم از شایع دین باب و آتشده است که فرموده اند لقرن قرنی الزین یا فیه هم الذین یفیزون
ثم الذین یلکم ثم مشهور این سه مرتبه است صحابه و تابعین و تبع تابعین و از یک حدیث صحیح البخاری مرتبه چهارم نیز معلوم
میشود که ایشان را اتباع پنج خوانند که بعشره الکذب میفرماید بعد از آن فاضل باشد و در معنی آن ضبط در ربط دین و
صحت نقوی و یقین که در او اول بود و تا اول طاعت از صحابه اند که خطبه بدیدار مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم شرف شدند
و ایمان آوردند و فرمودند بکار و بار خود مشغول شدند و با امت و صحبت و طول خدمت استفاده و استفاده نمودند آنجا که
تبعیض صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مطلق فاضل اند بگویند ایشان را نیز کمالات حاصل است که در جمیع فضیلت است ازین
بعد هم معلوم میشود که مقصود این طاعت جمیع است اگر چه این که برکت و رتبت و شهادت و شهادت و کلمات حاصل
میشود که تاخران و از این عمل توقع است و سزاوارست عدم نقاض و تفاوت میان صحابه است و خلافت و حجت یا
مجاوبند که همان رتبت و شهادت و شهادت فضیلت است که اتم و اکمل است از تمام فضائل و کمالات و هیچ فضیلتی را بر سر
نیکند آن را با یکدیگر صحابه از حیثیت صحبت شریف اگر چه در آن قلیل بود و افضل از من در ای خود و جماعه از تابعین
اطلاقاً هم صحبت هم مخصوص بود از جمیع اعدای و این خلافت در حدیث است که در صحبت بر رتبت و طاعات
اگر چه یکدیگر را شایسته گفتند و سابقاً نیز چیزی ازین باب مذکور شده است و شاید که بعد از این نیز تقریب بخند و فضائل
و خصائص این است علی الاطلاق بیشمار است و اخبار و آثار بسیار و طایف دارد و اتم و اکمل فضائل ایشان است که
است محمدیه اند و همچنانکه وی صلی الله علیه و آله وسلم خاتم النبیین و جامع فضائل و کمالات تمام انبیاست سلام الله
علیه اجمعین و کمالات اخلاق و عبادت صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند و مخصوص اند کمالات دین و انعام
فعلت چنانکه منطوق قول الیم الکلت لکم و نیک و انعمت علیکم یعنی مستوفات ایشان در کتب سابقه مذکور است چنانکه
ذکر شریف بخیر ایشان صلی الله علیه و آله وسلم و مذکور از آن در باب چهارم و در ذکر آنحضرت و کتب سابقه مذکور است و از این
عباس رضی الله عنهما که فرموده صلی الله علیه و آله وسلم گفت موسی علیه السلام یارب ایا یکم هست و ارم که ای تر
نزد تو است من که سایه کبری بر ایشان بهام و فرمود و فرستادی برای ایشان من و سلوی پس فرمود خدا تعالی با
موسی را آنکه نزد من است محمد علیه السلام بر سایر اتم و افضل نیست بر هیچ خلقی گفت موسی یارب ایا یکم هست و فرمود خدا

فی نبی تو ایشان را و لیکن بشنوا نم تر کلام ایشان را ایشانند که در ایشان از ابی تعالی پس جواب دادند همه بیا بیا
 لبیک اللهم لبیک و حال آنکه ایشان در اصحاب ابا و احام احبات بودند پس فرمودی سبحانہ صلواتی علیه و رحمتی
 سبقت عصبه و عوفی سبق خدایی استجابت کردم برای شما پیش از آنکه دعا کنید دیگر که در یابید مراد حالتی
 اگر گواهی میدادیم که الا لا اله الا الله محمد رسول اللهی آخر زم و را نگذاشتن او را فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 پس خواست خدا تعالی که منت نهد بر من باین نعمت فرمودی سبحانہ و آنکه بجا نیاید بطوری که از دنیا و نبودی قوامی
 میبخشی و زنا و غصری و قحی که ندا کردم یعنی امت ترا بشنوا نم موسی سا کلام ایشان را ابی که ازین حدیث را
 خوانده و زیاده کرده این را اگر پس گفت موسی یارب چه عجب بگوست که از امت محمد پروردگار را بشنوا نم از بار
 در آید و فهمید در حدیث از انس آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حق فرستاد خدا تعالی بموسی پیغمبر
 بنی اسرائیل که هر کسی که در یابید مراد حالتی که شکر است با محمد و آرام او را در آتش فروخت گفت موسی علیه السلام که است
 احمد فرمود خدا تعالی احمد کسی است که پیدا کرده ام پیدا نشی را اگر می ترس از وی و نداشتن نام وی با نام خود
 بر عرض پیش از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و خفت حرام است بر نامه خلق من تا که بدردی او و امت او ازین حدیث
 معلوم میشود که امت او بر نبوت او پیش از انبیا و دیگر در پیشست که بنده و عجب چون نماز و نماز است طفلی نیز غریز فواید بود
 اگر آنکه از خلق غیر انبیا باشد اگر چه گفته است جمیع خلق الا انک لاین است فاعلم ان انبیا باشند یا بر یا شد یا نشا نبی باشد که از انبیا
 ولی بر نبی نبی ز سر فرمود موسی چه کنند از حدیث و حجت صفات ایشان پس در حدیث صفات ایشان پس در حدیث دیگر
 دان مرا خداوند انجانی آن است فرمود خدا تعالی نبی است از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی پس بگردان مرا خداوند است آن نبی
 دارد و ببن نبیه آمده که گفت در حق فرستاد خدا تعالی بموسی شیعیان پیغمبر علیه السلام که من میفرستم نبی ای را که میستایم بوی
 گوشتهای کرا و دینهای کور را و دلهای پر نشیده در پرده را و سواد شرفی که شرفیده و دینهای کور را و دلهای پر نشیده در پرده را و سواد شرفی که شرفیده و دینهای کور را
 و ذکر ده صفات آنحضرت از آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و دیگر دالم است او را بهترین امتی که بر من آورده
 شده است برای مردم آمدنند و معروف و نهی کنند از شکر و بگناه و نهند در او ایمان آرند من و اخلاص در زنده من و حقین
 کنند و بخیرای که آورده اند بخیران من نگردد با شتاب و شتاب یعنی برای محافظت اوقات عبادت خوشان خلوت
 و دود و عمارت که اخلاص در زنده من و الهام میکنم ایشان را تسبیح و تکبیر و تحمید و توحید و بحال صفات و حرکات
 و سکنت و مفروضات ایشان و صفات ایشان در ساجده مانند صفات ملائکه است که در عرض ایشان دوستان من
 ای و سندگان من کینه کشم من ایشان از دشمنان که بپشت پریشان اند غار میکنند برای من ایستاده و را که

و ساجد و سیردن می آیند از دیار خود و اموال خود بطلب رضای من و قال میکنند در راه من خرم میکنم بکنا
ایشان کتابدار و خریعت ایشان خریعتها را و بدین ایشان دین بار او کسب کرده اند ایمان را و ایمان نیار
کتاب ایشان و دنیا بود دین و شریعت ایشان نیست و می از من و بیزارم من از وی و میگردد اتم ایشان را
فصل اتم دامت و سلطه کشند او اندر مردم چون در غضب در آید تملیل میکنند و او چون نزاع کند تسبیح میکنند
یا که میکنند و بسیار او اندام را برای بندن از آنرا ضعف ماق و تملیل میکنند بر لبها و بلند بیاد قربانی میکنند بر بختن
خون بخیمای ایشان در مینمای ایشان است را بسیارند و شب شیرانند در روز خوشا کسبک ایشان است
و بیکش ایشانست و بر او در و ش ایشانست این فصل نیست میدهم هر که اینها را و من خداوند فضل غفیم
ام رواد الوغیر این فضل این است مرحومه است و کتب سابقه پس است را بار او که برین صفات باشد که حالت
خیرت ایشانست و شک نیست که اتم و کامل دین صفات او اهل ایشان اند که صحابه اند و من بلیم رضی
الله عنهم اجمعین و از خصائص این است است طلال گردانیدن غنائم و طلال بود کسی استی را پیش از ایشان
و گردانیدن تمام زمین مسجد گردانیدن خاک پاک کشنده چنانکه در خصائص آنحضرت گذشت یعنی است نیز با
شرکیه اند و صفات و احکام و بعضی گفته اند که و فو نیز از خصائص ایشانست نسبت با و م سابقه اگر چه پیغمبر از
بود است طلال کرده اند برین حدیث ان استی بعون يوم القيامة غر نجلیک من آثار الوضوء لیکن فو اند که این
جز از وضو مخصوص باشد با ایشان و در فتح الباری و قصه ساره با آن جبار که گرفت او را گفته است که چون خواست
آن کافر که نزدیک شود بیساره ساره برخواست و وضو کرد و نماز گذارد و در قصه جبرج را پس نیز آمده که وضو کرد
نماز گذارد و کلام کرد و باطل پس ظاهر است که آنچه مخصوص است با این است غره و تجلیل است نه اصل وضو
و در سطر مسلم را از ابوهریره آمده که فرمود آنحضرت که این نیای است که نسبت هر غیر شما را از ظاهر حدیث
احمد که در شکات در کتاب بطاراة آورده نیز انجمن مفهوم میگردد و مجموع صلوات خمس نیز از خصائص این است است
و در اتم سابق چهار نماز بود جز عشاء و اول کسبک نماز عشاء گذارد پیغمبر با و صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث
آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند خیر کنیز نماز عشاء را بر که شافعیان واده شده اند باین
نماز رسا را هم نگذاشته است آنرا بیج استی و پیش از شما و از آن واقعات نیز از خصائص این است است و هم
تبر بر بیج اتم نازل نشده است پس ازین است مگر بر سلیمان علیه السلام پس لبس انداز خصائص است
نسبت با آنها و دیگر و این را نیز از خصائص این است و شسته اند و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است

و از آنجمله آنست که در اول شبی که میباشد از رمضان نظر میکند حق سبحان و تعالی ایشان نظر غایت و هر که نظر کند
 خدا بسوی وی نظر غایت ندانند او را بدو از نیت میدهد و وی اگر امید بهشت را در وی و میگردد اندویش
 درین روزه دارد را غوغو تر نزد خود از بوی مشک و استغفار میکند در ایشان را ملائکه بر شیب هنگامیکه
 افطار میکنند چون آخر شب از رمضان میباشد می آمدند ایشان را همه داده شده است این است و او شهر رمضان
 پنج خصلت کرده داده نشه است پنج است پیغمبری را داده است که استغفار میکند بر ایشان جنگا سیکه افطار
 میکنند و در نیت و نذران کرده میشوند مرد و شیاطین را از آنجمله استیجاب سحر و تعبیل فطرو باحت اکل و شرب و جماع در
 شب نافه حرام بود و کسی که پیش از این بوده اند بعد خواب و همچنین در عصر اسلام بر ما نیز پس از آن منسوخ گشت و
 از آنجمله شب نذر است چنانکه گفته است نوری در شرح حدیث و در روایت آمده است که در شبی اسرار اهل مروی بود
 که هزار ماه و دهه خدا جنگ کرده و سلاح اند بر کشید صحابه گفته که ای ابا قحط است کی را از ما که این چنین تواند کرد
 پس نازل شد سوره قدر که شب قدر نیز از هزار ماه است و قیام درین یک شب خالص است از جاد و راه خدا هزار ماه
 در باقی کلام در نیمه قیام و محل خود باید اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصائص این است است یا بر ارم سابقه
 نیز بود و آیه کریمه علیکم الصیام ما کتبت علی الذین من قبلكم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن
 است که بر ارم سابقه نیز کتب بود و این ابی حاتم از این مکرر فرموده که صیام رمضان مکتوب بود بر ارم سابقه
 چنانکه بر او در اسناد احمد و ترمذی مروی مجمل است ما اگر گوئیم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع
 بر مطلق صیام است و قول جمهور چنین است از خصائص این است استرجاع ایشان است نزد مصیبت که مستوجب
 و مستحب ملوات و رحمت است از پروردگار تعالی و سبب این است و ایشان را از رسیدن حیر آمده که گفت تحقیق
 داده شده است این است از نزد مصیبت چیزی که داده نشده است انبیاء را مانند آن و آن قول را اندوخته اند و این
 نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیاء را داده میشد یعقوب علیه السلام رفتی که گفت یا اسفی علی یوسف گفت بنده مسکین
 ثبت اند علی طریق الحق و یاقین این قول موجب و موجب ترجیح است بر انبیاء و تحقیق فرمود یعقوب علیه السلام
 قصیر جمل داده است همان و این در معنی استرجاع است و قول اربا اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند
 داده خدا این است را استرجاع چیزی که داده نشده اند استهای دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص است
 نسبت با تم باشد نسبت انبیاء ملوات اندوخته علیه السلام و جمیع آنرا از آنجمله آنست که خدا سحائی بر داشتند و این
 امر را ظلال که بود بر ارم سابق و در حقیقت مدح و تکیه ای سابق است که بود بر ایشان مثل نمین قصاص

در قتل خود خطا قطع اخصا ظاهر قطع موضع نجاست و قتل نفس در تو به وجود مراد و تریب اسرار علی که سبک گردانده
شب و روز نه میان وقت صبح و بعد از آن خود که گفتم این گناهین مستحکم بر آری هر دو چشم خود را پس بگرداند
و آنرا بنجد آسمان گردانید بدو کار خدای است بر ایشان از آنچه مستحکم گردانید و ایشان را نگردانید بر ایشان
در این از هیچ چنانکه اگر استاده توانا نگردد کسی نماز را نرفته بگردد و باج گردانید خطا قطع فخر و غرور و کشاد
ایشان در تو به راه مشرع گردانید و ایشان را کفارات در حقوق الله و ارشاد و عت در حقوق الهی و عری است
و این چنانست که در حق خدا گفت هیچ آنچه بود در بی اسرار علی از خداوند و کلام که نماند حق خدای عز و جل
است که خطا افعال مع کره است از ایشان موافقه بخطا و نسیان و آنچه نگردد که خود نموده بر آن و حدیث نفس
که آنرا خاطر و سر خوانند تحقیق بود در بی اسرار علی چون نسیان سبک و چند چیز را از آن بگذارد که خود نموده بر آن یا
خطا کردند تسبیح نمیدانند به ایشان عقوبت و حرام گردانیده میشد بر ایشان چیزی که از طعام و شرب بر خورده آن
گناه در تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این الله تعالی رفع عن استی و خطا و الغیبات
را ناسرکه بر او علیه رواه احمد و ابن حبان و الحاکم و ابن ابی شیبہ و ترمذی و سیاق خطا و نسیان آنست که نسیان مطلق
فراموش شده است چنانکه روزی در روز و در روز و در روز فراموش کرد و در بخورد و در خطا یا در و لیکن خطا کرد و چنانکه
روزی یا در روز و مضیقه کرد و آب بخلن در رفت و اگر به بند رسد که بر کار کا داشتن چنانکه عالمی زور کرد و گفت
مکرم کن بیکه کرد اگر کسی بیکه تر از اینجا اگر تقیم بیکه کرد و در لی بر فراموشی است زبان ندارد بر آن موافقه نیست
و اما حدیث نفس به آنکه در دنیا چند چیز است که آنکه چیزی بیکه یک بی اختیار در دل آنرا و این را با حق خوانند
در دنیا اصل موافقه نیست هر که باشد و بعد از آنکه در دل افتاد و جلان کرد و گدیده در دل آنرا خاطر خوانند
بعد از آن هم آنست که خواست بکند و فکر و این مرفوع است ازین است بلکه اگر کرد یک حسنی نویسد و بعد
از آن عزم است که بکند و لیکن از خارج الهی پیدا گشت که نمی تواند کرد و اگر بالغ باشد و لیکن در دنیا
موافقه است زیرا که این فعل طبیع است و برین مجزول است قولی و تعالی و آن بنده و الهی انفسک از تقوه بجا کلم
بر آتش اخم زمان از نیت و موافقه بر وی موافقه زمانه بلکه گناهی است سر خود موافقه کرده بشود و آدمی
بر آن داند خدا تعالی کلام این غیر لازم آنست که شریعت ایشان کمال است از جمیع شرائع مقدس و این دانست
که تمام نیست به بیان و واضح است که خبیثت در آن و در آن آنحضرت سبوح است برای تشریف مقام و غلظ
و محمد و اسرار لاجرم بین در شریعت او تمام و کمال او بران و تشریف با خدا این شریعت عز و جلال است و بیان

[illegible]

بوده و افضل انصاف این است نیست که جمیع ثبکند بر فضیلت و این حدیث مشهور است با سنانید
 نیزه آمده و در حدیثی که در حدیث آمده است که سوال کرده ام از پدر و کار خود که جمیع نشوند است من بهر
 ملائمت پس و او را این مسکت و این دلیل است بر حقیت جمیع و ایشان همه است و اختلاف ایشان
 رحمت و اختلاف اعم سابقه غلب بود و در حدیث آمده است اختلاف اصحابی لکن رحمت و مشهور با این فقط
 است اختلاف امتی رحمت و همیشه بود و در علمای است از اهل فتوی و اجتهاد که یک فتوی می بیند و دیگر
 بحیث و عیب نیگرفت یکی بر دیگری و بعضی از این حدیث اختلاف آمده در وفات و مناعات مکرر داشته اند که در حدیث
 تسخیر اموال دنیا و نظام کارخانه معیشت است چنانکه اختلاف علماء در مسائل فقه سبب ترجمه و تفسیر و این است
 و از خصائص این است مودت و محبت که طاعتون شهادت و رحمت است ایشان را در برانم و دیگر غذا بود چنانکه
 وارد شده است که الطاعون ترجمه از نزل علی بنی اسرائیل و در روایتی علی بن ابی طالب و در حدیث صحیح آمده که الطاعون
 شهاده لكل مسلم و در روایتی الطاعون شهاده لاسی و رحمة بهم در جز علی الکفرین و در از از ان حکم و از از رحمت است
 چنانکه در حدیث عائشه و جابر آمده و بیشک مصیبت و گناه کبیره است و در جای دیگر کلام مشیخ نرا زین آورده ایم و
 از خصائص این است که نزد شهادت و کس از ایشان در عیسی را بجز واجب بگوید و برای وی جنت و دوزخ
 ساند و حتی که شهادت دهند و کس در حدیث آمده است من اتقیم علیه بخر و حتی له الجنة و من اتقیم علیه بفسر
 و جنت و انذار گفته اند که متبر شهادت اهل عدالت و صدق است که بی شبهه عرض و کذب باشد و از خصائص
 این است که علماء ایشان اقصی اعمال ایشان اقل نسبت با هم بالله و احر ایشان اکثر و او فر چنانکه در حدیث
 صحیح آمده است که فرمود که داستان شما و داستان آنها که پیش از شما بوده اند از شما بود و نصاری مش داستان
 ششصد است که سه ابر گرفت یکی از با با پیشین و دیگر از پیشین و دیگر و دیگری از دیگر تا شام صبر می را که و هم
 اجرت یافت چون وقت دادن اجرت شد امیران با ایشانند که چون رد باشند که عمل اتفاقات و اجرت برابر
 این شخص گفت که من آنچه فرمود کرده بودم شمارا دادم باقی فضل من است هر که را خواهم چه هم اهل مثال بود است
 و ثانی مثال نصاری و ثالث مثال این است و در حدیث آمده است که ایشان خاد شده و ملک
 که بآن سلسله احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم باقی است و تارند قیامت بنحین خواهد بود و این خصیصه
 فاضله و منفعت پیدا است که اگر کم کرده است حق تعالی بران این است را و تشریف و تفضیل داده ایشان را
 بدان که هیچ یکی از ائم را نداده بود و صف انبیاء ایشان در دست ایشان و غلط که در بیان اخبار خود را که

[illegible]

و سپید را صفای عید و مسلخ شده از صفات بشریت و در او سپردن ایشان مانند غلبی الرحمن بودن ایشان
در صفاتی از صفات کمال که اخص صفات باشد شریک با وی علیه السلام و این است معنی آنچه فرمود میگردد که هر
ولی بر خدای تعالی است نه خصل در جمیع صفات ما شایسته این مدعی در کمال آورده نیست و کس ازین چهل تن
بشام می باشد و نه برده بجز آن و چون امر آری بیا به قبولی شوند مقایم میشود و قیامت و همچنین در ولایت نزد خود
مسند البوعلی در حلیه از این عمر خود و آن آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که خیار امت من پانصد کس است
و ابدال چهل اندزد پانصد کم میشوند و نه چهل برگه گاه میرود یکی دیگری در بدل می آید و ایشان در تمامه روی زمین میباشند
و هم در حلیه از این مسعودی الله علیه و آله آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهل مرد انداز امت من که
و لدای ایشان را بدل ابراهیم است و رفع میکنند استعالی بزرگ ایشان بلا از خلق گفته میشود ایشان را از ایشان
در نیافتند از این مدعی در روز و صدمه هر سه این مسعودی چیزی یافته اند ایشان این مدعی را فرمود پسند و غیره ای
مسلمانان یعنی نماز روز شریک اند مسلمانان اما صفت خاص ایشان که آن در میانند از این مدعی در این صفت
است و نقل است از معروف که غنی رضی الله عنه که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امت محمدیة و ارحم الله امتی از ابدال
در حلیه بر روزه یا رفته این لفظ اللهم صلح الله محمد اللهم فرج عن امت محمد اللهم ارحم امت محمدیة آمده است که نشان ابدال
آنست که زانیده نمی شود و ایشان را و الا و ایشان لعنت می کنند چیزی را و از زیرین بارون آمده و ابدال علی علم و امام
آنحضرت ابدال اگر اصحاب حدیث نباشند پس چه کسان باشند و در آنچه گفته اند تلمیذ انکتابی آورده است که گفت بقیا
سید صدر اندر نجباء و بدلا چهل و اخیار صفت و عهد چهار و غوث یکسکن انبیا و غوث است و سکن نجباء و سکن
و سکن ابدال شام و اخیار سیاح اند و زمین و عهد و گوشه های زمین اند و سکن غوث که مبارک است و چون ملافی
میگرد و ادم عامه و عا می کنند و اتممال می نمایند و بر آمدن آن حاجت بعد از آن نجباء بعد از آن ابدال بعد از آن انبیا
بعد از آن خدا اگر مستجاب شد دعای ایشان فیما و اگر نه اتممال میکنند غوث و حاجت کرده میشود و ملافی غوث پیش
از اتمام شدن مسئله ملافی خاص است آنست که ایشان می آیند و فیما و اگر نه و سپردن می آید بی گناه پاک
کرده شوند از گناهیان استغفار کردن مومنان و ایشان را راه الطیباتی فی ارضه من مدینه افسر با خود میباشند
استنبای حاصل میشود با آنچه بعضی از علما گفته اند اگر چه این قول شاذ است که مذاب قبر از حرام است راست تا این
مستحاکم کرده با غوث بر نه و دیگر عا می باشد ایشان فرود و از آنجا آنست که ایشان تخمین کسی باشد که می تواند با
ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر بیشتر از سایر امام و در حدیث آمده است که فرمود و ان اول من یثقیل

و من استی دادا انجلا گشت که خوانده میشود ایشان را از غریب محل آسانا تا روضه غره بیاضی که در روی اسپ باشد و
محل بیاضی که در قوائم اسپ باشد و عایت تجمل استیغاب عقیدین و ماقین است و شستن دست پا و شستن
مقدم سر و منقوعن شستن روی و آزار انجلا گشت که ایشان در موقف بر مکانی عالی باشند در مدینه جبار احمد که
آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم بی با شتم من و است من بر جای بلند خرف بر خلاف نیست هیچ یکی مردم
مگر آنکه دوست بیدارند که از بلا باشد و نیست هیچ پیغمبری که نکند بیدار است او را اگر آنکه با گواهی میهم که وی را بیدار
رسالت پروردگار داد و حدیث دیگر آمده که فرمود پس میباشم من و است من ترل آزار انجلا گشت که در ایشان از علامات
و نشان میباشد در روی آزار سجود قال الله تعالی بسم الله می و جو هم من آزار سجود و اما این علامت در میان آنحضرت
و قول است که آنکه این سیاه روی است و در او بیان سمت حسن است و سیاهی اسلام و شوع و بعضی گفته اند حضرت
در سواد آزار سید اری پس گمان میبری که ایشان بیارند و نیستند بیارند و قول دوم آنکه این سیاه رخسار خود بود که در معراج
سجود از ایشان روشن خواهد بود که شاخه میشود بدان که ایشان ساجد بودند در دنیا از شهرن خوشبختی که همیشه
مواضع سجود از رویهای ایشان مثل ماه شب چهارم عطار خراسانی گفته که در آمد و این آیت نه که می فطنت
میکنند بر نماز پنجگانه و آزار انجلا گشت که داده میشود و کتبهای ایشان در دست راست ایشان راه احمد و البرزخ که
فی الموضع این پنج معلوم میشود که در او این کتاب بدست راست از خصائص این است که بر این است و در شکایت
نیز حدیث احمد از ابی الدرداء می آید که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که من میباشم من خود را در دنیا
آنکه غریب اند و آنکه کتابهای ایشان در دستهای راست ایشان است و می شناسم با آنکه سعی میکنند و زیت
ایشان پیش ایشان شیخ ابن جوزی شرح مینویسد که ظاهر این حدیث آنست که در او این کتاب بدست راست ایشان
است و میباشم من است صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه دلالت میکند بر آن آیات و تفسیر حدیث عموم است مگر آنکه حمل کرده
شود بر آنکه داده شود پیش از دیگران یا بر صفتی که نیست غریب ایشان را اما سعی در میت تواند که از خصائص باشد بر آنکه
یافته نمی شود چیزی که معارض آن باشد مانند و آزار انجلا گشت که در ایشان سعی میکنند پیش ایشان و آزار انجلا
آنکه منطق کتاب مجید است از خبر احمد با سند صحیح و آزار خصائص ایشان است که در ایشان از است چیزی که سعی
کردند ایشان بذات خود و آنچه سعی کرده شود برای ایشان در مدینه کسافی و آنکه پیش از ایشان بودند مگر می که
سعی میکردند بذات خود این چنین گفته است مگر در در اینجا اشکالی آزار غیور است سجده و آن ایس لایستاقان
چنانکه دلالت دارد بر آنکه آدمی و الفیغ نیست جز از آنچه خود سعی نموده و عمل کرده و اب میگوید از این اشکال بکند و بر

[illegible]

قاری بفرست خود که باشد ثواب آن برای میت نرسد زیرا که نبش کردن این پیش از حصول تکلیف و عبادت
بدان است پس واقع نشود از غیر لیکن اگر ذرات کرد بعد از آن گرامیند آنچه حاصل شده است و از آن برای
سیت و این دعاست بحصول آن اجر مریت رافع میکند و گفته اند که موضع قرآن موضع برکت و نزول رحمت است
سیت و حکمی ماضی است پس امید داشته شود برای نزول رحمت و حصول برکت و قتی که بفرستد ثواب قاری
مرا و از آن کرده است صاحب مد که اگر بیرون آورد چشمه را یا کنه چاه را یا نشاند زنت را یا رفت کرد مصحف
را و در حالی حیات نمید کرد و اینها را بعد از مرگ او میرسد ثواب آن میت چنانکه دارد شده است و غیره مخصوص
نیست محکم توقف مصحف بلکه ملحق است بآن هر وقت و این نیاس تقاضا میکند عوارضیت باز میت نیز اگر آن
توقی است از مرگ و لیکن در تندیب گفته است که جایز نیست تعصی از غیر تعی امر او بهیچین از میت مگر آنکه وصیت
کرده باشد برای و تحقیق رد اینست کرده شده است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که تعصی میکرد و از سید محمد باقر
دی صلی الله علیه و آله و سلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سراج آمده گفته تعصی کردم از آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و گفتا تعصی را اما ایاد ثواب بسوی رسولی صلی الله علیه و آله و سلم پس نیتنا سم و روی چیزی در
اخری و آنکار کرده اند آخر جماعتی گفته اند که نکرده اند از اصحاب و بعضی از فقهای متاخرین مستحب باشد از آن
بعضی بدعت می دانند و از گفته اند که آنحضرت غنی است از آن زیرا که آنحضرت را نیت است حکم من پس چنانچه
الحمد شایع است که علی خیر کرد و از است و بی آنکه نقصان شود و از اجر مایل چیزی امام رحمت الله علیه گفته که هیچ
چیزی نیست که عمل میکند از آنکی از است مگر آنکه نبی صلی الله علیه و آله و سلم اصل است و از آن در تحقیق لغت
گفته جمیع حسنات سلیمان و اعمال صالحه ایشان در صحائف پیوسته است صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر آنچه در عاقل
راست اجریان الله که نمیداند از آنکه خداستالی زیرا که مژدی و عامل تبار و قیامت حاصل میشود و مرا و از اجر
و تجرد می شود و شیخ و مسلم در اشلی آن اجر و در شیخ شیخ او را و در شیخ ثالث را چهار و در رابع را شش و
و بعضی میرد و در هر مرتبه بعد از جود حاصله تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و باین وجه معلوم میگردد و فضل سلف
بر خلف پس چون فرض کرده میشود و مراتب ده بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است باشد بر آن حضرت را
یکه از او نیست و چهار و جوان بدست بجا شمر باید یا زود هم بداند را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مع هر از او چهل
بشت و همچنین چنانکه زیاده میشود که شصت و هفت میگردد و مایل می اندازد اما تا از ائمه حقان این جز باشد و بیشتر
آنکمال حای قاری و مر آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم زیاده از شرف یا علم که آن شصت و هشت و سایر انواع و غیر

[illegible]

وہابی ذکر قدس سرہ دہلی علی الصمدیہ رحمہ اللہ

حضور و اقربا نشان غل و گریه و چهره از محسوسات و فاضلی الهی که برین امری گفته که دفع آن در نوم برای توبه
 و نیز بود چنانکه در بیان نبوت سواد و فواید بسیار است و آسان شود بر وی برداشت نقل و وحی که امری عظیم است
 و ضعیف و عاجز است از وی قوای بشریه همچنین معراج نخست در تمام واقع شده تا فوت و استعدا و وصول
 آن در قیقه حاصل گردد بلکه بعضی ازین تا کمالان باین قول گفته اند که دفع آن در تمام پیش از بعثت بود و الله
 اعلم و بعضی از مفسرین گفته اند که حضرت را اسرار و معارج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته اند که از آن پنجم بود و در
 قیقه و بی بروح در تمام باشد اعلم و قوی گویند که اسرار از مسجد حرام تا مسجد اقصی مجید در قیقه بود و معراج
 از آنجا تا سموات بروح منادا و اجتماع است از آنکه میسر مذکور که در وی مسجد اقصی را از غایت سر اگر و انید مگر اسرار
 بجد زیاد بر مسجد اقصی بودی ذکر بگردان که از آنکه بود و در قیقه و تعظیم قدرت الهی جل جلاله و تعجب به تشریف
 حضرت رسالت بنامی علی الله علیه و آله و سلم و همایش آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی و آنکه که بر محبت دفع
 خلاف و نزاع و آنکه تشریف است در آن و پرسیدن ایشان آیات و علامات آنرا از آن حضرت داستانی و استیلا
 نمودن از صفات آن چنانکه مذکور که در پیش است و در احادیث و اخبار همچو مشهوره در آن بلکه آیات قرآنی نیز
 در سوره و انجم و انجم و مگر آنچه در سوره و انجم و انجم است بعضی برین جبرئیل درین احوال کرده اما متفقین
 آنست که مجولی است بر قیقه معراج گفته بنده مسکین بنده الله فی مقام الصلح و ایضین که اشارت قول تحسین
 را بآیاتنا معراج است یعنی مسجد اقصی برود از آنجا تا سموات برود آیات را بنهید چه ارادت آیات و ظهور غایت
 که آیات و معجزات در سموات بود و مقصود بر آنچه و انجم و در مسجد اقصی و برین مسجد اقصی است و انجم
 ذکر کرد مسجد اقصی را و در واقع اگر در تمام بود استعدا و تکیه و نماز که کار و در قیقه نبی انما فند منعهای مؤمنین
 نیز دفع و دفع و انجم از صحر و احصایه معارف است در نوم و نیز اسرار و نوم اطلاق میکنند و چون
 اسرار و قیقه معراج که بعد از آن واقع شد در قیقه باشد در میل نیست بر تمام بعد از وی و موجب شهرت و تأمین
 را و نوع آن در تمام چند چیز است یکی قول تحسین بنده و ما جعلنا الرویا الهی از اشاک الا فند للناس که بعضی مؤمنین
 از آن احوال قضیه معراج کرده اند در وی نام رویت در تمام است و جوایش آنست که این روایا معمول بر رویا است
 قضیه حدیثه بار و بی واقع بدر است و گفته اند که روایا یعنی روایت بهر آنکه آمده و استشهاده می آید و نیز
 بقول نبوی که گفته است در روایا المعون من القیض و بعضی گفته اند که تسمیه روایا بحجت و نوع آن دلیل است و آنکه
 در حدیث آمده است که فرمود ما یقینت در دنیا نیز دلیل بر بودن اسرار و معراج در تمام نیست زیرا که احتمالی دارد که از

استیقا از نوم می باشد که پیش از وصول ملک بود پس آنحضرت و نوم که ملک آمد بیدار گردید بر براف سوار گردید و هر دو اگر مراد استیقا بعد از نام قه باشد چنانکه واقع شده است تم استیقلقت و انانی الحسید الحرام تواند کرد استیقلقت بمعنی اهمیت باشد یا استیقا از نوم ذکر که بعد از وصول به بیت واقعه باشد و سری در تمام شب نبود بلکه در بعضی شب بود بعضی از محققین گفته اند که مراد استیقا اقامت و پشیمانی و ببال خود آید است از آنکه حالت که سخت در گرفت بود آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم از عطا العوالم و عذاب ملکوت سموات و ارض و مشاهد طار اعلی و لا یخبر و بارکات کبری الهی و اسرار انماهی و چه نبیند و باطن ابدان است به حالت نوم و میگویند که نشود ملکوت اگر چه در بیداری باشد بے نوسان و غیبت از عالم محسوسات که تعبیر میکنند ازین بمنی النوم و البقعه نمی باشد و در حقیقت کن در بیداری است ولیکن بسبب عروض غیبت و جرح تعبیر آن گاهی نوم میکنند و در رویان را ناما النائم و البقعه نیز آمده است و بعضی گفته اند مراد نوم نه نام و استیقا است و در دقایق هم آمده است بنامان نامی فی البحر و باقیال مضطجع بلکه انس این مال را مشاهده کرده است و از آنحضرت شنیده که بعضی حاج پیش از هجرت است و در آمدن انس در خدمت بعد از هجرت و در آن وقت هم می بود و هفت هشت سال که آنرا قافلا و همچنین حدیث عائشه که گفت ما فقه جبر محمد که تنگ آن علفه است که میگویند اسرار نوم بود از روی حایه و مشاهده نیست زیرا که عائشه رضی الله عنها در آن زمان نزد آنحضرت نبود و در سن ضبط و حفظ هم نبود بلکه شاید که متولد نشده باشد بر قول که اسرار در اول اسلام بود بعد از غیبت بیانی یا یکینیم سال اگر باشد صبح آنست که در پنج سال بعد از انشاء علم و مقصود آنست که حدیث عائشه شایع نباشد بر حدیث دیگران که بطریق مشابه تحدیث کرده اند و در حدیث عائشه واقعه است آنقدر حدیث محمد این خطاست بی شبهه و آنچه آمده است که آنکس از الفواد ما را می حالات پریشان ندارد و زیرا که مراد آنست که در هم نمیداخت دل چشم را غیر حقیقت را بلکه تصدیق کر بر بیت امداد انکار نکرد و دل چیز را که در چشم بر لیل مازع البصر و باطنی و نامتک و تثبیت با باطل و مغرور فانی فلسفه طبیعت که امر تفعل بجانب علو چون رود و خرق و انیام و در افلاک جائز نیست در طریقه اسلام باطل و عامل است و جامعه دیگر انداز اهل اشارات و ادبیات که مصدر را بر معانی محلی کنند و معارج را بر روحانی مراد دارند بر هیات آنکه مشر را روحانی گویند نه آن معنی که معراج روح را بود در تمام بلکه آن معنی که معراج اشارت باحوال و مقامات ترقی است و معارج کمال چنانکه مراد کبر و کل روح محلی است و بر این نفس شریفی که کبریت که بنامیت خود کبر است و نام دیگر و کبر و کثرت و رعایت مراد آسمان مقام قرب و بیداره الهیته نهایت مقامات

بر قیاس آنکه در قصه موسی علیه السلام و فرعون و عصا و طلین و دماوی مقدس تا دیالمت کنند این فرد اگر مورد را
 تا شباهت کنند و با وجود آن که از اشارت بمعانی و مانند چیزی است و مرتبه نیست در علم و معرفت بر قیاس آنکه هیچ کنند
 میان مشرک معانی و در معانی امام غزالی رحمه الله نیز در بعد این خیال است و اگر حرف معانی را اعتقاد کنند و بصورت
 قائل نشوند آن خود کفر و باجاست و مذاهیب اصنیه است و در ولایت ایمان این سکین آن طریق اولی نیز
 معلوم و مشیر باستعداد است که گویا و جود مورد را چون از در امکان عادی و در پنداشتند را جمع بتاویل
 گشتند ایمان شنیدن اوست و گردیدن چنانچه در همین نقاب و بکر معنی افتد عذر و داران روز را بر بعد این
 نام شده و بعد از این صفای مسلمانان از دوازه ایمان بر افتادند و اگر با وجود تصدیق بایمان اجزوت کشف و معرفت
 اقسام را می شناسند و در علم یقین بعین یقین رسیده است و لیکن تکلم کردن در بیان دلیل و اثبات امکان
 آن بدلائل کلاسیه کشادن و در تناقض و بیلهای و گشتن از مقام ایمان و عبودیت بعد است و اما ایمان را در اول
 درای قول خدا و رسول و انبیا نیست بر چه از ایشان شنیدیم که در بزم دلی شهادت در دل داشت کفر و این تقلید گردیده
 این را در معنی باینکه این تقلید نیست این تقلید کسی است که ثابت شده است تحقیق از خبرات با بهره و تقلید حق همین
 تحقیق است و بحقیقت این تقلید نیست این انبیاء و اطراف مستقیم است معطله شایسته که تقلید عقل سیکند و گفته می یگویند
 که ثابت نشده است تحقیق وی و بهر شک و شبهات در راه اوست ظاهر خود در اصل شکر انبیا الله و اما ایشان به کار است
 و غیر ایشان عقل ایشان است و این تکلمان خانه خراب را چه شد که با وجود راه راست کم کردن در راه گفتگو و شبه و جعل
 افتادند اگر چه نسبت ایشان مخالفت ظاهر در دوازه ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع دی موافق گشتند با ایشان
 و گاه گشتند و دیگر از این گراه ساختند فضلا و اخلا و افتد الهادی و صلی بآنکه حدیث معراج را جمعی کثیر از
 صحابه رضی الله عنهم و جمیع روایت کرده اند غیر تواتر معنوی اگر چه در بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهور
 از آن حدیث طولی است که بخاری و مسلم و صحیح خود از فتاوه از انس بن مالک محدث آورده و در حدیث ذکر شوق
 قلب نبوی روشن آن باب بزم در طشت و ذهب و بهر که درین بکلیت و ایمان و نهادن آن حدیث شریف و الباقی معلوم
 است و شوق صدر شریف چهار بار شده نخست در عهد طفولیت که نزد طایفه سحیده بود و دوم در ده سالگی که تریب بوقت
 بلوغ رسیده بود و در بوقت چهارم در بوقت که وقت اسیر بود تا بحال طهارت و مصفا مستفود نمیشد و در یافت عالم
 ملکوت شد بر قیاس و خود طاهر که پیش از نماز کند که نموده معراج است و اتفاقا بنفقا موسی را علیه السلام این
 نمی دانستند و از آن جهت شرف گشت بزدیت حق و این نیز یکی از آن موضع است که طایفه آنرا افکار کنند و

و

گویند که شوق صد قلب ملت نوت است باجاست جمیع فی خود و ما را باب عقل تاویل گفته گویند که مراد تظہیر و تفسیر
باطن آنحضرت از لوث محدثه امکان تاویل را مان نصیری گفتنی تاویل و حرف از ظاهر گویند که این همه اسباب
مادی است و محال نیست بحدیچ چیز و اما آوردن طشت ذہب و شستن در آن نوع تکیه می است بحسب عرف
و خلوت و اشارت است بآنکه حضرت دی مکرم و معظم است در جمیع عالم و اما آنکه استعمال ذہب حرام است و در شریعت
دی صلی الله علیه و آله و سلم جایز آن گفته اند که در تحریم ذہب از جهت استعمال بد است و برین دار و اما دار
آخرت مرمو حان و اخلاصا باشد باشارت قول و تعالی قل ہی للذین آمنوا فی الحیاء الدنیا خالصۃ یوم القیامۃ و قول
دی صلی الله علیه و آله و سلم جو لم ی فی الدنیا و فی الآخرة و قصه اسرار و حقیقت از عالم آخرت است و نیز استعمال
در استعمال آن حاصل نشد از آنحضرت بلکه از آنکه شد که غیر مکلف اند بدان بلکه احتمال دارد که این ماقبش از حکم
تحریم باشد و واقعہ ہم عین است زیرا که تحریم آن در مدینه است بعد از قضیہ اسرار و بعضی از اسباب معانی تناسب است
استنباط کرده اند و در ذہب و قلب شریف نموی که ذہب از ادانی ختمه است و از نقل جوهر صوبه و بنیور حار از خاک
و برین بنیور و در از رنگ چنانکه قلب شریف نقل نرین و زرین از سہر قلب است و در وی نقل و می خورد و از خاک
سفلیات و می نشیند بروی خاک که در بات کونیه و لفظ ذہب نشود است بآب الی الله و تظہیر از ذہب حرس و متضمن
است معنی و صارت و بقا و صفا و در زانست را حرا و یک در من طشت بکنت و ایمان پر کردن میسر است از جوهر نورانی
که حاصل کمال ایمان و حکمت است و احتمال دارد از قبیل تجسّد معانی باشد چنانکه می آید سوره بقره و خاتمه و در حان
ظلال و صفت کیش و شمش ساخته میشود و اعمال بصورت حسنہ و ظاهر میشود و معازین و بعضی از عرفا گفته اند
که بدین دلیلست که ایمان و حکمت جوهر صوبه اند معانی متحرک و از قبیل اعراض چنانکه ذہب متکلیف است و شمس
اعظم و اعراض است بحدائق شمس و نقل اعلی عقل بظاہر است که چون دیدند که آنها صلا و را جوهر اند حکم کردند بضرریت
آن و شایده کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این واقعہ را موجب زیارت و تکمیل یقین و ایمان و عدم خدش از
عادات حاکمه بود آنحضرت شمس و اشیت و اعلی و اقوی و محلا و صفا و اما حکمت و غسل قلب مقدم باب زهرم آن
گفته اند که زهرم تقویت میکند قلب را پس غسل که ضد قلب شریف را تا قوی شود بر شایده عالم ملکوت و بعضی علماء
استدلال کرده اند بر آنکه آب زهرم افضل است از آب کوثر زیرا که شست نشود و آب مگر با فضل میاید و قول بآنکه آب
زهرم زہب بود و حاضر بود آب کوثر و در ریاضت ضعیف است زیرا که اینجا زہب و غیبت متحول نیست اینجا کمال است
و الله اعلم بالصواب و در جوهر کمال علیه السلام و در سفید را که نام ادریان است زیارت و بعضی از علماء که می نماد

کلام را در فضیلتهای ظهور در حدیث آمده است سوار کرد و خدمت و بالابرد و خراج بر کبیل با آسمان و ظاهر این حدیث آنست که تا
 آسمان سوار بود بر براق در برت در هر جا که بزمین روند و این نیز خارج عادت است که بشیر بر هوا سوار و مخصوصا
 که سوار باشد بر چهارپایه و همه در دست قدرت الهی است و قید نیست قدرت او بجهان عادت و در بعضی روایات
 آمده که او را در او باز بود که بدان پرید و بعضی گویند سوار بر براق تا مسجد اقصی بود بعد از آن محرابی نمودند که بدان
 بالابرد آمد آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از راه و آه که در خبر را که ذکر کرده است
 راوی دیگر اولی ذکر کرد سوار بر براق تا مسجد اقصی و تصریح نگفت که همین سوار بر آسمان رفت و راوی دیگر ذکر
 کرد و روح بر آسمان شاید که بی سوار بر بوده باشد و الله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت
 محبوب را و تعظیم بود چنانکه میان محبوبان از اسپ فرستند و خاص خواص که محرم و انیس مجلس خاص و طلب
 بفرستد و در شب که زمان طلوع خاص است پنهان از چشم اغیار طلبند و بعد از اهل الصلوات و تعقیبات و حکمت
 در بودن براق بپست تر از فعل بلند تر از حارر بر شکل فرس لذ برای اشارت است بآنکه طلبیدن در سلیمان
 بودند در غرب و خوف و از برای اظهار سحره بوقوع اسراع شد بدایه که موصوف نیست بدان در عرف و طوت
 و حضرت شیخ منیر مودنکه نام او براق است نه فرس و بغل و اشتقاق براق از برین است یعنی لسان از جنت
 سرعت سیر و دافعی میامی گفته اند او براق از آن گفته که در رنگ بوده شاة بر قیامگویند که میان صوف
 ابیض و سی طاقات سیاه میباشد صاحب و اسب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده
 که چون آنحضرت پای در رکاب نهاد براق سر کسی کرد پس جبرئیل علیه السلام بر براق گفت چه شده است ترا
 سر کسی بکنی سوار شده است ترا هیچ کی گرامی ترا محمد علیه السلام پس عرق کرد براق و نبشت بزمین و نام شد
 پیش است آنحضرت بر پشت او و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق آمده بود برای سوار علی نبی علیه السلام
 و بعضی گفتند که هر نبی را براق بود بر اندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده است که ابراهیم علیه السلام
 آمد بر براق سوار از بیت المقدس بکابل برای نجات اسماعیل علیه السلام و گویند اشارت جبرئیل بنفس براق است
 و الله اعلم و همه استصحاب براق یا از جنت آن بود که هرگز سوار نشده بود و رفوئی که سوار شده بودی بکبر از جنت
 بعد از رفوئی دیگر و بعضی گفته اند که این استصحاب براق برای نانو طرب و افتخار بود نه بطریق استبعاد و سرکشی
 چنانکه در حدیثی آمده است با شیریافارنا علیک نبی او صلی الله علیه و آله و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل
 بود و نام در دست بکابل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام و لیلی آنحضرت بود و شاید

که نخست در کتاب باشد بعد از آن در اشعار و غزلیات و محبت و غنای آن حضرت علیه السلام و قضای آن کرده باشد
 اگر او را بداند داشته باشد و خود ساخت یا نه نخست در حدیث باشد پس از آن دی رعایت طریق ادب و مکریم با آنحضرت کرده
 فرود آمده باشد و از علم پس سید بر زمین نمائشان پس گفت جبرئیل آنحضرت را فرود داد و باز کرد این زمین خیمه است
 پس از آن آمدند و سید و زنی که گذشت که سوله عیسی علیه السلام بود و دیدن دو جانب جبرئیل گفت فرود آی فرمود این
 چوبت یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن با محمد و بر دلیس از آن سینه کسی را که از راه یک سوی است و میخواند آنحضرت
 را فرمود این کیست گفت سیر کن یا محمد و بر دلیس از آن گذشت بجاء که سلام کردند بر آنحضرت و گفتند السلام علیک
 یا رسول الله علیک یا آخر السلام یک یا ما خبر پس گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوئی یا محمد جواب
 سلام ایشان گفت الحمد لله پس گفت جبرئیل آن عجز که میدی دنیا است و باقی نمانده است از دنیا
 اگر جهان مندر که باقی مانده است از عمر آن عجز را که آواز داد و خواند ترا ابلیس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار
 میکردی و دست تو دنیا را بر آخریت و گواه میکرد ابلیس ایشان را تا آنجا که سلام کردند و در برابر ابراهیم موسی و عیسی بودند
 علیه السلام و در روایات آمده است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موسی علیه السلام که باز میگذاشت
 در قبر خود پس فرمود اشهد انک رسول الله و چون از میان زنده آمدند و زنده آمدند و میگویند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت
 در بهشت بی آنکه بگویند با خندان بود از آن گذشت آنحضرت در راه بر اقوام و طوائف نام از این کان دیدان که
 در عالم برزخ و مثل بختار و غرات و افعال و احوال خود شنوی و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد از آن رسید
 به بیت المقدس و بستان طایفه باب مسجد که الان اورا باب محمد میگویند پس در آمدند مسجدی که گذار و در و در کعبه
 و ظاهر این حدیث تخریج السید بعد حاضر شدند و آنکه و متمش گردانیده شدند و احوال ایشان را آدم تا عیسی و شتا
 گفت خود را و صلوة فرستادند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و استراحت کردند و بعد از آن گفتند و
 کعبه را دیده شد برای خانه و تقسیم کردند و محمد را سلمه علیه و آله و سلم و علیهم السلام آنحضرت امانت کرد و همه را به ابراهیم
 افتاد و در عبودی اختلاط کرده اند معانی که این تا فضل بود یا فرض و اگر فرض بود نماز عشا بود یا صبح و خوار
 از سابق حدیث چنانکه را شده است که در آمدن در بیت المقدس پیش از خروج با سنان باشد پس نماز عشا بود
 و بر قول کسی که گوید که این قضیه بعد از زمل است نماز صبح باشد و بعضی این را ترجیح کرده اند که آنحضرت را با جماع
 کالات و برکات فرود آورده اند و فضل و شرف را بنیان نهاده و بنابر این مسکن گذشت و هر که چو او در هر دو حال باشد
 هم پیش از خروج دوم بعد از آن و دیگر از گوشه این خیال بی آنکه ذکر معانی حدیث و روایات ایشان را از حدیث

بعد از آن در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین بن کثیر که از اعاظم علمای حدیث و تفسیر است که نماز گذاردن آنحضرت
 با نیایش از هر وجه و بعد از آن در هر دو حال است و گفته که در حدیث چندی هست که دلالت دارد بر آن
 و هیچ مانعی نسبت از آن واقع نمیشود از شیخ بن کثیر رحمه الله علیه که گفته که بعضی مردم گفته اند که آن حضرت
 علیه السلام را که در نماز قنوت کرد و در سجده رانید و منظم و متواتر دانند بر آن روایات است که در حدیث القدوس
 در دو ظاهر آنست که بعد از هر رکعت که در آنجا چهار انگشت به شیخ که هر دو با هم بود و در هر دو حال بود قطع نظر از کثرت
 و ظهور روایات در اینست و الله اعلم و چون بنیرون آمده آنحضرت صلی الله علیه و آله که در سجده آورد و جبرئیل
 آنقدری از خود آوندی از لعن و عجز گردانید که هر کدام که بخوری اختیار داری پس اختیار کردی صلی الله علیه
 و آله و سلم لعن را و گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را در او فطرت انبیا دین اسلام و استقامت بر آنست یعنی
 اختیار کردی علامت اسلام و استقامت را و لعن علامت آنست زیرا که سهل و طیب و ظاهر و شایسته
 و شریک با نژاد شیر را در افعال عالم مثال دین و علم داشته اند و هر که در خواب ببیند که بخورد و تعبیر او آن باشد که بهر از
 علم دین باید الحمد لله که کاتب حروف و بعضی مناجات گفته بود پاک پر از شیر شیرین سرد دیده است و همه را
 فرود برده بخلاف خبر که ام انبیاء است و جالب انواع شر است و در هر حال و آنکه بعضی گفته اند که هر او فطرت خلقت
 است و لعن بنیاد خلقت بر دوست و نبات لحم و نشو و نما از دست و نخستین چیزی که می در آید چون مخلوق را می شکافند
 امحای او را آنست و نیز مالوت و محبوب آنحضرت بود و هر که در آن وقت با حق بود زیرا که تقدیر امر را که بود
 و تحریم هر چه در دنیا مانع از امری حرام است بود یا احتیاج که در او بی جهت نوعی نوعی لعن یا نکندی حرام خواهد شد
 در آخر نیز موافق مواب بود و علم الهی گفت جبرئیل صبت الفطرة و در روایتی صبت غامض الله که اگر
 گوئیم که آن از غریب بود با وجود آن احتیاج که در آن جهت شایسته و مضامین و در روایتی آمده است که گفت
 جبرئیل اگر اختیار میکردی نوعی را که را میشدند است نوعی افتادند و در شرب خور است تو در شرب همین حرم
 و نیامی افتادند که ماده مساد و ماده نبات است و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما و در ج آمده یکی از لعن دیگر
 از غسل و در روایتی آمده او آن آمده از آب لعن و فکر عسل نیست و بر هر تقدیر شربت را لعن است و
 اینان این ادانی نزد وصل بسند المنة نیز آمده صرح به آنکه فطرت عباد بن کثیر آمده است که بنیابا علیه السلام
 گفتند هر دو که را از میان ایشان ابراهیم درسی را و دو و سلیمان و عیسی صلوات الله و سلامه علیه هم چنین شکر گفتند
 و خطب خوانی بلند و بغافل و کرامات و معجزات که مخصوص گردانیده است پروردگار تعالی و تقدیر ایشان از زبان

بشادند و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سجد جمیع نیز زبان گشا و گفت شما شنا خواندید پروردگار
 جل و علا را من نیز شنا خوانی کنم و در مودا محمد شریفی از سلسله رحمة للعالمین و بشیر از ذریه الناس الجمیع انزل
 علی الفرقان فی بیان کل شیء جعل استی و سطا جعل استی هم الاولون و هم الاخرین و شرح فی صدری
 و وضع غنی در وی و رفع لی ذکر می و جعلی فاتحا و خاتما پس گفت ابراهیم علیه السلام بهذا افضلکم محمد بعد از ان
 سواجی آوردند از خجسته افراد و س ما زینین و شمالی وی و ملاک و برآید بران و رسید آسمان و دید در آسمان با بعضی
 انبیاء که ما مورشدند بملاقات آنحضرت و تمش ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثیل و رحبت المقدس و سلام کرد
 برایشان بروی که در احادیث مذکور شده است و از عجایب حالات و غرائب حکایات که درین باب آیت کریمه اند
 آنست که چون آنحضرت آسمان ششم رسید و موسی را دریافت از آنجا رفت موسی گریست و گفت غلامی را
 بعد از من فرستادند و برگزیدند که وی آیند از امت دی بهشت را بیشتر از آنچه می در آیند از امت من و گفته اند که این
 بکار موسی علیه السلام نماز آنقدر بود که هر چه بود زیر آن حسد و انعام فروغ است از احادیث و منین چه جا است
 کسی که برگزیده است و خدا تعالی بکلام خود در رسالت خود گردانیده است از او العزم بلکه این تاسف و تحسرت
 بر آنچه فوت شد و از آن چیزی که در مرتب دیگر و بروی رفع درجه بسبب آنچه و اتحشده از امت او از کثرت مخالفت که
 متقیه است بر تقیص او و ایشان را که سزاوارست تقیص او است زیرا که هر چیزی است شای آن که اتباع او است
 او را بود کسی که اتباع او را علیه السلام کمتر و در داد کسی که اتباع او را پیغمبر را اصلی الله علیه و آله و سلم
 کند احوال الشیخ ابن حجر فی فتح الباری و این بابی محو کا زعفرای مالکیه است گفته حق تعالی نداده است در دل
 انبیاء رحمت و رافت خراب خود را و مرکب و محبوب ساخته است ایشان را بران تحقیق گریست پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم بر بعضی امورات پس گفته شد و او را چه چیز در گریه آورد زیرا که رسول الله فرمود این رحمت است
 رحمت بندگان خدا تعالی از بندگان خود که رحمت کنندگان را و تحقیق گرفته اند انبیاء علیهم السلام از رحمت خدا
 نصیب وافر نیست رحمت در دلهای ایشان نیز بندگان خدا بیشتر و او فرزان و دیگران پس از نجات گریست
 موسی علیه السلام از جنت رحمت و شفقت و انش را زیرا که این وقت انفصال وجود و کرم و وقت قدوم
 حبیب کریم است تا خالص شود و طبع قرب و فضل عظیم پس امید داشت و در نبوت قبول و انفصال که رحمت
 کند خدا تعالی است او را برکت این وقت و ساعت ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که میبخت کوک است
 از بعضی نهایی و دیگر بسبب مفرس آنحضرت است نسبت بوی و در بیان میگرد و مستحب الحسن له غلام بود که

و روی بقیه از تو هست و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد یا فاحم کردن رباخت جل جلاله
 اکثر افضال است از قوت را نامس کبول است و تا دخول در سن غیورخت و عدم دخول ضعف هر دم در بدن شریفیه
 دی و عدم تطرق ضعف در قوت وی معلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه احلاق کردند بر وی مردم در وقت قدوم
 آنحضرت بدین اسم شایب و برای بکر رضی الله علیه و آله اسم شیخ بیا که آنحضرت این بود از ابی بکر گفت
 بنده سکین در از نیست بود و در مصلان شیب بر آنحضرت مگر می چند مداس و بجه شریف دی تا در نظر مردم ببرد
 ضعیف بناید چنانکه بیان این سخن در باب علایه شریف گذشت و تحقیق ظاهر شد از هفتاد و شصت موسی
 علیه السلام بر امت مرحومه در تحقیق معلومه که از بنجاه به پنج آمده و گفته اند که تا بعد اعتقاد رحمت از موسی برین است
 مرحومه بجهت آن بود که وی علیه السلام خوانده بود در قوت صفات این است را او فرو کرده که ایشان از امت
 دی سازند فرمودی تعالی اینها است استخوانند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت که از امت است که کن
 وصل بعد از ان برداشته شد آنحضرت معلی الله علیه و آله و سلم بسوی سدره المنته که بومی منتهی می شود
 اعمال خلق و علوم ایشان و از انجا نزول میکند امر و گرفته میشود احکام نزد وی و قوت میکند ملائکه و هیچ کس
 را مجال تجاوز از ان مقام و عروج از ان نیست و بومی منتهی میگردد و آنچه صعود میکند از عالم سطر و نزول میکند
 از عالم علوی از امر عالی اعلی و بجا از مکر و از ان هیچ یکی اگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم باز
 ماند و بعد از ان حضرت وی جبرئیل گفت بوی آنحضرت با جبرئیل آنچه جای باز ماندن و بعد از ان است
 این جای نیست که دوست و دوست را نوازد که از جبرئیل گفت اگر مقدار سال گذشت نزدیک ششم سوخته شوم
 بگفتا و از عالم نماند و با ندیم که خبر دی بالماند و اگر یکسر سر می بریزم بفرغ تجلی بسوزد پریم و در بعضی
 روایات آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجبرئیل علیه السلام که اگر حاجتی داشت باشی بمن بگو تا
 بخدمت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من آنست که بجواه از درگاه که فراخ کنم روز قیامت باز دی خود را بر
 مرا طاقان که زند بر الفا است و تو از این رعایت معلوم شد که سدره المنته در آسمان ششم است و در روایت دیگر
 آمده که در آسمان پنجم است و تطبیق میکنند میان روایتین بانکه پنج دی در آسمان ششم باشد و ششمی در
 آسمان پنجم است و تطبیق میکنند میان روایتین بانکه پنج دی در آسمان ششم باشد و ششمی در
 پنجم و در تفسیر بسره که بجهت رخت کنار است موقوف بر علم شایع است و میگویند که درین درخت
 است صنف صنوف است ظل مدید و طعم لذیذ و در آنکه لطیف و نیر له امان است که جمع میکنند قول و عمل

درج النبوة ج

و نسبت را در حق آنحضرت عمل است و طعم میا بر بیت و لایحه بنیر که قول کند اقا الو تو اند که این درخت نشانه شده باشد
در آسمان چنانکه آنست مرده بیشتر در زمین و نه در قدرت شامل که چنانکه در زمان در زمین نشانه بشود این در هوا
باشد چنانکه سیر کرد آنحضرت علی اله علیه و آله و سلم در هوا تو اند که مغروس باشد در زاب جنت چنانکه در زمان
در زمان جنت نیز اقبال دارد که مغروس نباشد و اعمد اعم حقیقه احوال دارد سدره المنتهی برای این چهار نفر
دو در باطن دو در ظاهر اما آنکه در باطن اند در ربه است نیز در ظاهر آنکه در ظاهر اند و از آنکه در ظاهر است بی بر
سلوم بشود که چهار نفر از جنه انجلی فرات و حیان و حیان پس بعضی میگویند که بودند اینها از جنت باین معنی
است که منافع و ثمرات اینها دائم و بیشتر است و بعضی میگویند که جنس از ربه است زیرا که آنرا اعمد اعم و در احوال
چیز با نوشته اندان عجیب و غریب که فضل در آن حیران است و آنها را اولین غسل و غرضه اند که در ربه است جاری
اند چنانکه منطبق قرآن عظیم است و روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث انس رضی الله عنه که چون بر آمد
آنحضرت صلا الله علیه و سلم بر آسمان به مقام نهری دید که بر سنگی ایستاده بود و با قوت رزم و جاری است و او اند
آنکه از سبب دفعه و با قوت و لولو در بر جدا است و آب وی سفید تر از شیر و شیرین تر از شهد و فرومایه جبرئیل
این چیست فرمود این عرضی که تراست که داده است ترا خدا تعالی و در حدیث ابی سعید آمده که در شب مبارک
بشود و چشمه که از اسبیل میگویند منشعب می گردد از وی دو نهر یکی را کوثر میگویند دیگر را نهر جنت و این نهری است
که چون حصاة از درخت سیاه و سوزن بر آید چون در وی نیفتند ساعتی نماند و نماند و سدره المنتهی است
پوشیده با منطوق و بر دانه افلا در بر برگ فرشته است و وصف به تمام بیرون از حد فایض عقل است و
در میان آمده برای آنحضرت ادنی از خود و این غسل پس اختیار کرد لکن از چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و اینجا
نیز نماز گذارد و بنیاد امانت کرد و ایشان را چنانکه در بیت المقدس بعد از آن نموده شد بیت المعمور بر داشته شد
از آن برده اینچنین است لفظ حدیث شریف از ابی سعید المصطفی و تفسیر کرده اند و این معنی که ابی بیان می نماید
بیت المعمور عالم بود در قدرت نمود بر او که آن پس برداشته شد و بلند گردانیده شد و آمده شد و بعد بصیرت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماند که او بیت المعمور مسجدی است بخدا که بکبریا تا آنکه اگر فرض کردی خود را
او بر زمین ایستاده بگویند که این خانه است که فرستاده شد برای آدم علیه السلام بعد از طرد شدن از بهشت
بعد از وی بر آسمان و قدر سر ربه است و بر آسمان مانده گفته است و در زمین طواف میکند و طواف میگردانند و از آنکه
چنانکه طواف میکند که بر آسمان و در آید بیت المعمور را هر روز میگردانند و نهر از رفته و چون بیرون می آیند

باز میگردیم بوسی او بار دیگر و روز دیگر به مقام نهر دیگر می آیند و همچنین است از آن روز که پیدا کرده اند تا بعد
و این دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی و تقدس و بی حد خلق عظیمه و بیشتر از ملائکه نیست و روایت
است که نیست در آسمانها و زمینهای جای یک شیر گل که نموده است فرشته عجب خود را برای همه و دست
پنج قطره از دریا اگر آنکه موکل است بروی فرشته و آمده است که در آسمان نهری است که او را نهر الحیمو میگویند
می در آید از جبرئیل علیه السلام هر روز فرو میبرد و در وی پس زیر بران می آید و می افشاند بر بال خود را
و جدا میشود از وی هفتاد و نهر از قطره و پیدا میکند پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس آنها اند که نماز می کنند در
بیت المعمور و باز بر نی گزیده بوسی وی و همچنین است در مواهب لدریه افکار و ده است از امام فخر الدین رازی
رحمت الله علیه و تفسیر قول و تثنیائی و تخلیف ملا تعلقون که خطا و متاعل و سخاک که اندک تفسیر اند روایت کرده اند
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت در عین عرض نهری است از نور مقدار هفت آسمان و هفت زمین و هفت
دریای در آید و در وی جبرئیل هر سحر غسل میکند در وی و زیاده میکند نور بر روز خود و جمال بر جمال خود می افشاند
و پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که افتد از بروی چندین نهر از فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است
که آنجا ملائکه اند که تسبیح میکنند خدا تعالی را و پیدا میکنند حق تعالی به تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین شکر الله
علی طریق الحق و یقین که اگر در آسمانها تسبیحات ملائکه فرشتها پیدا میشوند عجیب که بر زمین نیز از تسبیحات
و تثنیئات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خاصان و صلحای امت پیدا می شده باشند و الله علی
کل شیء قدير گفت صاحب مواهب که این در اعدای ملائکه است که بر اسع تعبیر اند و اعدای ملائکه موکل
بر نباتات و از راق و حقه و موکل و بر تصویر بر نی آدم و ملائکه که نازل میشوند در حجاب و ملائکه که میزنند مردم را
روز قیامت و خزنه جنت و ملائکه که می آیند بجاقب در لیل و نهار تا ضبط کنند اعمال بندگان از در شش روز و هفتاد
نهر از فرشته که بر فرشتها آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آیند و محفوف میگردد و اندک آنرا که تا این میکنند
در خرات محله ما آنها که میگویند ربنا لک الحمد و آنها که دعا می کنند مختطران نماز را و آنها که گفت میکنند زنا می
را که جوهری کنند جامه خوبه و از او بر هر یکی از آسمانها و تنگنای اندک هر ملائکه را تسبیح جدا است و آمده است
که هر ملکی از حمله عرش را رو بیاست در مسجد وی که شش میگرد و بعضی بعضی و اگر ملکی از آن بگردد باز و
خود را بپوشد و نیاز یک بر از بازوی خود و حمله عرش هفت فرشته اند با این عظمت که مسافت از نزد ملک گوش
و گوش دیگر ایشان و دویست سال و در روایتی هفتصد سال است و در کتاب العظمت مرای و شیخ را خیر یاد کرده

که از عجایب العجايب است اينجا غطيت کبرياي خالق تعالى بايد تصور توهم کرد که چه خواهد بود بخوان
 في الملك الملکوت والخطبة والكبرياء والجروت سبحانه وسبحانه وسبحانه است که فرموده آنحضرت
 صلى الله عليه وآله وسلم چون حضور کردم آسمان بشنيد ابراهيم خليل الله عليه السلام را وידم که يك بيت المود
 نشسته است و بادی قوی الله خوش روی پس سلام کردم بر ایشان و سلام کردند ایشان بر من است خوراد و بانی تمام جمعی
 سفید و در مثل قرطیعی لبای چرخ پس آنند همراهی آننا که جلد سفید و تشبیهت الموراد و بانی ماندند آننا که جلد
 و آنند برین زانند و دریت الموراد آننا که جلد سفید و تشبیهت الموراد و بانی ماندند آننا که جلد
 و در اول و ثانی یک نظر گفته اند و آنکه فرمودند و ابراهيم عليه السلام قومی و یدم سفید روی خوش رنگ اند قرطیعی
 و گوید رنگهای ایشان تیرگی و تاریکی است پس آمدند این قوم در زیری مثل خالص شد از الوان ایشان
 چیزی باز و در زیر و گوید و آنند خالص شد الوان ایشان تمام مثل آنقوم سفید روی خوش رنگ پس بر رسید
 آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم این سفید رویان چه کسانی و این تیره رنگان که کیست اینم و که نشسته
 است و پست هین آننا که و آمدند در آن فرمود جبرئیل علیه السلام اینم و پدیدت ابراهيم عليه السلام این
 سفید جامه عا ند که آینه کشیده اند ایلان خود را بنوع و این تیره رنگان جامه اند که خط کردند اعمال صالحه و ایلان
 بدین توبه کردند و رحمت کرد و حق تعالی بر ایشان و این آنرا اول آن من رحمت است و ثانی من رفعت و ثالث من
 و مقام هم بر هم شربا بطور ابد از آن بالاتر رفت و بجای رسید که شود و شود و شود و آواز اعلام که کتابت می کنند
 بدان ملائکه اقدار آبی را اگر چه قضا و تقدیر آتی قدیم است ولیکن کتابت آن حادث است و کتابت اوج
 محفوظ کائنات در انجا ثبت است پیش از پیدا کردن آسمان و زمین است و جهت القلم با هوکائن اشارت
 یافت و لیکن این کتاب و در محفل ملائکه در رنگ فروغ مفضو از اصل است چنانکه در شب نصف شعبان ایام کتابت
 دیگر مینویسند و دردی خود انبات میرود و بخواند مایشا و حسب عبارت از انست چنانکه خدا تار آمد است و
 واجب مواهب لیدنه اند این قلم نقل کرده که گفته است اعلام و دانده اند و شفا و تشبیهت الموراد و بانی ماندند
 که نوشته است بر در و کار جل جلاله بدان تفاوتی را چنانکه در سنن ابی داود و از عباد بن الصامت رضی الله
 عنه نقل کرده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود اهل باطن القلم ثقیلن چیزه که پیدا
 کرده است خدا میخانه قلم است گفت هر را و ابوسلم گفت قلم چه بنویسم گفت بنویس مقدیر خلقتی را تا
 روز قیامت پس این قلم اهل اعلام است و اهل ان و تحقیق گفته اند بسیاری از علماء گفته اند این قلم است

از کجا آمده باشی که بدان یافت بیرون آمد از وحشی که حاصل شده بود پس از حضرت خدا آمد از آن با خبر است
 دن یا احمد اذن یا محمد فرمود پس نزدیک گردانید مرا بخود پروردگار من چنان شدم که فرموده اثم دنی
 تقدی فلان قاب و قوسین اودانی و پر سید از من پروردگار من چیزی پس توانستم جواب گویم پس پنداشت
 قدرت خود در میان دشمنان من بی تکلیف دینی تقدیس یافتم بر او از سینه خویش داد مرا علم اولین و
 آخرین و تسلیم کرد انواع علم را علمی بود که هرگز نداشت از من گمان آنرا که با یکسنگ گویم و یکسنگ طاقت و قدرت
 آن ندارد و بر من علمی دیگر بود که هرگز ندانید در اظهار گمان آن علمی بود که هرگز در این تبلیغ آن بجا تمام
 از امت من پس گفت آنحضرت ای پروردگار من متعجب شدم پیش از قدم آوردن من با تو نگاه نکردی
 شنیدم بطنی که مشایخ گفت ای بکرست که می گوید بخت عارفان ربک یعمل بر تعجب که درم آنکه ای بکرانجام آنجا
 پروردگار پس نیازیست از نماز گذاردن کم شد که من بزیانم از نماز گذاردن براسه دیگر چون میگویم سحائی بخت
 رحمتی علی بنی بنحوان یا محمد این آیت را بهو الذی یصلی علیک و ملائکته لیسر حکم من الطلعات الی العود و کان بالبنین
 پس صلوة من رحمت است بر تو و بر امت تو و اما شوق آید من ترا و از بار ترا که ای بکرست رضی الله عنه بر
 آنست که انس گیری تو و بحال خود بیائی در مقام پرستیت یا محمد چون خواهم که کلام کنیم بر احد ترا موسی پس گفت
 سینه غلیظ بر سیدم او را و ما نمک بپیشک یا موسی پس حاصل شد او را پس بد کرد عاص و بحال خود آمد بختین
 تو ای محمد خواهم که انس گیری با جان بار خود که پیدا کرده شد و تو وحی از یک لایست ددی انیس است و دنیا و آخر
 پس پیدا که درم فرشته را بر صورت دی که ندانند ترا جلوت دی تا زائل گردان تو استوارش لاحق نشود و از
 چیزی که باز دار و تراز فم ای خواهم از بعد از آن پر سید و تعالی چه شد آن حاجت بصیرت که در خواست
 اینو گفتم خداوند او را تری بان گفت قبول کردم حاجت را ولیکن در حق کیسه دستم را در تو حاجت شد
 است فرمود پس گسترانیده شد بر من و حرف سبز که غالب بود و او را بر او آفتاب پس و خندید آن نور
 دمن سناده شدم من بران و رفعت و برداشته شدم باریه برش پس دیدم اعظم را که تواند از باسلو
 آن کرد پس نزدیک شد بکین عطره از عرش افتاد بر زبان من پس کشیدم چیزیکه کشیدم به چرخه هرگز نیز بر نیز
 تو بران حاصل شد مرا خبر اولین و آخرین در و شش گردید و عمل مراد پوشید و عرش مرا پس دیدم همه چیز را
 بدل خود دیدم از پس خود چنانکه می نمود از پیش و در ضلایط را گویند و در اصل لسانی را گویند و در
 باشد از دیا و بر من بقیه باید و است که آنچه ذکر کرد و شبهه است حدیث محل رفیع از جای با و در حق حق

نه در حق خالق عزوجل حق سبحانه منزواست که محبوب باشد و بیو شدا را چیزیست زیرا که حجاب محیط میگرداند و محسوس محبوب خلق اند از حق تعالی یعنی اسماء صفات و افعال و لیس از مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را از حجاب مقامی است معلوم و فیضیه الیه است او را که معرفت مقسوم و ملائکه مغربین از نما که در پیش چشم اند و که و میان که مقرر بان درگاه اند محو بند نور زماست عظیم و کبر و جلال و قدس و قیومیت و صفات حجاب دانند و ملائکه محبوب اند و طبعات مخلقه اند هر یکی را از ایشان را مقام معلوم و درجه معین است مخلوقات محو نور از خلق پس حق می محبوب برودیت نم اند و برودیت احوال از محول برودت اسباب از سبب قوی محو بند بعلم از علم و نفی از عقل و اینها از معنی جماعت بنم از ششم و بجا است از دباب و قوی اند بشو شام و قوی بشو است محرم و محاصی و سیات و قوی محو بند باحوال و چنین و زنیته حیوة الدنیا اللهم لا تحجبنا و لا تنزلنا فی الدنیا و الاخرة ذکر بعد السلام بعض العارفين رحمه الله عليهم اجمعين و باید دانست که این نم و فی فیه که مکرر شده است و مبرقعات قوسین ادا می گشت و مذکور است و را حادش معراج غیر نم دلی شد که که در هر سوره و نجم که ان نسبت برودیت و قرب جبرئیل است بقول مختار و بجا حق و سیات آیه نیز ظاهر است در ان بعض برودیت و قرب پروردگار تعالی و تقدس نیز نقل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور است و از انم کمال و نهایت ادب و احوال جناب ربوبیت و نگاهداشت حد عبودیه و نهایت سکون قلب طمانیت باطن و خلوص و مواصلات بقدر بصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات و کلمات هیچ یکی از آنها توجیه و التفات نغز نموده و رغبت نکشود چنانچه خود وی سبحانه ما را غایب و باطنی پنا که بندگان خاص و حضرت ملوک می کنند و این کمال است که جز اکل بشر و سید رسل را مخلوقات الله و سلامه میسر نیست و عادت نفوس بر ان است که چون در مقام عالی اقامت کند مقام اعلی را متطیع و مشرف می باشد چنانکه کلیم علیه السلام چون مقام مناجات و کلیم رسید طلب کرد و ریت را و این نوعی از سکرو انبساط است که در مقام قرب از رعایت ادب و درسی انگند و سیدنا هملی الله علیه آله و سلم چون در مقام قرب میم کرد و اندیشه شد و فکر در حق آنرا و التفات نکرد و بعد بصیرت وی جز آن چیز را که اقامت کرده شد و روی و ادوات و شهود نمود و جز آنرا و اینها را ساینده شد چنانچه هر ادوات مراتب و درجاعت که قصی و اعلان آن رویت حق است قضا و قدرش قلمت چنانچه اقامه مقامات اهل صحو و ارباب تمکین است و فرموده اللعذب العواد ما را البصر و بصیرت هر دو متواضعی مستفاد شد و هر چه بصیرت دریافت بصر را که آن کرد هر چه چشم دید دل تصدیق آن نمود و هر حق و صحیح بود پس

رسید آنحضرت بکمالی که سبقت کرد بدان اولین و آخرین را و گشت معجوز انبیا و مرسلین و مستقیم خدای عز و جل و سید عالم و دنیا و آخرت و شمس خورشید و سحانه و گفتین و القرآن الحکیم انکاسین المرسلین علی صراط المستقیم و فضل الله یوتیه من یشاء الله ذوالفضل العظیم و فرمود فادعی الی عبده ما ادعی بجماعکم و من یشاء تعالین و بشارات و اشارات و اخبار و آثار و کرامات و کمالات که در خطابین ابهام داخل است و همه شامل ذکر شرف و دست که سیم آورده و بیان کرد اشارت بآنکه جز علم اعلام انبیا و رسول محبوب بدان محیط نتواند شد بآنکه آنحضرت بیان کرده یا آنچه از تقابل و محاذات روح قدس و کبریا باطن بیضی از اکمل اولیا که کشف اتباع و معشوقان آنحضرت و الله اعلم آورده اند که چون آنحضرت بمرش دست زد و عرض بدامان اطالی وی نذر کرد و از زبان حال گفت یا محمد توئی که مشاهده گردانید ترا حق تعالی بکمال احدیت خود را و مطلق گردانید بر جمال صیبت خود و در پیشه الخالق میخیزد و در دنیا بکم که از کلام راه داریم و یکپطین گره از کار خود کشاید گردانید در اعظم خلق و در مین عالم خلق در صیبت و تحیر و خوف یا محمد پیدا کرد مرا بروردگار پس لرزیدم از صیبت بدلال وی پس پشت بر فاخته من لاله الا الله پس زیارت شد صیبت را و تعداد و اقلش من پس پشت محمد رسول الله پس خاک شستن من و کم شد اضطراب من و گشت اسم تو سبب آرام دل من و باعث طماننتی سر من این بود و برکت اسم تو بر من پس چگونه که افتاد بر من نظر تو یا محمد انست لمرسل رحمة العالمین و لایه مرار نیز بفضیه باشد ازین رحمت و نصیب آنست که گواهی دهی مرا برات من از آنچه نیت کرده اند بن اهل زور و اقهار کرده اند بر من اهل غش که من گنجای دارم کسی را که مثل ندارد و احاطه نمیکند کسی که نیست هر او را کیفیت یا محمد که یکصد حدیث ذات او و حریت صفات او را چگونه منقصر باشد بر من و محمول باشد بر من چون رحمان اسم او است و استوا صفت او و صفات متصل است بذات او چگونه متصل شود بر من یا متصل گردان من یا محمد سوگند بجزت وی نیست من قریب که بگویم و نه بیدار وی بفضیل و نه حامل او نه موسع او ایجا و کرد مرا بفضیل خود اگر خود بهر حق که در اول خود من محمول قدرت او کم و محمول حکمت او در جواب داد آنحضرت بلسان حال خود بگویم یا محمد مشغولم از تو و فارغم از آنکه کن بر من صفات وقت مراد شوش گردان غلوت مرا پس نگاه کرد آنحضرت بگویم غش منظر توجه و التفات بویل که بوی وی و نه خواند بروی از مسطور او حی البه حرمی انیت سراج البصر و ماتی و آورده اند که چون رسید که آنحضرت صلی الله علیه و آله در کعبه بم تبه قاب قوسین عرض کرد احوال است را و گفت خداوند عذاب کرد وی اثم را بیضی را بحجاب ره و بیضی را کسب بیضی را بمنت من و خدای

فرمودی بجهان منفرستم بر ایشان رحمت و مبدل میگردانم بدینکام و هر که دعا کند مرا این دعا بگوید
 بیگویم او را هر که بخواهد که من دعا میکنم او را و هر که توکل کند بر من از ایشان کفایت کنم او را و دنیا می پویم
 نشان او را و در آخرت شفیع میگردانم او را و ایشان را اگر غنی بود صیب تحت محاسبیت بیگردانم از ایشان
 و غنی چون خاص آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم که باز برگردانم فرمود خداوند این دعا را در سفر راجعه میگوید
 من ازین سفر میت فرمودی بتلک تالی من بر ایشان چون میرودند بر ایشان دعا در قبور بر برای ایشان
 و فرمودند به حال حسین ایشان منطوقی بگو یا استغفر و استغفر لی و صلی الله علی محمد و صلی الله علی اهل بیت
 یا تا مد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صبح کرد و حدیث کرد مردم را بدان مرتبه شدند چنانکه از ضعیف تا قوی
 بعضی از مشرکان مسلمانان را گفتند هیچ خبر داری از یار خود که چه میگوید در امشب به بیت المقدس برو گفتند از آنجا
 می گوید وی این را گفتند از آن می گوید گفت پس هر چه دینی گوید راست میگوید یا جان تو مردم من بدان گفتند راست میگویند
 نواد را که شب بیت المقدس رفت و پیش از صبح اینجا آمد گفت من تصدیق میکنم او را و در ترانته و اگر گوید که بر
 آسمان فخر یازندم تصدیق میکنم چه جای بیت المقدس پس از آن روز او را صدیق لقب شرفی الله
 پس آمد بگو بفریضی الله عنه و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت حدیث میکنی یا رسول الله ایشان
 بجز بیت المقدس فرمود آری میکنم گفت یا رسول الله وصف کن آنرا من کن من رفته ام آنجا و دیده ام آنرا پس وصفت
 کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت ایو که را شد ملک رسول و طلب ایو که را نزد آنکه یکبار نظر شک و شبه
 و بی بود وی فریضی الله عنه خود بخود شنیدن تصدیق کردی آنکه وصف کرد آنرا بشنود بلکه بکفایت اظهار صدق
 آنحضرت بود بر قوم زیرا که ایشان وثوق داشته بخبر اقی بگو تصدیق وی محبت می شود با وجود آن در مقام
 استعمال و اشتکاف آمدند و بر سیدندان آنحضرت اوصاف و احوال بیت المقدس پس جوابش بود
 همه من حدیث مسلم آمد که فرمود آنحضرت از آنحضرت چیزی را حاضر شد مرا و اهل بیت پس اندو گین شدم و سخت
 شد اندوه من چنانکه هرگز از این اندو گین نرفته بودم پس نموده شد مرا بیت المقدس چنانکه از هر چه سید
 خبر دادند و گفته اند که این دو احتمال دارد یا مسجد را بر داشته نزد آنحضرت آورند چنانکه حدیث بقصر را در
 حضور امین نزد سلیمان علیه السلام آورند یا تمثیل کردند آنرا با آنحضرت چنانکه تمثیل ساخته شد است و در هیچ وجه
 که تا حالا و احتمال دیگر آنست که بر داشته شد بر ده دور یا آنجا که بیت المقدس است نمودند و در روایتی آمده است
 که جبریل علیه السلام مسجد اقصی را آورد و نزد یک خانه نقل در نظر من بر داشت و از آن میدانم و از هر چه می پرسید

بجواب گفت قدس سره ایامی آمده که رسیدند که بیت المقدس چند روز در قمر و آنحضرت من شمرده بودم
در باب آنرا اکنون که مریض و دشواری شد برین شمرده و خبر و آدم آورده ام که چون رجوع کرد و آنحضرت
منظر کردند تقاطع از قمری که غلبه بر داشته بودند و دردی و درانه بودی که سیاه و گری سینه و چون بر آن
تقابل شد آوردند شتر بر میدگر خفت پس گردا زد و آنرا یکی از ایشان فرمود آنحضرت پس سلام کردند بر ایشان
آنقدر که این آوار محمد است که می آید پس آنرا آنحضرت قیس بیج و خبر و آدم قوم را با پی دید فرمود نشانی است
گذاشتن شتران شما که در غلایمانی آمدند و کم کرد شتر بر این گردا زد و آنرا افلان مرد پیشین که قاتل را شتر
و سفید رنگ که بر روی پلاس سیاه است و دو غراره فلان روز پنجشنبه چون آنروز آمده رسیدند و آنحضرت
شدند و انتظار بر نداشتند و گوی باز کردند قریب نصفه نهار بود که قاتل رسید بران و جمعی که آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم وصف کرده بودند ناک و در بان دشمنان و فلان را و در واتی آمده که خبر داد آنحضرت
روزی چهارشنبه خواهد آمد آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیا رسید آنحضرت دعا کرد و سپس که و و
مکمل باشد شد آفتاب پس قدم آوردند و فصل اختلاف کرده اند قدما و محدثان از صحابه و تابعین و من
بعدهم و در حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروردگار را در شب معراج و عاشره و جمعی از صحابه
و سلف و در جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مرا عاشره را از مادرین ایامی که علی علیه السلام بودند
خود را بر گفت عاشره تحقیق بر ماست موی بر اندام من ازین سخن که گوشتی و گوشت بهر که حدیث است که در حدیث دیگر
خود را تحقیق دروغ گفت بعد از آن خوانده عاشره این آیه و مرا لا تدرك الا بصار و یوم یدرک الا بصار و یوم یدرک الا بصار
در روایت مسلم آمده که گفت عاشره رضی الله عنهما من حدیث ان محمد اراسی به فقد اعظم القریة و انما یومئذ من حدیث
نعمه اندک عاشره رضی الله عنهما نفی کرده وقوع رویت را بحديث مرفوع و اگر بادی میبودند که میگردانند و آنرا که
استبنا ازین آیه و تحقیق نمی گفت کردند از بعضی صحابه و صحابه چون بگوید قوس را مخالفت کند از غیر و از حق
نمی شد آن قول و محبت با اتفاق و آیت را تأویلات است و او را که اخص است از رویت و لازم نمی آید از نفی آن
رویت او را که محض حقیقت است و این منقح است چنانکه کسی قهر را بنده و او را که عقیده و کینه است آن یکسند بعضی گفته اند
که او را که عاقل است و از عدم اعانت عدم رویت لازم نمی آید چنانکه از عدم اعانت عدم علم لازم نمی آید
و در حدیث صحیح آمده لا احصی ثمار هدیك انت که غنیت علی تعسک و لازم نمی آید ازین عدم ثلثه و این
عجاس فی حدیث خود را باطل و حقیقت کرده اند و مستحق است و این عمر که گفته اند و با این عجاس که آیا و یومئذ

و حدیث آنحضرت بروردگار را در شب معراج و عاشره و جمعی از صحابه

پروردگار خود را گفت این عباس بن محمد گفت و او خدا تعالی غلت بر آبرایم علیه السلام و کلام برای سوسنی
 علیه السلام و روایت بر آن محمد علیه السلام و از حسن بصری منقولست که وی سوگند خورد که محمد صلی الله علیه و آله
 خود را از آن رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را در آیت کرده این خرقه از خود
 آن است که اثبات و جزم کرده است بآن کسب خجسته زهری و سمر و جزایشان و همین است قول شعری و مسلم
 از حضرت ابی زراره است که وی پرسید حضرت علیه السلام را از عیدان پروردگار پس گفت هفتاد و نه روز
 کسب اراده بی وی نوبت چگونه میماید و او این حدیث را نقل کرد و دیگر روایت شده است از ابی
 و از امام احمد نیز اثبات روایت منقولست و وی گفت اندک قول عائشه رضی الله عنها را بجهیزه دفع کنیم گفت
 بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله که مسلم که فرمود روایت ربی و قول پیغمبر است از قول عائشه و حکایت کرده است
 نقاش از امام احمدی گفت من در کتب حدیث این عباس راه راه چنان گفت که سطح شد منقل و پسندید
 از ابوهریره رضی الله عنه که از یاد محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت لم و جاءه از سلف برادر تو گفته اند
 گفته اند که جزم نمیکنم هیچ جانب نه اثبات و نه نفی و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که روایت جلال
 نیست و نه ایضا استدلال کرده اند بآن پروردگار گفته اند ای پیغمبر خداست قائل اول نیست ملا علی قاری که گفته
 شود و در آن باو علیه السلام معتقدات است و کفایت کرده اند و در وی که تعلیقات و ادراک علم و قوی بر آنست که در
 نبی کشیم و ما و بدین بدل نه غلو نه راستیست که آن همیشه بود اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق تعالی
 سبحانه خلق کرد و روایت را در وی که چنانکه در جزم که قائل پس دانستن بدان یکریست و بدین بدل و دیگر
 این تطبیق میکنند در حق عائشه رضی الله عنها و ابن عباس و ظاهر در آنست که اختلاف در روایت
 نه بدل و بدین بدل باید که تصدیق الیه باشد و السلام علیکم حقيقة الحال الیه ترجیح و الحاقی گفت بنده مکین
 ابن سیف الدین خضه الله بنزله العذرف و یقین که کلام علما نظر بدلائل و اخبار و آثار چنانست که بدو
 اما بتمتع از چنان میکند که سراج اتم مقامات و افعی کمالات آن حضرت بود و علی الله علیه و آله و سلم که هیچ یکی از این
 را و آنجا بادی شرکت نبود و هیچ بشری و ملک را نتوانست انتقام نه پس عجب است که در انتقام سر نهد و خلعت
 خاص در آنند و باعلی مطلبی افعی حالت که در راست شرف نگذاشته آن حضرت باین معنی راضی با اگر
 بکمال بندگی و ادب و سطوت کسریانی حق برین دارد که سوال توان کرد و از فوق کلام است گفته اند
 نماید و طلبه را برنگذارد آنکه موسی علیه السلام کرد و آنکمال حق و محبت که با حق تعالی کرد که چنانکه

این دولت بطلب برست نمی آید میگویند که مانع و یار موسی را طلب سوال و انساب باشد کاهی نخواسته میدید
 اگر خواهند خواسته هم ندیدند غریب آنست که توفی میگویند که چون موسی علیه السلام از طلب باز ماند و خوش
 بود و آنچه درین ترانی جزای شتابی و بیانی بود تحقیق آنست که ناکامی موسی علیه السلام بجهت آن بود که هنوز
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم ندیده بایند دولت نرسیده دیگری چه مجال که بطلبد و بیند و علما خود متفقند
 بر آنکه آن در دنیا بعد از آنکه آن چه مانع باشد و خود مقام معراج و تحقیق از عالم آخرت است و هر چه در
 آخرت دیدنی بود یافتی بود و دید و یافت تا دعوت خلق بکلمه صین یقین کنند چنانکه گفته اند مخرج از دیده بسته
 فرق بود تا بشنیده و الله اعلم باینست ششم محو است آنحضرت که دلائل و آیات محبت و نبوت امدتی راست
 او نبیند صلی الله علیه و آله وسلم سوره اعراف مرقع ماکت که ظاهر کرد بدست مدعی رسالت که مقرون باشد بحدی
 صحتی حدی برابری کردن و کساری و پیش خواندن خصم و او غلبه حبس و تحقیق آنست که در سوره تهمیدی
 شرط نیست چندین از معجزات از حضرت رسالت ظاهر میشد که حدی را بجا بود مگر آنکه گویند مراد آنست
 که از نشان وی حدی باشد و برین تفسیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی است و سخن مشهور است که آنچه از
 رسالت واقع شود از امر موهوم و آنچه از غیر نبی واقع شود اگر مقبول بکمال ایمان و تقوی و معرفت و استقامت باشد
 که ولایت عبارت از آنست که امت است و آنچه از عوام مومنان از اهل صلاح و قوع یا دانه از امتوزت نامند
 و آنچه از فاسقان و کافران صادر گردد و استدراج گویند مگر آنکه باعث بر توبه و اسلام گردد و سخن دیگر در علم
 کلام بسیار است اگر بمان گفتنا کنیم و لغرضی که اینجا داریم میائیم بهتر است و تمامی انبیاء و صلوات الله
 و سلامه علیهم اجمعین معجزات است و هیچ پیغمبری بے معجزه نیست و معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اکثر
 و او فراتر از او و اظهر و اشر و معجزات است و معجزات معجزات در کلام آنچه بدلائل و آیات بسیار واقع
 و از دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اخباری است که واقع شده است در تورات و اهل کتاب
 کتب منزله از ذکر ارتعاب و خروج او از ارض عرب چنانکه بندی از انزال گذشت و آنچه ظاهر شده است در امان
 مولود و معجزات از امور غیر عجیبه که عامی آثار کفر و موافق ارکان شرک است و موبدشان عرب نبود و ذکر ایشان
 چنانکه ذکر آن در محل آن تفصیل بیاید چنانکه قصه اصحاب فیل و حمودار فارسی سقوط شرفات ایوان کبری
 و خشکی آب و ریاض ساده و رویای معبدان و سماع هوا الف صا ریه نبوت و صفات وی صلی الله
 علیه و آله وسلم و آنچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از ظهور عجایب در وقت ولادت شریف و ایام صفات

در بیان معجزات آنحضرت

و بعد از آنکه از آن بخت و ظهور و غلبه تصرف بعد از بعثت و حال آنکه بنود و اوصاف الهی علیه و آله و سلم با
استقامت کند بدان تکیه را در طبع افتد مردم در آن و نه قوت و عادت که غالب و قاهر گردد بدان مردم
و نه عوان و انفار که با او و رای مظاهر نماید بر دینی که ظاهر کردی و خواند مردم را که او همه مجتمع
بودند بر عبادت اصنام و التزام از الام متکین بر عادت جاہلیت و عصب و جمیعت و تقاوی و تباعض و فسق و
فساد و مفکرات و لغت و تلو و اتماک در دین جاہلیت و عدم اتفاق در امر خیر و باز نمیداشت ایشان از
سوی افعال نظر در عاقبت و نه خوف عقوبت و ملاحظه ملاست پس اصلاح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم و احوال و افعال ایشان را تا لایف کردی صلی الله علیه و آله و سلم میان دلهای ایشان جمع کرد و کلمه
ایشان را تا آنکه متفق گردید آری و مجتمع گشت دلهای همه متعاود و مکرر گشتند و یکدل گردیدی شدند در نفرت و عداقت
شدند بر طلعت وی و گذار گشتند بلاد و اوطان و خانان خود را و ترک دادند قوم و عشائر خود را و محبت وی و خدا
کردند جان و مال خود را و در تصرف وی و نصیب کردند ذاتهای خود را و در مقابلگی وی و اعزاز کلمه الهی و بجا
که بسط کرده باشد برای ایشان و نه با موالی که انافضه کرده باشد بر ایشان و نه مالی و نه مالی که در طبع انداخته باشد
ایشان را و در نیافتن و گرد کردن آن با ملک و شرفی که باعث شده باشد جاهل کردن آن در نیخان بلکه بود
آنحضرت که تصرف میکرد در ایشان و می گردانید غنی را فقیر و میسافت شریف را برادر و ضعیف ایا جمع می شود
مانند این امور و اتفاق می افتد مجموع این احوال هر کسی را که کار او باختیار عقلی و تدبیر نگر باشد و کلیه
در دنیا اینها را البته باشد وی خودی بود بی زور و در فقری بود بی مال و منال و تنهایی بود بی مدد و معاون
و ضعیفی بود بی قدرت و شوکت پس واد خدا تیمالی عزت و قدرت و کمکت و مدد و نفرت و قوت و شوکت که بر همه
بالا بر آمد کار او بر همه پیشی گرفت اختیار و الا الله سوگند بخدای که مسخر گردانید او را این همه مورد شک نیکنند
درین هیچ عاملی و یقین می گرد که این امر الهی است و فیض سماوی و نافذ عاقلست که عاجزست از
رسیدن بدان قوت بشرو تا و نیست بران که فایز قومی و قدر لایا که خلق و الا مرتباً که الله بیا عالمین
و از دلائل نبوت اوست که بود آنحضرت امی ناخوانده که اصلاً خط و کتابت نمیدانست و کتابت بخواند و جاهل
و ناخوانده بود و در قومی که همه امی و جاهل ناخوانده بودند الا ماشاء الله و تاشی شد میان ایشان
بلدی که بخود روی کسی که بداند اخبار ماضیه را و سفر کرد بشهر دیگر که در آنجا عالمی باشد و ملازمت کند او را و
بخواند پیش وی و بداند اخبار تورات و انجیل و احوال اعم ماضیه را و تحقیق رفته بود و ما لم آن کتب و مندرس

و مصروف شده بود از محال و مواضع خود و باقی مانده بود از متمسکین بدان د عالم و عارف بدان مگر طایفه
 بیشتر حجت کرد آنحضرت هر فرقی را از اهل ملل که اگر چنان دیده و نقاد عالم جمع شوند برابر آن نتوانند آوردند
 و این اول دلیل است بر آنکه این امر مست که از پیش خدا آورده و تصور باید کرد و دریافت باید کرد که بسبب
 و تعلم هر چه مرتبه از علم و معرفت رسید که علوم اولین و آخرین بدان خواند رسید و لقد احسن قال الشيخ الری
 رحمه الله علیه بیت یتیمی که ناگردن قرآن درست و کتب خانه چند ملت شجسته و باید دید و رسید که همان جماعه
 که بکل دنیا و افانی و ناپا رسانی و اسفل السالطین بودند در محنت و خدمت و تعلیم و تربیت و علم
 عمل با علی علین رسیدند و ما ذلک الا من عند الله صلی الله علیه و آله و محبه حسب قدره و کماله و اگر در
 اخلاق و صفات و کمالات و اوضاع و آداب و نگریندان اول دلیل باشد که هیچ بشری چون وی مخلوق
 نشده که دعوی کرد نبوت و رسالت را و بخود محضرات الیس در کجا شک و شبهه ماند و اقوی و ابر و اعلی و از همه
 قرآن مجید است که باقی است و پانیده است تا روز قیامت و مشتمل است بر معجزات کثیره و بایر حساب که فصاحت
 اعجازنا بنسوره ازان که انا عظیمنا ک الکویتر است و چه مقدار مشتمل است قرآن بر مقدار این سوره هر یکی از
 مقدار و معجزات و صلل و جوه اعجاز قرآن متعدد است و معرفت اعجاز آن تفصیل آن موصوف بر معرفت
 آن وجوه چنانکه مذکور گرد و معرفت اعجاز علی الاجمال با نظر لایحه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم تندی
 کرد بدان و خواند ایشان را بمحاضه و ایتان بسورتی از مثل آن فرمود آن کتم فی رب کما نزلنا علی عبدنا فالتوا
 بسوره من مثله الا یتس بازالیتان و ندو عاجز آمدند از آوردن بجزی ازان و انداختند در اموال خود
 در وسط هلاک تلف اول بحث خود مین بود اگر می آوردند مثل آن نمی افتادند بدین نمائنگفته اند بعضی علما آنچه آورده
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر عرب کلامی که عاجز گردانید ایشان را از آوردن بمانند آن عجیب تر و افصح است
 در ولالت از احیای سوتی و ابر از آنکه و ابر ص زیرا که آورده اهل فصاحت و ارباب بلاغت و خطابت که کار
 از جنس کلام ایشان که معلوم و معلوم است لفظ و معنی آن نزد ایشان پس باشد عجز و از انیان مثل آن عجب
 تر از عجز کسیکه مشاهده کرده است میسر را علیه السلام نزد امیای موتی و ابراء المک و ابر ص زیرا که ایشان طبع و توفیق
 نداشتند وصول آن و بودند علم ایشان بطریق وصول بآن بخلان کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و پیشه
 ایشان بود پس عجز ایشان که مفید محنت رساله است و این حجت قاطع و برهان و صحت که شک و شبهه بدان
 راه نیست و ابوسلیمان خطای که از عالم علمای حدیث و شراعت گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم

و صلل و جوه اعجاز قرآن
 و صلل و جوه اعجاز قرآن

و شنیده ام سخنان کاینانرا نیست وی شاعر و نیست سخنان او سخنان کاینانرا نیست و ایشان را شنید
و ولید بن مغیره ز عیم قریش سر آمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت باره باقر انجید شنید می گفتی و الله ان
الحلاده وان علیه طلاوة کما سواکند بدرستی قرآن را شیرینی و تازگی و زو نفی هست که کلام دیگر توان
علاش و ان اسفله المذق و بدرستیکه بالای او سوره است و پایان او سیر است و او قول بشر است
قرآن قول بشر و انه لیلود الیلا و بدرستی وی با بند می شود بر همه بلند میگوید و چه چیزی گفت این ولید بگویم خود
بخدا سوگند که نیست وریان شامه وی و اما ترا بشمار من دهم و اما ترا بشمار من بخدا سوگند نمیکنم و میگوید بنده
ایشان و در خبر دیگر آمده است که کوهی بود که قاضی قریش آنجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت و خود را
آمد در اجتماع کید و توفیق شود بر یک رای و کند یکدیگر بعضی شما بعضی را اختلاف کنید میان خود گفتند که هر یک
میگویم که کاین است گفت ولید و الله نیست وی کاین نیست قول وی زمره کاین و جمیع وی گفتند پس می گویم
مجنون است گفت و الله نیست وی مجنون وی عقل ناس است گفتند پس میگویم که وی شاعر است گفت نیست
شاعر شاعر می رانم و همه قسام او را شناسیم بر فر و زهرج و قرفی و صوبا و قنوق و وی شاعر نیست گفتند پس میگویم که
ساحر است گفت و الله نیست ساحر نفوس و عقده وی گفت هر چه شما میگویم از نهان میدانم که باطل است و راه ابر
و البسیقی گفته اند که این قرآن اگر نوشته باشد و اسحق در میان بانی و ندانند که نهاد است و را اینجا آورده
است گواهی میدهند عقول سلیم و انعام مستقیمه که وی منزست از پیش خدای عز و جل و قدرت نیست بشهر
بر تالیف وی و چون آمد بر دست راست گوترین خلق و پر سبز کارترین ایشان و گفت وی انکلام خدا
و توحیدی که در خلق را بدان که سورتی اندان بیارند و همه عاجز آمدند دیگر چه جای شک شبهه است این و جوه
است برای معرفت اعجاز قرآن و آسان است سلوک طریق آن و شریک است در آن عالم و جا بل و ناست
این مذہب که میگویند ثبوت قرآنیت قرآن بقول پیغمبرست علی الله علیه السلام ثبوت ثبوت پیغمبرست و دیگر
و اما طریق تفصیل که در وی اثبات اعجاز قرآن بقصاحت و بلاغت و غائب اسلوبی اخلاطیو بوجوه آن است
و مناسب است که بذیب دیگر که میگویند ثبوت اعجاز قرآن باین وجوه است و ثبوت ثبوت بقرآن این خصوص
بعدا که معنی فصاحت و بلاغت را در آن می کند و اما وجوه معرفت اعجاز متفهم است اول یا کما و بلاغت است
چنانکه قول سبحان لکم فی القصاص جوده جمع کرده است و در دیکه که است و حرف تنیده است معانی تشریح
کرده است ابو عبیده که احزابی شنید مروی را که سخنان خدا صبح با تو سر بسجده کرد و احوالی گفته سجد کرد و

این کلام را شنیدند اعرابی دیگر مدبر ویر که میخواند فلما استیسا سوا منه بنما و گفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی قادر است
 بنما نیکیلام و آورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد نجاب افتاد و بود ناگاه مردی آمد از آن
 رای مردم در بر کرد و ایستاد و حالیکه گواهی میداد میگویند و بوی که نیک میدادست زبان عرب را دگفت شنیدم کسی
 را سیران سلطانم که میخواند آیتی از کتاب شما پس تامل کردم و در آن دیدم که جمیع کرده است تمامه این فرستاده
 است بر عیسی ابن مریم احوال و دنیا و آخرت با وجود اختصار و آن آیه امنیت و من یطیع الله و رسول الله
 اولئك هم الفائزون و حکایت کرده شد است از اجمعی که شنیدم فترکی که کلام میکند بکلامی که در غایت فصاحت
 پس تعجب کرد و در فصاحت وی پس گفت آن دختر که امانیصح می پنداری تو این کلام را بعد قول الله تعالی و اجمعا
 لیدم یومئذ ان الارضیه فاذا اخذت علیها فانفیه فاعلم و لا تخاف و لا تحزنی اما راد و الیک و جاعلوه من المصلحین
 رده است و گایه و اعلمه میان ردام و دینی و در جزو و تبارک و تعجین قول محسبانه و تعالی و دفعه باقی میماند
 فاذا انشد بنیک حلقه کانه ولی تمیم و قول وی سبحانه یا درض البقی ملک یا و ما و اعلمی انشاء آل از آیات و را کائنات
 و شتر معانی و دیما به عبارت حسن تالیف حروف و تلازم کلمات تعجین و در سیر نقص طویل و اضمار قرون ساهف
 رست میگردد و در عادت فصاحت کلام و ران و میر و آب و رونق و ران مثل نقشه یوسف بآن در آن کلام
 جفی و السلام و تناسب عبارت و دلائل ماهر است و متساکنرا و عبرت و جبرقت مراد و الی الالباب و در وقت
 این قسم و در اعجاز موقوف بر سقید و عجب و ذوق الیانت و زبانان شدن بکلام ایشان اگر چه علمای عیسی
 فن علما ساخته و کتابها را و اخته اما اندام اینچاهلان عرب و زبان و غلام ایشان بدوق و دجوان و سلیقه خود را بنید
 علما و مردان و بزرگان از غیر ایشان نتوانند و دریافت ثانی از خود و اعجاز صورت نظم عجیب سلوب غریب که فواصل
 و قوافض مخالف و مبالغه ساکن کلام و طبع و مناسج نظم و نشر و خطب اشارات و جار و اسجاع ایشان که و معتدرا
 و این معنی نماندست که متناهیست بدان از کلام ایشان و تشبیه میگرد و بدان یا بودن کلمات و حروف از
 جنس کلام که مستعمل اند در نظم و نشر ایشان و این امر است که حاکم و اهر است و ران عقول ایشان و تعجیب و تندر
 احلام ایشان که راه یافتند بدان و در جنس کلام خود و طاقات یاد و در معارضه آنرا انطبور و دلیل قاهر و سطوح بران
 با هر بانی و لندرا چون شنید و بدین غیر و قرائت از آن حضرت صلی الله علیه و السلام نرم شد و لوی و اعتراف کرد بدان
 این آمد و کرد و بوجمل و زجر کرد و از کلام خود بروی و همچنین سائر امتیاز قریش که معاذق و ماهر بودند بعبادت بلاغت
 و فصاحت و طراف بودند با سلیت کلام و طرز سخن میخیزند و متوقف میگشتند و در آخر تحقیق سالتبه متفاد و تعجب و

رفتند حکایت کرده شده است از بعضی مفسران و نادانان که قصد مباحثه می کردند مخدول و مجرم باز
 گشتند چنانکه یکی بن حکم غرافی بختیاری و تشدید آن که بلیغ و فصیح اند پس در زمان خود به شبهه بی نظیر
 بود و درین باب قصد کرد مباحثه قرآن کند پس نظر کرد و در سوره اخلاص خواست که بر نشان آیه خیر می سازد
 و بر منوال آن سخن بافزیند توانست کرد و حاصل شد و راضیت و بهیبت که توبه کرد از آن و این فتح انصاف
 وقت بود ساخت کلامی را و گردانید آنرا مفصل و نام نهاد آنرا سوره بر طرز سوره قرآن بگذشت روزی بعضی
 که میخواند و کتب این آیه را و قیل یا برضی البی باک الدنیر پس باز آمد بجهان و فکر و آنچه نوشته بود و گوئی میگوید
 بخونم بخدا که این کلام را هرگز مباحثه نمیتوان کرد و نیست این کلام بشر ثالث از جوه قرآن نقص و اشمال است
 بر اخبار و بجز با واقع و کان نشده پس یافته شد چنانکه دارد شده و خبر داده مثل قول ویتعالی شکر المجد الحرام
 انشاء الله امین و قول وی سبحانه و هم بنور علم سیغلبون و قول وی بطیره علی الدین کلمه قول وی و در الله
 ازین آسمونکم و علوا لصلوات لیستخفم الاله و قول وی اذا جاء نصر الله و الفتح الی آخره و قول وی انما نحن
 نزلنا الذکر و انما لهی فظنون و همچنین شد که هیچ یکی از اعداد و ملاحتله و مطلقه که جمع کرد ندیده که و قول
 و قوت خود را قادر گشتند بر افشاء نور وی و غیر نداند یک کلمه را از کلمات شریف وی و در شک پیدا افتد مسلمانی
 و در حرفی از حروف وی و قول وی سیرزم الجمع و یولون الدبر و قول وی قاتلوهم بیدیم الله باید کم
 الاله و قول وی سبحانه و لا اله الا الله و قول وی و لن یفعلوا و اشال این آیات و اخبار را به اضافه قائل و جواب
 کائنات سالقه از آنچه میدادند ایشان و میدادند مثل قصه اصحاب کعبه و شان موسی و خضر و احوال وی
 القرمین و قصه یوسف و در باران وی و لغتن و ابن وی و قصص انبیاء مام ایشان و اشال آن ابناء از قرون
 سالها و اعم فاضیه شرا که دائره و علوم اولین و آخرین از این پیدا است آنرا اگر کعبه از اخبار اهل کتاب قطع کرد
 بودند خود را و تعلیم آن پس آورد آنرا قرآن بر وجه آن دیگر کرد و نقل آنرا کرد و اعتراف میگویند بدان و صدق
 آن میدادند که آنقدر است ای بود بخوانده و متوشه و مشغول نشده بخار سه و مجانبه بیرون بر فتنه از ایشان و تعلیم
 کرده و شنیده از علماء و اجداد خبر داده از آنچه در رطوبت و اخیل صحن ابراهیم و موسی و دیگر انبیاء علیهم السلام
 این چهار وجه اعجاز ظاهر است که هیچ خدای ندارد و محسوس است انکار آن حکم انکار بدیات و محسوسات و ادوات
 و ثبات است در ذات قرآن و نیست مجال نزاع و شک در آن و جوهر دیگر نیز که قبیل صفات قرآن است و ذکر کرده
 که ممتاز و نفوذ است قرآن بدان و شریک نیست هیچ کلامی با وی در آن و یکی آنکه عارض میگردد و چون در کلمات

و سماع ایشان نزد جمیع قرآن و طهارتی میگرد و هیبت قاریان آنرا نزد ملائکات آن دان بر کافران کتب است
و عظمت و عظمت و جلالت آنرا نشان غالب تر فرق آنست که بر کذب بان دستگیر اند و تقیلت می آید
استماع وی و زیاده میکند ایشان را نفوذ رنگ میگرد و سینه ایشان را دوست میدارند و تعلقه او را که روی میزند
استماع او را و دامن مصدق زیاد میگردد و در عجب و هیبت او می افزاید و ذوق و شوق او و حاصل میگرد و
او را اخلاص و خفت و ارتباب و انشراح و انجذاب از جمیع وجود میل و محبت قلبی تصدیق قائل شد که تالی القدر
منه مبلو و الذین یحبون ربهم ثم جاهدوهم و غلبوهم الی ذکر الله و قال سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لریته
خاشعا متصدعا من خشية الله و این آیه که میمید و لا تمسکوا به و این خاصیت و طبیعت قرآن عظیم است که هر چه
سامع از اهل علم و فهم باشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده میشود و از تسار و همان عالمی است
که از شنیدن آن متاثر و قبه شده گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمی ماند حکایت کرده اند از نفری که نزد
پیر بزرگسالی ایستاد و گفت که شنیده ام که شما را از چه میگردی که نمی گفت میگردیم از لطافت این نظم و ذوق
که حاصل شد از شنیدن قرآن عظیم طاری شد جمیع را پیش از اسلام و ایمان آورد و ندانی الحال بی توقع و احوال
چنانکه پیش از آن بود از چه برین مطلع گفت شنیدم پیغمبری خدا را که میخواند و در مغرب سوره طور و چون رسید بان مقام
شنیدم او را و پیغمبری ام هم الحاقول تا هم المصیطرون نزدیک شد و من که بر سر دو جانم که بر آید و این اول حالی بود
که رویه شد ایمان و دل من و عتبه بن ربیع شنید از آن سخن است سوره هم السجده را و در پیش و قشایر شنید و گفت نزد تو هم
گفت و آنکه کلام کرد مرا محمد علیه السلام که کلام که شنیده است گوش من مانند آن کلام و در میانم که چگونگی او را
ولیکن ثابت اند که یقین ایمان نیاورد و در عباد او از نیکی معلوم شد که ایمان عطا باریا است و علم دانش در این
نمیگذرید و چون انبیا هم و محمد و ایما و انقیاد شما انفسهم دلیل آنست و بعضی از وجوه آنست که قادری قرآن معلوم
نمیشود و سماع آن را که در نمی پذیرد بلکه زیادت میگردد و در جلالت و غیظا حاجت و تری قاری و لذت گرفته میشود
و خلوت و انس یافته میشود و تلاوت وی و جمیع حالات خلاف کلامهای دیگر اگر چه در حسن و بلاغت و در تبریغ باشد
نزدیک تر از محال و ذکر و معنی گرد و چنانکه تجربه است و این شرط ایمان و محبت است و انکاران و منافقان و اعدا
طایفه بدیدم الاحرار و از وجوه انجذاب جمیع کردن اوست علوم و معارف را که محمود بنود و با و آنحضرت را نیز
پیش از نبوت معرفت آن و قیام بدان و عطا بنود بان علم پیغمبی از علماء الم و مثل بنود بران پیغم که آنرا کلمات
ایشان پس جب که در میان علم شرایع و محاسن آداب و شوم مواعظ و حکم و علوم و معارف و احادیث و آثار و

بر وجه کامل و اتم و تنبیه کرد بر طریق صحیح تعلیق بر این یقینیه و او اسدینه بر صفات کمال صانع و توحید وی عزراست
 خال الله یزید و جل افراط فی الکتاب من شی و نزلنا علیک القرآن تبیاناً لکل شی و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن
 من کل شیء مثلاً قال الله تعالی ان هذا القرآن یقین علی بن اسرائیل کثر الذی هم فیہ یخلفون و قال هذا بیان لغنا
 و جری لایة و از عجایب آنکه جمع شده در وی دلیل مداد دل زیر که احتیاج و استدلال کرده میشود بنظم قرآن
 و حسن وصف بلاغت وی در آشنای آن در امر و نهی و وعد و وعید اوست پس تا فی نم میکند و اخذ میاید جهت را
 و حکم را مآثر کلام و احد و از جمله جوه آنکه گردانیده است او را حق سبحانه و در حیرت منظم و نشور زیر که منظوم است
 است بر نفوس داوی مطلوب را و آتم است و آذان و اعلی است بر افهام و ایل است بر یوی طبایع و است بر
 و هو از از جمله نیروی سبانه حفظ قرآن را بر متعلمین و تقریب آن متخلفین را قال الله تعالی و قدیرنا القرآن
 لانه کرد استهداد دیگر یابدیند باشند کتب خود را مگر نگردد و از ایشان چه جای جماعه با وجود و رازی عمر و سنی و قرآن
 مجید آسانست حفظ آن مرصیان را و علمای را و اندک مدت و از از جمله شاکست بعضی اجزای او بعضی دیگر را
 و ایتلاف انواع و التعمیم اقسام وی حسن خلص از قصه بقیه دیگر خروج از تالی تبانی دیگر با وجود اختلاف
 معانی و اشتیاقی سوره احکام بر امر و نهی و خبر استنباط و وعد و وعید و اثبات نبوت و توحید و ترغیب تربیت غیر
 و تکبی آنکه استیذان کرد در فضول آن و کلام فصیح چون عارض میگردد و او را مثل این اختلاف و التعمیم نیست
 میگردد و قوت او دست میگرد و جرات او کم میگردد و در وی ادب و عقل میگرد و الفاظ و نه لرل میشو و عبادت
 او را از وجه العجانه قرآن بدون اوست آیه بقیه و تکفل حسیبانه و تعالی بخفظ آن چنانکه فرمود و انما نزلنا
 و انما الی فظنون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر هیان و احباب گذشته لاجرم متصرف گردید بر یوی تیر و تحریف
 فرمود و یتالی لایایة الباطل من بین یدیه و لا من خلفه سائر معجزات انبیا علیهم السلام منقصه و نیست
 بالحق اذ فات و انتهای از مال ایشان و باقی نامد از وی جز جزو قرآن عزیز که با هرست آیات از ظاهر معجزات
 او باقی است تا امروز که هزار وی و پنج سال برال گذشته و هر عصر بود از اعلی بیان و محل اعلی ساقی نامه بلاغت
 قرسان کلام و جهاید بر آیت و ملاحظه و اعلا ی دین و دنیا وارد نکرد هیچ کی بخیری در محاصره آن و تا لایف
 نکرد در مناقضه آن و داور نشد برین صحیح و قدح هر چه بلکه هر که قصد آن کرد در داور و اعجاز قرآنی و جوه کثیفه
 القرآن را چند بیلافت و فصاحت و داجبیت که هر کدام او را و جی منفرد و با بی علاجه ساخته شود
 که بقصد ذکر فضول بلاغت و حقیقه اعجاز جوه اربع است که ذکر کرده شد و البتة ان از خواص آن و عجا

و کتب معتبره

صفات اوست و بالله التوفیق وصلی معلوم شد که قرآن مجید اعظم و اعلا و الهی مجزات حضرت سید المرسلین
و غاکم البینین است صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر معجزات از الشفای قرین و موکثر طهرام و لطف جاد و جبر آن
نیز عظیم اند و بعضی بالغ به قدرت و شریعت و بعضی اگر چه بجز احاطه و در لیکن بعد بطریق مجرب گشته و معجزات آنحضرت
بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شد و آنرا با صامت خوانند و احوال معنی میا و دعا و خوار و گویا و حکم تا مسکن
بنوت و رسالت اند و بعضی در زمان بنوت و قسمی دیگر بعد از رحلت چنانکه کرامات اولیای است که همه
معجزات آنحضرت اند و ولایت و در ندر صحت بنوت و صدق رسالت و صلی الله علیه و آله و سلم ما شوق قرآن
و انوار معجزات است که تصرف است در عالم علوی و از هیچ پیغمبری واقع نشده و ناطق است بوقوع آن قرآن عظیم که
فرمود اقرب الی الساعة و الشق القمر و در وقوع آنست که در دنیا و باین تفسیر کرده اند آنرا مفسران علم اشیاء
روز قیامت رو می کنند آنرا اقوال و بی سمانه و آن یزد آیه یسروا و یقولوا سحر مستمر زیرا که کفار میگویند این را روز قیامت
و تحقیق آمده است در حدیث ابن مسعود گفت و درباره شد و در حدیث رسولی صلی الله علیه و آله و سلم یک باره بالا
کوه و باره دیگر بیان وی در دیت کرده اند آنرا معنی کثیر از صحابه و گفتند طلب کردند کفار و مشرک آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم آتی را و گفتند که اگر صادق بود و باره کن قرآن را پس اشارت کرد و آنحضرت بقر و روشن شد و دید
جبل حرا را در میان و فرمود آنحضرت علیه السلام اشد و پس گفتند کفار و تحقیق سحر کرد شمار این ابی کتب و
گفت یکی از ایشان اگر سحر کرد شما اینرا همه اهل زمین را سحر غیبی اند کرد پس آمدند مسافران از آفاق و فرمودند
از ان پس گفت ابو جهل علیه اللعنه هذا سحر مستمر و ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است گفته است که این حدیث
یعنی حدیث الشفای قرین روایت کرده شده است از جماعه کثیر از صحابه و همچنین روایت کرده اند جماعه کثیر از تابعین
در روایت کرده اند از ایشان هم غیر و بگذر آنرا رسیده است با و تا بدیده شده است بآیه کریمه انتم لی و همچنین
معلوم است بدان کتب احادیث متقدمین و متأخرین با کثرت طرق و تعدد واسطه و در او اسباب لدیه آورده
که علامه ابن سبکی در شرح مختصر ابن حبان گفته است که صحیح نزد من است که الشفای قرین متواتر است منصوص
علیه است در قرآن و مروی است در صحیحین و غیره با بطریق کثیره صحیحیه که مشک کرده نمیشود و در تواتر و صحت آن بکار
کرده این معجزه را بعضی بنده که موافق اند مخالفان ملت را در عدم قبول اجرام علویه فخر و التیام و علمای
عرب و قبایل ملت میگویند که انکار نیست عقل را در ان شمس و قمر مخلوق خدا اند میگویند در ان هر چه میخواندند و چنانکه
احوال قیامت در انصوص مذکور است و اما قول بعضی ملا حده که اگر واقع می بود این فعل طریق

تو از شرک یسوزند نامه اهل زمین و معرفت آن مخصوص بنی بودند بآن اهل مکه زیرا که این امر بشخص
و شایسته و داعی متوافقت بر دیت اشغال آن از امور غریبه و نقل شایای غیر محمود و اگر این صحتی و اصلی
یسوزند همیشه نوشته میشد و اثبات نموده میشد و کتب سیر و تخم و جائز نمی بود و اطباق و اتفاق ایشان ترک
آن و غفلت از آن مع جلالت شان و وقوع امر آن جواب داده اند از ادوی علمای که این قضیه نیست
از امور ی که ذکر کرده اند ایشان که این چیز نیست که طلب کرده اند قومی فاعل از مردم و اقصد و در
مردم در شب اکثر خواب می باشد و اگر بعضی بیدارند در دل خانما و زوایا مستکن و مسترند و آنکه در صحرای باشد
و بسیار باشد و راست و این امری بود که خطبه واقع شد و شاید که در آن وقت ما سر مردم را مانعی از شایان
آن واقعه باشد مثل صحاب و جبال که حائل باشند یا مشغول باشند یا بخری که لاهی و غافل گردانیده باشند
ایشان از آن مثل اثمار و حکایات و مانند آن و مستبعد است که هرگز نظر بر قمر و خفته باشند چنانکه اصطلاح آن
باشد مگر جماعت که متصدی رویت و شرف و تضرع و قی آن باشد و گاهی می باشد قمر در بعضی منازل
که ظاهر می باشد و بعضی آفاق نه بعضی ظاهر باشد بر قومی و مستر باشد از قومی دیگر چنانکه خوف کسوف در
شهری دیده می شود و در شهری دیگر در بعضی شهر باو کلی دیده میشود و بعضی شهر با جزئی دیده می شود
آنرا که کسیکه دعوی علم آن دارند بجا بیاید و دیدن و نمودن نزد اهل حق در قدرت الهی است هر که افواید نماید
و هر که افواید نماید و مقصود نمودن جماع مخصوص بود که تحری کرده بودند و خواسته بودند این آیه را از
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را نمود و دیگر آنرا نمودند و خود مسافران اقطار آمدند و خبر دادند تمام عالم را به
در کاست تبیین در هوا به دلایلی میگوید که آنچه ذکر می کنند بعضی قصاص که قمر در آمد در حبیب بنی صلی الله علیه و
آله و سلم و بیرون از آسین شریف اصلی ندارد چنانکه شیخ بدرالدین زکری از شیخ خود عابدین کبیر نقل کرده و او
اعلم و امارت شمس یعنی باز گردانیدن آفتاب بعد از غروب آن نیز سخره آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده است اسما بنت عمیس که وحی کرده شد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مبارک و در
علی بود رضی الله عنه پس بگذارد وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه غروب کرد و فرمود آنحضرت آیا نماز عصر
آنرا دعوی یا علی وی گفت لایس گفت آنحضرت خداوند این بنده تو در طاعت رسول تو طاعت رسول تو بود است
پس باز گردان بر وی آفتاب را گفت اسما دیدم من آفتاب را که غروب کرده بود و پست بریدم که طلوع کرد و بعد از
غروب افتاد شمع او بر جبال و ارض اینا افتاد و مهیا بود و تمام کلام و بین حلیت و غوغا ضربه بایده النساء الله تعالی

و صل

و صل و یکی از سببهای مشهوره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که کرم و واقعه است و موطن عریه و شهادت علیه روایت کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم قطعی بر آنکه منوی روانه شریف است از میان اصحاب مبارک و دشمنان نه شده است از هیچ یکی از انبیاء علیهم السلام اگر چه بیرون از چشمها از سنگ بر دست یاسی علیه السلام و تنگ نیست که بیرون آمدن این اصحاب این است در اعجاز و تبلیغ آن است بیرون آمدن از وی محمود و مستند است بکلمات بیرون آمدن از گوشت و پوست و استخوان و تحقیق نموده اند که در آنجا از جماعه از صحابه و مشور از ان حدیث انس جابر بن مسعود و احدث انس و در صحیحین و واقعه شده که گفت و دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال آنکه در آمد وقت نماز دیگر و مستندم و آب و منور و نیافت و آورده شد نزد آنحضرت آب و منور و دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد و هر دم را که بگوشت از آن پس دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه انبیاء انگشتان مبارک صلی الله علیه و آله و سلم در در و اقامت بیرون آمد از میان انگشتان و اطراف انگشتان پس و منور کردند و نماند که گفتیم هر انس را چند کس بود و ایشان گفت سی صد کس و در حدیث ابن شاپین از انس آمده که گفت بودم من یا رسول الله علیه و آله و سلم در غزه و بتو کس پس گفت که مسلمانان یا رسول الله نه شده اند شتران و چارواهای ما فرود آیدت چیزی از انبیاء پس آمد و منوی بجز از آب و خشک کنه فرمود و باریک کاس را پس ریخت آب و در آن کاسه و نماز گذشت مبارک خود را و آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس آب دایم شتران را و چارواها را و بر داشتیم باقی آنرا و بقی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجانب قبایس آورد شخصی از میان بعضی خانه ها و می اصرار پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را و رقیع و گنجد دست مبارک که در رقیع پس در آورد و چهار انگشت شریف را جز از انگشت پس در آمد از انگشتان شریفی و ابی حدیث جابر در صحیحین آمده که گفت جابر نه شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت رفته بود که منو میکرد و از یکدیگر دزدیم کرد و می بدان و بنوشیم آنرا اگر همین که نزد شماست پس ننهاد آنحضرت دست شریف خود را و کرد پس جوش زدن گرفت آب مانند چشمه پس خود دم آب و منور کردیم گفتند جابر چند کس بود و ایشان گفت اگر صد نفر کس می بودم کفایت میکرد اما بودیم پانزده عدد و در حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم مائده و زهرا که یافتند آب قطره چند در شکم پس بنفشه آنرا و در ظرفی که را صاحب شریف را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان

شریف پس امر کرد مردم آب خوردن پس خوردند تا سرب سبزند پس داشت از کاشه کاشه بنزد برون بود و روا
 کرده اند حدیث جابر را امام احمد بن حنبل و ابن ماجه و ابی داود و ترمذی و مسعودی و دیگران روایت نموده اند از روایت علفه که گفت آن
 مسعودی روایتی آنکه بودیم با یارسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بنوبه آب پس فرمود ما را آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم بیک کسی را که بادی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس بخت آنحضرت آب را در ظرفی و نهادند
 دست مبارک خود را در آب این حدیث اگر چه یکی از صحابه نقل کرده مثل انس یا جابر مثلاً و حقیقه گویا همه اعمامت
 کرام هر کس را در این باره روایت کرده اند اگر انکار رسیداشتند سکوت نمی ورزیدند چنانکه حدیث انسای و عادت شریفان
 رضی الله عنهم اجمعین بود باین نکته خبر واحد اگر در پیش جماعه صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند نظم
 آن دارد که گویا همه را در این حدیث خبر واحد اگر در پیش جماعه صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند نظم
 است آنست که چه حکمت است و آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تحت باره از آب در کاشه رفتند بدانست
 نهاد و چشمها پدید آمد چنانکه چشمها نه اند جواب بگویند که این از جهت نوبت حضرت خداوند جل جلاله است
 که با یکدیگر ابداع معذومات منفوسه بی اصل داده بلکه آب در اصل باده و معجزه و دعای آنحضرت در آن بکرت
 حاصل شد که ذاتا قلوب الله اعلم و ازین قبیل و شاید این معجزه است که شریفان قبل در آن شنیدن بکرت و در وقت
 وی صلی الله علیه و آله وسلم در صحیح خود نمازین جیل رضی الله عنه در وقت غزوه تبوک آوردند که گفت فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرا باده را رضی الله عنهم اجمعین بدرستی شناسی آیا اگر خواستاست خدا چشمه توک
 را در وقت روشن شدن روز پس هر که بباد آید آنرا باید که دست نرساند و مساس نکند آب آنرا تا من بیا بگویم گفت
 معاذ پس آیدیم ما آن چشمه را و حال آنکه مشیر رسیده بودند از ما و در چشمه مانند دال بود که میدیدند و ترشح
 میکرد از وی آب پس پرسید آنحضرت آن دوم را یا مساس کردید و دست زدید آب را گفتند نعم پس دشلم کرد
 ایشان را و گفت آنچه خواسته بود خدا و جل پس که دیدید که باده استهای خود چشمه را تا جمع کردند پس چیزی بنا
 نهاد از آب بادی که مراد از منی است مثل حسن موافق پس شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شریف
 خود را باز انداخت آب را در چشمه آب بسیار پس نوشیدند مردم بعد از آن فرمود آنحضرت یا معاذ از وی که است
 اگر و باز شود در احیاء که منی انبار را که برده شود به بساتین و عمارات پس همچنین واقع شد و این خبر را در نزد آنحضرت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اخیار بنی قریظ و ابی اوفی و از فراز مخدرات مت لاقند و لاقصی و ده چشمه حدیثیه
 آید که چهارده کس بوده اند و چاه وی را سیراب می کردند و بنده شاه را پس کشیدند آب را و نگذاشتند در آن یک قطره

نام بر سر من بود آنحضرت علیه السلام بپیران کس بیرون نکردیم غیر و یک منظر شریفی پس انداخت و آن
آن بپیران مبارک خود را با بیکت کرد و فرمود باز آن پیران را و بگویند با خود ندان و بگویند که وی نیز سر و کوشش
و بزرگ گوشت را نگاه نکنند و آن پس بخدا سوگند خوردند آن هزار کس طعام را و پیرانند نه و بگویند و در پیش
بود غیر ما و حدیث انس که آنرا نیز جاری و مسلم روایت کرده اند که گفت ابو طلحه یا ام سلمه بخدا شنیده است و آن
رسول خدا است می شناسم و روی گریه را آیا هست نزد تو چیزی پس گفت بیرون آورد ام سلمه فرمود
از خود حمید در جامه و بن و او پس بروم نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در مسجد و بودند با وی مردم
پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابو طلحه گفت نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت هر جماعتی که با تو بود
بر خیزد پس روان شد آنحضرت بایشان در آن شدم من پیش ایشان تا آمد ابو طلحه را و خبر کردم و او فرمود
که می آید رسول خدا پس ابو طلحه یا ام سلمه گفت یا ام سلمه آمد رسول خدا با جماعت از مردم همراه او نیست نزد ما
که بخواریم ایشان را جز این چند قرص که فرستاده بودیم و در خدمت شریف وی گفتیم خدا را رسول و دانسته است
یعنی با آنچه واقع شدی است گویا دریافت ام سلمه که رسول خدا آمده است با وجود علم اسباجال با نیکمندی نخواهد
البته سحر ظاهر خواهد شد پس روان شد ابو طلحه تا دریافت رسول خدا پس آمد رسول خدا را صلوات فرمود و سلام
آنحضرت دست پس آورد ام سلمه آن نهاده که فرستاده بود پس فرمود کوفت کرده شود و نماز بفرستاد ام سلمه
او که در روی روشن بود و ناخوش ساخت آنرا پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و روی چهری که خواست
خدا یعنی خواند دعاء برکت بعد از آن فرمود که اذن کن و لطلب ده کس را پس آمدند ده کس خوردند و پیران
و برآمدند فرمود لطلب ده کس دیگر را تا آمدند همه و خوردند و پیرانند و پیرانند و پیرانند و پیرانند
از مسلم شنیده است و ظاهر آنست که در قضیه دیگرست زیرا که اکثر روایات و همچنین است کذا فی المواهب
و الله اعلم و حکمت در جماعت جماعه طلبیدن در همه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه یکبار در آیند طعام در ظرف
ایشان قلیل می در آید و کافی نمی نماید و این سوزن موجب ذیاب برکت میگرد و با جامی تنگ بود و بنا برین
داشت یعنی در جماعتش موجب روایات معتبره تنگی آنجا بود که ذکر آن بالا گذشت یا و جش عدم
گنجایش بود یا که نمی بود تناول جماعه کثیر و شوا می آمد و موجب از طعام میگشت و روایت است از ابی هریرة
رضی الله عنه که چون در غزه بنوک از غزوات آنحضرت بود علی الله علیه و آله و سلم و گریه می بر مردم غالباً مگر رضی الله
عنه گفت یا رسول الله که من مردم را که بقایای تو شناسی خود را گرد آورده و دعای کن برکت و آنرا فرمود و نعم

در این باب

بگویم پس فرموده انطی بسو عند بقایای زاده آوردند میشتی از زن آوردند و گزنا پاره آورد و اعلان ایشان
 کسی بود که آورد صاعی از تر تا گردن بر لطمی چیزی اندک و حاکر و بکت و فرمود میبازید هر طر فهای خود را بنده
 در لشکر نظری مگر آنکه سرش در خورد و مندمه تا سیرش نرند هنوز بقیایان نامه بود و لشکر در غزه متوک بروای میخواست
 پس بود و چون مشاهده کرد آنحضرت این بخبره را فرمود اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله ملاقات کنید
 خداستغاثی را با این شهادت پیچ بنده که باز داشته شود از بهشت گفت بنده سکن بته الله فی مقام الصدقین
 است که شهادت و پند زنده بقره کیمت حصول تقدیر و یقین نبی و رد دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت
 علیه السلام و تمیض از کدام عالم است که حال خصوصیت لقا و فی وارد یا حاصل زیادت لغیر اکیانت یا بابت
 تنیده و یقین است و انشاء علم حقیقت الحالی روایت است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم در پس برین پس فرموده ام سلمه برای آنحضرت میسر را در کاسه کلالان بدست میوین تمثالی
 در میان نام طعانی است که از فرود و عن و قروت بسیار ندهد گاهی بکای قروت میوین نیز نکند و گفت ما انس
 این را نزد آنحضرت ببر و بگویم رسول الله این را آوردن در حضرت تو فرستاده است و بر تو سلام بخواند و در وقت
 آن مکنند پس انس از نزد آنحضرت آورد و فرمود بنده و فرمود برو فلان جامعه را از مردان نام برد و بطلب و
 بخوان هر که ترا پیش آید پس بیرون رنم و نخواهم هر که آنحضرت نام برده بود هر که پیش آمد مرا چون باز آمدم و یک
 که خانه پرست از مردم گفت مرا انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک بیست و کس باشد پس دیدم که تمام آنحضرت
 دست مبارک خود را بالای آن حسی کلک کرد و چیزی پست بخانده بود کس را نزد خود و فرمود که زید نام خدا و بید که
 هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند و میسرند تا بحین طائفه طائفه ای آمدند و خوردند تا به خود را پس خود را داد
 پس پس برداشتم و در کفایم که در وقت نهادن زاده بود و در وقت برواشتن روانه النجاشی السلام و در وقت
 ابی البواب آمده است که دی ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برای ابوبکر صدیق رضی الله
 عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از اشراف القریه پس خواند ابوبواب
 ایشان را و پس خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب شصت کس ایشان را نیز خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب صد
 کس ایشان را نیز خوردند و گذاشتند بیرون نیامد از ایشان هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و سبب که گفت ابوبواب
 از این طعام من یکصد و شصت و در مردی است از سمره بن جندب که گفت بودیم ما با سیر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم بخدا که نوبت نبوت می خوردیم از باد داشت و پس ایالت و ندوده کس می نشسته می خورد و گفت شخصی

سنت نبی
سجده

عادت نبی

عادت ابوبواب

عادت نبی

در بیان فضیلت

آنحضرت

در بیان فضیلت

این برکت از کجا بود پس شایسته کرد و سوره بکتاب آسمانی و گفت ای نبی بود و راه الهی این نبی سینه و سینه
 و الحاکم و البیعتی و الجولیم و در حدیث عبدالمجید بن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم با آنحضرت علی السلام
 علیه السلام صدوسی تن و فکر کردیم که غیر کرده شد یکصد از طعام و ساخته شد که صدوسی پس بریان کرد و شد
 مواد بطین شاه یعنی جگه بود و کرده و آنچه در میان یکم باشد و بخدا سوگند بود و هیچ کی از این صدوسی تن که
 آنکه برید آنحضرت علی السلام علیه السلام از آن پاره میگوی پس گردانیدند از آن شاه یا دو کاسه بزرگ از طعام پس
 خوردیم با هم به باقیانده آنچه در دو کاسه بود پس برداشتم من آنرا سرشته و از ابی هریره رضی الله عنه مروی است
 که اگر مردی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بخوانیم اهل صفه را پس خستیم من ایشان را و فرستم آدم پس شایسته
 شد پس یک کاسه طعام پس خوردیم با هم مقدار که خواستیم و فایده شدیم و کاسه همچنان پر بود که نمانده شده بود مگر
 آنکه که در روی اثر انگشتان بود و نیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بنایت گرسنه بودم کاسه شیری
 پیش آنحضرت علی السلام علیه السلام و فرمود طلب حاجب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است
 کاش بمن میداد بخورم و آسوده میشدم اما از فرموده شایسته و اتشال هر وی چاره نیست پس گفتم آنحضرت
 علیه السلام بیرون آمدم و با آنرا طلبیدم پس در آمدند همه خوردند باقی نماند جز من و آنحضرت علیه السلام پس
 بعد از آن خود خورد فرمود ساقی القوم آخر هم و مروی است از علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه که جمیع کرد و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بی عید الطالب ملاک حمل کس بودند و میان ایشان قوی بودند که بخوردند و بخوردند
 و بخوردند و فرقی را پس آنحضرت علیه السلام یک پیانه از طعام پس همه خوردند و میخوردند و باقیانده غذا
 بود و طلبیدم قدری آب پس نوشیدند و سیراب شدند و همچنان باقی بود و راه فی الشفاء و از جابر آمده رضی الله عنه
 که ام الماکلفه یاریه میخواست و میبای آنحضرت علی السلام علیه السلام و سلم در عهده که در البور الودود غنی پس می آمدند
 و را پس آن او می طلبیدند تا خورش و کنی بود در آن خانه چیزی جز آن پس مقصد کرده ام ماکلفه آن ملک
 که در وی روغن برای آنحضرت میفرستاد وی یافت و در وی روغن پس همیشه میبوی و در آن روغن در آن ملک
 تا میفرستاد و در وی آن ملک پس آدم ماکلفه نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بیان کرد و موثر حال را
 فرمود آنحضرت بمغشوی توان عکرا و اگر نمی افشری میگذاشتی آنرا کمال خود همیشه میبوی و در آن کاشا
 و آن ملک گفت بنده میکنم آن چیزی را میبوی که گوید که هر که خدمت کند حضرت سید المرسلین را و با اتفاق که تجبت
 دی چیزی را که تواند بکشت و بکشد و آیتانی در رشتن وی و مال وی در هر چه و در آنجا آمده همان جابر رضی الله عنه

آنکه که آمد روی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و طعام طلبید پس برای وی نصف و شش شوره و شش شوره
 و سکون پس شصت صاع پس همیشه بخورد و در آن وی و همانان وی از آن روزی چنانکه گویند از ایشان آن
 حضرت آمده و عرض کرد فرمود اگر چنانچه بگویم ای ایستاد و شهادی بخورید از آن همیشه گفته اند که شصت و صد و شصت
 برکت و در آن هنگام نشردن که و صد و شصت شکر بخورید و چنانکه در آن است که افشردن و چنانکه در آن سفایم
 و توکل بر خداست و استغفار و شستن بر سر و انداختن و توکلست پس سزاوارده شد فعل آن زوال است
 تا که انودی و شل این است گفته در نگاه کردن بدینک نمیدور حدیث که بیشتر طعام که گذشت و الله اعلم بالامر
 و الحکم و حدیث جابر رضی الله عنه در دام پدرش عبد الله انصاری که بخاری روایت کرده است درین باب
 مشهور است که گفته شده بود بنزد کرد و برای غنای پیدا اصل ملل را قبولی که بودند و بیغور و بیغور و بیغور
 و این ایشان پس آن مد جابر نزد آنحضرت و گفت تحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من مشاهده شد
 و گفته شد ام بسیار من بخورم که به مید ترا خوا فرمود و برده خرمین بهر طریقه که بگوشت و بنده پس کرد و
 اگر کرد آنحضرت و خورادم آنحضرت را چون دیدند و آنحضرت را پسیدند چون دید آنحضرت را و آنحضرت را
 اگر خرمین را که کلان تر از همه بود و شست بران و گفت بخوان یا رسول الله این عتاب پس کیل کرد و برای ایشان
 را و اگر خدا بیتیالی از اول الثمن امانت او را من راضی بودم که امانت و الهاد که رده شود و هیچ چیزی را بخوا
 باز نماند و جابر رضی الله عنه میخواست و خوا بود و نمک پدید وی گذاشته بود و دیگر فرمنا همه باقی و سالم ماند و من می بینم
 آن خرمین را که بران رسول خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بود و گوید ای زوی کم نگره پس تعب کرد و نماز و شست
 کرده است ابوهریره رضی الله عنه که رسید مردم را اگر سنگی سخت پدید آنحضرت از من چیزی داری یا آنحضرت
 نعمتم نمیدارم صلی الله علیه و سلم و در نوشته و این فرمود و پاره آنرا نزد من پس خداوند دست مبارک خود
 در پیش نهادن و بر آوردن از آن یک شست فرمود و ما بیکت کرد و طلبید مردم را به کس تا تمام لشکر از آن سر شدند و
 فرمودند پس بگیر آنچه آورده بودی آنکه خود را دست خود را در فراده و بگیر از آن شی و وقت نماز شد
 و نیز از آن پس گرفت من مشیت را آنچه آورده بودم پس خوردم و خورایندم از آن قدرت حیات رسول الله صلی
 علیه و سلم وانی که و عمر تا آنکه گفته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس شست از من و روایتی
 اند که گفت بر تمام از آن چندین و چندین و حق در طبع خدا و حق تمام شصت صاع یا بار شکر گفته اند که
 بوج تورات و ده وانه قره بود و بعضی بیست و یک گفته اند و الله اعلم و در رفته الاحباب از ابوهریره رضی الله عنه

در حدیث

در حدیث

در باب بی بی زینب نقل کرده است میت الناس بهم ولی فی الیوم جهان: هم الخراب و هم الشیخ فهاج و هم و هم و هم
و موسی است که آنحضرت عمر بن الخطاب فرموده از آنکه تمامی چهار صد شتر و سوار را داده و ترتیب کرد و آن خوا
یاقی بود که یک خرمایانان کم نشده بود و عادت در کثیر طعام بسیار است و با الاثر از هر جای که غره و تنگ است
که بقایای را و از آن قتل بر کشته شد که بقاء و بر کشتن آن میرشدند و تمام لشکر طرف پر کردند چنانکه گذشت
بر و در کار تقالی ما را از بركات آن سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات محروم ندار و حق و عفو و غفر
از نعم ظاهر و باطن آنحضرت مجور گردان و حکمت یادوارم که در بازار که زاده الله تعالی و ذکر غایره فروشی برتر
آب میباشید و می گفت یا بکرته البنی تعالی و انتری تم لا اثر تملی الهم صلی علی محمد و علی آل محمد و بارک وسلم و صل
در کلام حیوانات و کلام ایشان مرا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بچنانکه در میان مطیع و سخر و متقاد امر
وین و شریعت اوید صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه قهر سعاد بنام ایشان افتاده از اهل بیان بچنین
سائر حیوانات را که مطیع و متقاد امر را وی الهی اند سبانه بطریق اعجاز و فرق عاقل متقاد و مطیع و س
صلی الله علیه و آله و سلم ساخت از نیاجاست که بعضی از باب تحقیق و اهل باطن گفته اند که وی صلی الله علیه و آله و سلم
بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات مبعوث است و لیکن چون اندازد عقل و تکلیف و امر و نهی بیون
اغلا ایشان جز اطاعت و امان و شهادت بصدق رسالت نیامد و موسوم بجهت نشو و نما چنانکه او میان
اما حیوانات و از آنجمله سحر و جمل و شکایت است بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه الش بن مالک رضی الله
عنه روایت کرده که هر یکی از اهل بیت الفدا را شتری بود پس آمدند نزد آنحضرت و عرض کردند یا رسول الله بود
ما را شتری که آب نمیخورد و کنون بخمی و شترش میکند بر او وضع میکنند از آبش خود را و کلام روع آنجمله
بر خواست آنحضرت با اصحاب در رفت و روان شد بجانب شتر پس در آمد و در لبستان و بایستاد و شتر و گدشه
از آن گدشته بود و گفتند یا رسول الله این شتر مانند سنگ گزیده شده است و ما ترسیم پر دوات شریف تو که از
وی گزیده می رسد فرمود نیست برین یکی از آن پس چون دید شتر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم را وی
بجانب وی و سجده افتاد و پیشی پس گرفت آنحضرت موسی پشانی او را و عمل در آورد و سجده گفتند یا رسول
این جوان لا یقبل ترانجه ما سزا داریم بدان پس فرمود صلی الله علیه و آله و سلم نمی باید و نشو و نسوز پس را که
سجده کند بشر را و اگر ردای بوی که بشر سجده کند بشر را میگوید زن را که سجده کند خود را بجهت مقام حق و
بر زن رواه احمد و النسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت و تعظیمت میان آسمان و زمین چنانکه

۳

حکایت

آن رسول کرام که عصای بن و المصنوع در خبر گیر آمده که آنها میخواهند که آن شتر را فروج کنند پس وی شکایت
 کرد پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را آنحضرت بر خاک
 نهاد و فریاد کرد و آوازی که شتر فرادیس بآیات آنحضرت بر سر وی و فرمود بعباج شتر بفروشن این را بدست
 من گفت یا رسول الله پیش کش نیست و لیکن این شتر را بهیست راست که چرا این وجهیست ندارد فرمود
 این شتر که در کثرت ثل و ثلث علف را احسان کیند بوی ونگا بدارد حق ویرا و اینجاست بطریق مقصوده
 با کفایا مختلفه آمده و هیچ ست و از اسلحه که گفت در آمد رسول خدا و ابو بکر و عمر و لیسان کی از نهار
 بود و در وی غنی پس سجد کرد و آنحضرت را و گفت ابو بکر یا رسول الله ما سرا داریم که سجد کنیم تر فرمود آنحضرت
 علیه السلام نمی سزد و بشیر که سجد کند بشیر را الحدیث و یکبار شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود
 که این قوم پیش از آنکه نماز خفتن بگذارند خواب میکنند و من تیرسم که خلافتی آن قوم را عذاب کند پس
 آنحضرت آن قوم را طلبید و از آن نمی فرمود عا کشته رضی الله عنهما میگوید که در خانه ما شانی بود و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ما می بود این شاه ساکن و ثابت و آرامیده می بود و چون بیرون رفت آنحضرت
 پیرایشان میشد و بقیار و میرفت وی آمد و آمده است که آنحضرت شتران قربانی میکرد و پس میگرد و دیگر
 و نزدیک می آمد بحضرت تا نخست او را فروج کند مروی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارکش
 خود را بر پشت گو سفندی بآید که نر بوی رسیده بود لیسان وی بر شتر شیده بدو شیده خود بیانشاید ابو بکر
 را نیز بیانشا مانند قصه دو شیدان شاه ام معبد که خشک شده بود و او را ملا شیدان داشت شهور است و بیاب
 بجزرت تفصیل بیایان شا الله تعالی و امثال اینجاست را در کثرت طعام نیز ذکر میتوان کرد در انقیاد و اطاعت
 حیوانات نیز ازین باب است قصه کلام ذی ب و شماوت او هر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث
 کلام ذی ب روایت کرده شده است از جماعه صحابا بطریق متعدده روایت کرده است امام احمد از حدیث
 حدیثی رضی الله عنه گفت و دیدگرگی بر شانی پس گرفت شاه را پس دید زراعی کشید شاه را از گرسنگی
 گرسنگی بر دم خود چنانکه عادت سباع میا باشد و گفت از خدا نمی ترسی میکشی از من زنی را که رانده بود خدا
 تعالی آنرا بسوی من پس گفت راعی را و گجا گرگی که تعانوده کلم می کند و کلام آدمیان پس گفت گرگی را بنده
 بجنب ازین محمد به شیر خبر میدادم مردم را با خبر سالافه و مردم نمی گردند بوی پس رای هم خود را را می ساخت تا
 و آید مدینه منظر را و بگذشت هم را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خبر داد آنحضرت

در حدیث

در حدیث

تا پس هر که در تازیان گفتند چون آمدند مردم گفت برای که خبر ده مردم را با آنچه شنیده و دیده و همچنین روایت کرد
 بهیچ از حدیث ابن عمر و ابوالنعمان از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره بسند صحیح آمده که گفت حبیب
 عجب تر ازین آنکه مردی در خلعت بین الحرمین خبر میداد بآنچه گذشته و آنچه می آید دین را می بودی بود
 پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خبر او ایان آورد و در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه
 آمده که گفت گرگ برای حال تو عجیب تر است از من اگر بستاند بر غم خود ترک داده پهن بر آ که مبعوث نشده
 هرگز غم ندر نزد خدا زوی تحقیق کشاده شده است بروی ابواب جنة و مشرف شده اند از آن جنة و صحاب
 وی و نظایر آنکه الشانز الهی ملائکه و حور و غلمان و بشت یگانه صاحبان و در شاق اند بایشان که در
 آیند در بشت و انتظار بایشان دارند که گشته شوند و بهشت در آیند گفت لب برای که نیست حال
 میان تو و دی که این دوشه و از کوه میردی آنکه در حضرت وی و میگرددی از جود خدا گفت را می پس غم مرا
 که میباید گفت و تب بن میباید پس آمد نزد آنحضرت و اسلام آورد و فوج گرد برای دین شاق از آن و شل
 اینکایت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که گری را دیدند آمدی را گرفته است و چون
 بحرم درآمد گری بر گشت و تعجب کردند پس گفت گرگ عجب تر ازین از آن است که هر بن معبد است فی المذنبه بدو حکم
 ابی الحنفه و در حدیث ابی الحنفه بن ابی سفیان بصفوان گفت بلامت و غمی اگر تو در می کنی اینکایت را بگو میگذاری
 زمان که را می مروان و از او جواب داد و می نیز در حدیث شل این کرده اند ازین بآنست حدیث ضعیفی بنی سنان
 و کلام کرد که او را حدیث مشهور است و روایت کرده است از ابی هریره در حدیث کثیره و ذکر کرده است قاضی عیاض
 در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود در سوغی صلی الله علیه و آله و سلم در محفل از اصحاب خود نگاه آمد
 اعرابی از بنی سلیم که تمسار کرده است ضب را و گردانیده است او را در آستین خود تا بر دود و در منزل نما
 خود و بریان کند بخورد چون دید اعرابی جاءه را گفت این کیست که با جامه نشسته است گفت رسول خدا
 پس بیرون آورد و ضب را از آستین خود و گفت سوگند بلامت و غمی ایان نمی آمدم تو تا ایان آمد این
 ضب و انداخت ضب را پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس ندا کرد آنحضرت ضب را فرمود و ضب پس
 جواب داد و ضب بنی تین کشیدند و قوم همد بیک و سدی و فرمود آنحضرت ای زینب کی که آید قیامت
 و ای زینب تمام خلق پس فرمود آنحضرت که اعبادت میکنی گفت خدا تر که در آسمان است عرض او و در دین
 سلطنت او و در بلاد زیاست راه او و در جنة دست او و در آتش است عتاب او فرمود آنحضرت

آنحضرت بود و خود کرامات اولیا و معجزه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابن و بیب روایت کرده است که
 کبوتران که منظر شایسته کردند بر آنحضرت روز فتح مکین ما که در بکرت ایشان و تسبیح عجبکوت و تفسیر جام پروردگار
 به سبب شهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در غار را ندیدند و عادت کرده شده است که اگر در آن غار
 علیه السلام سجده را بآوردی که روئید پوشید در غار را ذکر و فی الشفا قاضی عیاض گفته که احادیث و بیاب کلام
 حیوانات و طاعت ایشان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است و آنچه مشهور بود از ان و دان
 شده در کتب آنکه آوردیم و حاصل اینجا که حیوانات همه مطیع و متعبد امر آنحضرت بودند نباتات نیز در جمیع
 قریب و دوری و طاعت وی بودند و از نیاحت کلام سحر و سلام وی بر آنحضرت و طاعت و شهادت رست
 وی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 چون وی فرستاده شد بسوی من نیگذاشتم هیچ سنگ و درخت گمرا که میگوید السلام علیک یا رسول الله
 از علی رضی الله عنه آمده که فرمود لا یمن با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بکسی پس بیرون آمدم و در بعضی نواحی
 آن پس پیش نیامده و نه درخت گمرا که میگوید السلام علیک یا رسول الله در راه الترمذی و این چنانست
 در ابتدای وی بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است و از زبانه دیگر و الله اعلم و حاکم و مستدرک با سناد
 خیر از ابن عمر آورده که گفت بودیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفر پیش آمد اعرابی و چون نزدیک
 بال آنحضرت آمد گفت مراد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کجا میروی گفت میروم بسوی اهل خود و خود
 آیا رفتی است ترا و خیر یعنی میخوامی که نیکی و سعادت حاصل کنی برای گفت آن چیست فرمود شهادت
 شهادان لا اله الا الله و وحده لا شریک و ان محمدا عبده و رسوله گفت اعرابی آیا هیچ شایدهی هست ترا بر اینچ
 میگوئی فرمود این درخت شاه من است پس خواند آنحضرت آن درخت را دوی بر اگرانه و ادوی بود پس شگاف
 می کرد زمین را دوی آمد ایستاد پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آن حضرت از وی سه بار و گواهی و لو
 آن درخت بعد از ان باز گشت بجای خود و حدیث و داری نیز روایت کرده و مانند این و در روز احد که قرون
 مقهوران رخسار مبارک آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم خون آورده ساخته و بندگان شریفان را در رسانید
 آنحضرت در گوشه نشسته بود که جبرئیل آمد و حال پرسید پس حزن و غمگین یافت آن حضرت را گفت
 آیا دوست می داری که بجام ترا آتی که موجب تسلی خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام
 بدرختی که در پس وادی بود و گفت بخوان یا این محمد این درخت را پس خواند آنحضرت آن درخت

را درخت شمشیری کرد آمد نزد آنحضرت بایستاد گفت جبرئیل مرا کن که باز گردم بجای خود پس مرا گرد گرفت بجای خود
پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسی حسی راه داده الدار منی من حدیث السنن و از بریده ای که در کوفه
کرد اعرابی که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سخن را پس فرمود آنحضرت بآن اعرابی بگو آن سنت که رسول خدا
صی طلب ترا پس گردان درخت از راست و چپ پیش و پس جدا شد رگهای او پس آمد در حالتی که پاره میکند
زمین را و می کشد رگهای خود را و ایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی مرا کن
این درخت را که برگردم بجای خود پس نشست رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن
ده مرا تا سجده کنم ترا اذن نداد و گفت پس اذن کن که دست و پای شریف ترا بوس کنم اینجا داد و او سجده اند
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری در شب تاریک بر شتر سوار بدرفت سده رسید خواب نموده آن سده
رو نمیداشت تا آنحضرت بسلامت از میان بگذشت و چنین متفرج ماند و معروف بسدرة البقیه گشت صلی الله علیه
و آله و سلم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بجه
پیش من ایستادم که تو رسول خدائی فرمود با من که بخوانیم این شلخ خرا تا آنکه گواهی دهد که من رسول خدا ام و بخواند
آنحضرت پس خدا شاهد از درخت و افتاد بر سر فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود و برگشت بجای خود و رفت اسلام آورد
اعرابی را و اد الترمذی صحیح و آمدن و حجت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود را و ادیش بسیار آمده
و فی الفقیه شجر حرات لدعوة الانبیاء راجعة بنشی الیه علی ساق بلا قدم و کلاما سطر سطر لما لکبت
فرمود عمار بن بدیع الخطابی القمی و در حدیث ازین طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرمود دیدم و محراب
کشاده پس رفت آنحضرت برای قضا حاجت و فرستم من در پس آنحضرت با داده از آب پس ندید که استسار کند
بدان ناگاه دور خست بود در کناره داوی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی یکدخت و گرفت
شاخی را از شاخهای او و گفت انقیاد کن بر من باذن خدا و عمل پس منقاد شد آن دخت و انداخت انقیاد شتر
که چهار در بینی اوست پس نزد درخت دیگر رفت او را نیز کشیده آورد و گفت بچسبید بر من پس چسبید و در دواتی
دیگر که دید که فرمود با جابر بگو این دخت را که می گوید ترا رسول خدا المتی شوی حاجت خود که بنشستم در پس شما پس رفتم
من گفتم بدرفت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست به حاجت خود نشست آنحضرت پس اینها و بیرون
آمد من دیدم و نشستم و رجا و در اندام در حکایت با نفس خود ناگاه اتفاقات کردم می بینم که آن حضرت
می آیند هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده

که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی منادی خود ایامی بپای حاجت رسول خدا
سکاتی نگفتم نیست در وادی جای خالی از مردم فرمودی بینی درخت جرمای یا سنگی گفتم می بینم خلعت است
گفت برو بگو باین خلعت که رسول خدا اگر نیند شمار که بیاید برای حاجت رسول خدا بگو بنگاهنیز بچندین قسم
و گفتم سوگند بخدای که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم خلعت را قریب یکدیگر آمده که سنگها را هم بر بسته و چون
قضا کرد حاجت را فرمود بگو باینها که چرا شوند از یکدیگر و اشال این مجروح بسیار آه و در حدیث عبد الله بن مسعود
رضی الله عنهما آمده که گفتند چه چیز است که شهادت دهد تراف فرود شهادت میدهند این درخت پس فرمود باینکه
پس آن درخت و شهادت و او گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه معی کثیر از عظامی صحابه اتفاق کرده اند بر قطع
و از تابعین اصناف آن رضوان الله علیهم جمیعین وصل بچنانکه بنات را نقد و مطیع امر و صل
صلی الله علیه و آله وسلم ساخته بودند جمادات نیز همین حکم دارند از اسلام که درین حجره حکم و آنحضرت صلی
علیه و آله وسلم چنانکه گذشت بیچ شجره و حجره بود مگر آنکه سلام می کرد بر من می گفت از سلام علیک یا
رسول الله دار علی مرتضی و عائشه صدیقہ رضی الله عنهما نیز حدیثی درین باب گذشته و از جابر رضی الله
عنه نیز آمده که چنین حدیث را در حدیثی که بر آمده بود همراه ابو طالب در ابتدای امر خود پیش از نبوت گفت با آن
شجره و حجره و حجره که سجد کرد و او را باید ان الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است سلم از
حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدستی که من میشناسم حجره را بکمال اسلام میگردد
بر من پیش از آنکه مبعوث شوم بدستی تحقیق من میشناسم او را و مردم را اخلاق مست درین حجره کدام است
بعضی گفته اند که حجره اسود است و بعضی حجره فیروز و هر چه که در ادواق الحجر گویند در راه خانه خدیجه رضی الله
عنها مسدود است در دیواری و مردم تبرک میجویند بمسجی و میگویند که این همان حجره است که سلام بگیرد بر آنحضرت
عبد الله علیه و آله وسلم وقتی که میگذاشت از راه فتح این حجره یکی هاشمی گفته که متواتر آمده است اناهل که که
این حجره که در رفاق الحجر است همان حجره است که سلام میکرد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مقابل و
در دیوار دیگر اثر مرقع شریف است که در سنگی نقش سبته است و میگویند که سنگ آهمن نرم کرده برای اینها
السلام در مکه مظهر و کوهی که آنحضرت وقتی که سفند چرانی میکرد و اثر قدس شریفین است و الله علم و متناوب
درین راه بعضی مبالغه می آورد که گفت خبر و ادرا که هر که ملاقات کرد و مپوی اناهل که که این حجره که همان حجره
که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و از آنجا امت آمین گفتن آستانه و در دیوارهای خانه و قفسه

که دعا کرد آنحضرت علیه السلام بر عباس پس آن وی رضی الله عنهما روایت کرده است آنرا بهیچ دروغی
 و این ماجه در محضر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر عباس بن عبد المطلب یا ابا الفضل مردان
 منزل تو و پس آن تو ایام من شمار از برای که مرا با شما کار است پس بنظر نداشتند آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان
 وقت چاشت بود فرمود السلام علیکم گفتند علیکم السلام و رحمة الله وبرکاته فرمود چگونه هیچ کردید گفتند هیچ
 کردیم بخیر و الحمد لله فرمود و نزدیک شوید یکدیگر و بنسبید یکدیگر پس پوشانید آنحضرت ایشان را چادر خود و فرمود
 یا رب این کم من است و ضوید من است و ایشان ابلهیت من اند پس پوش ایشان را از آتش دوزخ همچو پوش
 من ایشان را باین چادر پس آمین گفت آسمانه و دیو را باین خانه و گفتند آمین آمین آمین و یکبار عقیل این
 بیطالاب و سفسری و در خدمت آنحضرت بود تشنه شد پس آنحضرت او را بر کوهی که آنجا بود بفرستاد و فرمود بگو
 بآن کوه که تراب دیدان کوه تمکلم شد و گفت با پسین خدا بگو که از آن روزی که این آیت نازل شد و انقوا
 المناشی و قودها الناس و الحجارة چندان که رسیدیم از ترس خدا که آب در اجزای من نماند و مشهور و رین
 باب چنین جنج است فی الطراح چنین از رومندی و ناله ناله که از بچه جدا شود و جنج بکسیر جم و سکون آل
 شده و رحمت و حدیث چنین جنج از جماعت کثیر از محابه آمده است که معین قطع و یقین است بدان و محاسب
 برین از شیخین تاج الدین یکی آورده که در شرح تحقیق این الحاجب گفته که هیچ نزد من آنست که حدیث
 چنین جنج متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق کثیره متعدده خارج
 از حد حصرو احصا تواند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که
 چنین جنج را انشفاق قمر نقل کرده شده است هر یکی از آن نقل مستفیض شایع که معین قطع است نزد
 کسیکه مطلع است بطرق حدیث نه غیروی که عمارت ندارد درین کار و الله اعلم و بهیچ گفته تصحیح جنج از
 امور ظاهر است که محل کرده اند آنرا خلف از سلف و از اکبریات و ابرمجبر است که دلالت میکند بر نبوت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شافعی گفته که واداد است خدایتعالی عیسی بن مریم را احیای مونس
 صلوات الله سلامه علیه و علیهم پس گفتند ایشان فی که واده است پیچ سیمبر را ای واده است پیچ سیمبر را
 گفت و او محمد را صلی الله علیه و آله و سلم چنین جنج ناشینده شد صورت او و این اعظم و اکبر است از آن ثبوت
 شمرده اند علمای حدیث محابه را که روایت کرده اند و روایات و اسانید و طرق آنرا که ذکر آن طول است و آن
 کرده شده است بومسجد نبوی مسقوف بر حدیث نقلی و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه سافته

شود و برای وی خبری آید و برای خطبه کعبه زده بخدای اذان جذوع و چون ساخته شد منبر مفارقت کرد
 اذان جذع پس شنیده شد مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناله و در روایت انسلی آمده که جنید را زید
 آوازی بسیار شد بکار مردم که بجهت آنچه مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتی آمده که لشکرات جذع
 و پاره شد پس آن یاد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نهاد دست شریف خود را بر وی و در کنار مبارک گرفت پس
 ساکت گشت و فرمود آنحضرت که این چوب گریه که در آن جهت آنچه کم کرد از ذکر خدا اگر در کنار من بگردد و همیشه
 میبود اینچنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس امر کرد آنحضرت
 که دفن کرده شود تحت منبر پس نماز میکرد آنحضرت بسوی او و در روایتی آمده است که خواند آنحضرت بجا
 خود پس آمد در حالیکه پاره کرد زمین را پس در کنار شریف گرفت او را و فرمود تا باز گردد بجان خود و در حدیث
 بریده آمده که فرمود آنحضرت بآن چوب اگر خواهی باز بنشانی ترا و رستگاری که بودی در آن محل تا بیدار گردی
 تو کامل گردی و خلقت تو در گردن دشمنهای تو پدید آید و میوه و اگر خواهی بنشانی ترا در بهشت تا بخورند و
 خدا از میوه تو بعد از آن گوش شریف خود را در آنحضرت بکاف و می که چه میگوید پس فرمود میگوید نشان
 یا رسول الله در بهشت تا بخورند از من و دوستان خدا باستم در مکانی که نشوم وفانی نگردم و در می شنید
 این را هرگز و یک بوی بوی فرمود آنحضرت همچنین کردم و گفتم اختیار کردی و دارق را بر او را فایده
 حسن بصری رضی الله عنه چون حدیث میکرد باخیث میگفت ای بندگان خدا چون ناگه میگذشتی
 پیغمبر خدا شما را تری که مشتاق باشید باقی شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم بنیت سنگی و گداز
 که دو دو منفعتی هست به زادی دان که در و تحریفی هست و این حدیث را با الفاظ مختلفه روایت
 کرده است و در آنچه ذکر کردم کفایت و ازین باب است کلامی که در آنحضرت بجل و کلام کرد در جبل
 بادی روایت کرده است و انس رضی الله عنه که بر آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و ابو بکر و عثمان
 رضی الله عنهم اجمعین جبل اعدا که کوه مدینه است و در شان او واقع شده است احد جبل بنیاد و کعبه
 جنید احسب که آنحضرت او را بپای شریف خود و فرمود تا بایست و بر جای خود با ای احد نیست بر تو و بنی
 صدیق و دو شهید راه احمد البخاری و الترمذی و ابو حاتم و در حدیث از عثمان بن عفان رضی الله عنه
 که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر جبل ثبیر و زن کعبه که جبل مناست و بادی ابو بکر و عمر و من بودم
 پس جنید جبل تا آنکه افتاد و سنگهای او در حقیقت پس زو آنحضرت کوه را بپای مبارک خود و فرمود بر کاف

باش یا بشیر نیست بر تو گری و صدیق و دوشید رواد البخاری و احمد الترمذی و ابو حاتم و ابویوسف و رضی
 الله عنه آمده که بود آنحضرت بر حرار بکسر ما جمله که جبل که منظر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در ابتدای وحی آنجا مشغول میبود و وحی آنجا نازل شد و بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر پس
 چند حرار پس فرمود آنحضرت آرا میده باش حرانیت بر تو نبی یا صدیق یا شهید و در روایتی سعد بن ابی
 قاص رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام عشره مذکورند و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و ابی
 چون طلحید مذکور شد آنحضرت را گفت بشیر فردا یا رسول الله زیرا که من تیرسم که یکشد عثمان ترا بر پشت
 من پس عذاب کند مرا خدایتعالی پس گفت حر بر من بر آ یا رسول الله و بشیر و حر هر دو کوه و یک منظر اند مقابل
 یکدیگر گفته اند که رجبه یعنی جبین این جبال نه از جنس رجبه غضب بود که بقوم موسی علیه السلام واقع شد
 و تیکه کثیف و تبدیل کلمه کرد و بود مذکور گفته شده بود ایشان آن رجبه غضب بود و این رجبه طرز و اندام غضب بود
 آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب سرور و استقرار جبال ازین بایست تسبیح
 حصی بر دست آنحضرت چنانکه روایت کرده اند پس رضی الله عنه که گرفت آنحضرت لغتی از حصات پس تسبیح کردند
 و دست شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که تسبیح را بشیر کنیت آن حصات را و دست ابوبکر رضی الله
 عنه و تسبیح کردند بعد از آن رحمت و دست تسبیح کردند و قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده بل ابن ابوزر
 ذکر کرده تسبیح کردند در کعبه عمر عثمان نیز رضی الله عنهم و تفصیل این اجمال آنست که در موابس لاریه ذکر کرده
 دیدیم بن شوی گفته که مردی از بنی سلیم که لیس که در یافته بود ابوزر را رضی الله عنه نزدیک مسکن ابوزر بود و ایستاده
 از ابوزر گفت در آمدیم نیم روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است و دست
 از روی پیچ یکی از مردم گویا میخواند و درین هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم بر او و جواب سلام
 را و فرمود چه چیز آورده است ترا اینجا یا اباد نفتم خدا و رسول خدا و انراست پس امر کرد مرا که بنشین پس نشستم در پوی
 شریف وی و پیچیدم او را چیزی و میگویم وی بمن چیزی پس ونگ کردم اندکی ناگاه آمد ابوبکر و حالتی که نشستی
 میکند نیز پس سلام داد و گفت آنحضرت جواب سلام داد و فرمود چه چیز آورده است ترا ابوبکر گفت آورده است
 مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود بدست که بنشین پس نشست در یک بلندی که مقابل آنحضرت بود و عمر
 که دیگر مثل آن فرمود آنحضرت مثل آن نشست در بنوی ابوبکر پس عثمان آمد و بنشین نشست و زبیر و طلحه
 رضی الله عنهم و جمیع اینها پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سنگریزه را را هفت یا نه یا نه یکبار آن پس تسبیح کردند

سنگریه با در دست شرف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تاشیده شد آنها را چنین مانند چنین نخل در کف شریف رسول صلی الله علیه و آله وسلم داد آن سنگریه بار را بویگره در گذشت از من پس تسبیح کردند و پس ابی بکر سیر گرفت سنگریه بار از دست ابوبکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن سنگریه بار بعد از آن دیگر را و تسبیح کردند و کف و سی تاندر کف ابوبکر کرده بودند پس از آن داود عثمان را بویگره کردند در دست و خانکمه تسبیح کرده بودند در دست ابوبکر و سیر گرفت سنگریه بار را و بر زمین و خاموش گشتند روایت کرده اند این حدیث را نیز بر دو طریق در اوسط و یقینی از زهری و در حدیث طبرانی آمده که گفت ابودریس ستر نهاده شدند و در دستهای ما تسبیح کردند و یا هیچ یکی از این حدیث را در بر او هیچ ندیده و در دست نهاده الاحباب از منتهی ابوشکور سلمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله عنه نیز در آن مجلس شریف بود و بر دست وی نیز تسبیح کردند و از آن جمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم که بخوریم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ما تمشینیم تسبیح طعام را و از جنف محمد باقر بن علی بن العابدین سلام الله علیهم اجمعین آمده که گفت بخورید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سیر آمد و اوجیل علیه السلام بطبیقه که در دوی انگور بود و انار پس خورد آنحضرت تسبیح کرد بر دست شریف او در روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روزی بر سبزه این آیت را و ما تقدم الله حق قدره بعد از آن فرمود تا میگوید جبار ذات خود را و میگوید الجبار یا الجبار یا البکیر المتعال پس چند سبزه گفتیم که می افتد آنحضرت بر زمین و از آن پس باس تسبیح عنما آمده که گفت بودند که زمانه که به سید و شصت منم ثابت گردانیده شد و بر ما من در جاره پس چون در آمد آنحضرت در مسجد عالم الفتح اشارت می کرد بوی که در دست شریف وی بود و ساس میگوید می گفت جبار حق و زمین الباطل پس اشارت می کرد و بسوی آنها می افتادند بر نقاد اشارت نمیکرد و نقضایه نمیکردی افتادند بر سر و و هم در دست سلطنت وی خوار و تر از بودند و در حکم این ست تکلم میان و شلوات ایشان بر رسالت وی صلی الله علیه و آله وسلم روایت است از سعید قیس بامی که گفت حج کردم حجه الوباع و در آمدم سر آمدیم فردی رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم دیدم از وی امری عجیبی مداد و مردی از اهل بامه لیلای که همین روز را دیده شد پس فرمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من انما گفت انت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت آنحضرت صدقت یا رسول خدا بعد از آن آن ولد تکلم نمود هرگز تا جوان شد و هرگز سخن نگفته پس فرمود آنحضرت من بن علیه روایت است که آورده اند نزد آنحضرت علای را که جوان شدند و هرگز سخن نگفته پس فرمود آنحضرت من

تسبیح

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رواه البيهقي واصل در برای ذوالعالمات و احیای موقی یعنی بگردانیدن
 میل از نوزنده گردانیدن مرد با روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول
 صلی الله علیه وآله وسلم آمد و سیر خود را همراه آورده و گفت یا رسول الله این سپهر من چون دارم و میگردانم و را
 چون در وقت طعام شام مگردم می سازد بر وقت را پس مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینه او را و تهنه کرد
 و بیرون آمد از شکم وی اندک سبک بچم سیاه که می دید و راه الدار می و عدو البصر می حیث قال شمس الم
 ابرار و صیبا للنس راحت و اطلقت ارباب من رقبته العلم و اما آنحضرت را زنی از خشم وادی پسری بود
 که حکم میکرد پس آب طلبید و منقعه کرد و شست هر دو دست شریف را و نوشید آب را بان پسری شد غلام
 آنی الحال و عاقل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم و رسید روزی از حرمی جز چشم نتاوه بن النعمان تا افتاد
 بر رخساره پس آمد نتاوه نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی است که دوست میدارم او را می رسم که پس
 و کرده در نظری دارم پس گرفت آنحضرت چشم او را بدست مبارک و بنهاد و پیچید و فرمود خداوند ابوشان
 چشم او را حلیه پس بود آن چشم بهترین و زیبا ترین و بنیاد ترین چشمان او در میگرد و وقتی که بدر می افتد چشم دیگر
 آورده اند که از اولاد نتاوه بن النعمان مردی بود در خدمت عمر عبد العزیز آمد پرسید تو کیستی گفت شمس
 ابونا الذی سالت علی الحی عینه ففوت بکف المصطفی ایما رو فی غفوات کما کانت لاول امر با و یومئذ
 عین و با حسن تا خد پس انعام کرد عمر او را و نیک کرد و جانزه او را و روایت کرد طبرانی و ابونعیم از نتاوه که گفت بود
 من که نگاه میداشتم نیز ای را بر روی خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را پس آنحضرت ساقه بود من پس در آخر
 رسید من تیری که افتاد و بدان پیچید چشم من پس گرفتم من او را بدست خود و دیدم بعوی رسولی را صلی الله علیه
 و آله وسلم چون دید چشم او دوست من اشک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوند نتاوه و چنانکه نگاه داشت
 روی پیغمبر را بر روی خود رسید افت چشم وی بگردان این چشم او را بهترین چشمان او را و آیه کرده شده است
 گرفته شده بود بجلت استقامت پس فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استقامت نمود پس گرفت آنحضرت بدست
 مبارک خود و کفی از خاک انداخت و آن از آب و دهن مبارک خود و بان فرستاده داد و گرفت وی از تنگیان
 که استنم کرده شد پس آورد آنرا نزد آن مریض و رسیده بود وی و بسر خدمت و نوشید آنرا پس شفا یافت
 و شخصی دیگر بود که سفید شده بود در چشم وی و چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت هر دو چشم او را بشوید چنانکه
 رشته در سوزن می در آورده شش و ساله بود و سال این بسیار است و در غزه پیغمبر رسید که علی کرم الله وجهه

کجاست گفتند حاضر نیست و در چشم و از نزد کسی فرستاده طلبیده نهادند مبارک بود بر کنیز شریف خود و نقل کرد در هر دو چشم وی دعا کرد پس به شدنی الحال گویا بخوابید و روی او برگردانده و در گذرد و چشم وی رضی الله عنه دوم کرد و مردم بر فرقه ساقی سلمه بن الاکوع روزی خبر پس به شد و در حال و در صحیح البخاری زید بن مناذ شمری رسیده بود و پیشانی و فک که گشت کعب بن الاشرف را پس نقل کرد به شد و در حال و در صحیح بخاری که چون عبد الله بن کعب ابوالنضی بودی را گشت شب محتاب بود چون ماهی بر زینه نهادند و پنداشت که بزمن رسید پس نهاد و شکست ساقی و پس نزد آنحضرت علیه السلام آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او انداخت و فی الحال شقایف و امثال این حکایت در غایت کثرت مشهور است و در کتب حدیث مذکور و مسطور و اما احیای موتی را دایت کرده است بهیچ در لال که آنحضرت خواند مردی را باسلام پس گفت آن مرد ایمان نمی آرم تو مانده میکنی و فکر مرا کرده است فرمود و آنحضرت تمام اقبال را پس بخود اقبال و در روایتی آمده که گفت انداخته آمده ام من و فکر را و او را وی پس فرمود آنحضرت بنای مرا آن را و ای اندک آنحضرت علیه السلام آن و فکر را پس جواب داد آن و فکر گفت لبیک و سعدیک فرمود و آنحضرت آیا دوست میداری که باز گردی بدینا گفت لا والله یا رسول الله یا فتم من آخره بذا بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که پدر و مادر تو ایمان آوردند و نگردد ساری بانه اگر و اتم ترا ایشان گفت حاجت نیست مرا بدید و از من یافته ام خدا را بهتر و مرا بهتر از ایشان و در روایتی این حدیث ولالت دار که اولاد شیرین را عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخانه وی همان آمد و وی بر ره اسبل کرد پسر بزرگ وی بدیدن اینحال پسر خود را زنج کرد و چون نوری در دنبال دیدی وی بیام آمد و خود را بر زمین انداخت و بر وی پس بر دو پسر بدی آنحضرت زنده شدند و در شوال النبوة بتفصل مذکور است و احیای ابوسریرین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در روایت آمده است از قبیل است و لیکن محدثان را در تحت این احادیث سخن است و بعضی از متاخرین آنرا اثبات نموده و در اعتبار رسانیده اند و از انس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار زفات یافت و او را موری بود و عجز می نمود پس پیشتر آن مرد را و غریب کردیم آن زن را گفت ایام و پسین گفتنداری و گفت خداوند تو میدانی که من هجرت کرده بودم بسوی تو بسوی پیغمبر تو باید آنگه یاری دهی و فریاد می کنی در هر شدت و محنت پس منبر من بار این معیشت پس از جای رفتم تا در کرم جامه را از روی مرده پس زنده شد و طعام خورد و با ما راه این عدی و این ابی الدنیا و السبق و ابوالنعم و این برکت استغاثه آن زن بود و کفرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس معجزه

بودی باشد همچنین آنچه روایت کرده است ابو بکر بن الشیخ که رسید بن السبک مروی از انصار مرده بود و چون
 گفتن کرده شد و آمدند مردم که برادر تنگم کرد و گفت محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که زید بن حارثه انصار
 خریجی که حاضر شده بود در بیت الرضوان را دفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و حکم کرد و بعد از آن بکلی
 در موقوفه و آتشه شد و وی گفت احمد بن محمد بن الکتاب الاول صدق ابو بکر الصدیق الضعیف فی نفسه القوی فی امره فی الکتاب
 الاول صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی الکتاب الاول صدق رقی عثمان بن عفان علی منہم هم مصطفی
 اربعین یقتل سنان انت الفتن واکل الشریک الضعیف وقامة الساعة کذا فی جامع الاصول و در
 مواهب لندیه چنین آورده که عثمان بن اشیر گفته بود زید بن حارثه سران انصار و نمایانگه میر و در لای
 از راههای مدینه خضر میان ظهر و عصر بر روی افتاد و بعد پس آمدند زنان انصار که پسند بر روی و مردمان
 ایشان پس ماند بر حال خود تا آنکه بود میان مغرب و شام شنیدند آوازی که میگویی خاموش باشد پس نظر کردند تا آنکه
 می آمد و از آن پیر جامهای پس کشا و ندر روی و سینه او را میگویی محمد رسول الله بنی الامی حاتم الامین لایب بجه و کان
 و کنتی الکتاب الاول و صدق بنار رسول الله السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله وبرکاته رواه ابو بکر بن ابی
 فی الکتاب من عاش بعد الموت انتی و روایت کرده شده است از عبدالله بن عبید الله انصار
 گفت بود من در جماعه که دفن کردند ثابت بن قیس بن شماس را و کشته شده بود تمام پس شنیدیم او را حق که
 و تا ویدیم او در قبر میگویی محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر الشہید عثمان بن عفان ابی ترابیم پس نگاه کردیم و ابو
 که مرده است کذا فی الشفاء و اگر تشکیک کنند و گویند که شاید زنده باشد و غیبتی واقع شده باشد و نیز بن بر دست
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشد تا مجرده دی گویند جو ایش آنکه در دوزخ نیست که پنهان نماند و اگر آنحضرت
 و مدح وی ظاهر در آنست که انیمه بکرت و عزت وی بود و اگر است باشد نیز مجزه اوست و ابو نعیم روایت کرده
 که جابر رضی الله عنه فرمود که در روز شانی و خجته اش که ساعته در نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پس بخوردند
 قوم فمروا و آنحضرت بخورد و لیکن آنحضرت گفت بعد از آن جمع کردن حضرت است و سخن آنرا در نهاد دست مبارک
 خود بر آن تکلم کرد و بکلامی ناگاه برخواست شام در طایفه می افشاندند گوشتی خود را و بعضی از کله او را و اگر
 قادریت آتی تعالی شام بود بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می توانی ازین خارق افتاده و کبر علی
 خود و در دوستی با او سخنهای آن نماده نام خدایت و رسول خدایت که هر قدر مرغ بر نهانست و روان شد این نیز از خیر
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد که تکلم تا سه موم را که در خبر بود بعضی از قبیل انصاری و بعضی از قبیل

میگویند که آن کلامی است که خلق کرد خدا تعالی در شأو مبدیة چنانکه در حجر و شجر حروف و اصوات میکند پروردگار تعالی
و می شنیدند از وی بی تغییر اسکان و نقل از بهیئت آن و مذهب الشیخ ابوالحسن تاضی ابوبکر اصفهانی همین است و
بعضی میگویند که بطریق ایجاد حیات است در آن اولاد بکلمه نیا و می گویند که حق تعالی بیدار کرد دل آن حیاطه
تکلیف کرد برای وی و این زبان قدرت داد بان بر کلام و ظاهر قول آنست و الله اعلم و وصل و کی از
انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعای آنحضرت مست علی الله علیه و آله و سلم و در شفا گفته که این باب شاس
است جدا و اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و جماعه را بغض و امتواتر المعنی است مفروقه
و در حدیث حذیفه آمده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون دعای کردی از برای کسی در حق او دعا
و ولد و ولد و ولد و از اشهر اخبارین باب و دعا و آنحضرت مست صلی الله علیه و آله و سلم و گفت رسول الله کرد
با انواع نعم و کمالات ظاهر و باطن مخصوص گشت و آورد و ما را و نوزاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دانش بن ملک
خادم تو انش عاکن مرا و زاد دعای دنیا خواست و داد دعای دینی آموه است بگرامی که بنده این درگاه است مخصوصا
آنکه خادم و حاضرگاه و بیگاه است پس دعا کرد و آنحضرت و فرمود خداوند بسیار کرد و آن مال او را و ولد او و برکت ده
او را در آنچه داده او را از نعمت و روایت میکند که گفته انس بخدا سوگند مال من بسیار است و او را
و من بیشتر نهدن اند و در دعای آمده که گفت بخدا میگویم که اگر رسید رفقای عیش و خوشی و زندگی را
چنانکه من رسیدم و گفت تحقیق و فن کرده ام من باین و دوست خود و صدتن از اولاد خود میگویم سقطه و ولد او را
و آمده است که بخیل وی و بار بار رسید او را از آنکه است دعای او عبد الرحمن بن عوف را بکتب مفروقه
وی رضی الله عنه اگر بر دارم سنگی را امیدوارم که درخت آن یابم ز رافع کرده شد بر او و ابواب رزق و محبت
بوفیق هر چه چیز با خود نداشت و هر که ده شد ز بهب از آن تر که وی به تیر با چنانکه شیخ نشست و روشما و صلح که و شد
بر زبان او که چنان بودند بر روی حق آنها که من است بر شهادت هزار و در روایتی بر صد هزار روایتی آموه که صلح کرده
رفقا را زانما که طلاق داده بود او را بر شهادت و چند هزار روایت کرده به پنجاه هزار روایت صدقات عظیمه و در میان او
و آزاد کرد یک روز سی بنده را و نقدن کرد یکبارگزاران خود را که در وی به نقد شتر بود و از جن مال بود در
و نقدن کرد و شتر را با آنچه بران از اسباب و آفتاب و اجلاس باعث بر آن بود که عاشر رضی الله عنهما فرمود
او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دیدم عبد الرحمن بن عوف را در بهشت که می خرید مانند کدوک
ایس به سکرانه این نعمت تصدق کرد تمامه کاروان را رضی الله عنه و دعا کرد و آنحضرت علیه السلام بر آنما دعا

بنی ابی سفیان بکین در بلاد پس یافت خلافت امارت را و در حدیث دیگر آمده است که فرمود با صواب و احوال
 طاعتی چون داده شود و ترا ملک نرم کن مشرت و خلق خود را گفت معاویه از امر او در مطیع و امیداری ملک
 شد و عاقر و در سر من ابی و قاهر را که اجابت کند خدایتعالی و عاقر او پس دعای نیکو وی رضی الله عنه
 مرید کی را نیک یابد مگر آنکه مستجاب شد گویا که سدا و معمودی رضی الله عنه از لوازم و آثار هم این عالم است و آثار
 تیر تشبیه داده اند و عاقر و باغ از اسلام بحسب بابی اجل استجابه کرده شد و عمر رضی الله عنه گفت ابن مسعود
 رضی الله عنه که همیشه بودیم در عزت و غلبه از آنگاه که ایمان آورد و عمر در سید مردم را در بعضی نمازهای آنحضرت علی
 علیه و آله و سلم عطش و انتحاش کرد و از آن حضرت دعا را پس کرد و آنحضرت دیدار شد و سحاب که آب داد همه را و
 بکشد و دعای آنحضرت را استسقا در باریدن و کشادن مشهور است و معروف فرمود و مرقا با اله جبرائیل
 الله فاکشف عن خدایتعالی و من ترالسین نیفا و مراد و اندانی و در روایتی آمده است که فرمود نیکوترین نماز
 در دوزخ و ندان و چون می افتاد و مراد و اندانی می روید یکای آن و ندان دیگر و زنده بود و صد و بیست سال و بعضی زیاده
 بر آن گفته اند این ماله از قدما مشهور است که اسلام آورد و بیاید ذکر او را و ترکت ب و در که شمس آنحضرت انشاء الله تعالی
 و سا که مراد بن عباس را اللهم فقه فی الدنیا و اخرتها و ایل پس نامیده شد بخیر است و ترجمان قرآن و دعا که و مر عبد الله بن جعفر
 را بیکت و در غنچه پس بخیر و عینه بی رها آنکه سود کرد و در آن دعا که و مقدر بیکت پس بود و نوری و آنکه از راه و عاقر
 به اندان بر آن نوری ابی الجبل پس میگید و نوری بود من که می ایستادم بکنا که نام مومی ست تا آنکه سودید و دم تمل به
 و سیم را یعنی و یک و ز و بخاری و در حدیث خود گفته که اگر کسی خاک خیزد سودید و در آن و در غنچه یکا زان و آنحضرت
 پس دعا کرد و او را داد و اقله را پس مد بادی و سب و آنحضرت و دعا کرد و او را بوبره را با سلام و طاعت و در حال
 بود آنکه بدی گفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و دعا کرد و مر علی را رضی الله عنه که نگاهداشت و از گرمی
 و سردی پس بود پس وی رضی الله عنه که می پوشید و رشتا ثیاب ضعیف را و در حدیث ثیاب تبار و غیر سید او را گرمی و
 و سرد و دعا کرد و فاطمه را رضی الله عنها که گرسنه نگردد و پس گرسنه نشد و بنانان هرگز و در خواست کرد و آن حضرت
 طفیل بن عمرو ای که ای انبی از برای قوم خود پس دعا کرد و آنحضرت برای او و فرمود و اندان بخش مراد و از پس صالح شد
 نوری میان چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثله یعنی بر من خیال کنند پس گذشت آبدان نور و
 طرف تازیانه دی و دوشن میشد تازیانه دی و در شب تاریک نام کرده شد او را و زوال نور دعا کرد و در غنچه قطعاً
 بر ایشان پس طلب مر بانی کرد و در قریش از آنحضرت و دعا کرد و در طرف شد و دعا کرد و در کسری و دقیقه باره کرد

مرویی بود که زمان متعه داشت و زمان وی بتصب یکدیگر خوشبویهای مایندند و وی بر همه غالب بود و در
 بنود دیگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر شکم وی دشت دی بختی عارضه غله که داشت و از عظام سجدهات که برکت
 دست شریف او بود آمدگر فتن قبضه از تراب ست و روز زمین و انداختن آن در روی کفار و افتادن آن
 و حشمان ابن الشراء از بهریت خوردن لشکر ایشان بدان بعد از آنکه علیه آورد و بدو دند و بهریت کوفه و جولا ئی
 شیکایه اسلام راه یافته بود و پیدا شدن جودت و جلالت و راسپ ابی طلحه برکت سوارای آنحضرت بعد از آنکه با
 سنگ گام بود و چنان شد که هیچ اسپسی عا شاة و مجازاة نمیتوانست کرد بوی و پیدا شدن سرعت و سکی و شتر
 چاب و کعبه مستی و مانند گام بلامه چو یا که در دست شریف بود تا آنکه توانست زمام او را نگه داشت و همچنین سوار
 شدن و حارث گام مسرعتین عباده را و باز گردانیدن بوی تند و تیز که اسپ تری که و هیچ و به نمیتوانست بوی
 مسایره کرده جرین عبد الله بکلی رضی الله عنه که بر پشت اسپ نمیتوانست نشست و آنحضرت بر سینه وی زد
 پس گشت فارس ترین ربه و ثابت ترین ایشان و از آنجمله دادن دست مرغی عا شاة راجع در دست و در دستش انگشت
 ششمیشتر آورد و بدو کشتن آن در دست وی ششمیشتر بران و قتال کردن بدان همیشه در مواقع و شایسته شایسته
 در قتال اهل ردت و نام ابن سیف بخون بود و همچنین دادن وی برای عبداللہ بن جحش روزا حد شافع خرماد
 کشتن آن در دست وی شمشیر دادن قتاده بن لحيان را و شب تاریک شایسته خرماد و روشن شدن آن در راه
 و خبر دادن بوی که چون بخانه میرسی سیاهی روی بینی پس بزین او را باین چوب که وی شیطا است پس رسید بخانه و زدن
 سیاهی را بیرون رفت و شکایت کردن ابو هریره لسیان حدیث را و امر کردن او را به بخت رواد نمودن
 دست مبارک خود را و ردای وی را و امر کردن بقتل آن و حاصل شدن خوف علوم برکت دست شریف مشهور
 و وصل نماز جمعه سحرات با هر دو صلی الله علیه و آله و سلم بودن او است مطلع بر عیوب و خبر دادن با آنچه حادث
 نخواهد شد از کائنات علم غیب اصالة مخصوص است پروردگار تعالی و تقدس که علام الغیوب است و هر چه بر زبان
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از اهل بیان وی ظاهر شده است بومی با بالامام و در حدیث آمده است والله
 اعلم الا ما عظمی ربی و در سخا میگوید که این باب مجری است که در یافته نمیشود و قمر او معلوم است یا قیظ
 و رسیده است تو را و اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معنیات و قسم است یکی آنکه ناطق است قرآن
 مجید که خبر میدهد از اخبار با فضیله و آیه و احوال احم سالقه و قرون خالیه و احوال خلق و در مدار و صانع
 علم حقیرن بر زبان و سحر نازنه من المعاد و عن عا د و عن ارم و قسم ثانی آن خواهد بود که در احاطه و شایسته

و اما آنچه در قرآن مجید است خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یوم وقوع معارضه قرآن صدم ایقان سوره
 مانند آن چنانکه مدلول کرمیه و انکسار فی ریب مانع ازناست فرمود پس تفعلوا و لا یاتون بمثلها قط هر چند صدق
 این خبر بعین چنانکه تفسیر آن در بیان اعجاز قرآن گذشته و از آنجمله قول متعالی است و اذ یحکم الله احدی
 الطائفتین انما کم و توو دون ان غیر ذات الشکوکة لیکن لکم الایة که در قصه بدر واقع شده است و قریش و قاطب بلوی
 تسبیح بیشتر داشت و شکست کم و دیگری بر عکس آن و مسلمانان آنرا میخواستند که فینیت داشت و شکست وی کم بود پس
 خبر داد متعالی آنرا بخود فرماد ایشان بود و آنجا که کمر و وعده که با ایشان کرد و انیمه پیش از بقای عدو وقوع واقعه
 راست پس این جمله غیب باشد تا هم قصد غرزه بدر بیاید انشاء الله تعالی و از آنجمله قول دست انسا سیمم الجمع
 و یولون الی دبر این نیز در شان کفار قریش است و روزی در بدر بود عدو ایشان تا هزار و مستعد بودند کال و سلاح
 و هر دو مسلمانان سینه و سینه و دین و با ایشان جز و واسپ یکی با بر روی دیگری نامقدول پس نصرت داد خدا تعالی
 مسلمانان را و قادیگر را ندید بر قتل سروران ایشان و اعتنام اموال ایشان و از آنجمله قول وی سبحانه سنلقی فی
 قلوب الذین کفرو العرب دشمنان کفار را که با وجود حصول نومی از غلبه و شکست رجوع کردند که برگردانند و اوسعیان
 که سروران و دشمنان بود و دین غزوه یا محمد موعده ماموم بدرست در سال آینده اگر خواهی تو فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم اگر خواهی خدا و بعد از رجوع در راه پشیمان شدند و فرمودم که دنگ برگردند و بیاید و شعیان
 مسلمانان نمایند پس انداخت خداوند تعالی رعب در دل ایشان و از آنجمله قول حق تعالی و هم من بعد علیهم
 سببندون فی بضع سین الی قوله لا یخلف الله وعده و سبب نزول این قصه قتال کسری و قیسری علیه کسری
 و خوشحال شدن مشرکان بجهت کسری که نجوس بود و کتاب نداشت و قیسر نصرانی از ذل کتاب بود
 گفتند غالب آمدند برادران بابر برادران شمشاد و باشد که ما نیز غالب آیم بر شما پس غالب آمد قیسر بر کسری
 بعد از هفت سال در سال حیدیه و بیرون کردند مردم فارس را از دیار ایشان و از آنجمله قول حق سبحانه است و لا
 یخلف الله وعده و کسری و قیسر را نه بدل نیز بران هرگز با وجود قدرت ایشان پس این جمله اخبار است بعین
 و بود همچو خبر و ازیر که اگر گفته میکردند منقول میشد و تمسک میشد و روایت کرد منزه عا که فرمود اگر نمی میکرد
 در آن ساعت میمونه و باقی نماند هیچ بودی بر روی و اگر از ایشان تمنی آمد در ساعتی که کردند آن را از
 برای کذب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس گویا ایشان دانستند که اگر تمنی میکنند میمونه و همچنین
 قول حق تعالی در شان یهود حضرت عیسی علیه السلام که از آنجا که مسکنه و یهود اول کفره اند در هر مکان و زمان چنانکه خبر داد و

از آنجا که قول حق تعالی در آنکه الذین آمنوا و عملوا الصالحات یستحقون فی الارض کما استحققت الذین من قبلهم
الایة و این وعد است از خدای عزوجل هر رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میگردد امت او را عطا می ارضی
و آنکه ناسخ وافی امر او اصلاح می یابد با ایشان بلا و فرستی میکند برای ایشان عباد و این میگردد اندیش از ابد
از خوف و قوی و جام میگرداند و بر از نصف و بیاریگی و تحقیق و فکر و ذی سجانه و در خور را و سن او می بعد و
من الله و بعد الحمد لله و نرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عالم تا فتح کرد حق تعالی که در خبر و بحرین و
باقی جزیره و عرب را و ارض بین را تمام و گرفت جزیره را از نجوس و هجرت و از بعضی اطراف شام و هدیه و شکش
فرستاد و هر قل را و شاد مردم و صاحب مصر و اسکندریه که مقوس باشد ملوک عمان و نجاش ملک حبشه و یمن
آورد و چون رحلت کرد وی صلی الله علیه و آله و سلم از جهان و اختیار کرد خدا تعالی برای وی آنچه نرود
تعالی بود و آنکه است قیام نمود و مریدان وی خلیفه راستین وی ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح
نمود و جمع کرد و قومی کرد که آنچه مشرق شد و پیشانی گشت دست شد بعد از وی و شیعی بر روی کار آورد
که هیچ یکی از صحابه عظام مانع نتوانست شد و از آن ده همه رای در وقت میزدند و او که محبت و شیاعت
بر پشت و در پیچ و جزیره عرب را و عدل گستری کرد و در این گنجت خوش اسلامی را بر بلاد فارس و محبت خالد بن ولید
پسین فتح کرد و در طبری از آن را و لشکری دیگر را در محبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و حبشی دیگر را در محبت
عمرو بن العاص بجا میبرد و فتح کرد حبش شام و در ایام وی بصری دمشق و خلیف از بلاد خواران و
توابع آنرا پس میرانید و رقی سجانه و اختیار کرد و در آنچه نرود وی بود از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل آن
با تمام کردن او با اختلاف عمر فاروق و قیام نمود با مریدان وی قیام نام در وقت سیرت و کمال عدل و فتح
کرد وی بلاد شامیه را تمام و در مصر آنرا و آنرا و اکثر اقلیم فارس و کسر کرد کسری را و خوار کرد او را نهایت خوار
و گرفت تا اقصی ملکات وی و قهر کرد و قهر را و کشید دست او را نه بلاد شام و آنجا کرد تا قسطنطنیه و اتفاق کرد
اسوال آنرا و در راه خدایان مسلمانان چنانکه خبر داده و وعده کرده بود بناد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد
از آن که دولت عثمانیه منقرض شد ملک اسلامی تا اقصی مشارق ارض و مغارب آن پس فتح کرده شد بلاد تا
اقصی اندلس و تیروان و شبهه از آنچه متصل حجر محمد بود از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین و گشت کسری و ملک
در و ال پذیرفت ملک ابا کلید و فتح کرد و شد مداین عراق و فراسان و اهو از و قتال کرد و در مسلمانان تر کرد
قتال عظیم و آمد خراج از مشرق مغارب و اینهمه برکت ملاوت و دست وی بود قرآن عظیم را و جمع کردن است را

هر حفظه قرآن عظیم و چون فتح اسلام بمقرآن عظیم است و بود ملائمت و خدمت وی رضی الله عنه قرآن عظیم تر بود
 تر فتح شد بر وی بلاد اسلامی کشور و او خبر بد از آن خلیفه مطلق و امام هر حق علی مرتضی شد کرم الله وجهه و لیکن دوم
 قدر در مرتبه او را بشناخت و برادر خلاف و نزاع وی رفتند و کفر بجای گفت او حکم بر بنده پس شد آنچه شد فاما الله
 و انما البراءة چون تو را بشنیدی که از علمای فقه و حدیث و حقیق المذهب است و در کتاب عتقاد نوشته است که فالحان
 علی رضی الله عنه قسم اند جماعه او را نشناختند و قوی محبت دنیا و دین را ندیدند و جمعی خطا در اجتماع کردند و گفته
 است در عتقاد صدایقه و طبعه در زیر جز این اعتقاد نتوان کرد از آن جمله قول وی سبحانه است هو الذی ارسل
 یسوعا به لیدی و دینی الهی بنیظیر علی الدین کلمه و اگر که المشرکون و این امری ظاهر است در بیان دین اسلام
 چنانکه خبر داده غالب است بر او این و از آن جمله قول حق سبحانه است اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدعون
 فی دین الله افواجا پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نماز و در بلاد و عوایب هیچ موضعی که نذر آمد و در اطمینان
 اسلام و الله الحمد و شوم دیگر از اخبار واقع شده است در احادیث از آن جمله است روایت از مزین بن الیمان که
 گفت که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی پس ترک نکرد چیزی را که واقعه شده است تا در وفات
 آنکه حدیث کرده آنرا یکبار یاد گرفت و فراموش کرد کسی تحقیق دانسته اند که از ایشان آنجا می میباشند چیزی که
 فراموش کرده ام من آنرا پس می بینم آنرا می شناسم و یاد می آورم چنانکه یاد دارد و مروی را و عتاب می شود
 از وی چون جنبه شناسد او را و گفت خلیفه نمیدانم که فراموش شده است باران را و دیده و دانسته فراموش
 میکنند بخدا سوگند ترک نکرد هیچ یک از فتنه بر انگیزندگان را تا تمام گذشتن دنیا که سیصد کس با وی باشند
 اگر کند ذکر کرده است نام او را و نام پدر و نام قبیل او را گفته است ابوذر رضی الله عنه ترک کرده است آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را از آنچه می بیند پیرنده باز و بای خود را و آسمان گمرا کند ذکر کرده اما از آن علمای
 کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه و جاب ذکر حال که میفرستند مسلمانان ده سوار را طلبه و من
 شناسم آنها ایشان را و آنها پهلوان ایشان را و شناسم رنگهای ایشان ایشان را و ایشان بهترین سواران
 باشند بر روی زمین و تحقیق فکر کرده اند آنکه اخبار صحیح از آنجا بدایند است آنحضرت است خود را و وعده
 کرده ایشان را از غلبه بر اعدا و فتح که بیت المقدس و دین و حرام و عراق و ظهور من طریق تا هر یک که میزند
 تنها از هر بسوی که میزند مگر خدا را چنانکه حدیث آمده است و نزول بحدیث و فتح کرده آن خدای تعالی را
 است اول از دنیا و تمت کردن ایشان کنوز کسری و قیصر و ذهاب کسری و فارغ تا باشد بعد از آن کسری

خطبه اندن
 آنحضرت محمد

و نه تعزیرا کسی قطع شد ملک وی با کلید پاره پاره شد چنانکه پاره پاره کرده بود وی منشور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فیض منزه شد از شام و در آن اقصای بلاد اسلام را و فتح کردند سلمانان بلاد را و بود این دو غفلت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه چنانکه بیاید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که یثرب فتن و اختلاف است و راه سلوک سبیل پیشانیان از یهود و نصاری و افتراق است برینها و سه فرق و نکات کیفره و گسترشیدن اهل یثرب و اتراف از امت فرستاد و پوشیدن عله در صبح و مسا و نمان و محله و بر داشتن و تهم و راه و پوشش دیوار مثل پوشش کعبه و فرامیدن در رفتار و خدمت کردن دختران فارس و روم و فرمود چون اینچنین گفتند پیدایند خدا تعالی عذاب و در عجب و دمیان ایشان و برگردان ایشان از ایشان و بر و نه بیکان از میان و یک یک دیگر و خبر او بتبار بزمان و نیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و بر داشتن علم و موت علما و فلول و فتن و پیداشدن برج و مرج که اول آن واقعه ثمان بود و واقعه حیره و واقعه حیره از اشع شناع است که در زمان یثرب واقعه شده و قد ذکرناه فی تاریخ المدینه و خبر داده بعصر مسلم که کذاب و انداز کرد و بر و نه ایشان فرمود و اگر در آن روزی که نزدیک رسیده است و فرمود در جمیع پیشانیان زمین و نموده شده که من شایق و مغرب زمین و نزدیک که برسد ملکات من چیزیکه که پدید شده است از زمین و همچنین در از شد ملک و در مشرق و مغرب باین ارضی هند که از اقصای مشرق تا بحر طبرستان و غارت نیست و بای آن و مالک نشد از هیچ امتی از اهل و ملت نشد و چون و نه در شمال مانند آن و فرمود همیشه باشد اهل عرب غالب بر حق تا آنکه بر پا شود قیامت و در اهل عرب یعنی عرب و باشند زیر آن عرب یعنی بحمد سکون را یعنی وادست و عرب مخصوص اند باب داود و بلاد و کذا قیل و بعضی باطل و غیره یا مغرب داشته که ظلم بر حق در ایشان بیشتر باشد و بعضی روایات اهل مغرب و اقشده و این را وایت معنوی این معنی اخیرست و در حدیث دیگر از روایت ابی امامه آمده که همیشه باشد طائفه از امت من غالب بر حق و قیامت بر اعدائے دین تا آنکه بیاید ایشان را امر خدا یعنی قیامت و حال آنکه ایشان هم برین حال باشند گفتند یا رسول الله کجا باشند ایشان فرمود بیت المقدس خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملک بنی امیه و ولایت معاویه و فرمود آگاه باش سرانجام است که تو دانی میثوی امر است مرا و چون چنین شود قبول کن از ایشان و در گذشتند گفت معاویه نماند و امید داشتند که بتلا اقامت شد و ملک را می و در جواب ازین می آورد که این عساکر وایت کرده است که آنحضرت فرمود و منسوب می شود معاویه برگزید علی مرتضی روز معین می گفت که اگر می شنیدم من این حدیث را قتال نمی کردم من با معاویه و الله اعلم و اگر فتن بنی امیه مالی خدا و دل گفت بمادر بن عباس که تو هم لا یسرست

باشد آخر زخمهای سخت خورد و تیاب گشت و خود را بدست خود بگشت پس خبر آنحضرت رسانیدند فرمود ایشان
 لا اله الا الله وانی رسول الله فرمود آنحضرت در جماعه که در میان ایشان ابوهریره کمره بن جذب خلیفه بود و آنرا
 میر و از خدا و آتش خواهد بود یعنی آتش دنیا و بود آخر ایشان کمره که پیوسته شد بود آتش افروخته بود تا گرم شود پس
 سوخت و در آن و خبر داد و عذوه احد که خطله را ملائکه غسل میدادند فرمود از زن او پرسید که حقیقه الحال چیست گفت
 جنب بود چون شنید که کار بران حضرت تحت دست فرصت غسل نیافت و رفت و کشته شد را بسیر حذر ری رفتی
 آنکه عینه میگوید یا فتم سلوراکتاب زوی میگوید خبر داد که در تعقیب کذاب و پیروان او پس یافته شدند و دو
 کس باین دو صفت کتاب مختار این معبد را نویسد و هر مبنی ملکات قتال حجاج بن یوسف و حقیقه مختار از کتابها
 الرجال باید جست و فرمود و حق امام حسن کرار پسین سیادت و اسرا تمام است که در پنج ده خدایتانی بوی میان و در
 از سلمان و مصدق پس قصه صالحه است با معاویه چنانکه مشهور است و خبر داد ما ظنم به هر فریضی الله عنهما که و سه
 نخست کسی باشد که برسد بمن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از هشتاد و یازده سال و بعد از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و فرمود و در ترین از اولاد در حق بمن آنکه دستهایش را بر او باشد که مراد بدانان است
 رضی الله عنهما بود که و تش و در کار و بار و تصدیق و در از بود از حدیث و خبر داد قبل امام حسن بلطف و نشان و او که
 او را کلبی یعنی مشک نیست که نام وی عمر بن ذی الجوشن بوده چون آورد بدست خود خاک را که در منجعی وی
 خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود بعد از آن ملک و در روایتی که گفته فرمود و آنکه
 امر نبوت و رحمت است پس از آن رحمت بر خلاف پسر طایفه خود را بعد از وی بود جبروت و مساد و خبر داد با تان
 او پس قمری و نشان و او بامای که تاخیر کنند نماز از وقت آن و فرمود و سر انجام است که پیدا شود و راست می
 و حال کذاب و در میان ایشان چهار زن خواهد بود و همیشه ایشان در دنیا میگویند خبر داد و رسول خدا و آخر ایشان
 و حال کذاب یعنی آنکه در آخر زمان برآید و در روایتی آمده همه دعوت بنویسند و فرمود و یک است که بسیار شوند و میان
 عجم و خورند میان شما میفرمید که گفتم و برائی شود قیامت تا آنکه میرانند مردم را بپسهای خود مردی از خطان
 یعنی با دشا و حاکم بود بر شما فرمود و خبر که قمری تم الذین یلوئم تم الذین یلوئم تم الذین یلوئم مراد حق با بعین
 و اتباع البعین اندر عنوان الله تعالی علیه السلام و از یک روایت بخاری تا چهار مرتبه آمده بطریق مشک
 بعد از آن فاش می گردد و در روایتی آمده که می آیند گروهی که گواهی میدهند می آنگاه که اگر فرشته شوند و خیانت
 میکنند و امت نمی درزند و نمیکنند و نانی کنند و فرمودی آید و چون نانی که آنکه ز نانی که بعد از دست بدهد از دست

و این را تقصیر کرده اند بزبان عرب بن عبد الحزیز که بود از جماعه سابق از بنی مروان آمد و جواب داده اند که این حکم اعتبار اغلب است و فرموده اهل است من بردست کو دکان از قریش خواهد بود ابو هریره که راوی این حدیث است می گفت اگر خواهم ذکر کنم ایشان را نام بنام می گفتم ابو هریره اعوذ بالله من اماره السیئین پس گذشت وی رضی الله عنه از عالم پیش از منته سنین که با دشمنی نریزید بود و خبر داد آنحضرت بظهور رقابیه مجریه و رافضیه و خوارج کفر نمودند و با بیخارج که ایشان بیرون آمدند برترین فرقه و مراد علی را صاحب این رضی الله عنه هم محسوب و فرمود علامت ایشان عمروی سیاه رنگ که او را ذوالنبدیه گوید یکبار روی وی مانند پستان زن است که می جنبند برکت می کنند و طای ایشان بخلیق راس باشد کشت ایشان را امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و در حدیث دیگر آنکه کفر خود آنحضرت که اگر می یابم من ایشان را کیشم انداخته خود را و بسبب خداین است اول را چنانکه رافضیه کنند خبر داد بقله انصار آنکه باشد چنانچه لمخ در طعام همیشه باشد امر ایشان متفرق تا آنکه باقی نماند ایشان را جماعه و باشند ایشان اثر یعنی بر گزیدن یعنی امر او دلا مردم دیگر را بر ایشان برگزینند و اختیار کنند و در آنجا و حکومت و رعایت که بگریزان بکنند ایشان نکند شمی و شرح شفا از عمری نقل کرده که ابن اسود در زمان معاویه بود و خبر داد که در آخر زمان مردم در اذنی گوشتن چنان و بر منته مان و بر منته پیمان تظاول کنند و عذر تمام و بزرگ در ره خود را یعنی خبی خود کفایت است از کثرت بشری و خبر داد بعد از من قمر شمشیر غراب عزرا کنند آنحضرت را دوی غوا کنند ایشان را و این در غزه خندق فرمود که بود از بنی کافران بر سر با جنگ با نمایند و چنین واقعه رخسار و ادب و قوع موتان بعد از فتح بیت المقدس و موتان بقم میم و سکون و دعوای فتح نیز است و در زمان بایزید طاعون است و اکثر استعمال موتان و موت و شامی است و ظاهر امر او طاعون عواصی است که در زمان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه افتاده بود و می گویند که در سر نهضت و نزار کس مردند و الله اعلم و دره که در بسکونت بصره و خبر داد که اصرایه عزرا می کنند و چنانکه ملک بر سر سر بای نشین گفته اند و قوع آن در امارت معاویه بود و در زمان خلفه امیر المؤمنین عثمان خبر داد که اگر باشد بنی سلق شرمای یا ید نزار مروان از انسانی فارس که مردم این کل را بر سلطان فارس و اشغال وی می کنند و بعضی بر امام ابو صفیه و اشغال داد که اصل از بنای فارس اند و فرمودی آنرا می شناسید

رجل من فارس آمده و الله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با علم مدینه جمعی از علمای اینده که مراد بان امام آنکه است و قومی گویند که مراد وجود عالم است که در مدینه باشد و جزوی در آن زمان دیگری باشد چنانکه سوق حدیث ولالت داد و بران و این در آخر زمان خواهد بود خبر داد با جماعه قریش از این مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله

علیه السلام فرمود لا تسبقوا قریشا فان عالمها یلاط بطباق الارض علما و امام احمد و فیو برانند مراد آن شافعی است
 و جوهری از حدیث انس آمده که یکنون فی امتی رجل یقال له ابو حنیفه سو سراج امتی و تشریه الشیخ و کتبه سنه
 این حدیث احمد جو بیاری است و ماوی دی امان سلی است و یکی ازین دو وضع کرده این حدیث را صاحب
 سفر بسعاده میگوید که در باب فضائل شافعی و این حنیفه و ذم ایشان چیزی میگوید نشده و هر چه درین بابست
 و منقری است و الله اعلم و خبر داد که همیشه خواهند بود طالعناز است من غالب بر حق تا آنکه باید امری قیامت
 خبر داد که خدا تیمانی بر انگیزد و درین است سرحد سال کسب که تقدیر میکند درین را خبر داد بنیاب لاشل فلا شل
 و حاکم روایت کرده با حفظ الخیر فالخیر فی صحیح نموده آنرا در بعضی عزفات بادی و زیاده منقرمود و زیاده این باوان
 حجه موت منافعی که در مدینه مرده است و چون رسیدند چنین یافتند خبر داد از مرز یک قیامت که دو حنیفه و
 ملاز مهربانی میبود پس یافته شد در جای باش او و چنین در دیدن صفحه کلمی را پس خبر داد و یافته شد و رضی و
 و یکبارگم شده فاته وی صلی الله علیه و آله و سلم پس خبر داد که در فلان وادی است و حنیفه است مهار و در
 شلخ و رفتی و خبر داد ایشانرا کتاب حاطب که باهل که نوشته بودند نشان داد که زنی چنین و چنین در فلان
 وادی آن کتاب را میبرد پس رفت امیر المومنین علی رضی الله عنه و یکدو کس دیگر بمال آن زن میامتن در میان
 جای که نشان داده بودند و قصه این مذکور و مصلحت است و کتب احادیث و سبب نزول سوره محمده این قصه است و خبر داد
 بجای که گذاشته بودند آنرا هم وی عباس نزد زن خود ام الفضل و خبر نه داشت بیچکس الاوی زن و دی بر اسلام آورد
 چنانکه در غزه بدر باید انشاء الله تعالی او فرمود مرسد بن ابی و قاص را و رفتی که از روی موت کردی شاید تو
 پس گذاشته شوی و باقی داشته شوی یا نفع یا بند تو قومی یعنی مسلمانان و زبان یا بند قومی دیگر یعنی کافران و بشارت
 داد و اورا بطول عمر و قوی رضی الله عنه آخر عشره در موت و مرد در خمس خمیس یا سبع و خمیس و بعضی گفته اند
 شان خمیس و خبر داد که گشته بشو و ابی بن خلف بر دست من گفت در عقبه بن ابی اسب که میخورد و او را کلب الله
 پس خود را و را شیری و خبر داد از موضع هلاک اهل بدر و قتی که در موضعی هر یک را و خبر داد بخت ناخشی روزی که در
 در حربه بود و سیر و آنرا میباید و غار گنار بروی بکار کبیر خبر داد و فیروز دلی را و حیلکه بدر رسالت از جانب کسری
 موت کسری در هانوز پس چون قتیق کرد فیروز قصه اسلام آورد و خبر داد با خبر برانند مرد و مرد و در میان
 ویداد و دردی خواب بکنند و در سجده گفت چگونه باشد حال تو یا با خبر دقتی که بیرون آورده می شوی ازین مسجد
 گفت مکتون میکم مسجد هرام را فرمود چون از آنجا میگردن آورده شوی چه میکنی احدی خبر داد از رنگی که در آنجا

سنا و برون او تنما و قصد ابو ذر و رفتن او بر پیکه گاهی بود و او بود رفتن او از عالم مشهورست و مکتوبست در
کتاب سیر و بیاد ائمه تعالی و در آخر کتاب روزی که ابو ذر و فرمودن او کمال که ثابت باش نیست بر تو گری و
و شید بود و ابوبکر و عمر و عثمان نیز مشهورست گفت بسره که چگونه بود بحال تو وقتی که پیش و سوار کسری
و چون آمد اموال کسری در زمان عمر رضی الله عنه و سوار با هم در این بود و پوشانید عمر سرقه را آن سوار با
برای تصدیق خبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت حمد خدا که که بشید انبیا از دست کسری و پوشانید سرقه
را خبر و دنیا و شهری میان و جلد و حیل که مراد بدان بغداد است و فرمود و پیدا خواهد شد درین است شخصی که
او را و پیدا خواهد شد گفت و وی بدتر است مرا این است را از فرعون مرقوم خود را و خبر داد که تمام غیش و دنیا آنکه قات
سیکته و گدازه که دعوی هر دو یکی است یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین واقعه مصیبت است قاضی
ابوبکر بن عمر بنی گفته که این اول امری است که ناگاه در آمد در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه افتاد در اسلام
بعد موت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قتل عمر رضی الله عنه و موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متعلق
شد و حی ظاهر شد از ادب و خرد و کذب و موت عمر کشیده شد تیغ فتنه گشته شد عثمان پس شد از قضا و قدر آتی آنچه
شد و سبیل بن عمر که از اشراف قریش و خطیب ایشان بود و سبب آنحضرت و صحابه و سی رضی الله عنهم
جمعین میکرد و چون امیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که علم کن یا رسول الله که دندانه های او را
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر را که ایستاده شود در مقامی که شاد و گردانند تراوی با حق و آفتابان بود
که دی بعد از اسلام در کرد و پس خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قوی گردانید
و لهامای سلطان را در دشمن گردانید و بهائرا را ایشان را و گفت ثابت بن قیس شماس را بقیس حمید و اقل شید گفت
شد روز مسلم کذاب جایم و فرمود و خالد را بهنگامیکه فرستاد او را بر آید و بهم همزه و فح کان و کمون تخانیه که
انفراقی بود بدرستیکه می بانی تو او را که سکار میکنند گاو را و هر و جبهه او را آنحضرت از اسرار و باطن مطلع شد و این
از اسرار منافقین و مومنین همه واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه می گفتند
بعضی از قوم من بعضی ما و الله اگر نباشد بنوعی کسی که خبر و با در خبر میدهند سگیزه های بطحا و اعلام کرد و آنحضرت
بصفت محرمی که کرده بود و مراد را البیدین مهم بودی و در رویهای آنحضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود
در و عاثر شکوفه نخل نیز در روز سر بران یافته شد بجهان صفت و بر آورده شد و خبر داد و بکونان از رضه صحیفه را که
نوشته بودند قریش بر بنی هاشم مگر نهامای خدا را و یافته شد بجهان و در صفت کردن آنحضرت بیت المقدس را

و

و قتیکه که مذکور شد قمرش او را در لیل الاسرار در سیدن قاطع الشان و در ذکر سراج گذشت و خبر و احوال و صفات
 بیحد در امت و آخرت و ان از رفعت و قرآن و شیوع خیانت و حسد و قهران و ذلت و رجال و کثرت
 اسوان و خبر و احوال و فقهاء مال و وقوع فتن و طاعن و لال و ظهور زارحان و قصه آن و تاریخ که منظره بود
 و اخبار از شرط ساعت و مشرو و نشر و باقی از احوال آخرت و احوال قیامت بانی عظیم است که گنجد عباد
 می طلبد و وقوع آن منظره و متوقع است و در خبر ذکر کرده شد که غایت است و ظهور و مجزه و صدق و اهل الله
 علیه آله و سلم و صل و یکی از ابواب ظهور و مجزه از عظیم آنحضرت حفظ عصمت آتی است عز اسمع و جل جلاله
 مراد و اصل الله علیه و آله و سلم از شرم مرهم و کید اعدای دین قال الله تعالی لیسبک من الناس و هم
 حکم یک خانک با غیا و قال تعالی انا کفینک المستتر بین الذین یجولون مع الله الهما آخر قال و ادیکر یک
 الذین کفرو الایه و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حراست ینمودن نفسش و در احوال باستانی ینمودند صحابه
 ینوان الله علیه و در احوال نازل شد این آیه و الله لیسبک من الناس پس بیرون آورد و در مبارک و در از حیمه
 و گفت مجوسی که حراست میکردند ای مردمان برگزیده و بدید و بدیدیر که بدستی نگا داشت مرا پروردگار من و در جل
 و احتیاج گذار داشت مرا با شما و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری در نیر درختی
 نزول کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون اول واقع شد و در نزل اختیار میکردند صحابه برای آنحضرت
 درختی را که قیلو لم یگوید و در سایه آن پس اعرابی آمد و یکشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند و باز او را از نزل
 فرمود الله پس در لیره افتاد و اعرابی و افتاد شمشیر از دست وی و در سر الشمشیر تار و آن شد داغ او پس نازل شد
 این آیت و تحقیق روایت کرده شده است این قصه و در صحیح حدیث که عفو کرد آن اعرابی را و رفت وی بسوی قوم
 خود و گفت آمده ام شماران پیش بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست وی
 فرمود که اگر ناگاه میدار دامن و بر انداز و آمده است مثل این حکایت و در غزه بدو جدا افتاد بود آنحضرت علیه
 السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در و نبال بوی یکی از منافقین و ذکر شد مثل این و در غزه و غطفان
 نیز مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آمد و چون رجوع که بقوم خود بود وی سید قوم و شیخ
 ایشان گفتند چه شد ترا ای تو سیفقی که پلاک گرداغم و او را و مکن هم شد ترا چرا انگری گفت و دیدم مروی سینه
 بسند قامت زود در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر بر زمین پس و انسم که وی فرشته است
 اسلام آورد و در روایتی آمده که آمد شمشیر بخت بر سر حضرت ایسا و گفت آنحضرت خدا و ناکفایت کن مرا

از شری بر طور که خواهی پس او فتاد بروی خود کجته و روی که در کروی سیداش و درینجا نازل شد است تا قبل و
 سبحانه یا ایها الذین آمنوا ذکر و النعمه الله علیکم اذم قوم ان بسطوا الیکم ایدیکم و خطاب بومنان که بیت است
 نفع و ضرر آنحضرت بحقیقه بایشان راجع است و آورده اند که چون سوره تبت یدا ابی اسب نازل شد زنی از
 نعمه الله علیها ام جمیل بنت حرب خواهر ابی سفیان بود که حاله الحطیثه شان را دوست آمد تا پس از این که از آن
 که ابو بکر صدیق در خدمت آنحضرت بود و دید که ام جمیل می آید گفت یا رسول الله وی زنی بختی میجو و ابو بکر
 است اگر اینجا برضی بترست آنحضرت بود که وی مرا نخواهد دید پس ام جمیل آمد و گفت ای ابو بکر صاحب تو را بگو
 کرده است ابو بکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شمر نیکیو بد و جو نیکیو بد پس آن زن غائب و حاضر گشت و آنحضرت را
 که همدین جانشسته بود ندید و آنحضرت فرمود که حق تعالی مکی فرستاد تا مرا بجاخ خود اندوی پوشید و محمد بن اسحاق
 ذکر کرده است که در دست آن زنی سنگی بود گفت ای ابو بکر اگر میدیدم من محمد را اینوم باین سنگ و بان او را ذکر کرده است
 و رشتا که مروی از بنی المیخره آمده تا آنحضرت را بکشید پس کرد شدند چنان او ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را
 و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را تا آواز دادند او را نه دیدن و نشناختن قریش آنحضرت را و در قضا بتهای جوت
 که آنحضرت از دون خانه برآمد و بایشان سخن کرد و بگذشت ایشان را را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر ایشان
 انداخته برآمدیم ازین باب است چنانکه در محل خود میاید نشاء الله تعالی و ندیدن و نشناختن در غار حیرت قریب بیست سال
 روایت است که از عمر رضی الله عنه که گفت و عهد کرده و اتفاق نمودم من ابو جهم بن حذیفه بنی برقیل رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم پس آمدیم و او را شنیدیم ما او را که افتخار کرده و او را که الحاقه و الحاقه و او را که الحاقه
 تا قول وی قبل تری اسم من باقیه پس زو ابو جهم بر بانوی کرد گفت نجات ده ما را پس اگر بخشد و و فرار بوند و بود
 اینکایت از مقدمات اسلام محقق اسلام دی رضی الله عنه از عجایب رواه حسن بقره است چنانکه در مجلس مذکور
 اگر و انشاء الله تعالی و قصه سراقه بن مالک مجسم و حین هجرت که اهل کما و را و طلب آنحضرت و گریختن وی صلی الله علیه و آله
 بر گشته بودند و رسیدن وی با آنحضرت و قورینن یا بیهای اسب وی در زمین و بر آمدن دعای شریف بر گشتن
 وی مشهور است و در خبر دیگر آمده که چوپانی شناخت آنحضرت را و ابو بکر و او بدید تا با باده قروش را چون بگریه رسیدند
 شد بر وی و در دنیا افتد و گوید و فراموش گردانید شاد را را آنچه بیرون آمده برای آن تا بگریه گشت بجای خود
 آورده اند این اسحق و غیر وی که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود ابو جهم بن لیلین سنگی بر
 رنفت و ملاعین و گیر میدیدند خواست که بنیداز سنگ را آنحضرت پس یکسید سنگ بدست وی و خشک شدند بر دست

وی ناکرون و برگشت بطریق تقصیر بجای پس روزی خواست از آنحضرت علیه السلام که دعا کند و گفتند پس بشما
 شهر رود دست و بار دیگر شتر را دید بزرگ که هرگز نماند بزرگی شتر ندیده بود پس تقدیر کرد آن شتر که بخود او را
 خود را آنحضرت که آن جناب علیه السلام بود با مصیقت برآمده اگر نزدیک می آمد میخورد و اندکی را آنحضرت و ندیده و دیگر آن شتر
 بود یکی از اشتیاق است که گفت و خواست از بابا لایه سمرقاند او میداد پس برخاست آنحضرت بجای مدینه
 برگشت و الوهر را روایت کرده که الوهل بعین و عده که در قتلش را اگر کسی بنیم محمد علیه السلام را و نماند با کمال گم گم کرد و او را
 پس بخود آمد آنحضرت و خبر کرد و آن شتر را آورد چون نزدیک رسید بگریخت و دعا لیکه اتفاقا بر میسر میگشت و دست
 خود چون بر رسید نگفت نزدیک شدم دیدم خدای بر آتش که می افتد در می دیدم اسوی غنیمت و آنرا که بر می کرد
 زمین را در فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد می خوردند و دعا می آوردند و بار دیگر می کردند
 نازل شد کلام الان الانسان لطیف تا قول وی را رایت الهی نمی عبادا ذاصلی تا آخر سوره و روایت کرده شده است
 که شیشه بن شمالی حجی که قوم وی در میان بیت الله بودند و کلید کعبه بدست ایشان بود پیش از آنکه شیشه اسلام
 مشرف گردید و در مدینه حنین را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رسید و فرمود بن عبدالمطلب پدرم او را گفته بود گفت
 کینه خود را از محمد بستم که پدرم مرا محرم کرده است پس چون درسم افتاد مردم بر داشتند شمشیر خود را تا بر زور آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بسوی من زبانه فطیمه زالش سپریه ترا بر بقیه پس بنیم
 از پیش وی چون دیدم مرا آنحضرت بخود مرا در دست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه وی دشمن ترین مردم است
 نزد من پس برداشت دست مرا که آنکه وی محبوب ترین خلق گشت بسوی من گفت نزدیک بیاتال کن با عثمان
 رسول خدا پس آمد پیش آنحضرت در حای میز غم شمشیر اگرش می آمدم در آن ساعت پدر خود را میزدم و او را میزد
 و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از قتال بن نذر آمده که گفت خواستم قتل آنحضرت را در سال فتح و آن
 حضرت مطلق بود چون نزدیک شدم از آنحضرت گفت ای فضال چه سخن میگریوی با نفس خود میخواهی که کشتی شود
 اگر کنم لایه رسول الله پس خدای آنحضرت و استغنا کرد بر ای من نماد دست شریفی خود را بر سینه من پس از آمد
 دل من پس بخدا سوگند برداشت دست مبارک را تا بیدان کرد خدا ای تعالی را چه بر من را محبوب تر از من از وی می باشد
 علیه و آله و از شاه امیر خاوردین بابا بنز عامر بن الطفیل است و از بدین پیش هنگامی که فرمودند بر آنحضرت
 و گفت عامر را بدن مشغول میدادم از توروی محمد را در زن تو بروی شمشیر خود را پس ندیدم عامر را بعد از آنکه کار
 کشته پس گفت چه شد ترا که کاری نکردی گفت بخدا سوگند که تقدیر کردم من که بکشم او را اگر آنکه با نعمت از میان خود

ایمان و آیموهای که بر مردم ترا و از عصمت حق است و مثل حبیب خود را که بسیاری از یهود و کاهنان خبر و اندک ترش را و ترخانیند ایشان را بوی دتین کردند و از انبیا و سلوک وی بر ایشان و در غلایند ایشان را بقتل و قتل وی صلی الله علیه و آله و سلم و نگار داشت و بر وی سجده تا رسید و روی امر را بتیالی پرید و آن یفید یا فوراً و بی انزال آن تیم نوره و آیه الکافرون و فصل و از سخنان با بهره و آیات بینة علوم و معارف است که جمیع کرد و حق توانست در ذات جاسع الکمالات وی صلی الله علیه و آله و سلم و مخصوص گردانید و از بداند که شتمند اند بر تمامه مصالح دنیا و دین و معرفت او با و و شرایخ و قوا و عدوین و سیاست عباد و مصالح است و احوال و اخبار اعم ساله و قرون اخیر از زمان آدم تا وقت خود و خود شراخ و کتب و سیر ایشان و صفات اعیان و اختلاف اندک و بسیار ایشان و معرفت و مرد و اعمار ایشان و حکم حکمای ایشان و محبت کفایه بر امت و معارضه هر فرقه از اهل کتب با آنچه در کتب ایشان بود و اعلام و احوال و تحلیلات علمیم آن اخبار آنچه پوشیدند و تغییر دادند از آن و احوال و لغات و آنچه غریب از آن فارق و احاطه فیض و بریت فصاحت و حفظ ایام و اشغال و حکم و ضرب اشغال صحیح و حکم بینة بجهت تفریب و غیره فواصق و قیمن مشکلات آن با اشغال شریعت عزای او بر محاسن اخلاق و محامد آداب و قوا و اعدا و اصول و فواید و فضائل و اعراض و اموال که مستحق بیت نرد و از باب محمول حتی نزد کفار و چهار و ملاحظه که عقل سلیم و انصاف دانسته باشد که هر چه از خود بجز آنست که مخالف محمول و تکلم بکلیه اشیاء که محتوی بر ضرب علوم و فنون معارف مثل طب و تفسیر و فقه و لغت و حساب و غیره آن و از علمیم که بیداند بعضی آنرا اگر یکسکه جمار است کرده در س را و کوفت کرده بر کتب و جاهالت کرده با اهل کتب و ریاضت کرده در آن و آنحضرت بخوانده و نوشته و صحبت نداشته یا یکسکه صفت او این باشد و فاشی شده میان قومی که ایشان را علم باشد بدان و بیرون نیامده از میان قوم خود و سفر نکرده و در طلب آن و غایت و معارف و علم انساب و اخبار با و ایل و متعدد و بیانست و حصول آن نیز بعد از تفرغ و فکرم و استخال بطلب ساخته و محاسبت با اهل آن فن است و این فن قطره البیت از بحر علم و نقطه البیت از کتاب فضلی و فی صلی الله علیه و آله و سلم شکر کفایت با علم بالای معجزه فی الجاهلیة و التادیب فی الیوم و از دلائل نبوت و علامات رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ترا و در آنرا اخبار از ره بانان و اخبار و علمای اهل کتاب در صفت وی و صفات امت و اسما و علامات و بیانات که علیه شریف و طاهر بیوت و اشغال و وقوع آن در اشعار موحیدین متقدمین مثل تیغ و تیس بن ساعده و سیف بن ذبیح بن غیر ایشان و تشریف کرده امر او را زید بن عروین نفیل که او را موصوفه جاهلیت گویند و در قبیله بنی نضیر که تفسیر و بدین میکرو و وقوع و ذکر شریف وی در کتب ساله و اعتراف علمای یهود بدان که

که بر او حسد و عناد کنند و جلازان در ابواب سالف تنبیین و تفضیل پذیرفت و آنچه شنیده شد از هواقت جن و
ان مرشد به ائمه ائمه فواجح غضب و جوان طیور و دیده شد از کتب با اسم شریف و شهادت رسالت و در
الجماعه و نور بحلط قدیم اسلام آوردن کیسه شایده کرده آنرا ندکی و مسطور است و دیگر آیات و علامات که در وقت
ولادت شریف و وقت وفات و در اسفات و زخافات ظاهر شده در مجلس مذکور گرد و ان الله تعالی و از جمله فضائل
و کرامات و آیات اخبار آنحضرت است علی الله علیه و آله و سلم از آنکه و جن و املا و حضرت عزت مراد را بلاگو طاعت
چنانچه دیدند بسیاری از اصحاب وی را ایشانرا چنانکه در غزوه بدر و جز آن ظاهر گشته یکی از آن موردین جبرئیل
است از برای این معنی اسلام و ایمان آمده و نیز دیدن عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت و صورت
و حیرت دیدن بر همین و بسیار آنحضرت جبرئیل و میکائیل علیه السلام را در صورت دوم که بر ایشان جایهای سفید
است و دیدند بعضی از ایشان را ندین ملائکه سپاهان خود را در روز بدر و دیده نمایی بریدن سرهای کافران و شنیدن
خوار بر آویدن یوسفیان بن الحارث موالی سفید جامه را بر اسبان ابی و در میان زمین و آسمان و مصافی میکردند
ملائکه عمران بن الحصین را که از مشاهیر صحابه است و نموده آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم کعبه جبرئیل را و در کعبه
پس بهوش افتاد و حمزه و دیده عبد الله بن مسعود و رضی الله عنه جنی را در محلیته الحسن و شنید کلام ایشانرا و اینها همه
از معجزات آنحضرت است و در وایت کرده شده است که چون کشته شد مصعب بن عمیر در روز احد گفت رایت
را ملکی بر صورت دی پس ند که در آنحضرت و فرمود پس ای مصعب گفت من مصعب بن عقیل هستم پس دانست آنحضرت
که وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده از کتب الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم با روزی ششست با آنحضرت علی الله
علیه و آله و سلم نگاه سپری آمد معاذ در دست و سلام کرد و بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز
حق است فرمود و گفتی گفت من یامه بن الیم بن الاقیس بن الیمس ام ملاقات کردم نوح را و هر که بعد از دست
و تعلیم کرد او را سوره از قرآن و دید و ابو هریره رضی الله عنه شیطان را که سه روز آمده از طعام صدقه نظر کرد و حال
بود و زوید و تعلیم کرد ابو هریره را آیه انکرمی و ذکر کرده است و اندکی که دید خاله نزد پدرم کردن غی زنی سیاه
که بر آماز میان ابو هریره بر ایشان موسی پس دوباره که او را به شمشیر خود فرمود و آنحضرت که این غی بود و در ش
نظمت شیطان از شایطین تا قطع کند ملائکه آنحضرت را و فراموش آنحضرت بختن او را بستن مسجد و یاد کردن دعای
سلیحان علیه السلام که در تخریج آن کرده و در آن کردن آن شیطانرا مشهور است و اصل پنجاه هزار مجازات
آیات در وقت ولادت و بعد از زدی در عین رضاع و وقت صغیر من تا وقت بخت و ظهور نبوت و تمامه زمان

آنکه شریف غیری ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد حصارت و اگر خدا خواست باشد چیزی از آن در مجلس مذکور خواهد شد گفت قاضی ابو الفضل عیاض محبی مالکی رحمه الله علیه تحقیق ادویم درین باب چیزیست از معجزات و اصفیه و از جمله از علامات حقیقه که در آن کفایت است و بی نیازیست از زیادت و بحقیقت معجزات پیغمبر باظهر دو واضح معجزات رسل و اکثر او قرائن محبت اما اکثر از محبت آنکه هیچ پیغمبری بخبره نیارود و گشای آن یا مبلغ از آن از سید با ظاهر شده یکی از وجوه اکثریت آنست که قرآن عظیم تماشا میسر است داخل آنچه واقع میشود بدان اعجاز نزد بعضی آنکه محققین سوره انا اعطیناک الکوثر است یا آبی که مقدار است باز اعجاز قرآن چنانکه سابقا مذشت بدو جاست یکی بطریق فصاحت و بلاغت دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی ازین عدد و خبره باشد پس مضاعت شود عدد ازین وجه باز در وی وجوه دیگر از اعجاز است از افیاض بلویم غیب تواند که سوره و ازین تجربه خبر باشد از اشیا مستوده و هر چیزی بخبر پس تضاعت عدد کثرتی پیدا کرد و اگر وجوه دیگر از اعجاز که سابقا ذکر کرده شد متباکند مضاعت بحد کثرت کشید این در حق قرآن است پس ترا عادی نمی که دارد و است و آنکه اکثر معجزات رسل بقدر تمام اهل زمان ایشان می باشد بر اندازه و حق که آن قرآن در آن سالی و قائل می باشد و چون زمین موسی علیه السلام غایت علم اهل آن صحرا بود و سوخت گردانیده شد موسی بخبره که مشایخ جزیری بود که دعوی می کردند اهل آن زمان قدرت را بران پس آورد وی علیه السلام چیزی را که خرق کرد عادت ایشان را بدو و قدرت ایشان و الباطل کرد و سحر ایشان را بچندین در زمین عیسی صنت طلب و قدرت مرتبه بسیار بود و اهل آن قافله میگردید و در آن پس آورد وی علیه السلام با هر کسی که قادر بود و ندبران و آورد ایشان را چیزی که گمان نداشتند آنرا از احیای میت و ابرای آنکه و ابره و بیا طبع و طبع و تخمین معجزات انبیای دیگر علیه السلام پیوسته فرستاد و خدا تعالی علیه السلام را صلی الله علیه و آله و سلم و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعری و خبوات پس فرستاده شد بروی قرآن که خارق بین چهار است که ششمست بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارج از نظم کلام ایشان و نظم غیب و اسلوب عجیب که ماه نیافتند و هیچ منظومی بدان و ندانستند و اسالیب از آن هیچ اثر و اخباری که ماضی است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحال خود است و اما موضوع معجزات آنحضرت از جهت آنکه افکار از کواکب این احادیث و اسرار و خفاها را که یافته شد چنانکه خبر داد و اعتراف کردند اعدای الهی و صدق آن و الباطل که و کمانت را که گاهی یکی از آن صادق می برآمده و کاذب و ازین رخ کردند از منبع شیاطین که ایضا میگویند بر ایشان اخبار را بر هم شب و صد خود و خبر داد از قرون سالها و انبیاء و ائم و بلکه و حوادث ماضیه بر وی

که با خبر آمد که یک نفر از بندگان از بعضی آن دیوه بعد از آن ما بدین سخن به جامه ماین وجود را ثابت دانی
 امروز قیامت بر سر است که بیایند نظر کنند بر آن و تاویل نمایند در وجه اعجاز پس نیکو در هیچ عصری در زمانی که در کمال
 ظاهر میشود و در وی صدق اعتباری که خبر داده است بدان متوجه میشود ایمان و منتظر هر میگردد و بر بان لیس الحیر
 کمالیانی و مشاهده را تاثیر است در زیادت اقبال و نفس اشدست لها نیست دوی بعین الیقین از علم الیقین
 هر چند خفایت یقین در بر بندت حاصل است و سایر معجزات رسول علیه السلام منقرض شد با نقراض ایشان و
 بعد و گشت بعد از آن ایشان و بجز اسید با صلوات الله و سلامه علیه بلکه نمی شود و قطع و معطل نمیکرد
 و معجزات آیات او کمال قالی ابوهری شحرو است دنیا فحالت کل معجزه بن النبین از جارات و طمطمه
 و ظهور و موضوع معجزه بخیر را در جوی دیگر نیز هست بسبب بودن وی وحی و کلام که ممکن نیست در وی کمال و حد و تشبیه
 او را از معجزات رسل طلب کرد و دنیا بدان و سایر آن اشیا که طمع کردند بدان تحمل و نمون بر صغیر و محققان که
 سحر و فرعون جبال و ضعی را انداختند و بجهل گری و ساحری چنان نمودند که ما را نند که می جنبه و شاید که
 نادانی بگوید که از جنس آنست و قرآن کلامی است که نیست عید و تحریر و تحریف و تشبیه بدان دخلی چنانکه ممکن نیست
 او حاصل نمیشود و غیر شاعر و خطیب که تکلیف و حیل خود را شاعر و خطیب گردانند و بدانکه کافه علمای سنت بر آنند
 که ایشان مثل قرآن مقدور نیست که اگر بودی بوجود قوت و واهی و بواعث و مذمت تزلزل و بعضی از آنها آنست
 که مقدور بود و لیکن قدرت الهی صرف می نکرد و هست ایشان را از وجود آن و نیکو داشت که از ایشان بوجود آید اگر چه
 وجود آنجا و موضوع آن برین مذمت نیز حاصل است زیرا که در وضع کردن حق سبحانه ایشان را از ایشان با وجود
 جنس مقدور ایشانست ابرازی و اظهر دلالت است بر صدق و اعجاز نیز از آنکه بخیر گوید آیت من اینست که منع
 کند خدای تعالی قیام را بر مردم با قدرت ایشان بر آن عدم امانت و این محرم احتمال است و تو بهم است ناشی از آنکه
 چون از جنس کلام ایشانست چرا قدرت بنا شد بر آن و قول اول قوی و احکم است و الله اعلم بقصه الحال و صل
 بدانکه صاحب مواهب لدنیه بعد از مقصد سالی که و کتاب بخود و در وجوب محبت و اتباع سنت و علی الله علیه
 و سلم آل و صحاب و قرابت و مشیراته حضرت و حکم معلوه و سلام بر وی صلی الله علیه و سلم کرده است مقصد
 ثامن و طبع و تبسیر و یاد انبیا و پیغمبانیات و منع کرده در نشر کتاب حروفه این وضع چندان بود و مقصد مناسب حال
 و ترتیب نمود و اخبار بغیبت را پیش از وصول بان مقام در باب معجزات ذکر کرده و ذکر طلب و تعبیر را بر حسب ترتیبی که
 مذکور شده بود و جای نیافت آنرا نیز در همین باب یعنی باب معجزات بنهاد و در نزد اعمان نظر و معانی بلکه بسیاری نیز از

و

آنحضرت همچنین تعبیر دیا از قبیل مجربات و خارج از حیطه عاقلانست و در صقیقه تمامه افعال متقیده احوال قویه
 و علوم و معارف و محاسن آداب و شیم بایع حکم و جماع کلمه دی و قوانین احکام و قواعد تدبیر نام فایح از فطرت
 بشر و حیطه عاقلانست صلی الله علیه و آله و سلم مقدمه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جایاز انما بادت می کرد و نزدیک
 می شد به بیماری و می نشست نزد سردی و دوست می نمود و بر همه وی و گاهی بی می نمود و برای خود می پرسید حال او را
 که چگونه است و می فرمود بسم الله و این نیز نوعی از طلب و علاج است با و حال سرور و دل بیار و تفرق کردن
 در باطن وی بیست اگر قدم بخیزد بر سیدن ماه باز دارد و سر بر سیدن بیا نشش مضرع خوش طیب است
 بیا تا همه جای شوم و در تفرق نفس مریض و قلب و آذغال سرور بر توانا بر قلب است و در حصول
 شفا و طیف علت زیر اگر امداد حقوی قوت میگرد و اندان و مساعت میکند طبیعت را در دفع مودی خصومتها
 از آله کبر و اخبار از بیجا گفته اند که نقار الجلیل شفا و الطلیل غلامی بود از یهود که خدمت میکرد آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم هنگامه بیماری شد پس آنحضرت بر سیدن وی آمد و نشست نزدیک وی و عرض کرد بروی اسلام را بیا
 شد و فرمود آنحضرت علیه السلام الحمد لله الذی انقذه من النار جا به گفت رضی الله عنه بیا شدم و بیوش گشتم
 پس آمد آنحضرت و بنویس کرد و بر خیت آب و وضوی خود را برین پیشانی گشتم و در روایتی آمده که دم کرد و در دست برین
 محبت یافت و دم و فرمود و او را مرض و این عالم است هر مرض را و بختی است که ده اندازان را و در و دل و در و دندان
 را بختی است که بختی روایت کرده و صحیح فلان آنست و نیز مطلق است و در هر زانی و بعضی گفته اند عیادت بعد از آنست
 و از نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین روایت کرده اند و ترک عیادت و در زشتیه خلاف سننه است
 و از اصل آن از یهودی طیب است که بادشاهی میار شد و امر کرد و او را بالمرام خدمت خواست یهودی که بر او بدای
 سبت خود وافر کرد که بیا و زشتیه نباید و را بدیدمانان شایع شده و مردم و بعضی گفته اند که عیادت بخت
 در شتا و شب و در صیف و در روز و زجهت تفرق مرض بطول لیل و در شتا و بطول نهار و صیف و مکه و است طیب است
 و این گریز و ضرورت و احادیث و تفصیل عیادت بسیار است و آداب آن و کتب مذکور باید دانست که مرض دم
 انواع است مرض طلوب و مرض بدان و طب طلوب تمامه رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم ممکن نیست تلقی آن
 مگر از جانب و طب بدان از غیر وی نیز حاصل میگرد و حصول آن آن آنحضرت بطریق طبع و طبع است و از اصل مقصود آن
 وی صلی الله علیه و آله و سلم طب طلوب اصلاح آنست از دوا و امرض و ضرر و نوب و در تقوی مثل ضرر سموم است و
 بدان یا خلاف درجات آن و ضرر و نیست و غیر سید بنده شرعی و ضرری و در غالب احوال و دنیا و آخرت مگر

علاهی بود از یهود
 چشم و سر و بیاید
 شد

عیادت
 مستحب
 است

در عیادت
 در شتا و صیف
 در روز و در شب

آنکه سبب اوصافی است اعادنا الله منها و آثار معاصی شامل است قلب را دیدن را و از جمله آن حرمان علم است
 که نور علم باطلت معصیت جمع نمیکرد و وللا امام الشافعی رحمه الله علیه شکر شکوت الی و کسب سوء خلقی زلفا شرفی
 الی ترک المعاصی چه و حال علم بان العلم نور من الله و ذر الله لایوتی العاصی و از آنجمله حرمان رزق است و در حدیث
 آمده است که بعد محروم گردانیده میشود و گنایابی که میرسد و رزی و تقوی سبب فرید رزق است قوله تعالی و ان الی القوی
 آمنوا اتقوا الله انما علیکم من السبا و الالاف الایة چنانکه وارد شده است که نوم الصبیحه متمنخ الرزق و اینجا محل
 خطبان است که کسی گوید که چندین از عاصیان و فاسقان وقت صبح را می بینم از دیگران مرزوق تر اند و منعم تر اند
 جوابش آنست که این وعید و وعی مومنان و مصدقان است پس در اینجا خوف آنست که بیخ ایمان از زمین حال ایشان
 کنده شده است یا کمرواستد راجع است و ظلمتی و وحشی که در قلب نزوات سبب معصیت یافته می شود محسوس در طاعت
 و گاهی این شامت و سودا بر روی نیز سرایت میکند و این نیز فرع ایمان است و سستی قلب و بدن نیز از آثار معاصی است
 و نیز معصیت سبب کوتاهی عمر است چنانکه طاعت سبب زیادت آنست و بعضی این را عمل بر حقیرت وجود ان کنند
 موجب ذل و ضا و عقل و ذوال نعم و طولی نعم است و چنانکه صحت بدن بخفیه قوت و حمیت و استقرار مواد فاسده و اخلاط
 رویت حال طلب بهمن است و استقرار آن بتوبه و حمیت با صاحب از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آیا ولالت گنم شاید بر برد و دوا می شما و شما ذوبست و در استقرار پس
 ظاهر شد که معرفت طلب قلوب و معالجه آن از جانب رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و طب قلوب بواسطه وی است
 و طب اجساد غالباً بقریه است و گاهی بومی نیز باشد چنانکه از حضرت انصار در سفر و مرض و شریعت تیمم و زوفا
 مرض و امتثال آن ظاهر می گردد و نیز معالجاتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده ظاهر آنست که بومی
 باشد اگر فقر و قیاس باشد و نیست در بخی و علاج اثبات اسباب است و آن منافی توکل نیست چنانکه دفع جوع
 و عطش باکل و شرب و دلیل بر جود ادا می حال سید المومنین است صلی الله علیه و آله و سلم که با وجود آن توکل تداوی
 میکرد و مباشرت اسباب بنمود و فرمود نفرستاده است خدا یتانی بیخ دردی را اگر آنکه فرستاده است او را و او در
 مداوی شفا میگیرد و این مرضی که مقدار است دردی موت در بعضی احادیث امر است بجهاد و اشارت است که نظر در
 عبادت بر کمال الهی و تقدیر او باید داشت و دوا را علت شفا نباید داشت و اتفاق است بر آنکه امر برای وجوب
 نیست و لایست با الله بر تقدیر الهی منافی توکل نیست علم گاهی برکن اسباب میکنند برای تحقیق حال و تکمیل مقام
 توکل باین است اشارت و در قول وی صلی الله علیه و آله و سلم یدخل الجنة من امتی سبعون الفان غیر

حساب هم الذین لا یستقرون و یطغرون و علی ربحم توکلون و در روایت دیگر و لا یسبون نیز زیاده کرد و گفته اند که طوطی
 آنست که این افعال را بطریق اعتقاد و اعتقاد نیست میکنند و در مواهب لدنیة از عمارت حماسی رضی الله عنه
 در باب بل تداوی المتوکل نقل کرده که گفت منافی توکل نیست از جهة وجود آن از سید المتوکلین علی الله علیه
 و آله و سلم پس گفته شد محارث را که در خبر آمد داشت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من استترقی و
 اتوسی بری من المتوکل پس جواب داد که مراد بر است از توکلی ست که ذکر کرده است ایشان را و حدیث بدلیل
 من متی یسعون بالغاب غیر حساب حدیث و فرمود توکل بعضی دوی افضل ست از بعضی دیگر انتی و از تمسک
 آورده که مراد بر است از توکل ست و هیچگاه استرغال کند بر قای نگرسد و در شریعت و مخالف آن و اکتوا کنند و غیبت
 دوی متعلق باشد و شفا بوجوگی و جزم کند آن و معترض باشد از فعل الی و از آنکه شفا از نزد اوست بدلیل جواز استرغال
 بقرآن و فاتحه الکتاب چنانکه باید و تحقیق در نیاب آنست که اسباب سه قسم ست یکی اسباب لقیه است که رعایت
 آن بحکم الهی و تقدیر دوی واجبست چنانکه مضاعف لغیر بلع آن در اکل و نهان کردن کوزه در دیان و دس آن در
 شرب و ترک آن و اخل توکل نبود بلکه موجب اتم ست دیگر اسباب طینه که بحکم تجربه صحیح در غیبت آن ثابت
 شده است مثل استعمال ادویه جلد و بازو و در تحریر و تبرید مزاج و ملاست این قسم نیز منافی توکل نیست مگر برای
 تحقیق حال نفس و تکمیل مقام توکل که بعضی ازین قوم نموده اند و با وجود آن در فتوای شریعت محل عقاب
 شده و دیگر اسباب و همیه است که نه چنین ست و از کتاب و استعمال آن منافی توکل ست بالفاق و علیج و غیر
 صلی الله علیه و آله و سلم اجساد را بر سه نوع بود یکی با دوی طبعی که عبارت ست از اجزای مجامد و نباتی و حیوانی
 دوم با دوی الهی روحانی که ادویه داد کا و آیات قرآنی ست سیوم با دوی مرکب ازین دو قسم باید دانست که شفا فی
 اتم و النفع و اعظم از قرآن فرد نیامده چنانکه و منزل من القرآن ما هو شفا و رحمة المؤمنین و قرآن تمام شفا ست
 از امراض روحانی چه امراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیه و اعمال قبیحه ست و قرآن شفا ست بر و لا کل
 و انچه قطعی بر اثبات عقاید حقه و بر بیان فاشاد اخلاق فاضله و اعمال محمود و انا بودی شفا از امراض
 جسمانیة بحیث آنست که ترک و تمیز و قبل است و دایم ست در بسیاری از امراض و علل و مزمل و دفع ست مر آنرا
 و چون از خواندن و دیدن انصونهای مجبور که مفهوم نیگوید و از ان معانی و وار دست از نقل اهل فسق و فجور
 که ثابت ست بحسب بصری است و کشف است آنها را بجمیع در عیاب منافع و دفع مفاسد طبع و میکند از قرآن عظیم که مشتمل
 است بر ذکر طلال کبرائی الهی و ذات و صفات دوی توالی و تقدیرش ثابت شده است از قبل که ثابت شده است

معاونت و عظمت و کمال اهل بیان بمحضرات طاهره چنان باشد فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 یکبیرید شفا بقرآن شفا نداد ویرا خداستایی هرگز نمانده است که فائده الکتاب و دواست مرید و رواقیلین
 و مجنون و متوهم و فائده الکتاب امری مقرره ثابت است در حدیث و در حدیث امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
 نزد من بجهه مرقوعا و قشده که خیر الدواء القرآن و بیضاوی در تفسیر قول و بتعالی و تنزل من القرآن ما شفا
 یات شفا را ذکر کرده و علی و رحاشیه خود آن آیات را تعیین کرده و دو کتب معتبره مثل او اهبلدن و غیر آن کتابها
 در باب این آیات آنام طریقت ابوالقاسم فشری آورده اند که چار شده بود و دوی بجاری سخت داشت و شفا
 بر موت و شدید شد بروی اگر گفت و دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب و شکایت کردم نزد آنحضرت
 علیه السلام از حال که فرمود آنحضرت این است من آیات الشفا که کافی تواند آیات شفا و چرا که تسکین بخش شفا
 نبوی آن پس بیدار شدم و فکر کردم و روان ناگاه یا فتم آن آیات که میمیرد و شفا را کتاب خدا و عمل می و شفا
 محدود و مومنین و شفا و لما فی الصدور یخرج من بطونهم شرب مختلف الونه فیه شفا و الناس تنزل من العرش
 ما هو شفا و رحمة للمومنین و اذا مرت موتی فین قل هو اللذین آمنوا همی و شفا و گفت پس نوشتم این آیات پس
 از آن حل کردم و آب و نوشاندم آنرا و در پس شفا یافت در حال گویا نیدار پای وی کشاده شد و از شیخ
 حاج الدین سبکی رحمه الله علیه که از عازم علمای شافعی است نقل کرده اند که گفت در اینم بسیار از مشایخ
 را که می نوشتم این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کتاب حروف از حضرت شیخ عبدالوهابی نقلی نیز دیدم این
 عمل که برای بیماران میگردند و لیکن در اینجا سختی است که باید دانست و در اینم که آیات و اذکار و اعمیه که قهر
 کرده میشود آنرا و استسقا نموده می شود بدان نفع و شفا در ذات آنهاست و لیکن صلاحیت عمل و قبول و قوت
 بهمت فاعل و تاثیر وی شرط است و روان و هرگاه مختلف کند شفا از جهت ضعف بهمت و تاثیر فاعل خواهد بود و بسبب
 عدم قبول یا در اینجا مافی قوی است که با وجود قوت فاعل و صلاحیت عمل و عاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر
 آمده و این در ادویه حسیه نیز پیدا است که عدم تاثیر آن گاهی بجهت عدم قبول طبیعت است مردار و گاهی از
 وجود مانع از وصول اثر و است بوی زیر که طبیعت چون بگیرد و دوا را قبول نام استقام بدن بوی جسمانی
 خواهد بود همچنین قلب چون بگیرد و دوا را قبول نام و بهمت قوی را از نفس فاعل تاثیر می کند و از اثر
 علت و همچنین و عا از قوی اسباب است و در آنرا که و دفع بلا و حصول مطلوب و لیکن گاهی مختلف می کند اثر وی
 یا از جهت ضعف وی و در حد ذات وی چنانکه دعای باشد که دست نمی دارد و آنرا خداستایی بجهت آنچه دست

تجاوز از حد حقانیت و انصاف یا از جهت ضعف طلب داعی و عدم اقبال او بر ضایع حق تعالی و تقدس حقوق
 بهیئت او بروی وقت دعا یا از جهت حصول مانع از حالت شل اکل حرام و عوض نلغت دین بر تلبی استیلا غفلت
 و سوء لهو و در حدیث آمده است که حق تعالی قبول نمیکند دعا را از قلب لاهی بتاهی مائل و دعا و دعا بلاست
 مدافعت و معالجه می کند آنرا و منع میکند نزول آنرا و وقع میکند بعد از نزول یا تخفیف می کند در آن و دعا سلاح
 مؤمن است اگر با حضور قلب و جمیعت کلبه بر مطلوب معارف گیرد و اوقات اجابت را با حضور و خشوع و انکسار
 بول و تضرع و طهارت و رفع بدین و ابتدای بجزر و صلوة و بعد از توبه و استغفار و صدق و الحاح و خلق و توسل
 با سماء و صفات آتی و توجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم و سایر شروط و سایر کبریه مثال رمی که تیر
 و کمال راست و درست بود و در باز و کمال بود و هدف مقابل باشد و قابل تاثیر و مانع آن بود و حاجت و نیغ
 و ممول و در میان نبود و علم بصنعت تیر اندازی تمام از شراعت و آداب آن حاصل باشد و اما استحقاق و ذات
 و غیر آن از اسمای آتی نیز از ششم طلب روحانی است اگر جاری گیرد و بر لسان ابراهیم اقبایا تو به مقام بهیئت تمام
 و لیکن چون و هجده این نوع عزیز و نادر است مردم دست لطلب جسمانی زده از ان فارغ و غافل نشسته و مراد
 ذات که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید نفس کریم خود را بمحذات قل اعوذ برب الغیوم
 قل اعوذ برب الناس ست و بعضی قل یو الله احد قل یا ایها الکفرون نیز مراد دارند یا هر جا که در قرآن آیات
 متضمن استفاده واقع شده مثل رب اعوذ بکمن همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یعصرون و آنها از قرآن
 و در نیاب که سخن میکنم عامتر از آن مراوست و از کار و اوعیه و رباب استفانو بسیار و اوست و تحقیق اجماع که
 نزد علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط کی آنکه بکلام خدا و اسماء و صفات و یتبالی باشد بر زبان عربی یا دیگر که میداند
 آنرا و با اعتقاد آنکه موثر حقیقی خداست و یا اسم و تاثیر رقیه بتقدیر است تعالی شأنه چنانکه در حدیث آمده است که
 پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این رقیما و حرزها و اسباب و دیگر که میکنم تو فرمید به تقدیر خدا و اتفاق
 شان فرمود اینها نیز از تقدیر آتی است و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکروم را در زبان میگویم
 نفیتم یا رسول الله چه میفرمائی و در نیاب فرمود عرض کنید رقیما و خود را برین اگر دوران شرکی بنویسند بای نیست
 و از جا برآید که نمیگوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از رقیما پس آمدند بعضی از صحابه و گفتند یا رسول الله این
 رقیه بود که برای عترت می کردیم و عرض کرد و ندان رقیه را بر آنحضرت فرمود نمی بینم و دین باکی بکینده و فرمود هر که تنی
 از نفع رساند بر او خود دلیرساند و نمسک کرده اند قومی باین عموم و تجویز کرده اند هر رقیه را که بجز شمس است نفع

در حدیث

آن اگر چه معلوم نباشد معنی آن و لکن احتیاط در آن است که بغیر معلوم المبنی نکنند بملا متضمن شرک بود و این
در غیر آن درست و الا اینکه تاثر باشد چنانکه در رقیه حقه تعقیب آمده است بسم الله و ثبوت حق تعالی بر حق تعالی با هر خواهد بود
بی شبهه و تحقیق معلوم شد از حدیث عوف بن مالک که هر رقیه که متضمن شرک باشد جائز نیست و همچنین طحاوات
و سایرین از سرای و بحرانی که معلوم نیست معانی آن نیا بخواند و در کلمات مشایخ آمده اند که شخصی دعای
مخواند شخصی دیگر و یا چنانکه فرمود گفت چه شده است این مرد را که دشنام میکند خدا و رسول خدا را اتفاقاً مفلح آن
کلمات این بود و آن شخص نادانسته بخواند یا رب اگر بعضی کلمات باشد از کلمات معلوم نشده است خواندن آن
جائز مشایخ متواتر آمده است چنانکه در حرر یاری که آنرا سیفی می نامند خواندن آن بخواند خدا را علم و حدیث ابو
ابن ماجة آمده و صحیح کرده است آنرا حکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود را و قنایم و
توله شرک است و قنایم حجج تمیز است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن بیاید زنده را زنده را بعلیت بر اے
دفع آفا میگردد و توله بکسر فاء و فتح و او لام چیزی است که زنان برای جلب محبت مردان بکنند و این نوع
از سحر است و دعا و حریب و رقیه که در کاغذ پاره بنویسند و آنرا تویید گویند و در گردن و بازو بندند بعضی علماء از آن
نیز منع میکنند لیکن آنرا از حدیث عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما سندی هست که آنحضرت از بر اے دفع
افزع و وحشت و بخوابی این کلمات که اعوذ بکلمات اللہ التامه من غضبہ عقابہ و شر عباده و من همزة الشیاطین
و ان یخفرون آخوخته بود پس وی رضی اللہ عنہ تلغین میکرد آنرا کسی را که عاقل بود و از اولاد و کسی که عاقل
بنمود و نوشت آنرا در همک و می دیکت و دیگر دوی و لفظ تویید که در حدیث واقع است مثل تویید الطفل کلمات
اللہ التامه الحدیث و توییدات المبنی چنانکه ذکر آنجا بیاید بمنجا استعانه و پنا طلبید است از شر خدا و دل و اند
از نپیب امراة عبداللہ بن مسعود آورده اند که دید عبداللہ در گردن بسته را گفت که این چیست یا زینب گفت من غفل
است که افسون کرده شده است برای من در وی بصر گرفته آنرا عبداللہ پاره کرد و گفت شما ای آل عبداللہ
بی نیاز از شرک و حجاج نیستید بآن شنیدم من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت را و قنایم و توله شرک است
گفتم چرا تخمین کردی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت و صی و می انداخت چکر او را و آنرا که را پس نفی نمود
ظان بود پس خواهم وی افسونی و وجه دهنه با بیرون رفت و آرام یا نفی گفت عبداللہ ای در وی که چشم توله
محل شیطان بود که چشم تو تعرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز داشت آنرا لازم بود بر تو که می گفتی چنانکه
رسول خدا می فرمود صلی الله علیه و آله وسلم ذهب البیاس رب الناس و اشعث انت الشانی لا اشتواء لا اشتاک

بشمار لایق و مستحق راه بود و گفته اند که اینها را از شرک بجهت آن دست که اهل جاهلیت اعتقاد و توحید آن
داشتند بنام غیر خود میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد و رکعت آن نباشد و چگونه . نباشد و مالان که وارد
شده در آن احادیث اخبار صحیح و خلاف نیست در شریعت فروع و انجالی الله سبحانه و در هر چه واقع
شده یا متوقع است و بعضی گفته اند که نمی آزان رفی است که میخواهند آنرا ایل بخایم و مدعیان تسخیر حق و می آرند
با مشربته مکره از حق و باطل که جمع میکنند با ذکر خدا و اسمان و میثالی اسماء شیاطین و ذکر ایشان را و استغاثه
میکنند از ایشان و پناه میجویند بایشان و میگویند که بن از جهته عداوتی که بالطبع بالناس دارند با شیاطین
و مستند چون خوانده شود عزایم با اسماء شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین بدین
چون آن نیز گاهی از جن می بایست قتل وی بصورت اهر گاه که رقیه خوانده شود با اسماء شیاطین سلمان
میکنند موم آن از بدن ایشان از رقیه که دست رقیه که با اسماء الله و ذکر وی خاصه نباشد و الحاح جماع دارند
طعای است بر کبر است رقیه بغیر کتاب الله و اسماء و صفات بدانکه حاصل مقام آن آمد که قرطبی که از مشایخ علمای فقه
حدیث از بنی قریه بنی سواد روی شرکی باشد یا سودی لشکر گرد و دوم آنچه اسماء است تعالی و تقدس و این جانان
است و اگر با نور باشد چیزی از آن سبب بود سیوم آنچه با اسماء غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح یا معظم
مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از آن و ترک آن اولی است از جهته وجود
التجانبه خدا و اگر متعین تعلیم مرتبی به است لازم است اجتناب از آن چنانکه حالت بغیر خدا عز و جل گفت بنده
عفا الله عنه که تمسک و توسل که بدوستان خدا و آسمان بینان میکنند بسبب قرب و ایشان بدانگاه حق و درگاه
رسول وی میکنند و اگر تعظیم میکنند ایشانرا همین طریق بندگی خدا و تعین رسول می کنی نه باستقلال و استبداد
این راقیاس بر حالت بغیر خدا عز و جل نتوان کرد و بلکه بطریق توسل و تشفع نه طریق اشراک چنانکه جهان و علوم انسانی
کنند حکم صلوات و اود اللهم صل علی محمد فاته و سلم کما لا یغنی از ربیع رحمة الله علیه نقل است که گفت پرسیدم امام شافعی
یا رحمة الله علیه از رقیه گفت لا باس ان یری بکتاب الله و یأخو من ذکر الله فکتم یا درست است که رقیه است
گفته که رقیه یا بر سه قسم است یکی آنکه رقیه کرده و مشربوبی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او واجب است اجتناب کنند
اهل کتاب مسلمانان را فرمود و نم و قیید رقیه کنند بجز که معروف است از کتاب خدا و ذکر الله انتی و ظاهرا است
که مراد کتاب الله قرآن باشد الا چون در توحید و غیره در تحریف و تغییر واقع شده است اعتماد بر آن نتوان کرد و
اگر معلوم باشد معنوی آنکه موافق حق است و مطابق قرآن امام مالک در موطای می آورد که ابو بکر رضی الله عنه

نمود و پیروی را که رقیه میگردد عاقله لطفی از الله عنهار رقیه کن او را کتاب خدا و نودی گفته است که اطفال که در کشته
است و قول مالک عهده الله علیه و رقیه پیروی و نصاری علم را و بجا ز فاکل است امام شافعی رحمه الله علیه و رعایت
کرده است ابن وهب از مالک که رقیه رقیه بگوید و لوح و عقد خط و آنچه میشود نذران فاطمه سلیمان علیه السلام
گفت بنو آن امر ناس و رقیه الزمان یعنی بدعت است و مکروه است بکنه بیشتر یا سی لغز عوام الناس از
است که این افسوسها باطله و سگو نمای باطلیت را تا اثرات عجبی می یابند که حیران میشوند که از قیام مشهور عالمی را
نمیگردد از اینجا در مرتبه انکار و در طریقت می افتد چنانکه از قول زینب امراه ابن مسعود ظاهر میگردد که گفت من
چه کار کنم همین ساعت چشم من از در و بیرون می افتد و فلان یهودی افسون کرده و همه بیرون رفت و میدانند
منی خدا و دیوان آنست که شارع از آن نمی فرموده و علت و فاعله آن نزد اوست و ظاهر است که مقصود امر
از در طاهر و اشراک است پس آنهای که قدم ایشان در مقام صدق ایمان ثابت است و کتاب میکنند و اینها را اگر سبب
هلاک و زوال حیات فانی گردد و میدانند که مصادیقی و حیات باقی در اقبال امر شارع است و انهای که در طریقت
ایشان حیات دنیا است از مقام استقامت می لغزند و در در طریقت و معصیت می افتد عاذا بالله من ذلک و در
و یا را افسونی است که آنرا نسبت و اما خب شیخ شرف الدین عیسی میرزا قدس سره می کنند که فرمود بدان میشوند
و چون نسبت بحضرت شیخ مرقوم می یابند بشنوند تر و مفتون تر میگردد و در وای حمایت که تارن زبان هندو است
اجتناب از آن لازم بنماید و الله بمجتها و محل رتبه از آنحضرت و هر باب مردی است خصوصاً مردی و همه
بضم و تخفیف بیم تا آنکه در حدیث واقع شده است که افسون کینه و چشم زخ و از هر دو از غله یعنی ریشها که بر
پهلوی هر میشود و در حدیث دیگر آمده است که لا رقیه الا فی نفس او حرمیت رقیه مگر چشم زخ و همه مراد نفس
است یعنی چشم زخ و در روایت الذمه زیاده کرده و مراد بجهش زهر دار است از عقرب و مانند آن و لدغه
گزیدن بدندان چنانکه مار و انداز و مراد بجهش رقیه است نه تحفیض رقیه باین اشیا زیرا که رقیه مخصوص
با بنما بلکه در جمیع امراض و اعلام مشروع و ممنوع است چنانکه در تب و در سرد و در دندان و اشالی و غیره آنحضرت
صلی الله علیه و سلم العین من مینی چشم زخ و کار کردن آن موجود ثابت است و نفس لامر و متعلق این قاص
در بعضی نفوس نماده است که چون نظر کنند بجانب چیزی بروجه آفتان ضروری بد آن چیز می افتد و در و فرمود
و کان شی سابق القدر لبقه العین اگر چیزی ببود که پیشه شتی میگردد علیه میشود و قیفا و قیفا هر آئینه سبقت
میگردد از همین و این مجال است و تا اثر عین و در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردان آدمیان بعد از تقاضا

و اصل در چشم زخ

نمود

آبی چشم ز خشت و اکثر طهای دین بر آنند که بمن حق است و جماعه از منبر هاشم اهل اعتراض هر که بر طریق ایشان
 میرود و منکر شده اند آنرا و چون خبر صادق بدان خبر داده آن واجب انکار آن باطن باشد و آنکه گویند بر تقدیر
 آبی است چشم زخم چه اعتبار دارد و جوابش آنکه این نیز تقدیر آبی است و بمن را تا شیزاتی نیست و هر که بر طریق
 اهل سنت است میگوید که آن انا سباب عادی است با منحنی که ماده الله جاری شده که اهداث میکند ضرر را نزد
 متاثر شش شش و آنقدر که در آن این بسوی دی برو و استخوان و اما آنکه چیزی از چشم فانی بر آید و بیرون میآید و در
 هیچ جانب انبات نفی نمیخوان کرد و در هر دو جانب تحمل است و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جواهر بطینت غیر
 شش است میشود از فانی و متصل میگردد و در میون و در می آید در دن مسامات چشم وی پس پیدای کند با شش
 از نزد آنچنانکه پیدای کند بلکه از نزد فاشدن زهر و این تحمل است اما دعوی قطع و جزم قطاعت و تفکر در آفت
 از بعضی کسانیکه منسوب بود و مانند بعضی که می گفتند که چون می بینم من چیزی را که خوش می آید مرا می یابم حرارتی که بر
 می آید از چشمان من و بعضی گفته اند که منبش می گردد و از چشم ما بین فوت سمیه متصل می گردد و می بیند که باعث
 و فساد میگردد و مثل زهر می کشد که از فانی بلدیج میرسد از بعضی افغانی بواسطت نظر نیز زهر میرسد و باطله بر مثال
 نیز چیزی از جانب عین یا جنب می بیند روانه می گردد و اگر یا نمی که خط و قایه وی کند و در میان بتود میرسد
 و کارگر می افتد و اگر یا نمی در میان بود که عبارت از هر ز و قود و دعاست و مانند سیرت و وصول و نفوذ یابد و
 اگر سیرت و قوی بود تواند که هم یکایب وی برگردد و بر مثال تیر محسوس و علاج بنوی صلی الله علیه و آله و سلم مر این
 علت را یعنی چشم زخم را به تویذات بود یعنی با یاقی و کلاهی که در آن استعاذه است از شر دشمن و تویذات بود و با تیر
 و آیه الکفری و گفته اند که بزرگترین رقیب اقراءات فاحقه و آیت الکفری و وجود دین است و از جمله تویذات بود و تیر
 علیه و آله و سلم که در احادیث صحیح ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا
 فاجور يا الله الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم شرها خلق و ما يراون شرنا ينزل من السماء و من شرنا يلج من قبلنا
 و من شرنا في الارض و من شرنا يخرج منها و من شر قين الليل و النهار و من شر طوارق الليل و النهار الا ان
 يطرق بخير و ارحم و از جمله کلماتی که در دفع چشم زخم بان شود گفتن اشاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عین که بر
 رسیدن ضرر چشم خود را اللهم بارک علیه گوید و دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که ما من ربه سهل بن صيف
 را دید که غسل میکرد و بود وی رضى الله عنه ابی بن الحسین پس عمار از حسن بدن او تعجب کرد و آنکسان نمود و
 گفت و الله من مثل این پوستی ندیده ام و در عروان و نه پوست زن محذره سهل در ساعت چهارم بود و بر زمین

منشبت

زخم

از محمد تویذات بنویست

خبر حضرت علیه السلام رسید و فرمود آیا تمت میکنی کسی را گفتند عاقل را که دیدیدن وی و حسین کبر و پس عاقل را
 طبعید بروی شتم گرفت و فرمود هر چه می کشیدی از شهاب را در خود را و قتی که دیدی او را در نظر تو خوب آید چرا گفتی اللهم
 یا رب علیه پسر فرمود بشوی بدن خود را بزی سسل بن حنیف پس شست عاقل روی خود را و هر دو دست خود را و
 مرفقین و کتین و اطراف رطین خود را و داخله از را در قدمی پسر بخت آب را بر سسل از پس او بر سر او پس
 به شد و رفت همراه مردم گویا هیچ ضرری بوی نرسیده بود و شستن اعضا کی کیفیت خاص بیان کرده اند و در مواهیب
 مدینه از ابن کثیر نقل کرده که در نهایت گفته است بود عاقل و قوم که چون بر سرید شتم زخم یکی از کسی می آوردند و قدر
 آبی نزد عاقل پس بر میداشت بگذشت راست خود را از قدر و مضغه میکرد و پسر بخت آب و در قدر و پسر
 می شست روی خود را و در قدر پستری در آورد دست راست را و آب و میر بخت بروست چپ پستری در آورد دست
 چپ را و در قدر و بر میداشت آب را از قدر و میر بخت بروست چپ پستری در آورد دست راست را و دست
 چپ را و میر بخت آب بر مرفق این پستری در آورد دست راست را و میر بخت بر مرفق پستری پستری آورد
 دست چپ را و میر بخت آب بر قدم یعنی پستری در آورد دست راست را و میر بخت بر قدم پستری می آورد و
 دست چپ را و میر بخت آب بر زانوئی راست پستری در آورد دست راست و میر بخت بر زانوئی چپ پستری شست
 و داخله از را زانوئی نهاد و قدم بر زمین پستری بخت آب بر سسل را بر سر میون از جانب پس به می شد باذن خدا
 انتمی پوشیده نهاد که این اثر عاقل و قوم را ذکر کرده ظاهر است که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 نمرود چنین کردند و الله اعلم و بر هر تقدیر آنرا از را عقل در نمیتوان یافت قاضی ابوبکر بن الغزالی گفته اگر چون
 کنند درین تشعری باید گفت او را الله و رسول الله تأیید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده صدائیکه و اگر
 متفلسفان توقف کنند بر وی آسانتر است که مقرر است نزد ایشان که بعضی ادویه تاثیر میکنند بقوی خود کار میکنند
 غایت خود این نیز از ان قبیل است و حدیث کبریا و این را بنابر این قبیل است بدانکه مراد بداخله از حسیست بعضی
 گفته اند که فرج است قوم را آنکه طرف از راست آنکه بیدن او رسیده است از جانب راست و قاضی
 عیاض گفته که مراد جسد است که متصل است باز را یا موضع از جسد و بعضی گفته اند مراد سره است که متصل
 از راست و جماعه از سلف را داشته اند که آیات قرآن بولسیند و میباید بنوشاند مجاهد میگید که باکی نیست
 بنوشیدن قرآن را بشوید آنرا بنوشاند بیار را مطلق قرآن را یا آبی که مناسب شفا یا یا شتم بر که اسما و صفات
 جلایا شود و الا تعجب و از ابن عباس رضی الله عنه مراد است که زنی در طلق ماند بود یک آیه یا دو آیه را از

قرآن فرمود که بنویسند و بشنوند و بخوانند و آنچه سالفانند و رشاد حکایت شیخ امام ابو القاسم قشیری در آیات
شفا نیز موبدان معنی است حکایت از ابو عبد الله بنیامی هر دست که گفت در سفر بودم بر شتر خوب سوار و در میان
چهاران شخصی بود و منسوب به چشم زخم زدن بر هر چه نظر استخوان انا حیثی تلف شدی ابو عبد الله بنیامی را گفتند
شتر خود را از شرا و نگار بنیامی گفت که در شتر من قدرتی نیست بجان این خبر رسیدنگاه بجان شدند تا
بنیامی از منزل غائب شد پس ما کن نیز بنیامی آمد و در شتری نگاه کرد و شتر مضطرب شد و میفکند چون درختی
که از پنجه برکنند بنیامی را خبر کرد و نه که ما کن شتر را چشم زد و بیا هر چون ما کن را وید این دقیر بر خواند بسم الله میس
حاجس و شجوا پس شهاب فایس و دوت حین اعمان علیه و علی حسب الناس الیه فارحج البصر ل نری من
خوشتر رخ امج البصر کرتین نیقلب الیک البصر خاسا و هو حسیر چون بنیامی این دعا بخواند و زمان چشم آن
مروغان بپیران افتاد از محل خود و شتر تند رفت شد و بر خاست و این نیز از رویای چشم زخم است و در
مواهب از این قلم فکده است که گفت و از جمله علاج مین احقر انما احتجاب از ان و شتر ما من از کسیکه
نرسیده و بشنود از عین و دیکه پیغمبر که میگویند عین را چنانکه بنوی در شرح است آمد معا است که عثمان بن عفان
رضی الله عنه دید که کوه خوشی را و فرمود سیاه کنید زن او را تا از سد بوی چشم در او بنون کوهی است
که می باشد در تخلفان کوه که کنانی المصا سب و پوشیده فاما که در سیاه کردن فنون از کوه که ترحال انیت
و ظاهر است که این نیز سری است که خاصیت احدی خبر من است و حکم قیسه و دوا فاعلم و انما فخره فانه
ام سکه تیرگی را وید که بر روی فخر نظر من است و فقط همچنین چنین است که جابرسید که در روی وی حساست
چون صفت فرمود که حضرت علی الله علیه و سلم انسون خوانید بولای این کنیز که بوی نظرهاست از اینجا
سحلو می شود که چنان که نادای عین میرساند چن نیز میرسد گفته اند که نظر ایشان تیر زازسان است و
بعضی از شرح حدیث نظر را نورد و ساخته گفته نظر انس را چن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت و فرغانه سلبه
را آمد و در روی کودکی صفرا و دیکه گفته که بوی چشم میرسد است فرمود چرا انسون نمیکند او را از عین گفته
که اسابت عین بجهت اجاب و استخوان ببلند اگر چه غیر حسد باشد و از روی محبت باشد و از روی صانع باشد
چنانکه از طهر بن سید بسمل بن حنیف و بایک عین که خوش آمده است او را چیزی مبلوحت بعد و تیریک
گفت و این نیز که رفیع باشد و امام بابا یک من گنداز که سوخت شده است پس انداخت و چون از من گند
او بیت را و اگر فحیرت زدن و در ادا افکند که نوام او شود و یک نفر را این سخت تر است از ضرر بخت دم که

منع میکرد و او را عمر رضی الله عنهما از غیالطت ناس و اشتیاق از زبان سیه که منع کرده شد است اکل او را از حضور جماعت و اختلاف کرده اند علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث گفته اند که علمای چندی را ناسن گرد آورده اند اگر بکشند بر مقتضای دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث است و می گرد و حکم صادر دارد و نوی در روضه گفته که نیست در دیت و نه کفارت زیرا که منضبط و عام نیست اینکار و مخصوص است بجهت ناس و در بعضی احوال و واقع نشده است از دیت فعلی بلکه بجا نیست است و مگر و می که سیر سدانوی متعین نیست و قتل و اهلک در زوال حیات و گاهی حاصل میشود و کرده بی آنکه برساند اهلک استی و اتوال شایخ خفیه و در اینجا معلوم نشده تا تمس از ناظران آنکه اگر معلوم کنند در اینجا بنویسند و اندک علم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رقیه میکرد و دو عا سیکو برای کافه امراض جسمانی مثل حمی جمع و صلع و ترس و وحشت و بجزای و مسموم و مسموم دالم و مصاب و اخزان و اندوه و غم و شدت دالم و ادیاج و در بدن و فقر و فاقه و دین و حرج و در دندان و حبس بول و حراج و رعاف و عسر و ولادت و نامله امراض و الا لام و سار و رحم و بلا و شدت و بیماری و رقیه و ادویه و نهار و نیز در کتب احادیث مذکور است از اینجا بایست و همچنین تعرض بجلال جسمانی با دویم حسب نیز و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و علی المقصود از این بیان ذکر سحر و حکم آن بجهت اشتغال دیت بر قصه بهبود در سحر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و طریک کلام در آن و آنحضرت و وصل فی الصراح سحر نسون و جادوی کردن و سحر حرام است و از کبار است یا جماع و گاهی کفر میباشد اگر در دیت قوی یا فعلی باشد که موجب کفر و سحر و تعلیم دیت حرام است و بعضی گفته اند که تعلیم دیت اگر بجهت دفع سحر از خود بود حرام نیست و سحر اگر در سحر دیت کفر نباشد نفی کرده شود اگر کفر نباشد قتل کرده شود و در قبول توبه و اختلاف است چنانکه زید بنی فزین که از گویند که حکم دین و نبوت و حشر و نشر و قیامت باشد و در حقیقه سحر اختلاف است بعضی گویند که سحر قتل و ایستاد و حقیقت ندارد یعنی آنچه حاصل میشود در محسوس از احوال و افعال مجرد بهم خیال است و حقیقت ندارد و اختیار الوه و سحر و سحر از شافیه و ابو بکر رازی از حنفیه و طالق و دیگر این است و نوی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقت است و غیر بر علمای برین اندکتاب سنت مشهوره دلالت دارد برین گذارنی الواهب و شیخ نایب حجر عقلانی گفته که کحل نزاع آنست که آیا واقع میشود سحر انقلاب بین و تلبس حقیقت یا نه که یکدیگر بر که دیت فعلی محض است نمیکنند آنرا و آنرا که گفته اند مراد از حقیقت است اختلاف کرده اند آنکه مراد از تاثیر است فقط چنانکه تغییر میدهد مزاج را پس نوعی از امراض است یا فتنی میشود یا حالت چنانکه جاد و حیوان میگرد و یا حیوان جاد و دیگر در و جمهور بر اول اند و بعضی میگویند که سحر

سحر

دی شرح کو گو یا ز آب کرده اند و سرهای نخلهای دی مثل روس خیاطین پس آوردند از آن چاه آن صحرا
 اینچنین آمده در صحیفین و در روایتی از بخاری آمده که فرمود عائشه رضی الله عنها چراغ افشای کنی تا زاری رسول الله
 در هوا بکشی تا کاشا از آن این کار کرده اند فرمود خوش ندا هم که پراکنده کنم مردم فرزند اسماعیل را شفا داد و دیگر
 چه کار دارم که فاش کنم و شر انگیزم و در حدیث ابن عباس میفرماید در لائل البینه تبسّمه صحیف آورده یافتند
 در وی و تری یعنی نه گمان در وی یازده گره کرده و نازل شد سورة الفلق و آن س هر آیتی که میخواهند
 اگر بی انسان کشاده میشد و این سحر بینه دیگر آورده که فرستاده آنحضرت علیه السلام علی و عمار را رضی
 الله عنهما پس بافتند طلعه نخل را که در وی یازده گره بسته اند و در روایتی در نفع بیماری ذکر کرده فرمود و اما
 مرد و یافت طلعه نخل را در وی شمایل آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از مردم ساخته و در وی سحر نه خا نینده
 رشته در وی یازده گره زده پس فرمود ای جبرئیل علیه السلام بخودتین بهر آیتی که میخواهند بگری کشاده میشود
 هر سوزنی که میکشیدند المی تسکین یافتم و راستی پیدا میشود و آیات این دو سوره نیز یازده اند هر آیتی که بگری
 کشاده میشود بعضی از مقصود گفتند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین قضیه شک تو یقین
 و تسلیم مظهر برود و کار را و صبر کرد و طلب ابر برین بلاد چون نماند و کرد و رسید از نماند آن که ضعیف کرده
 از خون طاعات و از تشنیت ابر و حوت و ابلغ فوج و بیجاات حق نمود و عا کرسپ اشارت یافت بتدای و صاحب
 بعلاج جسمی و روحانی و روحانی خود این بود که منتی شد بروی خود نین جسمی آن بود که حجامت کرد و در
 سربارک و صاحب سفر السعادت گفت است که کسی که از دین و ایمان خطی ندارد و بهر آئین این علاج نکند
 میکند یعنی بگوید که حجامت که قسمی است و استغفار است و علاج سحر چه مناسب داد و دفع دی چگونه کند
 و بگوید که کرده اند لایبی چون جالبینوس و ارسطاطالیس نقل کرده اند البیه انکار کردی یعنی نفی کرد چون
 ایشان حکم کرده اند لایبی و حجتی نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و مناسب است بعد از آن
 اشارت میکند معقولیت حکمت و دفع حجامت و دفع سحر و بگوید چون ماده سحر بسربارک رسیده یعنی در
 قوای و باغیه تاثیر کرده چنان خلیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده می شمرد و این تصرف است از ساحر و طوط
 داده و وی ناگهان داده برطن مقدم و باغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا سحر مرکب
 است از تاثیر اربع خبیثه از جن و شیاطین و نباتات و نفوس بشری و افعال قوای طبیعه و دینه از جن
 تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی است که یاده آن روحی است که بعد از آن خصلت آن در

تجلی قلب بخاری لطیف بتیوان دفاع متعاضد کشته مائل قوای دماغیه میگردد و بتأثیر و تصرف سحر و مزاج
آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگوید که استعمال حجامت و دخیل که بسحر متضرر شده باشد نهایت
حکمت و نهایت حسن معاشرت باشد بعضی از مبتدیان کار کرده اند و وقوع تأثیر سحر را در آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم گمان برده اند که این موجب انحطاط علم و تیره شریف اوست و موجب تشکیک در نبوت است و هر چه بود
بآن باشد باطل است و موجب عدم وثوق از نبوت است چه احتمال دارد برین تقدیر که تحمیل کرده باشد که می بیند
بهر مثل را دوی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وی کرده شده باشد و نه اینچنین باشد و تأثیر سحر در آن ظاهر نباشد
نه در ریاض کمال این سخن مردود است زیرا که برهان قائم شده است بر صدق وی صلی الله علیه و آله وسلم در
دعوی نبوت و در آنچه بر سر آمده از خدا بر عصمت وی و تبلیغ و معجزات با بهره شایسته بران و آنچه متعلق است
بعضی امور دنیا و دیگر که بموت نیست برای آن و نیست رسالت برای آن و در آن عرض است هر چیزی که عارض
میشود بشیر اشل اعرض بعد نیست که تحمیل کرده شود بسوی وی گمان برد که کرده است چیز را و حال آنکه نگرده
است که خرم و امری از امور دنیا چیزی که تحقیق است هر آنرا با عصمت او از مانند آن در امور دین و
لازم نمی آید که بگردن آن بلکه از جنس غلط است که خطور میکند و ثبوت ندارد و پسین فی بنی ماند برین ملاحظه که
حجت و بطلان فکرها نشد از آن حضرت و در هیچ چیزی از اخبار که گفته شده باشد چیزی را برخلاف نیز نگذرداده است
بدان و آنکه گویند که موجب مقصد باشد اینچنین نیست بلکه ظهور تأثیر سحر در وی صلی الله علیه و آله وسلم از دلائل
نبوت و صدق اوست زیرا که او را کفار ساحر بنموده و فرست که سحر در ساحر تأثیر نمیکند و اطهار تأثیر سحر در سحر
برای این حکمت و صحت است و قول ایشان که تأثیر سحر مخصوص ببا نقصان است کلی نیست شاید که در کلامان نیز
بجمله مصلحتی حکمت ظاهر گردد و احادیث در نیاب صحیح آمده و قابل انکار نیستند و الله اعلم و بدانکه رقبه
و تنویات نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بسیار است استیفاء آن از طاعت کتاب و کاتب حروف میر نیست اینچنین
اول بر فساد اعراض مجمل انکار کرده شده اما طبع تبرک آنها گیاره نیا سوده فرار بدان بانی که جمله از آنجا اقتلا
بدان کثیره الواقع است بر کار تمینا که در گرد و دود باشد التوفیق و از آنجا شهر و اکثر عین است و قیامی این بهر یک است که در
قیاس برای این و تمام برای اعراض و ذات فاعله است و خود تمین و آیه الکرسی است و این دعا که از سب
در اسباب الهی است و اشغاف است اشغاف الا شفا را الا شفا که لا یغادر سقما کلیه و عوات آن حضرت بود که جمیع اعراض و امراض
در آنجا نمود و بکلمات الهی است و من خیر من هزات الساطین و ان یخفف من و آله و آله و آله

انی ان خود یک بوجوب که بکلامک التامات من شمرانت اخذنا بصیته اللهم انت کشف التام للعلم
 از لایتم زندگ و لا یخلف و ملک سبحانک و بعد که و از انجلا خود بوجه الله العظیم و لدی لیس شی اعظم منه و بکلمات
 التامات التي لا یجاند من بر و لا فاجر با سوار الله الحسنی اعطت منها و الم اعلم من شرف خلق و ما نذر اربو ما بار
 و من شر کل شی شر الا طبق شمره و من کل شی شر لی اخذنا بصیته ان ربی علی صراط مستقیم و از انجلا اللهم انت
 ربی لا اله الا انت ملک تو کلت و انت رب العرش عظیم ما شار الله کان و الم الشا لکن ملاحی الا قوة الاله
 اعلم ان الله علی کل شی قدر و ان الله قد اساطه بکل شی علما و احصی کل شی عددا اللهم انی ان خود یک من شمر نفسی
 و من شر الشیطان و شر که و من شر کل رایه انت اخذنا بصیته ان ربی علی صراط مستقیم و از انجلا نخصت بالدی
 لا اله الا هو الکی مال کل شی و اعصمت به و هو ربی و رب کل شی و تو کلت علی الکی الذي لا یوتی الله شفیه
 بلا حول و لا قوة الا بالله صبی الله نعم الله نعم الوکیل حبیبی الرب من العباد حبیبی الخائف من الخلق حبیبی الخلاق من الخلق
 حبیبی الذي هو حبیبی حبیبی الذي بیده ملک کل شی و هو خیر و لا یجالی علیه حبیبی الله و کفاسع الله من بی لیس و الله
 عز حبیبی الله لا اله الا هو علیه تو کلت و هو رب العرش العظیم و گفته اند که هر که این دعوات بخیر بکند عظمت و قدر آن
 بداند و از انجلا فی جبرئیل است که پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم رفیع کرده و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله از یک
 من کل شی بود یک من شر کل نفس او عین ما سدا الله شیفیک بسم الله از یک رفیع و صحیح مسلم عثمان
 بن العاص آورده است که نبی رضی الله عنه حکایت کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدو را که میانه گفتن
 از ان باز که اسلام آورده است پس فرمود خدا را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدو دست خود را بدانجا می کرد و در میان
 از جسد تو بگو بسم الله سه بار و بگو گفت باید از خود بجزه الله و قدرته من شر ما جدد و الله ما قدر رفیع و عز دار فی نرس
 و بخوابی و شکایت آورد و خالدا آنحضرت و گفت یا رسول الله خواب نبی بر من مر اشب لبس فرمود آنحضرت چون میانی
 بخواب خود بگو اللهم رب السموات السبع و الارضین و اعطت حدیثا علیین ما اعطت کن فی عباد
 من شر خلق کلهم حیجان یعط علی احد منهم و نبی علی خیر ما کن و جل شاک و لا اله الا غیر که رفیع و الکریم الله
 است از این عباس شرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگفت نزد کرب لا اله الا الله العظیم العظیم لا اله الا الله رب
 العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات و الارض و رب العرش الکریم رواه ابنه شیخان و روایت کرده است ابو داود و ابی
 حنین رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم دعوات الکریم اللهم ربکم ارجو فلا تکلنی الی نفسی
 طرف عین و اصلح لی شافی کلا لا اله الا انت و در سند امام احمد از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود نزد

بیخ بنده را هم و چون و گوید اللهم انی عبدک و ابن جیدک و ابن شک ما فیض یدک ماض فی حکمک عدلی فی
 قضاءک اسالک بکل اسم هو لک سمیت بفسحک لوان تملک فی کتابک لوان علته احد اس خلقک ادا سانشتر به
 فی علم العجب عندک ان یخصل القرآن الخظیم بجمع قلبی و نور صد ری و بیا و اخر فی ذواب همی و در کند خداستانی
 خزن و بهر اورد و بسیار در دین آن فرخ و کشا از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم هر که لازم گیر و استغفار را بگرداند خداستانی او را از سیم فرج و از هر نفس تفریح و تفریح و بهر اورد و از آنجا که
 گمان ندارد و فریاد از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت کسی که بسیار شوشه میبرد یا بیکه بسیار گوید لاجل الاوفی
 الالباقه و در همین آمده که می کنیز نیست از کوز بهشت و تری آمده که وی بابی است از ابواب جنت و در همین
 آمده که فرمودی که هیچ فرشته از آسمان و بر سر و دیگر لاجل دلاوة الالباقه و در اینجا گفته اند که نیست هیچ پیغمبری
 اخوان بر علی زین العابدین آمده که هر که بخواند آیه الکرسی و دعای تمسود و بفرزند کرب فریاد برسد کند او را خداستانی
 و در حدیث مسندی و خاص آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر رستی درستی هر آئینه من میدانم
 کلمه را که گوید آنرا کرب مگر آنکه کشا و دهر او را خداستانی از آن آن کلمه بر آدم یونس است که نادر و ظلمات
 الله الا انت سیمایک انی گشت من انظار من فرزند تری آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما
 لم یکنه باقر و مسلمان در هیچ چیزی هرگز مگر استجاب کرده شد حر او را و در روایتی آمده است که تمام العافیة و اسالک
 و درام العافیة و اسالک الشکر علی العافیة اسالک الخفی من الناس و لاجل دلاوة الالباقه و لاجل العظیم رقیبه فقره
 روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد روی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفت یا رسول الله انیت
 را و در روی گردانید دنیا از من فرمود که بای تو از صلوة ملائکه و تسبیح خلایق که بوی داده میشود ایشان را از زن گوشت
 لوی فرسخان اند و سجده سبحان الله العظیم و سجده استغفر الله صبار می آید ترا و تا بخوار درام پس رفت آنقدر و نگه
 درستی و بماند و گفت یا رسول الله روی آورد من دنیا چندانکه نمی دانم که بمانم از او این کلمه را و بیکه که بماند
 از صفت خود فرض نمیشود آنکه ختم کند با وی لاجل دلاوة الالباقه چنانکه در حدیث آمده است موجب مغفرت
 هیچ گمان گردد و این سبب رحمت رفق است و لهذا استغفار سبب آنست زیرا که معاصی موجب ضیق زندان
 هم و غم است چنانکه گذشت و اینجا روی است که آنرا کیسای شایع نام است و بجز است بعد از سلام
 از جبهه پیش از آنکه بماند یا بماند از روشنی که در شمع نموده است بخواند فاتحه الکتاب هفت بار و قل هو الله
 احد هفت بار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و قل اعوذ برب الناس هفت بار این مقدار در حدیث واقع

نصف

شد چیزی که بکشد از طریق کوزه و شربوری لفظ کذب انقی و بعضی ملامه آخر اشیاء زده اند و نیز گفته
 در اصل سبب است پس چگونه فرموده شود هر کسی که از انصاف او را اسما و جواب داده شده است که این سخن
 صادق از جنس است از قابل آن و مصدق بل کند بوالعالم تحلیلاً و بطلان است زیرا که اتفاق دارند اما طبعاً
 مرضی و از مختلف میشود و علاج وی با اختلاف سن و عادت و زبان و غذای مالوف و تندیر و قوت طبیعت
 و اسباب حادث دیگر و گاهی از ناگوار افتادن طعام که ناشی میگردد و اندک بعضی و اتفاق دارند که علاج این
 نیز که طبیعت با فعلی است پس اگر محتاج است بسوی سبب اما دوا عادت کرده شود یا آن مادی که در طبع قوت
 است و گویا این در اصطلاح این طبعی از بی بعضی بود پس و سخت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 مراد از عمل برای دفع فصول که جمع شده بودند در توحی معده از اصطلاح که منع میکند استقرار غذا را و
 معده در وی در پیشا و بعد است چون همیشه بوی اسهال طبعی فاشد میگردد اندک معده را و فاسد میگردد و غذای را که
 در اصل میگردد و بوی پس دهی آن با ستمال چیزی باشد که جلا دهد پاک گردانند اما غلظت و نیست چیزی را و غلظت
 آب از عمل خصوصاً اگر آئینه شود آب گرم و در تکرار امر با شامیدن عمل کند طبیعت مستعد و اما میباید
 که از مقدار و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از آن قاهره ای که مرضی را از اقل نگرداند و اگر از آن
 زیاد و آید قوی را سا قطره و اندک و مرض را زیاد و کند و ضرری دیگر پیدا گردد و چون در هر نوعی چندان که
 که مقام مرض شدی لا حرم اصطلاح زیاد و بیشتر عام با طاقت شرب عمل میکرد و تا بعد نوشیدن رسید لا حرم
 فرمود مصدق الله و کذب بعضی که عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر افتد دادند که
 در اصطلاح ماده دفع مرض کافی و دوائی بود و قبح آن ظاهر شد پس قولی صلی الله علیه و آله و سلم کذب بطن
 و خیک اشارت است یا نکند این دو مانع است و بقاء و از نیست از حجت تصور و از در شفا بلکه از حجت کثرت
 ماده فاسده است پس از تجربه اگر و معادوت شرب عمل از برای استفرغ و بعضی گفته اند که عمل گاهی چنان
 میکنند شتاب بسوی عروق و نافه میگردد و با وی اکثر غذا و او را میکند بول را پس قال بعضی دیگر و گاهی باقی
 میماند و معده پس بر می آید و معده را و میگردد او را تا آنکه دفع میکند طعام را و اسهال صید بطن را پس انکار
 وصف عمل اسهال مطلق از تصور فعل منکر است و بعضی گفته اند در وصف کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله
 اگر و سلم عمل را برای این سبب چار قولی است یکی حمل آیه بر عموم و شفا و باین اشارت که در آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بقول خود مصدق الله ای فی قوله فی شفا الناس چون تنبیه کرد بر این حکمت

تکلی که او را تضرع قبول پس شفا داده شد اینان الله تعالی آنکه وصف مذکور بنا برلف عادت ایشان بود و در تداوی
بصل در جمیع امراض ثالث آنکه اسهال از هیضه بود چنانکه گذشت رابع آنکه احتمال دارد از مطبوع غسل بوی شیر
از شرب زیاده که وی خند میکند بگویم راس شایده نخستین طبع خور و قول ثانی در طبع ضعیف اند و باید
میکند قول اول را حدیث مسعود علیه السلام یا شفا و همین الحاصل القرآن افرجه این ماجرا حکام فرمودند
این ابی شیبه واکلم سو تو خا و در بار رجال الصبیح و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون
آشکار کنند و در رعایتی چون طلب کنند شفا را یکی از شما باید که طلب بیه کند از زن خود یا از مرشش چیزی
و بخزبان غسل و بنویسد آیت زکات باشد و در کاسه بشوید آنرا بآب آسمان داخل کند یا غسل نماید و در آن
او را بعضی علماء در حدیث آن گفته اند که حتمی فرموده است و منزل من القرآن یا شفا فرموده و از زن
من اسهال را بار بار کا و جامی دیگر را بطور فرموده حال چنین نگارم آنجی من نفعا فکوه بنیام شفا یعنی اگر بیه
زنان شما را بخوشی نفسی خود چیزی از مر خود پس بخورید یا از خوش و گوارنده و فرمود در غسل بوی شفا و لاس پس
چون اینها سباب شفا جمع گردد باید حصول آن بفضل خدا طالب آید و هو الشافی اللهم شفا شفا و ما جلا
بسم القرآن العظيم و بسم ربک بنیک الکریم اللهم صل وسلم علیه وصل و تضرع و یا انا تضرع بصل الله علیه و آله
و سلم غیر بیتی تضرع است عجزت الروایة بحقیق و تضرع بیه و آمده و تضرع بیه برای مبالغه است و در بعضی را و
سکون بهره آنچه بیه تضرع در جواب و بیان حقیقه و یا بر طریق مشکلی و حکما در شیء مشکلات ذکر کرده و تضرع
انجام آنچه بر طریق تضرع در کتاب مواهب وارد شده ذکر کرده می آید قاضی بیه بکر بن العولی کار عظیم علماء
مالکیه است گفته که روایا و کافی است که پیدا میکند خدا متعالی و حل بنده بر دست ملک اشیطانی جماعی آن
یا تعیرات آن و حاکم و عقلی روایه کرده اند که ملاقات کرد عمر را رضی الله عنهما و گفت یا ابو الحسن مروی بیه روایا
پس بعضی ازمان صادق آید و بعضی کاذب می اند گفته نعم شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
میگفت نیست هیچ عید و نه آنکه خواب میکند پس بر بگرد و بخواب اگر آنکه بیه روان می آید روح او بسوی عرش
پس بگرد و بآن عرش آن روایست که صادق می آید و آنکه پیدا میشود بپایان عرش کاذب می آید و تضرع
انیمه بشده اصح نمیداند ابن القیم حدیث آورده که روای می مومن کلامی است که میکند او را بروردگار تعالی و
تقدس حکیم تر ندی گفته که بعضی از اهل تفسیر و قول متعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیاً او من وراء حجاب
گفتند من و در جواب ای فی المنام و روای ای انبیا صلوات الله و سلامه علیه هم چو است بخلاف غیر ایشان پس

چنانچه

در باب تضرع

و می نمی در آید آنرا از خلقی زیر لاکوی خود دست بخلاف رویای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد و اورا شیطان
بنامی از حدیث انس آورده که رویای من از مرد صالح یکپوست از چهل شش خبر دانه نبوت گفته اند که مرد
غالب رویای صالحین است و مگر مرد صالح می بیند گاهی انصاف را ولیکن نادریست از حقیقت تلک شیطان
از صلا بخلاف غیر صلا که صدق در روی نادرست از حقیقت علیه تسلط شیطان بر ایشان و در اینجا اشکال کرده اند که
چون در خواب نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منتظم گشت نبوت نبی صلی الله علیه و آله و سلم و از آنجا که
اگر از نبی است صلی الله علیه و آله و سلم پس جزو است از اجزای نبوت حقیقت اما اگر از غیر نبی است پس نبی جزو است از
اجزای نبوت پس این باز با اعتبار تشبیه و یا به نبوت از افاده علم بعضی گفته اند که اگر ادعا نبوت است و نبوت اگر چه منتظم
علم و باقی است و از آنجا که رسیدند که با تعبیر کنند و با هر کس گفت ایما به نبوت بازی میکنند بعد از آن گفت از ادیان
من النبوة مرادی همان تشبیه و یا است به نبوت از جمله اطلاع بر بعضی عیوب و بعضی گفته اند که جزو شی منتظم نیست نبوت
و صفت کل را که یکسبک گوید بشمندان لا اله الا الله با و از بلند نیگویند و از حدیث و این سخن محقق با اعتبار حقول زیرا که جزو
غیر کل است و نبوت مجموع این اجزاء است و هر جزو نبوت نیست و این ظاهر است و ممکن متضاد است که در نبوت داخل است
نبوت عبارت است از مجموع این اجزاء و ما فهم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم باقی
نیامد بعد از نبوت مگر در یاد و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما از قول عیسی و اما که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
داشت پرده نماز را بر میانک او بسته بود عیسا به در عرضی گرفت از نیعالم و مردم صفت بسته ایستاده بودند پس
این کبر رضی الله عنه گفت ایها الناس یا فی نماز میثرت نبوت که رویای صالحی که می چند آنرا تسلیم باید به میشود
برای او تعبیر میثرت با اعتبار غالب است و الا بعضی رویا مانند هم میثرت و صادق هم میثرت یا بعضی آنرا برای
مسلم بجهت فتن با استعداد کند برای خبری که واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود قاضی ابوبکر بن ابی طالب گفته اند که آنرا
نبوت میدانند حقیقت آنرا اگر ملک یا نبی یا آنچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین گفته است که رویا
جزوی از اجزای نبوت است فی الجمله زیرا که در وی اطلاع بر بعضی از عیوب و بعضی از وجهه انافیس است و بعضی
است بر صفت و در صفت نبوت و امام رازی رحمه الله علیه گفته است که لازم است عالم را که بداند هر خبر را چه تفصیلا و
تحقیق کند یا نه است حق تعالی هر هر عالم را چه که واقف است نزد آن پس بعضی از آن خبری است که گفته اند
مراد آن جملات تفصیلا و بعضی از آن است که دانسته میشود و جملات تفصیلا و مراد از این قبیل است و در حدیث نیز
روایات مختلف آمده و در بعضی جزو است از نبوت و بعضی جزو است از بعضی و در بعضی نبوت و بعضی نبوت

صدق و اعتبار صدق قول و صدق رو با ظاهر است چه هر که صدق بگویند و شن میگرد و دل اهل حق
 ی نه بر او اداک و خوش میگرد و معانی بر وجه صحت و صدا و هر که میدارای روی صحیح و سالم است خواب از سر
 بهیند و خواب بر روی کاذب و غلط که فاسد و ظلم است قلب او پس نمی شود که کاذب و مضغاث
 حیوانی و غیره و حق بخیر میگوید که کاذب و صحیح و لیکن اکثر و اغلب همچنان مستحکم گفته شد و تیر بر حدیث آمده
 که چون پیشتر کی از شما خواب چیزی را که دوست میدارد و از پس آن از خداست و باید که تدوین نماید و از فعل
 زخمی شد گفت بآن دیگر چیزی بیند که ناخوش و ادا از پس از شیطان است و باید که استخاره کند و از شر آن
 دور که گفت از آن کسی و ضرر نیکند و راه الهی و در روایت مسلم آمده که خواب بآن شیطان است و ضرر نه هر کسی
 بآن و باید که نقش کند بجانب دست چپ سوار و تو بکن از شیطان در روایت دیگر آمده که غیب از بهلولی
 بهلولی دیگر در روایتی دیگر آمده که نماز کند و توحید کند بآن مگر حبیب لبیب را در روایتی که کلام از ناحیه
 و بخانه الکرمی را در آن آمده است که روی پای پیچیده است یعنی اعتبار ندارد و ملاحظه کنی خود تا آنکه تعبیر
 نشود و چون تعبیر گردد شود و آنچه میگردد و نیز آمده است که روی او را کسی راست که تعبیر کند یعنی هر چه نوشت
 تعبیر گردد شود همان شود و این حدیث ضعیف است و با وجود این مردان خواب بود که هر عالم باشد و صواب
 کند تعبیر و اگر صواب کند برسد و دیگر را که اقا و اولاد باید که تعبیر بخند و تا توانند حل بر آنجا نبیند که از عالم
 رضی الله عنهما آمده است که گفت زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد روح من غایب است
 گداشته است مرا حائل در جواب می بینم که ستون خانه شکسته است و زانیده ام که کوزه چشم فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بآریه مرد تو انشاء الله تعالی صحیح سالم و برای تو غلام نیکو کار را در این زن یکبار و یکبار آمده
 و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصه خواب او را بر سیدم پس گفت خواب خود را و گفت من در خواب او که
 از این خواب تو راست است بر من روح تو برانی تو غلام بدکار را پس نشست آن زن و گریه میکرد پس آمد و سوخت
 صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود باز آن ای عاقله و این چنین کن چون تعبیر خواب مسلمان را تعبیر کند بخیر و
 حل کند همان زیرا که بعد از افع میشود و بلا تعبیر گردد شود بدان و نیز آمده است که ساریدش از فریب گوید بخیر
 از راه سارید از آن تعبیر کند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز از چنین میگردد گفته اند که از خواب بیان
 است که تعبیر کنند خواب را از طلوع شمس و نه نزد خواب آفتاب و نه نزد زوال و نه نزد شب و چنین است
 و صواب و در حدیث ظاهر نیست و حدیثی بهرین باب نقل کرده و اگر گویند که این اوقات اند که نماز و آنرا

در اینجای از این

در اینجای از این

کرده است پس وقت استوا هم باید ذکر کرد و اگر نیکو نزد و اهل شایسته این کرده منع در میل حیثیت و تحقیق
 ثابت شده است در صبح که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از نماز با تمام بر میگشت می پرسید از صحابه
 آیا دیده است هیچ کس از شما خوابی شب پس ذکر میکرد و هر کدام از ایشان خوابی که دیده بودی و تعبیر میکردی صلی
 الله علیه و آله و سلم و بخاری در صبح خود باین حدیث کرده بعنوان باب تعبیر الروایة بعد صلوة الصبح لیکن این پیش از
 طلوع آفتاب است و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوفست بر دلیل و دلیل بر آن خبر که است نماز در آن اوقات ظاهر
 نیست و در عبارت مواهب اشراقی باین ماضیست تا آنکه بعضی گفته اند که سبب آنست تعبیر کند بعد طلوع شمس تا
 زنیقه و از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رد میکنند بر آن در وجه سوال آنحضرت از صحابه بر رویه باین گفته اند
 که آنحضرت منتظر بشارت فرج می بود میخواست که از جای ظاهر شود معلوم نیست که انیمیش از کجا میگوشید ظاهر است
 که مقصود از سوال مذکور نوع حال صحابه که ملوک هر یک ناگهیا رسیده و تدبیر آن چه باید کرد و شایع غفلت که
 محاطات عربیان و واقعات ایشان را میسرند و علاج میکنند با تبعاع همین سنت خوابیده بودند و علم بعضی علما
 گفته اند که تعبیر رویان در صلوة صبح اولی و آخرت نسبت باوقات دیگر از جهت حفظ صاحب روایه و با سبب
 حدیث آن و گاهی عارض میگردد و نمایان و از جهت حضور و ذهن عابر در آنوقت بجهت طلب بود و نورانیت قلب و قلب
 شغل و بی فکریت در امور محاش و از جمله آداب رانی آنست که صادق الله باشد و بر وضو بنشیند و بر سجده است
 چنانکه سنت است و زعفران و بخور و در وقت بخواب رفتن سوره و شمس و اللیل و التین و سوره اخلاص و سوره قمر
 میگوشد اللهم انی اعوذ بک من شی الا حلام و ما یجیرک من تلاعب الشیطان فی القیظ و النام اللهم انی اسألك
 رد یا صاحب صادق صادق و نافع حافظ غیر مشبه اللهم انی فی ساعی فی ما احب و یا بد که عرض کند بر شمن و جاعل تالعت بل
 و اوت عداوت بر جانب غیر خیر حمل نکند و قمار رد با سنخ در دو قسم است یکی صفات احلام و آن خوابهای
 پریشان و کاذب چنانکه کسی را بیداری خفاهای قاصد پریشان در خاطر میگردد و ضعف و رنفت و بخی خسر
 خاشاک در هم آمیخته و فی الصراح ضعف و سه گیاه در آمیخته خشک و تر اصغاف احلام خوابهای شودید و
 الحیث در آنمین سخن و احلام جمع حلم بضم خ و اب که باغ بیتد و این قسم رویا تعبیر نیست تعبیر ندارد و گاهی بجهت
 تلاعب شیطان است تا نماند و بگویند گرداندر آئی را و مجنون سازد و سالار چنانکه کسی بیند که بریده شده است
 سر او و آن سر دو یا مرده است یا در جای هولناک افتاد و وصلی ندارد و از آن روایت کرده است
 از جابر رضی الله عنه که اعرابی اند گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است

من در پی آن میروم پس سخن کرده ام آنحضرت و گفت خبریده ام بخت شیطان بود در نام چنانکه بینید که فرشته امر
 میکند و بعضی را ملامت میکند آنرا محال یا هر چه بیداری از حدیث نفس و از روی محال دارد و همانرا در خواب
 می بینید یا آنچه غالب است بر لاج او از لغو یا صغریا یا م یا سودا شلا و افق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه
 بلخی آید یا بیدار می شود و آنش در گمائی زرد و بیدار می شود و رنگهای سرخ بیند و سودا می دهد و یا چیزی سیاه
 بیند و امثال آن قسم دوم رویای صادق است مثل رویا یا نبی یا معین ایشان از صاحبین دگای غیر ایشانرا
 نیز رسیدن در توفیق اتفاق می افتد و در دنیا و عبادت رویای صادق در رویای صادق و ظاهر آنست که برود بیک
 منی و بعضی فرق کنند که صادق آنکه راست باشد و صادق آنکه مافوق مقصود و حسب و نگاه نماید این در رویا یا نبی
 و صاحبین نسبت به امور آخرت یکی باشد و اما نسبت به امور دنیا بحسب ظاهر بخوبی نیست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم فرمودند و دیگر که گاه از ادب میکند و در شمشیر خود دیده که خنجر افتاده است تعبیر کرده پنج کعبه را با خود رسید
 اصحاب او را و از او فرزند شمشیر کشته شد و حوی از او پیوست و یکی از حضرت خمره رضی الله عنه بن عبد المطلب
 بعد از آن عاقبت مرتقا تر است و فتح و نصرت بر مخالفین و جمیع مردم همه بر سر قسم اندستوار بحال غالب
 بر ایشان استوار صدق و کذب است و نقد و غالب بر ایشان غشاست و نادرست بر ایشان صدق و
 کفار صدق ایشان بغایت نادرست و از بعضی کفار صادق نیز می افتد چنانکه رویای صاحبی السمن یا یوسف
 علیه السلام و رویای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که صادق رویای بالا سخا و ذکر کرده اند بعضی
 علماء که رویای اول میل و رنگ می افتد و اول آن و از نصف ثانی تفاوت اخیر می افتد و ثانی سیر و رویا
 حضرت خصوصاً از طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است که اسیر رویا در تاویل بعد از قیل و لعل
 است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رویای نهام مثل میل است و نهام حکم مردان دارند و بعضی گفته اند
 که زن چون چیزی بیند که نهامی آنست آن رویای نوح است و همچنین رویا عبد برای سید و همچنین در یک
 عقل برای پدر و مادر است و الله اعلم و اصل تعبیر که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است بسیار است
 از آنجا که در حدیث آمده است که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود در آنکه من در خواب بودم آمده شد نزد من قبیح شیر پس نوشیدم از آن شیر تا گمانم نمیشد که این را
 که بیرون می آید از ناخن و در در و طاعتی نوشیدم شیر تا ما آنکه می یابیم آنکه مدوان بگوید در گمائی من میان پرست
 و گوشت پست در دم آنچه زیاده ماند از آن مرغ را گفتند صحابه پس چه تاویل و تعبیر کردی یا زاریار رسول الله

در ارجح النبوة ج ۱

پس

گفت بعلم و شیخ این ابی خضر گفته که تعبیر کرد حضرت علی علیه السلام این را بهمان اعتباری که در کلام هر شنیده بود آنحضرت را در آن امر یعنی در شب جوانی که آورده شد نزد آنحضرت فدح خود و قبیح لبین تا آنکه هر کلام که نه شنیده اعتبار کرد آنحضرت لبین را البته گفت هر روز با جبریل علیه السلام اختیار کردی و نظرت در لبین من را در بعضی احادیث منقول و بعضی روایات علم و دین آمده و وجه تعبیر لبین را بعلم گرفت فصح است و بودن او مسبب صلاح بدن پس علم از غذای ارواح مانند لبین است و غذای بدن است و علم آن دو گویند که مثال علم در عالم لبین است و الحمد لله این سبب که در بعضی مقامات بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این سعادت و بشارت مستعد و مستبشر گشته می بینم که سبب و بود پاک نرسد از شیر طیف شیر خوش طعم یافته است و آن همه را کشیده و فرود برده است امید داشت که به تعبیر از علم دین مشرب شود و غنای خود را در دیگر نیز کاسه بزرگ از شیر سفید غایت سفیدی لطیف و نطفه خورده و الحمد لله علی ذلک و از آنجا که دین است صلی الله علیه و آله و سلم در آشنای آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده میشود بر من در بدین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبیح را و فحش را آن بدین در حدیث بخاری از ابی حمزه ثمالی آمده که ایشان می پرسیدند که بعضی از آن پیروان شما میروند و بعضی در آن نیست و گذشت بر من سخن از خطاب و بروی پیروان من است که میکشد از این یعنی در آن از زمین و در آن در آسمان دارد یکی آنکه کوتر از آن چنانکه بخل چسبیده باشد و یکی آنکه پایان از آن بود چنانکه سبزه رسیده باشد پس در آن تر نخت خواهد بود و در میان این احتمال است و از آنجا که میگویند در آن روز در آن حال آورده بعضی از آن کسی بود که قبیح او ناسمه است و بعضی از آن همان سابق و به تعبیر از دین بقیع است که قبیح میباید و عورت را در دنیا و دین میباید و در آخرت و عجب میگردد از هر گروه و اصل دین باب نوحی حقیقی است و باس النوری ذلک غیر و بعضی گفته اند که در آن است که دین تر سبب عورت و جلی را چنانکه میباید قبیح عورت بدن را پس آنرا که رسیده است ناسینه میباید و در آنرا که اگر چه از کتاب معاصی میکند و آنرا که پایان تر است فرج او ظاهر است و پایهای او را پوشیده میباید میکند بسوی حصیبت و آنرا که ناپای رسیده کسی است که پوشیده است بتقوی از جمیع وجه و آنکه میکشد قبیح خود را زیاده بر آنست بل صالح کامل و در نایب یا ناسه مومنان باشند یا حصیبت است مومنه و محمدی علیک بعضی از ایشان در دین علی و حصیبت است از من بر آنست او را و اعتبار نایب نایب و بعد از آن رضی الله عنه در دین باب نظام عالی و از حدیث معلوم میشود که اهل دین متفاضل اند در دین بقلبت و اکثر ثروت و ضعف و این از آنست که محبت

و در نام و در دوست و فیض و آن غرض میست که در دست شرف از جهه و در و عید و در طویل و عالم مناس و از
تکلیف نیست مابین مشایخ است که در شب جوان قلب شریف را در پشت طایفه استند و از انجلا و بیست و شصت
در و ستمای شریف دی صلی الله علیه و آله و سلم و غیر آن بکذا این ابو هریره روایت میکند که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در انشای آنکه بود من در خواب ناگاه داده شد مرا خراشیدم از اینها نه من گفتم
است از خراش این کسری و فیض و غیره که فرغ که ده شد بر است دی و احتمال دارد که معاف از ذنب و غصه باشد
فرمود پس نهاده شد در هر دو دست من دو سوار از طلا پس کران و در که آمدند بر من و اندر و بگین ساقینه
پس دی که ده شد بر من که نفع کن این سوارین را پس نفع کردم آنها را پس رفتند سوارین و در و دایمی بودند
پس تا ویل و غیره کردم سوارین را که آن در که اب که من بیان ایشانم کی صاحب مفاد دیگری صاحب تمامه
که دعوی میبری که در مجلس کذاب و در بونیک یا سود عیسی که درین دعوی نبوت کرد و گفت او را غیر از منی شرف
از و ذات آنحضرت دی آمد بوی صلی الله علیه و آله و سلم قتل دی و در عرض نبوت قبل مرگ پس خبر داد و قتل
دی و فرمود قتل العباس فیروز الله علی ذفر و موفا و غیره دیگر کسی که کتاب که دعوی کرد در بیامد که بوی
است از بلاد چهارگشته شد در خلافت صدیق و قصه او مشهور است و در و چنگد این و سوارین گفته اند که
کذاب وضع شدی است در غیر مجلس پس چون دید آنحضرت حد در این خود و سوار از طلا و نود و نه اینها از
لباس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که اینها علیه نسا را ند و آنست که ظاهر خواب شد کسی که در و
کنیز چیر را که نسبت الی آن و نیز در و بون از ذنب که منی عتاست موافق را پوشیدن آن دلیل است بر کذاب
و نیز ذنب شستن از ذنب است یعنی رفتن پس داشت که آن چیز نیست که ثابت بنامه امر آنها و کلام این
با نکر و حق سبحانه تعالی را و او را بیخ کردن آنها را پس رفتند و پند پس آنست که در و نازا علی سکندر
و کوهی صلی الله علیه و آله و سلم بودی که آمده است از راه میکنند آنها را از جای آنها و می گفته که مناسب است
در این رویار آنست که اهل عفا را اهل ایمان اسلام آورده بودند سعاد را اسلام را پس چون ظاهر شدند
در آنجا و کذب پس نامی که کردند بر اهل این و بلید را کاش دادند کلاهای خود را و دادی و الله خود فریب
خود را و اگر آنها را پس گویا این نیز نه شدند و سوارین نیز نه گداز این و بدون آنها از ذنب اشارت است
با رانش دادن آنها کلام خود را و زخرف نام ذنب است استی و بعضی از سوارین را پس گویا گفتند
آنکه سوار در دست مشایخ است تمیز در دست را چنانکه در پای بیا خود و قید منع میکنند دست را و در دست

از محل و تصرف گویند که این گفته بود دوست شریف را و گذاشتند که محل و تصرف کند بر دوست کند از ذکر
 طبی و از انجمله رویت ملک سیاه زواید موسی که بر بدن می آید از مدینه و تعبیر آن بنقل و بار مدینه و جعفر طایف
 کرده است بخاری از حدیث عهد الفتن عمر که فرمود آنحضرت و دیدم امرأه سعاد زواید موسی را که بر بدن
 آمده است از مدینه و اما گفت که بهمنه بفتح میم و سکون ناء و غین معجمه نام جفهاست بضم جیم و سکون حاء حملا و
 و ناکه نام موضعی است میان مکه و مدینه مکرمه و ساکن بودند و روی سیو و پس نادیل کردم آنرا که بای مدینه نقل کرده شد
 بسوی جعفر و مدینه پیش از قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و با و تب بسیار بود پس آنحضرت
 او را بر آورد و در دیار کفر رساند و در وجه تعبیر و تخیل و یا با حرا سوداگر گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بشکافت از لفظ شنود که یعنی بدی است و در آنرا که معنی در دست پس نادیل کرد بر بدن نون او را بر آمدن
 معنی چیزیکه جمع کرده است آنرا اسم او که سودا و راست و نادیل کرد بر بدن لاس او را که آن بدی که می برانگیزد
 شر را بر درخت نزل و آلی گفت که اهل تعبیر میگویند که هر چیزی که غالب است بر وی سیاهی در روی اوست و بدو نوم
 میباشد گفته اند که نوران راس او میل کرده میشود و به تعبیر آنرا که وی می برانگیزد و ابدان را بلرزد و میگرداند و در میان
 که پ سوداوی که بیشتر و شستنی آمد و از انجمله رویت سیف که می جنبانید آنرا و گسسته شدن سیف و باز آید
 بحال خود و در ایاتی موسی آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دیدم در منام که من
 جنبانیده ام شمشیر را پس گسسته شد پس جنبانیدم بار دیگر پس گشت بهتر از آنچه بود تا وایل کردم آنرا آنچه آمده
 خدا تعالی از فتح و اجتماع مومنین در وجه گفته اند که آنحضرت تعبیر کردند صاحب سیف را زیرا که جگر و زهره و غلبه
 الله علیه و آله و سلم به ایشان بود و تعبیر کرد جنبانیدن شمشیر از زهر کردن ایشان را و بر شکسته شدن شمشیر نوعی تربت
 بر ایشان و جنبانیدن بار دیگر و عود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شد فتح و محبت و عرا ایشان را
 و این منام در تفسیر غزوه احد است و در واسطه صافی و دیگر ذکر کرده است هم از ابی موسی که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم که دیدم در منام که من بجزت میکنم از آنکه بسوی ارضی که روی تخیل است پس خیال کردم که آن
 ارض بیابان باشد یا بحر و تخمین کرد آنرا تخیل بسیار است پس از آن دانانیدم که شیریت و در روایت امام احمد و غیر
 وی از جابر ابن عبد الله که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دیدم من که گویا در عرض حصین و کاهه ام و دیدم
 گاه و آنرا که فرخ کرده می شوند از گاه که در خدا تعالی خبر و اید و صف را پس نادیل کردم در عرض حصین
 را و مدینه و نادیل کردم خنک گاه و آنرا یکسانی که نشسته شود و از احد از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین

و تاویل کردیم با آنچه آورده است تعالی از وقوع و ثواب در صبر بر جهاد و قتال که در سوره بقره ذکر است
 و ابهام موضع آن و تعیین ثمر و شهر سیف و انقطاع آن و عود آن بحالت اصلی و یکویش جمع کردیم و ذکر بقدر
 بحال آن در حدیث نکرده قند بر و از آنجمله روایت است علی الله علیه و آله و سلم که بر چاهی است و آب سیکش
 رد است از آنی هر چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب می بینیم که من بر سر چاهی ایستاده ام بر آن
 چاه دوی است پس کشیده ام از آن چاه آب آنقدر که خدا خواست پس انسان آمد بر من ای محاف و کشید از آن چاه
 یکم و دو آب و در روایتی آمده بود که گرفت و دو را از دست من تا در راحت انداخته و در روایتی چنین هم می گویند
 عجیب تر از دوی که عمل او پس گشت آن دوزب غوب و غوب بفتح غین مجر و سکون را دو بود بزرگ و دوزب بفتح ذال
 معنی دوی پر آب بود که کشید و وی آب را ضعیفی است و ضعیف می زد و او را پس از آن آن معنی بخطاب یعنی پیوسته
 عبقری از مردم مگر کشید آب را مانند کشیدن این خطاب تا سیراب شدند مردم و عبقری از قوم سید و بزرگ
 و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقری را می بینیم بر یا نگویند و عرب هر چیز از مردم و جانم و فرس و جز آنرا
 که در نهایت قوت و حسن و لطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی الصحاح و فی القاموس البقر موضع کشیدن
 العبقری الکامل من کل شیء و السید الذی لیس فوقه شیء و الله یومر و رعایتی آمده پس سیکشند بر آنا نکر
 سیراب شدند مردم و پیر شدند و در مان شدند و در مواهب سیکوید که گفته است قودی این شایسته است که یاری
 شده است ازین مدخله از ظهور آثار صاحب الشیطان و استخفاف خلایق بالشیطان و اینها خود است از آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم زیرا که صاحب امر است پس ایستاد در امر وین اکل و نام از همه و تفریک و قواعد دین و حکم است
 اساس ملت را صلی الله علیه و آله و سلم پس خلیفه شد و را چه بگوید و قتال کرد اهل روت را و قطع کرد آخر ایشان را
 تا باقی نماند از ایشان کسی بعد از وی خلیفه شد و پس فراخ شد مایه اسلام در زمان شریف وی پس نشاء
 کرده شد امر دین اسلام را بجهای که صدوی است که در دست حیات ایشان مصالح کار ایشان و فعل و قول
 که فرمود گرفت ابو بکر و او ازین نادر است بخش در اشارت است بخلاف آنچه بگوید از موت آنحضرت زیرا که مرت
 راحت است از آنکه دنیا و ثواب آن پس قیام نموده به تدبیر امر است و ما نماند از ایشان و آنکه فرمود کشیدن
 وی ضعیف است از قدرت از قدرت و ولایت وی و و سال بود بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد
 تا ولایت عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد انتفاع ماس بودی اساح باقت و آره اسلام
 بکثرت فتوح و مهابت و در دین و دین و نیست در قولی و صلی الله علیه و آله و سلم و غیر آنکه در معنی

از آنجا که

میست

روایات مذکور است شخصی در نشاء فونی الکر بن کله البیت که در دعای حسین و ادعی شکر میگویند و از آنجا که
 روایت کرده است مسلم از انس گفت فغیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یفرمود یدرم اشب در خواب
 که خانه عقبه بن رافع که صحابی است رضی الله عنه ابن خال عمر بن ابی صلی یک طبق طب این طب پیش یاران
 او در نزد طب این طب فونی از طب مدینه منوره است و این طب شخصی بود که این نوع از طب بر وی منسوب است
 کرده و نشاءه بود که از با خوش میداشت خوردن آن طب این طب و قراین طب میگفتند با او تغییر فرمود که
 عاقبت خبر ایشان راست در دنیا و آخرت این یعنی را از عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده
 که گفت و ما فیت ایشان راست و رفعت را از این رافع گرفت و وی که اختیار کرده است ایشان را از فاضل
 شمرین خوش آمد ایشان را از نقطه طب بن طب گفت اینها جمله از مناسبات است که آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم فرمود و تغییر نموده است ولیکن پوشیده ماند که فیت ایشان آنحضرت نه بجز راستنای مناسباتی است
 که دیگر کرده اند و نه چنانکه اصل تغییر مناسباتی که ایشان را روی و در اسباب نمایند بلکه همه بر وی و الهامند و اگر به عاقبت
 مناسبات هم باشند در نسبت چنانکه در حدیث روایت طب این طب حانی از اسما که گفته تغییر فرمودند و عادت
 شریف بود که از اسما و معانی اخذ کرده تعادل نمیداد چنانکه در حدیث بریده سلمی که در طریق مدینه و هجرت
 پیش آمد که بریدم نام تو چیست گفت بریده فرمود و در آنرا باز برید نسبت تو چیست گفت سلمی فرمود سلمی آنرا
 باز بریدم کدام سلمی گفت از بنی سهم فرمود اصیت سمک و غیر آن و لهذا تعبیر کرد و بیعت را بمنین و حال آنکه
 سیف و تعبیرات دیگر است نزد معبران مثل مله و ملخ و زوجه و لسان و اشارات و اشارات آنجا که ذکر کرده است
 طبیبی و اندک علم وصل آنچه گذشت بیان روی آنحضرت بود که بذات شریف خود دیده اما آنچه صحابه دیدند
 و آنحضرت تعبیر کردند نیز بسیار است و عادت شریف چنان بود که چون از نماز یا بعد از بر میگشت روی او را بر صحابه
 و میفرمود هر که دیده است از شما اشب خوابی را بیا که بخواند قصه آنرا بر من تا تو تعبیر آنرا برای من و اگر ننگفت
 هیچکس خود آنچه دیده بودی فرمودی یک باطل است همچنین پرسید که نه شاکس خوابی دیده است گفتند نه چه است
 از یکس خوابی فرمود ما من می بینم اشب و در ملا که آمدند و اگر فتنه هر دو دست هر دو را آورد و در هر دو
 از من فتنه نگاه روی نشسته است و روی دیگر بسته بود و در دست وی انبوس است از آن پس کسی
 در آنجا و انبوس را در گنج می و در کله میگفتند تا رسید قفای او را و همچنین میگفتند بکله دیگر مانند آن باز می بیند
 کله و دست میشوند با روی در آن انبوس را در کلهها همچنین بهر بار میگفتند فتنم آن و در این حسب گفته

روان خوشتر پس دیگر چیز با هم بدینی است پس روان شدیم تا آمدیم بر مردی که بر سینه خفته است و روی او
 ایستاده است بر روی سنگ در دست که می شکند باین سنگ سر او را که بهم آمده است و پشه و بال خود را
 میزد و این مرد بسوی سنگ ناگه برآورد و چون باز می آید می بیند سر او را که بهم آمده است می شکند سنگ پس
 آمده است باری شکند سر او را گفتند این چیست گفتند روان خوشتر پس روان شدیم تا آمدیم بسوی سوراخ خانه خور که
 اعلای دی سنگ است و اسفل اما فراخ و در آن روان اندر بر نه ز روی آتش افزون است و چون
 شعله بگردد و آتش بالا برسد و بلای می نازد و گشت که بیرون افتند که چون فرو می برد و آتش بر میگردد و دور
 افتد پس گفتند این چیست گفتند روان شدیم تا آمدیم به شهری که از خون است مددی مردی است ایستاده
 در میان نهر و کنار نهر مردی است که پیش می شکند است پس روی می آرد و بسوی گانه مردی که در
 نهر است چون سوار بر که بیرون آید می اندازد آن مرد که گانه نهر ایستاده سنگ را در دهن وی پس باز میگردد و
 او را بهمانجا که بود و همچنین هر بار که قصد میکنند می اندازد و در دهن وی سنگی را بر میگردد و چنانکه بود پس گفتند این چیست
 گفتند روان شود روان شدیم تا رسیدیم بسوی مرغزاری بسز که در وی درختی است بزرگ و در بیخ آن درخت پیری
 است و کوه که مانند دانه گاه مردی است نزدیک بدخت در پیش او آتشی است که می افزود و آنرا پس در دهن او
 بالای آن درخت پس در آورده و در سرای که میان درخت است که هرگز نمیدهد ام بهتر از آن سرای دیگر و مانند
 پیرانند و چنانند و مانند کوه که در دهن او از آن سرای بالا تر برده و کوه که در دهن او سرای بهتر
 افزون در حسن از اول مددی نیز خوانند پیران و جوانان پس گفتند من مرغان و دود را تحقیق بسیار گردانیدند
 مرا شب اکنون خبر دهید چرا ناچارید من گفتند نعم خبر دهید اما مردی که دیدی چرا که پاره کرده میشود و
 پس در دهن توئی است که سخنان دروغ میگفت و تفکوه میشد از وی تا میرسد آفاق عالم را پس کرده میشود
 بوی آنچه دیدی نافرمانی است و آن مردی که دیدی شکسته میشود و مردی که تعلیم کرد او را خداستانی فرازا
 پس خواب کرد از قرآن در شب و خواند قرآن را و بر نماز برای ناز شب و خواندن قرآن و عمل نکوهه رند
 خبر آن کرده میشود بوی آنچه دیدی تو نافرمانی است و آنرا که دیدی تو که در نهر انداخته اند و آنرا که
 دیدی در نهر خوارانند و پیری که دیدی تو را در بیخ درخت ابراهیم علیه السلام است و کوه که در گرد او بیند
 اولاد مردم اند و آنکه می افزود و آتش را مالک است خازن آتش و سرای نخستن که در آمدی تو سرای عالم
 مسلمانان است اما این سرای سرای شعله است و من جبرئیل و این بیکائیل است پس بر دار سر خود را پس

پس برآشتم سر خود را ناگاه وی بنیم مانند برود در دانی مانند بر سفید که می بار و گفتند آن منزلی است غنیمت بگردد
 در آن روز که بمنزل خود رفتند هنوز باقی است مرز آن که تمام کرده است از راه چون تمام یکجای می آید
 خود را راه انجاری دور حدیث زیادتی است که در رعایت دیگر از بخاری آمده است در مورد ابنته که
 مذکور اند از غراب آنچه روایت کرده شده است از تعبیر است آنست که ز راه عمر بن نخعی ندیم آوردیم خود را
 صلی الله علیه و آله وسلم در وقت صبح پس گفت یا رسول الله من درین راه که می آورم خوابی می بینم که ماه خری که
 گذرانسته ام او را در قبیله زانیده است ز غاله را که دو رنگ است سپید و سیاه پس فرمود آنحضرت یا سب زرا
 واهی که او را در خانه که حامله شده باشد گفت نعم واهی هست مرا در خانه که گمان دارم که حامله شده باشد
 فرمود آنحضرت تحقیق زانیده است آن داه غلامی را که پس نیست گفت ز راه پس سید جیست که سفید و سیاه بود
 فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک آورم فرمود یا سب زرا که می پوشی از مردم گفت نعم سوگند بخدا ای
 که فرستاده است ترا بحق زانیده است آن برص را از من هیچ مخلوقی ندانسته است آنرا فرمود این سفیدی
 و سیاهی در بدن آن بچه این است که از مرض خود وی ظهور نموده است باز گفت ز راه و در مردم نهان بنامند را
 در خواب و این نهان بنامند یکی از ملوک عرب بود در زمان کسری که در وی دو گوسفند است و دو یاز و نه
 سوار که زبورای زمان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن ملک عرب است که باز دیگر در بحال خود نیست
 و بخت پوشش در بخت نیک گفت ز راه و دیدم گنده سر بر باد و موس که سفیدی موسی دی سباهی در آسمان
 است بیرون می آید از زمین فرمود این تعبیر دنیا است و گفت دیدم آتش را که بیرون آمده است از زمین پس
 حامل شده است میان من و پس من که او را عمر و میگویند و دیدم آتش را که میگوید نطی نطی نطی زبانه آتش
 نام دوزخ است و میگوید بنیاد و بنیاد بنو من شمار را اهل شمار را مال شمار فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 آن بنده ایست که میباشد از زمان گفت ز راه چیست آن فتنه و کرامت است یا رسول الله فرمود نیک میکند
 مردم را با امام ایشان و خنک ناگاه گرفتن ناگاه کشتن و فغانک و لبر زانیز و گینه پس از اختلاف و تشبک میکنند
 همچو تشبک لاله با راس یعنی استخوانهای که بهم تشبک اند و یکدیگر در آورده اند کنایه از سرچ و حرم دور یکدیگر
 و فغان است آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم انگشتان خود را فرمود موجب الهی نه محسن یعنی گمان می رود و در
 خسته بکار که وی نیکو کار است یعنی اشتباه میشود که کارهای بد میکنند و نیک میکنند پس اندام من اندام من
 من شرب الماء یعنی در وقت خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب که کثرت تناول برده اند گفت

مواهب پس نظر باید کرد این تعبیر و بار زار از شکوای نبوت مشهور است حق مکتوب بطار صدق مخلوق با نور و
 و از این عبارت ظاهر میشود که تعبیر آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مجزا از نسبت و تشابهت و ظن و تخمین
 نیست و اگر این راه بهم باشد اضمحلال خلفت و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت مگر گفته شود که سوارین را درین
 تعبیر راجع بشارت ساختن و فرمود تعبیرش آنست که ملکی عرب عاید بنیت و بیعت خواهد بود و سابقا که گذشت
 که هدایا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوار بر اسب دوست خود گران و مکرده آمد بروی حوالش آنکه نعمان بن المنذر
 پادشاه عربی بود از جانب اکاسره و ایشان سوار می پوشا نیند ملوک را و متعلی می ساختند بکلی رسول اباس
 نعمان بود مکرده نموده بود در غیر موضع بود و در غیر موضع عفا و آه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرده است لباس
 برای احاد است پس جای آن بود که اندر کین سازد او را که از لباس وی نبود پس استدلال که بان راعی
 موضوع در غیر موضع و لیکن مجروح شد عاقبت برقتن و بریدن آن و از قیس بن عباد و یهم بن عقیف و سعد و یزید
 آمده که گذشت بود من در مسجد مدینه در طریقه که در دی سعد بن ابی و ناص و عبد الله بن عمرو رضی الله عنهم پس
 گذشت عبد الله بن سلام و در روایتی در آمد مردی که بر روی وی از خشوع بود پس گفتند حوائی که گذشت بمذنبان
 مردی است از اهل بیت پس گذارد دو کت نماز و سبک گذارد و بر آمد و در تن من در پی وی رفتم می که بنگارید
 آمدی و در سبک گفتند این جماعه که این مردی است از اهل بیت گفت بنی بایکدی لیکو می چرخید علم گذارد و بان و در روایتی
 بنی باید ایشان را که گویند چیز کینیت مرا ایشان را بدان علم و درین سخن تواضع است از وی رضی الله عنه و ترس
 از عجب و ترس آنکه در راه با جماعه نکر و بعضی نمیدانم که ایشان را از جماعه حاصل شد یا بمعنی خبری که هست
 این است که من خوابی دیده بودم در صدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گویا غزائی است بنزد فرغانی و دیگری در
 دی سکنی از آن پس بلند که اسفل دی در زمین است و اعلای دی در آسمان و در اعلای آن عروه است عروه
 و نه کوزه و در و مانند آن استحاره میکنند او را و میخیزد که حکم بگیرد و آنرا سیکو بدیست گفته شد یا لا اله الا الله میگوید
 و طاقت ندارم که بر این پس بر آمد و از حد شکاری و برداشت جامهای مرا از پس من پس بر آمدم بالای عمرو و گفتم
 عروه را گفته شد مگر این عروه ملا پس بیدار شدم و ملای آنکه عروه در دست من بود پس گفتم این خواب را
 بر خویش اصل الله علیه و آله و سلم فرمود این بد خدا سلام است و آن عمرو و ما سلام مان عروه عروه یعنی دی چیست
 تو در حال آنکه مستی کرده و منی مایین قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تلخیص است بقول عیسی بن ماریه و الله اعلم
 میگویند با الله خدا مستی که بالعمه الوتقی و در دایره دیگر آمده که پیش آمد مردی گفت برخیز که هست را پس

زخم بودی نگاه را می پیش آمد بجانب شمالی و خوشم بر دم بان راه پس گفته شد و می این راه کل این راه اصحاب
 و شمالی است و قنار لیل آن بستی پس ای پیش از آنجا نبیند پس گفت بگیر این راه و پیش آمد که ای گفت
 بر آمدن که پس خواستم که بر آیم و هر بار که قصد کردم بر آمدن در پایان اقدام و نشستم بر آمد و چون عرض کردم
 این خواب را حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که منع خوشتر است و لا جیل پس آن منزل شربت نمی یابی تو
 آنرا گفته اند که این از اعلام نبوت است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بر آید عبد الله بن سلام شهید نموده است و هر
 فراتش خود مرده در اول امارت حویه بعد از گفت صاحب مرا ببیند این طرفی است از عیال است حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و انمود و می است و الا انچه منقول است از طائف تعبیر و غرائب لیل جلاله در آن خواب که در آن خواب
 کنی بدانی که هرگز استی که داده شده است شایکی از افراد است و در علم باطل هم از آن عیال است حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و بر کاتنه قدیق و از شرقات اینند بعدی و طریق است و پر شده است من بآن از روی کشفی که از آن تعبیر می آید
 یکم می آید و اگر استخفا کنی انچه داده شده است بام محمد بن سیرین از طائف تعبیر انچه فاضل ذالک است و پر شده است
 بآن اسماعیل حکم سبکی با انچه داده شده است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از طوم و معارضت اعطای نموده اند که در آن
 عبارات و تعبیرات جعیده و کهنه آن اشارات و چون این ابن سیرین که یکی از این است فکر کرده شده است و در آن
 تعبیر از انچه فراموش است پس از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه خواهد بود و از آن فضل و شرفا و ما و ما فانی
 علینا صاحب طوم و معارضه و عطف علینا بواسطه و صل رویا کرده است بخاری و ترمذی از سمرقند بنی که گفت
 بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار گفت مرا اصحاب خود را آید به است پیچ کی از شما خوابی پس عرض کردیم
 که دیده بودی از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آنان کرد سوال کردند که اگر کسی
 خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن ما با قلم خود اختلاص کرده انصافی نقل در سبب ترک
 کردن آن حضرت سوال را از بعضی حدیثی ای دیگر است که نزد ترمذی و ابوداؤد است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 روزی است که دیده است از شمار رویا پس گفت عرض من دیده ام ای رسول الله که فرموده است انما احسان یلی فی این
 کرده شد تو را و بگو که پس رایج آمده تو در آن کرده است ابی هرگز پس رایج آمده است بگو که در آن کرده خود و عثمان پس رایج
 است هرگز پس بر داشته غده در آن پس اما این خواب و اندوگین گردانید آن حضرت را و دیدم که است هر روزی مالک می آید
 پس بعد از آن بر سر وی صلی الله علیه و آله و سلم و کس را از آن یاد گرفته اند که سبب که است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم این خواب را بشمار ما اختیار است بر خواب را حاضر در آن بر گاه که بود این خواب را کشف نموده اند و همین بعضی را بر کشف

و

و

ز سبب که توانست و سوال کرد در چیزی که امنست و کشف اذن و خدا در ستر احوال خلق حکمت انوریت یافت
 کذا فی الملوک یعنی آنچه بود بی از تفاوت مراتب که هر چه است اما کشاده شدن این راه خوب نیست که کشف
 امت میکند و اگر چه آنحضرت تفصیل و ترجیح بعضی معابد بر بعضی خصوصاً البرک و غیره کرده و لیکن ظاهر هر عرض
 رای و عمل در خلافت ایشان و ترجیح و تفضیل آن بوده و مانند در شکات و در آخر حدیث آورده که فرمود آن حضرت
 علیه السلام خلافت نبوت ثم بولی احد الملک من یسار و در شرح نوشته که آنحضرت اندک داشتن میزان این فبسم
 که خلافت صرف که خوب نیست در روی از طلب ملک و خلافت و نزاع منتهی و منقضی میشود با فقار خلافت و استقامی
 موجودیت تا عثمان ولایت میکند بر حصول منازعت در خلافت وی در آنکه در زمین علی شایسته است بلکه با وجود آن
 خلافت تا زمان دوست و ابا بعد از عثمان و علی خود ملک محض است و بعد از وی خلافت نبوه کذا قال فی شرح
 و انما علم بعضی گفته اند که وجه سارت و کرامت آن بود و الله اعلم کما در فاشترقی میزان ولایت دارد و با خطاط رتبه
 ابروین در زمان قائم بدان بود از عمر بنی الشرفه زیرا که رعایت بموازنت و رایشای متعارف میباشد و چون متعابد
 گرد و مواظبت نباشد اینچنین گفته اند شرح حدیث و الله اعلم و از این قیسه نقل کرده اند که سبب ترک سلال از دست
 این ریل است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون میگذاشت و در آن صبح را میفرمود و حال آنکه و ناگفته است
 هر دو پای خود را بسمان الله و بعد و استغفر الله ان الله کان نوابها و بار و میفرمود و بقاء بر است و بخبر است
 بهفت صد بار بخیر نیست مگر کسی را که باشد گمان وی در یک روزی بیشتر از هفت صد بعد از آن میکردی و مبارک
 خود را بجانب مردم و میفرمود با دیده است هیچ کس از شما چیزی را از رویا گفت این ریل پس گفت مگر نری من ندیده ام
 یا رسول الله فرمود و خبر لغاه و خبر تو فاقه و غیره و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 گفت دیدم تمام مردم را بر راه فرایخ نرم میزدند عباد یعنی شاه راه پس و رایشای آنکه ایشان بر جاده میر و مشرف
 گردانیدند را حایه است از هر چه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه دمی و خشد آن چراگاه و در شیبی
 و بیکه نری وی یعنی چنان ترازو است گویا بی بیکه اندوی و در آن چراگاه گونه گونه گاه است و گویا من متعس
 و طایفی ام بگفته شد که دوست داری آن که نخست در آمده و در وی هنگامی که مشرف و مطلع شده اند اهل گله
 بران چراگاه و تکبیر بر آورده اند یعنی تعجب نموده اند از حسن و سارت آن پسر سر داده اند و اصل خود را راه و کم
 نموده اند راه را بپ و راست بعد از آن که ندیده اند دوم و اینها پیشتر از نخست چندان ایشان و مشرف شدند
 بر چراگاه و تکبیر بر آورده پسر سر داده اند و اصل خود را راه پس بعضی از ایشان چنانند و بعضی رفتند و برداشته

از دانه کرات و جراح فضا که کمالات اسماء شریفه اوست که نبی زار محارم اخلاق و دما حسن انحال و جراح
جمال اندر بد که حق جل و علا تسبیح کرده است حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن عظیم غیری از
کتاب سلویه و بزرگان انبیاء و صل علیهم السلام اسماء شریفه و کثرت اسماء و ولالت میکند بر شرفن مسی که تحقیق
اسماء از صفات داخل است و هر یکی مشفق از صفاتی و فعلی و ماضی و عظم اسماء شریفه محو است بر
مثال اسم الله که کمالات است و باقی اسماء صفات اندر که محمول اند بر وی فسیه دی سمانه او را باین
اسم عظیم بزرگان جبر شریف اوست عبد المطلب که او را شایسته انکه گویند و گفتند عبد المطلب ایچر تسبیح کردی پس
خود را کجور حال آنکه نبود از پیران تو فروم تو بهیچکس و این نام گفت از جبت که اسید سیدارم که همه گویند و شانش
گفتند او را اهل عالم بهر دو آورده اند که عبد المطلب در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از نفس برآید
که یک طرف او را آسمان است و طرف دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از آن گویا آن سلسله درختی شده است
که بر هر برگه و از نودی است و اهل مشرق و مغرب بخلف اندیدان تعبیر آن وقت تعبیر کردند آنرا ایچو که که از
حلب وی بر آید و ستانیت گفتند او را اهل مشرق و مغرب و همه گویند خدا اهل آسمان دارش از جبت او را همه نام
کرد و ایچو حدیث کرد عبد المطلب ایچو الله آنحضرت است که گفته شد او را یعنی در تمام که تو را دار کرده شده بسید
این است و چون نبی و بزرای او را نام کن محمد و گفته اند که انا اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشد پیش
از وی هیچ کس از نبی محمد از جبت خطه میبانت حق تعالی این نام معظم را بر وی در حق وقوع اشتراک و اشتباه
در آن ولیکن چنان قریب شد زمان خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتاب با قریب زمان
و خبر دادند بنام شریف صلی الله علیه و آله و سلم نام نهادند قوی پیران خود را بدان امید که وی باشد و الله اعلم
جست کجیل رسالت و ملک فضل الله بر تیر من بشارت و در حدیث سخنان از جبر بن مسلم آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودان لی خسته اسماء ما محمد را ما احمد و انا الحامی الذی یحو الله فی الکفر و انا کاخشر
الذی یخیر الناس علی قادی و انا الحاقب فرمود برستی مرا بیخ نام است من محمد ام و من حامی ام که محمدی کند
خدا تعالی بن کفر را یعنی که مکه و بلاد عرب را از انچه عیدیه شد از زمین و فرود نهاد آنحضرت و وعده کرده شد
که بر سر ملک است و آنرا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی گفته اند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در غایب آنحضرت
است و ای سحایه بنیصره علی الرین بلکه در حقیقت محمده شد کفر بهیچ کس از انبیاء علیهم السلام آنچه محمده شد
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بیوفت شد و سال که اهل زمین همه کفار بودند از جت پرستان و کواکب پرستان

المتوکل و انتم له و تقیم آنست و انقدر من روح الحق باین است معنی افکار قلیله که در انجیل و انقضیه و گفته اند که
 قلیله انکه فرق کند میان حق و باطل اما سوار تشریف او در کتب سابقه نام و معنی او طیب و محطایا بمعنی
 حامی و احکام و اسم تشریف او نیز باین سر لای سنخ و انما نام او در حدیث احمد و معنی صاحب الغنیب صاحب
 السیف واقع شده است تفسیر در انجیل ایو جی که در دست تشریف او بود خلفای عباسیه آزاد و درست
 داشته اند و بر اوست در لغت بمعنی عفاست و صاحب خفا میگوید که گمان دارم دانش او علم مراد آن عفاست که
 در حدیث حوض آمده است که فرموده اند مردم را بعضای فحش و ای ابلین یعنی برای ایشان تائیدش و یونانید مراد
 بتایید عام است و بنود و ندان پیش گری برای حب و در حدیث واقع شده است و الا علم نجان العرب این اسما
 است که در شان کوزند و گفت قاضی عیاض القاب و مات آنحضرت در کتب بسیار است از آنچه ذکر کردیم
 باقی و کفایت است ان شاء الله تعالی و کفایت مشهوره آنحضرت ابو القاسم است و در حدیث است از انس
 رضی الله عنه که چون زائیده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابراهیم
 انتی و بعضی ابو الارمل و ابو المومنین نیز گفته اند و نیز اگر ابو العیسی نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در تفسیر ابو طالب
 آمده و العیسی عصمه الارامل و صاحب مواهب الهیه گفته که اسما تشریف آنحضرت در قرآن بسیار آمده و شمار کرده
 اند از بعضی و رسانیده اند و بعد از خصوص این بعضی بنو و در رسانیده موافق اسما و آنی و این و در حدیث کتاب تفسیر
 گفته که اگر تفسیر کرده شود جمله آن از کتب متقدمه در قرآن و حدیث میرسد به پیصد و دیده ام در کتاب احکام
 قرآنی و قاضی ابو بکر بن العربی را گفته بعضی حریفه گفته اند و خداوند تعالی و تقدس را نیز از نام است هر سوزی
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز نه از نام است و مراد و صاف است از هر معنی اسمی شش است بعضی فحش است
 بوی و غالب است بر دی صلی الله علیه و آله و سلم نیز نه از نام است و بعضی اشتراک چون از هر معنی از او صاف
 می آید گنجینه میرسد او صاف او باین عدد بلکه بیشتر و صل صاحب مواهب عذر کرده اگر اسمای تشریف
 وی صلی الله علیه و آله و سلم زیاد بود چهارصد ذکر کرده است آنرا مراتب بر حروف بحجم چنانکه
 باید و در اعظم ما شهر شمار آن حضرت احمد و محمد است که نمبر ۱۰ اسم ذات اند و دیگر اسماء
 صفات و این هر دو اسم در حقیقه یک است شش از محمد مفید معنی مبالغه اول باعتبار کیفیت
 دوم باعتبار کیفیت پس می گویند است هر خدا را با فضل محمد و محمد گفته شده بودی بکثرت محمد
 و در دنیا کثرت و احمد اکامدین و محمد الحمر و بن و افضل من محمد و اوست لواء محمد و در دنیا است

انجام نمود و در اكمال حمد و شکر و در ان دعوات بصفت حامیت و محرویت و بر انگیز و او را پروردگار
 اورده تمام نمود چنانکه وعده کرده است بقول خود عیسی ان بی شک ربکم مقام محمد و او محمد گویند و را
 اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و عظیم کند او خدای تعالی حامی که به یکس را نکرده و نسبی که ده است وی
 جلی و علامت او را حمد و ان پس سزاوارست که نسبی که ده شود با محمد و محمد باین تقریر ظاهر شد که احمد یعنی حامد است
 اسم تفصیل برای فاعل چنانکه غالب نزاع است در استعمال او تواند که بمعنی محمد و نیز باشد شوق برای مفعول پس
 مقصود بیان محرویت باشد هم بحسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که تسبیح با محمد متقدم است
 که موسی علیه السلام به ان خواندند و در کتب متقدم مذکور است تسبیح محمد و قرآن و حق است که سوره و نام
 قدیم است و لیکن عیسی و موسی علیهما السلام بحسب کثرت تعظیم احمد خوانند که صیغه تفصیل است و حسان
 بن ثابت در مرثیه آنحضرت گفته اشعار از عهده علیه للنبوة قائم و سن اندر سن توره بلوح و بشید نعم الاله
 اسم النبوی الی اسم الله از قال فی النخس الموزون اشهد و سبق لمن اسم الله لیل و قد و لا حشر محمد و نباه و قد و لا حشر
 در تاریخ خیره از طریق علی بن زید باین بیت اخیر را ابو طالب بسته کرده است و در روایات آمده است که تسبیح
 که حق تعالی او را باین اسم پیش از آفرینش به هزار سال و این عساکر از کعبه احبار آورده که آدم شریف گفت
 ای پسر که من تو خلق نموده ام بعد از من خدا کن عباد تقوی و عروه و تقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن در جنت
 وی اسم محمد را زبر که من و دیده ام اسم او را کنو تا بر ساق عرش و حال آنکه من روح و طین بوده و بعد از ان
 طواف کردم بسیموات و ندیدم در ان هیچ مومنی نگذاشته اند و دیدم اسم محمد را نوشته بر آن بدستی پروردگار پس مالک بگوید
 مراد بهشت و ندیدم در بهشت هیچ نعیمی را و هیچ غفرانگر نوشته شده است اسم محمد و دیدم اسم محمد را در کتب
 بر خور و در بعضی در برگهای سدره اکتشی و در اطراف حجب و در دیوای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را
 و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم چون برده شده مرا بالا
 اسکان نگذاشته ام هیچ آسانی نگذاشته اند و نام خود را در وی نوشته محمد رسول الله و ابو بکر رضی الله عنه پس من بود و بعد
 آمده است که آدم علیه السلام نزد مصیبت خود گفت اللهم بحق محمد انقرضی خطی و در روایتی بقیل تو می گفت از خدا
 تعالی انکجا شناختی تو محمد را گفت و بعد هر مومنی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در
 روایتی آمده که نوشته شده است بعدی در سستی پس دانستم که وی اکرم خلق است بنویس نو به که رضای تعالی است
 دانست تا در آن عمل می گشتانی آدم من رب کلمات و بعضی فرمودند که در کتاب شفاء از باب غلبه بر کلمات ملائکه شریف

کلام است خوشبو نوشته است در وی بصری و سفیدی و زهری کتابت همیشه و خوش بطنی خلقت که ابتداء کرد و دست
او را خدا تعالی در برگ نظر اول لا اله الا الله دوم محمد رسول الله سوم ان الدین عند الله الاسلام وصل
و در شرف گردانیدن پروردگار تعالی حبیب خود را پسیر کردن با اسم احسنی و صفات اعلی خود گفت قاضی عیاض
رحمه الله علیه که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری از دنیا خود را صلوة الله و سلامه علیه هم مجبین بکرم است
خلقت در تعالی بر ایشان از اسماء خود چنانکه آحق و استخیر را علیه السلام خوانده و امیر ائمه را علیه السلام گفته و فرمود ما
فکرم علیه و سبحی را بر رسولی را که هم دوستی و دوست را حفظ علیه السلام را بویاب که در سخن مهوربت را استخیر را
بصادق الوعد چنانکه ناظم است بدان کتاب غریز در موافق ذکر ایشان و تفصیل کرد محمد صلی الله علیه و آله و سلم
اجمیع بر بسیاری از اسماء خود و تحریر کردیم تعلیم می نمودن این اسم را مید و ابریم که زیاده بر آن نسخ کند امام فاضل
آنمی کلام القاضی به آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامع است کمالات و صفاتی حضرت علیه السلام و ثلث آن حضرت
ست تسبیح الخلق اعلی و ابراهیم چنانکه بعضی از عرفا تفصیل آنرا بیان کرده اند مقصود قاضی ذکر آن چهار است که در کتاب
مجید واحدین صحیح از آن مذکور شده چنانکه بیان کلام وی رحمه الله ناظر است در آن یکی از آن چهار اسم معید و
سنی او معروف است زیرا که مرگفته است وی تعالی ذات خود را در کلام قدیم بر شب آیات و دلایل اهل برکت علی الاطلاق
در نفس اتفاق و هم گفته اند او را بلند گان و خوانند که حمید معنی حامد شد که حامد است مر ذات خود را و علی الامانات را
پس در تعالی هم حامد است و هم محمود و هم حمید که حمید خود را حمید که حمید است که هم معنی حامد هم معنی محمود و
بتحقیق واقع شده است در زبور داود علیه السلام قد سبق بیان معنی هذا اسم الشریف را از انجلا اسماء الهی
است ابروف الرحیم و تسبیح کرده است او را بدان در کتاب خود با مؤمنین بوقت حیم و این چهار اسم مقارنند در معنی و
بعضی گفته اند که رافت شدت رحمت است و گفته اند که ربو بطیعین رحیم بالمؤمنین هذا اسم الهی الحق پسین حق مجرب
ثابت که تحقق است الهی و پسین انکه انکار است اهل الویت او بران حقانیت او بان و بان بیک معنی می آید معنی پسین مجرب
امر دین و معاد ایشان نیز جائز است و پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم نیز تسبیح کرده و بان و ربو را با اسماء
قد جا کم الحق من ربکم و ربو نقد کند و بالحق لما جاءهم و فرمود حتی جا که الحق و در دل پسین و قال انا الله رب العالمین
و الحمد لله و فضل القرآن یعنی حق انجا ضد باطل است امر خدا و دین است امر رسالت او پسین است
از خدا و دینی را که فرستاد و او را بان گفته که تعالی پسین الناس ما نزل الیه و بعضی از اهل اشارت در قول
حق سبحانه و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق گفته اند اجماع از جهت حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله

سراج الموعود
باب پنجم در اسماء و ثلث آن حضرت

بسیار از ایشان گفته اند که منی و سمنی و طبع برکنه شی و عالم بقیده آن درین تقدیر در معنی علم باشد و بعضی گفته اند غیر منی غیرست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبرست بر دو وجه زیرا که وی عامست بنایت از علوم با آنچه مانده شده است حق تعالی او را از کمترین علم و علم معرفت خود منجربست حرمت خود را با آنچه اذن کنند خدا و حق تعالی او را با اعلام و اخبار آن و تسبیح وی صلی الله علیه و آله و سلم با اسم جبر درین آیه تست الرحمن فاضل به جبر بود و غیر حضرت رسول امدت صلی الله علیه و آله و سلم بر یکی از وجود که مذکورند در آیه و از اسرار الهی الفلاح است و معنی آن عالمست میانندگان دفاع ابواب رزق و رحمت است و کشانیده کار است بسته بر خلق و دفاع قلوب و بصائر ایشانست برای معرفت حق و معنی ناصر نیز آمده در قول حق سبحان من تقفوا فقه جبارکم الفتح ای تشنه و افقه جبارکم النصر و تسبیح کرده است او را خدا تعالی فاتح و رحمت است امر که از اهل عالمه و غیر وی از ارباب هر چه گوشت جملناک فاتحا و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای شکر نعمت حق گفته در فعلی ذکر می و جملنی فاتحا و خاتما پس وی صلی الله علیه و آله و سلم حاکم دفاع ابواب رحمت است بر است خود فاتح قلوب و بصائر ایشانست برای معرفت حق و ایمان بخداوند ناصر حق و نصرت و بنده مدین و ایمان و اناسا الهی تعالی الشکور است و معنی او عمل بلیس بجزای کثیر و بعضی گویند معنی بر مطیع و تحقیق و صف کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود را بشکور گفته اظوا اکون عبدا لشکور یعنی متوقت بنعم پروردگار عارف بقدر آن شاکر گویند و بر وی و ظاهر آنست که توصیف وی خوش بشکور باذن و امر الهیست و از اسرار الهی تعالی العظیم و علام عالم الغیوب و الشهادة است و وصف کرده است بنی خود را عظیم و محضرمی گردانیده است و از انجیریت و افضلیت و این گفته و علمک مالکم کلکم و کان فضل الله علیک عظیما گفت و علیکم الکتاب و الحکم و علیکم عالم کونوا تعلمون و از اسرار و تعالی الاصل و الاخر و معنی آن سابق در وجود و باقی بعد از فنا و توصیف آنست که نیست هر دو اول و در آخره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اهل انبیاست در خلق و آخر ایشانست و رحمت و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه و اذا فذنا من المبین میثاقهم منک من فوج و از ابراهیم آیه نیز که تقدیر کرد آنحضرت را بر فوج و ابراهیم و خیرهما و نیز فرمود آنحضرت من الاخرین لسا بقون و اولیت ثابتست آنحضرت را در امور کثیر و فرموده آما اولی من مشق عنه الارض و اعلی من بطن النجاة و اولی مشق و اعلی مشق و هو خاتم النبیین بر آخر ارسا و از اسرار الهی القوی ذو القوة المتینست و معنی او قادر است

و وصف کرده است و اوصاف تعالی بقول خود می فرمودی العرش کین گفته اند که در ابدان محبت علیه السلام
و بعضی گفتند خبری است باشد که تائیدش که این صفت مخصوص نباشد آنحضرت و از اسرار الهی صادق است
و در حدیث آمده است و صف آنحضرت بصداق و صدق و از اسرار الهی ولی و یولی گفته است و تعالی و تعالی
و بیکم آنقدر و در مورد آنحضرت انادلی کل بومن و فرمود من گشت مولاه فعلی مولاه مراد اینجا محبت و از
اسرار الهی نفوس و معنی آن صفوح و در گذرنده از گناهان و تقصیرات و امر کرده است باین پیغمبر خود را در قرآن
و تورات بنحو صغ و فرمود خدا العفو دام بالعرف و گفت فاعف عنم و اصفح و گفته است در تورات و انجیل در صفت
اولیس لفظ و لا غلیظ و لکن یغفر و یصفح و از اسرار تعالی الهامی است و آن معنی تو میقت دهنده هر کسی را که خواهد از
بندهگان خود و هدایتی راه نمودن و خواندن و افشردن و بی عوانی دار السلام و دیدی من بشا را بی صراط مستقیم فرمود
و تعالی و الگ الهی الی صراط مستقیم فرمود و اعیالی الشرا و نه و لیکن معنی اول مخصوص است بجهت تعالی و
تائیدی است بیان بوی و پیغمبری و از اسرار و تعالی الرحمن الرحیم است بعضی گفته اند این بر دو اسم بیک
معنی است پس معنی بومن در حق تعالی و صدق و عده خود است که بندهگان خود کرده و مصدق قول خود که حق است
و مصدق بندهگان بومن در صل خود و بعضی گفته اند موصفات و شایدها را الوهیت خود و بعضی گفته اند او بندهگان
خود را در دنیا از ظلم و شدت مردمان را در آخرت از عذاب خود بعضی گفته اند همین معنی است بعضی بومن
قلب کرده شد بجزیره را بجا گفته اند که همین معنی شایدها را مانع است و آنکه این کند که از خوف آنحضرت الهی
علیه السلام این است و همین است و شکی که ده است و اوصاف تعالی این گفته است که این را آنحضرت معروف
و مشهور بعد از این پیش از نبوت و بعد از وی و تشبیه کرده است و از احوال علم او همین در شعری که میج کرده است
آنحضرت و بدین گفته است و تعالی و بومن باشد و بومن المؤمنین ای لیدق و فرمود انا الله لا اله الا الله
مواهب و در قول حق سبحانه و از زلف الیک الکتاب بالحق مصداقاً لما بین یدین الکتاب میبنا علیه انجا به نقل کرده اند
آنست که جلالت با هم بینا علیه و اسما و تعالی مقدس است و معنی او شرف است از انزال الهی مطهر از سمات بدین
و واقع شده است و کتاب با بیا و در اسمای آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است لیست کل الذین
من ذنوب و ما تاخر با مقدس از اخلاق و سیمیه صفات دینیه آنکه تا آنکه مقدس مطهر باشد و در اسمای بوی
چنانکه گفته اند بیکم و از اسرار تعالی العزیز است و معنی آن تنفع با لفظ بلید یا غیر تر و از گفته اند
استدلال کرده است فاصحی برین بقول خدا تعالی عذره و در سوره یسین چنین آمده است که

هر خدا را از وصولی خدا را از خود میزست و مغرور پس رسول خدا نیز عزیز و مغرور باشد و همانا واجب گفته که عزت و منازرا
 نیز اثبات کرده اند که فرموده است و المؤمنین پس اختصاص نیست این صفت و این اسم را آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و غرض اثبات اختصاص است و محیب است از قاضی که چگونه پوشیده مانده از وی این نکته انتقایی گفتم من بخدا
 توفیق است اثبات آن در مومنان را به نسبت و طفلی است از اصالت و استقلال پس منافی با اختصاص نباشد و نیز
 غرض قاضی اثبات اختصاص نیست و تحقیق قائل شده است از نبوت بعضی صفات و اسماء الهی و بعضی
 انبیا و دیگر شکر در لوح و عظیم و عظیم با جمیع و ابراهیم و خلیل و عظیم و کریم و موسی سلام الله علیهم اجمعین چنانکه
 گذشته و اگر اثبات اسم عزیز را آنحضرت استندال بآن آیه کنند که تقدیر کرد رسول من انفسکم عزیزا لای یوقف غیره
 چنانکه قرآنی است واضح و بی تکلف باشد و گفت قاضی وصف کرده است تحققاً نفس خود را به بشارت و ذرات
 چنانکه فرمود و بیشتر هم در مومنان است و بیشتر که بکلمه منه تسمیه غیر از اصلی الله علیه و آله و سلم بیشتر
 و بیشتر نیز ظاهر است و از اسماء و تعالی بقبول بعضی مفسرین طریقی است و بعضی گفته اند که قول به بودن آن اسماء
 محضی الله علیه و آله و سلم مشهور است که قاضی عیاض رحمه الله علیه بیان کرده استنباط نموده و تحقیق آن نیست
 که اقصاف آنحضرت باوصاف الهی و مخلوق وی صلی الله علیه و آله و سلم باعلاق الهی حاصل است او را و بعضی اکمل
 اولیاد که اباعان او بیند و لیکن قاضی تقدیر اثبات تسمیه کرده آن بکار اوست و در کتاب و سنت کتب تقدیر چنانکه
 گذشته و نسبت این کلام را آنچه در شرح اسامی نوشته اند با بر جیت و الله اعلم تنبیه قاضی رحمه الله علیه بعد از ذکر کلام
 تنبیه کرده و گفته که اگر از ادیل این کلام ساخته گفت آگاه باش و بدان که من ذکر کننده ام که تزلزل بکنم بدان این فعل را
 و غیر میکنم و بی این قسم را در اخصاصه و از الله میکنم اشکال و استبعاد را از هر ضعیف الوجود و قوی الفهم که خلاص میکند او را از
 و سواس تشبیه و دوری اندازد و در از تشبیه نموده و آن نیست که اعتقاد کند الله عز و جل و عظمت و کبریا بی خود شانه است
 چیزی از مخلوق و اسماء حسنی و صفات علی خود مشابه نیست چیزی را او را آنچه از صفات الملائک کرده است
 از خارج بر خالق و مخلوق تشابه و تامل نیست بیان آن در معنی حقیقتی زیرا که صفات قدیم خالق بر خلاف
 صفات مخلوق حادث است چه صفات مخلوق منفک دیگر در ادعواض و اعراض وی تعانی منزه است
 از آن و پس است درین معنی قول و تعالی الیس گفته شد و خدا خبر و بیان کرده گفته است از علمای عارفین و محققین
 التوحید بر اثبات ذات غیر شریک الذات و لا مطلقه من الصفات فرموده کرده است و اسطر این نکته که مقصود از
 لفظ نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفات او صفاتی و نه مانند اسم اسمی و نه مانند فعلی مگر از جهت موافقت

لفظ بلفظ و بزرگوارانه است ذات قدیم که باشد و احصاءت عاونه چنانکه محال است که باشد و ذات محدثه را صفت
قدیمه را نیز در باب الحق و مستند جماعت است یعنی الله عنهم تحقیق تفسیر کرده است امام ابو القاسم فیضی رضی
الله عنهما این قول واسطی را مذکور کرده است و در بیان گفته است که این مکاتبت ششست بزرگوار صاحب سائل
توفیق بگونه تشبیه و هذات و اورا نبات و هذات و ذرات او بود و خود مستغنی است از همه و چگونه تشبیه داده میشود
فعل او فعل خلق را و حال آنکه از غیر جلب کمال با دفع نقص حاصل شده نه بخاطر و اخر ارض موجود شد و نه بی مباشرت
و صاحب ظاهر گفته و فعل خلق بیرون نیست ازین وجه و گفته اند شایع چیزیکه تو بهم کرده آید با دوام خود و او را برگ
کرده آید بعنوان خود محدث است مانند شما و گفته است امام ابو العالی جوینی کسیکه مطمئن شد و کار او را پذیرفت
بی وجودی که منتهی است بوی فکر وی او شبیه است و کسیکه مطمئن شده بقی محض وی محصل است و کسیکه قطع کرد و در جبر و کلا
که مترنم بجز از دو که حقیقت اوست وی موحده است و چه خوش است و قول ذی النوی مصری رضی الله
عنه حقیقه الوحید ان تعلم ان قدرته حافی فی الاشیا ربلا علاج و منه بهایا مزاج یعنی با کتساب و فخرج الکالات و
اسباب نیست و علت کل شیء صغره و لا اعلم بصغره و علت و سبب هر چیزی کارگری و فعل اوست و نسبت مر علت مر صنع
او را حقیقه توحید آنست که بدانی که قدرت خدا در اشیا بی علاج و صنع او را بسیارانی مزا جست و علیه هر چیز
صنع اوست و هیچ علت نیست مر صنع او را بالقصور نه و همک فانه بخلاف و هر چه صویرت است در و هم تو خدا را بخلاف
آنست و این کلام عجیب یعنی است و تحقق و فصل اخیر یعنی قول ذوالنون بالقورنی و همک فانه بخلاف تفسیر است
مر قول لیس کتلتی شیء و فصل اول یعنی قول ذی و علت کل شیء صغره و لا اعلم بصغره تفسیر است لقوله لا یسأل عما یفعل و هم
یسألون و فصل ثالث تفسیر است مر قول او را انما قولنا شیء اذا ارادناه ان نقول لکن فیکون ثابت دارد
خدا استعالی ما را او را بر توحید و نباتات تنزیه و دور دارد از طرف ضلالت و غوایا از تعطل و تشبیه بکرم خود و حجت
خود این ترجمه کلام ماضی است درین فصل و این کلام اصل اصول دین است انتمی و در شکات و فصل اسماء و الله
زیاده برین کلام شایع نقل کرده شده است و الله اعلم و صل ما حسب ما حسب لریه اسما شریفه از آنچه
در کتاب و سنت و کتب قوم مذکور است زیاده بر چهار صد آیه به ترتیب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
اگر چه عربی دارد بعضی اسما که در کتب تفسیری آمده اند آنجا که ذوق و خلافت سیمی است و در کتب و در کتب و در کتب
مشاقق را باینکه مؤمنان و در دوزیان خود ساز و بهم الله الرحمن الرحیم رسول الله الله و الله اعلم و الله اعلم
الاناس الامم و الناس الاحد الا حسن احسن الناس احمد و لا اخذوا بحجرات اخذوا بحجرات اتا و لا اخذوا بحجرات الله

درایع البزوة ج ۱

علی آله و الصحابه و اتباعه اجمعین نقل عن کعب الاحبار قال قال رسول الله علیه و آله و سلم عند اهل النجف
 عبد الکرم و عند اهل الزید و عند اهل الجار و عند اهل العرش عبد الحمید و عند الملک عبد المجید و عند الانبیاء عبد السلام
 و عند الشیاطین عبد القهار و عند النحی عبد الرحیم و فی الجبال عبد الخالق و فی الیاب و فی القادر و فی المجد عبد المبین
 و عند النجیان عبد القدوس و عبد السوام عبد الغیاث و عبد الوحش عبد الزیاق و عند السبلع عبد السلام
 عبد البهائم عبد المومن و عند الطیور عبد القهار فی التورات موزمود و فی الانجیل طالب طالب و فی الصحف عاب
 و فی الزبور فاروق و عند اعدائه و من و عند المومنین محمد صلی الله علیه و آله و سلم قال و کتبه ابو القاسم لانه یقسم
 انجته بین اهل الدار کذا نقل عن النخسین بن محمد الدامغانی فی کتاب سوق العروین النش النفوس بانه کتب علی کتب خرافت
 نیست در آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم اجل خلق را کرم و بشروید و لدا آدم را قاضی نبیاست در آنست از این
 رضی الله عنهما گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را در قسم و گردانید از بهترین
 این دو قسم و این است قول دی سبانه اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و من از اصحاب الیمین و بهترین اصحاب الیمین است
 گردانید این دو قسم اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و السابغون پس من از اصحاب الیمین پس این اقسام را قبایل
 ساخت و گردانید مرا از قبیل که بهترین تمییز است و این است قولی مقسبانه و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان
 اگر کم عند الله اتفاق پس من اتقی و اولاد آدم و اگر کم ایشانم بر خدا غر و جل و لا فخر پستتر گردانید قبایل را
 بیوت و گردانید از بهترین بیوت و اینست قولی دی سبانه لید اهل بیت علیهم السلام و لعلکم تطمئن و در
 حدیث دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خدا بر گردانید از اولاد ابراهیم اسمعیل را و بر گردانید از اولاد
 بنی کانه را و بر گردانید از بنی کانه قریش را و بر گردانید از قریش بنی هاشم را و در حدیث انس آمده که فرمود آنحضرت
 علیه السلام انا کرم و لدا آدم علی ربی و لا فخر و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده انا کرم الاولین
 و آخرین و لا فخر و از عائشه رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم آدم را جبرئیل گفت
 گردیدم و تقصیر کردم مشارق داررض و مغارب انزال پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از من ندیدم پس ان بیع
 پدر بر فاضلتر از پسران هاشم را از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی
 رسید که خدا تعالی آدم را باز و دانگشت برادر صلبی بسوی زمین یعنی و قتیله او را فرود و آنگاه زمین صلبی
 دوم و گردانید مرا در صلب نوح و در صلب نوح را در صلب ابراهیم بعد از ان نقل کرد از صلاب که در صلب
 رحام ابراهیم را در درم از اونیان البونین من که هرگز جمیع نشده اند بر زنانشان کرده است باین معنی عباس

بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در حق الله عزه در قصیده که در مدح آنحضرت گفته می‌نمایست
 فصاحت و بلاغت و آوده اند که آمد در حق عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خشنین
 و باز کفار جنیری شنیده بود که نسبت آنحضرت از طعن و تنقیص می‌گفتند پس رسید آنحضرت از عباس چه
 در غضب آورده است ترا یا عباس پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس بخاست آنحضرت و بر آمد بر گرفت با هر دو
 که نشسته بودند من کیستم گفتند تو رسول خدا ای گفت من محمد بن عبد المطلب بدین درستی پدید آمد خدا تعالی
 خلق را پس گردانید مرا در بهترین خلق و گردانید خلق و گردانید یعنی عرب و عجم پس گردانید مرا در بهترین و فریقینی
 عرب و گردانید ایشان را قبائل و گردانید مرا در بهترین قبایل و گردانید ایشان را بیوت و گردانید مرا در بهترین بیوت
 پس من بهترین خلق از روی ذات و بهترین ایشان از روی نسب و از عبد المطلب منسوب و رضی الله عنهم آمده که
 خدا تعالی نظر کرد بسوی قلوب عباد و اختیار کرد که از ان قلب محمد را صلی الله علیه و آله وسلم پس گردانید مرا بر خود و فرستاد
 مرا بر رسالت و آمده است از این عباس که گفت خدا تعالی فضل داده بر اهل بیته صلی الله علیه و آله وسلم را پس
 صلوات الله علیه گفته چیست فضل را اهل بیته گفت خدا تعالی فرموده است مرا از من افضل منکم فی الدن و الدن و الدن
 و در کسب جزیه جنیم گفته است هر چه را صلی الله علیه و آله وسلم اقامتی که قتیما بینا لیسفک الله ما تقدم من ذنبک تا ماخر
 یعنی اهل بیته را هر چه عرض خوف عتاب و عتاب اند و محمد صلی الله علیه و آله وسلم مغفور و مومن و جمیع گفتند پس
 چیست فضل او را بنیاد گفت مرا بنیاد را و او را رسالت من رسول الالبسان فرمود و گفت مرا محمد را و او را رسالت الالبان
 شناس و کمالات و کرامات آنحضرت بعضی از ان قبیل است که آثار انوار آن در دنیا عالم ظاهر و باهرست و در دین
 ظهور و برز آن در آخرت و در دنیا است باشد و تحقیق در آن در ظاهر و در دین صلی الله علیه و آله وسلم محراب الهی
 و سرور کائنات و مظهر فیض تائیدی است جل و علا و خلیفه رب العالمین و نائب مالک يوم الدین است و تعالی که اولاد
 باشد هیچ کمی را نباشد و جای که او است کسی نبود در ذات و حکم حکم او حکم رب العالمین و تعالی و لا آخره و در ملک
 من الاولی و من یطیعکم یکفر حق و چون اکثر از آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود و در میان نیز نزدیکی
 از قسم ثانی نیز مذکور گردد و باشد التوفیق باب هشتم در تخصیص آنحضرت و در آخرت بعضا کمالات و در بعضا
 عالمیات و انفراد و بسود و برکات و در ان مقامات صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه فضل داد و پروردگار تعالی
 تقدس او را در بزرگی خلق و ابتدای امر و گردانید او را مبدای و منشأ و آفرینش و اهل انبیاء در عالم ارواح و اهل خلق
 و اجابت در روز الست شایسته بودی من فضل و کمالات را در محاوره و تحریر پس گردانید او را اهل کسب و بندگان و بی بیانی

باب هفتم بجزات آنحضرت

چنانچه بجهت بی‌بوی تمام مردم در مقامات پس می‌باشد سید الشان در آخرت بید عوی شرکت ذکر ذلک صاحب
 شفا رحمة الله علیه و می‌واپس له نیده از حدیث این عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 من اولى کسی ام که می‌تواند برای وی زمین پس از آن ابو بکر پس از آن عمر و سراجی که اهل البقیع را پس بر آنکه می‌شنوند
 بعد از آن انتظار می‌برم اهل که را تا آنکه حشر کرده بشوم میان حرمین گفت رضی که این حدیث صحیح است و روایت
 ابو حاتم و در نوادر الاصول حکیم ترمذی از این عمر آورده که بمر و ن آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی از
 منزل برین اوابو در شمال او عرضی الله عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین بر آنکه می‌شنوم روز قیامت و آدم
 است که آنحضرت حشر کرده میشود و در بارق و حشر کرده میشود انبیا بر و اب حشر کرده میشود و صلی بر نازده خود و حشر
 کرده میشود هر دو پس ظاهر بر و نازده من که عصا و قصور است و حشر کرده میشود بلال هر نازده از نازده
 بهشت و در حدیث کعب جبار آمده که گفت طلحه تا نیکند هیچ صحیحی مگر آنکه فردی آیند بقفا و هزار فرشته از آسمان
 و گرد میکنند قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و می‌زنند باز دای خود را و در و می‌فرستند بر وی صلی الله
 علیه و آله وسلم چون شام میکنند عروج میکنند با آسمان و فردی آیند بقفا و هزار فرشته و یکدیگر زمین تا روز سه
 و ششگانه زمین از آنحضرت و بیرون می‌آید وی صلی الله علیه و آله وسلم با بقفا و هزار فرشته و دیگر که می‌برند او را
 بعد نگاه عزت مانند آنکه عروس را بجا نه زوج می‌برند و در روایت جامع الاصول از ابو هریره آمده که فرمود من اول
 کسی ام که می‌تواند از وی زمین پس پوشانیده میشود حله و ظاهر این روایت آنست که اختلاف و کسوت و دو نایب است
 هر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلایق که کسوت داده میشود او را ابراهیم است
 علیه السلام و زیاده کرده است بهیچ که اول کسی پوشانیده میشود از خل ابراهیم است که پوشانیده میشود از خل
 و آورده میشود و کسوتی و نهاده میشود در جانب بین عرش و گفته اند که لازم نمی‌آید از تخصیص ابراهیم با ولایت کسوتی
 که وی افضل باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با جانه خود از قبر شریف بر آمده
 باشد و حله که او را پوشانیده بجهت تکمیل تعظیم است بجهت بر تنگی و ابراهیم را از جبهت بر تنگی پوشانیدند
 اگر قیامت توان کرد او را با شرف نشانده بشوم بر کسی جانب بین عرش و گفته اند که لازم نمی‌آید از تخصیص ابراهیم
 پس با ولایت ابراهیم و کسوت نسبت به بقیه خلق باشد و جواب داعاست حلی که پوشانیده میشود ابراهیم علیه السلام
 اول او بعد از وی پوشانیده میشود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه ظاهر نیست لیکن حله پیغمبر با اعلی و انفس
 و او را نشانده از آن خبر کرده میشود و نه باست آنچه فوت شد از اولیت گفت بنده مسکین ثقیب الله فی مقام التکلیف

در تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت ابوت آنحضرت است که با او در مثال ابن لمزم قدم و سابقین
میباشد بر او و این فضل جزئی است و در امور حسیه و فضائل دیگر بعنوان مساویان است و لهذا آنحضرت را بر کسی
نشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم بکسوت را بر ابراهیم را بخدای عز و جل کردن حرکت او را در وقت
نهادن و لا تشک کذا قبل ما ند علم و مشهور است که خشر مردم حفاة عراة عز و جل باشد چنانکه در حدیث بخاک
از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی گما بنا اول خلق نعیده هم بد است ولیکن ابو داود
و ابن حبان روایت کرده اند که ابو سعید خدری در وقت اختصار جاها و طلبید و پوشید و گفت شنید رسول خدا را
صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود است بر انگیزه میشود در جاهای او که در آن صاحب و صاحب که نیز از جارات ابن
ابی اسامه و احمرین منع روایت کرده است که در و اسبوت میشوند در کفان خود و زیادت میکنند یکدیگر را
در آن گفته که جمع کرده میشود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری است که بعضی بگوش میشوند علی بعضی
کسانی و بعضی گفته که مراد بر نبات اعمال است که بر انگیزه میشوند بر آن و ابو سعید در یافت تایل را و حمل کرد و در بعضی
از اصحاب انداخته و از او هر که دینی یافتند را و چنانکه در یافت عدی بن حاتم تایل خطیبی و اسود را و صبیح
که زالی الخدشتی و سخن درین حدیث در شرح مشکوٰۃ زیاده برین کرده ایم و الله اعلم بتنبیه ما و بهر آنکه افراد
و نه بر آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که در مقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد و عرب وضع میکنند
و او را موضع شهرت چنانکه آمده است لکن غادر لواء تواند که مرا آنحضرت را لوی در دست باشد و او را لواء الحمد
باشد که زالی الطیبه و صاحب بر او طبری در باطن الصفه خدری آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
گفت ای رضی الله عنک یا نایب است لای علی که من اول کسی ام که خوانده میشود در زقیات پس می ایستم من جانب
استاب عرض مدیای روی و پوشانیده میشود و جل سبز از حلهای بهشت بعد از آن خوانده میشود و انبیای دیگر
پیشی یکدیگر پس می ایستند برو و جانب عرش و پوشانیده میشوند و جلای سبز از حلهای بهشت و انا و آگاه باش
من اول استیاست که حساب کرده میشوند در زقیات ایستند شاریت میدهم چرا که تو اولی کسی که خوانده میشود
سوره میشود لوی مردان لوی حدیث است که آدم و نوحه خلق سایه بزرگای سبز زقیات و در از لوی
با که من مسافت هزار و شصت سال است و شان وی با قوت احرار است و قبضه وی نفوس سپید است و بن و
طایفه سبز او را سه گیسو است از نور یک گیسو در مشرق است و گیسوی دیگر در مغرب و سوم در سایه دنیا مکتوب
ست در وی سه سطر است اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله رسول الله

انتهای آسمان در دایره دایره است از کور و نور و در حد مسافت حوض موانع مدیده در احادیث
ذکر یافته هر جامع از بلادی که شعاع نشان دایره و ظاهر آنست که آن مواضع برابر باشد
با قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد مسافت و گنایه از آن باشد بطریق تعیین و قریب نه تعیین
و تعدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل مدافعه و منافات نیست با مسافت کثیر و این طریق سلوک
شایع گرامی است و همچنین توجیه میکند در مواضع مدیده و بعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شده اولاً
بمسافت بسیر بعد از آن اعلام کرده شده مبتدات کثیر و تفصیل کرده حق سبحانه بر وی بالتساع آن شایا
تشیای پس اعتبار بمسافت طولی باشد و بعضی گمان برده اند که این اختلاف از اضطراب روایت است
در روایت و لیس کند لک و اشد اطمینان و آمده است که عرض حوض همچو طول است و حق بنهاد هزار فرسخ است
و آمده است که هر که بنشیند از آن تشنه نگردد و هرگز بعضی گفته اند که ظاهر از مکیلام آنست که شرب از وی بعد از
حساب و نجات از آن خواهد بود زیرا که ظاهر از حال کسی که تشنه نشود آنست که عذاب کرده نشود و بالتشش چه
تشنگی و حرارت و حرقت لازم دخول نارست و احتمال دارد که هر که مقدورست بر وی عذاب کرده نشود بجهت
تشنگی و بعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در حوض است یکی در موقف دیگر درون بهشت
و هر دو ساکنتر میگویند و شیخ این حجر گفته که کوثر نهری است داخل جنت و آب او ریخته میشود در حوض و حوض
را که کوثر میگویند از جهت آنکه مد کرده میشود از آن و در بعضی روایات آمده که هر هر بنهر را حوض است بر
قدر فضل و مرتبه وی و اگر این ثابت شود پس تفهیم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن کوثری است که ریخته
میشود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده شده آنست مثل آن مرغ را اولی الله علیه و آله و سلم
و واقع شده است امتنان بدان بر وی در سوره انا اعطیناک الکوثر و مشهور آنست که حوض مخصوص
آنحضرت است و از قرطبی نقل کرده شده است که واجبست بر تکلف علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه
تعالی تخصیص کرده است پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم بحوض که ثابت شده است صفات آن در احادیث
پیغمبره که حاصل میشود بجمیع آن علم قطعی در روایت کرده اند از آن صحابه رضی الله عنهم از صحابه تابعین
برخی افراد ائمه است و صحیحین زیاده بر سبب و تفسیر صحیحین است روایت کرده از صحابه تابعین
انندان و بعد از تابعین اصحاب اصفاف آن و اجماع کرده و سلف و خلف بر آن و در روایت مسلم آمده
بود هر چه در حدیث مرئع آمده که وارد میشود برین است من عرض من دین میراثم مردم را از روی و

و این در حدیث کثیر

گفته اند که حکمت در زمان آنحضرت مردم را از حوض خود آنست که ارشاد کند بهر امت را بحوض پیغمبر خود پس
این از جمله انصاف آنحضرت است و رعایت برادران خود نه طرد و دفع از جهت نخل و خود چه جای آنست و
آنحضرت اجود الامور و دین و حقیقه الحامین است و احتمالی دارد که براند کسی را که مستحق نیست شرب آنرا و در حدیث
نفس رضی الله عنه آمده آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حوض مرا چهار رکن است اولی در دست
ابو بکر صدیق ثانی در دست عمر فاروق ثالث در دست عثمان ذی النورین رابع در دست علی مرتضی
رضی الله عنه هم آتبعین پس هر کعبه ابو بکر است و منجمن است مرعرا آتبعین نوشاند او را ابو بکر و هر که محب
علی است و منجمن است مرعرا ثانی نوشاند او را علی روایت کرده است این را ابو سعید در شرف النبوة و الفیل است
که نقل فی المصاب اللدیه و مشهور آنست که ساقی کوثر علی مرتضی خواهند بود و فرمود وی رضی الله عنه
که هر که دشمن دارد ابو بکر را هرگز ننوشانم او را از آب وی و الله اعلم و صل و تخصیص آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم شفاعت مقام محمد و قال الله تعالی عسی ان یجعلکم ریقا محمدا عسی ان یحق قناسا
افاده اینجا میکند زیرا که عسی از برای اطمینان است و در طبع انداختن کسی را که بخیر می و محروم گردانیدن از آن
تخصیص رعایت حق سبحانه اگر کم است از آنکه در طبع اندازد و باید و اگر گرداند کسی را و باز ندهد و محروم گرداند
از آن و بر سیده شد این مسود دارد مقام محمد و گفت آن مقام شفاعت است و گفت آن ایستادن است از
بسمین عرش در مقامی کنی ایستادن هیچ کمی از غیر او و شک می برند او را اولین و آخرین و مانند این آمده
از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنه و در روایتی آمده که آن مقامی است که شفاعت میکنند امت خود را
در آن فرمود که غیر گردانیده شدم من میان آنکه در آورده شود نصیب امت من و بهرشت و میان شفاعت و
اختیار کردن من شفاعت را زیرا که آن اتم و شایسته است و فرمود آیا گمان می برید که شفاعت برای متقیان خواهد بود
نه بلکه برای گناهکاران و خطاکاران خواهد بود و مرا باین شفاعت برای دفع عذاب است اما از برای رفع
وجبات متقیان نیز خواهد بود و صاحب بر او بگوید از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفران
بر آنکه مقام محمد و مقام شفاعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تفسیر این مذکور فرمود هو المقام الذی
اشفع فی الناس و از این انخطیب که در او بیان امام محمد بن زکی است نقل کرده که گفت لفظ محم و مشرب است
بان زیرا که انسان که محم میشود و دینی است که محم گوید و او را حامی و محمد بنیاد شد مگر بر انجام مقام شفاعت است
مقامی است که گفته امی عظیم میرسد از آنحضرت بر خلافی پس حدیث گویند او را و شما میخوانند بروی اگر چه آنحضرت

در تخصیص آنحضرت علم شفاعت و مقام محمد

محمود بود و دنیا تبلیغ احکام و تعلیم شرائع اما درین موطن غریب محکامل نافع عظیم میرسد زیرا که سعی و جملیص
از عقاب انعام است از سعی و زیارت ثواب و احتیاج ایشان در دفع ضرر و فواید احتیاج است در طبیبان
نفعی نماند که مشهور است چنانچه جلیل انعام باشد یا نه و آنکه بر انعام باشد شکرست که نیست بخل انعام از حیث
انعام نعم هر را یک فرد شکرست مراد امام انجامان هر پیش وی مخصوص با انعام است و لیکن آنکه بزیان باشد
و اگر هر مراد شکر باشد زوایا هم نیز صورت دارد و چه وی صاحب اسطبل است بر سر دار که اصطلاح کند بر هر چه
خواهد و لیکن آنچه آمده است که الحمد را اسب الشکر دلال دارد بر آنکه حمد فردی است از شکر بالاتر از آنکه فرد دیگر پس عیان
سخن او که نسبت باین حمد و شکر هم و مخصوص من وجه است فخر بر او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محمود یعنی علیه
است در مراحلی بفضلی و کمالی عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گرداند و در کار وی جل و علا دانند
چنانکه آمده است که ایستاده سیکند اهل پیر در کار وی همین عرش و در وایستی بر عرش در وایستی بر کرسی می سپارد
بوی گلبدین و سید بدرست وی و او حمد و شفاعت کی ازین کمالات است که میرسد در وی نفی عظیم خلایق
را پس اگر در مقام محمود مقام آنحضرت و از غیر در در قیامت و علو و رهب او فائده و ادب خلایق شامل
شفاعت و جزان نیز درست باشد و در وایستی غریب از محابده است که حق جل و علا می نشاند آنحضرت
و با خود بر عرش و مراد بقام محمد و این مقام است و احدی گفته که این قول لدوی و موحش تبلیغ است هم از دو
لفظ دوم از وی یعنی اما انظروا بحجت آنکه بحث یعنی بر آنکه بگویند و فرستادن است و این ضد اجلاس است و در آیه کریمه
مقام آنحضرت گفته است نه مقدر آنحضرت و اما سخن پس از جنت آنکه اطلاق بطوس بر رب العزت تعالی و تعویض است
رسول صلی الله علیه و آله و سلم با وی مستلزم مکان و حدت و است گفت بنده مسکین شکر از انعام تمام الهی و
و البقیه نفی نماند که اگر صحیح باشد این شکر از تشابهات خواهد بود و ماحول با آنکه در ماحول استوی علی العرش
گفته اند و معنی غنی است که در عذر یک و غنی یک مقدر و جزان گفته اند که ان از حیثیت و در وجه و در حد
است نه در مکان و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که قول مجاهد علیه السلام مع علی العرش مرفوع نیست از جهت فعل و
از جهت نظر اشارت است یا بچه گفته شده و از این عباس رضی الله عنهم آمده که گفت می شنیدم علیه السلام فرمود
بر کسی که در کار در پیش و دوست وی این نیز محمول بر مثل منی مذکور است و حاصل مقام شکرست که در حد
صیب خود را در مقام میدارد که هیچکس را جز وی حاصل نیست و در در قیامت حکم خدا است و بشارت
دی هر چه راست لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت حدیث شهورت از انس و ابی هریره و دیگر صحابه

نعم

اینست
که در حدیث
محمود است

در حدیث

و نه گویست در کتب سنه و غیره که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم من سید آدمیانم روز قیامت می دریا بیند
 که از حیثیت این جمیع بندگان خداست و اولین و آخرین یار و در قیامت پس میرسد مردم را از هم و علم و اندوه که قیامت
 یعنی آرند و بر نمی تواند داشت یاران را پس میگویند آیا نمی بینید که در چه محنت افتاده آید شما را یا نمی نمکر کسی را
 که شفاعت کند بر شما را بسوی پروردگار پس میگویند بعضی از ایشان عرض می کند بعضی را آن کس آدم است که پدر شماست
 می آیند بسوی آدم و میگویند ای آدم تو پدر تمام آدمیان پدید آمدی و در خداست تعالی بدست خود و بدید و تو روح خود
 و ساجد گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن گردانید در بهشت خود و تعلیم کرد و ترا اسمای هر چیز شفاعت
 کن ما را نزد پروردگار خود یا نمی بینی که ما در چه حالیم و چه شدت و محنت رسیده است ما را تا آنکه ایست و می توانی تو
 ما را از اینجا پس میگویند ای آدم علیه السلام بدستی پروردگار ما غضب کرده است امر و زنجیر که هرگز نکرده است
 مانند آن غضب پیش ازین و میگویند بعد ازین و نمی گوید ما را از خوردن درخت و به فریادی کردم نفسی نفسی بر دید و فریاد
 کنید بسوی غیر من بر دید بسوی نوح علیه السلام پس بیانید بسوی نوح و میگویند یا نوح تو اول رسل که
 فرستاده شده بر زمین و تحقیق نامیده است پروردگار تعالی ترا عبد الشکلی یا نمی بینی بحالی که ما ندانیم آیا
 نمی بینی چه خبر رسیده است ما را از شدت آیا شفاعت نمیکنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگویند نوح علیه السلام که
 پروردگار من غضب کرده است امر و زنجیر که هرگز نکرده بود و تو خود هرگز نفسی نفسی و یا نکرده نوح خطیه خود را که
 که سوال کرده بود پروردگار را ای علم در جنات پس در روایتی یاد کرد و دعای خود را که در حق است خود کرد و در حق
 شدند بر دید بسوی ابراهیم خلیل الله است پس باید نزد ابراهیم و گویند تو پیغمبر دانی و خلیل الهی از میان انبیا
 شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود می بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس میگویند یا ابراهیم علیه السلام پروردگار
 من غضب کرده است امر و زنجیر که هرگز نکرده بود و تو خود هرگز نفسی نفسی و یا نکرده ابراهیم خطیه خود را که
 نفسی نفسی بر دید بسوی عیسی بر دید بسوی موسی کلیم الله کلام کرده است پروردگار تعالی با دوزخ که از آن
 است او را در راز آن گفتن پس بیانید موسی را و میگویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدا تعالی ترا به
 رات خود و کلام خود بر مردم نمی بینی تو که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود
 پس میگویند موسی علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امر و زنجیر که هرگز نکرده بود و تو خود هرگز نفسی نفسی
 شفاعت و گفتن آن نفسی را که امر کرده شده بودم بکشتن آن نفسی نفسی بر دید بسوی یونس بر دید بسوی یونس
 در جوف ماهی است بیانید عیسی را و میگویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلمه ای که القا کرده است او را بسوی مردم

و روح وی و کلام کردی مردم را و در مدینه نبی که در حقیقت افتاده ایم پس میگوید علیه السلام اگر کسی را
 من غضب کرده است او را غصه که بر گردن کرده بود و نخواست که در ذکر و ذکر و غصه خطیه را و در حدیث بن مکنر
 رضی الله عنه آمده که گفت من گرفته شدم از خیر خدا و گفت نیست من اهل شفاعت نفسی نفسی بر میزد موسی
 محمد علیه السلام و لازم گیرید او را که وی نبوده است که آخر زبده است ره است او را گناه او را هر چه متقدر
 و هر چه تضرع است پس باینده فلان آنحضرت را و بگویند نمی بینی که در حال افتاده ایم با شفاعت کن بر ما
 باب بر دو گاه خود پس بفرمایند آنحضرت این کار نیست و من میکنم این کار و این میروم من میروم
 در شفاعت و در وفاتی در دربار رب العزیز تعالی زیر پرش این تهم در سجده برای پروردگار و سپردن یک شایسته این
 از لحاظ و من نماند که مشاهده است بر هیچ یک پیش از من بعد از آن گفته میشود در آنچه مبارک خود را بخواند
 هر چه خواهی داده شود ترا شفاعت کن قبول کرده شود شفاعت تو پس بر میارم سر خود را و میگویم یا رب انجی بقی
 پس گفته میشود در آن ابرامت خود کسی را که نیست حساب بروی اندر راست از درای شفاعت و ایشان شریک
 مردم را و غیر آن از درای دیگر و در وفاتی آمده که حکم میشود با آنحضرت که برود هر که هست در وی مقدار دانه
 از گندم با جوانایمان بیرون آرد و این میروم و میکنم پس رجوع میکنم بسوی پروردگار پس میگوید بهمان همان
 او که در مثل اهل گفته و روی مقدار دانه خود را پس میکنم آنرا یا رجوع میکنم و ذکر کرده و میگوید پس گفته
 مقدار دانه ای دانی و آن خود را و در بار چهارم آمده میگویم یا رب اذن ده مرا و حق کسی که گفت لا اله الا الله
 میگوید بفرما بحالی نیست اینجا را تو اینجا نیست و شفاعت میکنم نزد خود و گویند بقی نرم بجزت که بپای عظمیت
 خود که بپای می آید از آنرا کسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی نماند در نماز و کسی که بپای کرده است او را قرآن
 یعنی واجب است بروی خلود و این حدیث بر روایات متعدد و با اختلاف الفاظ و عبارات و طول و نقصان
 احادیث و این باب بسیار است و از همه ظاهر میشود که شفاعت آنحضرت علیه السلام از اهل و قرآن مردم
 بخیر تا خود را برای دفع عذاب و از خود بی غمت نیز برای رفع درجات شامل و واقع است تمهید اشکال
 کرده اند و قول ایشان مرفوع را انت اول الرسل من اهل الارض زیرا که آدم علیه السلام نبی مرسل است
 شیت و او را پس علیهما السلام پیش از نوح و حوا به گفته اند ازین اشکال که آنکه مذکورین نبی بودند و ازین
 آنکه او نیست مقید است بقوله من اهل الارض زیرا که مذکورین مرسل با اهل الارض نبودند و سالت آنکه ازین
 بود و ایشان موصوفه بودند تا حکیم کنند ایشان را شریعت خود را و همچنین شیت و او را پس مرفوع علیه السلام

لکن باز بود که دعوت میکرد و ایشان را بتوحید فائده گفته اند که ما طعن شفاعت هیچ اندا ولی در احتساب نفوس
از شدت و قوت و حبس و دامن مقام و از گری آفتاب و عرق و انتظار حساب ثنائی مدعوی از سوال و حساب
و در آمدن و در شست و بی حساب ثالث و در شان قومی که حساب کرده اند و شند مدعوی شفعی و در آب خند و در مرغ و عقار و در شفا
و در اربع و در اخرج قومی که آورده و شند در دانش بیرون آورد و در ایشان از انان و خامس در مرغ و در جاکسانی که در آمدند
و در شست و در هر یک کدام این ابواب احادیث واقع شده و الله اعلم و بعضی شفاعت مساوی نیز ذکر کرده اند
و آن شفاعت آنحضرت است هر علم خود را بی طالب و تحقیق عذاب و بعضی شفاعت سابع گفته اند و آن
شفاعت مرابطی مدینه را بخاک و در حدیث آمده است که ثابت نماند هیچ یک بلا و ای مدینه یعنی بر شدت
و محنت و بی صبر کنند بدان مگر آنکه با شتم و دشمنی و شفعی و در قیامت شیع این حجر گفته که متعلق این شفاعت
خالی نیست از هیچ قسم اول و اگر این را بعد از بشمارند اقسام دیگر نیز پیدا شود و چنانکه آمده است که فرمود
اول کسی که شفاعت کنم من در اهل مدینه و در ستر اهل که بستر اهل طائف و دیگر شفاعت کنم کسی را که زیاده است
و در شرف آنحضرت را صلوات الله علیه و آله و سلم و دیگر کسی را که اجابت کند مؤذن را بعد از آن در دوزخ و در ستر رسول خدا
صلوات الله علیه و آله و سلم و دیگر در قیامت از تقصیر صلوات الله علیه و آله و سلم و دیگر کسی را که زیاده است و بیات وی که در آید جنت را
منقول است از ابن عباس که سابق که سابق و بی امید شست و غیر حساب و بی در آید و بعضی حدیث است
و قالم نفسه و اصحاب اعراف و شفاعت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم از جمیع اقوال در اصحاب اعراف آنست
که ایشان قومی اند که بایست مسائت و بیات ایشان و الله اعلم و وصل روایت است از انس رضی الله عنه
که گفت سوال کردم رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که شفاعت کن مرا روز قیامت پس فرمود آنحضرت میکنم
آنرا اند که نعمت پس بجا طلبم زیرا رسول الله فرمود نعمت طلب کن نزد هر اطاعتی که اگر طاعتی نشود و نیامد ترا بجا
فرمود پس طلب کن نزد من این ان گفتم اگر آنجا نیامد بجا طلبم فرمود پس طلب کن نزد من زیرا که خطا میکنم من این
سه بار و آنرا بجا معلوم میشود که آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم و در جمیع اماکن موطن آخرت حاضر
قام است امداد و اعانت و شفاعت کند امت را و میرانند و خلاص میگردد اندازند و در این اماصر
در حدیثی آمده است که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم زده میشود و طاعت بر شست و در هر یک یک
من و امت من اهل کسی که بگذرد آنرا و دعای رسول و آن آنست که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر آمده است که
پیغمبر شفاعت قائم است هر طاعتی که بسلام و صلوات الله علیه و آله و سلم بر ای طلبی است است خود بود

و

در شفاعت

[illegible]

از بهار و بهار عمر وی که در بعضی فانی ساخت و از علم وی که چهل کرد و دی و از مال وی که از کجا حاصل کرد و در کجا اتقان نمود و از جسم وی که در چه کار گزیده کرد و از راه انحراف و از حال حدیث حسن و صحیح و غیر آن است که بیرون می آید آدمی را در دنیا است سه دیوان دیوانی که در وی عملی است و در دیوانی که در وی گناهای او دیده شود که در وی فتنهای خداست که بر وی انعام کرده و در طبیعت گفته که نمی گذرد هیچ کی هر طایفه را آنکه سوال کرده میشود در هفت نظره اول سوال کرده میشود از ایمان که شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله است اگر این فطرها بجا آورده گشت پس سوال کرده میشود نظره ثانیه از نماز اگر از اباستقامت بجا آورده گشت گذشت سوم از زره رمضان چهارم از زکوة پنجم از حج و ششم از غسل و وضو هفتم از نماز مردم است که از هر یک معتبر و سخت تر است و گفته اند که اگر هر وی باشد که در نماز و از ثواب بقدر بغير بجز باشد و خصوصیت بر او بنیمیم و آنکه در وی آید پنج شصت ساله که راضی سازد خصم خود را و نیز گفته اند که گرفته میشود و یک و آنکه به قصد از قبوله داده میشود و خصم را در ز قیامت هیچ در مانگی و انظار ایشان نمی آید بنده را بر این خصوصیت اعاده تا ایشان در ملک و لذت آگاهی رحمت آبی آن تقاضی میکنند که راضی میسازد خصم خود را و بر دیوان می آید و از این و در طایفه آنکه در حدیث آمده است و از فطرت است که اگر آنکه تمام مردم در طایفه باشد چنانکه در حدیث معاذ آمده است من کان آخر الناس نبلا الا الله دخل الجنة و حدیث نظایر در بیاب شهر است و از این مکرر می آید عنها آمده که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم سیکه تفانک حاجتی را بر آبر او را خودی باشم من ایستاده در میزان می آید اگر راجع آمد و الا شفاعت میکنم مراد در اخبار شایع آمده است که کسی را خود را بپوشاند که خدای تعالی با تو بیست ساله که گفت وزن کردن اعمال مرا پس راجع آمد بیست و چشت بیست ساله افتاده در کف حسان و راجع گردانید از آن پس بکشام مهر و ناگاه و در هر وی کف خالی را که انداخته بودم آنرا در قبر سلیمان از عذاب کفایا است که در سوا سبب لذت آید و در هر که برابر آمد و کف میزان هر مردی را پس گفته شد مراد را بنیشتی تو از اهل جنت و از اهل نار است یا در ملک صحیفه را و بنهد آنرا در کف میزان و نوشته شده است در کف پس راجع می آید کف سیار کف حساب از جنت بود آن کلمه حقوق پس فرستاده شود آنکه در راجع و در جحیم پس در خوا بدارم و در کف باز آورده شود و نزد خدا پس حکم شود که بیا نزد پس بگوید جعفری ای بنده عاقبت چه عیب و نخواستنی تو که با تکی نزد من پس بگوید آن بنده خدا من عاقبت بودم هر چه خود را و پدر را و پدرم که بر مردی بجا نب و در جحیم مانده من خداوند را پس در میزان کنی و خداوند را پدر مرا از خدا بپوشد ای پس می خندد و جعفری عاقبت بودی در دنیا و از شدی و از آخرت بگریخت پدر خود را و پدر و زنی را که در جحیم برابر آید بر دو کف میزان پس بگوید خدا تعالی بر دو مرد مردم و الله اس کن آنرا که بگوید پدر

دارم بدان در شبست پس نباید هیچ کس را بگوید این کلمه را بوسی مگر آنکه بگوید من محتاج نرم از تو پس نمیداند
این شخص پس بگوید جوهری تحقیق اتفاقات که دم من پروردگار را دنیا فتنه ام من در صیقل خود مگر یک نمکی و
گمان ندارم که فتنه کند آن یکی چیزی بهر که دم جوهر را بگوید و شاید فتنه کند تر پس می برد آن شخص یکی
را فرحان و مسرور پس بگوید معنی فتنی چیزی نو و چه حال داری و وی تعالی و انا ترست بحال وی پس میگوید
یار با نیست حال من پس میگوید فتنی تعالی مناسب و بر آنکه فتنه است بوی حسنه را و میگوید گرم من اوسع
است از گرم تو و بگیر دست برادر خود را بر پیر و روان در شبست بعضی علما گفته اند که جهان گفته میزان آخرت
بر عکس میزان دنیا است که در دنیا گفته راجح پایان میرود و در میزان آخرت بالا و این سخن خالی از غرأب نیست
و استنشاد کرده است بقول حق تعالی الیه یصعد الکلم الطیب العسل الصالح بر فتنه و پوشیده نیست که انبیا این
دعوی بحدود این آیه بی وقوع چیزی در دنیا بامشکل است نعم اگر چیزی باشد آیه موعید و شیر بیان تواند شد
و آنکه بعضی گفته اند که این معاصم و منافقانی قولی اوست فاما من نقلت موازیه فمونی علیه ترا ضیعه نیز می باشد
است زیرا که نو اند که در دین نقلت رحمت باشد و جهان در اینجا به معروفست نعم مقصود آنست که قصص باطلی بپسند باشند
و لیکن تواند که مقلد فتنای نقلی و فتنه در آن بر عکس انجیل باشد و الله اعلم و از حد بفرم رضی الله عنه و است که در حد
است که صاحب میزان روز قیامت جبرئیل علیه السلام خواهد بود و اوست که میگذرد از اعمال در روز و راه بان
جبرئیل قیامت را این هراحوال و حساب و سوال و حضور رسول کریم متعال خواهد بود و فتنه و فتنات هر شفاعت و
روایت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم در حضور رحیل و در ویران ظاهر آنست که بعد از آن عمل از شدت
وقوف و سوال و حساب و تجا و از راه طوایف از احوال و واقعات و فتنات خواهد بود چنانکه فرمود من خسرنا لایطیقا
ایما او بعد از آن داخل جنت است و ادل سکندر را از شبست را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرمود انا اول من فرج باب
الجنة چون آنحضرت بر در شبست بر دو نمازین جنت نیکشاید در راه و است و میشود و رخت چنانکه خدا هم در
جنت ملوک و میگوید مرا حکمت که کشایم در شبست را بر یکس پیش از تو و نه ایستم برای کسی بعد از تو آمده است
ای یونان چون بیایند در شبست مشاورت کنند که اگر استبدان گفته برای در آمدن پس بیایند آدم را پس
را و ابراهیم را موسی را عیسی را علیها السلام بر تری و در شبستی که مرده بودند و در مراتب نزد استشفاع تا عالمی بگذرد
آنحضرت سید السادات بر سر بشرو هر همه مواضع در ذات صحت از قرآن این خطابه رضی الله عنه که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم حرام است در آمدن در شبست بر دنیا چنانکه در ایم من و حرام است برایم و دیگران از دنیا من و

آنکه است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد مرا جبرئیل پس گفت دست مرا و نمود مرا در بشت را که امت
 من از آن در می آید پس گفت ابو بکر رضی الله عنده ای کاش میبودم من داری من میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت
 آگاه باش برستی تویی آیا بکر اول کسی که ای بشت را از امت من داری حدیث معلوم میشود که این است و اما ای است
 مخصوص کنی آید از آن باب ساز است اما حدیث آمده است که هر جنس از اعمال را در ای مخصوص است که
 می در آید از آن چنانکه مسلمان از باب الصلوة و عبادان از باب الحجاب و باب روزه و از آن از باب الزمان و گونا
 و در بزرگ حدیث رسول الله علیه و آله و سلم الزان و آید باب الرحمة و باب التوبة گویند و در بشت لیکن زنی می آید
 که با حدیث میکند و از این گویم من و او را چه چیزی تو چه چیزی تو پس بگوید من زنی ام که مبر کردم و ششم بر نیان یعنی
 بیوه ششم و ششم دیگر نکردم و در بزرگ کردم و زردان خود را که نیم خندند معناه ابویلی و در وایه لایاس بهم و
 قال الله زنی اساده حسن الشا و الله تعالی و معنی مبادت کردن یعنی می در آید با من یا من یا من و در بزرگ من
 و گواهی میدهد مرا بخت را و اما و کاف علی التیسیم فی النجیة بکذا و اشار با سبعه الیه الیه و الواسطی و راه انجاری من
 حدیث سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود و آنچه میفرا که عمل کند بدان تا باشد
 رفیق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بشت و که ام نزلت و در بشت و در بشت و در بشت و در بشت و در بشت
 گفته اند که نشان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که زینت میکند خوی را که نمی فهمد و او را و در بشت و در بشت
 و تفسیر میکند ادب او را اما تفضیل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بشت و در بشت و در بشت و در بشت و در بشت
 شده است در حدیث آن امام است محمد بن الوسیله و الفضلیه و الله زینت و روایت کرده است مسلم از حدیث
 آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من اولی کسی ام که گشاده میشود و بر گوی و در بشت لیکن زنی ضعیف آید
 عبد الله بن عمر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون بشنودید موفان را بگوید آنچه و بگوید بعد از آن در و در
 میفرستید بر من و هر که در و در فرستد بر من یکبار و در فرستد بر خدا تعالی و ده بار بپرسد سوال کند خدا را برای
 من و بگوید زبیر که آن نزلتی است در بشت که نرسد و نمی رسد و گر یک بنده را از رنگان خدا و امید میدادم که
 با شتم من آن بنده پس یکسال سوال کند بر آمن و بگوید فرمود آید برای وی شفاعت و گفته اند که وسیله نام
 اعلی نزلتی است در بشت و آن نزلت رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم و در بشت و در بشت و در بشت
 ترین بشت است بجزش و گفته اند که وسیله فضیلت توفیق الیه از اقرب توفیق الیه از اقرب توفیق الیه از اقرب
 کرده میشود و بزرگتر علیه چنانکه در حدیث و این نیز جامع معنی آن است که در اصل بآن نزلت و در بشت و در بشت

غرت محل جلاله پس گویا عبادی است که تخریب بنت میشود و در هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
اعظم خلق است از روی عبودیت مر پروردگار را و عارف تر و عاقل ترین مردم است بجز سبحانه و سخت ترین
ایشان در حیثیت و محبت منزل اما قریب منازل و نظیر تر باشد بخداوند و وی اعلی باشد در شرف کذا قالوا
گفت بنده سبکین نهضه الله بنبره العلم و البقیین که وسیله و لغت سبب است آفرین بود و سیل زدگی است بجزی
بقال و سل الله و توسل اذ انقرب الیه یعنی کلامی الصراح پس ظاهر آنست که مراد سبب است آفرین باشد
که آنحضرت جلاله توسل و تقرب جوهر برگاه غرت و باعث تمجید شفاعت گردد چنانکه حدیث یا مفسر است
و در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می و مایه و در شرف و در رواتی زیر عرش و در رواتی در دربار رب تعالی
و امرت بسؤال وسیله برای آنست که تا بیا بیا این دعا و سؤال ثواب جزیل و قرب رب جمیل و زیاده ایمان
رضای حق و شفاعت رسول می و بعضی گفته اند که حق سبحانه تقدیر کرده است آن منزلت را برای آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم با سیاب که یکی از آن دعا است هر که او را بوسیله بیا بیا بگوید که یا فیه اندر است و
از روی ایمان کذا قال صاحب التواضع و حق همان سخن اول است که کمالی که نهاده حق تعالی برای حبیب خود و
بر ده است او را بدان خوف و سبب بر سؤال و دعا است نسبت دفا نه و دعا و سؤال ایشان بجز ایشان
را هیچ است چنانکه در فرستادن صلوة بر وی آمده است صلی الله علیه و آله وسلم این کلام در وسیله بود اطلب فیض است
پس آن مرتبه زائده است بر سایر افعالی یا احتمال دارد که آن نیز منزلت باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه در حدیث
آنست و در حدیث الی سید خدای آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم وسیله حدیث است نزد
خدا که نیست فوق آن و در پس سؤال کنید را من وسیله را راه احمدی المنسند و روایت کرده است بنی حدیث
از علی رضی الله عنهما زنی صلی الله علیه و آله وسلم که گفت دینی که سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیله گفتند
یا رسول الله که سکونت بکنند یا تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و ازانی ما تم از حدیث علی رضی الله عنه
آمده گفت بر منبر کوفه یا اناس و در شرف و دلو است یک سفیر دیگر نزد مقام محمود و از لولو سفیر است
فرمود اینها و غیر اینها است بریت از وی سه میل است و اسم او وسیله است و آن بر اسم محمد است صلی الله
علیه و آله وسلم و ابلهیت می و دلو لولو و من تان آنست و این بر اسم و ابلهیت است و علیهم السلام
و از ابن عباس القسیر که بر سوسن و یطیک ربک فخر می آمده فرمود در شرف نیز از قصر است و در بر قصر
چیز است که می یا بدو و از انرا داج و خدام رواه ابن جریر و ابن عباس آمده که گفت شنیدم از امام

رسول الله صلی الله علیه و آله سلم منظر بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم پس بیرون می آمد و می صلی الله علیه و آله سلم چون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را که مذکورده میکنند و میگویند که عجب که خداوند
پیدا کرد از خلق خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل و دیگر گفت چه چیز است عجب تر از آنکه گرفت موسی را کلیم
کلام کرد با او و گفت دیگر میسر روح الله و دیگر گفت آدم صفا الله پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان گفت
تحقیق شنیدم من کلام شما را و عجب از آنکه شما گرفتید ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگرفتید شما و گرفت
موسی را کلیم و همچنین است که شما میگردید و میسر را روح الله و همچنین است و آدم صفا الله و همچنین است
و انما واکاهه باشد که من حبیب الله ام لا فمن برادرانم و او احمد ام و خدا قیامت و لا فخر من اهل تشا و اول
شتم و لا فخر من اول کسی که میباید خلقها بهشت باشد پس بگشاید خدا تعالی برای من در می و در
در اندر بهشت و حال آنکه ما من فقرای مومنان اند و لا فخر من بزرگتر و گرامی تر از این و لا فخر و لا فخر
بدانکه از ظاهر این حدیث معلوم میشود که خلعت صفت ابراهیم است و مخصوص باوست علی السلام و عجب صفت
محمد و خاصه است صلی الله علیه و آله سلم اما از حدیث دیگر معلوم میشود که آنحضرت خلعت نیز فرموده است
خلعت را بوجهی که در فضل است از خلعت ابراهیم پس عجب علامه در زیادت بر آن باشد که آنکه فرموده بودند
متذللان فی ربنی لا فخر الا بکیر خلیل از اینجا معلوم میشود که خدا تعالی خلیل است و غیر خدا خلیل اند و خلعت
نسبت است بین الهما اینچنین چون خدا جل و علا خلیل بود شد و نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه و آله سلم در
حدیث دیگر آمده است که فرموده آن صاحب کرم خلیل الله و لا فخر من عبد الله بن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله سلم و قد اخذ الله منی خلعتا و احکم خلیل الله و آنکه در حدیث سابق فرموده انا حبیب الله و انا
محبوب الله و آنکه گویند خلیل یعنی عجب عجب می که بر نبی عجزیت برسد و چون صاحب تمام اشیاء باشد و تمام اشیاء
خواهد بود و در حدیثی این برهه صلی الله علیه و آله سلم است که فرمود خدا تعالی من غیر خود را صلوات علیه و آله سلم درستی من گرفته ام
خلیل و نوشته ام حد تو را من محراب حبیب الرحمن گفت تا فی ابوالفضل عباس ما لکی رحمة الله علیه و اخلاص
کرده شده است در غیر خلعت و اصل شتاق وی خلعت خلیل است قطع بگویند که نیست در قطع
او بسوی ریتعالی و محبت او طردا و خلعت را بعضی گفته اند که خلیل آنکه مخصوص باشد با کسی اختیار کرده ام
این قول را بسیاری از مردم و بعضی گفته اند اصل خلعت متعلق با خلاص است و نام کرده شد با ابراهیم پس خلیل الله
که وی خالص بود پس خدا دوست از بر خدا و دشمن میگرفت از بر و صفت خدا را در انصاف

او و گردانیدن او را امام هر کسی را که بخواهد وی آمده و بجهت گفته خلیل صلی الله علیه و آله و سلم که خلیل صلی الله علیه و آله و سلم
 بفتح فایحه حاجت نسبی کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی قهر کرد حاجت خود را بر پروردگار خود منتقص شد بهر
 خود بسوی وی دیگر دانیدم خود را بجانب عزت تعالی بنگامی که آمده و راجع برین حال آنکه وی در شرفین بود
 تا انداخته شود در آنش پس گفت جبرئیل بی لک حاجت فقال اما الیک فلا و گفته است ابو بکر بن خورک
 خلت صفای نمودت است که موجب اختصاص است و تجلس اسرار و بجهت گفته اند اصل خلت محبت است یعنی او
 شفاق و الطاف و ترفع و تشیع و تحقیق بیان کرده است از احتضالی و کتاب مجید خود بقول خود و قالت
 الیهود و النصارى نحن انبا و الله قل فلم یخبرکم بذلک لیس واجب گردانیده الله تعالی بر محبوب را که مواخذه کرده
 نشود بگناهان احد محبت انوی است از نبوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه فرموده است ان من اذاعکم
 و اولادکم عدوا لکم و صحیح نیست که باشد عداوت با محبت پس نسبی ابراهیم و محمد علیهما الصلوة والسلام
 بجهت انقطاع ایشان باشد بسوی خدا و وقت حاجت خود بر وی تعالی و انقطاع از ماسوای وی
 و اضطراب از وساطت است و اسباب باز یادت اختصاص از و تعالی مرا ایشان را و فی الطاف وی نزد
 ایشان و در آمدن اسرار البیت و کنون غیب و معرفت در خلال بواطن ایشان یا منصفای تعالی
 مرا ایشان را و استصفای قلوب ایشان از ماسوای خود تا در نیاید در دل وی ماسوای و این است نزد
 ایشان قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کونتم متخذی خلیل الاخذت ابایک خلیلا و لکن اذعوا الاسلام
 باقیه ذکر کرد این همه را قاضی عیاض و مشرک گردانیده خلت در میان محمد و ابراهیم علیهما السلام ملا با این
 صفات که در معنی خلت مذکور شد اثبات کرد و اشترک آنرا در میان ایشان و رسید با عظیم تر و قوی تر و کامل تر خواهد
 بود با وجود اشترک از جهت فضیلت وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه نبوت و رسالت و خاص و لوازم آن نبوت است
 میان سایر انبیاء و رسل و لکن نقلنا بعضهم علی بعض یا ز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند مفسران
 از باب قلوب که در جملت ارفع است یا در محبت پس گردانیده اند بعضی هر دو را برابر پس نمی باشد پس
 که خلیل و نبی باشد که حبیب لیکن مخصوص گردانیده شد ابراهیم جملت و محمد محبت صمیمی تخصیص مذکور نسبی
 است نزد حقیقت و اتفاق است و حال آنکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی
 گفته که در جملت ارفع و اتم است و اجماع کرده بقول وی صلی الله علیه و آله و سلم کونتم متخذی خلیل و غیر
 این پس نگرفت غیر اخیل و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه و پس از آن شریف و اسامه و حبسه ایشان

و این سخن ظاهر است احتیاج بر بیان ندارد و اکنون با وجود آنست که مشهور میان جمهور آنست که حقیقت
ایمان تصدیق است به نبوت و رسالت آنحضرت و جمیع آنچه آورده از پیش خدا گفته و مطابق این تصدیق
شهادت بلسان یا کلامی رسول خداست و چون جمیع گرد و تصدیق بقلب و لفظ بشهادت تمام میگردد
ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبداللہ بن عمر آمده است امرت ان اقال الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله
وان محمد رسول الله و لا راد لک و انست که تصدیق کند و شهادت در بند و لیکن برای استتمام بوجود شهادت و بیان کلام
ای حدیث که بران مدعا مفسر تخصیص کردند بشهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود فان فعلوا ذلك فمهلونی و ما سلم
و هو الام لا یجتمعا و حساب علی الله و مقصود از حدیث خبری است نیز بیان هر دو جزو ایمان است که شهادت است
و تصدیق و لیکن بقیه از تصدیق بایمان کرد که در معنی لغوی بوی یکی است ایمان و در شرح عبارت جمیع تصدیق
و شهادت است مانند آنکه لفظ شهادت نیز در کار است باز بک اخبار بلسان با مواظبات قلب که معنی شهادت
کافی است و لهذا اجماع است بر آنکه قائل لا اله الا الله محمد رسول الله غایب است بی لفظ شهادت اگر چه
تلفظ بدان اولی و افضل باشد و تفصیل مقام آنکه در اینجا چهار حالت است یکی آنکه تصدیق با قیاس شود
و این حال محرم و کامل است دیگر اقرار بر زبان بی تصدیق قلب مذموم و مردود که در معنی اسلام ایمان نیست
و این را اتفاق گویند که اربع و اشخ و اخیش از اربع کفر است و صاحبین در کاستن از آنست حالت سوم
آنکه تصدیق باشد بی شهادت و این دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند پیش از اتمام خبر شهادت
و اجماع دهد و اینجا اختلاف دارند بعضی بر حجت خودند و قول آنکه تمام ایمان به تصدیق و اقرار است و مانند
اورا و بعضی مومن مستوجب جنت می دارند و ارجح قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تخرج من النار لیکن
فی قلبه شغال ذره من ایمان پس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه در قلبیت رجای دیگرین را فرمود لا یشفق قلبه
و فرمود حق سمانه و لا یذل الا ایمان فی ظهورهم پس محل ایمان قلب را داشت و کما یجبال مومن است بقلب
خود غیر عامی و غیر مقصور ترک شهادت با اختیار او نیست و زوال تصدق حال این شخص محل اختلاف است
و اگر آنکه با کمال طبعیت قدرت بر اختیار ندارد آنجا خود اتفاق است بر قبول عذر و زنی که خدا باشد
در صورت ظاهر نیست و اگر این محرم در نجاهیم با سنی و قائل بوجود ایمان نشود چه چاره سخت لیکن
غلاف قول اهل حق است و حالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کند و حالت و زمت یا بدو علم از چشم خدا
داشت باشد و لفظ ممکنه و شهادت ندیده و عمر خود اگر چه یکبار یا چندین بار اختلاف دارند جمیع اینها نیز در

مومن است زیرا که مصدق است و شهادت از جمله اعمال است پس دماضی باشد تبرک انچه که سایر اعمال برین سبب
حق و ایشان بگویند که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و انفرار شرط اجرای احکام ایمان است
نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن غایتش با حکم کنیم از جهت عدم خبر تصدیق اما در واقع مومن است از جهت
وجود تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چنانکه لسان و بعضی ارکان پوشیده مانده که این بر تقدیری خواهد
بود که منافای تصدیق چیزی سر بر نهند با وجود منافای حکم با ایمان صورت ندارد از جهت عدم تحقیق تصدیق و
بعضی گویند که صاحب ایمانی مومن نیست تا مقارن نگردد اعتقاد قلبی را بشهادت لسانی زیرا که شهادت
الشهادت و التزام ایمان است و مرتبط است بصدق و تعلم میشود تصدیق با وجود فرصت و اهلیت
مگر شهادت و زبان ترجمان قلب است و فرق است ایمان فعل است بیان فعل لسان و سایر افعال نعمت است
عدم قدرت و دیگرست و گفته اند که صحیح همین قولست که تا قالی فی الشفاء را خدا عالم و در دنیا قسم دیگرست که تصدیق
و اقرار دارد و لیکن چیزی از انچه شایع آنرا از عمارت کفر ساخته است مثل شذرات و سجد و منکر اگر امارت
بودن بدلیل قطعی از شایع ثابت شده و از کتاب آن یقین وجود پذیرفت باید که کافر باشد از جهت حکم شریع
بر آن در کلام بعضی متنفذین واقع شده است که کافرست بکفر ظاهر و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی
کافر شرعی خوانند عین سخن محصل ندارد زیرا که چون شایع حکم بکفر ذکر ایمان او معتبر نبود و کافر باشد حقیقت کفر
ثابت شود که شایع حکم بکفر ظاهری کفر کفر حقیقی فتنه غلبه جماعه از فقهاء رحمه الله علیه مخصوص صاحب
نقصان است که اتم و برکات علومهم بصفه از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه گویند بفرموده اند چه در جبران یا گویند
این ماتم سخت است یا گویند چیزی برای خدایه و امثال آن از آنچه در کتب ایشان مسطور است و صواب
و ین باب آن بنیاید که گویند بنده غلطه کفر و موهم آنست که کفر از دنیا لازم می آید اگر آن معنی متوهم و غفلت و انحراف
سیکند که فرموده در مثال اهل قبله که از مذاهب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند و تاویل نمایند کافر
میشوند و اگر آنرا تاویل نکنند و بجهت اسناد بدلیل بشبیه که دارند ادعای حقانیت آن کنند کافر نشوند پس
منع از کفر اهل قبله یعنی برین احتمال است نعم اگر ثابت شود که آن افعال و اقوال از قبیل امارات کفرست
حکم بکفر بنابر آن باشد نه بجهت لزوم کفر و خدا عالم بالصواب و کلام و ادب و ایمان و اسلام و قبلی زیادت
و نقصان بسیارست و کلام فرم مذکورست و تحقیق در ین باب آنست که زیادت ایمان و نقصان آن
زیادت عمل و نقصان اوست و هر که فاعل نیست بنحو عمل و ایمان قول زیادت و نقصان ایمان

اسلام گفت و اما تا که الرسول نفع ده و ما من حکم عندنا نمتوا و گفته اموا طبعوا الله فی الزلفه و الرسول فی سنة
 و قيل طبعوا الله فیما خرج علیکم و الرسول فیما یکنتم گفته اند طاعت کنید خدا را بشهادت بر روی است او و رسول
 را بشهادت نبوت او و این طاعت و دلیل محبت است و محبت مورث محبت چنانکه در فصل محبت بیاید و قال
 سبحانه و تعالی قل انکم من جن ان الله فاعوانی بیکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و این آیه کریمه شریفه را آیه المحبه نامند
 گفته اند که دعوی کردند قوی محبت خدا را پس فرستاد خدا تعالی آنکه گویای محرمی حسیب من اگر دوست میدارد
 شما خدا را متابعت کنید و طاعت کنید و آن طاعت خداست که دلیل محبت خدا نیست پس اگر متابعت
 من کنید محبت خدا باشد بلکه محبوب او گردید و وارث من گردید در مقام حبیبی و توانا که معنی آن باشد که اگر دوست
 میدارید که دوست دارد خدا شما را پس متابعت کنید مرا دوست دارد شما خدا را بجهت محبت خدا من در طاعت
 یا اتباع رسول خدا و شرطی شرط و جو دگر دو بار اتباع مورث محبت است و طاعت است پس اتباع هم
 شرط محبت است که اتقوا و مستلزم است و هم علت محبت است که و جود و مستلزم وجود است و
 لا بد این محبت که معلول متابعت است و وجود دیگر و بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط است هر دو را و
 مقدم است بر وی پس مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت بحکم الله بدانست فافهم حال
 تعالی فاما الله و رسول الله الامی الی یومن بالله و کلماته و اتوجه بحکم مستدول ایمان که بخدا و رسول وی و
 متابعت کنید رسول را بامیه آنکه هدایت یابید بر هر اطراف مستقیم که از هر طرف است هدایت را از هر چه ساخته
 ایمان بر رسول و اتباع وی تنبیه بر آنکه کسی که تصدیق کرد او را و اتباع کرد و التزام شریعت وی و طاعت است
 اگر چه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واجب باشد مگر
 آنچه تخصیص کرده است و دلیل و قال سبحانه فاعوانی بیکم و کما لا یؤمنون حتی یکملکم قیما شجره منکم و یومرکم
 قعالی بات پاک خود و یغفر ما یسوءکم بر پروردگار تو ای محمد ایمان نمی آورند ایشان تا آنکه حکم سازند ترا در چیزی
 که مختلف و مختلف است میان ایشان فهم لا یجید و انی انفسهم و ما مافضیت بپیش نیایند و خود و تنگی و شک شبیه از
 آنچه حکم کرده تو مسلمو السلیما متفاد و شغور برای تونظا هر و باطن این اشارت بر توبه اعلی طاعت و محبت الهی است
 که راضی باشد بحکم رسول و ظاهر و باطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آنکه یقین دانند که آنچه حکم کرد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احق است و بعد از آن در باطن خدشه و فلجان نماند و این را مقام رضا
 و تسلیم گویند که قول وی سبحانه اذ قال لربها سلم قالی سلمت رب العالمین اشارت بر آنست و در طاعت بیاید

شده و اگر اصلاح نکند ایشانرا آنچه حق است اصلاح بکند و شانرا خداوند نظر کرد و عرضی انداخته بحدیث سحر اسود و گفت
 و الله میدانم که تو چیزی نفع و ضرر نمیکنی اگر نپذیریم من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پور میگرد و ترا بوسه
 نمیکردم ترا پس انسان بوسه کرد او را و دیده شد عبد الله بن عمر که میگردد و اندید نافه را و در جانی پس پرسیدند از سبب آن
 گفت میدانم مگر آنکه دیدم من رسول خدا را که میگرد من نیز میگفتم و نیز آورده اند که وی رضی الله عنه وضو کرد و در آنجا نهاده
 بود کشت گردوی انداخت آب را در پنج دیوار کوفه و گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گریه و اینچنین
 من نیز کردم و آمد دست و تفسیر قول و تعالی و العمل الصالح میرفود که عمل صالح اقتدا بر رسول الله است صلی الله
 علیه و آله و سلم و گفت سبیل شستری اصول نهیب است از پی صلی الله علیه و آله و سلم در اخلاق و افعال
 و اکل حلال و اخلاص نسبت در جمیع اعمال و تکلیف کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم در مدینه
 با حاجت پس برهنه شد و ایشان و در آمدند در آب و عمل کردم من بحدیث که فرمود که سبک ایدان و ارد بخدا
 و خدا آخرت بایک در نیاید جام را اگر نپذیرد و برهنه نشدم پس دیدم در آن شب داعی را که میگردد و ایشانرا
 با در که خد بخشد ترا استعمال آن سوار گردانید ترا امام که افتد کرده شود و گفتیم کیستی و گفت منم جبرئیل
 وصل و از جمله حقوق رعایت اوست با جناب صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن مجید و ملامت و ستودنی است
 آیات که از شما میکنند بسوی رعایت اوست و اب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی انتم منوا بالله و رسوله
 و فرموده و تفرقه و قال یا ایها الذین آمنوا لا تقفوا امامه ای ای کسانی که ایمان آورده اید و رسوله و قال یا ایها الذین
 آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت البین الا بیه و قال لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم که عارضه که بعضی و قول فرمود
 ای تجلو اوتوا الخ و تعظیم و تفرقه و نهی کرد از تقدم کردن پیش وی بقول و سور او بابتست کردن در کلام
 یعنی نکوید پیش از فرمودن وی و چون فرماید گوش نمیدار و از شبانی کردن تقضا و امری پیش از قضای و
 وی در هیچ امری از امور دین بعد از آن تخفیر کرد و گفت و اتقوا الله ان الله سمیع علیم که اقال القاضی دور
 و اسب گفتند از جمله اوست که تقدم نکنند پیش آنحضرت یا مردنی و از آن منیع تصرف تا آنکه امر کند و نهی
 کند و اذن کند وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه فرموده است و ای سحانه درین آیه و این حکم باقی است تا روز
 قیامت و منسوخ نشده است پس تقدم پیش سنن و احکام وی بعد از وفات و که همه تقدم است پیش و
 در حالت حیات بی فرق مجاهده و تفسیر این آیه گفته تفرق نکنید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخیری
 تا حکم کند خدا استعالی بزیان وی و ضحاک گفته حکم کنید یا بر یکم رسول خدا و گفته اند که در تفسیر او بصدیق

و

و این احکام

رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که تقدم کرده پیش وی در نماز بگذرنا تا آخر که اگر چه آن تقدم باذن
 و اما آنحضرت بود گفت نیز سید ابوفانده را که تقدم کند پیش رسول خدا و کجا رسانید و این ادب و تقاضای مقام
 و اما اگر و انید بجزای وی جای رسانید که میبایست نزد و در حلال ادب است آنحضرت که بلند کرده نشود آواز را
 مگر او را چنانکه هر یک بکنند بعضی را بلند کنند و آنرا چنانکه ندای کنند بعضی را و نمیخواهند بنام بلکه تعظیم
 کنند و تو غیر ناید و گوید یا رسول الله یا نبی الله و نازل شده است حد و حد نبی تیم یا در قوی غیر ایشان که آمدند
 و ایستادند بر و آنحضرت و ندانند که با آنحضرت ایستادند و ایستادند و ایستادند و ایستادند و ایستادند
 و بعضی گفته اند نازل کرده است آیت الهی در نشان الی بکر رضی الله عنه که احتلاقی و انشود و بود میان ایشان
 پیش آنحضرت تا بلند کردند آواز را و بعضی گفته اند که نازل شد و حق ثابت بن قیس بن ساس که در گوشه های
 وی کری بود و بلند کرد آواز را و پس شست و روانه از ترس آنکه خط کرده نشود و احوالی وی پس طلبید و را
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بشارت و او بشهادت و دخول جنت پس گفته شد در یوم الیامه و شهادت
 این حکایات و مواضع خود و بیاید انشاء الله تعالی در روایت کرده شده است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 چون نازل شد این آیه گفت و الله یا رسول الله کلام نیکم با تو بعد از این مگر مانند شخصی که را زگو و بعد از آن
 رضی الله عنه نیز سخن میکرد با آنحضرت همچنین تا آنکه نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن او را مگر بعد از آنکه استقام
 پس نازل شد قول تعسبانه ان الدین فیضون اصواتهم عند رسول الله و ملک الذین استمعن الله قلوبهم
 للفقوی لهم مغفرة و اجر عظیم و روایت کرده شده است که ابو جعفر امیر المؤمنین مناظره کرد امام مالک را در مسجد
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم پس فرمود و ای شما امام مالک رحمة الله علیه ایست کن او از خود با امیر المؤمنین
 در مسجد بیا که گفته امی ادب آنحضرت است قومی را و گفته اند لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه و مدح
 کرده است قومی دیگر را و گفته است ان الذین فیضون اصواتهم الایه قوم کرده است قومی دیگر را و گفته
 ان الذین یأذونک من وراء الحجرات الایه و بهر منی حرمت و عزت رسول بعد از موت هیچ حرمت اوست در
 حالت حیات شد یعنی پس راسی کرد و خاموشی گزید ابو جعفر بعد از آن گفت ابو جعفر یا ابا عبد الله و الله
 روی بقبله آرم یا هر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت مالک چه روی میکردی از حرمت وی صلی الله
 علیه و آله وسلم و حال آنکه وی وسیله است در سبیل پرست آدم صلی الله علیه و آله وسلم و قیامت دعا کرد و گفت طلب
 کن از وی قال الله تعالی و لو انهم اذ ظلموا لنفسهم جاؤک الایه و چون رافع اصواب فوق صوت آنحضرت مرتب

جوط اعمال گردد چنان میری برفع امانت تاج انکار برستن و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه
 عادت ارباب محقول و اهل تقصیر است و از جمله ادب به آنحضرت است که مشکال نکنند و قول آنحضرت
 بالکلیه مشکال کنند و در البقول او محارضا نکنند لفظ را بقیاس بلکه تأمید کنند قیاس را بعضی خود شرط صحت
 قیاس عدم وقوع است در مقابل لفظ در تحریف و غیر داده شود کلام شریف او را از حقیقتش نیجالی که مخالف
 است که اصحاب بآن فنون آنرا استقوی خوانند و او را شک و شبهه ندارند و موقوف داشته نشود قبول با جابر
 بهجوم موافقت این قول که در جبهه ادب و جرات است نعم لم یل غشاهات و لطیفین آن ملکات بشر و ط
 که گوشت در غلش مفرست و لیکن بعد از وصول به مرتبه استحالت نه بجزواستعداد و خلاف عادت و ذنب
 سلف و در اینجا نیز تسلیم و قبول است و این روش در تفسیر و حدیث که بعضی را مشاهده کرده اند بسیار است
 حاجت دیگر آن نیست که ابی الله علیه و آله و سلم و سال الله الحاقیه بر باجمله حکیم و تسلیم و خضوع و استکانت
 ذل و انابت و توکل و در توحید و مرسل واجبیت و بعد توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم و گفتند اندیاد و توحید
 است که نجات نیست مگر بعد از انذاب خدا و نور نیست برضای او مگر بدان کی توحید مرسل در لایست دیگر
 توحید رسول در ساجت پس محاکمه کرده نشود بسوی غیر در اضی نگردد حکم غیر وی که انقل صاحب الامهین
 مدارج السالکین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود و عار او خوانند که او مانند ما که
 بعضی از امری بعضی را قال الله تعالی لا تجلو عار الرسول ینکم که عار بعضی کم بعضی را این آیت مفسر آنرا
 مدعوی است که آنکه بخوانند و انبام مبارک او چنانکه خوانند بعضی از شمار بعضی را بلکه گویند یا رسول الله
 یا نبی الله یا توفیر و توضیح در برخی مصدر و صاف بقول است و دوم آنکه نگردانید خواندن او در شمار اهل
 خواندن بعضی از شمار بعضی را که اگر خواهد جواب ندید اگر خواهد به بهر بلکه بر تقدیر خواندن او در شمار الله جواب
 باید داد و واجب است و واجب است و خلف از آن گنجایش ندارد و چنانچه مضمون کریمه یا ایها الذین آمنوا توبوا
 و لا رسول اذا دعاکم لما یکرمکم درین تقدیر مصدر و صاف بفاعل است و شاید این حدیث ابن المعلی که در
 نماز بود و آنحضرت او را خواند و وی جواب گفت و اعتنا نمود که در نماز بود لهذا جواب ندادم پس فرمود آنحضرت
 آیا گفته است الله تعالی استجبوا لله و لا رسول و در ذکر خدا لیس شریف گزشت که نماز باطل نیگردد و نزد
 شما نبی رحمة الله علیه باجابت نبی و صل در از محبت آنحضرت واجب است از نماز خلق بآنکه محبت حیات
 مطلوب و غذای احوال اهل ایمان است و در مقامات از نماز در احوال بالاتر و فاضل تر نیست و

تخص وقت سالکی بجهت جسدی روح را مانند عبادت قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن قلمت
آمده و فی الحقیقت اختلاف بین نقل ناشی از اختلاف احوال است و اکثر آن را جمیع شهرات و تالیفات محبت
است نه حقیقت او و در او بسیار نیز بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معارف است
که تعریف و تمجید نمیتوان کرد و از او نمی شناسند از آنکه کسیکه قائم است بوی بطریق و بعد آن که ممکن نیست تغییر
از آن و بوی زیاده میکند از آن حقایق حاد و وجود است انتمی و این کلام در ذوق و محبت و بعد است و الا
بجست وضع لفظ معنی او پس و این جذب قلب است بخبری که موافق و مرغوب و از آنرا حب در درجات و آثار و
ثمرات و ثواب و علامات است که اشارات قوم بر آن واقع است پس بعضی گفته اند که محبت موافقت محبوب است
در جمیع احوال و آثار و وجود و طوالت است بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت خوشن خلق
محب و وفای شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام نماز محبت است و درنی یابد از آنکه کسیکه غافل
گردانیده است او را آورده محبت و گرفته است او را از وی تمام و او نیز به بسطای گفته قدس سره محبت پذیرش
بسیار از نفس خود و بسیار بندایش که از حبیب و محب صادق اگر نبل کند برای محبوب خود هیچ آنچه قیاد است بر آن
کم نمی پندارد و از او شرم دارد و اگر بسیار از محبوب خود و اندک چیزی را بسیاری پندارد و از او گفته اند محبت آنست
که بخشی تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را و باقی نماز برای او از تو چیزی و گفته اند محبت خوشن خلق
محبوب از دل و کمال محبت تقاضا میکند از او و در اول یقین است غیر از محبت غیر از محبت جاست بدخول
و محلول است و بعضی گفته محبت سرفصل است و طلب محبوب و شوق بقای وی و هیچ لسان نکراد
علی الدوام و من احب شیئا اکثر ذکره و اینهمه آثار و علامات محبت است حقیقت محبت بی قلب است بر کسی
خیر که موافق است با او از باب استلزام است با و در آن حسن ظاهر و محبوب هر چه در صحت و اطعمه و در و آن
و اشیا حائز و با و در آن عقل و طلب حائز باطنه شریفه بهیچ محبت صاحبین و علماء و آنرا که مآثور و معروف اند بهیچ
جمله در فعال حسنه زیرا که طبع انسان مایل رشتن است با مثال ایشان با حب از جهت احسان و انعام
است و تحقیق محمول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسیکه احسان کرده اند با ایشان و با کمال سبب محبت
حسن است با احسان و این اسباب همه ثابت است در حق سیدالسادات و منبع البرکات علیه افضل الصلوات
و اکمل التسلیمات و آنحضرت جامع است بر این صفاتی را که موجب محبت اند اما حسن و جمال صورت ظاهر و فضل
و کمال اخلاق باطن گذشته چیزی از آن در او بسیار باقی مانده و در وی کفایت است و اما احسان و انعام

نبیه ولایت رسول اصلی الله علیه و آله و سلم بر خود در جمیع احوال و نه بنده نفس خود را در ملک او بخشد عداوت
 سنت او را که آنحضرت گفته است صلی الله علیه و آله و سلم لا یومن احدکم حتی اكون احب الیه من نفسه الحدیث
 و گفته اند بعضی زهد یعنی تا آثاری کنی بنیای هر بار بر جای خود اگر چه باشد در روی پلاک تو از بنیای معلوم شد که
 هست جزو اعتقاد و عظمت نیست زیرا که آن حاصل بود و عمر را پیش ازین قطعاً صاحب حبس بدیه گفته و قوت
 عمر رضی الله عنه و اول امر استقامتی او نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبعیست و جهت
 اختیاری نبود سبب و موجب علم منافع و مصالح و فوائد آن میباشد و راده حضرت در محبت اختیاری بود
 زیرا که راه نیست بقلب طبع و تغیر محبت و برین تقدیر جواب و نخواست بکرم طبع بود بعد از آن تا مل کرد و شناخت
 باستلال که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت حب
 ثجات وی از مصلکات دنیا و آخرت پس خبر داد بانچه تفاضاً میکند آنرا اختیار پس ازین محبت حاصل شد جواب قبول
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الا ان باع یعنی اکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب است
 انتمی و نزد این مسکین آنست که خبر عمر رضی الله عنه اولاً از حکم محبت بود و آنچه حاصل شد را بعد از قول حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم ما انکم با سم من جمیع خبر نزد تو از نفس تغیر محبت طبعی بود و قول با آنکه قلب طبع و
 تغیر محبت ممکن نیست کلی نیست بسا از طبع و غوازه که بر اعضا و مجامید تغیر پذیرفت و تصرف و محبت
 حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از نفوس صحابه تا مل شده و تنزیه یافته و عظمت نورانیت بدل
 شده خصوصاً از جمعی تا مل و مستند مثل نفس عمر رضی الله عنه و مودیه این است آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست جز مرا دوست میداری تو با عمر گفت نفی
 یا رسول الله محبت من بیشتر است میان اهل دمال و دل و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه میزد و فرمود الا ان
 چگونه می یابی با عمر گفت عمر محبت اهل دمال و دل و نفس را محبت نفس که هنوز باقی است پس بار دیگر دستی زد و
 گفت همه را قطع شد جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهراً آنست که محبت اختیاری باستلال باشد و عرفی اند
 خدا از محبت ظهور آن و مطلوبی رضی الله عنه ازین نوعی طلب و تمنی حضور و تبارک اعلی که محبت حبلی است خواهد بود
 و معلوم شده است که نبله محبت بجای میرسد که سرایت میکند لطیفیت چنانکه از حدیث الامام جعل حبیب
 احب الی من اعلی و اعلی نفسی و من الما و البار وانی العطشان ظاهراً هر سیکر و اگر در محبت نفس شایسته اختیار
 باشد از محبت و عشق آن مار یا در اختیار مصلحت و نثار و با هم و با خدا التوفیق و گفته است علی بن ابی طالب

زینبند ولایت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را در ملک او نبخشد ملامت
سنت او را که آنحضرت گفته است صلی الله علیه و آله و سلم لا یؤمن احدکم حقاً کون احب الیه من نفسه الحمد بیست
و گفته اند بعضی را بد معنی تائید کنی رضای مرا بر هوای خود اگر چه باشد در وی بیاک تو ازینجا معلوم شد که
محبت جز واقفان و عظمت نیست زیرا که آن ماحصل بود و غیر این پیش ازین قطعا صاحب مواهب الهیه گفته و قوف
عمر رضی الله عنه در اول مراستشای او نفس را به جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را بطبیعی است و جهت
اختیاری تبوی سوا سبابه و حیات هم میافید و حاصل آن و خواست آن می باشد و اراده حضرت در محبت اختیاری بود
زیرا که او نیست بطلب طبع و غیر محبت و برین تقدیر جواب عمر نخست مکمل طبع بود بعد از آن تامل کرد و شناخت
با استدلال که غیر صلی الله علیه و آله و سلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت بجهت
نجات وی از مشکلات دنیا و آخرت پس خبر داد آنچه حاضر میسکند از اعتبار پس ازین محبت حاصل شد جواب اشکال
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال ما و جواب او می آنچه واجب است
انتی و نزد این مسکین نیست که خبر عمر رضی الله عنه و الا از حکم محبت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم ما انک با سم من محبوز نزد تو از نفس تو نیز محبت طبعی بود و قول با آنکه قلب طبعی و
تغیر محبت ممکن نیست کلی نیست بس از طبع و غیر آنکه بر اضیاء و مجاهده و غیر نیز برینست و بتصرف و مهربانی
حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از نفوس میانه را نکل شده و نه مذیب یافته و طاعت نبوت را تسلیم
شده و خصوصاً از عمل قابل مستندش نفس عمر رضی الله عنه و مود اینست آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست جز در دوست میداری تو یا عمر گفت نعم
یا رسول الله محبت من لشترک است میان اهل مال و دود و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه میزد و فرمود الا ان
یکون فی یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل دود و مال و دود و نفس که هنوز باقی است پس بار دیگر دستی زد و
گفت همه را قطعه شد جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری با استدلال باشد و عمر رضی الله
عنه از محبت ظهور آن و مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول طلب و معنی حضور در تنه اعلی که محبت علی است خواه بود
و معلوم شده است که غلبه محبت بجای میسر شد که سرایت میکند بطبیعیست چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک
احب الی من الی و مالی و نفسی و من الما را ایسا دوالی اعطشان ظاهر میگردد اگر در محبت نفس نشانه اختیار
باشد اما در محبت عطشان ما را بار و ملا اختیار اصلا دخل ندارد و ما فهم با الله التوفیق و گفت است الی ابن عباس

۳

رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمیع نبی و پیغمبری را از اموال ما و اولاد ما و پدران ما و اولاد ما و ائمه
 آب سرد بقتل و وصل غلظت ثواب محبت و برای آن نبوت معیت است با محبوب معیت معنوی روحانی اگر چه
 منافقت جسمانی در میان بود و در حدیث آنس آمده است رضی الله عنه که اگر مردی نزد آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم گفت منی الساعتی خواهم شد قیامت یا رسول الله فرمود آنحضرت چه آماده کرده که نواز اعمال
 بلای قیامت یعنی از قیامت چیزی پرسی عمل کن که روز قیامت بکار تو بیاید بگفت آماده کرده ام برای قیامت
 از کثرت نماز و روزه و صدقه و لیکن دوست میدادم خدا را و رسول خدا را و آدم او را و گفتم یا رسول الله بنده مرا دوست
 داشت خود را تا بهیچ کتم ترا پس ملا آنحضرت مرا دوست مبارک خود را و گفتم یا رسول الله لانی احب لک المرح مع حب
 رسول خدا فرمود آنحضرت انت مع من احببت و از صفوان بن قهاده آمده گفت بجز کرم نبوی رسول خدا
 و وصایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت عبد الله بن مسعود و انس و ابی ذر و از ائمه المؤمنین علی رضی الله عنه که
 اگر آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین را رضی الله عنهما و فرمود که دست دارد این دو را و پدر و پسر را و این
 دو را با خدا من و در درجه نبوت و قیامت و در جایگاه نبوت است که فرمود که با خدا در وجهی من با او که در مقام
 وصیت است نسبت ب دیگران که آنجا که باطل معیت کرد و وصایت کرده شده است که آنحضرت نزد آنحضرت
 و گفت یا رسول الله تو عمری نزد من از اهل مال من چون یاد میکنم ترا میهنم تو ایتم کردی و ایتم میکنم
 میکنم بحال مبارک تو من یاد میکنم موت خود را و موت ترا و میهنم که چون می یاد می کنی تو بخت را بر داشته
 بشوی با پیغمبران و مقام اعلی و گرامی و گرامی در ایم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدا تعالی و من بطع الله رسول
 فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصالحين و الاطهار و انما آنحضرت آنقدر را و خواند این
 آیه را بر وی و ذکر کرده اند بعضی مفسران این قصه را در توبان مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و بود
 سخت محبت آنحضرت را که مبر از وی پس آوردندی نزد آنحضرت و حال آنکه توبه و شکسته است رنگ روی و
 خسته میشود و روی اندوه پس فرمود مرا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه حال داری و چرا شکسته
 شده رفت رنگ تو و گفت یا رسول الله نسبت مرا بهای و نه در وی چرا که چون من نمی بینم بحال مبارک ترا میهنم ترا
 میهنم و شست شد میهنی اکیم و میهنم بحال جهان آرای ترا پس یاد میکنم آخرت را و توبه کردم که نمی بینم ترا آنجا که ترا
 شما را لایبره میشود با پیغمبران علیه السلام و من اگر در ایم و در بخت و در توبه با بیان ترا در توبه تو خواهم بود و اگر
 خدا من نمی بینم ترا تا به پس فرود آمد این آیه و در بعضی تفاسیر حدیث آنحضرت از اصحاب رضی الله عنهم و

آنکه علی الاجمال در حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس خلیف می نشست و نظر بحال مبارک مبد وخت
 حاصل بجانب دیگر نگاه میکرد و فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد و رسول الله صبره مندی
 شویم بحال مبارک تو در ذوق میکنی بیدار تو امام الزمان دارم که چون روز قیامت شود بر میآورد و ترا مقصود
 پس حق تعالی این آیه فرستاد و حدیث انش رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من ابی بنی کان معی فی الجنة
 پوشیده نماند که مراد بحیث مساوات و درجه نخواهد بود اگر چه بعضی احادیث کلان فی درجته نیز یافته است
 پس مراد بودن در بهشت است بجهت آنکه ممکن نشود از دیدن جمال دنی صلی الله علیه و آله و سلم و رفع حجاب اگر چه
 از دور باشد و چون زائل گردانیده شود حجاب حاصل میشود مشاهده و معیت مغوی همه را حاصلست بآب
 محبت و مشاهده میسر باشد و هم مانند ده ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این است مراد بحیث
 و الا معیت قلبی همیشه فی مشاهده بصری حاصلست چنانکه در بعضی غزوات میفرمود که در مدینه قومی هستند که
 سیر میگردیدند تا سیری را در منزل نکردند و میفرمود اگر آنکه ایشان با شما اند مجوس داشته است ایشان را عند السجیه
 منوی بر روح است نه مجرد دیدن قلب و در نقاب و لهذا بود بخاشی قریب ترین مردم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و علی و حبش بود و بعد از آن بن ابی ابدن خلق از وی با آنکه میبود با وی در مسجد و لیکن همان مشتاقان
 با وجود معیت قلبی محبت بصری نیز میخواستند نازل و دیده هر دو متمتع و مخطوط باشند گفت بنده مسکین فخر الله
 قلبه بنور البقیع تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بصری و قیامت بحجت علود و چه
 آنحضرت و آن منوط آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشارت و ادایش را که آورد دنیا چون در بهشت قلبی
 و بصری افزان و تفاوت است در انعام که بصر و بصیرت نفع شوند معینی حاصل شود که هیچ پرده در میان نماند
 و الله اعلم و صل در بیان بعضی از آنچه وارد شده است از سلف و آنکه از آثار محبت رسول خدا و شوق رس
 صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سنت زین است
 من در سنت من مردی اندک بپایند بعد ازین دوست میداروی یکی از ایشان کا شکلی میدهد مرد و رقبا بل اهل و
 مال خود یعنی همه مال خود را بدهد و فلا سازد و بدار مرا حاصل کند و این تمنای و بدار شرف و انعام محبت آنحضرت
 است که اگر باین طریق هم حاصل میشود و برین معنی مراد بدار آنحضرت است و نشان فقر فی آنحضرت و این
 بطریق فرضی و تقدیر است چنانچه این مسکین نمیدارد که اگر مراد و بدین آنحضرت بعد از وی باشد و نام چنانکه
 سایر صلحای است را بیا باشد و تقیقه چنانکه کل ایها را میباید غنیز و در نباشد یعنی چنان مشتاق جمال

صلحی که در بهشت است

اولیای شریف او نه که اگر از بیل اهل و ال در یابند اگر چه در خواب هم باشند غنیمت میدانند فاقم و با فضیله التوفیق
روایت است از ابن سحر که زنی از انصار کشته شد پدر او در بطن او زوجه او و فرزند او را رسول الله صلی الله علیه
علیه و آله وسلم پس بر سید آن زن حبسیت حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند خبرت گفت الحمد لله
چنانکه دوست میداری گفت بنمایید مرا تا ببینم جمال مبارک او را و چون دید آنحضرت و لکل مصیبه بعد کفایت
بر منصب بعد از سلامت تو فردا آسانست و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون آواز برخواست روز
آنکه در ششمان آنحضرت کشته شد و بسیار شدند و در مدینه زنان فریاد میکنند و بیرون آمدن زنی از انصار پس پیش
آمد و در خود را و بر شوهر و پدر خود را که همه کشته شده و در نمی یابد آن زن که بگرم می از اینها پیش آمده است
و هر گاه می بیند از ایشان افتاده بر زمین می برسد این کیست میگویی نیکو نیکو برادر دلت و پدر تو و پس تو در وقت طاعت
نمیکند آنرا و میگویی غیر خدا کجاست گفتند در پیش است نداشت و رسید با حضرت و گرفت طاعت جماعت مبارک او را
و گفت چه در دلت و من فدای تو باد یا رسول الله بایک زارم و فتنه تو بسلا می از هر که ملاک شد چون بیرون آمدند
اهل کفر زمین دشته را رسی الله عز و جل را تا بکشند او را گفت مراد را ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا می زیم
ایک دوست میداری که محمد الله بجای تو میبوید که میزدیم ما گردان او را و تو در اهل خود میبویی پس گفت نه میبوید سوگند
دوست میدارم که محمد علیه السلام اکنون در جای خود باشد و بنمایم که در دست شریف دی بر خدای دین در
اهل خود با شتم گفت ابو سفیان ندیدم از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد ص
لا و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که می آمدن زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوگند میخورد که هر کس بیاید
از بعضی زوج و فقرت می زنی از زمین دیگر بیرون نیامده ام که در جنت دوست داشتم مر خدا را و رسول خدا را و چون
فخر شد بلال رضی الله عنه فریاد کرد زن دی و گفت را منتر ماه در در رمانی ما که گاه گفت بلال را طراه خدا القی
الاجنه عماره بر زمین خوشی و شادی فریاد اوقات کنم دوستان را که محمد و کرده او ندیده نعم فاعل الله عینیت
و در جنت مرگ نیم تنه ای نیست و یاران و عزیزان طرف بیشتر اند و از عبده بنست خالید بن معبدان آلوده اند که گفت
نموده خالکد جای سیکو بخانه خواب خود مگر آنکه ذکر سیکو در شوق خود را رسول خدا و اصحاب وی از معا جری و انصار
و تمام می بردایشان نزد میگفت هم اصلی و فصل ایشان اصل بن اند و بسو ایشان آرزوی میکند دل من در از
شرف من بسوی ایشان زور کن ای پرده گلامن قبض بدو حواله بسوی خود گیره میگردد و میگوید گفت بن
کماله و بنی بیکر و اندر خواب و روایت کرده شده است از ابو بکر صدیق که میگفت سوگند بخدای که فرستاده است

تو بخون که اسلام بواسطه فلک روشن کننده ترست چشم مرا از اسلام وی منعی ابو قحافه که پدر من است زیرا که
 فلک کننده است چشم ترا و چنین میگفت عمر بن الخطاب بیاس منی الله تعالی انما کما سلام آوردن تو محبوبتر
 است نزد من از اسلام خطاب زیرا که محبوبتر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از زید بن
 اسلم گفت بیرون آمد عمر رضی الله عنه شمی برای حراست خلق پس دید چراغی را در خانه و پیرزنی میزد و چشم را
 و میگویی علی محمد صلوٰه الا برار صلی علیه الطیبون الا جافه کنت تو ما بکار بالا سحر الیت شعری والنا یا اطور
 بل تعجبی و حییبه الدار و یاد میکند آنحضرت را اظهار شوق میکند بلغای او پیشست عمر گفت اعاده کن قول
 خود را پس اعاده کرد و بوقت خرمین در گریه کرد و درین حکایت دراز است روایت کرده شده است که از عین سخن
 این ای و پس گفته شد و با او کن محبوبترین مردم را نزد تو تا بر داین آفت پس فریاد کرد و با محراب پس تشنه بود و کرده شده
 است که مدنی نزد عاتش و التماس کرد که کشتای بکشم قبرش پیرای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس کشتا و عاتش قبرش لایق
 را کرد که در آن زن لعلان و لوی رضی الله عنه و از زمین عبد الله الساری صاحب الاذان آمده است که کار میکرد در بنای فلک
 ملو و ابو دینار پیش از وفات آنحضرت رسانید پس دعا کرد و زاری نمود خداوند بصره را تا به نیم بعد از ظهر خود
 رسید که درین وقت بصره در حال این دعا و از بعضی اصحاب دیگر نیز مشورت و صل و علامات محبت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم بسیار از اعلی و اعظم قبل و اقدار با و استعمال شد و سلوک طریق و اشتباهی و سیرت او
 و قوت نزد و شریعت و ایمان تجاود از احکام ملت وی صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی تعالی انکم تم بحکم
 الله فاجتنبی عیبکم اولیس گردانید ساریت خود را دلیل و علامت محبت خدا و محبت خدا و رسول خدا ای که است
 و لازم یکدیگر در ساریت شیری از ابو سعید خدری آمد که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله
 و سلم در مقام گفت با رسول الله مقدار و اماره که محبت خدا باز داشته است مرا از آن به تو عین محبت من
 با تو چندان است که ملائکه تیر تو را نم و با و خیر تو نکنیم و نه اگر غیر تو مشغولی نشوم و لیکن چون محبت حق اصل
 مقدم است و تو نیز فرموده بیان مرا را بر بوده است فرصت را و گفتم آنش محبت دیگری نگذشت است بقضای
 محبت تو چنانکه من بخوام بود و دینی آید و این از نبی نیستی است و سکر حال است و در مرتبه جمع و اجمال
 به بین که آنحضرت علیه السلام در جواب وی چه فرمود و مبارک است بحسب الله فقط صحنی سیکو دست مبارک خدا
 را پس تحقیق درست مبارک را یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی است و لازم یکدیگر اند و اگر از محبت علیه سکر
 و هم غیر اطلاع بر حقیقت حلال از دست نظر بصیرت میرود و این محبت سبب شده باه بعضی کوتاه بیان کرده شود

دلیل علامت محبت رسول خدا

حق از وساطت آنحضرت علی اله علیه وآله وسلم متعارف پیدا شد و بر هر خنده وی واقف نمی شوند و این
معنی در رساله اجد آورده و بعضی از عیان را شرح تر ازین گفت ایام و نوا اند که اینکلام تعجب در باشد بلا و بعضی
که این که نویسی گوی معنی ندارد و خطا بعضی است باز که این قبیل مگر این سخن گویند و لیکن چون ابو سعید از صادقان
راه و خاصان درگاه و مهران آگاه است نذر کرد بر یاسارک و مغرور داشت و فتح کرد بر بن و نری و نهند
عفت و شدت بتوقع آنکه حقیقت حال خواب نه میسر و رفع اشتباه و التباس نموده و مثل این از راجعه بعصره نیز
انقل میکنند و الله اعلم بحقیقه اکمال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود و مضمی نه از فی الحقیقت
محبت علت متابعت و باعث بران است پس متابعت دلیل رعلاست محبت باشد و گفتند که محبت ناشی
میگردد از اطلاع لغت و تقدیر اطلاع بر لغت میباشد و فوت محبت و این به لحاظ احسان است و بمشاهده حسن
و قدر آن نیز پیدا میشود و متابعت میکشد بر محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد است و چون متابعت ناشی
از محبت است عقلی و فنی و طاعات و عبادات خواهد بود بلکه غذای قلب و نفیس روح و سرور خاطر و قرة عین
خواهد بود و اعظم خواهد بود و از لذات جهانیه خصوصاً بتصور محبت آنحضرت چنانکه آمده است من احب سستی
انفاجتی دین اجنبی کان منی فی النجدة و در حقیقت محبت نور است و محصیت ظلمت و نور زایل ظلمت است و
گفتند که نیست هیچ تمامی اشرف و افضل از متابعت حبیب لیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع
محبت است و هر که شصت است بصفت متابعت کامل النجدة و عالی مرتبت است و هر که فالت است و بعضی امور
تا قیل المنة و حق الدریة است و لیکن از اصل اسم محبت و انصاف بالان بیرون نیست دلیل انقل آنحضرت
و اولان شخص که خرد ده است و در شب خبر و مکر و واقع شد این فعل از وی پس لغت کرد و در او را بعضی مردم فرمود
لا ملعونه فانه یحب الله رسول و آن شخص بعد از اهل بد و فاسد نام نه زود آنحضرت می آمد و چیزی از اشیا علی و سل
خرد و نری و مانند آن می آورد و آنحضرت علیه السلام نیز از چیزی بای نهر از بار و زرد و مانند آن می آورد و بعضی مردم
و میفرمود زاهد روستائی است و اشتری اویم و از بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر عبد الله است
ملقب بخمار و زاهد دیگر است و الله اعلم و آنچه معلوم میشود که اصل محبت همان میل و انجذاب است اگر چه در متابعت
تقصیری و رو غیر معلوم میشود که ترکیب کبیر و کاف نیست چنانکه مذکور است و محبت است و لیکن باید دانست
که استمرار ثبوت محبت از تقوی در دل عامی مشروط و مقید است بآنکه نام باشد بر وقوع محصیت یا اقامت
اگر چه مشهور بر وی حد پس کفایت کند گنهار و بخلاف آنکه واقع نشود و لذت از وی و زسر آن نیست که بیکبار

ذوق و احزاب بر آن مرتبه طبع دین و خرم گشت و سلب کرده شود از وی ایمان و الهیاد باشد و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کثرت ذکر شریف اوست چه کثرت ذکر آنرا و از محبت مست من حب شیئا الا ذکره و بعضی تفسیر کرده اند محبت مایه و ادم ذکر محبوب و این سعادت و رفعت علم حدیث و مطالعات کتب علم سیر حاصل است و اصحاب علم حدیث را نسبتی خاص و دانشی مخصوص با جناب است که دیگران از نیست که همیشه احوال و صفات شریف ذکر زیان و دو جان ایشان است و معرفت صفات و شناخت احوال یقینی و شخصی مرزوات بابرکات احدان و ایشان حاصل و همیشه تنال جمال شریف نموند و نظر و نصب العین ایشان باشد و پیوند باطن بصورت خیالیه وی قوی و متصل شود و چون نام شریف مذکور گردد لذت آن در دل بیاید و عظمت مسی در دل مشاهد و کند و متعجب باشد و همیشه حاضر در گاه باشند و ایشان را درین باب مشارکت و مشابعت است بحضرات صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و مخصوص اند بمباحثت و مجالس و مکالمات شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی است و از صحبت صوری مجبور اند و این یکی از فوائد عظمی است که حاصل میشود از آنرا آن قبر شریف او را و حاضران بقلع غنیف را و دروغ و باغ چون شب و روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت که تخلق با خلاق الله است تقصیر فا و کردنی فا ذکر که ایشان را نیز ذکر کنند و مسلوته که ارب و مسائل است جز باین علم شریف است و از بزرگی نقل است که سگفت اند بواعث و اقوامی و داعی مارب تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توبه و تقوی اوست زو ذکر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و اظهار خشوع و انکسار و سماع اسم مبارک وی و هر که دوست میداند و کسی را انضوع می کنند حر او را و بودند صحابه بعد از وی و فیکه ذکر میکردند آنحضرت را که به سبک کردند و خشوع می نمودند و بر می خاست بر تن ایشان موی از جهت غایت تعظیم و سبیت و جلالت وی صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین تابعین و من بعد هم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابواب را بهم نمی گفتند که واجب است بر هر مری من هر گاه ذکر کنند آنحضرت را یا ذکر کرده شود نزد وی که خشوع و خشوع نماید و ساکن گردد و از حرکت خود بگریزد و او را سبیت از جلال آنچنانکه اگر در حضور شریف میبود و تاب کند یا بچند ادب کرده است اما حق سبحانو بود ابو ایوب سبحانی چون ذکر میشد آنحضرت نزد وی گریه میکرد و بر حال وی حرم و بود و جعفر بن محمد کثیر المزاج و البکر و چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی گشت رنگ وی و بود و عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنهما

چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دیگر گویند میشد رنگ مبارک وی در خم میگشت پشت وی
 ناسخت می آمدن بر بنشینان او روزی گفتند بوی این چه حال است که ترا پیدا میشود گفت اگر سید بد با آنچه
 من دیده ام انکار نکنید و بدین را بتحقیق دیدم من محمد بن المنکدر را بود وی رضی الله عنه سید القلانزی و یکدیگر بنویسم
 تا کسی پرسیدیم ما را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه گریه میکرد و نارحم میکردیم بروی و تحقیق چون
 ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کرده میشد بسوی رنگ بوی وی گویا کشیده شده است از
 وی خون خشک میشد زبان وی در دهان وی از جهت بهیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بود و حاضرین
 بعد از این از بوی رضی الله عنه چنانچه چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت میگفت تا با فی نمی ماند در چشم او اشکها
 و بود و هر یکی چنانچه صلی الله علیه و آله و سلم را این مردم و نزدیک ترین ایشان در محبت و چون ذکر کرده میشد نزد وی
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه میگشت و گویا فی شناسی تو او را و نمی شناسد وی ترا و بود صفوان بن سلم
 از شعبان و تنزهان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم بسیار میگفت تا آنکه بر شماست مردم
 از پیش وی و بجای خود میگذاشتند او را و بود و قاده رضی الله تعالی عنه چون میشنید نام شریف آنحضرت
 را میگرفتند و میگذاشتند و مال را مضطرب و بود عبد الرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را هر کس که دردم را بسکوت
 میگفت لازم فرما صواختم فوق موت البنی و میگفت واجب است انصاف نزد عزرائل حدیث وی چنانکه
 واجب است نزد سماع قوی در صلوٰه فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد سماع اسم نعلین کلاهی خاک بر پای
 و در باب خود افشار الله تعالی و از علامات وی محبت وی صلی الله علیه و آله و سلم نزد سماع اسم نعلین کلاهی دوست میدارد
 تهای حریفان آنرا گفتند بعضی از محبتی الشوق الی الحبیب و اینها بود و در صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون حضرت شوق برینان
 و در میگفت ایشانرا سوزش محبت و در میگردید و در شوقی حقیقیه بنیاده جمال ازلای دی ملذت
 بسیار بود و چشمتی وی و نظر بسوی وی و جگر بوی صلی الله علیه و آله و سلم در دینش است و این است که در وقت قدم
 سینه بزر میخواندند و میگفتند غذا تلقی الاجتهاد محمد اوسته تحقیق گذشت آنچه از آنرا از قول بلال و عمار و خالد
 معان و فی ایشان آنچه مناسب این باب است از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محبت داشتن است
 کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی سلام الله علیه و صحابه و از مهاجرین و انصار و رضی الله عنهم
 اجمعین و عداوت کسی که عداوت دارد با ایشان و دشنام میکند ایشان را هر که در وقت دارد کسی را دوست
 میدهد و دوست دارد و دشمن میدارد و دشمن او را و فرمود آنحضرت علیه السلام در حسن و حسین رضی الله عنهما

از حدیث
پیغمبر

لایزال

خداوند امن دوست میدارم ایشان را پس دوست دار ایشان را و فرمود که یک دوست داشت ایشان را تحقیق دوست
داشت مرا و را یک دوست داشت هر اربع تحقیق دوست داشت خدا را و یک دوست دشمن ایشان را دشمن داشت مرا
کسی که مرا دشمن داشت خدا را و فرمود در ظاهر هر اربعی اندر دشمنی که شست پاره من است و غضب
می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد و فرمود عاقلش را و را ساسا من زید دوست دارای عاقلش را و را زید را که
من دوست میدارم او را و فرمود در باب اصحاب دیگر بدان ایشان را بهر دوست میدار ایشان را پس بسبب
دوستی من دوست میدار ایشان را و یک دوست دارد و با ایشان پس بسبب دشمنی من دشمن میدار ایشان را و یک دوست
اینکه در میان ایشان را پس تحقیق این که در او هر یک از آنها که خدا را و را که خدا را و را زید یک دوست که بگیرد
او را و غضب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصارت و نشان نفاق دشمن داشتن ایشان است
و فرمود که دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت ایشان را و یک دوست داشت عرب را پس بدوستی
من دشمن داشت ایشان را و از علامات محبت آن سرور علی السلام شفقت بر است و ان تمام نصیحت سنی و از قاست
مصلح و ایصال منافع و دفع مفسدات ایشان است و در حقیقت هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد هر چیز
چیز را که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سبب مکتب حتی در مناجات و شهادت نفس و چون دید
آنس رضی الله عنه که آنحضرت تمنع میکند و را که قصد همیشه دوست میداشت که در او حسن بن علی و عبده الله
بن عباس و عبده الله بن جعفری آمدند نزد وی که خدا و را آنحضرت بود با ساز ایشان را طعای که خوش
میداشت رسول خدا آنرا حدیث و از آن جمله دوست داشتن علما و صلحا و تابعان سنت و بعضی جهال
و نفاق و اهل بدعت و استغفال هر که مخالف شریعت است قوله تعالی لا تحب قوم یؤمنون بالیهوم و الیوم
الاخر یوادون من عاد الله و رسولہ ولو کانوا با ربهم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم گشتند پیران و پسران
و برادران و دوستان خود را و طلب رضای وی صلی الله علیه و آله و سلم گفت عبدالله بن عبد الله بن ابی
کرار و خلهان در گاه بود و پدرش را س در رئیس منافقان اگر خواهی نویسم را بر سر او یعنی پیدا چون گفته بود
این منافقین ملعون جناب الله المذنبه لجن الاوغرها الا دل و مرا و باغ خود را داشته بود و باذل اصحاب آنحضرت
را و رجوع کرد بعد بنانین پس شمشیر بر دست گرفته بر روی طهر آمده و بایستاد و گفت به پدر بگوزان خود که
آنا قول الناس و اصحاب محمد و الناس ما کنی بر سر ترا گفت راست میگویی و میکنی به چنین گفت میکنم نه پس
از زبان ما این را اگر گفت و بگذاشت و جویده و جویده و برادر بود که خود ترین ایشان ایمان آمده بود

در ظاهر است

در ظاهر است

و آنحضرت علیه السلام او را بر قتل پیوستی که از نفسان وقت بود کاشته برادر کلان او بوی گفت یا سیکشی تو
 مردی که بیهوشم مانرا تا نجات است گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرماند که ترا بکشند و اینهمه محبت داری پس
 بکشتم پس آن برادر از جای درآمد و انصاف داد و گفت عجب دینی است که تو اختیار کرده ای همه محبت داری
 پس و بی آنکه از علامت محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن است که آورده است از زبانه عیسی علیه السلام
 و مهدی و مهدی و متعلق است بان چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن و محبت تلاوت او دست
 و دل بوی نفهم و در روی و در قوف نزود و وی سبیل قسری رضی الله عنه گفته علامت محبت خدا محبت
 قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت محبت سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت
 و علامت محبت آخرت بعضی دنیا و علامت بعضی دنیا آنکه ذخیره کند مگر توشه که برساند او را با آخرت و آن
 عثمان بن عفان رضی الله عنه مردی است که گفت اگر پاک باشد و اما سیر نیکو داند قرآن و چگونه سیرگر دو
 محبت از کلام محبوب و دینی غایت مطلوب اوست و این صفت و الهامی پاکست که روشن است بنور ایمان بهیت
 جمال شامد قرآن خطاب انگیزد که در ملک ایمان را بیا بدعائی از غوغا و در حقیقت معصوق و معیار
 محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث است چه کلام محبوب محبوب است و حقیقت است که محبت طایبی و هر سیر پیشتر
 باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد و قلب و خرابی باطن است و بعضی مشاع گفته اند که علامت ذوق
 قرآن از حیثیت قرآنیت است که بمن صورت دلی آن مسادی باشد و کلمی صوت ذوق نیار و در بصوت
 زیاده که در حقیقت ذوق موسست نه ذوق قرآن و این سخن خالی از مبالغه نیست و لا محذور نیست
 در پیوست قرآنیت چنانکه در حدیث آمده است که برینا قرآن با هوایکم من لم یغن باقرآن فلیس بنا و اما از رسول الله
 علیه السلام عبادا بود از قرآن و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری انهم من الریح ما هو فوا من الحق و در صحابه خوش
 خوانان بودند که خبر از دل میرود و در جوانی و در قالب ایمان افزونند حضور مایه مری شری و عبه الله بن محمود و شال
 ایشان در هیچ چیزی برای فوت و فریاد ایمان بالا نراند استماع قرآن بصوت حسن مخصوصا صوت غریب نیست
 شبی ابو موسی رضی الله عنه قرآن میخواند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه گوش بر او نوازا و ذوق
 میگرفت و نظر بود و چون مباح شد فرمود بوی شب چه خوب میخواندی قرآن را من میشنیدم گفت که اگر من بپا کنم
 که نوی شغری ای اگر استم از خود را بیشتر ازین بعیت دلم را شادی رها و ده از تالیف غم شب و جای یار گو یا
 گوش بر آواز من دارد ملا و آنحضرت بحمد الله بن مسعود رضی الله عنه فرمود بخوان برین چیزی از قرآن عباد الله

در حدیث

قرآن خواندن
 چنانچه

گفت یا رسول الله من بخوانم بر تو حال آنکه نازل شد بر تو مومن دوست میدارم که بشنوم از غیر خودی و غیر خداوند
و چنان مبارک آنحضرت شکسته بخت و سینه خفته بپوشید چنانکه دیگر مسکین جوته و این عمر غمی اندر غما گاهی
برای میگذشت از درد خود و خفته میشد و افتاد بر زمین و می نشست یکدور در در خانه تا مردم او را بیمار
می پنداشتند و بیاد او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند و در میان ایشان ابو موسی اشعری می نشست و اندر
می بود و میگفتند یا ابو موسی یا ووه ما را خدا را پس بخواند ابو موسی قرآن را و ایشان سماع میکرد و امام احمد بن حنبل
و غیر وی روایت کرده اند که خدا تعالی گوید و او را علیه السلام سرفقیامت تمجید کن مرا یا نصونی که در دنیا
میکردی پس و او علیه السلام گوید چگونه کنم یارب و بروی تو از من آنصورت را پس فرماید بر در و کار تعالی من
باز در میکنم بر تو آن صورت را پس بایستد او و در ذی ساق عرش و بجهت کند بر در و کار را پس چون بشنود بشتیان
آن آواز او را فراموش گشته فهمی جنت را و بجهت ترا که بشنوی کلام خدا را و خطاب و تبعی علی ایشان را و چون
مضامین شود بان رویت و در کیم دی سحانه فراموش گشته همه را و مستغرق گردند در آن شیخ شبها بلیس سهرت
رحمة الله علیه فرمود این سماع است که مختلف نیستند در وی و کس این اهل ایمان و اختلاف در خواندن اشعار است
یا بحمان موسیقی طائفه از اموصل و مقرب دارند و قومی لمحق و نصیق گردانند و در دو جانب او اطراف و تقرظ اند
انتهی و آنچه گفته شد محبت قرآنست از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل به آن فوق
همه است که دارد این اسلام و نبوت نبوت و رسالت بر قرآن است یا ایها الناس قد جاءکم بران من ربکم و انزلنا
الیکم نور و مبینا و از طلاست تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کمال آن زهد و دنیا و ثبات فقر و انصاف
بدان است و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فقر بسوی کسی که دوست میدارد در سر غیر است
از جمیل که انما علای وادی باسفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام هر دی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم
ترا فرمود بشمار و بنده که چه میگوئی گفت من دوست میدارم ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آما ده گردان
فرمود باز خود دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آما ده پاش برای بلا شیخ اجل اکرم عبد الوهاب
سقی قادری شاذلی رحمه الله علیه میفرمود که چون شیخ از دوستی نامت و ارادت گرفته گفتند بگو سید الفقر
افضل من الغنا بر اولی از ما بر فضیلت فقر از اگر گرفته بعد از آن مرید ساخته و از نیجا باطل شد زعم بعضی
در میان و مضه فان زبان ما که دعوی میکنند و میگویند نه انب اقبلع ما حاصل است و با وجود آن گرفتار دنیا
اند پس راست آمد و رفیق ایشان فعلی ح سحانه خلف من بعد من خلف و ذوالکتاب یا خذون عرض هذا لاونی

عجیب و حیصیت که در لائق مقام نبوت و رسالت بود و نهایت در باب نگاہداشت آداب آنجناب است که هر چه
در ای مرتبه اولویت و صفات قدس حق است عز و علا از هر کمالی شریفتر که باشد و اثبات است محبت هر که و
هر چه شایسته است بوی از علما و صلحا بدو دیار و جز آن خصوصاً اکرام و مودت اهل بیت و قرابت آنحضرت
سے الله علیه و آله و سلم و عمر بن ابی سہل را که یکی از امرا سی خراسان بود و پیغمبر و تواناان زود قوی و دولت
بودند و خواب دیدند و پرسیدند که چه خدا تعالی با او گفت اندر زید با گفتند که ای زید گفت روزی بر لبی کوهی
بودم و نظر کردم و متشنف شدم بر لشکرهای خود پس خوش آمد مرا کثرت ایشان پس از دو کرم کاغشی حاضر
میشدم آنحضرت را و اعانت نصرت میکردم و او را پس شکر گفت خدا تعالی و آمرزید مرا و در بعضی حکایات
از وی یا از عمر وی آمده که گفت اسی کاش در روز جاریه امام حسین و اهل بیت نبوت حاضر میبودم و نمیداد
و مقبول میگذاشتم زید یا زار از وی اما نصیحت کتاب الله ایمان آوردن بآن علی کردن با آن و دوست و تدبیر آیات
و معرفت معانی آن و تحصیل علوم که متعلق است بدان و عبادت تلاوت آن با رعایت طهارت و تحمیل صورت
و خصوص قلب و نظم آن و تقوی و تفقه در آن و وضع کردن مادیات اهل تربیع و ممالی و طعن ملاحضه و زنا و فقه و
تیز زرعایت حقوق کتاب الله ترک نکردن در آن و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سند و نقل از سلف و موافقت
شیخ شریف چنانچه بعضی از جاهلان بواجب الفضول این روزگار کنند و از تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من شرم
قرآن بر این نقد کفر نفوذ باشد من ذلک اما نصیحت هر عامه مسلمانا ز رعایت حقوق ایشان بگردن و ایشان
بمصلح و معونت و امر دین و دنیا قبول و فعل و تنبیه عاقلان و تبصیر جاهلان و عطای قضا جان و سر و عورات
و دفع مظار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مالی و عرض و نفس ایشان نگاہداشتن و بچشم حقارت و
مسلمانان نگریستن و دست و زبان از اینها سی ایشان بازداشتن و امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت
عامه است تکلم بر فساد عقول ایشان گردن و ذکر و دقائق و حقائق کشف اسرار نمودن و اظهار اقوال معلما و
اخلاعات ایشان بغیر علمائیز همین حکم دارد و من الله العصمة و العون و اما نصیحت خواص مسلمانان اکثر امر او
بنحوص امر او و سلاطین داشته اند که کما کند بر خلق چنانکه در روایت دیگر آمده است که در آنکه السبلین ظاهر ایشان است
در حق نصر و معونت ایشان و امر کردن و نهی نمودن ایشان بدان بر حسن وجه و ارفق و صلح آن و تنبیه بر آن
غافل شوند از امور مسلمانان و پوشیده باشند از ایشان و ترک خروج بر ایشان و عدم امر او مردم و افساد
قلوب بر ایشان و ترغیب بر آنچه صلاح حالی عیث و استقام مقام خلق و دران باشد و میر کردن بر آنچه از

جانب ایشان از شدت رکود رسد و دایم خبر کردی و ایشان را از علمای صوفیه از شایخ مشرب رحمته الله علیه خواص را تقیم ساخته اند یکی امر او اولی الامر و گفته که هر دو در خانه خود است و معلم بر شاکر دان امیر و پدر بر او لا و امیر و هر عالم و رئیس بر اجماع و در وستان که در خزانه حکم او بنده است دوم طاهر و تعظیم علماء و تصدیق ایشان و اجابت در آنچه موافق دین نقل کنند و تسک کتاب و سنت نمایند و آنچه مخالف است بگویند و بهای فتنه و بخت دنیا جلیله آموزی و گفته اند و زنی نمایند سوم مراد از اهل خصوص مثل شایخ طریقت را داشته که بعد از عمل تعلیم و تحقیق و رعایت اتباع سنت و توجیه نام بجماب حق و انقطاع از غیر حق سبحانه و ترک دنیا و تجربه بعد از رسوخ در شریعت و طریقت با توار و اسرار حقیقت رسیده بخت کمالی و مرتب متاخر شده اند و متکلمان ایشان که جامع اند میان ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت در آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار حقیقت که مخالف و مباین ظاهر شریعت نیستند لازم و ضابطه درین باب آنست که هر چه بی شبهه مخالف مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هر چه در آن شبهه بود توقف در آن لازم و مگر قائل رفاه مروی است که امام است در علم و عمل سیفتم است در تقوی و در عود تا ویل و توجیه قول و سی لائق و اگر مصلحتی شرعی در روان بود تا باعث ضلال و انحلال یا نقصان نگردد و او را بجا نرود باید دانست که عصمت خاصه انبیاست و خطای هر یک جز ایشان است بجز آنکه می آید معاذین جلی که از علمای صحابه خطا می ایشان در وقت رحلت خود عیبت رد و انکار کنیده بر هر که خلاف موین و شریعت گوید که انانسان کان هر چه گوید و هر که باشد و الله الموتقین تشبیه آنچه در باب نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد یکی از ثمرات محبت و علامت از علامات آن بود و چنانکه سابقا معلوم شده لیکن چون تاضی عیاض در درجوب سنا صحت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا بی علمه مقتضای قول حق تعالی انا انضمو الله رسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الدین النصیر و حدیثی ذکر کرده اند نیز راه تبعیت و پیغمبر و از کلام حکیم ماکر و نه تیضوع اندیشه نکردیم مذوق شرح اجمالی حدیث نیز برین داشت و در حقیقت هر چه از نصیحت خدا و کتاب و خاصه و عام مذکور است همه متضمن تعظیم و محبت نصیحت رسول است و بیان حقوق است صلی الله علیه و آله و سلم وصل و تعظیم و توفیر و اجمال سما به ایشان آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیثی توکل از عمر بن العاص که ذکر کرده است در حدیث صفات رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که گفت که بنمود هیچ یک از غیر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه بزرگتر و عظیمتر و چشم من از وی وجود

من که طاقت نداشتم که پر کنم چنان خود را از وی و سبب نگاه تو انکم کرد بسوی وی و اگر بر سیده شوم که وصف کنم
 آنحضرت را قدرت ندادم زیرا که من نمی توانستم که در چنان خود را از وی و عزیزی از انش آورده رضی الله عنه
 بود که بیرون می آمد جلوه گر میشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر اصحاب خود از مهاجرین و انصار و ایشان
 نشستند و بعد میان ایشان ابو بکر و عمر و ابن عباس و علی و فاطمه و زینب و اهل بیت علیهم السلام و انصار و اهل
 عقیقه و کبرایای مدینه و کربلا و غیره و آنحضرت را نگاه میکردند و آنحضرت را نگاه میکردند و آنحضرت را نگاه
 ایشان و تبسم میکردند ایشان بسوی وی و تبسم میکردند بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت که در میان
 ایشان بود و اما من بن خربک گفتاوست که آدم من نزد آنحضرت و باطن وی گردوی بودند گویا بر سر ایشان
 بریزد انشتند یعنی در غایت سکون و آرامی که حرکت نمیکردند و سر بر زمین نشاندند چه یک پرنده بر سر وی نشسته اگر
 حرکت کند و سر بردارد و پرنده که بر سر وی نشسته می پروید و در حدیث وصف آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو می افکندند و خاموش میبودند و بهشتیان
 وی گویا بر سرای ایشان پرنده باندند و گفت عروه بن مسعود هنگامی که فرستادند او را قریش در سال صلح حدیبیه
 بسوی رسول خدا و دیدند آنحضرت را بر سر وی ایستاده و دیدند که چون وضو میکنند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و با ورت
 میکنند و ایستاده بر لب وضو و در وقت که قتال میکنند بروی و نمی اندازد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 آب و بن آب بینی و طعن را اگر آنگاه ببارد آید و سنگین نماز آنگاه ایستاد خود و بسیارند از آنرا و خود و بهشتیان
 خود و بنی اندازند آنحضرت موی اگر آنگاه ببارد میکنند و بر بسیارند و نگاه بسیارند از آنرا و بهشتیان
 ثوابی میکنند با مثال و چون تکلم میکنند نیست میکنند و بر بسیارند و نگاه بسیارند از آنرا و بهشتیان
 نظر انداختن بسوی وی از جهت غایت عظمت و اعلال وی و چون رکوع کرد و عروه بسوی قریش و دید ایشان از گفت
 احتسب قریش من آدم کسری و قیصر را و نجاشی را در وقت با و شاهای ایشان و ندیدند بگویند من آدم کسری
 و شاهای را در قومی مانند محمد و اصحاب و در روایتی گفتند من آدم کسری و قیصر را و نجاشی را و شاهای را در قومی
 پانکه عظیم میکنند محمد را اصحاب او و در روایت آمده است از انش گفت تحقیق دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم و سر زارش می گذاشتند موی سر او را اگر دیگر ضامن اصحاب وی پس نمی خواستند که بهشتی موی مبارک
 رو دست هر وی و تقسیم کردن آنحضرت موی مبارک خود را میان اصحاب و در مجلس بیایند ایشان را و در
 احتیاجت او با آنحضرت است که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه بر قریش فرستاد

بعودت اسلام و تهنید فاعلم اذن کردن فریش عثمان را در طواف کردن بیت پس ایابا آورد عثمان رضی الله عنه گفت نیت من که بکنم طواف اطواف کند بوی رسول خدا عثمان رضی الله عنه عظیمه را نیت رعایت ادب را با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از طواف و احتیج چنین باید هیچ علی و هیچ عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب را با آنحضرت کند صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که صحابه رضوان الله علیهم دوست میدانستند که از اهل بدو کسی نباید چیزی پرسید از آنحضرت و فائده کند ایشان را در دین و خود را مجال ندانستند که پیش از اجابت بهیبت و جلالتی در حدیث قبل آمده که رسول خدا را دیدم نشسته بر وضع قرصا پس از سه برانام من افتاد و بهیبت و عظمت احدیث و از منبر آمده گفت بودند اصحاب رسول الله که میگویند در آنحضرت را با شما ان تا او از کوفتی سخت نگر دو مشوش وقت شرفش نینفند و گفت برای بن عاذب تحقیق بودم من که میخواستم که سوال کنم از آنحضرت از کارهای پس تا خیر افتاد از آن تا چند سال و با وجود آنکه بود آنحضرت مهربان ترین مردم و خوش خلق ترین مردم با صحابه مخصوصا با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریف گذشت صلی الله علیه و آله و سلم و صل و تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نیت وی گفت عمر بن بیرون آمد در وقت کردم بسوی این مسعود یکسال نوشیدیم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون حدیث کرد دیگر و پس رفت بر زبان ارفالی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس در گرفت او را که بر نادیدم عرق را که سر زان صبر وی و در روایتی خاک گون شد روی او و پر شد با خاک هر دو چشم او و ما سبده را گشای گردن او و گذشت مالک بن انس ردی برای حازم وی حدیث میکرد پس گذشت از آنجا مالک گفت نیت من جای را که بنشینم و آن را کرده چنداشتم که بگیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و حل آنکه ایستاده ام گفت مالک آمد در وی نزد ابن السیب و پرسید او را حدیثی و وی بر پهلوی خفته بود پس بنفست حدیث کرد گفت آنم و دوست میدارم که بخنکشدی و بر نیت نشسته گفت مکره می پذیرم که حدیث کنم از پیغمبری خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه بر پهلوی افتاده ام و از محمد بن سیرین می آرنه که خنده میکرد و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شمع منبره و فرو بردت و ایضا صوت گفت که بود مالک که حدیث نمیکرد بعد حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه و ضرر میداشت و کاین کرده است آنرا مالک از جعفر بن محمد گفت مصعب بن عمیر الله بود مالک بن انس چون حدیث میکرد و از رسول خدا و ضرر میکرد ساخته میشد و میپوشید جامهای خود را بعد از آن حدیث میکرد پس پرسیده شد از آن گفت این حدیث بر منی است

در تعظیم حدیث رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم یعنی آسان باید داشت آنرا و تعظیم باید کرد آنرا و مطرب گفت است که چون می آید مردم بر
 مالک بیرون آید و می گفت که بیگو شیخ مرثا را که حدیث میخوانید یا سائل اگر میگفتند مسائل میخواهم
 بیرون می آمد علی الفور جواب میداد سائل ایشان را و اگر میگفتند حدیث میخواهم درمی آمد غسل گاه خود را و
 غسل میکرد و خوشبو می داد و جامهای نوبی پوشید و طبلسان خود را سیاه یا سبز میپوشید و عمامه بر سر می نهاد
 و نماده میشد برای وی کنی پس سر خود را انداخته نشست بر آن بختی و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر
 حدیث و دیگر حدیثی نشست برین حال که وقتی که حدیث میکرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مکرر و
 میداشت که حدیث کند در راه یا ایستاده یا بنشین و سلف کرده پنداشته حدیث میکرد و از پس پیش نزدیکتر
 کرده اند که چون وضو نمیداشت تیمم میکرد و قناده حدیث میکرد که مالک حدیث را بر غیر وضو و از آتش نقل
 او را شنیده بار و متغیر میشد رنگ مالک در و میگشت رنگ وی قطع نمیکرد حدیث را و چون فارغ شد از
 مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتیم یا ابا عبد الله دیدم از تو امر را می شنیدم گفت آری صبر کردم آنرا
 بخت تعظیم و احمال حدیث رسول الله گفت ابن ممدی را مشاهده کردم روزی با مالک بسوی عیین که نام
 و او ایست در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را وی حدیث
 خوانده پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر از نیکه سوال کنی
 از حدیث رسول الله و حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد خمر بر عبد المجید القاضی که قاضی شهر بود پرسید مالک را
 از حدیث رسول الله و حال آنکه مادر راه میدویم پس امر کرد مجلس وی گفتند وی قاضی است گفت قاضی
 شرا و درست کرد آداب کرده شود و به شام بن چهار سوال کرد مالک را از حدیث و وی استاده بود پس نزد
 او را بستی تا زیاده بعد از آن شفقت کرد بر وی و روایت کرده است او را بستی حدیث لیست هشتام
 درست میدادم کاغذی زیاده نیز در میانها را زیاده میکرد و اما ویش را و گفت است عبد الله بن صالح بودند
 مالک لیست که حدیث را مگر بر طرارت و مشهور است که بخاری رحمة الله علیه در نوشتن صحیح خود و
 حدیث را غسل میکرد و دو گانه میکرد و در دو مجلین در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند که غسل یا بن فرم میکرد
 و دو گانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگذاشت و در آن علم وصل و از جمله توفیر و روایت آنحضرت بر او اب ال و
 و درایت او که جگر گوشه های او نیده و از و اح و وی که اوقات المؤمنین اند چنانکه تحقیص و ترفیع کرده است
 بر آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مکرر کرده اند آن طریق السلف صالح و چون برگیر چنان حدیث را اصلی

علیه قالد و سلم بر هر که با سواي اوست و مخصوص گردانید و الوافضل عام شمل شد برکت او هر که نسبت به
 بوی نیانوست و محبة و قربت و تیرا و مجید او در حقیقت و دوستی کسیکه دوست داشت او را رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم چنانکه المیت وی بیان دوستی رسول است چنانکه محبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسان دوستی
 خداست مبارک و تعالی و همچنین مدارت و بغض نسبت ایشان پس هر که دوست میدارد کسی را که دوست
 میدارد هر کس را که دشمن است بوی دوستی و دشمنی و کرده میدارد هر کس را که بغض را که بغض او است
 تعالی الله تعالی لا تجدوا قوا یؤمنون بالله الیوم الاخر یو ادول من حاد الله رسول حبیب المیت و اصحاب و اولاد
 از و ارج و از واجبات متعبد باشد و بغض ایشان از موفقات هر کس که کمال حب و بغض چیزی در است که نسبت کن متعبد
 وی قابل الله تعالی تا برید الله لیدر حب حکم الرحمن الی البیت و بطرح کم تطهیر اطفال و از واجبات هم و در الله المیت
 احوال و اطلاعات است گاهی بعضی کسانی که حرام است بر ایشان صرفه آید و آن آکل حبه و آل عقیل و آل عباس اند
 رضی الله عنهم و گاهی بعضی شامل اولاد آنحضرت و از و ارج مطهر الله و گاهی بعضی از و ارج فاطمه و حسن و حسین
 و علی سلام الله علیهم و جمیعین جهت زیاده فضل ایشان و تطهیر میان این اقوال است که بیت است بیت نسب مکتبی و
 بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب این بیت نسب از و ارج مطهر الله بیت مکتبی اند و اولاد اکرام المیت ولادت
 و علی اگر چه نسب مکتبی است بر ایشان بر سلطت فاطمه رضی الله عنها و در حدیث آمده است که من گذارنده ام
 در شام چیرا که اگر میگید بد و مشک کنید بان گمراه نشوید کتاب الله و حق را پس نظر کنید چگونه خلیفه میشود شما را
 درین دو چیز و از هر دو آنحضرت علیه السلام شافقتن آل محمد سبب نیز المیت از انش و از و ارج و جلیل محمد که شش
 است از هر طایفه ولایت مرآل محمد را اما نسبت از عذاب و مراد بشافقتن ایشان شافقتن مریه و فزالت الی
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چون شافقت کسی ایشان را این نسبت نازل شد است و جواب اضلال
 و حرمت ایشان را بسبب وی و از عمر بن ابی سلمه آمده که گفت هنگامی که ما نزل شد تا ما برید الله لیدر حب حکم
 الرحمن الی البیت الایه و این حدیث ام سلمه بود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را و حسن و حسین
 و گفت خداوند آنها را بیت منند و پوشانیده ایشان را کسا و علی پس ایشان را آنحضرت ایستاده بود و در دایمی آمده
 که حسن و حسین را در کن کرد و علی را بیکه دست گرفت و فاطمه را بدست دیگر و چنانکه هر دو را خود و فرمود خداوند
 ایشان را المیت من اند پس در گردان از ایشان را حسن نظر کن ایشان را و اختلاف است و آنکه او المیت
 درین آیه که یکیت اکثر باشند که او بان فاطمه حسن و حسین علی است سلام الله علیهم و جمیعین

صحیح است زیرا که وجه محبت متعدد و مختلف است فافهم و دانسته انوفین فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم
 انی اجعما فاجهما واجب من حیة ما و گفت ابوهریره رضی الله عنه ویدم من آنحضرت را علی الله علیه و آله و سلم که
 یکشاوره بن مبارک امام حسن را پسری در کوفه زبان خلیف خود را در دهن و میفرمود خندان من دوست بدار
 اول این دوست دانا را دوست و اگر کسی را که دوست میدارد او را اخلاص طاعت و فرمود آنحضرت کسی که دوست
 میدارد او دوست دارد این هر دو را و اما در التماس آنحضرت با من حد و قیمن مذقیاست و آنحضرت میگوید آنحضرت را
 و شفقت اولاد بودند این هر دو را امام علی علیه السلام باس بر علی علیه السلام و غیر ایشان از شایسته ثابت آنحضرت
 کرده اند مثل جعفر بن ابیطالب علیه السلام و جعفر و قثم بن العباس و عقیل بن ابی طالب و غیره و غیره
 که اعیان و اعیان او بودند و کالس بن ریح و دی الجار از آل بصره نیز شایسته داشت آنحضرت صلی الله علیه و
 آله و سلم و چون در آیدانه رسولی عاصیه برخاست از سر خود پیش آمد او را و بوسه میداد و چشم وی و
 انصاف آنحضرت را بیک سیم و کون را و غنیمت بود که نام منوی است برای او و در او میباید آید و در کتب از اهل
 نبوت که نام او بجای بن قاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن علی الحسین بن علی که ملقب بود بشیه که در موضع خاتم
 النبوة شایسته بود و از انصاف بینه احام شایسته خاتم النبوة و بودی چون می در آمد وی میداد او و مردم درود
 میکردند بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از او حاکم میفرمودند بر وی می بوسیدند پشت او را تبرک و مراد
 شبیه در بعضی است و خواهد بود و الا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تمام حسن خرمی شاعر شرم من خرمیک فی حاشیه
 فیهما الحسن فیه غیر منقسم و غیر ذلک الا حلیث و فرمود عباس را گویند بخدای که بقای من در دست قدرت
 اوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد شما را بحجت خدا رسول می فرمودن ازی می تقدیر فانی
 و انما هم الرجال منوایه و فرمود عباس را بیا خروا بر من ای عم با و الا و پس میج کرد ایشان را و پو شایند چادر
 مبارک خود را که کس را بسیار خطا بود و فرمود اللهم اغفر للعباس عدله و منقره فاسره و باطنه لا تعاد و دنیا
 اللهم خطفه فی دله و راه الترنمی و گفت اند که آن شمشیر تن بودند فضل و عید الله و عید الله و قثم و معبد
 عبد الرحمن و فرمود و انما و هو لا سایل حتی و غرق فی فاسره هم من انما گستره ایما هم که این گفتند آستان
 و درود یارای خانه امین زامین گفت ابو بکر رضی الله عنه از فرجامی اهل بیت گفت بخدا سوگند تحقیق خدای
 رسول خدا محمد است پسری من از صله کردن من قزایت خود را و فرمود آنحضرت مرا مصلی را بدار من مراد را و الله
 همچنین فرموده ظاهر که دوست دارد عاصیه را بدوستی من و برید انت ایبر حسن بن علی را که گردان خود میگفت

بابی شبیه: «ای نبی خدایا علی خنده میکرد و داد و داد اند که عبد الله بن حسن بن علی که او را عبد الله محضین
 خوانده گفت آدم من بر عمر بن عبد العزيز محبت عاجبی که داشتم پس گفت مرا چون پیش آمد ترا حاجتی کنس قهر است
 و نبویس برای من خرم و ام از خدا که به بنیامین برادر من داده است از شعیبی که تا نگذاشته و بدین ثابت الهامی
 کاتب وی برخیزه مادر خود پسر نزدیک گردانیده شد و او را شتر وی تا سوار شود و ترا پس گرفت پس عباس
 را که با او پس گفت زید بگذازد و کتاب مرا یا ابن عم رسول الله علیه و آله که گفت این عباس بن عمر
 امر کرده شد ایم تا که کنیم با بسیت پیو خود در دهاتی بشرای می خود و از می گفت که در آنست اسام بن زید
 عمر بن عبد العزيز وادی می بود و او را که گرفته بود است و با پس بر قنات عمر برای می در رفت بسوی
 می پس گردانیده است او را میان و دهائی خود و دهائی را بنشاند و او را بر مجلس خود نشست پیش می
 و گذشت و او را حاجتی که که بر او بود هر که گفت می که در می نین که در علو عمر بن الخطاب رضی الله عنه
 پس خود را عبد الله بن عمر سوار و او را سام بن زید را سوار و او را الله گفت عبد الله در پدر خود را می سبب
 فضیلت وادی تو بر من او را که سوار گذر حقیقت نگرده است می حراد و بیع شده می پس گفت ای عمر بن
 عمر او را زید را که زید پدر او بود و خود تیر بود رسول الله علیه و آله و سلم از پدر تو بود و اسام بن زید
 می از تو پس این که دم و فضیلت و ام می رسول خدا را بر محبوب خود را دیت کرده شده است که مالک است
 چون زود او را جعفر بن سلیمان دین داشتند می آنچه یافت و در داشته شد می و در پیش و او را بروی مردم چون بهوش
 می گفت گواه میگیم هر من شما را که من گردانیده ام زنده خود را در حل یعنی می کردم احوال چون پرسیدند
 او را انان گفت من ترسیدم که میرم در ملاقات کردم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و شرم دارم که در آید
 بعضی از او را دلها نش را بسبب من و گفته اند که منصرف خلیفه طلب فطام کرد از جعفر برای مالک
 پس گفت مالک حجت الله علیه و آله الله بر بنیامین شده تا زید از وی از جسم من گر آنکه یکی میکردم
 از از حجت قرابت او بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و او بر عمر بن عباس که یکی از اعلام است حجت گفت
 اگر یا بر ملا و بر عمر علی بدایت میکنم حاجت علی پیش از حاجت ابو بکر و عمر از حجت قرابت او بر رسول خدا را
 بنیامین من از آسمان بر من محمد ترست نزد من از بن که نقد می کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف
 خدا تمام میکرد و عطا می نمود و از و اوج مطهر را که سبب رسائی ایشان میشد و می گفت عائشه رضی الله
 علیه و آله عبد الرحمن بن عوف را ندید خدا استعالی پدر تر از سلسبیل جنت و بود و او بکر و عمر که زیادت بکردند

اصحابی علیه السلام و انما سمعنا من اهل البيت و قال اذا ذكرنا صحابي فاما كذا و اما حديث جابر انه قال ان الله
 اختار اصحابي على جميع العالمين سواي النبيين والمرسلين و اختار لي منهم ابا بكر و عمر و عثمان و عليا
 و جعلاهم خيرة اصحابي و اصحابي كلهم خير و ذكر اربعة و ذكر اربعة و عشرة و باين منسوب
 و علي بن ابي طالب و ثبت ترتيب ايشان و كان انما راويان بحسب اتفاق و خود ذكر کرده اند و عبارت خبر
 راجع و داده اند فاسد است الحق نيت بحال حدیثی لغوی و بعضی احادیث ذکر علی کرم الله وجهه تقدم آمد
 عثمان رضی الله عنه و قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من احب عمر فقد احبني و من البغض غرضه العيني
 و احادیث و در باب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعين بسیار است و امام مالک گفته که بعضی را در صحابه و در شام
 و در صحابه انيست و او را در في مسلين و غنيمت ايشان حق و كشيده است وى حقا انما مني انك سر و خبر
 او الذي من با من بعدهم الا اني و گفته است وى حقا الله عليه كسبه و خشم و غضب و اراد را و اصحاب محمدى
 كما قرأ است لقول تعالى ليخطبهم الكفار و گفته اند همما قسام مسلمان دين ابا القسيم يافتند كسبه همما و
 و انما ينادون انما كرامنا انما انهم و صف آنها خود داخل نيست كه ميگويند ربنا اغفر لنا و لاخواننا
 الذين سبقونا بالايمان و لا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا و سبقه خود داخل ييچ كه ام از اين قسام مستند و در
 فضل خطابه حضرت امام جعفر رضی الله عنهما همي آنكه قومي از اهل بيت نزد وى آمدند و ابو بكر و علي رضي الله عنهما
 بر ياد آورد و چنين ايشان گفتند پس از ان رسو و بعد گوي عثمان رضی الله عنهما و انما در ايشان و گفته خبر
 و بعد كه انما از ما برانند كه خدا تعالى و حق ايشان فرمود و لفظه انما هما جرن الذين اخروا من و بامرهم
 انما كما كذا رسو و انما هم الصادقون گفته اند انما در ايشان نيمه فرمود پس شما از جماعه انصار ياد كردن ايشان و
 الذين قبلوا بالارادة الايمان من قبلهم انما كما كذا گفته اند انما هم المنفكون گفت ايشان نيز ما ياد گفت گويي
 سبب همين كه از انما نيز ياد كردن ايشان از موده و لاين جا و امن بود هم قولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذين
 سبقونا بالايمان گفت خضر بن ابي عيسى بن خالد حالي ييچ كه انما قائل رحمت خود نساند شما صورت اسلام را
 لباس خود ساخته ايد ليكن در سخن نه انما اهل اسلام است و بعد از ان من قبلك گشت و خصلت اندر سركه را ياد
 ياد بصدق و حب اصحاب محمد صلى الله عليه و آله و سلم ابو بكر بنما يي گفت كه دوست دارد ابو بكر را پس تحقيق
 بر ياد است دين را و كسيكه دوست دارد و هم را پس تحقيق روشن گردانيد راه را و كسيكه دوست دارد عثمان را پس
 تحقيق روشن شد بنفصه و كسيكه دوست دارد علي را پس تحقيق گرفت و عدد نفسي را و كسيكه نيكند انما همي محمد بن جعفر

بنا بر شد از اتفاق که یک بعضی کند یکی از ایشان را پس وی متبرع منافق فخالق سنت و طایفه سلف صالح
است و میر که صحر و کند بر ای و علی بسوی آسمان تاهست و از همه ایشان را و با شغل بی مزایا ترا
سلیم و در حدیث خالد بن سید آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون قدم آورد بر بنی از حجة الوداع
بنبر را مرد و خطبه خواند و فرمود یا ایها الناس انی راخص عن ابی بکر فاعرفوا ذلک ایها الناس انی راخص عن
عمر بن علی و عن عثمان و عن طلحة و الزبیر و السید و عبد الرحمن بن عوف فاعرفوا انهم ذلک و این مثل حدیث
عشر است که در وی بشارت داده ایشان را نموده لیکن درین ذکر ابوعلیه بن الحجاج نیست از امر منبر
غریز در وقت شوری گفته که این بماند که نیست است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عالم و حال آنکه
راضیت از ایشان و فرمود یا ایها الناس ان الله یفرق بلید و صلی الله علیه و آله و سلم از عالم و حال آنکه
او را اصحاب من و اختیار من زیرا که کسی نگاهدارد او را خدا ستوایی و در دنیا و آخرت و کسی نگاهدارد
و کسی نگاهدارد او را ایشان میگردد و میر اند او را خدا ستوایی و کسی ترک دهد او را خدا ستوایی و خود را
که بگرد او را عذاب کند و فرمود کسی نگاهدارد او را اصحاب من با شتمن نگاهدارنده وی روز قیامت نیز
فرمود کسی که نگاهدارد او را اصحاب من می و در آنکه بر من حوض طود کسی نگاهدارد او را اصحاب من می و در آنکه
بر من حوض را و منی هر که را در و بر من می که آنحضرت و در آن شب بسوی یقیع و عاریک و امثال او را و مستغفار
میکرد و ایشان را و این هر که او را خدا ستوایی و امر کرد ما را بحجب ایشان در موالات ایشان و محال کسی
مدارت دارد و ایشان و از کعب رضی الله عنه که گفت نیست هیچ کی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که او را
شفاعت است در قیامت و طلب میکرد کعب از غیر بن زوقل که شفاعت کند او را روز قیامت و سمیل
بن عبد الله البشیری گفت ایمان بیاورد بر رسول کسی که تو نیز کنده اصحاب او را غریز کند او را و امر او را
آورده شد نزد آنحضرت جنانچه مردی را پس نگه دارد و بروی ناز و فرمود وی بعضی مهراشت عثمان پس
بعضی داشت او را خدا عز و جل و کلام درین باب یعنی در باب نفی اصحاب و تافضیل ایشان طویل در نایت
طولی و شرح مشکلات خصوصاً در انتخاب آن از آنچه در کتب نوم و نظر آمده با قطع نظیر از تعصب و نفی
احباری و احبابی لا یطالبونکم احدنهم مظلمه فانه انما یطالبونکم فی القیامه فانه غدا و فرموده آنحضرت نگاهدارد
مکرده ایم و باشد اتوفیق و بهر علم وصل و از جمیع اعظام و اکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آنکبار جمیع آنچه متعلق است بسوی از مشاهده اکابر و محاب و آنچه است شریف وی بدان رسیده و بسوی شناخته

آورده اند که ابوحنیفه در ردیاضی الله علیه و آله می فرمود که چون می نشست و می رویست و می نشست آن
 مردی را بر زمین می رسید و می گفتند چه دراز می داری این مرد را و نمی تراشی گفت نمی تراشم از آن جهت که وقتی دست
 شریف را انحراف می دهد علیه و آله و سلم آن رسیده پس نگاه میدارم آنسازا خبر کار و در کلاه خال بر بالو می بیند بود
 از روی سبب شریف وی علیه و آله و سلم به کار و افتاد و کلاه وی را در بغل جیب نگاه میدارم مگر به سبب کلاه را
 تا باز نیفتد و نه می بر آن کشید که چند کس از مسلمانان کشته شدند پس آن کار کرد و در میان این فعل را برنگذاشت مگر
 من این را سبب کلاه بلکه محبت موهبای شریف که در آن بسته بود و نگاه داشتند ام تا مباح نشود و در میان
 شریف و دیگران آن از من مسلوبه نگردد و دیده این عمر که نهاد دست خود را بر جانش نگذاشت و انحراف می دهد و علیه و آله
 و سلم بعد از آن نهاد دست را بر روی خود تا نام مالک رحمته الله علیه سوار نمیشد و در دیده مطهره بر وایه خود گفت
 خرم می دارم از خدا که بی سیر کمزری را که رسول الله علیه و آله و سلم در آن نقشه سیر است خود نهاد است
 آن حضرت ای مبارک خود را بر آن و جنبه سپاس خود را که داشت همه را ایشان می پرسید گفت شافی نگذاشته است
 خود نیز بی ایجاب و با نماند این جواب و حکایت کرده شده است از احمد بن فضل بن زاید و بود و بر حق است
 از خازیان و قریب از آنان گفت مساس نمیکنم من کمان را بجهت خود که طهارت از آن باز کرده ام که آن حضرت
 کمان بدست شریف خود دیگر گرفت و مالک رحمته الله علیه فتوی داد و حق کسی که گفت تربت بر سر نهاده است
 برهنه سر و دوام کرده و مجلس روی و بود و کمزری و قدری و شرفی در مردم و عجیب که زده شود گردن مردی
 بگوید خاکی را که دفن کرده شد و روی پیغمبر علیه و آله و سلم روی است و غیر طریقی که از اسما که است
 استامی این بود که طایفه و طایفه است از جهت طهارت و از آنجا که شک و موافقت از طایفه سلبه را از جهت
 طبیب را یکی بلکه طبیب تمام را می دانسته اند که ساکنان این بقعه شریف از تربت و در دیوار و بر سطح طایفه می باشد
 که در هیچ طریقی نتوان گفت و نه می گفت و شاید که هشتم شمس از بنفشه است و ذوق بعضی از اصوات و غریب مناجات
 مشائخ آن نیز راه یافته باشد ابو عبد الله علیه و آله گفته است بهت طبیب رسول الله علیه و آله است و نه ایضا و مالک الکاف
 و انسلاط و اسبیل که یکی از علمای صاحب وجدان است میگوید که تربت مدینه القیصر خاص است که در هیچ
 مشک و غیر نیست گفته که اینم از آن عجیب عیامت و در حقیقت هیچ عجیب نیست بیت در آن زمین که سیم می شود
 و طریقه و دست به چوبای دم زدن ناهای نام است بر آورده است که جهاه فخری گزینت فضیلت می کنم خدا
 از دست قتلان رضی الله عنه و خواست که بشکند از زبانی نوایس فریاد کرد و ندان مردم پس گزینت خود

صلی در حکم صلوة سلام بر آنحضرت ص ۱۱

در زانو و دست پس بریزد زانو را و هر سه در آن سالی در مود آنحضرت کسکه بخورد و سگند بر دروغ بر شیرین باید
 که اما و سازد جا خود را و آتش دروغ را بین قبر شریف و بنبردی و در نماست اند یا من حنت و باقی از
 غصائل و کمالات و مناقب و صفات این بزرگوار مطیع و مواضع و اماکن آن و اداب اقامت و ادب رعایت
 تعظیم الی آن در کتاب جذب القلوب الی رباب الحبوب مذکور است فلیطلب منه و صلی در حکم صلوة و سلام
 بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت کفایت و مواظب و جز آن از آنچه
 متعلق است بآن بدانکه اصلی در باب وجوب صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اینست که میسر است
 ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یا مکه فی تعالی وین کریمه ساد و صلوة
 علی النبی را بنیات کریم خود میلانکه و لکم و مومنان را صلوة و سلام بر آنحضرت و علاما اقبال است در معانی صلوة
 متعارف و مقارب گفت ابو العالی که از تابعین است سنی خدا بر نبی ثانی او بر دست و تعظیم وی و از روی ملائکته
 و معنی صلوة ملائکته بروی دعا کردن ایشان و درخواستن از درگاه عزت آن را و همچنین از مومنان که در هر خدایان
 بدان و هر دو طلب زیادت و کثرت است و در آن نه اصل یا و از مقاس آمده که صلوة الله منفعت اوست و
 صلوة ملائکته استغفار و ضحاک گفته که صلوة الله رحمت اوست و بعد و آیتی از وی منفعت و صلوة ملائکته عافیه و عاف
 بمنفعت و رحمت و خود کار ملائکله استغفار است مومنان را قوله تعالی و یتنفلون الذین آمنوا و ربنا قاهر فیه صلوة
 فتنظر صلوة دیگر آمده که دعای کنند او را ملائکله اللهم اغفر له اللهم ارحمه و دیگر گفته که صلوة از خدا رحمت است و ملائکله
 قبی است که باعث میگردد و بر استمداد رحمت و گفته اند صلوة خدا بر خلق خاص میباشد و عام پس صلوة بر انبیاء
 ثناء و تعظیم که لائق است بحال هر یک خصوصاً بر سید انبیا افضل خواهد بود و از همه بر غیر ایشان رحمت عام
 که اشارت کردیم است بدان بقول خود محمدی و سحت گلشی و باین ظاهر خد فرق میان صلواتی که بر آن حضرت است
 و بر سایر مومنین که فرموده است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی فرموده بود ای صلی علیه و آله و سلم و ملائکله
 که این لائق است بجلال شریف آنحضرت و علاما و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که مدین آنرا از تعظیم و ذکریم آنحضرت است
 است صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت رب العزت و هم موجودات تعظیم و تساو و ماسکینند و او را و لکن او را صلوة
 مومنین گفت نوح حکیم از عظمت الی انور و جلیب گفته که معنی صلوة علی الذین تعظیم اوست و معنی قول یا اللهم صل
 علی محمد و آل محمد او تعظیم است در دنیا با اعلای ذکر وی و اظهار دین و اتقانی شریعت وی و مدح و جرات احوال
 متوسل و تشفیج وی و اقامت و اقامت وی در مقام عمر و در تقدیر هر دو قبول وی صلی الله علیه و آله و سلم او را و ذکریم

بالصلوة عليه صلاة بر آل و از واج و ذریت بطریق و تفضیل است و اختلاف است در جواز صلوة در غیر
 اینها اگر بتجسید گفته اند که مقصود بصلوة بر آنحضرت از استتار است و تقرب الی الله است با تمثیل امر و تعالی و قضاء
 حق نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بر است و شیخ عزالدین عبدالسلام در کتاب مودعی شیوة المعارف گفته که
 نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت ما را و در نگاه خدای عز و جل زیر کاش مثل شفاعت
 نمیکند مثل او و لیکن حق تعالی امر کرده است ما را بکفایت و شکر گذاری کسیکه احسان کند ما را چه عظیم است
 احسان ما عطا که کرده است آنحضرت با وجود آنکه کفایت پس از خدا و کرد ما را خداستانی چون دانست
 عزیز ما را از کفایت کردیم بدعا که در خواستیم از نگاه عزت که بفرستد صلوة و رحمت و برکت و تعظیم را بخوان که لائق
 به جناب عظمت و کبریای وی و بحال عزت و کرامت جیب اوست نزد وی و قاضی ابوبکر بن العریبی گفته که
 فاعلموا صلوة بر آنحضرت رجوع میکند بصلوة از حجت و دلالت آن بر نفوس حقیقت و خلوص طوین و اظهار
 محبت و ملائمت و ملائمت و معرفت حق و مساوات و احترام و واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله
 علیه و آله و سلم که دعا کردن بر آنحضرت را دانسته بای فیض و خیر و برکت و ابرار و حقیقت و دعا است مطلق را
 در حکم آب انداختن در نا و آن که نازل میگردد از وی آب و سیر سدانوی فیض و نوا و عا و شامل البریه
 فاعلموا اختلاف است در صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرض است یا مستحب است یا ساقط است که
 فرض است زیرا که ظاهر امر بر آنکه واجب است و لیکن فی الجمله اگر چه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت بنیوت
 وی صلی الله علیه و آله و سلم پس واجب چیزی باشد که ساقط میشود بوی جرح بی تخصیص بعد معین و بعضی
 گفته اند که واجب است اکثر آن بی تخییر بعد معین زیرا که حق تعالی فرض کرده اند است بر مسلمانان که صلوة
 و سلام فرستند بر رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر و اندیشه آنرا وقت معلوم پس واجب آنست که بسیار
 فرستند و غافل نگردد از آن و مذنب ثالث آنست که واجب هر بار که اسم شریف وی مذکور کرد و صلی الله
 علیه و آله و سلم گفته اند که نماز معین است و در مواهب گفته که باین قائل است طحاوی و جماعة از ضعیف و
 طحطاوی و جماعة از شافعی و گفت قاضی ابوبکر بن العریبی از مالکیه که همین است احوط که اقالی از غشیری و
 استلال کرده اند این جماعه حدیث من ذکر است عند قلم فیصل علی فمات دخل النار خیر من حیوان حیث
 الی هریره و حدیث زعفران من ذکر است عند قلم فیصل علی رواه الترمذی من حدیث ابی هریره و صحیح الحاكم
 و حدیث شقی عیسی من ذکر است عند قلم فیصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر بن عبد الله و غیره بزرگ از علامات

و جوب است و نیز فاعله امر بصلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکافات احسان اوست و احسان در
صلی الله علیه و آله و سلم مستمر و دائم است پس بنا که شود و فیکه ذکر کرده شد و نیز استلال کرده اند بقول
حق تعالی لا تجعلوا دعار الرسول یبیکم که عارضه کلمه بعضا پس اگر ذکر کرد و دوی صلی الله علیه و آله و سلم صلوة فرستاده
نشود بروی باشد بخواراناس و جواب داده اند نهایی که واجب نیلگ دانید از انچه ایهای خود که آنکه گفتند
است این قول باز پیچ کی از اصحاب و تابعین پس آن فعل مشروع است و اگر بر عزم خود باشد لازم نیست صفت شما
اذان را لازم شود قاری را چون بگذرد بآی که در دوی ذکر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لازم گردد و هر
داخل در اسلام چون تلفظ کند شباهت و حال آنکه آنچنین نیامده و نقل کرده نشده است و نیز درین
مشقت و جرحت و خلاف وضع و شریعت مطهره سمع است و نیز تبار بر حق سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود واجب
نیست و آن احق است بوجوب و حال آنکه قائل نشده اند بدان و گفته است صاحب مواهب که اطلاع کرده است
قدوری در حقیه که قولی بوجوب صلوة هر بار که ذکر کرد و مخالف اجماع است که منقذ شده است پیش ازین فاعلی
نیز که محظوظ نیست از هیچ اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را می گفتند یا رسول الله که صلوة میفرستادند
نیز اگر آنچنین باشد تفرغ نمیشود برای عبادت دیگر و جواب داده اند از حدیثی که در دوا نیاسید پس آنکه
است و در حق کسی دارند که عادت کرده ترک صلوة را و خوبی گشته و با بجهل و دلال نیست بوجوب نکران تنگ
و اگر اسم شریف در مجلس واحد و بعضی در هر مجلس یکبار گفتند اگر چه ذکر شریف مکرر گردد و حکایه از عمری و بعضی
گفته اند واجب است در دعا و اکثر برانند که مستحب است و از منبر استیجاب است گفت بنده مسکین بنده الله
علی طریق الحق و یقین که اگر گویند یکبار فرض است و اکثران واجب است و هر بار استیجابی صورتی دارد و لا کن
بجمال عیث شوق آنکه این مستحب یا بهتر له واجب و اندر تقصیر بدان از خود را ضعیف باشد و زود اطلاع بر واجب
آن عیث طالب کفایت بیل مجبور و در آن نکرند و بعضی گفته اند واجب است و نیاز از تعین علی مقبول است این قول
از امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنهم و بعضی گفته اند واجب است در تشهد این قول شعبی و اسحاق بن راهویه است
قول ما تشر آنکه واجب است در آخر صلوة بعد از تشهد و قبل سلام و این قولی امام شافعی است و استلال کرده اند با
حق تعالی فرض گردانید صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بنود هیچ موضوعی اولی از نماز بر اسے آن و
نیز در حدیثی ذکر صلوة علی البنی صلی الله علیه و آله و سلم و تشهد آمده است پس جایز نیست که تشهد را
واجب گویند صلوة را و این حکم را انکار کرده اند شافعی و گفته اند که موافقت نکرده است اول درین فعل صلی

دارد و تشبه درین باب منتفی که انبیا کرده شود و مرا آنرا و اجماع دارند جمیع علما که پیش از ولایت و در بر نعم واجب آن
 و نماز و بعضی شافعی نیز مثل خطابی و غیره انکار و استنباط این قول کرده اند از وی و تشبیه کرده اند احادیث را
 که تسبیح کرده بوی بعضی و این وجه تشبیه که تعزیر کرده آنرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه تعلیم کرده و مورد اتق
 و نیست و ردی و در صلوة صاحب مواهب لایزال و جیه در سبب شافعی حجت الله علیه و آله و سلم را و انتظار روی کامی آورده بیا نه
 ملول کرده اند و آنچه دیگر نقل کرده و الله اعلم بما که احادیث و کیفیت صلوة که در تشبیه واقع شدند بهیچینما
 مختلف آمده شده است و اگر این صیغه نیز آنرا الله صلی الله علیه و آله و سلم علی محمد صلیت علی ابراهیم صلی علی ابراهیم که حمید
 حمید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم یک صیغه غیبیه که تائید کند است من بعضی
 است بخانه اگر مرد دل گوید وصل علینا اللهم و در ثانی و بارک علینا اللهم چنانکه در بعضی طرق آمده است بهتر
 باشد و در تشبیه که احلیت و کما بارکت بحکم قاعده اهل غریب که تشبیه با اتم و اقوی باشد اشکال می یازد و جواب
 میدهد آنان بوجه اظهر آنکه شهرت تشبیه به کافی است و اقوی آنکه در تشبیه بودن صلوة اتم و اکل را سابق و
 وجود دیگر نیز مذکور است و اکثر توجیهات از آنچه در نظر آورده در رساله جلد اول کرده اند غلطی است و اختلاف کرده اند
 در اصل صلوات اکثر بر آنست که همین صیغه است که در نماز میخوانند که افضل حال است آنکه اگر کسی نذر کند یا بمن خود
 که صلوة فرستم افضل صلوة و یا این صیغه بفرست از عهده بر آید و بعضی گفته اند که هر چه مشتعل باشد بزیادتی است
 و افضل کیفیت و بعضی گفته اند که این صیغه را گوید اللهم صل علی محمد کما هو اله و مستحقه و اشال آن در رساله صلواتی از
 صلوة و فتح آن آنچه حاصل شده است و باطل است و من وصل از مواضع که دارد است و در آن صلوة بر رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم تشبیه اخیر است از صلوة چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض است نزد شافعی
 و بعضی آنکه دیگر و نیز مجبور است بعد از تشبیه قبل الدعاء و در جواب آن در تشبیه اول و قول است آنحضرت
 از حجت بنای آن بر تشبیه و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این تشبیه را بخیانت
 چنانکه گویا بر تشبیه نمیشد است و در استحباب صلوة بر آن در تشبیه اول و قول است و در جواب آن در حدیث
 روایت است اصح آنست که سنت تابع است و اینهمه اقوال شافعی است و نزد شافعی صلوة آخر و تشبیه نافی نیست
 و سنت است و اگر در تشبیه اول سهواً بخواند سجده سهو واجب گردان جز از جهت تأخیر قلم و هیچ آنست که باین مقدار
 که اللهم صل علی محمد سجده سهو واجب نگردد و اقل صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آن و اگر در کفایت
 یا عاده علی و در حدیث فضال بن عبیده آمده که تشبیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را که دعا کرده و خارج شد

و صل از حدیثی بر صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

درود فرستاد بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت آنحضرت کشتایی کرد این مرد پس بخواند او را و گفت مرا و را او
غیر او را و نمی که بگذارد نماز که از شما پس بایستد که بگوید تحمید خدا تعالی و در روایتی بتجید و ثنا بروی پس
باید که درود بر ستر بر سینه بخواند و عا که در هر چه خواهد و در دست از غر گفت دعا و صلوة معلق نماید میان
آسمان و زمین و صحر و نمینه چیزی از آن تا آنکه درود بر ستر بر سینه در روایت کرده شده است از
علی مثل آن این حدیث در دعا نماز واقع شده است و دعای مطلق چه در نماز و چه غیر آن از ماطن صلوة
علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم از قوی آداب و ارکان دعا است از این مسعود آمده چون خواهی از شما که سوال
کنند از خدای چیزی بایستد که بگوید تحمید خدای و ثنا یا آنچه اهل آنست پس از آن درود بر ستر بر سینه صلی الله
علیه و آله و سلم پس از آن سوال کنند زیرا که بدستی این احق و اجد است به پیر روی و بر آمدن حاجت فایده
درود بر ستر و اول دعا و وسط دعا و آخر وی چنانکه در حدیث جا بر آمده است و این عطا گفته که دعا را اگر کار
واجب و اسباب و اوقات پس اگر موافق شد ارکان قوی بگیرد و اگر موافق نشد آنچه میسر و بسوی آسمان و اگر
موافق نشد موافقت پیر روی بایستد و اگر موافق نشد اسباب نزد میسر بقصود ارکان و این خصوصیت است
در وقت و فرستی کردن و چشم خوابانیدن و تعلق قلب به جناب حق و قطع اراما سوی و آنچه دعا صدق و موافقت
دعا است و اسباب وی صلوة بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده و عا که در اول و آخر وی
درود باشد و کرده نشود و در حدیث دیگر آمده سه دعا محبوب است زیرا که آسمان چون درود فرستاده شود برین چون
صحر و نمینه بر آسمان و او که صلوة بعد از دعا و قنوت است و شد آن حدیث و تعظیم آنحضرت صلعم فرز دل خود را
حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت اللهم عبدنی فی من هایت و در آخر وی آمده صلی الله علیه و آله و سلم محمد و این نزد
شافعی است و در باب صلوة ذکر این بایستد از ماطن صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم خطبه
جمعه و قرآن آن خطیب زیرا که خطبه عبارت است و ذکر خدا و غرضی شرط است و ران پس واجب بود
ذکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر آن و این مذہب شافعی و احمد
است و از موال آن عقیب اجابت نمودن چنانکه در حدیث احمد از عبد الله بن عمر بن العاص آمده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم گفت که چون نشینید بنشیند را بگویند مانند آنچه میگویی پس درود بر ستر بر سینه زیرا که
هر درود بر ستر بر سینه یکبار درود فرستد خدا تعالی بروی ده بار پس سوال کنید برای من و سلم را و حدیث
و بایستد ذکر این در باب الاذان و در بعضی کتب نزد مردم سجد نیز زیادت گرد و در بعضی کتب عقیب از آن

و اقامت و اجابت نیز کرده است و در تائیدی تکلیف بر حدیث مذکوره فی الموابیه علی مذنب الشافعی و نزد دخول مسجد
و خروج از آن روایت کرده است فاطمه زهرا که بود رسول خدا صلعم چون می درآمد و مسجد در دو میفرستاد و بر
محمد پیغمبر میگفت اللهم اغفر لی و غفر لی و غفر لی ابواب رحمتک و چون بیرون می آمد در دو میفرستاد بر محمد پیغمبر
میگفت اللهم اغفر لی و غفر لی و غفر لی ابواب فضلک و مثل نیز آمده است از ابابکر بن عمر بن خرم و ابواسحاق
بن شعبان گفته هر که در مسجد در آید میباید که در دو فرستد و ترجمه کند در رکات و سلام فرستد بروی والی و بی
گفته است عمر بن دینار در قولی وی سجدان فاذا دخلتم بیوا نسلا علی الفسک که اگر در خانه هیچکس نباشد بگو یا اسلام
علی البنی و ترجمه آن در رکات و گفته است ابن عباس در روایت آنها مساجد است شافعی که اگر در مسجد
هیچکس نباشد بگو یا اسلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچکس نباشد بگو یا اسلام علی عباد الله الصالحین و از عقیقه آمده
چون می درآمد من در مسجد میگویم یا اسلام علیک یا ابا البنی در رکات و در رکات و علی الله و ملائکة علی محمد و مانند این
آمده از کسب در در آمدن مسجد و در رکات آنرا ذکر کرده صلوة را در نماز خیاره و در موابیه میگوید که سنت است
نخوانی فاتحه را بعد از رکعت اول و بعد از رکعت دوم و در سنی بعد از شام و دعا کنی سبت را بعد از شام و بگو یا بعد از الحج
اللهم لا تحرنا اجزه و لا تقصنا حجه و درین حدیث است که روایت کرده است شافعی و نسائی و ابن جریر طبری شافعی
نخاطب بود نزد و در نماز خانه فرموده قائم نیست و میگویند که در روایتی واقعه است بطریق دعای است بطریق
خراب و با وجود و در مذنب با در و نیز میفرستند و ذکر کبیر ثانی و در تلبیه که در احوال حج و عمره میخوانند و بر سقا و مرده
چنانکه در حدیث ابن الخطاب آمده که فرمود چون قدم آرید که را طواف کنید بر بیت هفت شوط و بگردانید و در مقام
ابراهیم دو رکعت بجا بیاورید و بعد از آن دعا را با یستغیر بروی چنانکه بپایند بیت و تکبیر بگویند بیان حدیث ثانی بروی جانی
در بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دعای خیر برای نفس خود برده و نیز همچنین چنانکه در ساله مناسک ذکر کرده شده
است و نزد اجتماع و تفرق برای این از نصیبت چنانکه روایت کرده است نزدی اندا بهر بره که بسوی خانه میروند
محلی که ذکر کنند خدا را در وی و صلوة نفرستند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه باشد این مجلس حضرت بر
الشان در روز قیامت اگر خواهی خداست ای شانه را اگر خواهی بیاور و در حدیث دیگر آمده که نیست
بجای که نشیند پیغمبر خیزند و در نفرستند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آنکه باشد حضرت بر ایشان اگر چه دانند و در پشت از
جست ای بنده از ثواب و نزد مصلح و مسافر روایت کرده است طبرانی از حدیث ابن در و در هر نماز که من صلی علی
صحن یصنع غصراه صحن سی عشر اگر در آن شفاعتی یوم القیمه و نزد و خوان این ماجرا حدیث سهل بن سعد روایت کرده

الا وهو من لم يصل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم ظاهر عبارت آنست که در آشنای و مهور گوید و در بعضی کتب گفته که عقیب اطرافه حتی العین و کلمه شهادتین و غسل انصار و منونیز آمده است و عمل کاتب حروف چنین واقع شده است که کلمه شهادتین میکند و در و میفرستد و بخاند بعد از آنکه در اعضا و وضو واقع شده و نزد عینین افلحنی آغاز کردن گوش و در حدیث ابی رافع واقع شده است که چنین آواز کند گوش یکی از شما باید که ذکر کند هر اراد را در و فرستد و بگوید ذکر الله بخیرین ذکر فی بخیر یا کند خدا تعالی بر نیکی کسی را که یاد کرد و مرا به نیکی و این بنا بر آنست که بگویند آواز کردن گوش و بیدار آنکه کسی آواز به نیکی یاد کرده است و نزد فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را در و بفرستد یا بخیر یا آید این و در فراموشی سخن بسیار تخیر کرده شده است و در حدیث این موسی مدنی بسند ضعیف از انس مروی آمده است اذ استقیم ثمننا فاصلا علی مذکره ان الله تعالی و نزد عطاس چنانکه جماعت بان رفته اند جماعت دیگر نزاع دارند بر آن و گفته اند که این موطنی است که منقوس است و ذکر خدا مانند کل و شرب و دافع و در شکات از ترندی از حدیث نافع آمده که مروی عطاس است و در سبیلوی این عمر و گفت و الحمد لله و السلام علی رسول الله پس گفت این عمر من میگویی الحمد لله و السلام علی رسول الله لیکن تعلیم کرده است همچنین رسول خدا صلعم تعلیم کرده است مگر آنکه گوئیم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که را سخن است و لیکن چنانکه فرموده اند باید که شایع بر خبری را محلی و موطنی خاص تعیین کرده بهما بخوابد گفت و در چنانچه در ذرات قرآن در رکوع نهی کرده اند که انی للمواهب و در شفا گفته که کرده داشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم در پنج و کرده داشته است سمنون در و درستان و تعجب فایده و گفته در و در ستاده نشود و آنحضرت صلعم مگر بر طریق احتیاط و طلب ثواب و الصبح از ابن القاسم آورده است که گفته است دو موطنند که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عز و جل و فحجه و عطاس پس بگوید در دنیا بعد از ذکر آنحضرت رسول الله شایع گفته که نمی باید و نسنزد که گردانیده نشود و در صلوة علی النبی و در سنت و عادت گفتن من و همچنین قول محمد رسول الله که لیکن مردم بعد از ائمه الا الله در آخر اذان بگویند فطاهرا که بنی حکم دارد و نزد قبر خلیف که اولی و اقرب موطن صلوة است و در حدیث ابی داود از زبیر بن عوف آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست هیچ کس که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد خدا تعالی بر من روح طهاره و کنم سلام را بر وی و در حدیث کلام است از فضیلت نبوت حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در آنجا مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن عساکر بن سنی عن عقیق بن معمر و از شمر بن ذر الحظلی

صلوة علی البیت صلی الله علیه و آله و سلم نزد کثر خلیف دی و غنیمت اسم با کتابت وی حدیث علم الف رحیل و
 کرت عنده فلم یصل علی و حدیث انخیل کل انخیل چنانکه گذشت و از بواسطه آن گذشت و ثابت شده است
 عمل است بدان و آنرا ذکر کرده اند در هیچ یکی رسالت و آنچه نوشته میشود بعد از بسط و نبود این و در صدر اول
 و احداث کرده شد نزد ولایت نبی با تخم پس گذشت بر آن عمل مردم در افکار زمین و بعضی قسم هم بصلوة کرده
 گویند این برای رساله و تخم آن بصلوة و علم ابتدائی و عاداتی و بصلوة شد و حدیثی روایت میکنند که هر که صلو
 فرستد برین در کتابی همیشه مستغفار میکنند و اطمینان دارد که اسم من در کتابت ثانی و باقی است این مواضع
 و مواضع است که درین دو کتاب یعنی شفا و مواهب مذکور است و در رساله فاکنی که در زیارت نبوی صلی الله
 علیه و آله و سلم تصنیف کرده است زیادد برینواض نیز مذکور است و آنها را نیز ذکر کردیم انواعی از شمولی و مستجاب
 اوقات حاصل کرد و بعد از نماز این فقیر را از بعضی فقر سلسله فقره فایده ای اجازت است که از هر نماز فرض
 نقل مبارک و در و بگوید و باشد التوفیق فایده و زود قیام از تمام از برای صلو علی عقب و وضو و حمد و بعد از
 تمجید و در و در جمیع و شب جمیع خصوصاً بعد از نماز صبح و در و در غنیمت و در و در شنبه و در و در شنبه و در و در شنبه و در و در شنبه
 و در و در شنبه و در و در وقت صبح و در و در کعبه و در و در شرف و در و در استقامت و در و در طواف و در و در التمام و در و در اقامت
 حج و زیارت شاه و آثار نبویه و مواضع حضور وی صلی الله علیه و آله و سلم مثل مسجد قبا و دای بدو و جبل احد و
 ساجد نبویه و جزآن و زود و در و در کتب و صلیت و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب
 بیان را در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب
 خانه و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب
 نم و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب
 نیز می آید و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب
 تا در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب
 و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب
 غیر من غیر و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب و در و در کتب
 استخوان چینی و بعضی علمای در مقام تعجب کرده اند که چنانکه گذشت چنانکه تسبیح و تهلل نزد شاه
 اهری قمر فایده و باید که در لفظ و کتابت سلام را با صلو و ضم کند را نام نمودی مکرر و داشته و از آن

صلوة را از سلام زیر که امر برود واقع شده و در فتح الباری گفته که کرده آنست که اگر او صلوة کند و سلام
 نقرتند اسلام اما اگر صلوة فرستد و در وقتی سلام گوید و در وقتی دیگر اقبال یا مثال از بداند که نافی المکرمین باشد و گفته شده است
 از ابو حمزه جونی که سلام اینجا یعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود و رعایت وافر کرده نشود و در غیر اینها و گفته
 نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده شود بوی سلام علیک و السلام علیک و بر من که متعارف اهل روزگار
 شده است راضی نباشد که بسیار مستحب و مستحسن است تنبیه صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات مستحب و محسن است
 خصوصاً در جمعه و شب جمعه که افضل ایام است و در وی امر با کثرت آن واقع شده است و به وصول
 آن بنیاب نیست و قبول از آن حضرت بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثر من الصلوة علی
 یوم الجمعة و لیلته و بسیار فرستیده و در برین روز و در جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثر الصلوة علی
 فی الیلته الزهراء و یوم الازهر لیلته الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستیده و در برین و شب روشن که شب جمعه و روز
 جمعه است و احادیث و روایات بسیار است و صلوة درین شب در روز غنیمت و شکر و فرستاده میشود بر آنحضرت اگر چه صلوة
 امت بر وی همیشه معروض میگردد و حق سبحانه تعالی ملائکه سبحانه را فریده که صلوة و سلام است را در آن بنیاب
 میرسانند و لیکن درین شب و روز البتة مقام وصول و محل قبول میرسد و آمده است که من فی الایام کم یوم الجمعة
 فیه خلق آدم و فیه فیض و فیه نشو و نبه الصلوة فاکثر و اعلی من الصلوة فیه فان صلواتکم معروضه علی الحمد و الثناء
 و حکمت در تخصیص کثرت صلوة بر روز جمعه فضل این روز است که موجب وصول قبول و حصول ضای آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم که موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانکه شوق احادیث ناظر دارند و مقام بسیار این انعام
 و جزیاست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید الانام است و در جمعه سید الانام پس صلوة بروی وی در روزی
 و مناسبی دارد که در غیر وی نیست با حکمت دیگر که هر چیزی و نعمی که رسیده است را در دنیا و آخرت هم بربود
 مبارک وی صلی الله علیه و آله رسیده و افضل کرامتی که حاصل میشود و ایشا نرود و در جمعه حاصل میشود و حور و قصور
 و جنت و عید رسولی تعالی و تقدس در آخرت درین روز حاصل میشود و نام وی در آخرت یوم المیزان است
 که در روزی نعمت حق زیاد میشود و بلبل جنت و پدید می آید و تعالی و تقدس میشود چنانکه در باب الحجب و یاب
 انشا الله تعالی در روز عید است حرمت را در دنیا و روز فرید است در آخرت و روزی که جمیع شده است در وی
 خلق عالم و اسعاف میکند تعالی در وی مطالب و حاجات ایشان را در و نمیکند سائل را و قبول میکند و اوافایم
 حاصل نشده ایشان را و نشانها نراند اگر سبب مساطقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر دست وی پس از آنکه

و حق نعمت شای و ادای قلیل از حق وی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که اگر آن صلوة کند بروی زمین روزی
 هفت بار و الله اعلم و صل و در میان فضائل و فوائد غیر است صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اما فضائل و فوائد
 و نتایج و ثمرات صلوة خارج از حد مرعیه آنست و جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و متضمن است
 و اصل آن امتثال امر الهی تعالی نماند و موافقت وی و ملائکه وی غرض آنست که فرمود ان الله و ملائکته یصلون
 علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلم السلاوة و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه و آله و سلم
 الاثر و عظمت آنرا آنکه حضرت غزت علی جلالة و کم نوال هر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد و در اینجا اشکال می آید
 که چون روا باشد که صلوة بر آنحضرت یکی باشد و بر صلی ده جوابش آنست که واحد که در حدیث واضح شده است
 فعل بنده است که بگویم بجای آنکه غایت آنست که ما جزا را عمل خود کنیم چه باید و از آنجا لازم نمی آید که صلوة آنرا
 خداوند بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکی باشد صلوة میفرستد بهر که خدا را که خواهد چون بنده ما سوره شد
 اینست آن صلوة و السلام و ما کرد و گفت خداوند این ما جزیم و امتیاز این امر خود و در وقت بر صلیب خود
 چنانکه لائق است بحال خود حال وی پس حق تعالی میفرستد بهر چه لائق است بکمال رحمت و اوفت خود چنانکه بکمال
 رحمت و رحمت حبیب وی نزد وی خیر انعام و نیز ممکن است که یک درود فرستد و کامل باشد بعد از آن در چهار
 ده درود که بر صلی میفرستد که قلب و رحمت شافی جود و کیفیت نیست چنانکه کجاست برایت بعد از آن فلس از
 ابو طلح آمده است که گفت بر آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی دعا را که دیده بشود و اثرش درود و شرف
 بسیار که وی گفتند یا رسول الله امر و از آن درود در روزی یک روز تا بیان هرست سبب چیست گفت جبرئیل
 آمد و گفت آیا دراضی نیکی داند ترا یا محمد که برودگار تو میگویی صلوة میفرستد بر تو پنج یکی از آنست تو گمرا که بفرستم
 بروی و ده صلوة و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که فرستد و سلام فرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خدا تعالی
 بروی گویا مقصود از اینجا بیان مطلق و افشده و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسیکه
 صلوة فرستد بر من صلوة فرستد خدا تعالی بروی و آدمی که صلوة میفرستد بر من پس اختیار دارد و بنده کم کند یا بیش
 و در روایتی صلوة میفرستد بروی خدا و فرشتگان او و میضای صلوة پس کم کند بنده یا بیش گفته بنده سبک خداوند
 بجز این یقین که مظهر و مبینا هم نمی آید بود زیرا که مراتب مضاعفت بسیار است بحدیث که از آن هم بیشتر آمده است
 بر اندازة تقوی و محبت و اخلاص و در تخریر بیان قلب و کفرت نوعی از تمهید است زیرا که تخریر بعد از اعلام بوجود
 خیر و غیر متضمن تخریر است از تقریط و تقصیر در تحصیل آن و در حدیث تخریری از ابی بن کعب آمده که گفت

در بیان نماز
 صلوة علی النبی

یا رسول الله من نجا هم که بسیار فرستم سلوة بر تو پس چنانچه بگردانم برای فائدهای که میکنم برای خود فرمود
 هر چه میخواهی بگویم هیچ فرمود هر چه خواهی و اگر زیاد کنی بهتر است هرگز آنقدر نصف فرمود هر چه خواهی اگر زیاد
 کنی بهتر است هرگز آنقدر دو ثلث فرمود هر چه خواهی و اگر زیاد کنی بهتر است هرگز آنقدر یک دهم برای تو تمام دعای
 خود را فرمود اذ کنی بکنک بعیف و بک و در حدیث دیگر آمده کسی که سلوة فرستد بر من یک سلوة صلاة فرستد
 حق تعالی بروی ده سلوة و خط کند از وی خطی بلند گرداند و داده درجه و این خط ده خطی در رخ ده درجه
 مخصوص جزای عمل سلوة و فریت فضیلت آنست بر اعمال دیگر که جزای کمی داده است و در اینجا خط و رفع
 نیست و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هر که بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد
 المقرب فی روایت المقرب المقرب و کلام بوم القیوم و جنت الشافعی و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک ترین مردم روز قیامت بیشترین ایشان است از روی فرستادن
 سلوة بر من و در حدیث دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از احوال و شرور روز قیامت بیشترین شماست
 و سلوة فرستادن بر من و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که در روز فرستادن بر خیمه صلی الله علیه و آله و سلم
 کا بنده نزدیک کننده ترست گناهان را از آب سرد کننده حرارتش و سلام بروی فاضله ترست از عقیق رقاب
 و در نهایت آنست که چون حکم تعیین است که مصلی بر آنحضرت مستوجب سلوة است ظاهر آنست که بهر چه از کثرت
 و کیفیت و با آنکه شش است بر آن سلوة ای بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همان وجه بروی فاضل و
 نازل شود از حضرت رب العزت و لیکن بنوعیکه مناسب و مائت بحال اوست کما لا یخفی و با آنکه سلوة بر آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم منبع انوار و برکات و قلیل تمام البواب خیرات و سعادت است و اهل سلوک را
 در آمدن ازین باب موجب نفع عظیم و مواهب شریفهات و بعضی مشایخ فرمودند که در وقت فقدان شیخ کامل
 کمال که تربیت و ترقیب کند الزام سلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است مطالب را و همین سلوة و توجه به آنحضرت
 تر شیب او با حسن ادب بنویسد و تندی او با شرف اخلاق مجرب خواهد بود و ترغیب او با علاقه و فواید کمال با افعال
 او بچشم انسانی از حضرت کبریا بر تعالی خواهد نمود و بوصول بدرگاه الهی و ترغیب بجا بخت رسالت پناهی صلی الله
 علیه و آله و سلم مشرف خواهد ساخت و وصیت میکردند بعضی مشایخ بقرأت قل هو الله احد و بکثرت سلوة بر
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم و میفرمود بقرأت قل هو الله احد شایسته غمزه ای واحد را و بکثرت سلوة
 صحبت و شنیدن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هر که بسیار فرستد سلوة بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برین احوال جواب

و بسیاری کتاب نقل شیخ الاسلام علی القلی فی الحکم الکبیر عن شیخ احمد بن موسی الشروع و بعضی متأخرین شایع شده اند
 قدس سر را هم فرموده اند طریق سلوک و تفصیل معرفت و قرب الی در مان فقدان فقدان وجود او بای
 در حد تصور ارقام ظاهر شریعت است اما در ذکر کثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از کثرت
 اشتغال صلوة نوری در باطن پیدا شود که بدان راه پیاید و فیض و اعانت و اعداد از آن حضرت بخواسته برسد
 و بعضی ترجیح و تفصیل کرده اند صلوة را بر ذکر از حیثیت فوسل و استمداد اگر چه حیثیت ذات ذکر اثرش و انفضل است
 و خلاصه طریقه شایع که بحقیقت از شعب طریق قادریه است استغناء الی از حضرت نبویه است بوسیله انشراح
 تالبت و دوام حضور بدان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شیخ اجل و اکرم قلب الوقت عبد الوهاب شفی رحمة
 الله علیه و نفعا بیکرانه و برکات ظهور میفرمود باید دریافت که در عین خواند صلوة و کلام بجا فضل و حرمت و خوی
 مینماید اللهم که گفتند در روایتی که در آن میفرمودند که من بصری گفته است که چون بنده اللهم گفت که بید خدا
 تعالی را بتمام اسماء الاهی یاد کرد و چون صلی الله علیه و آله گفت در کبریا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پس خود را بسم
 او را و محابه در بکار خدائی و کمالات ایشان افتاده و آنرا خود خوض و درین بکار امانت بای محروم و مایوس
 آمدن چه صورت دارد و توحی که این فقیر را بسفر و پناه شرفه و ادعای کردن فرمودند بدانند که درین سفر عبادا
 و اقل عباد تو بالاتر از صلوة بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست و چون از همین عدد پیریه شرفه و مایانجا عدد
 معین نیست چندان بخواند که بدان طلب انسان شود و بزرگی می بیند و از غیر این توفیق میفرمودند که طالب
 را باید که هر روز از صلوة در وی معین داشته باشد از هزار کم نباشد و اگر نشود یا نصیب یا خیر آنکه بعد از آنکه بعد
 بار بخواند و کثرت از سینه خود اصلاتی بزرگ کرده اند و وقت خواب نفس هم البته خالی نباشد و از طالع سینه و فواید
 غلبه آنکه صلوة و سلام امت میرسد بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و روایت کرده است ابوهریرة که گفت
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلام میفرستد پیچ کجا بر من که آنکه باز میفرستد خدا تعالی بر من روح مرا آنکه
 روی گم میروی سلام او را و جواب سلام وی سیگویم و در حدیث دیگر از ابی هریره آمده که فرمود آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم کسی که در دو میفرستد بر من نزد فر من بشنوم و کسی که در دو میفرستد بر من از دور رسانیده میشود
 بن معنی ملاک میرسانند و در حدیث ابن مسعود آمده که گفت آن حضرت بدستی و راستی که خدا تعالی را فرستگانند
 سیاحت گفته و در زمین میرسانند از امانت سلام ما در بعضی روایات آمده که نام او را نام پدر او را و فری بر من
 و میگوید یا رسول الله فلان مثل کمتر من بندگان عبدالحی بن سیف الدین و بلوی سیلم علیک و یقر تک

السلام شعر که البشارة فاعلم ان علیک ذکر ذکرته علی ما فیک من حرج بیت جان میدهم در آرزو
ای قاصداً آخر باز گوئی در مجلس آن نازنین حرفی که از ما میرود و که لازم کثرت صلوة است بصفت توجیه حضور
و طلب و مثل صورت خیال به دی صلی الله علیه و آله و سلم در عین و از اعظم استحضار محاسن بنو بیاست
شعر نوشتن عن قلبی تری وسطه ذکر فی سطر والتوحید فی سطر و از فوائد آن معاذله عشر زفاب و عشرین
مغزوات و استجاب و عاده و جوب شفاعت ربنا بنیادها و دی صلی الله علیه و آله و سلم و حصول قرب به دی
و فراموشی گفت شریف او بر باب جهنت و حقوق و اتصال بانحضرت بیشتر اندکی بر آن روز قیامت کوشتن آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم متولی جمیع امور و از تر و زبردت و کفایت جمیع جهات و قضای تمامه حاج و منفعت و ذنوب
و کفایت جمیع سیارات و بقوی از قوا مفعول فی نفس نیز و تمام او مقام صدقه بلکه افضل از آن صلی الله علیه و
آله و سلم و نفیر کرب و شقای سقم و از باب خوف و جوع و اظهار برات متمم و نصیر بر اعدا و حصول رفاه
الهی و محبت دی و صلوة دی و صلوة ملائکه و دی غر و ملائکه و تنزیه و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب
و فراغ خیال و حصول برکت و جمیع امور حقی در اسباب و اموال و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
علیه و آله و سلم فائده و نجات از اسبوال قیامت و آسانی سکرات موت و خلاصی از بهلاک دنیا و مضائق
رونگار و زندگیر نیات و دفعی فقر و اعدام حاجت و سلامت از آسایم نخل و جاد و از دعا و بر نعم الفت و تطیب
مجلس و نشیان رحمت و توفیر نور و زهر و در صراط و تمسب قدم در آن خیال بر اقامت و هر و در نجات از آن
در ظرفه لعین بر خلاف حال ناکر صلوة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و صفای آنحضرت در روز قیامت و رویت جمالی آنحضرت در تمام و محبت ملائکه و ترغیب ایشان و کتاب صلوة دی
با اعلام ذهیب بر و المیس خضر و عا و ایشان در او را بر یاد و خیر و استحضار و از اعظم فوائد و اتم رعایت حصول
خیر و بر سلام که سنت است و بلکه فرضی و تفرست و کرام سعادت بالاتر از آنکه دعای خیر و سلامت از آنحضرت
شما محال کسی باشد اگر در تمام عمر یکبار دست دهد و جوب حدیث اگر کرامت و شرف و از آن برکات است بیت
به سلام مکن بخند و جواب آن لب نه که بعد سلام مرالس کی جواب اند و تو بیشتر از سلام کردن بر و سلام
از بجانب بر عادت سر خند آنحضرت که واقعه است کان بیار و با سلام مغرور شده بعد از سلام کردن
بر و سلام نیز شرف گرد از فائده از فوائد صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازداشتن طینت
از نوشتن گمانان تا سدر منع اعتقاد بر مردم و مرصی او در آمدن منطی زیر سایه عرش روز قیامت و گرامی

شعرهای بی بعد از سلام از یکدیگر جداست و در سلام ج ۱۲

تر از روی بر اعمال و امن از عطش و تشنگی از دامن و خست و حصول شکر و هدایت در صلح و دنیا را آخرت و احتمال
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ذکر آنکی غراسم و تقصیر وی شکر نعمت وی خود علما معرفت حق و
نعمت وی و اقرار بدان ذکر کرده است اینمیه در آنکی رفته الله علیه در رساله آداب زیارت که در صدر القلوب
از انجی نقل کرده شده و از بنیادین کتاب نقل افتاد و حکایات دیگر و فوائد زیادند نیز مذکور است که وقت بدان
اتسلع نیاید و یکی از ان حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد روداد صوفی محدث در کتاب خود که از شیخ محمد الدین
غفر ذکاوی اسامندی که او را است روایت میکند در بنیاد ثبت بیکر و دو بامیدانکه طالبی آنرا در خود سازد
می آرد که روزی شبلی قدس سره بر الو بکر فاجده که از علمای وقت و امام عصر خود بود آمد ابو بکر بحجت اکرام وی بر پا
ایستاد و بادی محافقه کرد و میان هر دو چشمه وی بوسه و از حاضران گفتند که با سیدی این را پیشه میکنی و
حال آنکه خود هر که بعد از است او را بخون میخیزانند او گفت من نکردم مگر آنچه از پیغمبر و یرم صلی الله علیه و آله
و سلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد و پیغمبر صلعم به پیدن او بایستاد و او را در کتف گرفت میان هر دو چشمه
او بوسه داد پس گفتم یا رسول الله این روشنی سلکینی فرمودم وی بعد از نماز این آیه میخواند لقد جاءکم رسول
من انفسکم غیر نزل علیه بامتنهم الا آیه و عقب آن صلوة برین میفرستند و خواندن این آیه پیش از شروع در صلوة
متعارف جمالیس مولد علی حرمین است زاد بها الله تشریفاً و عظیماً و بعد از ان این آیه را نیز میخوانند آن الله
و ملائکة یصلون الا آیه بعد از ان بقصد امتثال این امر شروع در صلوة می کنند اللهم صل علی محمد و علی آله و سلم
و صل شک نیست که بر اندازه فضائل و فوائد صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مدح و ثواب فاضل آنکه
وارد شده قبایح و مضار ترک و ذم و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که تعذیب و ثواب آن
عالی تر و کامل تر ترک آن تبعی تر و مذموم تر و عقاب بر آن شدید و قوی تر و در حدیث علی ابن ابی طالب رضی عنه
آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ان النبی و ورر و رواتی النبی من ذکر و کتف غنمه فلم
یصل علی غیره باید که بعمل و عرف آنرا گویند که در بدال اموال و صرف آن خستی کند و لیکن بجمل سخت تر و
کاملتر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و در و نفرستد برین و باین مقدار صرف وقت و استعمال را بآن محبت
من و عکس نعمت نکند که ثواب آن عظیمة و وافر تر از صرف مالی و افضل از عتق رقاب است و اساتر از آنست
و انما مام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی آبا و ائمه العظام و اولادها الکرام امام محمد باقر آمده
گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و در و نفرستد و برین بخشنیق

در صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

گفت جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در مواهب میگویند که ثابت شده است این روایت از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی شیبہ از طریق عثمان از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة را که از او بود هیچ یک مگر بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم و مسند ابن جمیع است و حکایت کرده شده است از امام مالک نیز که گفت جائز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یک از انبیاء جز محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از عمر بن عبدالعزیز نیز چنین آمده ولیکن گفته اند که معروف از معاویہ مالک نیست بلکه وی زعم الله علیه در مبوطه گفت است اگر چه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت نه بر مد و نبی سر و دارا که تجاوز و تعدی کنم از آنچه امر کرده شده ایم بدان و این قول ثانی است درین باب که مخصوص نیست با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که در حدیث آمده که فرمود صلوة علی الانبیاء قبله فان الله یغنیهم کما یغنی لیس صلوة مخصوص است با نبیا و غیره ایشان جائز نیست و از ابو سفیان ثوسی نیز چنین منقول است و از ابن عباس و روایت دیگر آمده گفت لاینبی الصلوة علی احد الا نبیین و فرمود دیگر میگویند که صلوة بخیرتر است و دعاست از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر بندۀ خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثابت نشده است این تحقیق گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و در شان صابران فرموده او را ملک یصلیهم صلوات من ربهم و رحمة و در حق مقصد فان فرموده خدا من اموالهم صدقة نظیر هم و زکیم بها و صل علیهم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صلوة میفرستاد بر تصدقان و در وقتی که می آوردند صدقات را - نزد وی صلوة چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علی ابی اونی و صل علی فلان و علی فلان و در حدیث دیگر آمده است اللهم صل علی عمر بن العاص و آنحضرت میفرمود که و خوب می آید صدقة را و در حدیثی که آنحضرت صلوة صلوة کرده است و علی آله و از و اجماع و در تفسیر واقع شده و در حدیث ابن عمر آمده است که وی صلوة میفرستاد بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم و برای بکر و غیره ذکر کرده است این را مالک و در مواهب و ابن عباس از انس روایت کرده که گفت مدعی کردیم یاران خود را که غایت بود اللهم اجعل منک علی فلان صلوة و هم از الدین یقومون باللیل و النیوم و انساب و قاضی باطنی مالکی گفته که آنچه تحقیق علماء گفته و در مواهب میگویند مبرور علماء بران رفته اند و اختیار کرده اند آنرا که کثیر از فقهای متکلمین آنست که جائز نیست از افراد انبیا صلوة بلکه این چیز نیست که مخصوص اند بدان و انبیا و گذشته است شعرا ایشان در توفیر و تعظیم لیس گفته نشود ابو بکر صلی الله علیه و سلم و علی صلی الله علیه و سلم اگر چه از روی صحت صحیح است چنانکه مخصوص است الله سبحانه و بر تنزه

و تقدیر پس گفته نشود قال مخیر و جل اگر چه غریز و جلیل است و همچنین واجبست تخصیص نبی و سایر انبیاء
صلوة و سلام و شریک گردانیده نشود ایشان و آنچه در کتاب و سنت و ائمه است محمول بر معنی دعاست
نه بر وجه شعار و لهذا جایز نیست مثلاً در آل ابی اونی و غیر وی که شعار ساخته بودند ایشان را و هر جا که ذکر ایشان
رود صلوة و مسوی ائمه فرستاده شود و ذکر کرده شده انبیا و ائمه و غیر هم بخوانند و رضا چنانکه در قول می سجانه
رضا آنحضرت و لا خائفا الذین یسئقون ابائهم و فرمود رضی الله عنهم در صلوة و گفته اند که بنود این امر معروف
در صدر اول بلکه پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت و بعضی از خود و شریک و مساوی گردانیده اند ایشان
باینجه صلی الله علیه و آله و سلم واجب است اجتناب از طریق ایشان و ذکر آل و از واج و در بیت پر وجه و محبت
و اضافت است نه بر استبداد و امالت و لا کلام فيه تحقیق گفته است پروردگار حقانی لا تجعلوا و عار
الرسول بیکم که عار بعضکم لبعضا پس واجب که باشد و عار هر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم مخالف در عار
ناس را و همچنین کلام در سلام و تحیات ابو محمد صبی که والد امام الحرمین است گفته است که سلام معنی صلوة است پس
استعمال کرده نشود و غایب و افراد کرده نشود و در غیر انبیا و ائمه حاضر خطاب کرده شود و آن گفته شود سلام و علیکم
و علیکم السلام گفته است که این امر صحیح است و گفته اند که این طریق اسلام و ارباب است با احتیاط و رعایت
اوب بجمایه بدعت و عار صاحب لدنیه میگردد که پست و اختلاف گردد و اندر منبذ کنندگان از اطلاق صلوة و سلام
که آن حرامست بآنکه و که است تنه سبب یا از باب خلاف ادلی سه قول است که حکایت کرده است خود سه
در کتاب او کار و گفته هیچ آنست که کرده است که است تنه نیز بر آنکه شوا اهل بدعت است و الله اعلم بتبیین
مسلم خود که این بحث در صدر اول بود بلکه در آن مأمور بود با صلوة و سلام بر سبب صلی الله علیه و آله و سلم
و حکم آنحضرت که فرمود صلوا علی الانبیاء قبل فان الله یغفرکم ما یقبلن بر انبیاء دیگر نیز میفرستادند و شیعه
درین مسکن مخالف افتاده بر اهل بیت نبوت صلوة و سلام میفرستادند و الا بر وجه محبت جایز است بخلاف
و در کتب قدیم سلام نسبت با اهل بیت میفرستادند شامل از واج مطهره نیز باشد علیهم السلام دیده میشود و الله اعلم
و در هر دم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده و ما در دیار عرب رضی الله عنه و رحمة الله علیه میگوید جمیع انبیا
را و صاحب دیار بر او میگوید و میگوید قال رضی الله عنه و در طریق صوفیه بنویسند قدس سره الخیر یا قدس سره
تبقا ولی که درین باب دو عبارتست و بعضی قدس الله روحه و بعضی کار صلی الله علیه و آله و سلم بنویسند
الطاعة مشهورة بخیر که در عاده جاریست موافق نیست و بعضی در صلوة بر انبیا علی بنبیا علیه و سلم زیاده

نیکوترین صله بر ایشان تجریت و تنبیل واقع میشود و در اکثر متعارف در میان عرب و هر که در حکم ایشان است
در آنحضرت صلوات الله علیه و دیگر علمای اسلام و در کلام اکثر اعاظم نسبت به آنحضرت علیه السلام بسیار
واقع است و اولی علیه الصلوة والسلام و لفظ صلی الله علیه و آله و سلم در عبادت ایماز و سلامت و اطمینان
باب دهم در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شک نیست که مقدس و آرا و فرمایش عالم اوست
بقول تعالی و ما خلقت الجن و الإنس الا ليعبدون و راه راست تقرب و وصول بحق عبادت چنانکه غیر اینان
مستحب و مکرم و واجب و نه باطل استقیم و قال الله تعالی و لقد علم انکم نفسین صدر یک با یقولون فسیح محمد رب یک
و کن من الساجدين و اعباد یک حتی یاتییک البقیع و مراد بقیع موت است از جهت بودن وی از جهت سبب
زوال نفس پس در تنگدلی و در غم و در عبادت آنست که چون مشغول شد آن انسان بعبادات مسکشف میگردد و در
انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این انگشتان گشت دنیا بکلیف تغییر و نظری و چون خیره شود یک و
اسمان شد بر دل نقدان و وجدان آن پس توحش نشود و نقدان و تشریح نگردد و بوجدان آن پس لعل گردد
خرن و غم و نیز و چون نازک شد بر بنده و مکار فکر نیست از آن بسوی طاعت مولا که یا میگوید واجب است
برین عبادت تو خواه بهی تو مرا خیر یا بختی در کردات پس فراموش میگردد و فراموش میگردد و بآن
سید و قال الله تعالی فاعبدوا صراطی لعلکم تدرین رواست بر فرقه که گویند که چون حاصل شده بنده را
محبت و قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهر و خلاص شد از کد عمل و ساقط شد از وی تکلیف و چون بنده
سافر است بسوی درگاه حق و منتظر نیست سیردی مادام که در رفیع جا نیست و محبت بنده خدای که محبت است
از عبادت و مستغنی نیست از آن و هر چند وی از قرب و عبادت و عی اعظم و اقدس شخصی و در مجلس جمید حریف
میگفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمودند و ما این سخن از بنده و شرب خمر بدتر است و احتلام کرده اند علماء
و قیما آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بخت آیت سجد بود بشر یعنی از شراب که پیش از وی بود جمود
پراکنده منع نبود بخیر از آن بلکه عبادت میکرد و بهر چه آید خشنود و ولی وی از عبادت و حکم میکرد و عقل او
بر آن و بعضی وقت که درین مسکن و نیز احتلام کردند که بعد از آنکه بود با فکر نماز آن که بزرگ بود و اگر
بهرد و باشد نیز مل است که بنور انیت و ذکر فکر صفات میشد و درمی یافت علوم و حقائق را و الله اعلم چنانکه
مولانا دشنوی گفته است مثنوی اینهم گفتیم بیاتی فکر کن در فکر که حاد بود و دیگر کن در پایدان ذکر اعلی است
که بی واسطه اتصال بذات حق حاصل گشته فیوض دارد دیگر و در منکر تلقین به نفس است و

نموده باشند این مقامات مدار و با آنکه خود شایان باشند و لیکن واجب نباشد و ظاهر نیست از این اشکال
 اگر آنکه بگویند خود پیش از آنکه بجهت مندوب بودند واجب و لیکن بر تقدیر لازم می آید که نمازی و وضوهای نماز باشد این
 خلاف جماعت و ممکن است که گفته شود که نزول آیت برای وجوب وضوست نزد قیام بصلوة و انتم میفرمود
 تضرع کنید چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدای وضو فرض بود نزد قیام مطلقا و در آخر منسوخ گشت و مفید بود حدیث
 است و لیکن در نسخ احکام سورۀ آمده و سخن مستفاد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای هر نماز وضو ساختن
 بعد از بعضی اوقات یک وضو چندین بار گذارده است از بریده روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم که وضو میکرد برای هر نماز دو رکعتی و در هر وضو سه رکعتی و در هر وضو یک رکعتی و در هر وضو یک رکعتی
 یا رسول الله چیزی را میگویم که هرگز نکرده بودی فرمود که ای یار من برای بیان حرات نایدانم که وضو برای هر نماز
 فرض نبود و بخاری و ابوداؤد و ترمذی از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفته بود رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد هر انس را که شما میگردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو
 و هر کس که عیثی شد از نماز بخفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت و در روایت احمد و ابی داؤد
 و حدیث جید از ابن مسعود بن خطابه غریب است آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مأمور بود بود و مأمور بود برای هر نماز
 وضو ساختن و غیره و چون شافعی آمده بر وی الهی کرده شد مسجد اکبر نزد نماز و نهاده شد از وی وضو گرفته شد
 و اما مسواک شستن است از مسواک یعنی بالمیدن و بالمیدن و این مسواک با لکه خوب دندان مالی مسواک شستن و اما ویش
 و تفصیلت و استحباب مسواک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی بود خوف مشقت هر است او میگردم و واجب میگردانیدم بر
 ایشان مسواک کردن برای هر نماز و فرمود مسواک کردن موجب طهارت دین و موجب رضا حق است تعالی و تقدیر
 فرمود نیامده اجر جبرئیل بر هر کس که آنکه هر کس در مسواک تحقیق ترسیم کرد باید بدست کشم پیش دین خود و در
 روایتی نقل شده که بکسر لام و تا مثله مخففه گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله خطبه که گذشت نظر
 در وجوب مسواک است بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن در حدیث سخن است و خصائص ثابت نمیشود
 بر لیل صحیح بعد حدیث طبرانی و بیعی که از آنکه آنحضرت فرمود هر چه از آنکه بکسر لام و تا مثله مخففه گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله خطبه که گذشت نظر
 ایشان سنت اند و نزد مسواک و قیام لیل مدد در حدیث دیگر آمده که آن حضرت فرمود امر کرده شده ام که مسواک
 نماند که هر یک که فرض کرد و انبیه غصه برین و این هر یک است و عدم وجوب مگر آنکه این حدیث پیش از وجوب
 واقع شده باشد اما بامامت اجماعت که واجب نیست بلکه سنتی است مگر نه از موافقت اتفاق و الله اعلم بالصواب

و نزد ما سخن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بر میخاست
 از خواب شب بیدار میگردد و میگوید یا کزیر میگردم و من را بسواک و ظاهر آنست که هر دو قیام لیل برای نماز است پس مراد
 بسواک برای وضو نماز است و وضو و برخاستن از خواب نه برای نماز شب سنتی علمی و است و برای قنوت
 قرآن و در وقت خواب رفتن نیز بسواک میگرد و نزد فقیر خواه تغییر را بگوید یا کزیر بودن انسان و نزد آمدن در
 منزل و حدیث عائشه آمده که چون می در آمد آنحضرت در خانه نخست گاه یکدستی کرد بسواک میکرد و ظاهر آنست
 که وضو نماز نیز میکرد و کذا قیل و آنحضرت بماند میکرد در استیسا که چنانکه صحیح بخاری آمده است که آنحضرت
 میکرد و بسواک چنانکه از امری که ما در همین مبارک آنح بیستم نیزه و نسخ آن همین جمله گویند که فی میکند
 در بعضی روایات بخین بخیر در روایات ثانی اما او در روایت ابو داود و آه و در بعضی روایات از آنجانب
 مستحب آنست که بسواک از وقت اراک باشد آنحضرت نیز بخین میکرد و این نیزه خود بدان روایت کفایت
 است خواه با گشت خود باشد غیر و اگر بخامد در وقت باشد نیز کفایت است و شافعی که برای هر نماز
 میکنند بیشتر همین جاسمی کنند و ابو نعیم و بیهقی آمده که استیسا که میگرد آنحضرت بر عرض یعنی عرض دندان
 و در واجب گفته است که آیا اعلی آنست که استیسا که بین کند یا بشمال یعنی گفته اند از جهت حدیث کان
 یعنی التین فی رحله و تغایه و ظهور بسوا که نشانها ده اند بر آنکه آیا استیسا که از باب تطهیر و تطیب است یا از باب
 از ازاله قاذورات اگر گوئیم که از باب اول است مستحب است که همین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال
 بود از جهت حدیث عائشه که بود دست راست رسول خدا صلعم برای ظهور و طعام دوست چپ برای اخلاص
 هر چه بود از اندی رواه ابو داود و بسا و صحیح یعنی از شرح حدیث گفته اند تین در بسواک آنست که ابتدا
 بجا نب راست کند چنانکه در هر حال و فعل پس استدلال بان بر استیسا که بدست راست درست باشد پس در
 استیسا که بدست راست نقل باید رفت بر و گفته اند که ظاهر آنست که آن از باب ازاله قاذورات چنانکه استیسا که
 و مانند آن پس تیسری باشد و قریطی حکایت کرده است از امام مالک که بسواک نباشد کرد در مساجد زیرا که
 از باب ازاله قدر است این تمام کلام مواهبت است و پوشیده مانده که مشهور و معارف استیسا که بدست راست
 است و دست چپ که تعیین است برای ازاله قدر بر تقدیری خواهد بود که ازاله بدست بود بر پا است التي
 چنانکه در استیسا که بدست راست است استیسا که در مسجد بر تقدیر یک چیز که خارج میگرد و دارا من در می نماز و تقیم
 اگر استیسا که بدست بود و کلام جار است و اگر میگوید و مانند آن بود و استیسا که ابتدا بجا نب تعیین بحال

استیسا که بدست
 چپ است

نمودست بر تقدیر و باجماع و بیکلام معلوم میشود که اختیار بعضی بر بعضی یک است چیست و الله اعلم اما مقدار آب غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند که غسل بیک ساعه کردی که بیخنده است و وضو بیک ساعه وضویش دیگر آمده که وضو در طل کردی و تحقیق مقدار ساعه در طل زبان عرف این دیار خانی از تفسیر نیست و در شرح سفر السعاده درین باب و در باب حدود فطر در بیان آن تفسیری زفته است و گفته اند که مراد از احادیث همین و تجدید نیست فائده چنانکه اکثر باقل از آن و فروع باید نیز جائز است و اصل آنست که هر چه کفایت کند بکار برود و ما دام که اسبغ کند و بحد اسراف نکشد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر آب وضو که بخنک آن بماند فرمودی و ما را و آنحضرت فرموده است از اسراف در وضو و بسبب آنکه بخرن آب و میفرمود در امت من کسی که پدید آید که در وضو خودی و بجا و زان حد کنند و در بخنک آب اسراف نباشد و میفرمود وضو اشتیاق نیست نام او دهان که آدمی را در وضو اسراف آب در وسواس اندازد پس از وسواس بریزد و نیز از وسواس دفع آن بآن بعد راه تعاضل نه در دفع خاطر آن تکلیف نمائید و بدین آن خاطر از فتنه هم برخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار مزاحمت دهد گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست است و بنیوی در گاه حق نه بریزم او بگوید که تو بر از دست من زیاده برین نمی آید و بول من کرم است تعالی و تقدس بمن قدر میدهد فصل و تحت او دایم است و همچنین در نماز دیگر مواقع و وسواس و اصل و وسواس و نقصان و احتیال آن خیر و شیطان درین میان راه باید استوازه لا حول و در دفع آن نهایت مؤثر است که اخبار فی الآثار و در حدیث احمد و ابن ماجه از عبدالله بن عمر بن العاص آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گذشت روی وضو می ساخت فرمود لا تسرف بالمار و در روایتی ناهله السرف یا سعد بن ابی وقاص از اسراف یعنی در آب که چیزی کمیاسب و خیز از وجوه نیست اسراف چه باشد فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آن گفت علی نه چارارستی در آب اسراف میانداگر باشی بر چه روان و این مبالغه است در نسخ و تجدید اسراف و اسراف در طریق دفع وسواس غالباً در سه چیز است ازین باب احسان فرمود تا برای دفع آن این مبالغه نمود و در مسامحه مذکور است که اگر متوضی بر لب جوی بود در بخنک آب اسراف نیست چه هر قدر آب بریزد باز هم در جوی اندک بگذاشتن آن را بر سر من نهاده اند و در حقیقت فرق میان نهر جاری و غیره آنست که آب مستعمل در وضو با اتفاق پاک کننده نیست و نهر با کثرتن پاک است پس اوله جای دیگر استعمال بخوان کرد پس زیاده از حاجت بکار بردن تفسیر باشد و در نهر جاری

که سالیم در وی انگشت تضحیح نموده و نیز آب شستنی در وی بینماید لیکن ببالغه فرمود که در آنجا نیز تجاوز از حد
 بیا سبب نبوده و گفتند اگر در بسیار بخن آب اسراف در آب نباشد اسراف در عمر و تضحیح وقت باقیست
 و نزدیک این معنی است آنچه بعضی گفته اند که حرام و باسراف در حدیث اتم است بانی اگر در انکسار آب
 در زنجاری اسراف و تضحیح آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اخفی است و انشاء عالم و معلوم گاه بود
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعضای و خوار از یکبار زیاد شستنی از جهت تعلیم است که آنقدر کافی است
 و اقتضای بر مقدار شستن که در صوبی آن درست نموده چنانکه فرمودند و صور الاقبال الله الصلوة الا ب و در روایت
 ابو داود از حدیث ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما را ابو خضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حضور
 کرده مرده و گاه بر حضور بود و بار شستنی برای ببالغه در تطهیر و از الوضوء نور خوانده است سبب فرموده آب و
 مضاعفت اجزای آنکه در حدیث زرین از عبد الله بن زید که راوی حدیث و خور رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم آمده است که گفت که حضور حکم در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من من غرنی و گفت هر قدر علی نور نگاه بسیار
 شستنی و این فرموده نهایت تطهیر و ببالغه در ان و اسباغ وضو که در احادیث امر بیان واقع شده و زاکر علمائست
 و احادیث صحاح و حسان و بیاب بسیار و بشمار آمده که بیشک چون غریمت فضیلت در حدیث علی آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال به چنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که گفت
 وضو کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه بار وضو فرمودند و وضو و وضو الا بیا من قبل و در روایتی و
 وضو با یوم خلیل الرحمن نگاه بعضی از اعضا را سه بار شستنی و بعضی را دو بار و چنانکه در روایت بخاری
 و سلم از عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مرا و را که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس طلبید آمای را در نجیت آب از وی برد و دست خود و شست هر دو دست
 را سه بار بیشتر و آورد دست خود را تا نو و بهیرون که آورد و شست روی خود را سه بار بیشتر و شست هر دو دست
 و دو بار مسح کرد بر خود باقیال و او بار و شست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت مطاوع نسائی
 و صحیح که بر خود باقیال و او بار و شست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت مطاوع نسائی و ترمذی
 نیز بخبر آمده که شستن پای حد و کند نشد و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پای خود را و بار
 و در بعضی احادیث غسل اعضا و مطلق واقع شده بی ذکر عدد و ظاهرش در یکبار خود نموده بود یا مقصود را وی در
 آن مقام بیان اصل شستن بود و از بیان عدد سکت اند و در هیچ حدیثی در صفت وضو آنحضرت صلی الله

علیه و آله وسلم نیامده که زیاده شست بر سر بار بار نمی کرد و از زیاده بر سر بار شستن و فرمود که یک بار زیاده شست
بر سر بار با نقصان کرد بر که در ظلم کرد و لیکن مشکل آنست که ظاهر این حدیث در نقص است از ثلث در
جواب بگویند که این لغزشی است که اسارت متعلق بنقص و ظلم زیادت و در روایت نسائی و کفایت
همین حدیث که هر که زیاده کرد برین بکر دو تعوی کرد و ظلم نمود و این صحیح تر است و این خرمی برادر صحیح خود
روایت کرده و بعد ذکر نقصان سخن کرده و روای آنرا خطبه کرده زیرا که ظاهر وی در نقص است از ثلث و نه
چنین است و بعضی گفته اند که در کلام گفته برست و مراد من واحد است و در بعضی روایات صحیح آمده است
من نقص من واحدة از ثلث ثلاث فذا خطا و انما ما شافعی نقل کرده که گفت دوست نیامد که زیاده
نمود متوضی بر سر بار و اگر زیاده کرد و بر نهید انما از گفته آخر که ادا آنست که صرام نهید انما از واضح آنست
زود شافعی که کرده است که اهمیت تشریه و حکایت کرده است واری الزحوی از شافعی که زیادت بر ثلث
اطل صیغره و اندوه و از آنکه زیاده رکعت در نماز این قیاس فاسد است و منقولی است از امام احمد که
فرموده باری نیست زیاده بر ثلث و این المبارک گفت این نیستم از آنکه انتم کرده شنی از فتاوی طهریه می آورد
که هر که یکبار شستن اگر ادا انتم میکرد و در بعضی از جهت ترک سنت مشهور و در بعضی انتم نکرد و از جهت
اثبات ماوریه و حدیث دارد و خدعه و آن و امام بخاری در معطای خود میفرماید که شستن به ادا
دو بار کفایت دارد و یکبار اگر با سیبغ و اکمال بود نیز کفایت است و میگوید که قول امام ابو حنیفه این است
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مضغه و استنشاق گاه بیک غرغره کردی و گاه بدو غرغره گاه بسفر غرغره چنانکه
در غسل اضافی دیگر و از یک غرغره و مضغه یکبار داشته و نمیداد استنشاق در سه صورت همین و غسل فرموده
و هیچ میان مضغه و استنشاق مذہب شافعی است و آن بر صورتی تصور است صحیح نیست که بیک
غرغره مضغه کند و استنشاق باز لغز و دیگر مضغه کند و استنشاق همچنین سه بار کند و صاحب سفر السعادت
میگوید که در هیچ حدیث صحیح فضل و استنشاق را بعد از فراغ از مضغه یکبار یا دو بار یا سه بار یا چهار بار یا پنج بار یا شش بار
یا هفت بار نیست انتق و ابواب احادیث را مختلف باقیم در اکثر احادیث اینچنین واقع شده است
که شستن هر دو کفایت داشت پس مضغه و استنشاق که بیشتر روی شستن پس در دست تا فقیهین این عمل
بسبب روای حدیث و ظاهرش دلالت بر غسل مضغه و استنشاق کند اگر چه قطعی نیست و بعضی هر دو دست شستن
پس مضغه پس استنشاق کرد پس روی شستن و این ظاهر و صحت چنانکه اهل ظاهر در غسل بیکبار

این در فصل بیشتر از ظهور آنست در وصل و در مشکلات روایتی از نجاشی و سلم آورده که مضمضه و استنشاق
 کرده باریب غرغره و این نیز محتمل و دودیه است فصلاً و وصلاً و لیکن در بعضی احادیث صریح و اعمشده
 که مضمضه و استنشاق یک غرغره کردنند بسیار از امام شافعی است بروحی که مذکور شد و مشهور از
 اندب ابوجنیفه قصاست میان مضمضه و استنشاق بر وجه مذکور زیرا که دین و دنیا هر کدام عضو
 علمی و است پس لطیفه غسل هر یک باشد جدا جدا چنانکه سماع اعضا و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث
 فصلت بود اذقت وی مرویاس را چنانکه قاعده مقرر است در اصول فقه تعلیل در مقابل بعضی چنانکه
 خصم توهم کند دلیل ماضی اهل و ادو طبرانی است چنانکه شی آورده که طبرانی در آثار اعلام آمده و ثقات تابعین
 است از پدر از پدر روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار پس استنشاق کرد سه
 بار و گرفت هر بار آب جدید و شافعی میگویند که این حدیث از جهت اسناد ضعیفی دارد زیرا که حدیث طبرانی
 و صحبت اباحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت ندیده است انتی در جامع الاصول
 میگویند که طبرانی مضمضه از اعلام تابعین و از ثقات ایشان است و جدوی کعب بن عریه و ابن کعب
 است و ششمی در شرح نفاذ میگویند که بهیچ در کتاب موفقت آورده است که عبدالرحمن بن مهدی که
 از کبار آنکه محدثین بود در حدیث شافعی امام احمد بن حنبل است گفته حدیث عمر بن کعب را و را صحبت است و در
 سنن خود از عمر بن حنبل آورده که گفت محمد بن یحیی میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیده است
 و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتی و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند بصحت وی مدعای ثابت
 باشد و عدم توقف اهل بیت وی در آن قاض نبود و این سعد و طبقات حدیثی در باب مسح از حدیث طلحه آورده
 بلفظ را بت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مسح بکذا پس ثابت شد که او را صحبت است کذا قال
 الشیخ ابن الهمام شمنی از قاضی طبرانی نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه رحمه الله علیه نیز جایز است
 که وصل کنند و مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل میان مضمضه و استنشاق با ابیهای جدید نیز روا
 بود و در جامع ترمذی میگویند که شافعی گفته که جمع مضمضه و استنشاق مذکور در اگر جدا جدا کنند محبوب تر است
 نزد ابی در حقیقت خلائی مانند ما حضرت و ضمیر کنی مضمضه و استنشاق نکردی و مضمضه و استنشاق
 سنت است و در نزد آنکه ملاحظه فرمست نزد امام احمد و حضرت سلمه الله علیه و آله و سلم استنشاق
 درست است کردی و استنشاق یعنی بینی افشاندن پدست چپ و اما مسح راس اختلاف است و در قدر

واجب در آن را تمام نامی و جماع برانند که واجب در چیز نیست که اطلاق کرده شود بر وی مسح اگر چه یکسوی
 و بر ویاتی مسوی باشد و امام مالک و جماع برانند که مسح تمام سر واجبست و نزد امام ابی حنیفه مسح
 رأس و مسح تمام سر سنت است و دلائل این مذاهیب مذکور اند محل خود و در شرح سفر السعادت
 استقصای آن بقدر وسع تفصیل کرده نشده است و بعضی از علما گفته اند که انصاف در مسئله مسح بدست
 مالک است که از مسحت من شئ علی بن جابر اهله منی الحرم الشریف رحمه الله علیه فاحده اعلم و مسح تمام سر سنت
 بدست کیفیت مسح آنست که ابتدا کند بقدیم رأس و بر و بر دست را بجانب خالیه بر رکنند و بعد از آن باز
 آمد و بهما نگاه اندازد و بود و دست و مسح سر و در سبب امام عظم کیلک است و شمی از قادی طبرستان بفرستد که کند
 بار مسح کردن بر بار آب جدید و بحث است و امام شافعی گوید مسح تمام سر بر بار آب یا جبه بدست است
 و در روایتی غریب از ابی حنیفه نیز آمده است اما سنکیت مسح بار واحد در بارها گفته که آن شریفست و در
 از امام ابی حنیفه در بعضی شرح های گفته که در روایت حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار یک آب کند
 مستنون باشد و در آنرا آنحضرت علیه السلام است که مگر از مسح نکردی و اکثر احادیث در مسح
 مطلق آمده بی تفصیل و در مفید صفة واحد نیز آمده و آنچه بصحت رسیده از احادیث آنست و در بعضی احادیث
 متین نیز یافته شده و این بیان منی است که هر دو دست را از مقدم رأس بموخر و باز از موخر بمقدم آورد
 و نیز این احادیث و موموم بعضیست میدارند اما ثلث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه افشده که مگر در
 یکبار بود و بار دیگر بار و موموم غسل و مسح است و قول شافعی ثلث مسح این دلیل و قیاس
 مسح غسل و جایش آنست که نه از نشاء ثلث که در حدیث آمده محمل است و بر روایات صحیح که در عدم آنرا مسح
 آمده بیان کرده ثلث مخصوص است باعضای غسوله و بنا بر مسح بر تحقیق است پس قیاس دنی بر غسل که منی
 بر جمیع اعضا و بر اکل و باغست قیاس مع الفارق باشد و مسح این چیز در شرح صحیح نجاشی گفته که در هیچ
 طریق آنست معین ذکر حد مسح نیامده و اکثر علما تمسیرین اند که شافعی که ثلث مسح را مستحب میدارد و ابو داود
 گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح رأس مرة واحدة است و ابو عبیده
 باطله کرده و گفته که هیچ یک از سلف را ندانم که با استحباب ثلث مسح زنه باشد اگر چه سهیم می و لیکن بر قول
 نظر است چه ابن ابی شیب و ابن المنذر از انس و عطاء و غیره ایشان آنرا نقل کرده و ابن خرمیه و غیره حدیث
 عثمان تأیید را هیچ نموده اند و در طالع الاصول در روایتی از حدیث عثمان آمده که حدیسی مسح بر سر

ذکر کرده شیخ العلام نیز بعضی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است بوجه غیر مکرر مسیح از عثمان رضی الله عنه
 و لیکن آن کجاست مخالفت احادیث صحیح است نزد اهل علم استی و نزدی از و اهل بن حجر آورده که شمس مسیح
 علی استیسا مسیح علی اذنیته شایسته این باب آمده اگر بعضی سیده مجوس است بر مکرر باب واحد نه
 باب جدید که قال فی الهدایة و ان حضرت مسیح گوش کردی ظاهر و باطن یعنی هم بر دین گوش مسیح کردی و هم
 بر دین گوش و از برای مسیح درون سرگشتان و در دلش گوید و دوی و مسیح باب جدید است نزد اهل علم
 ظاهر و نزد امام ابوحنیفه بروایتی از امام احمد بن حنبله که سر در اکثر احادیث مسیح راس و ازین واقع شده بی تصریح
 باب جدید و ظاهر بیان آن آورده بودن است باب سر و بالاخر روایت کرده شده است که گرفت برای ازین
 باب جدید محمول است بر آنکه تری بعد از استیجاب راس در دست نمانده از جهت بطین میان عادی و بالجملة
 روایت مسیح ازین باب سر و اکثر و اشهرست و در بسیاری از محایب نظام بطریق کثیر آمده که قال شیخ ابن العلام
 و اما فی سلسله این در اکثر روایات مطلق آمده با ذکر عدد و اما بقیه تبعیه و تطبیف و لهذا بعضی قائل هستند که نیست
 غسل و این کذا فی الشرح ابن العلام و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پای را و با دود بعضی سوار
 نیز آمده و در بعضی شست پای راست سوار بعد از آن شست پای چپ را سوار با هر دو وقتی بطریق واقع شده
 و احسن علم تحلیل بکار عثمان و کار رضی الله عنه حدیث آمده و محدثین را اختلاف است و محبت و ثبوت
 آن در جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی نزد امام احمد نیز برین سبب خوف
 و نزد بعضی از ائمه مذکور می و واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب می در آورده و تراخت خشک و تحلیل لویه میکرد و خود را بمشغود و بعد از
 امری ربی که کیفیت تحلیل نیست که در آن و اصابع خود را با مضمحل بخیمه بجانب فوق که قال الشیخ ظاهر حدیث
 آنست که بار جدید بود و بعضی گفته اند که بار وجه است و وقت دوی نزد شستن روی است نزد امام احمد بن حنبله
 که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و از برای و از حدیث ابن عمر آمده که بود حضرت صلی الله علیه
 و سلم چون وضو میکرد و با لید مضمحل خود را بپتری در آورده و انگشتان خود را بکجه از تحت آن و اما تحلیل
 انگشتان است و با گاه گاه کردی که انی السفر السعادت و آن نزد امام ابی حنیفه و امام شافعی سنت است
 و نزد امام احمد تحلیل اصابع قبل شستن است بے خلاف و در اصابع بدین دو روایت است اشهر سنت است و
 بروایتی نیز که انفران آنما معنی است از تحلیل و امام مالک تحلیل مخصوص به اصابع قبل داشته و آنرا نیز گفته اند اگر

یک کف با کف نیست و لیکن تحلیل طب است نفس را تحلیل اصابع چهل نموده گفته اند زیرا که قیمت اصابع
 مناسب تر است و کیفیت است که تحلیل نموده بپیری ابتدا کند از خضر چهل نموده و ختم کند بخضر چهل بپیری
 بجهت رعایت تباین و اصابع بدین را بدو را و در آن اصابع کمی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که مواظبت
 برین کیفیت که در تحلیل اصابع چهلین گفته اند مهم نیست و اما تحریر یک انگشتی در انگشت و در ختمی ضعیف آورده
 و در زهد جعفری آن را از سن مستحبات و نمودار شده اند و این الهام در زاد الفقیه گفته که تحریر یک خاتم اگر فراخ
 بود سنت است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب و در مسح قیبه نیز حدیث آمده که بود که هر که مسح کند
 بر قفا براه بر نگاه داشته شود و اصل در روایات این حدیث را در سند الفروسی از ابن عمر روایت کرده و در بیان
 دیگر نیز آمده که شتمی اگر از آن گرفته است و لیکن بگویند که شد آن ضعف است و آن نزد ضعیف است و اختیار
 بعضی شافعی هم برین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث زمری از وائل بن حجر نیز آورده
 که مسح علی را سه ثلثا مسح اذنیه ثلثا و ظاهر قیبه و صدیقی و دیگر آورده که کعب بن عمر بمای بروایت ابو داود و
 مسلم احمد علیه و آله و سلم مسح الرقبه مع الارس و گفت که نزد بعضی بدعت است و در برابر آن از او سئل و مستجاب کرد
 اگر کرده و اما معلوم بدعت است با اتفاق در تحقین آب و در وضو بدست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در سفر
 و حضر ایجاب نایب شده است و طایفه صحیح و در نیاب آمده و در آن دلیل است بر خوار استاحت مرد
 بغیر خود و در تحقین آب بدست بی کراهت و احتیاط آب بطریق اولی خواهد بود و لیکن از اینجا جواز احاطت بیارست
 لازم نیاید و آنکه بعضی مردم در وقت حاجت ستر آقا بدست خود گیرند علی را در رگبند ایشان و آنست
 که تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را در و پاکی نبود که بدان اغشای بپوشد وضو پاک کند و بگذارد شستن خود خشک
 گفته و مسح و بطول ثوب نیز آمده است فائده و حدیث عائشه رضی الله عنها اگر گفته بود در آنحضرت ایجاب
 بپوشه برای پیدان آب که می چید بدان آب را بعد از وضو تضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث صحیح است
 ثوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث را جامع زمری مذکور اند و می نیز تسعیت زمره
 و گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نیاب چیزی بصورت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از
 صحابه و تابعین و غیر هم در نیاب وضعت کرده اند و بعضی کرده اند و بگذارد تا تمام پهن خشک شود که خوب
 نورانیت و نقل میزان اعمال است و رعایت کرده شده است این قول از سید بن المسیب نیز می آورند
 کتب منقیده گویند که اگر بفضله نیز و در کتب نیز در آن سبقت ندارد و در بعضی از شرح و شفا آنرا از نقل

کرده که سجده است نزد تشیفات زیر اگر آنحضرت نکرده و اگر تشیفات نکرده هم نیست بر تو دل مع و نزد بعضی
کرده است و احادیثی که در او کار و ضو او شده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه محدثین حکم بر وضع آن کرده اند
آنچه صحیح شده است که در او دل و ضو بسیم الله گفتی و نقول اربطنا بین قول است که بسیم الله اعظم و الحمد لله
علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل بر حضور استنجاب شمرده است و بعضی علماء نفس اعضا
و ضو را یکی از مواضع استنجاب مملو بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شمرده اند و نزد امام احمد با اختیار
جامع از اصحاب و پیغمبر در او دل و ضو واجب است و شرط صحت و ضو نقول صلی الله علیه
و آله و سلم الاصله لمن لا وضو له و لا وضو لمن لم یسبح و رواه احمد ابو داود و ابی یوسف و ابی هريرة
و در آخر وضو گفتی اللهم ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و حدیث
صحیح آمده است که هر کجا از وضو این کلمه بگوید یا نه وضو بر وی ایشیت و در شیت گفته شود و از هر کجا
که خوابی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من القوابین و اجعلنی من المطهرین نیز آمده و در بعضی
سجدهات اللهم و بحکم شهادت لا اله الا الله استغفرک و اتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این در
کافه باره و مکرر ده میشود بر آن و گفته شود و مکرر در در قیامت اما خواندن سوره انزلنا چنانکه در مردم
مشهور است در سنن الهی برای آن اثر ضعف نقل کرده است ثابت نباشد است و گفته اند علم فایده شیخ ابن الهمام
تشریح باریاب وضو را جمع کرده بنشسته است که اگر استنجاب تقصیر در آن ترک کلام ناسی استیذان غیر مسح
موضع استنجاب خود و استیذان آب وضو نفس خود بیاورد به ستم و حدیث بعد از استنجاب و کفیدن خانی که در روی
نام خدا عز اسم یا نام نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در حالت استنجاب و بعد از آن از رسالت شستن بر دست و بر
سبزه و زدن آن بر دست چپ و اگر نای باشد که اگر آنرا نمکینا روی بجانب دست نهند و نماند
دست بر دست و دست شستن زیر بر سر نماند و ساختگی وضو پیش از وقت خود شهادتین نزد وضو و استقبال قبله و
و استنجاب نیست و هیچ انفعال و خبر از شستن از گنهای چشم و مسح کردن و شستن آنرا داخل شستن از آن
و وضو بدون آن از بر انگشتی ذکر محفوظ نزد وضو و طایفه نزد بر روی باب و گفته اند این است اعفا
مغسولها بهنگی و آرام نمودن در غسل اعضا و طایفه آنرا به دست خصوصاً در شاد و شاد کردن صد و
دو بار و طایفه و تا بمقن گردن شستن شستن آنرا و طایفه غره و خواندی دعا سبحانک اللهم
بحکم شهادت لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من القوابین و اجعلنی من المطهرین

شرب بنجای طریستانه متقبل قبله اگر شسته خور و نیز جایز است دیگر ارون در حکمت بعد از وضوء
بر کمر حنائی برای استعداده نماند و نگذاشتن جامهای از قطره افشانیدن بینی بدست چپ نزد
استشق و کرده است بدست راست و همچنین کرده است انداختن بزاق در آب و زیاده بر در غسل اعضا
و وضو منجانب بگرم کرده در انساب و اگر تنگ کند در بعضی اعضا و وضو پیش از فراغ بکند آنچه تنگ دارد و در سگ
و اگر گول تنگ است و لانه و اگر تنگ کرد بعد از وضو نکند مطلقا و صل در سج خضین به آنکه در کتب آمده
حدیث از کتب مستوفیه بر بدست تعدیه طلق مختلف آمده است که بنحیض صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و حضر
سج بر موزه کشیدی و در هر سج کرده اند و می از مضافه که حدیث مسج خضین جواز ثوابت شده است که شک
در شب و در بیان راه نیست و بعضی از طهارات اگر اجماع کرده و از بهشتا و در گذشته اند و مشهور و مشهور و داخل
ایشانند و سلف هرگاه که در آن ملامت بود اتی نقل کنند که فاکل نیست بدان برای تقسیم روایات
همچون روی مخرج اندکی از مطلقا و مشهور و مقرر نزد مالک و قول اندکی جو از مطلقا و فانی هر مسافر را نه
تقسیم را همین است بقضای آنچه در مد و نماز است و با سیم کرده است این واجب و بعضی گفته اند که توقف مالک
در مسج حال آفات در ضامنش فرمود است انانوی بر خوانده بود مثل آن منقول است فیما یوجب محای
و ظاهر امر او آنست که ایشان در حال آفات مسج نیکو دهند و از بزمیت می نمودن از بزمیت مردم و محل اشفت
و نه حال آنکه معتقد بجهان آن نبودند و الله اعلم و الا امام ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکند که فرمود حکم
کردم مسج خضین تا ندیم در روی آثار ما بخار مثل ضرر ندارد امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت
نکینند مسج خضین از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند و مرفوعا
و موقوفه تا اما آنکه بعضی فرمودند که جرارد و احکام حل بر مسج کرده اند و فرات نصب را بر غسل خالی از ضعف نیست
چون مسج خضین نموا کعبین نمویا اتفاق و امام حسن البصری گفته که حدیث کرده اند مرا بهنادن از اصحاب سها که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسج کرده بر خضین و در بایه میگوید که اخبار در مسج خضین مستفیض مشهور است
و هر که آنرا اعتقاد کند مبتدع باشد و کفری میگوید سیرم کفر را بماند که مسج خضین را اعتقاد کند و از امام ابو حنیفه
نیز مثل این آمده و در بخاری و ابی یوسف و جماعت آمده که در نری المسج علی الخضین مسج خضین مازالطاعات
است و جماعت داشته اند و در اخبار همچو ثوابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و حضر
مسج بر موزه کشیدی و در هر سج کرده اند و می از مضافه که حدیث مسج خضین جواز ثوابت شده است که شک

در بیان سج
خضین

حدیث علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و لفظ حدیث نیست چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مسح علی الخفین ثلث ايام و لایسین للمسا فرید و لایسین للقیوم مسح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پا که چنانکه در احادیث صحیح و در دشمه و ابوداود و در سنن خود و در ترمذی علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده که فرمود اگر کار و بار مری را برای حکم فصل بودی یا این پای ادلی بودی مسح از بالای آن و تحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که مسح کرد بر ظاهر خف و صاحب سفر اسعادت گفته مسح در اسفل موزه و در حدیث ضعیف وارد شده چنانکه از غیر بن شعبه در حدیث ابوداود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو کنانیدم بنجر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم در موزه بنوک پس مسح کرد اعلای خف و اسفلش را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث غیره مطلق واقع شده که مسح علی الخفین بے ذکر اعلای و اسفل و نزد ترمذی در بعضی طرق و ابی داود و احمد علی ظاهر همان نیز واقع شده و نزد امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف است و در سبب امام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی و امام مالک بر ظاهر خف فرض است و بر این سنت و دیگر بدانکه ملا اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قومی بر آنند که غسل افضل است زیرا که غسل غیریت است و مسح بر خف و اغذ بغیریت افضل است از غسل بر خفست پس اگر بای از موزه بر آید و بشو یا افضل بود و بر آن ماجور گردد و بخار صاحب بدیه نیز همین است و جمیع میگویند که مسح افضل از برای اظهار سنت و هدایا است که منکر نماز از احتیاج و رد و افضل و نزد انجماعه اگر بیهوشی کشوف باشند موزه پوشند و مسح کنند و عوایب آنست که مسح و غسل هر دو مشروع و برابرند و هیچکدام افضل و ارجح از دیگری نیست و صاحب سفر اسعادت گفته که آنحضرت را در مسح خفین و غسل و طینن کفین نبود بلکه اگر حالت قصد وضو یا بیا کشوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه نیز کشیدی و اگر بیاها در موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و گفت حسن اقول این مستحکم است عادت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم و اصل در تمیم تمیم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع و از خصائص این است است و آنحضرت بر سر زمین که نماز خوانست گذارد و خواه سنگ و خواه خاک و خواه رگه تمیم کردی و فرق میان خاک و رگه و غیر آن نکردی و شافعی مخصوص دارد تمیم را خاک و غیر آن درست ندارد و ابویوسف گوید خبر خاک و رگه درست نمودند و سبب ابوحنیفه آنست که تمیم جائز است بر خاک و رگه و سنگ از خفین ارضی است و مراد بجنس ارض آن بود که با تشنگی رخته نشود و خاک است مگر در

و
نیمبر

شسته بمشائی بنوی این نقطه و حقیقت اختسار و در شرح غسل جمیع اعضای واجب را این است که
 اختلاف کرده اند در وجوب تکبیر یعنی الیحدین بدست نزد اکثر علماء واجب نیست و مذموم است
 و تفکر در شده است از آنکه و فرنی که از اصحاب بنا نهیست وجوب آن را جمیع کرده اند بر عدم وجوب غسل
 بیان و در جمیع اما وضو مستحب است و نزد امام ابو یوسف مستحب نیست و ظاهر بر وجوب داشتن نماز است حدیث
 از ابی احمد که از غیر امامان بود و طبرستان را در راه مسلم و بعضی می کرده اند از آنرا بر وضو یعنی
 لغوی گفته که مراد غسل فرج است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاهی طواف میکرد و بر زنان خود غسل میکرد
 و گاهی میکرد و مجابا فرمودند از آنکه و الطیب و ظاهر از آنکه رش آمده که چون جنب بود آنحضرت
 و میخواست که نجواب رود وضو میکرد و وضو نماز و نجواب بدین وقت رساء و انجاری حضرت شیخ میفرمودند
 که این طهارت نوم است و کسیکه جنب باشد نماز که نجواب بدین وقت رساء و انجاری حضرت شیخ میفرمودند
 و بعضی نیز از نجاری وضو داشته اند و بعضی نیز از مالک روایت کرده اند و الله اعلم و اجدا میگوید که
 صلی الله علیه و آله که سلم وضو پیش از غسل و در مسیح کردن سر درین وضو روایت آمده و افضل آنست
 که وضو کامل کند چنانکه در غیر حالت غسل میکرد و نزد مالک مسح نموده وضو غسل و غسل براس
 کافیست و الله اعلم و قدیم غسل طین و یا غیر آن نیز روایت آمده که آنست که تاخیر میکرد و در بعضی
 روایات آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر در وضو بی آنکه مکان غسل تطهیر جویدی و تقدیم بر تقدیر
 لطافت و عادت شریف آن بود که بعد از وضوی در آرد و آنست که در آب تخلیل میکرد و آن نجما
 سه پس از آن میریخت سه غرض آب بهر دو دست پس از آن میریخت آب بر تمام بدن و مراد بموی
 موی سر است چنانچه در حدیث نیز معلوم میشود و بعضی موی بجز نیز اراده نموده اند یا بجهت آنکه غسل
 اشترک مطلق واقع شده است یا بقیاس بجهت براس و بعضی گفته اند که تخلیل شعر واجب نیست مگر آنکه
 موی متلبه باشد بجز بیکه مانع آید از وصول آب باصول شعر و وضو کردن بعد از غسل چیزی نیست
 خلاف سنت است و کتاب حروف گاهی بجهت احتمال لبس ذکر و غسل اعضا در رعایت مذموم است
 شافعی احتیاطا وضو میکند و اگر این احتمال نباشد واجب نیست و آنرا که در آن احتیاطا اختلاف است
 و در حدیث میفرموده است که وی رخصی الله غما بعد از غسل آنحضرت را به سه بار و آنکه بیان بچندین
 آب را از آنجا پس گرفت آنحضرت جامه را و ازینجا لازم نمی آید که ایت شست نشاید که عدم اعتد

اینست احکامات
 در غسل و وضو
 و در نماز
 و در حج
 و در زکوة
 و در صدقه
 و در یتیم
 و در یتیم

در غسل و وضو
 و در نماز
 و در حج
 و در زکوة
 و در صدقه
 و در یتیم
 و در یتیم

[illegible]

ناید و تسک بقول حق سبحانه و تعالی مغفوره من رجب چالیس است که سارعت بروحی بایر که
موانع حق باشد و دوماهی که تاخیر در آن مستحب نباشد چنانکه ابراد طهر صفت و اسفار نفی و تاخیر عشا که در
احادیث صحیح آمده بدان و مبالغه در آن وارد شده است و علما در سبب نامیکه کند در تاخیر عصر کثیر نقل است
از جهت که است تغیر بعد از عصر و کثیر تر از آن افضل است از او و در اول وقت کثرت اهل السفاتی سنی
المبطلین و بالجملة افضل در سبب تاخیر عصر است تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه
گفته میشود و حدیث ابن مسعود و دلالت دارد بر آن که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم میگذازد
تا زعفران و حال آنکه آفتاب سفید و پاک بود و مقصود وی رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم
تغیر شمس در حدیث جابر آمده که میگذازد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز عصر را و حال آنکه آفتاب
زنده است بی ذکر رجوع بر جل و اشغال آن پس معلوم شد که آن تعجیل اگر بود در بعضی اوقات بود و شیخی
ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته نزد من لغرض نیست در بیان آن حدیث و آنچه روایت کرده
شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد و گفته که عصر را بجهت آن گفته که انقضاء کرده و بشود یعنی فشرده میشود
در وقت و آن امام احمد حنبل آورده که فرمود افضل در عصر در غیر روز بر تعجیل است و یکی از دلایل تاخیر
حدیثی است که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باصحاب که حلال و مثل شما
نسبت بحال و مثل کسانی که پیش از شما بوده اند از بسودن نصاری مثل مردیست که سایر گرفتگی را
یکدر بهم احتر ساخت که از با ما و تا پیشین کار کند و هم را نیز یکدر بهم از پیشین تا غایت دیگر سوم را ده
دوم از غایت دیگر تا شام چون وقت دادن اجوده شد و او هر یک را آنچه فرار داده بود و گفتند آن دو را جبر
که از با ما و تا پیشین تا و دیگر کار کرد و در چه شد عمل یا بیشتر و اجرت کمتر و آن اجماع دیگر عمل دی کمتر
و اجرت بیشتر گفت من آنچه گفته و قرار کردم بشما و آدم باقی فضل نیست هر کرا خواهم بهر شمار را حبیب
بسیر فرمود حال شال چه دست که مدت اعمار ایشان از همه درازتر بود و علمای ایشان بیشتر و ثانی
مثال نصاری و ثالث مثال حال شما که بای شما که تاه و ز و علما کمتر و از شما معلوم شد که زمان فاضل میان
با ما و تا پیشین و تا پیشین تا و دیگر بیشتر از زمان میان و دیگر و شام است و آیات قرآنی مثل صبح بخیر و شب بخیر
و طایع الشمس و قبل غروب و یاد که اسم رکب بکرة و اصل که اشارت بوقت نماز فجر و عصر و خاسته نیم تنه است
مقصود متروان یا نت و کلام در مقام اوقات صلوات و تعجیل و تاخیر در آن در شرحین مشکلات زیاد

برین واقع شده است و درین کتاب بر همین قدر اقتصار کرده شد و ما خدا اعظم تسلیمه سالقا و حدیث امام است
 جبرئیل علیه السلام که شست که نادر و او را بصلوة جامه و این پیش از شربت اذان و در مدینه بود و در سینه اولی از
 هجرت و بعضی بگویند که خانه شامیه و مشهور است که سلمان مشاورت کردند و تعیین و فتنه که فراموش آید و سبک
 برای نماز پس بعضی گفته اند که نافوس بایزد و چنانکه نصرا بر اے نماز نیند و بعضی گفته اند مثل قرن بیود
 و بعضی گفته اند نشی یا به سوخت و در جای بلند و ناخوش داشتند این اشیا را پس عبد الله بن زید عبد
 بر کاه را صاحب الاذان گویند و خواب دید که مردی از آسمان فرود می آمد و در دست و سبک
 نافوس است عبد الله بن زید گفت ای بنده خدا میفروشی این نافوس گفت چه کار میکنی تو باین نافوس گفت
 میخواهم مردم را بر ذوق و ی بنماز گفت من ترا چیزی بیاموزم بهتر ازین پس گفت الله اکبر الله اکبر تا آخر اذان بر
 کیفیت مخصوص و چنین اقامت پس چون صبح کرد عرض کرد این خواب را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود آنها را و با حق انشا الله بر دو اتفاق بر بلال رضی الله عنه که آواز می بلند فرودم تر و شیرین تر است
 و چنان شنیدند اذان بلال را و دیده آمد چنانکه میکشید روی خود را و گفت یا رسول الله یدم من نیز مانند
 آنچه نموده شد عبد الله بن زید فرمود آنحضرت صلوات الله علیه اگر اینچنین است مضر را راست مضر را فانی این
 دو روایت یا بروایت تو که از بعضی حق مسلم و اطلاق بصدر و صوابی و بعضی آورده اند که ابو بکر صدیق
 نیز دیده و امام غزالی در وسط گفته و صحابی و بعضی گفته اند چهارده صحابی و چند که هفت ازان انصار
 بودند و در بعضی روایات آمده که چون عمر رضی الله عنه بمکه آمد تا خیر کند آنحضرت فرمود قد سبق بک
 الوحی و در خبر است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمکه اراج رفت و
 بسر برده عزت رسید که محلی خاص بکبرای حق بود و فرشتگان را بجا آمد پس آنحضرت از جبرئیل علیه السلام
 پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت بخدای که ترا حق فرستاد من نیز بکترین خلقم بدرگاه عزت ندیم
 من این فرشته را ازان باز کرد سپا کرده شده ام خردین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر
 از پس برده بلالی آواز آمد که راست گفت بنده من انا اکبر پس ذکر و باقی کلمات اذان را و تحقیق است
 که آنحضرت در شب مواج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان بر آواز گوید و آنحضرت
 در کعبه اذان نماز میکرد تا بعد از آمد و در نیاب با صحاب مشاورت کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب
 شنیدند پس مدعی اند که آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد و الله اعلم با اختلاف

علامه آنحضرت بنفس شریف خود اذان گفته است بانه در حدیثی آمده است که روزی حضرت در سفری
 بود و می و صحابه همه سواره بالا با مان بود و پان گل و جالی فرود آمدن بحبت گل ولای که در آنجا بود
 گنگه پس آنحضرت اذان گفت و همه بر مرکب نماز کردند و بعضی گفته اند که او با اذان گفتن اینجا هرگز نداشت
 بدان بر طریق مجاز و در روایت احمد و دارقطنی تصریح نیز آمده که امر کرد آنحضرت با اذان و در هر ایام از
 امام ابو یوسف نقل میکنند که گفت و بیام امام ابو حنیفه را که اذان گفت در مغرب و نشست بعد از وی و
 در نهایت شمس الائمہ خشری نقل کرده است که گفت بعد از نقل قول ابی یوسف و دیدن اشارت که امام
 ابو حنیفه بیاض شربت میکرد و اذان و قنات را بنفس خود و ظاهر از کلام شما می آید که این نیز میگوید که گفت حسن است
 که موقوف عالم باشد امام در صلوة بخلاف آنچه سابقین گویند که حسن است تفویض کند امام اذان و قنات را نیز خود را
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیاض شربت میکرد بنفس خود و اذان و قنات با امامت و حسن است
 حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اذان و قنات را بنفس خود و اذان و قنات با امامت و حسن است
 باشد و بعد از اعلی اولی باشد اذان گفتن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز در بعضی ایام اذان گفتن چنانکه
 روایت کرده است مقبرین ما گرفت بود در من آنحضرت در سفری و چون وقت نوبت شد اذان گفت و قنات کرد و بگذشت
 نماز ظهر و کلام نهیم است پوشیده نمائید که گفته شده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین است که معلوم است
 فعل می خواند اذان و قنات را و در سفری که میگوید نیز ماول است و ظاهر این است که بوقوع آن
 از امام ابی حنیفه و اتم نبود و آنچه منقولست همین در نماز منقولست که احسانا واقع شده و در بعضی روایات
 آمده است که امام ابو حنیفه عظامی امام ابی یوسف که امام می ساخته این مکرر را اینجا خواهد بود و چه صورت
 دارد که این امام اجل همیشه یا اکثر بخلاف سنت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل میکرد و باشد و
 بیانی که واجب نبایر کرده ضعیف است چه برین تقدیر یا نیست همیشه عادت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 که اصل داعی الی الله است مستحب و بران نعم در اصل چهار جمع میان اذان و قنات سخن نیست
 اگر چه بعضی سنن دیگر که قیام امام و قنوم نزوی علی الصلوة و شروع در نیت نزو قنات الصلوة قنات میشود
 و لهذا اختلاف کرده اند علما نیز و بعضی مکرر است و نزو و بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب و بعضی
 کرده است این قول را و در این شان فی شمس الائمہ از حنفیه و بصحت رسیده است از عمر بن الخطاب که
 گفت اگر اذان گفتن با خلافت صحیح میشد اذان می گفت من کذا فی فتح الباری و اگر گفته

وہنسا و جلیک
الہم

مفتی محمد رفیع
 مفتی محمد رفیع
 مفتی محمد رفیع

دور در این نهیب شافعی ایست گفتند نهیب اللهم احمدی وافق نهیب امام ابی صفیه گفته در در روایتی نزد
خیرست که بر سینه اندازد بر ناف نرزدی گفته که امر درین باب واجبست نزد علما یعنی هر چه کنند جایزست
بعد ازین بخواند دعای استفتاح بجا که اللهم و بعد که لا وادعی استفتاح بسیارست انی وجبت و جمی للندی
فطر السموات والارض الی و جز آن و شایسته آنرا که او بعد از نماز فرض و نقل همه بخوانند و نزد حنفیه
آنها مخصوص بنوافل و صلوة لیلست و در فرض غیر از سجده انک اللهم نیست و نزد ابی یوسف ثناء و توجیه
همه در آمده و در ادیه نما سجد انک اللهم و توجیه انی وجبت و توجیه ای دی نیز همینست ولیکن
گفته است که مصلحت نماز است که توجیه بعد از شایسته یا پیش از آن و این نیز در انست از ابی یوسف و مشهور
ناضیه توجیهست از شایسته و بعد از بعضی مردم پیش شروع در نماز نیست انی وجبت خوانند و افق سنت نیست در اسلام
سجده انک اللهم سخنست طبعی گفته که انچه حدیث حسن مشهورست و مخرجست در کتاب مسلم و غیره انک افق
عشاء و افق کرده بلان عبد الصمد بن مسعود و غیره ای از محمد بن صحابه و گفته اند بسیاری از علما را تا بعین
و غیر ایشان را اختیار کرده است ادب ابو صفیه و غیره ای از علما و چگونه نسبت کرده شود یا توجیه در الطعن
و ضعف و اجل علما حدیث بلان زنه مثل سلمان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیرهم و تحقیقت
طعن که نرزدی کرده و رساند است که خود آورده و در جمیع اساسند و ی چگونه باشد که اعلام انچه حدیث
را آورده و افق بدان کرده اند و نه بعد از دعای استفتاح و استعاذه و بیکر دو میگفت اعوذ با محمد بن
الشیطان الرجیم و استعاذه پیش از قرائت قرآن سنونست چه در نماز و چه در غیر نماز و عامه سلف
از ثوری و علما و جواب آن نیز آمده است بحجت ظاهر که فرموده افق قرآن فاستغنی الله و افق است
هم میان فقهاء هم میان قراکه افضل اعوذ بالله است یا استغنی بالله و بعضی از شراح شاطبیه از جمیعین مطلع
روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همچنین بخواند و غیره و همچنین خوانند و از جبرئیل
در حدیث ابی سعید نیز نقل نموده بالله گفته افق شراح ابن المظاہر در راهیه میگوید ادلی آنست که استغنی
گوید اما افق الله بلفظ قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسبیح و اول صلوة
جمع علیه است اگر چه نزد امام ابی صفیه جزو نیست نماز تا آنکه در تیسر از پنجم و ولیکن در اول صلوة فقط بخواند
بسم و نقل صلوة است نزد وی مثل نموده و در روایتی در اول هر رکعت و این قول صاحبیه است زیرا که
تسبیح بر استفتاح قرآنست و هر رکعت مستقلست در قرائت و از جهت احتیاط با اعتبار اختلافات

علاء و یاران وی نیز و فاخته و در میان فاخته و سوره که نزد امام محمد در صحرای خافست و بعد از آنکه خاندن بسم الله الرحمن الرحیم شفع علیه السلام و لیکن اختلاف در جبر و سراسر آن دارند آنکه فاکند با سراسر تسمیه ابوحنیفه و تسمیه او حضرت و مردی است از غرق و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبید الله بن الزبیر و حر دلیست از آنس که گفت که آنرا گندادم خلف بنی خضره صلی الله علیه و آله و سلم خلف ابی بکر و عمر و عثمان و ندیم از بنی نکه جبر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را راده احمد و النعمانی و ابن خزیه و الدارقطنی و در جامع الاصول حدیث ابن ابی رباب که جبر تسمیه از کتب بنده روایت کرده و الدارقطنی گفته که هیچ نشد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اندر بعضی صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تصحیح کرده است که بعضی آنکه که در درین تسمیه بیکدیگر در جهت بیان شده بود اما بعضی از شرح حدیث گفته اند که آنچه دلیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از تفسیر برای تعلیم بود چنانکه در غار احماد و بعضی سوره جبر میکردند آنرا که فلان سوره بخوانند تعلیم الامت تکمیل و صاحب منیر المساحات میگوید که آنحضرت در بعضی اوقات بسم الله میفرمود و در بعضی اوقات اختصار میکرد و در بعضی اوقات جامع خود را بحدیث کرده اهل و در ترک جبر بسم الله الرحمن الرحیم گفت بر دست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی از ایشان اند و غیر ایشان و آنهایی که بعد از ایشان اند از تابعین و این فایده است سفیان ثوری و عبید الله بن مبارک و احمد و ابن و میگویند که جبر کننده مصحح به بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود است و باب ثانی در جبر به بسم الله الرحمن الرحیم آورده و در حدیثی آمده از ابن عباس که گفت جبر میکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت تفسیری است از ابی حمزه ثمالی و قائلین به آن چندی از صحابه که ابوبکر و عمر و ابن عباس و غیره از ایشانند و بعضی از تابعین تفسیر بر آنند و نه بسم شافعی است انتی حاکم گفته که حدیث ابن عباس صحیح است یعنی حدیثی که کرده و حدیثی که هر چه که در جبر آمده نیز صحیح است و گفته اند که این دو حدیث مثل الحادوث است و بعضی شیخ بن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت نه بسم شافعی و ادعای قتاده و ابن عمر بن عبد العزیز را حش و نه هر دو و مجاهد و ابی حنبله نیز ترک جبر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صحیح نیست در جبر که آنکه در اسناد او مقال است نزد اهل حدیث و اندک اعراض کرده اند از باب ساینده شهره و قدیث که در آنرا از آنجا چیزی با وجود اشتغال کتب ایشان بر امارت طیفه و این تمسک گفته که سبیه است باز و الدارقطنی که گفت صحیح شده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جبر تسمیه حدیثی و باطله اما در سوره

در بیان مذهب اکثر اوضاع و احوال را که مذکور شد امام ابوحنیفه است پس آنچه مشهور شده است در بعضی موارد که
 جبرایع است مذکور است امیر المومنین علی رضی الله عنه جبرایع نیست و خود معلوم شد که مذکور شد ایشان در مذکور
 خلقی مشهور که جبر است بعد از این فاشه خبر اند و در آخر فاشه امین میگفت و در نماز جبرایع هر چه در سر می باشد
 مقدس است و نیز عرفان است امین گفتندی و در جبرایع کن در نماز جبرایع حدیث واقع شده و مذکور شد شافعی و اکثر
 همین است و در مذکور مذکور خلاف گوشت مذکور مذکور امام ابوحنیفه گفتند که مطلقا و در جبرایع مذکور
 حدیث رفع صوت باین اذ خفض صوت بدان هر دو آمده و حدیث جبرایع مذکور و از نماز می گویند
 نقل کرده و گفته که عمل اکثر علماء از صحابه و تابعین بر شستن استحقاق از عرقین الخطاب رضی الله عنه و آن که آمده که
 و غیر این چیزی ثابت نشده و صفت نهما سخن می آید که در نماز مذکور شد و آنکه گفت لا یرای علی آن حضرت بر این کیفیت
 بود از نماز حلت کرد و آنست که با قطع نظر از کثرت ثلث طرق روایات آمده و آنرا در بعضی مذکور
 و حدیث است پس با رفع و علم آن با اختلاف اوقات هر دو آمده و اول رفع بود و در بعضی نسخ شده و آنرا در بعضی مذکور
 ذکر کنیم تا حق ظاهر شود و بدانکه نزدی در جامع خود و باب وضع کرد و اول باب رفع البین و حدیث مذکور
 این مکرر آورده که گفت و در بعضی خبر از امیر المومنین علیه السلام چون افتتاح میکرد در سباحت حدیث خود را با حدیث
 میشدند و نماز چون رکوع میکرد در سباحت می آید که خود را از رکوع و در بعضی روایات آمده مکان لا یرای
 این مسجد زمین و نزدی از روایت بخیر است چنانکه حدیث است اشاره بعد و در بعضی از صحابه دیگر کرده و علی السباحت
 از صحابه و تابعین و غیر ایشان از بعد از این شش از امیر المومنین علیه السلام و شافعی و احمد و مکی به این ذکر کرده و در بعضی
 این حدیث خود است و اشارتی بر زبان این حدیث خود دوم باب من لم یرفع الرکع الا عند الاستسباح و در این باب
 حدیث مطلق از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که یا ایها الذین خود را میگویند یا من یا شما نماز را بر سر خود
 هرگاه که رکوع کنید در این مسجودان را در نماز است و حدیث خود را اگر در رکوع یا در بعضی برای یکبار افتتاح و در بعضی گفته
 که برای این مذهب نیز آمده و گفته است که حدیث این مسجود است و باین تائید بخیر از اول علم از صحابه و تابعین
 میگوید و قول شیخان ترمذی و ابی کوفه نیست و جامع الاصول حدیث این مسجود را از ابی داود و ترمذی و حدیث
 می آید این حدیث را از ابی داود نیز آورده گفت و در بعضی از امیر المومنین علیه السلام چون افتتاح میکرد در سباحت
 حدیث خود را تا نزدیکی و در بعضی از امیر المومنین علیه السلام تا نزدیکی و در بعضی از امیر المومنین علیه السلام تا نزدیکی
 نیست احتمال دارد که در حدیث باین طریق خاص بود پس هر چه گفتند حدیث اصل حدیث و احتمال دارد که

[illegible]

بنسبت منظر آن از جهت نیکو خات رسول الله علیه و آله و سلم که اهل حق را میسر داد و لیکن بشیر و انکار
 غیر آنها را احیاناً ناکامان بود و حاصل که غیر آنها را جایز نیست و از صاحب محیط نیز نقل کرده که گفت سبب
 ظهور آنها در صبح بوم الحشر بنظر طیاره اعیاناً غیر آنها را بخواند لکنان نیز در جایی که غیر آن جایز نیست و شیخ
 ابن ابی عمیر گفته که تجویز نیست درین عبارت بعد از علم آنکه کلام در مداومت استی و ظاهر آنست که
 از خفیه مداومت بدان از آن خفیه ثابت نشده است اگر چه طریقی از حدیث ابن عباس بر زیاده کل
 بجهت آورده و در بعضی روایات از حدیث ابن مسعود آمده و درین ذوالک و الله اعلم و در ناز جمیع سوره و در منافقون
 خواندی و گویای سحر اکرم ربک الاعلی و فاشیه خواندی و قرأت سوره مجده و در شب جمعه نیز آنچه است سیوطی
 خود نقل کرده این روایت سانه کرد و آنست که ما آنکه طریقی و غیره نقل کرده اند که لایزال بی الا فی سحر موطن در محبت و سحر
 سخن نیست و تحقیق آنست که روایت ترغیب الایمان فی سحر موطن است بی حضرت آن مناقات زیاده و در ما به ثبوت رفع و غیر آن دار
 موطن کنایه فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد که انباء احوال جانب رفع و در روایات است جمیع از صحابه و من بعد از آن
 ابن مسعود و تابعان وی و بجانب عدم رفع اندر محل آن خسران بود که گویم در اوقات غلبه بر و فعل آن آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم به جوده و چون علم نقد ابو حنیفه و اسناد وی منتهی بجانب ابن مسعود و تابعان او است و در تقدیم عدم رفع نیست مذکور
 خفیه نظیر ایشانی آمده با خود بن عقیق و علمای غیر سبب با انبیا و کشف کنند گویند که حکم رفع منسوخ است چون آنکه در آنکه
 راوی حدیث رفع است و دیدن که بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمل بخلاف آن کرد و ظاهر شده که عمل رفع منسوخ است و بعد
 کثرت روایات و احادیث در غیاب و الله اعلم و هر چه علم بالصواب و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که آنرا از منتهی احوال
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار آمده بعد از کلام در آن واضح است و قدر محقق بعد از ثبوت همه آن ثبوت بر یکی ازین
 دو امر است از وی صلی الله علیه و آله و سلم رفع و عدم پس بسبب نزوح احدی ازین بود و از جهت قیام قاضی در جهان می باید
 آنچه مذکور است یعنی عدم رفع یا این که تحقیق معلوم شده است که در ناز و در ابتدا احوالی احوالی از جنس این رفع می باشد
 که منسوخ شده است پس بعد از آنکه این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بعد از آنکه ثابت شد آنچه منسوخ است و در سوره
 که در اول است بخلاف عدم رفع که طرف نمی باید وی احوال عدم ثبوت زیرا که وی آن بر جنس آن نیست که موجود است
 در عدم ثبوت بلکه از جنس سکون است که مطالب است و ناز با جماع یعنی شروع و روایت کرده است ابو حنیفه از
 حاکم از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی داخل بن حجر که وی دید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر پشت دستهای مبارک
 خود ناز و رکوع و نزد سجد و پس گفت از ابراهیم اعرابی که نگذاشته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عازی را اگر چه نزد وی

سوره منافقین نیز ذکر کرده و باینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر چه خواستی خواندی از سوره ای که طویل یا قصیر در نماز که باشد بخواند کسب مصالح و حکم که در وقت دست وادی کند ایادنی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما و آنچه مشهور و معمول است و گفتند که تقدیر آنست که در وقت نماز طویل یا قصیر بخواند و در هر دو شمار از او ساقط و در هر یک از قصار غالب احوال آنحضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم همین پنج بود و اخبار و آثار در این باب بسیار است و در باب دیگر که اصل در نیاب کتاب امیر المؤمنین عمر است بجا نیاب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما و لابد از آنچه نویسد خبر موافق سنت نباشد و آنچه از روایات برخلاف آن ذکر شد صحیح است ولیکن حکم غالب راست و الله اعلم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون آنحضرت تائید شدی تکبیر گفتی و بر کعب رفتی و این تکبیر در حالت تکبیم است یا در حال الخطا اکثر باشند که تکبیر در حالت الخطا گویند چنانکه در باب چهارم از جامع منیر نقل کرده که تکبیر صحیح الاخطا و همچنین چون سر بر داشت از رکوع و در حدیث آمده است که آن تکبیر فی کل خفض و رفع تکبیر سیکفت آنحضرت در نماز هر بار که سر خود می آورد و بر می داشت و این تکبیر بی رفع و بیست نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد یابی رفع و این اختلاف عجبی است میان خفیه و غیر هم در شافعی و در محدث حدیث رفع مبالغه نمایند و صاحب سفر السعادت گفته که این حدیث از کثرت روایت نبواتر مانده راست و چهار صد نفر از حضرت رسالت و صحابه در نیاب صحیح شده و عشره پیش روایت کرده اند آنرا و نزدی بر عادت خود که در باب اختلاف اعمال و اعمال علام دارد و دو باب عقد کرده اول باب دفع الیدین و درین باب حدیث ابن عمر آمده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح میکرد بر می داشت و دست مبارک خود را تا محاذ می برد و دستار او چون بر کعب میرفت و بر می داشت سر از رکوع و در بعضی روایات آمده که آن لایم رفع بین السجدهین و اشارت بنجد و طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از محمد بن منهل او شافعی و احمد و شافعی و احمد اعلم است از عهد الله و صحابه و او با گرفت و ایشان یاد گرفتند و بر تحقیق حدیث که در جمیع اجماع بر وزن آنست که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از ائمه علم است بشرایع اسلام و در دست و دست و دست احوال نبی را صلی الله علیه و آله و سلم و از ائمه علم است و در راه و سفر و حضر و آنرا در نماز یا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملائمه و لا تخلفه پس آنحضرت قولی در نزد قاضی اولی با نشان از او مقابلش پس چاره نیست از قول بسببیت هر دو فصل ما الله بسبب جانه علم است ۱۲ شرح مختصر السعادت

و احسان بدان ذکر کرده و توضیح آنچیز که در او اشارتی بر جان این جانب ننوده است دوم باب من لم
 بر الفتح الا عند الافتتاح و در نیاب حدیث معلق از عبد الله بن مسعود آورده که یا باران خود را بر من گذارم
 شما نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گذارد این مسعود نماز را و بر نداشت دوست را اگر بر نیاب
 کبریا افتتاح و گفت ترفی که در نیاب برادر این جانب نیز آمده و گفته که حدیث ابن مسعود من است و این
 فاعلمند کثیری نه اهل علم از صحابه و تابعین و اول سفیان ثوری را یکی کو خدا نیست و امام محمد در موهای خود
 اندک اندر زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت نه آنست که کبیر و در خفض و رفع اما
 رفع یسین جز در ابتدای نماز کبیرا برایش نبود و این قول اهل حنفیه است و در روایات کثیره آمده بعد از آن
 از امام بن کبیر بر می نهد پدرش که از تابعین اسیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و تبعه در روایات آورده
 که وی رضی الله عنه رفع یسین میکرد و در کبیر اولی و آخری را هم نمی خواند و آورده که گفت چهار دو دوست را
 در نماز کبیر اولی و آخری بن کبیر آهده که گفت دیدم این عمر را که بر داشت و شمار او را و بن کبیر
 افتتاح و در نماز هاست آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتی از مشکوٰۃ الاثر لمحمدی نقل کرده
 اند که روایت کرده که ما گفت گذارم نماز خلف این عمر پس نبود وی که بر داشت و دوست خود را اگر در کبیر
 او بی و اسود روایت کرده که دیدم عمر این خطاب را بر نیاید داشت و دوست خود را اگر در کبیر اولی و چون عمر و علی
 و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برین باشند و چهار ایشان برین
 عیند که پنجمین میکرد و آنچه بر خلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از ابراهیم و از
 علقه از عبد الله آورده که گفت گذارم نماز را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر بر نداشتند
 و شمارا کمتر از افتتاح صلوة و در نهایت شرح باید بگویم که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که هر که
 گوید که نماز یکبار در سجد حرام و بر می داشت و شمارا نذر در کعب و نذر و رفع راس از رکوع و گفت
 این زبیر را پنجمین کن این چیز است که اگر آخر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ترک و این یعنی این حکم
 در او اعل بود پس مشوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه بر داشت و بر نداشت و این بر داشتیم و ترک کرد
 و این ترک کردم و از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت عشره و بشره بر نداشتند و شمارا
 کمتر از افتتاح کنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است پس چاره نبود
 آنرا که گوئیم دفع عدم رفع هر دو بود با اختلاف اوقات یا اولی رفع بود و در آخر مشوخ شد و فتح کمال الدین

ان الهام گفته است که در آغاز ابتدای حال احوال و افعال از جنس این نوع مباح بوده که نسخ شده است
 پس نیست که آن نیز آن جنس باشد شمول نسخ بود خصوصاً ثابت شده آنچه معارض است بخوبی که
 لاحد است بخلاف مردم نسخ که طرق نمی یابد بوسی اتمال عدم مشروطیت زیرا که وی از جنس آن
 نیست که محدود است در وی عدم مشروطیت بلکه از جنس خشیع و سکون است که مطلوب است در نماز با جماع
 روایت کرده است ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شده نزد وی از اهل بن حجر که حدیث رسول خدا را
 صلی الله علیه و آله وسلم که برداشت دستهای خود را نزد رکوع و نیز سجود و گفت ابراهیم اعلمی که گفته اوده باشم
 با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمازی را که نماز را با وی اعلم است از عبد الله و اصحاب وی آیا یاد گرفت دست
 و ایشان با ذکر گفتند تحقیق حدیث کردیم را جماعه بیرون از حدیث ما را از عبد الله که وی بر نمیداشت و شمارا
 مگر در ابتدا نماز حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و عبد الله عالم است بشرایع اسلام و محدود
 وی و تحقیق است احوال نبی صلی الله علیه و آله وسلم و ملازم است امداد و سفر و حضر و نماز را با آنحضرت
 ملائعه و لا تحسب پس آنحضرت قبول دی نزد قاضی اعلی یا شما را فرود مقابلش پس چاره است از قول بسبب
 هر دو فعل آنها یعنی با تزییع یک جانب چنانکه گفت و الله اعلم مد شرح سفر السعاده کلام درین مقام زیاده
 برین کرده شده است تحلیل به و در رکوع هر دو گفتند را برز الوضوخت کردی در انگشتان تفریح
 کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریح در حال رکوع و هم در حال سجود و حال خود گفتا شنیدن
 پیغمبر و تفریح در حال احرام و نشسته و آرنجهای از پهلو دور کردی و پشت را راحت کردی و سر را بر ابرام
 دست داشتی نه فرو نروند برداشته و سه بار گفتی سبحان ربی اعظم و این ادنی است گفته اند و می کمال است
 و اگر زیاده بر سه گوید فصلت بعد از آنکه متر و موزن با هفت یا نه گفته اند که غایت کمال را صدی نبوده یعنی
 تا نه گفته و یعنی تا هفتی خوف سه نبوده یعنی تا نوبت بقدر مقام و این جمله مد مفرد بود و امام را رعایت
 جانب مقتدیان لازم است که و ایشان پیرکار احوالی بود و از انس بن مالک رضی الله عنهما آمده که گفت
 که از مردم نماز را پس هیچ کس که شبانه تر بود و نماز گذاردن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین
 جوان یعنی عمر ابن عبد المطلب و اندانده کردند رکوع و سجود و ادا به تسبیح یعنی اگر چه کمتر از ده میگفت
 و بعد هم برین مواز کرده وی و چون بسجده رفتی نه انوارا پیش از دستها بر زمین نهادی بعد از آن نه
 نهادی بعد از آن پیشانی و پیشانی یعنی پیشانی پیشانی نمید که آخر است و مذموب ابو حنیفه

و شافعی و احمد بن حنبل و در الزوال میسر نمود و زیب الیک فالواری تقدیم دفع بدین است بر کتبین و ابو احمد
تشریح این آیه و سجده و بهشت عظمی که روی و بدین و کتبین مقدم و سجده و الفیه و ذکر و در کتب کعبه
شماره و الفیه و قال است نزد خفیه و قمار بر و است و دفع زمین فاسد میشود نماز و بر رفع بقیه کم کرده کند
فی شرح ابن الهمام در سجده و سنه از بیل و در شتی چنانکه ظاهر میشود یا ض الطین شریفین و باز و مارا
و حکم از آن تا نیز و در شتی چنانکه بطلان از میان آن در گذشتی و در سجده سربارک میان و در کتب
و شتی و قومه و جلسه نیز از انداز و رکوع و سجود و گاهی انقدر کردی که کسی در هم می افتد که مگر از انفرامش
در محبت این آیه که قیام و رکوع و اعتدال و سجده و جلسه فریب از برابری بود این محمول است بر آنکه چون
قیام طویل بودی رکوع و قومه و سجده و جلسه هم طویل بودی و چون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی
و آنکه این همه بمقدار قیام بودی اینچنین تاویل کرده اند حدیث را و این با اعتبار غالب و محتمل است و الا در بعضی
حیث چنانکه در صلوة خسوف و کسوف و اعیان در نماز تجد رکوع و سجود و قومه و جلسه برابری بود با قیام
و احادیث در باب اطمینان و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار دارد و آمده و او فی آنست که سخن اولی
است که در نماز مودا و آخرت صلی الله علیه و آله و سلم که برترین در دنیا و زودی در نماز است گفتند یا رسول الله
و زودی در نماز بگویند یا شافعی مودا آنکه تمام کند رکوع و سجود را و خذلیه رضی الله عنه مردی را دید که نماز گذارده
و تمام نکرد رکوع و سجود را و چون فایض شد آن مرد از نماز خذلیه را از خود و طلبید و گفت آنچه نماز بود که تو کردی
و بحقیقت نماز نکردی اگر میری تو بدین حال میری بر غیر طریقت یعنی بخیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی
خبر را بران دین و زود شافعی و احمد و ابی یوسف و سید و اطمینان در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود
جلسه میان سجده بین همه فرض است و بقول مشهور زدام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و بر اینست
رضی و بر اینست سنه و زدام ابو حنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود ظاهر روایت تخریج کفری و اطمینانست
واجب خود بینان آن سجده و تخریج هر جانی شته اما قومه و جلسه کثرت بعضی الکیه نیز بدین اندواش میگویند
تقیف رکوع اکتفا است و حقیقت سجود و نماز جمعه بر زمین و در مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج به بیان
بود پس فرضیت متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تمیز باشد که خبر که آن نماز ناقص تا تمام
کرد و فاعل آن آنم شسته از بعضی آیه نهیب نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال و رکوع و سجود
لازم کرد و بر روی احوال و در شرح ابن الهمام آمده که پرسیده شد امام محمد از ترک طاعت گفت بر من

که جائز باشد نماز هر کسی آنکه هرگز ترک کند اعتدال را لازم است هر دو اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند
که لازم است دو اقع از فرض ثانی است و این تعاقب میکند عدم سقوط ابدل و این لازم است رکعت است
نه واجب آنجا این در تعدیل و اطمینان رکعت سجده است و اما در نوبه و جمله میگویند که انتقال بر کفایت از
رکعتی مقصود انداختن بود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از آن سجده بی رفع ممکن نیست پس
سر برداشتن از سجده زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی رفع و برداشتن ابوحنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است
اما است ایستادن فرض نیست و متمسک آنکه فعل آنحضرت است که ما هم دست در نیاب بر یک پا و یک
قرار بود و آنحضرت با کسی و مسلم و غیره با از الی هر چه آورده اند که احوالی بسجده آورده اند و آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در گوشه مسجد نشسته بود پس بگذاشتند آن مرد دو رکعت نماز تمام نکرد رکوع و سجده را بپایستاد و بر
حضرت سلام کرد آنحضرت رد سلام می کرد و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد گفت و اعاده
کرد باز بر حضرت سلام کرد باز فرمود و بر اعاده کن که تو نماز نکرده سربار همچنین کرد پس گفت آن
مرد سه رکعت بخدا کی که فرستاد ترا بکن من به این چنین نمیتوانم گذارد پس یا مؤمن را ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را
پس آنحضرت بیان فرمود استقبال قبله قیام و اقامت که هر دو رکوع کن تا فرارگیری صاف پشیر و بر سر خود را
بایستای پس برابر و همچنین فرمود در سجده و اما ما ابوحنیفه و محمد میگویند که ما نیز در اعاده صلوته بجهت آن بود تا نماز بر وجه
مراست و نقصان واقع نشود و از جهت لطف و فساد و نیز اگر تمیل فرض بودی بر آئینه نگذاشتی او را
که کمر را بچین نماز گوی و تقریر فرمودی او را بران تا آخر آن نماز و در آخر حدیث بر روایتی آمده و ترمذی
و نسائی واقع شده فاذا فعلت بنا فقهت ملو تک ما ما انقصت من نه اقامتا انقصت من ملو تک
تسمیه ای بنماز و وصف آن بنقصان نزد فقہ تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و اما
فرمودی از سبب و لفظ مثلاً الله اعلم بدانکه در استقناع صلوته چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و
نوبه و جمله دعا با آن آنحضرت تا نور شده و در سجده و نیز واقع شده که فرمود اجما و کفید و رد و دعا و حالت
سجود که من را و است که دعای صاحبان مستجاب گردد و نیز آمده است نزد یک بودن نذر از خدا و مال سجده
در دعا و نوع است دعای شاد و تمجید و دعای طلب و سوال و گفته اند که مع و شاد حضرت کریم و باب
متضمن سوال و طلب است و یکم من شعله ذری من و سلتی اعطیة افضل اعطی الشاکلین محصل مطلوب است
و اما در مدین باب ثانی هر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که خفیه که در نماز انحصار بر اذکار گفته و از

هیچ دعا منع نماند نیز از امثال سریدار فارغ و بیرون نیستند و حقیقت جامعیت آنست که در افاض
 لغیر از دعا نیز تمشیل گردد و در فیض اقتضای تسبیحات و اذکار کند و از بعضی احوال و تخصیص بنوافل
 و عبودیت معلوم میگردد و بعضی ضعیفین دعا را بادی را حرام غیر مفید دانسته و عیب است که با وجود
 در دعا احوال و تسبیح و رکعت آنحضرت بآن اطلاق حرام کنند و معلوم نمیشود که در مطلق سلوة حرام داشته
 و فیض و نوافل و این نجابت بعد از آنکه مخصوص بقرآن داشته و این نیز بر تقدیری است که خبر ما معلوم
 شود و نیز فعل آمده و در فیض قطعاً نیامده و بلکه محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی برای رکعت
 دوم بر ناسته و اینجا دو قول است یکی آنکه بر زمین نشستنی و هر دو دست بر زمین نهاده ای بی غناستی و این را
 جلوسه است رکعت گویند و اختلاف است فقها را در حکم این جلوسه بعضی آنرا محل برشته کرده اند چنانکه در بعضی جانی
 است که میگویند برشته آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشینند نشسته سبک پس از آن بر خیزد و بعضی محل بر جاست
 گفته اند که بنیادین نشستن از جهت عدم رجوع است بود که برین غیر آن و نه سبک ایام ابو حنیفه مالک و قاضی و غیره سبک
 احمد همین است و ایشان میگویند که نشسته نیست و تسک نام شافعی بخدشی است که بخار سی و درندی و نسائی
 از آنکه بنیادین بر جاست روایت کرده اند که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم چون میبود در در و تر نماز بعضی
 در رکعت اولی و ثانیة تا نمی نشست بر زمین بر نیخاست و شمنه آورده که ابن ابی شیبہ از نعمان بن ابی عباس
 روایت می آید که گفت در ایتم بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون بر سجد داشت
 سبک را که خود را از سجده دوم در رکعت اولی و ثانیة بر نیخاستند و چنانکه بود زمینی آنکه بنشینند و از این معلوم
 و غیر این عمرو ابن عباس و ابن الزبیر همچنین روایت کرده و اینها را بصحاب اندانند اصحاب حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم و سخت تر بود و بعد از آنکه حضرت و ملازم تر بودند از آنکه بنیادین بر جاست که حرمت
 بود و نزد آنحضرت امانت نمود پس و اجماعست تقدیم آن مایه و او را از این خبر آورده که گفت نهی کرد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که اعما و کند مرد و بدست خود و قتیکه بر خیزد و در حدیث داخل آمده که چون بر
 میخواست افتاد و دیگر در قنجدین و توفیق بین الامادیت آنست که محل کرده شود مالک بن الحویرث
 را بر حالت کبر وضعف و هم برین اندک و بر آنکه وید آنکه اینها بخاند کور شد خلافت و در جلوسه است رکعت بود
 اما آنکه وقت برخاستن اعمال بر قنجدین کند یا بر ارض بی جلوسه است رکعت سته نزد امام ابو حنیفه و امام
 احمد آنست که هر دو دست را بر کتفین بنهد و متقدم بکتفین بر خیزد و از جهت حدیثی که ابی داود از وائل بن

خبر آورده که دریم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که بر من خواست بکشتن و اعنایا میکرد و بنده من و هم الهی را و
 از این عمر آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می کرد که اعنایا کند مرد در بدست و بر غیر و در نزد
 امام مالک جلسه استراحت نیست اما رت بر خاستن اعنایا و بر زمین بیکندند نزد و انیزه حکم ضرورت و زیادت
 شفت نزد کبر سن و ضعف بدن جایز است و اصل و چون در تشدد نشسته پای چپ را فرش کرده و در آن نشسته
 پای راست نصب میکرد و می دوقول امام ابو حنیفه نیست و نزد امام شافعی همچنین است در قهوه اولی و این را
 افتراش گویند و تا نیه نوک مذہب ایشان آنست که هر که نشد که بعد از آن تشدد نیست خواه همین کی نشد
 باشد چنانکه در نماز فجر خواه در تشدد چنانکه در غیر نماز فجر نوک کشته صورت دی چنانکه در حاوی که کتاب
 مشهور در فقه شافعی است گفته بر آوردن دو پای از جانب یمن با القای آنها بر عادت افتراش و تکیه بر
 زمین است و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی است که نزد جابر از صحابه گفت من و انا ترم نماز رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم و نزد امام مالک نوک است در هر دو جا و نزد امام احمد و نمازی که در تشدد است و تشدد
 اخیر نوک کینه زیر که مصلحت در تشدد اولی مستند و مبسوط حرکت است و حرکت و قیام از بیست افتراش
 آسانتر است و بعد از جلسه اخیر علی نیست پس نوک که است سکون و استقرار است مناسب است باشد و انیزه
 امام درین سبک بر جابر قول مختلف افتاده اند و جهت امام ابو حنیفه آنست که گفته اند که در حدیث مسلم از
 عایشه و در احادیث دیگر نیز برین افتراش مطلق آمده گشته در تشدد نیست و تشستن آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم همچنین بودی تعبد و تشدد اولی با اخیر و نیز شفت در مقصود بیشتر است و افضل
 الاعمال آنرا بود بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریق افتراش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریق
 نوک آمده در تشدد اخیر ایشان آنرا اصل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول ادعیه و آن چه در طریق نوک
 مشقت کمتر بود و تواند که آنرا حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در احیان مختلفه یکی ازین طرق بجا آورده باشد
 چنانکه مثل آن در اعمال سنن و نوافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الاسلام
 و چون تشدد خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و در دست راست قدم و اشارت کردی نزد
 شافیه عقد بنجاء و در صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر سبیه را که او را ببط کند طرف ایستاده
 اسفل سبیه بجانب کف دست نبهاند و بنحی تفسیر کرده علماء را شافیه عقد بنجاء و سه را و سالیان خیر این
 عمر است که مسلم آورده و نزد ابو حنیفه تسعین و صد پیش تیس خضر و بنصر و بط سبیه و وضع ایستاده

بر اصح بطلان این نزد و خبر مسلم از مبدع الله ابن الزبیر که در تفسیر است تمام در تفسیر احمد شافعی
 در قول قدیم نزد و ما که قبض جمع اصابع بر بینی و بسط سبابه و تفریک آن در شافعی را در کیفیت تخلیق
 و جوی دیگر است و آن وضع اندک وسط میان عقد بین ابهام و انگشت میسر را در کلمه شهادت برداشتی و
 وقت اشارت کرد یعنی وقت تلفظ لا اله الا الله است و پیش بعضی نزد و نام آن وقت تلفظ بکلمه الله شهادت
 آنست که نزد و نفی انگشت بر او اند و نزد و اشارت بنمود باید که اشارت بجانب فوق بنفوذ ناموسم محبت
 شود و باید دانست که عقد اصابع بر بینی بر کیفیت مذکور و اشارت بسیار در احادیث صحاح واقع نموده
 جامع الاصول از کتب شریعیه اصابع را در دست بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقدت با اشارت
 و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذکور که در حدیث فقهای مجتهدین و کثیری از اصحاب و تابعین و
 ائمه است که حق آنست که در سبب امام ابو حنیفه صاحب نیر محمد است و متقدمین علماء حنفیه تصریح
 کرده اند بآن در تفسیر حدیث ایشان خلافا در میان آمده است و اما اگر احادیث را اجتماع
 و اگر کتب سخن بطویل انجامد بعد از آنکه در مواضع خود مذکور سخن از علای سبب بیارم تا معلوم
 افتد و شکی نگذرد امام ابی یوسف در آنانی خود ذکر کرده که قبض کند خضر و انگشتی را که متصل است بآن و
 حلقه کند وسط ابهام را و اشارت کند سبابه و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشارت
 میکرد و آنچه آن حضرت کرده ما نیز گفتیم همین است ولی بعضی گفته اند شستن از نظیر به آورده که چون شروع کرد
 وسط در نشستن سبب بقول آمدن لا اله الا الله یا اشارت کند سبابه بر بینی یا نه اختلاف کرده اند شافعی
 و بعضی بپشت گردن و نزد و اشارت کلی انقباض ابو حنیفه آنست که قبض کند خضر و بیضر او تخلیق کند وسط
 را یا ابهام و اشارت کند سبابه و در مذهب ائمتی ذکر کرده که کرده است اشارت انقباض و مواضعی جای از
 اخبار میسرید که در مجامع گفته اند رفع سبابه بر بینی در نشستن از سنن است نزد و ابی حنیفه و محمد
 رحمهما الله و همچنین مروی است از ابی یوسف و علامه محمد بن الدین را هر گفته چون متفق است روایات از
 اصحاب سبب و در بعضی اشارت است و از کوفیان حدیثیان همچنین آمده و کثیر روایات از اصحاب و آثار و کلام المبرور
 حمل بآن عملی باشد انشی و شافعی گفته که عقد و اشارت را اصحاب آمده اند و خالی از اعتراض نیست
 آنچه در این باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن مرویست و حدیثی را اهل بن محمد و حال آنکه در کتب
 حدیثیه و روایات و نسائی و دارقطنی و ابی یوسف و محمد بن حنفی و غیره روایات متعدد و از اهل اشارت و تخلیق

ابن ابي عمير حدثنا عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 في رواية ثالثة في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه
 راجع ساخته ست وآن رساله را در شرح من مشكلات وشرح سفر السعادت ترجمه کرده ایم و بائنه التوفيق و
 خطابه السلام عليك ايها النبي ورسوله واوليائه واهله واتباعه وجميع خلقه وجميع
 بسم الله الرحمن الرحيم انما الحق تعاد انما عبادنا العاقل باطله وارتقا بعباده اهل ان شايخنا مع مخلوقون في انبات
 الاشارة بالمسجد في التفسير وذهب كثير منهم الى ان الاشارة في الحديث والواقعات والتفيس وفتح الزوايا المنظر
 ولو لوالهي والصادي الكبري وعلية الغوري والحامه وخراتة المعتبرين وعباد الخمار في الاخرة وهو ظاهر الرواية وعلامة ذلك
 بان فبانه يراه من غير حاج اليها فيكون الحركة اولى لان بنى الصلوة على الوتر ولسكنية ومان فبانه قد ارفعه فكان
 تركه اولى تحقيقا لما قلناه في سبب آخر من منهم الى انه سبب من سببه غير ذلك من الالفاظ الدالة على الرحمان وعباده المومنين
 عن الامم الثلاثة وذهب اليه ما كان الشافعي واهله وغيرهم من ائمة الاعصار والامصار وروى صاحب الاخبار والاشعار و
 بعض غير شافعية المتقدمين منهم والمأخوذون قال الشيخ العلامة المحقق ابن الهمام في شرح الهداية ان المردى عن محمد بن محمد
 في كفيته الاشارة انه قال في تفسيره عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه
 وذهب اربع تصحيح الاشارة عن كثير من المشايخ لا يشيرون الى الرواية والدراية عن محمد بن محمد ان ما ذكره في كفيته
 الاشارة بما قلناه في قول ابي حنيفة راجع وكره ابن ابي عمير وروى عن الحواشي في تفسيره الاصح عند قوله الاشارة في كفيته كذا فيكون
 الرغبت في الوضوء والاشارة انتهى وقال السفاني قد غلب محمد بن محمد على هذا المعنى الاشارة بالمستحب كمناب المسجدة
 وروى غير حديثنا عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه
 واكره وسلم واماخذ فعله وروى ابي حنيفة في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه
 محمد بن محمد واليها في ابي جعفر السند في وقال الحافظ عبد القادر في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه
 صحيح ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه
 فيه قال ابو يوسف في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه
 ابن امير الحاج في شرح الحديث في الزايد في الفقه الرواية من اصحابنا انه سببه وكره عن المحدثين والكونيين وكثرت
 بالاخبار والاشارة ان العمل بها اولى بنقل السروي عن صاحب الجهادي وتفسير المغني والافراس والواقعات
 من اصحابنا ان يعقد الحضر الصغير خلق الواسطة بالا بام في الحديث في الاشارة عند قوله لا اله الا الله في الاشارة

کرده میشود و در وی درج نموده است این بعد از آنکه از شاه پیر محمد شین است و گفته روایت صحیح کی را چون
 ذکر کرده خود بنی صلی الله علیه و آله وسلم که گویند چنانچه از سر بر آید که آنحضرت من صلی علی گفته است نه من ترم
 علی امن دعای اگر چه منی صلوة و حجت است و لیکن مخصوص گردانیده است بآن لفظ تطیبه لبس عدم عمل
 کرده نشود از آن بروی لفظ دیگر و قاضی عباس از جمهور علماء جو از آنرا نقل کرده و فرمودی گفته صحیح همین است از
 حجت در و اما حدیث بیان و خود در تشداده السلام طلیک ایها اللهی در حجت آمده و حق است که آنکه از حدیث
 این لفظ است که اللهم ارحم و ترم الی آخره نه نسبت حجت و اطلاق آن بر آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و الله اعلم و آنحضرت بعد از ورود دعای کرده مشهور در اینجا این دعاست که از عایشه رضی الله عنها آمده
 اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من نقمة المسح الذی جال و اعوذ بک من نقمة الحیا و نقمة
 السمات اللهم انی اعوذ بک من الماتم الماتم و حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما اللهم انی
 اعوذ بک من عذاب جهنم زیرا که واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم میکرد آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم کرد و سوره
 از قرآن را زبانی بگردید رضی الله عنهما آمده و گفت گفتیم یا رسول الله یا موزع دعای که بخوانم آنرا از حدیث
 خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلماً کثیراً و لا یغفر الذنوب الا انت فاعف عني من عذابي و عذابي
 انک انت الغفور الرحیم و از علی رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ما بین
 تشدید تسلیم اللهم اغفر لی امة مت و ما اخرت و ما اشرت و ما اعلنت و ما اشرت و ما اعلنت و ما اعلنت
 انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت و حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده و روا شده که در
 هر دو محل بعد از سلام و پیش از سلام بخوانده باشد و در این ادعیه و اشغال آن که در آن طلب مغفرت
 و عذوب و استخفاف از عذاب قبر و عذاب جهنم و نقمة و جلال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم راجع
 است اشکال کرده اند که آنحضرت مغفرت و معصوم است و دیگر طلب مغفرت و استغاثه چه معنی دارد و جواب
 گفته اند که مقصود تعلیم امت است یا سوال بر آنجا نشان است و معنی آنست که اعوذ بک لا اتمی باسلوک طریق
 خواص و اهل عبودیت و التزام خوف الهی و اعظام او و استقامت ربوبی او است تعالی و تقدس و برین پنج است
 حال مفران در گاه که همیشه و خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال معصومان است از دیگران
 چه گویند همیشه مستغاثه میکنند و استغاثه میانند تصور عظمت الهی و سمیت در گاه لا اله الا انت و اعوذ بالله برین
 سیار و با چیزی مناسب حال خود می یابند که آنرا داخل تقصیر آن پیلان و گناه نام میکنند حقیقت مستند

برسل که با خبر از همه پاكان و معصوم تر از همه محصومان است و هر چه هست از بوده و ناپهوده همه را بوی بخشیده اند
و آخر از برادران بخیرین بگوید و میگوید دیگر چه توان گفت و وی صلی الله علیه و آله و سلم امر است با ستغفار و قوله
تعالى استغفروا لذنبك كل منین و التوبات مستغفرا کارنامه نماز خان بنیاد و لیار از اول تا آخر از آدم
تا این دم شاعر حرفی بر زبان جاری نگفته بر قیاس آن حقیقت نیز تصور توان کرد و بعیت دیدم که خاطرش
نرم از آنرا میگذشت که در دم از وی قبول گناه نبوده را و آنرا خاطر در دنیا گناه از تو هم دعوی هستی و باکی
توان داشت و چون که گناه از آن است و غیر بمعنی سزا است و از نماز خان کسی گفت عتبت میت از
خدا خواهد سر زات خود در زوات او و این بود ساعت بعیت بر ستغفارشان که گنايت از زنا فی الله
داشتن سخن اینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان رفت که وضع آن کتاب و عقد بر نصیحت واقع است
و امید بود در اثر میگرد و اللهم اغفر لی و اغفر لوالدی و اغفر لک و سلم بعد از تشهد سلام میداد و در جانب
بیمین و بسیار چنانکه دیده میشد سفیدی رخسار بیا که وی صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود یا سلام علیکم
و بعد از تشهد و بر کاتره و فاطمه بوی ملائکه قوم را میباش و این یکی از وجه فضیلت قیام در جانب بیلست
که بعد از نزول از معارج قرب و رجوع از مشهد انوار و دلو که نماز است اول نظر بر اهل انجمن بوی افتاد و دو
سلام داد و در تیر تیرانی از حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم که باز زده نفر از مشاهیر صحابه و خطای ایشان آنرا
روایت کرده اند و چون مستند به سببی حنیف و زنا فی و الله دیگر الامام مالک رحمه الله علیه جمعین که نزد وی یک
سلام است مقابل وجه حدیثی که در بنیاب روایت کرده است صحیح نیست و اگر احیاناً بود در نماز است
میروند چنانکه عائشه رضی الله عنها میگوید یا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که یک سلام میداد برای بیدار کردن
ما گفته اند که این حدیث معللست و اگر معلل نباشد این عبارت صحیح نیست و در آنکه سلام دیگر نمیدارد و از آن
ساکت است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفیع صوت نگوید که مقصود از آن ایضا قابلیت بودی
و از اینجا ظاهر شد و چنانکه نام احمد منقولست که وی تسلیم واحد را تا و بیل کرده که معنی دیگرتست که خوب سلیم
و احد دیگر از برای اعلام و سلام دوم را البته بیگفت و بعضی گفته اند که مراد از مقابل وجه آنست که
ابتداء السلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی به بیمین و بسیار که بدان رفیع صوت کردی
و در باب یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطعون است نزد محمد ثنین و از شامی نیز نقل کرده اند
که بعضی نیست اگر خواهد یک سلام گوید و اگر خواهد و سلام و در نماز التفات نکردی و صحابه را نیز از آن منع کردی

خوشگوار نماز فرض و منافع و بیدار بین و شمال است یا بچیدن کردن پس بگوشه چشم بگردانیدن است
 نباشد و مکرره نبوده که انی التماسیه و در شرح ابن الهمام گفته که حدالنفات بگروه است که بچیدن کردن را تا بچیدن
 آمد از مو بچیده و اگر حرکت نکند بجمع بدن خود تا سرگردان نمازی پس ایک قسم النفات مفید است و یکی
 مکرره چنانکه عمل نیز مفید و قلیل کرده انتی ششم گوید گروه است النفات بمشغول بی تحویل سینه و اگر تحویل
 سینه کند باطل گردان نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکرره نیست و در حدیث زمعی از ابن عباس آمده که
 قلید سیکر و رسول خدا در نماز سبایه و شمال و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدره آن بود
 یا بجهت تعلیم بنگاه ملاحظه بطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون ایستاد و در نماز اقبال کند بر درگاه تعالی
 جل و علا بوجه کریم خود و چون النفات کند و بجانب غیر بگردد و بگوید پروردگار تعالی این آدم کاتب که می نگری
 ترا کسی نیست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آورده چون بار دوم النفات کند باز بچیدن گوید
 و چون بار سوم بگردد و از حق تعالی وجه کریم خود را از روی و در حدیث دیگر آمده الاصلوة للنفات اما اینها را ثابت
 شده است که یکبار در بعضی اشعار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره با سامانی میگرد
 و چون آنحضرت بنماز نشین شد در نماز بجانب آنرا که آنشخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و النفات بجانب
 آن شعب می نمود و این تقصیر بسبب قدرت بود و در نماز نافله بود که دست فخر باشد چنانکه بعضی گفته اند اگر نماز فرض
 باشد که نماز فخر نیست چنانکه در جامع الاصول مفهم میگردد برای مهم مصلحت اهل اسلام بود که مخالفت و امری
 سلاست و جمیع ایشان است پس این از باب داخل عبادات است نماز عباداتی است و نظر کردن بجانب آن
 شخص برای مصلحت نه کفر عباداتی دیگر که عبادتند بیکر است و نماز خوف نیز ازین قبیل است و از عرضی آنحضرت
 آمده می گفت انی لاجبر شیعه و انما فی الصلوة و نمازی در صبح خود را برای آن پائی تقدیر کرده بجهت آنکه اگر اهل
 الصلوة در ترجمه این فعل این فکر آورده و در باب انجیدیه آمده که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم
 نماز میگذاشت و بعد از سلام بمرحمت تمام برخاست و دعوی رفت و بیاید گفت طلای در خانه و نماز یاد آمد پس
 مکرره چند چشم که شب سواره باشد و اگر مردم بگفت آن مابین همه را از قیاس مداخل عبادات باشند و گفته اند که
 خواهر جلیلت نفس است و از آنجا معلوم شد که در دم خاطر رویه است که نه از قبیل عبادات و طاعات باشد
 و گاهی از مشقین آواز گریه طفلان نماز را تحریف کرده تا باورش و فرقه نبغیه لقطع صلوة یا زمان شمع و گاهی
 آنحضرت طفلان نماز بودی متعلق شدی و او را بر داشتی و آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم بروش مبارک

نهادی و گواه امام حسن و حسین رضی الله عنهما یاسی در سجده نیت مبارک وی متعلق شدی و از برای وی
اطاعت مجزیه کردی و در وجه خاطر بجانب وی درایت حلالی وی کردی و گاهی در نماز بر وی و آئینه بیداری و آئینه
بودی چه مقام نبادی چه بر کشتی مدخانه بجانب قبله بود اثنال این چیزی چند در احادیث آمده است
و علام هر سه در صورت عمل کثیر تهنیت تمام را گفت که آنچه محتاج بود و بدست عمل کثیر است و در این نیت
کثیر باین حالت آن عمل خیر بدست نیاید اگر در نیت وضو آنرا بیکدست کند نیز نیت است مثل تمام
تسبیح دل و آنچه محتاج بیکدست است تا اگر اتفاقاً بدست کند قلیل است و نیت در بعضی گفته اند که آنچه نظر کامل
آنرا غیر مصلحتی کند فعل کثیر است و بعضی گفته اند که فعل کثیر مصلحت آنرا کثیر ندارد و مختار نزد بعضی است
که فعل متوالی کثیر است و بدون آن قلیل را گاهی کسی در حال نماز بروی صلی الله علیه و آله و سلم سلام
کردی یا نثار است و سلام وی کردی باین طریق که دست را بگیرد وی چنانکه نیت دست بالای بود
گاهی در اشارت کنیا بگشت نیز کردی و این هر دو در حدیث هر جا واقع شده گاهی بی مبارک یا گاهی در
سلام دهم در غیر آن و در اشارت بر این در سلام حدیثی هر دو بنا فم جز آنکه در روایت ترمذی از ابن
عمر واقع شده کلان بر دافاره این را اگر بر اشارت بر اس یا مطلق عمل کنند اما از سیاق روایات که در حدیث موطا
آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست است و بعضی از تفسیر اشارت بر اس ذکر کرده اند فی الجمله
و لایحیثی در میان یافت باشند و الله اعلم و در غیر سلام در صلوة کسوف از آئینه شده که نماز میکرد و سر خود را
سلی الله علیه و آله و سلم و مردم کردی نیت ده بودند یکی از این بیان پرسید که این چه حالی است پس اشارت
کردن آنحضرت بسلام خود بمسوی آسمان بقصد جواب دیار واه مسلم و در احادیث دیگر اشارت بدست بر غیر سلام
نیز آمده چنانکه برای شستن و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه جابر گوید فرستاده بعد از آنحضرت بکباری
چون آمد آنحضرت در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین مبارک ای الله تعالی
عز جبار پر ما بران حضرت فرستاد تا بر سپید از حقیقت حالی دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده
بود چون جاریه آمد و آنحضرت در نماز بود و اشارت کرد بجاریه تا صبری کند پس وی صبر کرد و بعد از تمام نماز برآید
فرمود که این دو رکعت نماز نشسته پیش من است که بطلب جنای و قد نزلتم که در این نیت قرار هم از او و او را سلی السلام
رو سلام در نماز کردی پس از این تفسیر شده در روایت بخاری و مسلم ابی داود و ترمذی از زید بن ارقم آمده است
را گفت بودیم که سلام میکردیم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز و روی کرد بر ما و چون از پیش منی بآشی

برگشته آمدیم سلام کردیم بر وی صلی الله علیه و آله و سلم در مذکر بر اسلام را گفتیم یا رسول الله بودیم که سلام بگیریم
بر خود وی کردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة تشکلا و در بعضی روایات آمده که تشکلا فی یکدیگر از امر خود
هر چه میخواست بکنون هر که در تکلم و نماز جز بر کردنیانی نکند و بعد از فراغ نماز و سلام کرد و آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در نماز بسیار گریسته چنانکه خوف ویران آوازی میبود همچو آواز دیک سبین نمایی میگریه میگوید در روشن منو شبید
و در روایتی آمده که در سبندوی آواز میبود مثل آواز اسباز بکا و در فقه خفیه مذکور است که امین بکا اگر آواز
نبور اصلا مفسد نیست و اگر آواز بود پس اگر بعلت دردی یا مصیبتی بیاوی باشد مفسد بود و اگر از محبت امر
آخرت بود از خوف و در جا و رفت و در سببت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانکه در
حدیث مطرف اندیش آمده و امام مجتبی از ابی یوسف روایت کرده که بکا بصورت از جنس آخرت اگر کجا باشد اشق آن
طاعت دارد و مفسد بود و اگر نتواند بکا باشد اشق نیست که اگر تشنه نگاه بجا بخت تخم کردی ربی حاجت نه
و لهذا اتفاقا تنج بلا قدر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعد از بود مفسد نه و غدر و صاحب آنست که مضطرب و طاعت
احترام را احتیاج از آن نداشته باشد و یا غفط طبع یا بعلت مرض بود پس حکم عظمه فارغ باشد و اگر براس
تحسین صوت کنند نیز مفسد نیست و اگر مفیدی تخم کنند یا در پست و تنبیه کنند امام خود را یا بکنند او را یا بجان
مانند و دیگر بر اگر در نماز است فاسد دیگر دو نماز او بکند اگر تشنه و نیز گفته اند که مراد بتنج آنست که بوی خوش پیدا
گیرد و در پاره پنجمین است و در نماز چشم مبارک کشاده داشتی و در گذشتی در هیچ بنای از انس آمده که گرفت
عایشه پاره رنگین و نقشش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این پاره را
در کن که همیشه نصا و ید این پاره فارغ میشود و در نماز مراد تصادیر نقوش است باین پیش از حرکت نصا و ید
بود گفته اند که هر ادب پرشیدن جانبی خانه بد آنست که متاعی در جانب خانه داشت که بدان پوشیده بود و الا
از ستر جباریه نیاب نمی واقع شده است که اقال الا بری فی شرح مشکات و در جمیع جای گفته که مثل جمله
مردی بر پا کرده بود و درین و نقش و الله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم جانه طهارت پوشیده بود و در نماز به علمای آن جامعه نگاه کرد و چون از نماز فراغ شد طهارت از تن برکنند
و فرمود این را به الی جمیع محبتی که جامه امیش کشا آورده بود بر دیکلم این را برای من بپارید که علما امین بپارید
در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علوم مقام شمع و حضور فرود نماز آورده و در حقیقت از برای تعلیم است بود
و الله اعلم و نیز در حدیث آمده که در سلام با شارت بخت کردی این هم و علی است بر آنکه نماز چشم نمی پوشید

در ادب و اخلاق و ظاهر این احادیث و روایات نشان می‌دهد که تقیض عین دایم و مستمر خودی و از نیاید لازم نمی آید
استمرار و دوام کثافتی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده و نبودی و دلایل تمام است اما
ظاهر آنست که مقصود ثبات دوام کثافتی چشم نیست که احتیاجی است و اثبات علم و فقهار اختلاف است
در کثافت تقیض عین و زودا و مکر و مکر و بعضی گفته اند که حق آنست اگر کسی را از کثافت چشم و نماز نفی
برایشانی حاصل شود چنانکه در قلبه و دین خیزی باشد که شافل قلب شود مکره نیست تقیض بلکه باستباب
از بپاشیدن از علوم و دلایل که در تزیین و نگارداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود و تزیین
از تقیض عین و ادب علم و فصل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد صلوة میخواند
و اینست از ثوابان رضی الله عنه که گفت چون بر میگشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز یعنی
سلام میداد استغفار میکرد و بار میگفت اللهم انت السلام و تنک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام
و گفت عایشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نمی آشت مکر مفدا را آنچه میگفت
اللهم انت السلام و تنک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم روایت
کرد بخاری از امام مسلم که گفت چون سلام میداد آنحضرت در یک میکرد و در جای خود اندکی دکان میبرد و می
تا که این درنگ کردن برای آن بود که مابگردند زان پیش از آنکه در باند ایشان لم روان و مراد باین
نفس استمرار جلوس آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بر هدایت خود که پیش از سلام داشت که همین مقدار
بعد از آن بر میگشت گاهی بجانب راست گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال ینمود بر اصحاب بوجه تشریف خود
و دعای میخواند و ذکر میکرد و گفتند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن و احکام
نازلی و وارد شدی بخواندی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بپراکنده و در کتب احادیث و این
باب تصنیف یافته مذکور مثل حصین جزیری و او کار نویدی و جزآن و لازم نیست که همه آنها همیشه بخواند بلکه
هر چه از این شود کلاما و بعضا باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و یا بمنشی نصیح کوه است اللهم عجی الدین نودی
و در دعوت استقام رساننده آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز همین سنن بود و آنکه
بر جمیع دعوات و در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا بعضی کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست
و از صحابه هر که چیزی از انسان در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمام احوال و احوال
و مذوات حال اینچنین است و باعث اختلاف نیز همین است و نیز گفته اند که تذکره بزرگ ترغیب

استغفرت صلی الله علیه و سلم در خواندن اذکار و دعوات عمل آن حضرت صلی الله علیه و سلم باین لازم نیاید
و الله اعلم و بعضی ادویه و اذکار که مشهورند و مستغنی و گفته در آن تذکره است و اینجا ذکر کرده میشود و اول استغفار
سب بار باین لفظ استغفر الله الذی لا اله الا هو الکی القیوم و انوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع
شده که چون سلام وادی استغفار کردی سب بار و گفته شده را و زامی را که امام اهل شام استغفیر استغفار
چیت گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله و بعضی از نادانان استغفار میکنند و گویند که استغفار
بعد از نماز و بهم است که نماز از جمله گناهایان باشد خائیک از فرقه ضاله که ایشان را مدویر گویند نقل میکنند که
میگویند هر که بعد از نماز کلمه خیر خواند کار و کردش و مشورت قصیر است که در اما می نماید واقع شده کافی است در
استغفار استغفار و خود بعد از در دو سوره صحیح این گفتار را قطع است بعد از آن گفتی اللهم انت السلام و منک السلام
تبارک با ذا الجلال و الاکرام و راه سلم و بعضی بعد از منک السلام و الیک یرجع السلام نیز زیاده کرده اند
و در او را و شایع ازین نیز زیاده تر گویند فحسبنا ربنا یا اسلام و او غلطا دار السلام و در روایات صحیح نیاده
مگر همین قدر که ذکر الشیخ ابن حجر الکی فی شرح مشکات و میگفت لا اله الا الله و حده لا شریک له لا اله الا الله
و لا اله الا الله و علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما أعطیت و لا معطى لما سئلت و لا یفترق العبد عنک الا بدویر و در موضع
ایضی بهم است یعنی نیت و غنی یا منیج بر کلان یعنی غنا و نسب نزد خدا بکار نمی آید عمل باید و بعضی که جمیع نیز
خوانده اند یعنی کافضل و رحمت است کوشش و اجتماع علت نیست و گفته اند که ضعیف است و مختار
فتح است یعنی اولی و گفتی لا اله الا الله و لا نعبد الا ایاه و لا نعتمد الا علیه و لا نعتمد الا علیه و لا نعتمد الا علیه
لا اله الا الله و لا نعتمد الا علیه و لا نعتمد الا علیه و لا نعتمد الا علیه و لا نعتمد الا علیه و لا نعتمد الا علیه و لا نعتمد الا علیه
و گفته اند بعد از وی اللهم انت السلام بعد از آن لا اله الا الله و حده تا قدر یکند ذکر الشیخ ابن حجر الکی فی شرح مشکات
فی الحدیث فی شرح مشکاة و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را با طهارت می گفت و بعضی علماء گفته اند
که افضل در جمیع انواع اخلاص است و ذکر و دعا بهم امام را و بهم منفرد را و جهر آن حضرت صلی الله علیه
و الله و سلم برای تعلیم بعد از دعا و دیگر امام را مصلحت در جهر و اعلان بود و بعضی تعلیم و اعلام
کنند درست است بلکه تسخیر باشد و خواندن مودات بعد از نماز نیز آمده است و این حدیث درین
صحت است و مودات مودات بکبر و او شده مودتین است که قل اعود رب الفلق و قل اعود رب
الاناس بعد بقیل الجمع اثنان و بعضی سوره اخلاص بلکه سوره قل یا ایها الکافرون را نیز داخل

و اولی که حدیثی است از شریک که در معنی استغفار است یا در آیات متضمن معنی استغفار و در توفیق و توفیق کل
 شامل خودتین و اشکال آن نیز دارند مثل قول وی سبحان قل امرؤ کب من همزات الیها طین قول وی عز وجل
 انی و کلمت علی الله ربی و دیگر قول وی سبحان و ان یکا و الله ربی کفر و الایه امر او بکلمات معذره است و در روایتی
 معوذتین نیز آمده غلا اشکال و خواندن قل بوالله احد و بار بعد از هر نماز نیز آمده است و فصلی عظیم بصورت
 و مودا کثرت صلی الله علیه و آله و سلم معاذین جل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز گوید اللهم اعنی علی ذکرک
 و شکرک و حسن عبادتک و فرموده الله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک کن خواندن این دعا را و عقب
 هر نماز و این حدیث معروفست میان علما و سلسلست بدو صدائی لا شکک و این تقریر نیز از طریق یونیه علمای
 یمن بدان مشرف شده است و یکی از مردهای مشهور که بعد از نماز صبح دهانه مغرب آمده است گفت که بشنیدم
 فکرم کند و در روایت پیش از آنکه بگوید بعد از نماز و دنا کند یا بسیار داده یا بگوید لا اله الا الله و بعد از آنکه لم
 لا اله الا الله و الحمد لله و علی کل شیء قدیر در اوقات حیات و مویات و در غایت آخرت عظیم دارد و شهنشیر
 و یحیی و فیض ذکر معصیات است بکسر فاف و نشد بدان که نام این کلمات است که پی گیر گیر می آیند سبحان الله
 و الحمد لله و الله اکبر سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار تا می صد لا اله الا الله و الحمد
 لا اله الا الله و الحمد لله و الله اکبر سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار و الحمد
 الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد
 لا اله الا الله و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد
 چون صحابه با مو شدند که بعد از هر نماز که تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکیب سی و سه بار و تکیب سی و سه بار
 نمودند که هر وی با وی میگردد یا امر کرد و شمار را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که تسبیح کفیه بعد از هر نماز سی
 سه بار و تحمید سی و سه بار و تکیب سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بست و پنج بار بگوید بنیل را داخل
 این می سازند بهتر باشد و چون صلیع شد آن انصاری بحدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواب خود
 را بر خود داشت فرمود و چنین گفت که آنم و دیگر بدو چون با هر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود گشت
 نسته شده و در آنجا رسی سبحان الله و بعد از آنکه کرده بار و در روایتی دیگر و در هر صبح و هر شب و هر روز و هر
 و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار
 سبحان الله و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار
 سبحان الله و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار

چیزی بی با منم که بهتر است از خام و تسبیح میکنی خدا را نزد خواب و نفس سی و سه بار و حمد سبکی و اوستای
 و سه بار و تسبیح سبکی سی و چهار بار و اده الحار و سلم و الحمد و داد و در بندی و در بعضی روایات آمده که یک
 آنرا لاطی التبعین است و چهار بار و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که سه روز و چهار ماه و
 و تحلیف نموده است بعد از آن علی و فاطمه این در در هر گز از دست نداشتند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این
 از حضرت شنیدم از من هرگز فوت نشد و نه در سینه حقیقت تا آخر شب بیا این آمد بخوانم و دیگر این تعلیم
 که در کربلا بگفته اند که روزی ملائکه الا الله و صده لا شریک له الملک و لا اله الا الله و هر علی کل شیء قدیر و ده بار
 و بعد از آن از غروب نیز ده بار بخواند که گشت دیگر از شش سوره او را که بعد از نماز فرض خواند آیه الکرسی است خداوند
 و بر سنن نسائی آورده و طبرانی نقل کرده و احمد و ابن حبان و دیگران حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ آورده
 و تصحیح نموده اند و این بخوری چنانکه عادت است از افراط و سبب است بکمال بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در
 موضوعات آورده و حفاظ بروی از نجات طعن کرده اند و در بعضی اخباری آمده است من قرأ آیه الکرسی فی و بر
 الصلوة ملکوتیة کان فی ذمة الله فی الاخری هر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدا
 و بعد از آن می نامد از این جماعتی از صحابه روایت کرده اند از ابی امیر المؤمنین علی است رضی الله
 عنه و در مشکوٰۃ حدیث ابی امیر المؤمنین علی را اینچنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 بر چه بای این شهر هر که بخواند آیه الکرسی را بعد از هر نماز منم کند و در آن روز آمدن بهشت مگر موت یعنی
 شمر شست موت برای دخل جنت که بغیر از وی بجنب نتوان رفت و هر که بخواند او را هنگامی که خواب و بایمن
 گرداند او را خدا تعالی بر سرای می و سرای همسایه و اهل چند سیر می و دیگر که گردای او نبرد و او را ببقی فی شعب
 الا بیان و قال سئده ضیف و هم از ابی امیر المؤمنین علی مرتضی آمده که فرمود سید آیات قرآنی الله لا اله الا
 هو الکی القیم و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیه الکرسی که در وی صدق و سه کذب
 منکر شده و در دست تنبیه بداند احدیث در این باب شایسته و در واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانکه او عینه
 مذکور آیه الکرسی و معجبات و جز آن و در حدیث اتصال بنماز نیست بی فصل که آن محال است بلکه
 مراد عدم فصل است بجز کبر و در وقت اشتغال بدان از جنس اعراض و تسبیح و تحلیف و در وقت اشتغال
 و اگر سکوت بکشد کثرت بی عزت و نیز ضرر ندارد و پس بعد از فراغ از نماز هر چه در دست مذکور بخواند عقیب
 او و بر او است مانند کمال اشتغال است و این بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و اذعیه مذکور

و بعد تم تأیید گردید و اینها بنمایم محل نظر است و ظاهر آنست که نگردد و خصوصاً بر قول کسی که نه میدانم و اصل
 سنه را بغرض و سرعت قیام برای گذاردن سنه بعد از احادی فرض و در شرح ابن الهمام تصحیح کرده است
 که آنچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی اوصیاء و کار در بار و طوطی و قاضی می کند و اصل آنها را
 بغرض بلکه بودن آنها عقیده نبی استخالف آنچه از قوالی نماز نیست کفایت میکند و آن اختلاف است علما
 را و در اولویت و اصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته که قیام سنه متصل بغرض مسنون است و درین مسایل
 مشغول بسین و فاعل نباید و این قول مخالف حدیث است که در نهی آن و اصل واقع شده است در سنن
 ابی داود و آمده است از ابی رزقه که گفت استاد بگردی که در گفته بود با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 حکیمیه اولی را تا مثل نگذار سنه را عمر رضی الله عنه مدعی او را گرفت و میباید گفت بنشین زیرا که ملاک
 نگذاشتن اهل کتاب بگزاردن آنکه نبود و در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلندید این سخن را
 از عمر رضی الله عنه پس محمد بن فضل است بعضی اوصیاء و کار در میان او می گشت که فصل کند بعضی اوصیاء
 و اوصیاء مختصر و اوصیاء و کار دیگر که طول دارد بعد از مسن بخواند و ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم فصل باز کاری که موافقت میکند بر آن در مسامحه مثل زراة آیه الکری و تسبیحات و امثال آن
 و طوای گفته است که لا باس است بخواندن او را و میان فرقیته و سنه و این تسامحات ندارد و اولویت مذکوره
 زیرا که مشهور درین عبارت اولویت خلافت اوست و در خلاصه گفته که چون سلام در ظاهر و ظاهر و باطن
 یا عشا که بعد از آن مسن است مکرر است او را گفت قاعده او باید که بایستد بنمود بطریق کند و در مکان فرض
 بلکه بخیر شود و درست است با چپ یا پسته که اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای طهر که افضل است
 و در نمازی که بعد از نودی طهر نیست کرده نیست که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا برو یا
 بر گشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مسبوتی نباشد و همه برابر است در سنه و لیکن افضل رجوع بمنزله است
 از برای طهر ذکر نهی کلمه فی شرح ابن الهمام و آنکه وارد شده است که تعجیل کند برای سنه مغرب نماز
 ندارد بخواندن لا اله الا الله و لا شریک له و لا اله الا الله و الحمد لله و علی کل شیء قدیر و بار خائنه گفته شد
 که آن مقدار سنه تعجیل نیست و اگر بسیار بعد است تعجیل این ذکر را بعد از سنه بخواند که شافی بود از فرض نیست
 چنانکه گفته شد و آنکه بعضی حرم آیه الکری در سنه مغرب بخواند و می گفت که سنه خواندن قبله اهل الکافرون
 در نماز خاص است و صل در بیان سجده سهو بلکه سهو و نسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در قوال و آنچه

متعلق است باخبار و ابلان جایز نیست با اتفاق اما اتصال چه نماز و چه در غیر آن اختلاف است نماز را باطل
حق و در آنست و در حقیقت آن شخص حکمت بالغه الهی غرضش از آنست در باطنیت تشریح احکام و بدیه یافت
مساعادت اقتضای غیر طایفه الصلوة والسلام و مجرد تشریح حکمت نیست زیرا که تشریح بی آن ممکن است چنانکه گفته شد
سمو کند سجد اسمر بر روی لازم است چنانکه در صورت شک باید و لیکن این نکته با تنبیه دریافت سعادت اقتضا
تمام میشود و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فراموشی داده میشود من ناسته که او تمام آنچه در غیر آن
تشریح کرد و صاحب سفر سعادت گفت که در پنج موضع مردی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
در نماز در جمیع عمر غیر از این ثابت نشده اول نماز ظهر بعد از ظهر و در تشهد اول نبش است و در خاست چون تمام نماز
ما دو سجده کرد پس سلام داد و دوم آنکه در یک نوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین با پسین سلام داد و در رکعت
بعد از آن یاد کرد و تمام فرمود نماز سلام دو سجده کرد بعد از دو سجده دیگر باز سلام داد و در سجده سیم سجد
بعد از سلام بود و این را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی است و از حضرت پرسید که گواه شد نماز یا امرش
گردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبوده در سجده و اشکال است که این جاست بر خلاف واقع و اجتماع
در نماز بعد از نماز سلام و اخبار خلاف در ادال است و اشکال دیگر در وقوع تکلم و افعال دیگر منافعی صلوة
یا تمام صلوة و عدم استیناف و جواب از اشکال اول آنست که مرد این است که در اعتقاد من اینچنین است نفس الامر
و این خبر صادق است بلا شبهه یا گن نیست از عدم تخریس گو یا گفت شعور ندارم و این نیز صادق است تمام
در جواب از اشکال ثانی آنکه تکلم و انیان بنیانی بطریق سهو مفقود نیست و منع جواز نبودیم استیناف نمیکند چه
نماز که این در هیچ تنقیح کیسین غرض نیست و نماز جاری نمیکند و او ایشان گویند که این نصیب پیش از نسخ کلام
در صلوة بود و تحقیق آنست که بعد از آن است و بعضی میگویند که این گفت گو بهر بابا بوده بقول این سخن مساک
مجهت و نیز گویند که این تنقیح بر خلاف نیاس بود پس متعذر بر مرد باشد در شرح کثر الزوال بقی مسی الم ایتی
مفیده که لا جوابی شافی از این اشکال یافتیم و در باب امام احمد آنست که کلام علیه سلطنت آن بطل است و اگر امام
تکلم برای معلومت نماز کند چنانکه گمان نبود که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم شد که تمام نشده است
پس تمام کرد و این نیز از تکلم ذی الیدین است و بعضی صحابه جواب میشود کلام در حدیث و از است و شیخ این
مجرد تشریح بخاری استینافی آن کرده است سوم یک روز نماز کرد و از نماز بیرون آمد یک گشت مانده بود چون
سجد بیرون آمد طلحه بن عبد الله رضی الله عنه از عقب آنحضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت

فراموش کردی پس سجده نشد کعبه کرد بلال را فرمود تا انعام کرد و یک رکعت گفت که فراموش کرده بودی که از او
 و سلام داد و برگشت و در سجده ذکر سجده سهو سکوت غم است تا بد که تمام اقصای آن کرده و نزد شافعی
 سجده سهو واجب نیست بلکه سنت است و شافعی گفته که نزد بعضی از خنفیه نیز سنت است و در شرح این امام از بعضی
 خفیه نقل کرده است که گفته است سنت است نزد عامه اصحاب او و از امام اربع زب و دیگران ظاهر گذارد و یک
 رکعت زیاده که صحابا گفته در نماز یک رکعت زیاده شد مرد از هر سبب گفتند پنج رکعت که از دی آنکه در سجده
 کرد و سوره اسلام داد و بر آن اقرار کرد و در آخر این است که آنرا از انبیه شکم آنست که اکثرین الحدیث
 و در مذاهب خفیه تفصیل در صورت مذکور است و در تفاسیر نیز مکتوب و دیگران از عصر را سه رکعت نماز گذارد و بجا
 مراجعت فرمود صحابا بنده و عقب شدند و اعلام کردند بسجده یا رکعت یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام
 در سجده کرد و در بار سلام داد و درین پنج موضع سوغ فرمود و متبهدان مواضع دیگر از این مواضع خمس ابران
 قیاس کرده اند و ظاهر هر کدام اهل ظاهر است و اصحاب ظاهری از این که بعضی از این مواضع مخصوص کنند و غیر مخصوص
 را بران قیاس نکنند و قیاس را نکر باشند دیگر سجد کنند و لا بدین پنج موضع که آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم سجده کرد و در غیر این مواضع اگر سوگند سجده نکنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی مواضع سجده
 سهو پیش از سلام کرد و بعد بعضی بعد از سلام چنانکه از سابق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را
 پیش از سلام میکنند پنج احادیث وارده درین باب با وادهای ناسبت و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از
 سلام میکنند پنج احادیث را و ادای آن و در رکعت سنت از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از سلام آنچه می کرد روایت کرده و او را و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان
 که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که کل سجده ثمان بعد یا سلم و قول انوی است از فضل چنانکه در اصول
 فقه اثبات یافته است خصوصاً نزد قاضی فطین یا قیاس چنانکه در سبب بیان است از جمیع قیاس
 نزد قاضی حنین زیرا که سجده سهو گمراهی شود پس از سلام بایست که در آنکه سوره از سلام هم واقع شود
 خبر کرده شود بدان که آنرا قال الله فی سجده و نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و هارن با سرن
 عباس و ابن کثیر و رضوان الله علیهم اجمعین آنرا که در آنجا آنحضرت را هرگز نکرند و باین طریق که در خود
 افتد و نباید که چند رکعت گذارد و هیچ جانب جز نم تواند نمود و در صورت نیان جزم دارد و یکجا نب
 اگر چه خلاف واقع است اما در اکثر غیر از شیعه و البته آنچه در حق نفس الامرست بیادش میدادند و در صورت

شک در دو جهت و اینها بحث علیه و استحقاق و نوبه گاهی نسیان از حضرت دی صلی الله علیه و آله و سلم
 بود و اما شک بر وجهی است و میفرمود که آن از شیطان است چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریر است
 آمده که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید و از شیطان پس میس و تطبیق میکند در التماس و استنباط
 می نمایند تا آنکه در نمی یابند که چیز گذارده است و اگر چه آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شک در نماز هرگز
 واقع نشده و لیکن بر آن تعلیم حکم آن بر است و میفرمود که اگر کسی در شک افتد در نیاید که سرگشته باشد یا چار
 شکا باید که تیار چنین نهد و شک را اعتبار نکند و مقتضای آن نزد و فرار و بدین صورت بیان کرد که گناه و است
 چنانکه در آن سابقین است که چنانکه گذارده باشد و سوره مسو کند و امام ابو حنیفه رحمه الله علیه میگوید که تخری
 کند و هر جانب که ظن غالب دارد تیار بآن نهد خواه باطل بود یا اکثر و اکثر ظن غالب بر یک جانب بود و مقتضای
 یقین کند و بعضی مردم حدیث حکم برین امام اهل طعن کرده اند که خلاف حدیث گفته که حاکم است بنیابر عقل و حدیث
 که بنابر ظن غالب اهل تقررات در شریع کرده و حدیث آنرا طے کرده چنانکه در استنباط قبله و زمان و نیز در تعیین
 انان مسو و آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم از شک احدی که طبع العیوب و لغتیم علیه گذارده است
 و در جامع الاصولی از آن مسو و برایت فانی می آید و در فی صلوة فخر المصلوب ثم یسجد سجده ثانی بعد
 از غیر و در هالس و ترمذی گفته که بعضی از علم در صورت شک گویند از طوطی که نواز از انتهی و در هیام امام ابو حنیفه
 است اگر اول بار شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اغاد و کند از التخری نماید اگر دوباره
 تخری طبع ظن و هر یک جانب نیست تیار عقل نهد و امام محمد در روای می گفته که آنرا در باب تخری غالب ظن بسیار
 است و میگوید اگر این چنین نکند دیگر نیات از مسو و شک دشوار است و را عاده و در صورت کثرت شک و اعتبار
 آن حرجی تمام است امام شافعی امام مالک امام احمد رحم الله میگویند مطلقا ظن غالب بر یک جانب
 آنقدر یاسر و جانب برابر بود بنابر یقین نهد و در شرح مشکات تحقیق این کرده شده است فقه بر و ضل
 در سجده تلاوت اختلاف کرده و علماء و حکم سجده تلاوت از این است که واجب است امام مالک و شافعی
 بر آنند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک است و در روای از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز
 باشد و غیر آن واجب نیست جهت کلمات و اما ویش است که در ترک آن واقع شده و اکید و مبالغه
 که در احای آن در دو بافته و نیز گویند که سجده جزو صلوة است که بحیث تحقیق آن در بیان کرده اند
 پس فرض باشد چنانکه در قیام نماز بخار و لیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب فاعل شدیم و شک از دیگر

ترمذی زید بن ثابت است که گفت سوره و التمجید را نزد آنحضرت خوانند و سجده نکرد و جوابش آنست که واجب
 سجده تلاوت علی الغرض است شاید که وقت دیگر کرده باشند و نیز تواند که فراتر در وقت کرده باشند و آنست که باشد
 با سجده نکرد و بکثرت بیان جوان از تأخیر این مخصوص سجده و التمجید باشد که دردی احتمال است و آنست که علم و
 طهارت شرط است در سجده تلاوت و از هر یکس خلاصی در این مقول شده الا در دعا یعنی انسان اگر وضو
 نموده که بی وضو نیز میگردید و هیچ یکی از طهارتین حکم بر او موافقت دی نرفته الا شخصی و پیشی با سنان و
 صحیح از آنرا منع از این عمر روایت کرده که گفت سجده نکند و دیگر بر طهارت صحیح کرده شده است میان این دو حدیث
 که هر دو طهارت کبری است یا ثانوی در حالت اعتنا است و اولی نزد حضرت زینر گویند که گاهی شخصی در سجده
 میرفت و اشارتی بسجده میکرد و غیر کثرت قبلی وضو میگذاشت و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت
 واجب نیست مگر بر مسیح در بر سابل یعنی اگر انقضاء تصدایق سجده بگوش کسی سجده واجب مگر در بعضی
 گویند اگر قاری سجده نکرد بر سماع نیز واجب نگردد و یا قاری حکم امام دارد نسبت به سماع و این را از امام
 مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری است که قاری قصد قرائت کند بر قصد قصه و
 حکایت چنانکه قصه خوانان بنحوا نند و در سبب آمدن سبب جهرا آنرا آنست که واجب است بقاری و جمیع مطلقا
 شلای صلوته و هر المختار و نزد و پیش از سجده و بعد از سجده تکریم گویند و هر دو مند و بستند واجب مردی
 از این مسعود و همچنین است و نزد بعضی سلام هم هست اما نشدند و هیچکس نیست و اگر بایستد و سجده و اولی
 و افضل باشد تسبیح این سجده همان تسبیح سجده ناز است همان بلی الا علی زیرا که نماز افضل احوال مطلق
 محال است پس تسبیح سجده وی افضل و ارفع باشد و اگر سجده تلاوت در نماز باشد بیشک این تسبیح که مختصا
 نزد خفی و عاده سجده نماز نمیکند اولی خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتی سجده و جمیع لازمی خلق
 و صوره و شوق سحر و بصره بجزله و قوته و در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی آمده که سیف است این را بعد سجده
 قرآن در کتب گفتند احدیث حسن صحیح و بعضی گفته اند این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی فاعف عنی فی غیر نزد
 بعضی سبحان ربنا ان کان و بعد از این مقولاد و در قرآن این را از صاحبان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند
 و همچنین میگویند و بسا بودی که در سجده همین دعا خواندی و فرمودی اللهم احط عنی بما ذرأه کتب علیها
 اجزاء جعلها لی عندک مغذرا و قبلها عنی کما تعفیت عن عبدک داؤد و ترمذی از ابن عباس آورده که مردی
 بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت که غضب و خویب دیدم که در پیش رفتی نماز میکنی و دم

و چون سجده کردم منت نیز در سجده آمد و این دعا خواند و گفت این عباس پس خواند آنحضرت این سجده را
 و سجده کرد و بخواند این دعا را که آنروز خواب بنید و از دست نعل کرد قال الترمذی نه حدیث غریب در حدیث
 بخاری از ابن عباس آمده که گفت سجده کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوره بقره که در آخر آن سجده دارد
 و سجده کردند بادی صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان و کافران جن و انس مراد همین جن و انس باشند که درین
 مجلس حاضر بودند بطریق تکریر تا کعبه تا هر که بر روی زمین نهد و میان هر دو بیان ببرد و الله اعلم و گفته اند
 که سجده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت امتثال امر الهی بود پس در شکر گذاری نعم عظیمه است
 سبحانه که معبود و انداد اهل سوره و سجده مسلمانان بجهت متابعت آنحضرت و امتثال امر او تائید شکر و
 سجده مشرکان بجهت استماع اسماء الهیه ایشان از لایزال دعوی که درین سوره مذکورند یا از جهت ظهور طوط
 و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی و شان و سطوح انوار غلظت و عزت صدق و حقانیت حضرت رسالت
 چنانچه صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه تاب و طاقت اختیار ایشان باطل شد و آخرت سجود و انکار استکبار
 محو و منسحق گشت مگر از آن کسیکه اشقی و طافی قوم بود که کفی از خاک برگرفت و بر سینه ارشاد نمود و گفت
 اینقدر پس است و آن کی از اشغای زینش بود که بچشم فتنه و دیدن حق است از وضع زنا و فتنه و فحش و
 ایشان که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که موفقیه بن کزازیب صاحب قصص آورده اند و علامه سی محمد بن
 حکم بوضع آن کرده و در دعا الباطل آن نموده اند و آن امنیت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد ذکر
 اسماء از لایزال دعوی و حاجات مدح ایشان کرده و گفت تلک الخواتین العلی و ان شفا عثمان لشرعی و ان بسره
 بنده آنحضرت رفت یا شیطان یا و از بلند شایع صوت شریف آنرا از پیش خود خواند و مشرکان آنرا شنیدند
 و سجده مشرکان از غیبت بود و گفته اند که چون محمد مدح الهیه کرد و ما را بادی نزاری می نماند ما می دانیم که خالق جمیع هست
 علیم و قدیم مذاق کمی است این زبان شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد پس جبریل آمد
 و خبر داد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بقای شیطان پس نگین شد آنحضرت پس نزول کرد برای شای
 دی این آیه و ما را رساندن قبلک من رسول و لا نبی الا انا متی القی الشیطان فی امینه فینسخ الله ما یلقی الشیطان
 ثم یحکم الله اباده و الله علیم حکیم و این قصه عقل و نقل باطل و موضوع است و بر این آیه را تفسیر دیگر است
 آنست که در وی ذکر این قصه و الله اعلم و صل در سجده نکردند بلکه علماء اختلاف کرده اند در سجده و مقصود
 از خارج سلوة کند یا با جز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بربنا الهی است یا نه و بعضی بعت

است و حرام تلاطم برانی اشباع و نزول بعضی جایز و مستحب و از بعضی فقیه فکله ده اند که جایز است
 مع الکراهیه و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی سجده سهواست و آن خود در نماز است
 و یکی سجده تلاوت است و در آن خلای نیت و یکی سجده مناجات است بعد از نماز و بارز کلام اکثرین نیست
 و این نیز کرده است دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و مانع بلیت در نماز اختلاف است در و اما عام
 شافع سنت است دخول المم احمد و ابی یوسف نیز همین است و احادیث آثار مدینه بایسیار که در حاکم
 نزد کرده و در زاد المم ابو حنیفه و مالک سنت نیست بلکه کراهت و ایشان گویند نیز که فی غایب غیر مناسبت
 و بنده عاجز است از ادای شکر این طیف بیان اگر چه بطریق سنت و استحباب بود مودی تکلیف
 بلا بیان باشد و گویند که استبراد که در باب اشکر نعمت و احادیث و افع است تلاوت که تعبیر از ان
 بسجده کردن یا نه نیست و لیکن آنرا که قابلیت بیان مراد تحت تعلیم دارند که گاه بوجه و آید و در سنت
 نیز بخین واقع است شکر نعمت و گویند از راه نماز از سجده خلاف ظاهر است و چون از بعضی خلفای راشدین
 بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فعل این سجده و آنرا است فعل شمع درست نباشد یک قسم
 دیگر است که آنرا سجده تحیت گویند و در بعضی روایات فقیه رخصه در آن واقع شده چهار که است
 و حرمت آنست و در مستند امام احمد و جامع ترمذی و سنن ابی داود و ابی یوسفی آمده است که چون کسی که
 صلی الله علیه و آله و سلم چیزی که خوشحال میبافت بر روی می افتاد سجده کنند و خطا محبت شکر کردن سحر او را
 عزوجل نماز آن نیز مثل این آمده و بهیچ با سناده صحیح روایت کرده که چون مکتوب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 عنه از یمن رسید به نفرین آنکه قبیلہ بعلان اسلام آورده در ساعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 و سلم سجده فخر بجا آورد و عاکر و بران قبیلہ گفت السلام علی محمد ان السلام علی محمد ان و عبد الرحمن
 بن عوف رضی الله عنه روایت میکند که چون ایشادت ربانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید که هر که
 یکبار صلوة بر فرستد خدا تعالی بر وی ده صلوة فرستد و هر یکبار سلام کند خدا تعالی بر وی ده سلام
 فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ساعت شکر این نعمت گذارد و سجده کرد و لغایت طلوع کرد و چنانکه
 بنده گمان بر آنکه لوح پاکش بر آسمان نیت دارد این سلامی بپایخت و بار شفعه کوناه بالای آن شکر
 تا فصل خلعت را بدید سجده شکر کرد و جز این غیر در حدیث آمده و در صحیح غیر آمده که چون روزی بر او جبرئیل را
 آورد و در آن حضرت سجده کرد و فرمود ای محمد بن عبد الله در رعایت دیگر آمده است که در وقت گذارد و این

مانند شب قدر است در رمضان روز جمعه بیست و نهم سال از که در هر هفته مکرر میشود و در وقت مخرج آمدن ذکر
یوم الجمعة سیالام و افضل آنکه این یوم الاصحی و یوم الفطر و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یکسال
نماز دروزه بیاورد این روز کفریاست و کسانند از زمینها و کوهها و دریاها و غروب غلاتی در روز جمعه میخورند
بجست علی که حقیقی آنجست است ایشان را یوقوع قیامت در آن الاجن و انس کرده و کمال ایشان از خود
از برای قیام تکلیف و ایمان نجیب و ارواح مومنان نزدیک میشوند و درین روز قیود خویش را برانداختن و ناسند
شخصی زیاده بر سایر ایام و در بعضی روایات آمده که این شاخت در اول روز بیشتر است از آخر آن و اندازات
نمود درین روز مستحب است دعا و در حرمین شریفین هم برین است و روزه داشتن روز جمعه علی الفزاده پیش
اکثر علماء مکرر است که روز عید است و روز عید صوم کرده است و روایت است از امام ابوحنیفه و امام مالک
رحمته الله علیه که مکرر نیست این روز مختصر است با جمیع مومنان بر یک عطف و تذکیر بطریق و جوب در
خطبه خطر در عید نیست است و وارد شده است که اجتماع میکنند در شب جمعه احوال ذکره ابن القیم فی کتاب
الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بعباد نزد اکثر علماء مکرر است همچنین تخصیص شب قیام و عبادی برای این
وجه گفته اند که تمام است و ظاهر نزد این مسکین است که این اشارت با کمال طلب باید که همیشه مشغول بعبادت
و عبادت باشد تخصیص بعضی اوقات اگر چه تنگ باشد چیزی نیست و در فضل موت در روز جمعه و شب آن
از ضلالت قبر آثار خاوار شده معلوم در جمیع الجوامع از حدیث احمد و بیقی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم من سلم موت یوم الجمعة اولیة الجمعة الا فانه انما فقه و یومین از شیرازی در القاب از ابن عمر
از ابو نعیم و علیه از جابر آورده کسی که میگوید در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از ضلالت قبر و بیاورد قیامت
و حال آنکه بدست هر شهیدا باشد و نیز وارد شده است که اگر زنده میشود روز جمعه شش صد هزار کس سبقت
باز از کس در شب جمعه و در دینی تمام مردم می نشینند ملائکه با صفت و در جمعه بر ابواب مسجد را می نوسن و مردم را
فلا اول و چون برون آید ایام برای طلبه بر سید از نزد صحیفه را و می دانند که مسجد و مضاف میگردد و درین روز
حشانت و رکعت نماز در روز جمعه فاضله است از هر رکعت در غیر این حک شیخ ابوهریره تسبیح کرده است چون
حقیقی آنرا که نهالی می برانگیزد ایام را در قیامت بر سبقت و هر سبقت که دارند می برانگیزد و در جمعه و در میان
ملائک جمعه را در نهانی میکنند روز جمعه برای ایشان پس میروند در وقتانی او در گمائی ایشان در مضاف و سفیدی
شکل و بویای ایشان مثل بوی مشک و خوش می کنند و در کوههای کافور و می نگرند بوی ایشان جن و

والله اعلم بالصواب و حیرت تا آنکه درمی آیند در شب و نماز و عبادت ایشان را هیچکس نمی داند
و برای خدا فان گفته باشند و حرمت برکات بیت بیع نزد آنان و استحباب شکر عبادت آنان نیز از خصایص
جمعه است و قرأت سوره الف سجده و سوره قل ای علی الانسان در نماز فجر خواندن سوره جمعه و المنافقون
یا سبح اسم ربك و سوره الفاتحه در نماز جمعه خواندن سوره قل یا ایها الکفران و قل هو الله احد در نماز مغرب
و می خواندن سوره جمعه و المنافقون در نماز عشا و می نیز مسنون است و شایسته التزام دارند و هرگز خلاف
آن نکنند و خفیه کرده میدارند تعیین سوره را در هر گز نخوانند محقق خفیه شیخ ابن الهمام فرمود که چنین نباید کرد
گناهگاه باید خواند از جهت محبت امام و دین دارد و صان گفته که مقتضای دلیل کرامت است که ایام تقصیل و
چیزان باقی و عدم جواز آن است عدم عبادت است در ملاوت عدم گفت بند مسکین عهد الحی بن سیف الدین
ظاهر است که علی انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز دایمی بنوده باشند که هرگز خلاف آن مکرری چنانکه ما و شریفیاد
در نوافل و اگر بودا کزنی بود باشد پس از قیام که اکثر بخوانند گاه که ترک کنند جمعا بین الحمد لله و الحمد لله اعلم
و ضایل خواندن سوره که در شب جمعه در روز جمعه بطریق متعده دارد شده فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بخواند
سوره که در روز جمعه روشن شود و در قیامت برآوردی نوری از زیر قدمی تا بلند آسمان و در رایتی آمده که روشن
شود و نورانیت تعیین و آمرزیده شود و برآوردی هر گاه که در بین البقیع یعنی ضایع اگر چه امام و شریف و غیره انعم و زیست
لیکن تخصیص میکنند از اعلام و مختار الله علم و صل و باجماع در جمعه روزی شریف و عظیم است در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا
معلوم شد و عظمت وی در آخرت حدیثی است که دارد شده است مشتمل بر اربعه شریفه و حقایق عظیمه که دلالت دارد
بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند نماز جمعه حاصل میگردد از انوار شود و عظمت و جلال حق پر نور
و نورنا است از آنچه حاصل خواهد شد و در آخرت از قرب پروردگار و دیدار وی حق سبحانه و تعالی کرده است
هم شافعی و ایام دیگر که فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد جبرئیل و حال آنکه در دست او است آئینه
سفید که در روی آنکه سیاه است گفت یا جبرئیل چیست این آئینه سفید در روی آنکه سیاه گفت این آئینه مثال
روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و این نکته سافنی است که در روز جمعه است باعتبار
امتیاز وی از سایر اجزای روز و امتیاز سیاهی در سفیدی پیدار و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت آن
میان سایر انوان سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه بود الخیریت گفت تو هم از جمعه یعنی
دارد و چیست و چه تشبیه جمعه بنوم الخیریت گفت پیدا کرده شده است در فردوس که اعلی در ملک نیست

در روی کشاده را که طولی در عرض آن از هر خد اکس ندانند روی تنهاست از مشک که سرمای آن از غایت بلندی آسمان رسیده است و چون رفته رفته شود در آن عالم میخسند پروردگار تعالی انقدر که میگوید از شنگان خود در گردان وادی منبر راست از ندر که بر آن نشسته گاه پیروزان است و گرد کرده شده است آن منابر نیز منبر های دیگر از طلا و سکه و یاقوت و زبرجد که بر آن شمشیران و حدیقان در پس آن منابر از نور خشنید پس میخسند و بیخالی آن مشک را در جامهای و برهه های و دو ساس پس میگوید پروردگار عزوجل من پروردگار شما ام که راست کردم باشما و عده خود را که در آوردم شمارا در بهشت بخوابید ازین هر چه میخواهید بد هم شمارا گویند پروردگار را میخواهم از نور خدای ترا پس بگوید پروردگار تعالی ما را راغی نمی بودم از شما ساکن نمیکرد اندیم شمارا و سر خود یعنی بهشت بخوابید ازین بالاتر ازین چیزی در یاده برین و زو و شست خریدید هر چه در بهشت است من درجات فضل من بی نهایته و بی اندازه است و او در روز قیامت پس اتفاق کنند همه بر یک پنجه که یا رب بنیامر اوجبریم خود را که نظر کنیم آن و بر بینیم آنرا چشم سر عیاناً تا نهایته مقاصد و منتها مطالبین است که بالاتر ازین مطلوبی نیست بعد ازین محلی سوائی نه وقت سوال این نظر الیک این بود موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لا اجم مجروح زخم آن ترانی گشت و چون وقت در رسید بعد از لطف و مهربانی خود بر سوال آنکه دند و عطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول در حصول سؤل و ااملی وقت است هر که پیش از وقت طلبید و پیش از قسمت ظاهر محرم باز گردد و محاب آنچه که مطر افاد اما لایا ای محلی پس تجلی کند پروردگار تعالی و تقدس ایشان را بنیاید خود را بی پرده پس بپوشد ایشان را از نظر جمال و جلال وی سبحانه چیزی که اگر نمیرفت تفسای و بیجالی برین که نوسند ایشان و باقی مانند در بهشت که جای قنار و وال نیست هر آینه می سوختند و ستمگ می شدند و بعد از آنکه به بیدار مشرف شدند و نور جمال وی منور شد گفته میشود در ایشان را اکنون باز گردید بمناسل خود این نیز از جمله لطف و مهربانی است به بنده گان چه داریم در درگاه غوث داشتن و مستغرق نورند ذات گردانیدن در طاق و تراب ایشان است بر نور و نانی بحال خود بایند و یا سائید بعد پرده های صفات که محال و عجز بای آن لغیم چیست است مشاهده نمایند و مستحق و مستعد تجلی دیگر شوند مشهور در هر دو صورت یکی است تفاوت در کیفیت شهود است پس باز میگردد ایشان بمناسل خود و حال آنکه داده شده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیاده را بفرمودند بآن از حسن و جمال رفواریت و بهشت چه آن جمال صفات است و این نور ذات پس می آیند ایشان بزرگان

خود و حال آنکه پوشیده شده اند این مردان برین زمان و این زمان بر مردان و می توانند یکدیگر را دیده و
 نموده شوند هر یک که از جهت آنچه پوشیده است این را نور ذات حق که تافته است آن نور را بشان چون
 باز آیند بحال خود زمانی بگذرد و روشنند آن نور و در طلب آن در حجب نمایند بصورتی خود که پیش
 ازین بران بود و دیگر که بپند و شبانند میگویند مرا ایشان از زمان ایشان تحقیق بیرون آمده بود و در شما
 از پیش ما بر موصوفی و شیخی که داشتهید و باز آمدند بر غیر آن صورت و بهیئت یعنی این حسن و جمال پیش ازین
 داشتند از کجا آوردید پس میگفتند این مردان این حسن و جمال با نجات است که فحلی کرد و پروردگار تعالی و تقدس
 بر او پس دریم ما از ذات مقدس می دیدیم اینها را نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی و راسته
 الله تعالی میگویند ذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است در رسیده است بکائنات و خلق و مخلوق و لیکن
 نمودن حال جلالت ایشان از عظمت و جلال خود و خواست و فرمود این است معنی نظر کردن بنباتات اقدس
 و می دانند که اینها را بنیادها بر شد که هر یک و منظور از عظمت و جلال است که فاش شدن ذات و تجالی و تقدس
 از ذات و عظمت و جلال معانی و مشابه صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگویم احاطه را نفی کردند در ذات
 را و حاصل در دنیا مشابه عظمت و جلال بدل بود و پیشتر و بالجملة چیزی بنماید که حقیقت و عرفا توان گفت
 که وی حق است و احاطه و ادراک آن مرئی دیگر است و اگر این نیست کسی را در دنیا حاصل بود و فرق آنست که بدل
 بود و نه بچشم شلا عقلا میگویند آنچه مرئی است از جسم نمودن شکل لکن است نه کنه حقیقت جسم آنها هر صفات
 جسم است و با وجود آن در عرف میگویند جسم را و بدو بالجملة اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را
 در آخرت برینند و این دیدن را در چشم ایشان پیدا کنند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود این معنی را
 اعتقاد کرده است مانند انقدر نیست و الله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این حالت همیشه
 در هر عجب باشد مومنان را و چند و زیاده آنچه در جمعه دیگر بود و مومنان دوست دارند عجب را از انجمن
 آنچه میدید ایشان را بر در در کار ایشان از خبر و برکت و مخصوص میگردند با نهمین فضل و کرامت خود چون
 دوست ندارند و خواهند ایشان این را و فرمود و تعالی بخوابید و هر چه را بیدارید شما را بدو هملا جسم همیشه حال
 برینند با شرف و المعنی الیوم ما لم نرید و خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خلاصه نفس انھی لکم من فرة الهمم خود
 با کانون العیون و صل چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای خطبه نبی خریف برآمدی لیل شروع
 در اذان کردی در پیش دست شریف آنحضرت و در زمان شریف غیر ازین اذان نبود و همچنین در

زمان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما چون در خلافت عثمان رسید و کثرتی وفور کرده مردم پیدا شدند که در اذان و دیگر پیش ازین اذان برزید را که نام موضع است بیرون مسجد در بازار مدینه مطهر است و در بعضی روایات آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا کرده پس سخنرمانان عثمان رضی الله عنه در مسجد است که از عثمان است و آنچه در زمان عمر بعد از اعلام بود بی الخطا اذان و این اذان را هم ثانی گفته اند باعتبار صد و شصت سال با اعتبار وجود ثالث نیز خوانده اند باعتبار تسبیح اقامت اذان چنانکه در حدیث آمده است که مین کل اذانین صلوة بهین اعتبار در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اذان بود و متبر و در وجوب سه و حرمت از هیچ نحو بعضی همان اذان است که بجز از خطب است بر نیز از جهت احوالت و وجود و در زمان آنحضرت سبحان الله و اذی للصلوة من یوم الجمعة همین است و لیکن علماء راجع آنرا داشته اند که مخیر اذان اول است که سیم گفت اگر در وقتش که بعد از اذان است گفته باشند نیز که مقصود که اعلام است بوی حاصل میشود و اذان وقت خطبه را برای تنبیه قوم است بر کعبه امام برای خطبه و التزام الفات و ترک صلوة الا این اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت مجوعه گویند نه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم و در زمان صحابه رضی الله عنهم نه بعد از ایشان نیست عمل بروی حد اکثر دیار اسلام و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شد که پیدا کرد پس باید که سنت هم بعد از اذان اول بگذرانند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة و الصلوة گویند چنانکه در بعضی علماء دیده شده است و در بعضی کتب راجع شده است که اذان اول از مختصات نبی است و غالباً این باعتبار آن خوانده بود که بعضی از محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان رضی الله عنه برزید و اعلام کرده بود هشام بن عبد الملك آنرا بسجده فکله و فاعله اعلم و بر هر تقدیر این مختلافی را شنیدیم کرده باشند از ابرعت نبی گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بیعت بر آن کرده باشند بعضی است که در زمان آنحضرت نبود مقصودند و بیعت آن خواهر بود چنانکه از امیر المومنین مورد رجوع تراویح آمده که گفت نعمت الهیة نزد حکم هر بدعت حسن همین است و بر نعل عثمان رضی الله عنه اجماع سکونی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بر وی انکار نکرد و گفته بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون خطبه خواندند او را بلند کرد و در محبت نزدیک شوق و باطنه در اجتماع حاضران بعدی که عثمان مبارکش سرخ شدی محبت شروع بجلی بوارق انوار عظمت و جلال و پروردگار ابلان و انوار و غضب دی سخت گشتی تا آنکه گویا وی صلی الله علیه و آله وسلم نمیزد جیش شکم میگوید محکم و ساکن و نمیزد جیش آنکه فریاد میزند

قوی را و نیز ساند ایشان را از لشکری که بر ایشان حاضر می کرد و اعلام میکند که در وقت صبح بر تمامی نازد
و عادت میکند با در وقت شام می آید و ششون نیزند و بعد از آن فرمودی اما بعد فلان خبر احدی کن بپایند
و خیر الهی بدی محمد و شتر الامر محمد تا وکل محمد بدین وکل بدین ملاک رواه مسلم و در بعضی احادیث
این زیاده آمده وکل ضلاله فی النار و کلمه یا بعد بعد از صد و شتا در خطبه مسنون است و تجاری برای آن بانی
عقد کرده در رفتح الباری گفته که اختلاف است در آنکه اول کسی که این کلمه را گفت کیست بطرانی در حدیث
مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله عنه آورده که داود دست علیه السلام و در حدیث مرفوع اشعری آمده
که فضل خطاب که داود را داده اند فرمود و اما الله الحکم و فضل الخطاب این کلمه است و بعضی گفته اند که اول
کسی که تکلم کرد بدان موجب بن عثمان بن قیل و کعب بن قوی و قیل و کعب بن وایل و قیل و قیس بن ساعده و قول
اولی شبیه و ثابت است و جمیع کرده شده است بیان این اقوال با آنکه اولیست در اول تحقیق است و در
باقی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمال با خدا کردی و تشریف و نیز بدست گرفتنی و بعضی گفته اند که چون
خطبه در حرب میخواند تکیه بر قوس و سیف میکرد و در مجرای عمار و در بعضی روایات تکیه بر خنجر کرده که انکار
قوس و عمار کرده است و صحیح آنست که مکروه نیست از جهت در روایت و بعضی گفته اند که در هر بدیه که
فتح دی بطلب عمار است چنانکه خطبه اعتماد بسلح گفته و آنجا که بصلح چنانکه در بدیه مظهر بعضی
و اندک شافعی در حرم خریف اعتماد و بسبب گفته که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنود است و خیز بعضی
گفته اند که نزد ایشان صلح است کما یسمن فی موسم التا الله تعالی و صاحب سفر اسعادت گفته است که این
معنی بزرگواران و عمار پیش از آن بود که منیر ساخت اما بعد از آنجا و منیر خطبه نیست که بر جنیری اعتماد کرد
نه عمار نه غیر آن و الله علم و آنحضرت خطبه را کوناه خواندی یعنی نسبت نماز و نماز در آن روزی یعنی
نسبت بخطبه و الا در روایت مسلم و ترمذی آمده که بود نماز می صلی الله علیه و آله و سلم میانه و در روایت
ابن داود که آمده بود نماز می بانه و خطبه می میان و ترمذی که در آن روزی نماز می و کوناه خطبه می نشان نموده
و اشعری است و اما که وجه وی آن بود که در و خطبه نصیحت حنی بسبب حضور ما آنحضرت که مصدق
بر ارجح الکلم و نظر بر ارب حکم است و روایه که در طاعت و عبادت کوشد و بدینند پیش خود خوشنویس باشد
لم یقولون ملائعتهم مگر در گفته اند که اگر او باید نه گفتار پس فعل آنحضرت تعلیم است بود و اما با تعلیم قوی
نیز مکرر ساخت و در امام ابو حنیفه نقل کرده اند یا لا اله الا الله یا سبحان الله و در خطبه فی است

ضربان بران سنت مستحب است چه در زمان مجید فاسموا الی ذکر الله فرموده است و در او بدان خطبه است
 و ذکر الله بر بنفقه صادق است و نیز فعل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که الحمد لله گفت و بسته شد
 و کفایت کرد بدان دلیل آنست که انی الهایه و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه
 تنگونیست و در کتب حدیث مگر در بعضی کتب فقه چون در مسجد مدینه و در بعضی از مساجد سلام کردی و چون
 بنمبر آیدی صدی صدی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی انگاه بنشسته و اگر در انشای خطبه حاجتی
 عارض شدی یا سالی سوال کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاری و سایل را جواب دادی
 انگاه خطبه را تمام کردی چنانکه امام حسن و حسین را دید که اخوان و خیران می آیند پس فردا آمد از تبر
 و بر داشت ایشان را و چنانکه سالی آمد و پرسید از دین باسلام پس فرمود آمد از منبر بنشست بر کرسی
 تعلیم کرد و از الیس بنبر آمد خطبه را تمام کرد و اگر در ولشی یا نماجی را در میان جمعی دیدی امر فرمودی
 حاضران را بتصدق و تجویز کردی بیا و فلان چیزی بوی باز خوب و در ایام و خزان بدان که علما اینها را
 از خصایص آنحضرت داشته اند و الله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدند برای خطبه بیرون آمدی از
 حجره اگر در خانه بودی یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش و بی نبودی چنانکه الان متعارف
 شده است و بیرون آمدن همه و در عین و غیره با که با جماعت کثیر با علما بوضع غریب بایند و پیش
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز طواف مالک نبودی و صاحب سفر السعادت میگوید و طلیسان و طوطه و
 جامه سیاه و امثال این طالیس متعارف نبودی و لیکن در شکات از مسلم روایت عمر بن حریث آورده که پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند بر سر مبارک وی و سیاه بود که گذارشته بود و طاف آنرا میان هر دو
 کتف خود و در جمیع لباس سوطا مستحب است و در خفیه در جمیع اوقات و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر
 میکرد با نفقات یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسی که کلام کند و حال آنکه امام خطبه بخواند حال
 و مثال وی همچو مثال جماعت است که بر بیدار و کتابها را تقریرین است بیدار بود که این آیه نازل شد در آن
 ایشان است و ظاهر ایشان در وقت خطبه کلام میکرد و این مثل عالم بی عمل است که مشقت میکنند در
 برداشتن کتب و منتفع نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید جماعت خود را یعنی منتهین خود را در وقت خطبه
 خاموش باش پس تحقیق نگو گفت چه درین امر کردن خاموشی سخن گفت و خاموشی را که بیان امر کرده است
 و او هر که نگو گفت نیست جمیع را و جواب آن بر وجه کمال و نگو کلام غیر مشروع و عیبت فی الصراخ و نحو

پیوسته گفتن باین انصاف واجبست نزد اکثر علماء و امام ابوحنیفه از ایشانست و در سبب امام مالک نیز
 همین است و پیش از این گفته شد و امام شافعی از ایشانست و در سبب امام مالک گفته شد که از شافعی و دخول است
 و از احمد نیز در روایتست و دیگر بدیهه که ابن عبدالبر اجماع نقل کرد بر وجوب انصاف که از فقیه از تابعین اختلاف
 کرده اند و در اسلام و تثبیت مالش بجهت مکرره دارند و بعضی رخصت کرده اند و در سبب امام ابوحنیفه آنست
 که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع دی در نماز صلوٰه و کلام هر دو حرامست و اگر
 در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را بر دو رکعت و نزد صاحب بطلان خروج پیش از شروع
 و خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام کند لا باس است زیرا که آنوقت استماع نیست بخلاف نماز که
 استماع دارد و شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که در نماز تا تکبیر و الاضاغایه و وقت
 خطبه نیست بودی که است و نیز اختلاف است در آنکه در نشسته است و خطبه نمی شود و سکوت کند یا نه یا سکوت
 و بعضی از متأخرین گفته اند که در نشستن در وقت خطبه یا نشول بودن نیز مکروه تسبیح در وقت ذکر صاحبان
 بهتر بود و در شرح ابن الهمام گفته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه با حمد و معرفت باشد تسبیح و تهلل بود
 و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروهات تثبیت عاقلین در اسلام و بر مایه ای از ابی یوسف مکروه نیست
 زیرا که فرض است وجوب ایشانست که فرض است اگر در اسلام اذن باشد و از جهت آنکه در اسلام ممکن است
 هر وقت بخلاف خطبه در دفترند و بدل تا شافع علی خطبه بشود و بعد الصلوات و حمد و خطبه نیز در اول گوید
 و در دیگر اشعارت پیشتر دست گرفته نبود و بعد الصبح و در نظر کردن در کتاب و اصلاح آن تعلیم دایه
 از ابی یوسف آمده است و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمع و در ایستادها جا که التافقون بخوانند
 و گاهی سبح اسم ربک الاعلیٰ مثل آنکه حدیث الغابیه میخوانند و در زید بن نیر این دو سوره میخوانند مگر
 عید و در زید واقع میشد و در نماز این دو سوره میخوانند و صل در نماز تجمعه آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم تجزیه نموده و تجزیه نموده و نام ترک اثم و نیت ترک حنث و اینها را در ترک نوم بمبئی است
 چه نماز تجمعه از نوم دیدار شدن از ان میبرد و اختلاف است در آن که قیام میل که بمبئی نماز تجمعه است فرض
 بود بر آنحضرت یا سنت و دلیل هر طایفه قول و نهی است فتحدیه تا تکلیف جمعی که سنت گویند تا قیام را
 از نقل گویند یعنی نه یا نه بر فرض و اما آنکه فرض گویند نافله بمعنی زیاده دارند که معنی اصل نیت نقل است
 یعنی زبیه زایده علی الفرائض و گویند که اگر میتی قطع بودی نافله تک که مفید اختصاص با آنحضرت است

کلیف بر غرض و طوع مخصوص با آنحضرت نسبت و بعضی گفته اند که در زیارت و دعا است چه طوع و حقی و صلی الله علیه و آله و سلم که مخفی مطلق و مخصوص است جز برای رفع درجات نبرد و عاقل بر این باشد و در حق غیر وی برای کفارت و توبه نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرود نگذاشتی و در سفر و حضر آن غفلت نمودی و اگر گاهی بسبب مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در سه روز پیش از روز حال دوازده رکعت نماز عید آن بگزاردی و این نیز بظاهر دلالتی دارد بر وجوب تجدید بر وی صلی الله علیه و آله و سلم چنان ایستادی که پایهای مبارک وی در رکعتی و در حدیث عائشه آمده که لشکاف قدسای وی و بعضی نقل کرده اند تفسیر قول وی سجان علم آن لحظه و قیام بلکه الا گفته اند که قیام لیل واجب بقصص مذکور در قرآن در حفظ اوقات ثلث شب یا نصف شب یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب و بعضی از ائمه منتم تا یکسال بعد از آن منسوخ گشت باین آیه و در اینجا نیز اختلاف دارند که نسخ شامل آنحضرت هم است یا مخصوص است بآنکه در وجوب نمی است بآنحضرت و ائمه اعلم گفته اند که نماز تجمیع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب سیزده رکعت بود پنج دو گانه و سه رکعت و در یک رکعت و در دو رکعت و در سه رکعت است و نزد شافعی یک رکعت است بعد از گذاردن دو رکعت پیش از روی و سلام دادن از آن و از امام احمد بسبب آنکه در ترجمه گوئی گفت اکثر ائمه و ائمه احادیث یک رکعت است پس من قائلم بدان و گفت سلام بدید بر خود رکعت و اگر سلام بدید و سیزده رکعت کند امید دارم که زبان ننگد و کاتب حروف عفا الله عنه در شرح غرر الحقائق اینها هر یک رکعت را اثبات کرده و تقویت نموده است بعد که اگر زیاده تر یا ثبات یک رکعت نباشد کمتر از آن هم نخواهد بود و ائمه اعلم و اثبات یک رکعت که میکنند باین طریق میکنند که دو رکعت پیش از روی میگذازند و سلام میدهند و در اثبات یک رکعت سلام نمیدهند و حدیثی از سر اذاع شده و شافعی آنرا بر رکعت مفروقه مستغنی می فهم رکعتین محل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده رکعت نبود و در رعایت سیزده نیز صحیح است اما مرد و با دو رکعت سنت فخر است یعنی نماز شب همان زیاده است و سیزده مجتمع است بحساب کردن رکعتین سنت فخر از آن صحیح نیست که در هر رکعت بود و خارج از سنت با ما دو رکعت و هفت و پنج نیز آمده با و تر و گاهی بر تمام نماز شب اطلاق و تر نیز آمده و حکم آن ائمه در محب الودع از آنرا فضیله ثابت شده و ملوه نماز نیز با مغرب و تر شده و وارد شده است که صلواته المغرب و تر نماز و نماز شب است و گدازدی و در آن در آن کردی چنانکه سوره بقره

مسوره آل عمران و سوره مائده و الانعام و دیگر مسوره طویل خواندی و رکوع و سجود و قنوت نیز بر آنرا زده آن دراز کردی و در بعضی شبها در نماز شب یک آیه را مکرر کردی و آنچه نیست آن تعظیم ما بنهم ها که و آن تعظیم ما بنهم ها که است
 از غیر انکه در هر دو گاه اخیر را که تازه از روزگار سابق کردی و در آخر عمر شریف نشسته گشته اید است و چون
 نشسته بگذازد رکوع و سجود نیز نشسته کردی و گاهی نشسته بگذازد و چون بپایه از قنوت مانی و سجده
 مایه سوره بخواندی و رکوع کردی و بپایه رفتی و در رکعت دوم نیز همچنین کردی و باریک دوم را تمام نشسته
 یا ایستاده گذاردی و نزدی از خصصه رضی الله عنها کرده که ندیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 که گذارد نماز نقل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی در صحیحین از عائشه رضی الله عنها گفت چون
 از آن پید کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخر بود اکثر نمازی نشسته و در حدیثی وارد شده است
 بهیست جلوس وی صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که نشسته گذاردی ترجیح بودی و حفاظ و در حدیث طعن
 کرده اند و فقها را در رجوع از رکعت است و استحباب آن اختلاف است و در امام ابو حنیفه است جلوس و نقل بهیست
 جلوس تشدید است و در روایتی از جلیلو ترجیح نیز آمده و روایت است از ابی یوسف اعتبار از ترجمه ترجیح و جلوس
 تشدید افضل است با اتفاق و چون بگذازد نشسته بنزد سوره را و ترجیح میکرد از آنکه دراز میشد و سجود و از
 از آن و درین دلالت است بر آنکه اگر کسی نماز نشسته بگذازد و قنوت و رکوع و سجود و سایر ارکان آن را تمام نکند
 بجای آن و چنانکه در آن وجه نقصان ترک قیام کند بخانه بعضی ناوانان از اصحاب سو میکنند چنانکه شب تا بکی گذاردند و هیچ
 یکی ارکان را بجای نیانند و خواهند که عدوی را که در او خود قرار داده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 اقتضای میکرد نماز شب را بعد و رکعت خفیف بعد از آن تطویل میکرد و کیفیت قیام و کسیت رکعات روایات متعدده
 واقع شده متعدد جمیع در روایت بر یکی از آن انواع و در فعل هر یکی از آن در اوقات قسقه و در طریق اول و آن
 بسو که طریق اتباع و آن طرف در احوال و صحاح مذکور است و در سفر السعاده و شرح آن مسطور در آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و در آنکه در اولی شب میگذارد و گاه در آخر شب و غالب در آخر شب میگذارد و در حدیث
 از حدیث نزدی آمده که متنی شد در آنحضرت در آخر عمر شریف که ازین عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و
 نزدی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر که بترسد که در آخر شب بخوابد
 باید که در آن شب بگذازد و بخوابد هر که امید دارد که بر خیزد در آخر شب پس بدستی نماز آخر شب مشهور
 و خطورت و این افضل است و از بعضی اصحابا شنیده میشود که گذاردن در آخر شب بسی مقام نفع است

در قرب حضرت الهی غراسمه و در حدیث آمده است ابو بکر صدیق رضی الله عنه در واول شب کردی در خطاب
 رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابوبکر اخذ نماز گفت برای عرقه نماز بالقوة و بالجلد البصوت
 رسیده است کوفایت احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در آخر شب گذاردی شب صبح و اگر
 حیانا و اول شب یا دوست آن گدازدی و بعد از آن بر خیزد بر عاستی و ترا احاده نکردی و در حدیث ترنمای آورده
 ما در آن فی المله و شیخ این الهام در صحیح بود که گفته اند که در اول شب و در گذاردن بران بنمیزد بر خاسته تا و
 گفتند که از جهت اینجه در آنکه که اگر بعد از گذاردن بر یک ازان نقش بود و ترا نفل بود و نشد و شیخ
 در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از دو رکعت سبک میگذازد و میخواند دلان اذرا لعلت الارض قل ایاها
 الکا فون و شکر شده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته اند که آنرا و شیخ نیز می گویند ازان و گفته اند که در آن
 آنحضرت آنرا برای بیان جهالت و بعضی گویند که مراد این رکعتین رکعتی القبرست و بعضی گفته اند که دو رکعت و ترا
 در حدیثی وارد شده است که گذاردن دو رکعت بعد از توکای قیام سبک و این بر تقدیری خواهد بود که کسی
 ترا در امل شب گذارد و آنحضرت در نماز و در دو رکعت اول سج اسم رکاب الا علی خواندی و در دو رکعت دوم
 قل یا ایها الکافرون و در دو رکعت سوم قل یا ایها الاحمق و در دو رکعت چهارم قل یا ایها الضال و در دو رکعت پنجم قل یا ایها الضال و در دو رکعت
 و آنحضرت در اول که حال این شیخ این الهام و آنکه در دو رکعت اولی انا انزلناه فی المله القدر خوانند و شیخ حدیثی آورده
 و میگویند که در بعضی روایات تقدیم آمده است و چون از در سلام دادی سه یا رکعتی سبحان الملك القدوس و دو رکعت
 سوم یا ایا ربیند و بخشش حروف خواندی و بعد از آن گفتی رب الملك القدوس و صل آنحضرت بعد از دو رکعت
 در سجده ای راست بر زمین نهادی و یک لحظه تخطئه می بخاری مسلم از روایتی رضی الله عنها آورده اند که
 چون میگذازد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رکعتین چهارم اگر بسیار میبود من سخن میکردم و الا صلیع
 بنمود و نا و فتیکه اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرد بخاری علی شفه الامین و از حدیث معلوم میشود که
 حکم بعد از سنت و در حدیثی است و در حدیثی بانی از برای تکلم بعد از رکعتین فرموده که در حدیثی آورده که گفت
 و در حدیثی صلی الله علیه و آله و سلم چون میگذازد و رکعتین فرمود اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد و الا
 بران می آمد برای نماز گفته اند حدیث حسن صحیح و گفته اند که بعضی اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم می پرسید
 در من انما بین کلام بعد از طلوع نماز و از نماز مسموئه کرده اند که در حدیثی حدیثی ذکر آن می باشد و در حدیثی بود
 که ازان چاره نبود گفته اند همین است قول احمد و سخن منتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هم این

قبیل بود و چون قول عارفان کات لای حاکم کتت خاطر و طاعت است و اگر ز خاک سخن نواز منس نکر و در ویدی
 بود و نیز بطل سنت و در حجاب آماره آن نیست و اگر بخت کراست نگار در نیفت و حسابا و گمیا اعلامه کننده یکبارگی
 در که مظهر نر و شیخ علی بن قاضی حار اله که سفی لمر و حوده تقابله گفته شد که مردم یار را نکلم بعد از سنت فجر
 را بطل سنت و مانند عاده گفته گفت سبحان الله الکلم خارج الصلوة بطل الصلوة و بعضی از اهل طایفه مطبلع
 بعد از سنت فجر را فرض دانند بر حسب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت ادا صلی الله علیه و آله که اگر کتبتین
 قبل الصلوة الصبی فلیضطح علیه جنبه الا این و بعضی میانه گفته اند از شرط صحت فرض گویند و جامعی از علماء
 بکراهت آن قایل مان را بدست میسرند و این هر دو قول بنیست اما از منتهی بخت عدم ذکر اصطلاح و در
 بعضی احادیث ما بدست بخت نبوت آن بحدیث صحیح و جابر علیه طریق توسط اختیار کرده یا استحباب آن فیه
 و اما ما الک میگردد که اگر برای سترحت کند پسندیده بود و قول امام امام اعظم نیز همین است و غیر ما یک فعل
 آنحضرت صلی الله علیه و آله را علم نیز بقصد سترحت بود و نیز این تشبیه اما آنکه علی نقی الامین گفت بخت است
 که عادت شریف مطبلع یعنی وجبه بود که افضل است در مردم فعل شام و در استیقا برای قیام چنانکه در عمارش
 بسبب شده است و اصل اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عمار این دیار از از شب بارات میخواند ثبات
 شده است بحدیث ما بشکر گفت قیام کرد رسول خدا درین شب پس روز کرد و سجده را تا گمان بر دم که قبض
 کرد و شد روح مبارک وی پس چون دیدم آنچنان را ایستادم و در نیم بسوی می و جنبانیدم و از گشتن دار بسوی
 بجنبید و برداشت سر خود را از سجود و فارغ شد از نماز گفت با ما نشد یا گفت یا هو گمان بروی که بنفیر
 خدا نیات کرد حق تو و عهده کرد و نعم لای رسول الله این نیست و لیکن من گمان بروم که قبض کرده شد
 روح تو از رحمت و درازی سجده تو پس فرمود یا ای می یابی تو که کدام شب است این شب نعم خدا و رسول خدا
 و اما تراست بدان فرمود این شب شب نصف شعبان است خدا تعالی می بگوید برندگان خود را بعد از عبادتی
 آمده است که از وقت غروب آفتاب تا طلوع فجر یعنی زیاده بر عهده و در شهای دیگر که در وقت پیش و در شب
 تمام شب میشود و پس آنرا فرزند طلبان و خدمت میکند و رحمت خواهند گارا تا دنا خیر بکنند و می آنرا در حال صبر
 گویند و با که بنا حق کند و شمنی میاورند با مسلمانان و هم از عالیه و حدیث و اگر آمده که گفت اما آنحضرت برین اکتفا
 نمود و برگشت و شب نوبت من بود پس بر آدم در و نهال آنحضرت بعد از آنحضرت و رفیع سر کباب آسمان
 برداشته ایستاده است و دعای کند پس چون دیدم مرا گفت ز سیدی قاضی ما بشکر که میف میکند خدا و رسول

وی بر تو لبس گفتیم یا رسول الله کمال بر دم که مگر در آمدی تو بر بعضی از زنان تو لبس گفت آنحضرت که این نصف
 شعیان است نزول میکند حق سبحانه و تعالی بر آنرا و اکثر از عدد شوهر غنم نبی کلب و در حدیث دیگر آمده است
 که اگر زنده میشوید همه مگر شرک و مشاحن و قاطع رحم میل از ارباب و عاق و بدین قریب و اهل حد و نوشته میشود در روای
 از ارباب و اجمال و نوشته میشوند حجاج و احادیث در فضل نصف شب شعیان بسیار دارد و نوشته آن نقل لیلی است
 بعد از آنکه در روای احادیث آمده است که گشاده میشود در کرامت در چهار شب عید الفصحی شب فطر و شب نصف
 شعیان شب عزت و ماوقت اذان یعنی اذان صبح و بصیحت رسیده است قیام لیل و میام ندارد آن و تابعین از اهل شام بنام
 بن سحران و نعمان بن عامر و کحول که شش سیکر و نه درین شب و عبادت می پوشیدند حسن ثواب را و بخود سیکر و شراب میکشیدند
 و قیام میکردند و سجد از ایشان گرفته مردم فخر این شب را میگفتند رسیده است بایشان در بیان آثار را را سیکر و لیکن علماء
 چهار روز به موافقت کردند بایشان در آن و این اجماع در ساجد را بدست خمر و فدا و زاعی که امام اهل شام
 است تمامان گذاردن را کرده و نمیدارد و از آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم خبر قیام و طویل سجد و استغفار
 برای اهل بیعت رسیده و از مالیه آمده که گفت بود شب نصف شعیان و بود آنحضرت نزد من چون همان
 شب شدیم کردم آنحضرت را دنیا فتم نزد خود لبس گرفت و ما میگویم که زنان را از غیرت لبس پوشیدم من در آن
 خود را حیرتم آنحضرت را در چهارمائی زنان وی نیافتم لورا در آن که در شتم کجوه و و بندگان او را در سجد و شل جاده
 و فاده بزمین و میگویی سجد کجایی و مساوی و امن یک نوادی دهند بدی و ما هست بر اعلی اعظمی تری
 و کل عظیم آنحضرت لبس عظیم سجد و وحی المندی حلقه و صوره و شوق سمع و بصیرت لبس برداشت و خود را پیر و زشت
 بسجده و گفت اعوذ بربک من خطک ما عوذتو فو کمن عفاک و اعوذ بک منک و الا حصه ثار علیک اینست
 کما انشیت علی فکسک اقول کما قال انبی داود و اعفر و حی فی التراب لبس دی حق را آن لبس پیر و زشت
 مبارک خود را و فرمود اللهم ارزقنی قلبا فیما من الشکر لفیلا فاجرا و لا شقیای پس گشت از ناز و در آمد
 با من در خانه خواب و دیدم که بلند رنگ شده است نفس من گفت چیست این تلک نفس تو یا حرم لبس خبر دهم من
 از حقیقت حال خود لبس مسح کردن گزینت بهر دو بیت خود را و نوای مرا گفت وای حرم لبس و در آنرا که چه
 مشقت کشیدند و بر راه خطا رفتند یا حمیرا این شب نصف شعیان است نزول میکند در وی مقتضای آسمان
 پایان وی آمرز و نیکان خود را مگر شرک و مشاحن را در او را زانم و شایخ درین است صد گشت نوشته اند
 در هر گشت ده بار قل هو الله احد و نزد محمد بن بصیبت ترسیده است شیخ امام ابو الحسن بکری رحمه الله از روایت

است در صلوة پنج ایضا اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی را عیاب آن جانب
در ترجیح نموده و بعضی اینجاب اظهار آنست که این اختلاف در نماز اخیر است که آنرا نماز چاشت میگویند
در نماز اولی که آنرا نماز اخراق می نامند چه این را بعضی از سن مکرده دانسته اند و احادیث و بعد و کجاست
تخلیف آمده و در بعضی روایات و مکرده و در بعضی چهار و در بعضی شش و در بعضی هشت و بعضی ده و بعضی
هزار و ده و در هر یک از اینها ایضا عظیم وارد گشته و هر صاحب این گفته که شیخ علی الرین بن علق گفته که وارد
شده است در نماز چاشت هادیت کثیره همچو مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن حمید بطبری که اجناد و نیایاب بر
تواز منخور سیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابقین است که پیش از محمد رسول الله
علیه السلام بوده اند و در کار فغانی خبر سید به از او و علیه السلام تا سحرنا الحجابی است و سحرنا الحجابی است و سحرنا
پس باقی داشت حق سبحان از ان تسبیح در دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در صلوة اخراق و در حدیث
آمده است که در صلوة نمی گذارد و در حدیث دیگر آمده که صلوة الصغری نماز است که محافظت مسکن و
بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوة الله و سلام علیه و آله و سلم گفت نیده مسکن حضرت ابوبکر
که چون غایت آبی که در زیر عمامه و عمامه مسکن بملا خطه جوان کج شواغل ایشان ظهور نموده است و در وقت
باین فرموده و بعضی فرموده است بندگان خالص و تعالی که برای عبادت وی متوجه و متفرغ آمد
این وقت خالی از این مشغول عبادت و نشسته و تعالی بتدبیر استجاب ایشان را و موجب توفیق و توفیق
و تحقیق فرمود جل جلاله و کم نواله و این یعنی استجاب و نصیبت نماز چاشت قول بیشتر از علماء مذاهب
و مشایخ است زیرا که روایت شریفی است که در حدیث است بر جر زانی چه با مشیت بر ابوده علم است که پوشیده شده است
از نانی چنانکه این قاعده در علم اصول نقل نموده است و جمعی از علماء بکار است این قاعده اند و میگویند
لکن در آن بدعت است که بعد از حضرت پیغمبر و خلفاء را شنیدین پیدا کرده اند و اشتغال میکنند این عبادت
بر بدعت بودن آن با حدیث و انانی که در بعضی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که
مورق عجبی که از کبار تابعین مطیع ثالث است گفت گفتن این عمر را میگذاردی و نماز نمی گذاردی گفت لا گفتن میگذارد
از آن گفت لا گفتن میگذارد و او میگوید گفت لا گفتن می گذارد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا انما یعنی گمان
تبریم که میگذارد و آن حضرت آنرا یعنی گمان نمیدارم و اگر چه خرم بدان ندارم و آنرا بگو گفتنی که
کبار صحابه است و روایت که جمعی را دیده که نماز چاشت می گذارند ایشان را گفت انکم لتصلون صلوة

با صلوات بر ائمه و علی و ائمه علیه السلام و امامه اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر آئینه شما مبارک از بر
 نماز بر اگر گذارده است از این چیز خداوند اکثر اصحاب و علی و ائمه علیه السلام را که گفته است که گفت
 گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز نمی را حذر و احتیاطی آمده نه در حضور و نه در سفر و من میگوید مردم
 از آن تحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر آئینه در یک میگردید و علی را و حال آنکه دوست میداشت
 که بگذارد از جهت ترس آنکه غرض کرده شود در راه لازم کرد و بر ما قیس بن عبید که از آنجا است میگوید
 آن وقت کردم بعد از هر سجده و نیز گزیدیم که نماز چاشت میگذارد و مشرق میگوید که میخواهندیم ما
 از آنرا پس این مسوولین شسته میماندیم با بر جای خود بعد از برخاستن این مسوولین از آنجا است که
 بگذاردیم نماز چاشت را پس بعد از این چنانکه مسوولین گفت تکلیف میکنند بندگان خدا را چیزی که تکلیف کرده است
 ایشان را خدا را اگر نیستند البته از اجار شما گذارند بندگان این نماز پس بگذارد از آنجا است که خداوند بگوید
 کرده است گفت در آمدن من در حرم بن از بر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم این عمر را که در مسجد نشسته است
 نزد خود حالتی در مردم میگذارد و در مسجد نماز نمی را پس رسیدیم ما این عمر را از نماز این قوم است که سنت
 است یا بدعت گفت بدعت است ولیکن نیکو بدعتی است و پیدا نکردند مسلمانان بدعتی فاسد از نماز نمی
 این اخبار را تمام است که در فنی صلوة نمی آورده اند و غیر آن است و علماء و جمیع تطبیق میان این آثار
 را احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مداومت نمیکرد بر صلوة نمی اگر چه است را
 بر حفاظت و مداومت آن تکرار فیض فرموده و ترغیب نمود از جهت محافظت آنکه بر ایشان فرض نکرد و در
 مشقت نیفتند و در آن در خروج از عهده آن در مانند چنانکه تفریح کرد و بدان عایشه رضی الله عنها و لیکن
 در گذاردن آنحضرت از آن شب نیست چنانکه احادیث صحیح بدان مطلق اند پس هر که نفی کرد با عیادت خود را نفی
 کرد باطل و نفی و امام داشت پس در جای که مکان بصلی یا مسیح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را و امام علیا باشد
 محفل ناگزاردن این مسوول و نادرین قیس بن عبید را و امت کیسال و در نماز همین تواند بود و نیز این مسوول
 شمول بقدر علم بوده چون اشتغال بعلوم انضال است از عبادت نیز جمیع میکرد و از این برین بجز خدا و جناب و فضیلت
 این را و اعلم توان که نفی بجهت عدم و توفیق با جاره داده و در جناب یا چنانکه قول این عمر را لا احوال چون از او بگوید
 و هر رومی الله عنها گذاردن آنرا ندیده و توفیق با نمایی که از مردم در گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنید
 پیدا شد پس گفت که و خبر و از عدم و توفیق و آنکه در وقت خواندن نماز بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود

یعنی این نماز در هذات شرع است لیکن این ائمه و اجتماع جماع که در ارض کنند برعت است چه سنت
در نوافل و فضیلت آن نهان کردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است و بالجماع هیچ چیزی و اثری
نفی شرعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صحتی مخصوص که در روایت با و است بلا جماع باشد روایت کرده است
ابن ابی شیبہ از ابن مسعود که وی دیدن وی را که میگذاشت نماز نمی را بسوی انکار کرد و ایشان گفت اگر لابد میگذاشت
در آن خانه های خود و گاه در مسجد و در سرفرازش این از این مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و ظاهر دیگر از علماء
تبعه تابعین و توفیق روایات بگویند که سخت است که اگر گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طایفه
استدلال میکنند بحديث عبد الله بن ثقیف که از شامیه را بعین بیست گفت از عایشه سرال کردم که آیا پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم نماز چاشت میگذاشت یا نه گفت نه میگذارد دیگر گاهی که از سفری یا مدی و در حدیث ابی سعید خدری
آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگذاشت نماز صبح را اما آنکه می گفتیم ترک خواندن آنرا هرگز ترک
نیکرد آنرا اما آنکه می گفتیم نماز هرگز نگذاشت آنرا هرگز چنانکه عادت شریفه و اکثر نوافل و طاعات این چنین بود و اصل
سلف از صحابه و تابعین اگر گذاردن این نماز را چنین بود و گفت حکم بود این عیاش که میگذاشتن این نماز را ترک کرد
میکرده روز و گفت منصرفین هر سلی بودند سلف از صحابه و تابعین که کرده می پنداشتند که محافظت و مراعات
کنند بر نماز صبحی مثل محافظت بر نماز عصر پس میگذاشتند آنرا گاهی ترک میکردند گاهی و طایفه علماء سلف در
اقامت نوافل عبادات خصوصاً صلوة مهم چنین بود تا و فرغ از اختلاف عالم و خیرات و مذات و دیگر مکرر و کلمات
عباد و نسا که در زمان مسافر که تعلق و تعب ایشان بدان بکمری است که بعضی ایشان که نسبت علم به وقت نماز
دارند بسیار از خیرات و پاداش که مهم و مقصود تر است از آن ترک کنند بدلیل بیانشی و با الله التوفیق و صاحب
سفر السعاده گفته که مصواب آنست که استقامت بر آن نیز مستحسنت اما اجتماع این در مساجد خوب نیست بلکه
اولی آنست که تمام در خانه گذارند و آنرا عایشه ثمودی است که گفت اگر بر این خسته شوند برای من پدر و مادر ترک
نمی کنم صلوة صبحی را یعنی این لذت هر در که اندیشه شد آنرا دور و بر حاصل شود لذت و مسروری که در نماز
می یابم هرگز رسد تنبیه و دور کرات درین صلوة مختلف آمده فلان بحسب احوالات ایام و احوال سبب آنست که بعضی
اجتهادیه بهیات دیگر واجب بود و بیشتر علماء را اختیار جدا کرده اند چه امامیث آن مجموع صحیح است و احادیث اصول
دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف و الله اعلم و ذات این نماز صلا و شایسته و اشهر و ضلالت و دلیل از انبیا و فضی
والم شرح است بعد از فراغ خواندن اللهم افقرنی و ارحمنی و تب علی ملک انت انتواب الغفور صبر بر این نماز است

و در حدیث عائشه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمده و وصل در نمازید انکه در عید را از ان
گویند که وی خود میکند و کرمی آید در قتلش و این وجه عام است بر تمام دیگر نیز صادق می آید از جهت
بعضی قبیله دیگر نه یاده کرده اند و گفته که خود میکند بعضی و سرور و موجب فرح و سرور در عید نظر شکر از تمامی
ملت میباشند و عید الفتح تمامی نعمت حج که بوقت که عهد اراکان دوست حکم تمامی دارد و وجهی که عید
بر سرشته است شکر از نمازهای تمامی هفته پس شکر از تمامی عهد اراکان اسلام میباشند که باعث اجتماع و فرح
در میان اهل اسلام گرد و وضع کرده اند و شکر از طاعت و عید آن حکم که لازم است که هم بطاعت و عبادت
ساخته اند و چون ادای آنرا و قتی مدین و اتفاق اجتماعی نبود شکر از تمامی آنرا عیدی مناسب
بهان فرج و سروری که فقر را بوصول آن حصول می پذیرد و کفایت است و بعضی گفته اند که عید محبت تقاول
بود می گفته یعنی تقابل و دو سال دیگر بر ساد و چنانکه قافله را در ابتدا و خروج قافله گفته که تقابل در سنت
مروج و باز گشتن بود که با تقاول است بآنکه بر دو و سه است باز گرد و در بعضی خویشی بدایه نوشته اند که
عید ازان گویند که پروردگار تعالی در وی مدد کرده است بآنکه بر دو و سه است باز گرد و در بعضی خویشی بدایه نوشته اند که
برین وجه وارد میشود که اشتقاق عید از عید محبت است چه این احوال است و آن مثال دیگر آنکه قایل شوند
بقلب چنانکه در جنب و عید عمارت شریف آن بود که نماز غیر را در عید که در وی و آن مکان است بیرون
مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافله از آنجا نب در آمد بیان و مسجد شریف
بنا بر دراع است که ذاتی تاریخ المدینه و مدینه جادیل است بر آنکه بیرون آمدن برای نماز عید بسیار افضل است
از گزاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد
بعضی بیرون آمدن و عیدهای دیگر بطریق اصلی بود بهیچین است علی تاس در احوال و در بعضی احوال
که در مساجد دیگر از فضولات سنت است مگر آنکه قدری باشد چنانکه آنحضرت شکر و محبت عند باران و آن
خبر یکبار پیش خود و اهل کرم ازین احوال طوت برین دارند که در مسجد که از مدینه بیرون نزد آن
خدا بل مدینه نیز در مسجد بگذراند و در عمارت از شرف و برکت حضور رانی نشاند و وسعت مسجد
شریف آلمان بر وجه کفایت است با بادانی این بلد و شریفه بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله
و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و کادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الحام میگوید که سنت است که بر باد
بنامه و اختلاف نماید کسی را که با صفا نماز در شهر بگذراند و در آنکه نماز عید جایز است که در آن شهر و در آن

با اتفاق و نزد و مجاز است در سه مواضع نیز اگر چه اختلاف کنند امام و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در فقه عید اصل واجب ثبات پوشیدی و حله داشت تا آخر بریم عید و جموع از پوشیدی از بر آنظار
عزت اسلام و شعایر آن و عار جنت جامه را گویند که از ارمودار است نه آنکه نام جنس جامه باشد مثل
اخریش و غیر آن چنانکه بعضی نویم کنند و گاهی بر و مخطط بخط و سبزه یا سرخ پوشیدی و این جنس بر دور
بمن بسیار بود و بهمانی که گویند این است و محمل و نوزین بر کعبه مسنون و تسبیح است اما لباس شروع
و عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عید الفطر آن بود که پیش از نوبت عیدگاه بچند خرما
انظار کردی و بعد از آن و تر بودی با سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استجاب اکل خرما عادت
اوست که بقید تقوی بهرست که صوم سحیف است و حل مواضع خراج ایمان است المؤمن علوی ماکرمی
چیزی شیرینی و خواب خورد و بهریش آن بود که لذت ایمان نصیب گردد در شیرین رفتن قلب است و اینها
گفته اند که انظار بخیری شیرین انضال است و رعایت مدد و نرد در هر چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم
و فرمودان الله در تعجب انور در عید اضحی طعام بخوردی تا امر حاجت مکرری و حدیث آمده است که هر کس
نمی آید مدد فطر یا بخورد و نمینور و در از سخی تا نماز میگذازد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز فطر است
که چون در وجوب فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تعجب فطر بقصد نیابت یا تمثال امر الهی و اگر
بجز و امثال قصد بودی بقدر سبزی خوردی و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر دو
عید در وقت مشرفیت خراج صدقه بود که منقول است به کرام و چنان اخراج صدقه فطر پیش از بر آمدن
بمسئله بعد صدقه بر آورد و اکل کرد و بمسئله رفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد از نوبت بود که وقت آن بود
از نماز است خرج کرد و صدقه داد و بعد از آن بخورد و بعد از غسل آنحضرت صدقه عید بن و حدیث آمده که از فاک
بن سعد که صحت وی بخیرت ریالت بهیست رسیده و شهرت انجا برده است و غیر این یک حدیث از
شافعه آمده است که گفت بعد از صل خدا صلی الله علیه و آله و سلم که غسل میکردیم الفطر و یوم الفطر و یوم عید
و دیگر از یاد بن عباس اشعری که گفت عرفی را هر فعلی را که دیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شافعه
و دیدم الا آنکه غسل میکنند صدقه عید بن و محمد ثانی حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و اخیر این دو حدیث
درین کتب یا فقه و کتب است اصل حدیثی در کتاب نقل کرده اند غیر از این غیر که در جامع الاصول از موطا
آورده که بود عید الله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه بر و عیدگاه شدت یافت و صلی الله علیه و آله در

متابعت بنده فتاحی آن یکند که در پیش درین باب هیچ است گزافا لا و لوی رضی الله عنه کبیر میگفت
 در نامه راه نجیب و این حکم در ناز انجمن متفق علیه است و در تبرک کبیر و در نظر خلایف امام ابی فدیله است اما اگر
 سر اگر یزید الخنی نیست و آنحضرت صلی الله علیه و آله رضی الله عنه درین است نزد اکثر اهل علم که نسبت بیرون آمدن
 بعد گاه پیاده و سوار نشوند مگر بنده و امام شافعی در این گفته که سیده است اما نه زهری که گفت سوار نشد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه در عید و نه در زمان سیر و نه در زمان عید نظر اما خبری کردنی و نماز میسر انجمنی
 زد و ترک کرد و در زمان حکمت و در غیر نظر آن باشد که چون صدقه خطا یافته و طعانی هم نگار برده شده است
 و بعد در پیش نه تا غیر باشد از یاد اجتماع خواهد بود و آنکه ضعیف بجهت حیا در نشان که مانع است جمال و اسرار
 باشد نیز راه یافته است جلای انجمنی را در اسلام و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بیست رسیدی در زمان
 تفریح و نماز کردی نه افان بودی نه اقامت و نه اندک و جاس و در فعل آنحضرت در تکلیف و عید اختلاف
 است و مختار و در بیهوشی کبیر است در حرکت اهل پیش از فرات و سه در حرکت اخروی بجز از فرات
 و شایع نا سیکو بند که چون در تکلیف است عید و ایات نموده آمد و اخذ اقل کردیم زیرا که کبیر است دفع ایدی
 در نماز حضرت معصوم در شریعت پس خدا قائل اول باشد که انی الله علیه و آله و سلم در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در مصالحتی عید نمیر نمود و اول که سیکو نمیر ساخت مردان بن الحکم است و در وقتی که نمیر مدینه بود و از جانب معاویه
 و در وایتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد و از آن زمین الحکمت از کل که خانه وی در جوار مصلا بود و
 آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز فارغ شدی بر خاستی ایستاده خطبه خواندی و اصحاب
 کتب همه اتفاق دارند بر دایت آنکه آنحضرت نماز عید انجمنی و نظر را پیش از خطبه میگرداد و اگر نظر نبود از وی
 نیز چنین میکردند و در می گفته که بن است علی نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند که
 اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مردان بود و در قیام امیر مدینه بود و در فتح الباسی می آمد که اختلاف کردند که
 کسی که خطبه پیش از نماز خواند کسیت مشهور است که مردان بود و آنکه در صحیح آمده اند حدیث ابی سفید و بعضی
 گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود و در اهل خانه که در وی پیغمبر خطبه خواندی و در آخر چون
 و بعد که مردم بنامی توانند سید نظر این مصلحت خطبه تقدیم کرد و بر نماز و این مصلحت غیر از علم است که چون
 بجهت آن تقدیم میکرد و در تقدیم وی خطبه بلان بود که در این منظر نماز نشسته باشند و خطبه را که در
 سب و نماز است بجهت آنکه مستحی آن بودند و در خطبه شایع بودی که لا اله الا الله بودند و یکدیگر گفتند و آنکه

در صورت ایجاب تفریح کرده است که گفت تقدیم بحسب آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه یا سخن پروردگار
 افعال دارد که عثمان رضی الله عنه ایجاب میکرد و مردمان بر آن مواظبت نمود و اینجاست این فعل بوی شهرت
 یافت و بعد الزناق از این جمیع از سر بی آورده گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاصیه برد و الله اعلم
 و در دفع التذکر شرح ابن الهمام بر علیه میگردد که اخلاص کرده اند و در حق میسر نمیخورد بعضی گفته اند کرده است
 و خواهر زاده گفته که حسن است و در زمان مودودی است از امام ابی حنیفه که لا باس به است ما مخفرت علی التذکره
 و از مسلم که از همان راه که بعدگاه رفتی هم بدان راه بازگشتی بلکه راه دیگر بازگشتی و علمای برای آن
 وجوه نکات پیدا کرده اند که بعضی از آن با مجموع آن منظور نظر شریف باشد و الله اعلم و حق آنست که اسرار و
 معانی که در افعال آنحضرت بود و علایق را درک آن تنگ است و وصول بدان مستعد و گفته اند که بحسب آن
 بود که تا گوای و بعد در اقیاع و مواضع و اماکن مختلف شکسته و اهل آن از جن و انس و ملائکه بر طاعات میمانند
 اهل بیرون و راه سلام گویند بروی و شرف و ثواب این عمل شرف شود و حصول سعادت و تشریف بر و سلام
 بر آنحضرت بر هر دو طایفه که مفید و ناخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست و با آنکه برکات وی صلی الله
 علیه و آله و سلم هر دو راه و اهل آنرا شامل شود و هر دو بر مراتب فضل و بکرت مرور و حضور شریف متنازع و مساوی
 باشد و با آنکه فواید و راجح طیب آنحضرت است تمام کنند و یا آنکه حاجات و زمین را از تعلیم دست نهد و دست نهد
 و صدقه و صدقه و سر و مشایخه جمال جهان افزای وی و مانند آن فضا کنند و یا آنکه اظهار شایسته و شریع
 و سلام در هر دو راه حاصل آید و اظهار ذکر الله و برکات آن در هر دو و بحصول پیوند و یا آنکه اهل کفر و نفاق
 را بشاید عزت اسلام و دفع اعلام دین بکمال بخت بهم الکفار و قل مؤثرا بظلم غناک و اند و مکن گردانند
 و بکثرت عزت لشکر اسلام و دلهای ایشان را بآنها و تبرساند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلحت
 بجانب یمن بود و اگر رجوع نیز بهمان راه واقع میشد بر جهت بسیار واقع میشد پس رجوع از بخلاف راه کرد
 تا آن نیز بر جهت یمن واقع شود بیا نش آنست که قبل از مدینه ظهره جنوبی است و مصلای عید بجانب
 غربی است و از اینجا لازم آمد که رفتن بمصلا از جهت یمن بود و منزل شریف در وقت و وقت بمصلا بر جهت
 شمال پس اگر همین راه رجوع میکرد که رفته بودند بصورت بر جهت شمال واقع می شد و آنکه صاحب
 مواهب مدینه گفته است که این محتاج به دلیل است ساقط است چه ظاهر آنست که اختیار آنحضرت در ابتدا
 حاکم یمن باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سهیل احتمالات و احتمال اختیار یمن و ابتداء

نایست و چه مشهور در مردم است که آن از جهت ترس از کینه اوست بود تا در مقام بلا که خود نایستند و
درین وجه نظرت زیرا که اگر چنین بودی این روش را که هر کجای دعاوت نفسانی تا آنجا می رفت مادت شریف
در همان پله دیگر نایستند و جواب داده اند ازین نظر بآنکه از مواظبت و اعتبار بر مخالفت طریقتی نسبت
بر طریقی معین لازم نیاید فقال بابا برای زیارت قباب از اجایا و اموات و صلوات ارحام که دی ربان آنکه آنرا
جهت تخفیف از دحام و هجوم غلافی کردی با آنکه در وقت فتن بر فقرا تصدق کردی چنانکه در وقت
رجوع چیزی باقی نماند پس راه دیگر که اجتماع فقر و سائلان نبود رجوع کردی تا نه و منج
سائل لازم نیاید و انبوه را صاحب مواهب بتجدید و تضعیف کرده و لیس الامر کا قال و بعضی گفته اند که
باین تغییر طریق تقاضا میگزینت بر تغییر حال بسوی مغفرت و رضا و ترقی بمقام قرب و وصول یعنی چنانکه
پناه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و انبوه خالی از وقتی و خفای نیست با آنکه شاید راهی که بدان منوجه
مصلحت شدی و در تردد راز و نبود از آن راه که رجوع بدان میکرد پس عداستی که کشید از کینه بیشتر خطرات و زیاده
بسوی عبادت و امانت رجوع چون بمنزل آمدی سرست نمودی که در اینجا قصد عبادت نمود و در منوجه سخن
معه اند با آنکه از خطرات در وقت رجوع نیز ثابت است چنانکه درج و غر و ثابت شده است و اگر کل منجه نیز گویند
صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه و نزدیک بود خواست که با ورت لطاعت کند و نصیحت اولی وقت دیا
و خلاف وقت برگشتن که اگر در تر بمنزل رسید چیزی فوت نکرد تا واقع چه بود و بنیای این وجه همه بر احتمال است
و این ابی حمزه گفته که این در معنی قول یعقوب است علیه السلام هر سپهران خود را انداخته و امن باب لحد و ادخلوا
من ابواب متفرقه ذکر این را از جهت خدا را صاحب عین و الله اعلم بحقیقه الحال و ذکر تنقل پیش از نماز عید میدان
در شرح سفر السعاده کرده ایم چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و نیز چون
تسلیم و صلوة عید پیش اندی و بعد از آن نمازی نیست بنامی و سلم و او را اند و در نزدی و نسای از ابن عباس آورده اند که رسول الله صلی
صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمدند عید پس بگذارد و گفت و گفتار پیش از عید و بعد از آن نمازی است که در میان حدیث از ابن عباس
و بعد از آن بن عمری است که از آن آمده و عمل برین است نزد منجه اهل علم از اصحاب پنجه خبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن بن عمری
تاریخ پیش از نماز عید و بعد از آن نمازی است که از آن آمده و عمل برین است نزد منجه اهل علم از اصحاب پنجه خبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن بن عمری
و در حقیقه ساخته بود مردم پس بیرون آمدند و بعد از آن گفت ایها الناس نیست از دست که نماز گذارده شود پیش از نماز عید و بعد از آن بن عمری
روایت است از ابن سیرین که ابن مسعود و مدینه باستان و مدنی که در مردم را که بگذارد از نماز عید پیش از نماز عید و بعد از آن بن عمری

در

و ان نشد وصل در استقامی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صاحب مواهب له یگوید که خلاف
 حکم و حد است بیچ کسی از علماء و سنت صلوة در استقامت اگر ابو حنیفه معنی با حادیت کرد و ان ذکر صلوة نیامده
 و اقبال آن کرده اند جمهور با حدیثی که ثابت است در همین و غیره چاکه آنحضرت گوارا در استقامت و کثرت
 احادیثی که نیست و ان ذکر صلوة بعضی از آن محمول است بر ایشان را و بعضی از آن در خطبه جمعه بود که
 بعد از آنکه نماز جمعه است پس گفتا که اگر اصل آنکه بعد از آن برای بیان جواز استقامت و با
 و خلافی نیست و اصل جواز را حادیت مثبت مقدم است بقاعده فقهره مقدم قول مثبت بر نافی انتفاء این
 است کلام شافعی و نیز و امام ابو حنیفه رضی الله عنه در استقامت نازی سنون نیست و همین دعا و استقامت
 بود بوقول حق سبحان و استغفار و اگر نه کان نقار اید سل السماء علیکم مدراراً و نیز در احادیث و وجوه
 استقامت که مذکورند ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلحت است و در و کثرت گذارد و خطبه خواند و این حدیث
 با جمیع خصوصیات فواید صحت نرسیده است با خصوصیت بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
 و نیز سنت آن باشد که آنحضرت بر آن مواظبت نموده باشد مع ترک التکلیف اما با و اینجا ترک صلوة
 اکثر است و فعل آن جز یکبار نیست و بصورت رسیده است که امیر المؤمنین ع سر استقامت کرده و دردی همین و اما استقامت پیش
 گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله خود که ذکر کند کسی از سلفان این است نماز کند الله پیش از نماز عید و بعد از نماز راه الا شرم و عیال است
 در آنست که این مخصوص بمصلحت است یا تا حال است بمصلحت و منزل را و بعضی گویند اگر در عید بمصلحت بگذارد و غایب باس و در حدیث کرده شده است
 از امی صید تر که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از عید میگذاشت و در و چون صبح بمنزل میکرد و میگذاشت و در حدیث رواه ابن ماجه و ابن حنیفه
 در حدیث دیگر بر تنه و مصلحت پیش از عید پس کرامت در مصلحت خاصه و اگر نماز شرافت و فی پیش از خروج یعنی که ذکر کند و بگوید
 فی الشرح و بعضی گفته اند که در مصلحت و بعضی در مصلحت و در شرح به گفته این نفی باطلاتش و تا اول است امام را و قوم را بعد از شامی بگوید امام
 کرده است و قوم را و گفته اند از این نفی آنست که پیش از عید نماز سنون نیست تا آنکه کرده است فی حدیث و در حدیث ابی یوسف که در مصلحت صلوة
 قبل از عید و بعد از آنکه در اولان منع تنه باشد یا نفی را به در مقدم بر منع تنه یا بوجوب وقت کرامت یا عبادت از آن در هر قدر مخصوص با
 امام است یا تا حال است امام را و قوم را و مصلحت یا تا حال است مصلحت را و بوجوب وقت کرامت یا عبادت از آن در هر قدر مخصوص با
 مصلحت آن در هر چه ایامی و دوری و غیبه نیست و بعد از آن بگوید که نماز در مصلحت و بعد از آن بگوید که نماز در مصلحت و بعد از آن بگوید که نماز در مصلحت
 و بعد از آن بگوید که نماز در مصلحت و بعد از آن بگوید که نماز در مصلحت و بعد از آن بگوید که نماز در مصلحت و بعد از آن بگوید که نماز در مصلحت
 و بعد از آن بگوید که نماز در مصلحت و بعد از آن بگوید که نماز در مصلحت و بعد از آن بگوید که نماز در مصلحت و بعد از آن بگوید که نماز در مصلحت

اگر نازی سنون بودی دستت خالص علم هر شی الله منهد بدان یا نعم لم یوی و قرب بعد نریان نبوت یا
تبرک وی از آید وجود علم حدت نیر داشت گفته اند که او امام باشد و زمان استقامت نازی نیست که ناز
بجاعت بحدود صیانت دیگر غرض صلو عید سنون نیست و الا اگر هر کلام تنها نماند نازی مکنید و نفع و زاری
نماند و طریقه دعا مستفاد یا نبویه بریا دارند درست است و حسن است و با جمله ادوات مرید در باب استفا
خانی از اضطرابان نصیحت و نیبای از طرق حدیث که شش است برین خصوصیات کیفیات بی ضعفی نیست پس
آنکه در امام ابوحنیفه رحمه الله علیه بخلاصه و مقصود آن که دعا استغفار است و تجر زکر و نماز و ثنات
نمود جماعت طلبه و اشغال آن را از اذیاب المتقین و الله اعلم و زو صاحبیه و الله اعلم حقه الله علیه در استفا
نماز است بجاعت و خطبه و خطبه گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با امام ابوحنیفه است و اکنون
خنوی در سبب خفیه نیز بر علی بنده سبب صاحبیه است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دعای استفا
نصر و اتمثال بسیار کردی و دستها بمالعه برداشتی تا آنکه ظاهر میشد سفیدی بغلبای شریف و در دستها
از سربارک و گدازشی گفته اند که و الله هر چند معتبر و مسلم و مطلب تو میر و داشتن و دستها بلند نزد صاحب
مشکوه از حدیث مسلم آمده که استغفار و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت کرد پشت هر دو دست
شریف بجانب آسمان یعنی برداشتن و دستها از آنحضرت دست استغفار بخان بود که باطن کفین شریف بجانب
زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس آنچه شمارفت دست در وقت دعا و روایت ابی داود و نیز مانند
این آمده گفته اند که دعای چنان بر آن مطلب سوال چیزی از جنس نهار باشد منجبت که گردانیده شود
نمای دست بجانب آسمان و چنان برای دفع فتنه بنا بود گردانیده شود پشتها دست بسوی آسمان
بجهت اشارت با فضای نایره غضب و فتنه و بلا و دست کردن در دو داشتن فوت و غلبه عاوده را و طیبی گفته است
نیز تفادول است بقلب حال چنانکه در تحویل روا که منقول و مروی است دستها گفته اند که این تحویل بقلب
روا تفادول است برای تغییر حال و تبدیل مساک با طهارت و تحلی الطهارتی و بعضی گفته اند که این اشارت امر است
کرده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد که این چنین کن تا تبدیل یا بد حال نه عجز و تفادول چه شرط
تفادول است که بقصد و اختیار بود بلکه چیزی و خواست نه بقصد و اختیار انکس واقع شود نازی با تفادول گفته
اند از قبل دست استغفار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چند یا بود کیبای سی خطی و در زمان شریف دی سلمی الله
علیه و آله و سلم بوجوه دعا آنحضرت روزه جمعه و خطبه بود ناگاه اعرابی برخاست و فریاد کرد و رسول الله لبک

مسجد پاک بگذاشتند در بعضی از عزات مشرکان پیشی گرفته و بر سر آب نزول کردند و مسلمان بی آب
بماند و تشنگی بر سر نه غالب کرده حال خود را بر آنحضرت عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند
مشرکان گفتند که اگر محمد غیر یهودی از برای قوم استغفار می نماید چنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استغفار
کرد و زرد عصا بچرخه و دوازده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب هر یک از لشکرا ساقط کرد و دوازده فرقه بودند آن
لشکر چنانکه در بعضی از آن مذکور است بخیر پیغمبر رسید صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که همچنین سخن گفتند و بدین مشهور
شدند که حق جل شانه خدا را آب هدیه پس ستمهای پاک برداشت و دعا کرد و در زمان ابرار پدید آمد که چنانرا
تسکین کرد و بالان عظیم فرود ریخت و اوادیای عظیم بسیدولگران متغیشت اینچند بار است که استغفار آنحضرت در آن
مذکور میشود و نیز در بسیاری و سلم و نزدی با اختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام درنگ
کردند و فرمودند زید بنده حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد در ایشان و دعا کرد و این آمده که فرمود
سبن کس یوسف یعنی قحطیای همچو قحطیای یوسف پس گرفت ایشانرا قطره باران شدند و روی و خوردند
هر دار را و چرخها و استخوانها و میزدند و در آسمان چغیری را مثل دغان پس اوستیان آمد و گفت یا محمد قومه
که امر میکنی بصلوات ارحام ما این قوم تواند بپاک میشوند بخوان خدا را و درخواه از وی باران پس دعا کرد و بار بار
رفت قطره و انقیص این نعمه از نفس سوره تمام در خان در فعل حق سبحانه و یوم فانی السما و در خان تکشف کرد
و گفته اند که ابتدا ای دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قریش را در مدینه شافعی این استغفار بود و گفته اند
بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه و آله و سلم و صحبه و من علی الکافرین و المنافقین و از بنی معلوم میگردد که این
قصه در آنکه بود گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود ابو طالب بقول خود در مدح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی نسبت
به تمام بوجه و الا سایر در جو که استغفار کردند و در مدینه بودند ابو طالب در آنوقت نبود بعضی میگویند که قول ابو طالب
اشارت است بآنچه واقع شده بود و زمین عبد المطلب که استغفار کرده برای قریش و آنحضرت در آن زمان موجود بود
مانند که قول ابو طالب نسبت به تمام بوجه وقوع استغفار نمی طلبید یعنی شان او در حال دعا صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی
است که اگر استغفار کند و او شوند آن لاین آب و دادن تقی تعالی رت خلق را و با جمیع اهل آسمان و ارض و زمین و بیخ
آنحضرت و بر سر معلوم شد که تصرف می نمود علیه و آله و سلم و بعضی میگویند که در آن زمان که استغفار کرد ابو طالب
دنیا و آخرت را از لاق حسی در دقانی و تقیای ظاهری و باطنی بواسطه طهارت استغفار استغفار از اشیای دنیوی و دنیوی است
شکر فی حق چون کنایه بار بار که اگر کارگر گل پس بدیده استغفار از اشیای عالم الحرف الله الکبری فی حق سر

لطم ما ارسل الرحمن اویدسل ثمین رحمة یصیر ادنیرل فی ملکوت الله و ملکه ثمین کل ما ینقص الله یشمل کل
 الا و طه المصطفی عبده و دینه النعمان المرسل و واسطه فیها و اصل لها و یعلم هذا کل من یعقل و صل در صلوة
 کسوف بدانکه مشهور در وقت استعمال خسوف و زلزله کسوف و زلزله است و روایات حدیث بعضی کلمات روایت
 کرده در هر دو بعضی بخار و در هر دو جامع بخار و زلزله و کسوف و زلزله و احادیث که مذکورند درین باب و معجزند
 از فضل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه در کسوف شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر در شرح خود بر نکات
 بر خسوف قمر حکم کرده و خبر امری که در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که آن شمس و القمر آبیان
 من آیات الله فاذا را تیم ذلک فاذا ذکر الله و در حدیث عائشه رضی الله عنها فاذا ذکر الله و در حدیث عائشه رضی الله عنها
 انما فی کسوف راد از آنکه از روی قیام و رکوع و سجود زیاده بر قدر رکعت و دو رات مقدار سوره بقره قرائت
 در رکوع و سجود نیز مانند آن کرده اند که در هر رکعت دو رکوع کرد و در هر دو رات سه و چهار رکوع کرد
 حد رکوع دراز میکرد باز سر بر میداشت از رکوع و میکرد همچنین تا سه چهار مرتبه میکرد و در شافعی
 این نماز به دو رکعت و خطبه است و همچنین نزد امام احمد بن حنبل مشهور و نزد اکثر اصحاب ما فرادی یک رکوع و دو
 خطبه بود و تعداد حدیث ابن عمر مطلق است باینکه در هر یک است و در حدیث عائشه که مال اکشف حجاب مر حال را که در
 صف پیش ایشان را انداخته اند از فساد صبیان که موقت ایشان مصطفی است و شیخ ابن الهیثم احادیث آورده
 بر روایات صحیح و حسن که نسبت به هر یک است و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در اینجا اضطراب کرده اند
 روایات آن بعضی صد رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس لازم است که گنارده شود
 بر وجهی که معروفه موافق است بر روایات اطلاق را چنانکه فرموده افان کان کذا تکفلا و بحسب همین اضطراب
 گفته اند بعضی از شایخ که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت از دعای اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهر
 آنست که در زمان آنحضرت خبر یکبار واقع نشده و یکبار کسوف و زلزله را روایت کرده و نوع آن متعده و در حدیث
 سال بعد و خلاف عام است و آنچه در احادیث آمده است که در وقت آن در روز و رات ابراهیم بن رسول الله بود که
 ماریه قطیفه در سنت ثمان متر نشد و در حدیث در وقت زلزله از عالم فوت مردم گفته اند که گرفتن آنکس بجهت کثرت
 و سجود بود و در میان مردم که در وقت آن بسبب حادثه خطره چنانکه موت یکی از علماء و امتداد آن میانند پس در
 آنحضرت که شمس قمر و آیه الله را باستانه که در لالت یکبار کمال حدیث الهی وضع اولالت میکند خسوف

وصل
 و صلوة
 کسوف

و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت ابرسیالی و موجب غیرت اندابل و انش را که در یک است بآن
 ثورایت و ابهت منظم و کسوف شدند چنین قادت و نیحالی و العیاذ بالله که نور علم و ایمان آزاد میل کشفت
 کند و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا در دهم بیج الاولی بود و درین
 روایت قولی نمکن را که میگویند گرفتن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این بخلاف
 عادت بود و اگر گویند که در غیر این سه روز محال است این سخن باطلست و الله علی کل شیء قدیر و وصل در
 صلوة المخصوصة صدقه خسوف ثانی است بکتاب و منه اما کتاب قول حق سبحانه و اذا کنتم فیهم فانتقم لهم الصلوة
 فانتم بایقہ الایة و انہ اذا خربتم فی الارض فلیس علیکم جراح ان تقصروا من الصلوة و اکثر راکنند که در قصر رباعی است
 بدو رکعت و بعضی از این صلوة خسوف عمل کرده اند که در وی نیز قصر است تبرک بعضی افعال و کیفیات چنانکه در
 سفر قصر است در عدد و کیفیت و بعضی شامل هر دو داشته اند و امام ابو یوسف بر دایمی و حسن بن زیاد از حنفیه
 و در فی ناز شایسته بر آنند که این نماز مخصوص بزمان نبوت است بحسب احرار نفسیات نماز خلفت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم و ظاهر هر مضمون کریمه و اذا کنتم فیهم همین است و مختار از دجبر و الله جواز است بعد از زمان نبوت
 و امامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و غیره بن ایمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دلیل است و قید از آنست فیما لقی است یا بعد از آنست از او من یقوم
 بمقامک است چنانکه در کریمه و خد من هو الله صمد قد الایة ثابت دارد گذاردن نماز خسوف باین کیفیات
 تعایت تا کبیر و حی فطنت است بر نماز که هیچ وجه عذر و ران گنجایش ندارد و نماز خسوف از آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بر وجه شصت و پنج و ثابت شده بدو وقت مصلحت وقت و ملاحظه حضور عدد و دیگر کی از آنکه در جمیع
 ازان وجوه اختیار کرده و مختار امام ابو حنیفه از آن وجوه و جمیع است که در کتاب سه یا بعد از این عمر مردی
 شده است و اگر بکار از ذکر کنیم دور باشد گفت این عمر رضی الله عنهما اگر دیم یا بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 بجانب بخیر پس مواج شدیم و معتبسته ایستادیم در تعالی البشائر ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 تا نماز کند اردو امامت کند برای ایستاد و طایفه از صحابه یا آنحضرت در وی آمده و طایفه دیگر بر پشت منان
 پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بآن طایفه که با وی بودند و سجده کرد و دو سجده بپشت سر خشتند
 باین طایفه بخارجی آن طایفه دیگر که نگذاشته بودند تا بعد از آنکه پس رکوع کرد و آنحضرت بایشان یک رکوع
 و سجده کرد و دو سجده بپشت سر سلام داد و آنحضرت و ایستادند بر پای ازین دو طایفه و بگذارد برای خود رکعتی یعنی

صلی
 در صلوة
 از حضرت

آن کس که با آنحضرت تکرار کرده بود این ترجمه لفظ بخاری است و در جوابی که گفته شد نیز چنین گفته بودند اختلاف
الفاظ و عبارات گفته اند که اینطور ادق است بلفظ قرآن و در روایت ابن عمر هر یک که کدام نازل بود واقع
نشده ولیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت از نیت است ولیکن نه سبب خفی عامست که در سفر باشد یا در
حضر صلوة خسوف جایز است و مانند گفته اند در نماز شامی خوابیده باشد یا نه سفر امام یا هر طایفه که رکعت
بگذارد و در غیر شامی اگر رباعی است یا هر طایفه دو رکعت و در سحر یا طایفه اولی دو رکعت و دوم یک رکعت
و در سبب امام احمد و شافعی نیز همین است از جمله کرم قولی بیاید و از آنکه گفت خیم که اقا و اولاد و انکساثات
آن در وضو بسیار باشد اما ظاهر و در امام مالک مخصوص سفر است و وجود دیگر نیز در کتب احادیث
متعدد طرق در روایات میجوئد که رکعت و چون غرض تفصیل آن چندان متعلق نبود و چون نماز خسوف
باین وجه مدین آنروز زمان نجابت نادر خواهد بود بر همین قدر امتضا افتاد و این برین تقدیر است که چنان
که رکعت صلوة باین پنج صورت پذیر گردد و اگر خوف زیاده بود و دایره مجال تنگ گردد و بگذارد و در وجه
که گفته اند زیاده و سوار بر کوه سجود یا با او اشارت و در بعضی طرق حدیث این عمر که مذکور شد در بعضی جایز است
نشده و اگر مشغول جنگ جدی واقع شود که گذاردن نماز ممکن نباشد قضا گفته چنانکه در غزوه خندق
واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم جلسنا من صلوة الوسطی صلوة العصر و اقمنا بیهتم
و غیر هم تا ما را عانت بقباب و این سحان الله غزوه احد و چند خیمتها داشتند تا با آنحضرت رسید صلی الله
علیه و آله و سلم از شکستن دندان شریف و خون آلوده شدن روی سیارک و خبر آن دعا کرد و برایشان بفرمود
الله اعلم انکم غایب فی جهنم انما ورجع خاصه شریف بود و اینجا و رجعت خدا حق دین بود و در حدیث
جابر آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان می افتادیم پاره پاره میکردیم ایشانرا و گفتند که
ایشانرا نمازی است که محبوب ترست بر ایشان از اموال و اولاد و مال نماز حضرت و بدان وقت برایشان باید
رکعت جبرئیل آمد و این خبر را بحضرت رسانید پس بگذارد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصل
و عبادت ستر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آداب سفر و ادعیه و از کار که در وقت رکعت با صلوة و نزول
تا وقت جمع بوعن از حضرت وی مروی است در کتب مذکور است آنچه اینجا مذکور میگردد و مسئله است
که بعضی دیگر جمع اما قهر که نماز چهار کافری نماز دو رکعت گذارد متعلق علیه است میان طاعت است و بعضی را
طاعتی نیست و در آن لیکن نزد خفیه قهر غیرست و چهار رکعت است نیست و اگر چهار رکعت گذارد

در بعضی
نسخه

و در مشهد اول نشست جایزی افتد و اگر نشست نماز قاسم است و در سب مالک نیز چون در شافعی
 نشست است و چهارگزارین نیز جایز است و ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز سماعی در سفری تمام
 گذارده باشد و در پیشی که مردی است از اهل المؤمنین باشد که آنحضرت هم قصر میکرد و هم تمام و آنطور که
 و میام بصحت از پیوسته و یکس از معاجیه غلام چهارگزاره که از سیر المؤمنین همان که در آنجا میام
 عزافست خود را در موسم حج چهارگزاره نماز آنو جمیعت کرده اند و بگویند که در سب عالیه نیز چنین عادات
 شریف بود که در سفر نماز فرسخ انگار کردی و محفوظ نیست که در سفر سنت گذارده باشد پیش از فریضه
 و نه بعد از فریضه مگر در وقت سنت فجر و نماز روزگانه و در آن سنت بعد از ظهر نیز مردی است و از جانبی از
 معاجیه ثابت شد که در سفر نماز سنت را بگذارد و نماز این عمر گذاردی اگر چه در بعضی روایات گذاردن
 از وی آمده و نیز آمده که اگر کسی گذاردی هیچ نکرده و بعضی گفته اند که خلاف دو سخن ثابت است اما طبع غیر
 علامت نیست و آنحضرت نماز شب را نکرده نکرده اگر چه در سفر بودی و گاهی نیز در وقت حرکت گذاردی یا با خود
 نیز گذاردی و متصل بر پشت مرکب یا با خود جایز است به شرط که بعد از نماز استقبال قبله در وقت نحر میوه و وقتی
 در راه تنگ میرفت و یا در معاصی و یا بالا باران می بارید و یا پانی گل حلائی بود پس در آن وقت نماز
 پس اعلان گفت و نگیر بر پا در دهیم بر راه پیش رفت و یا معاجیه نماز گذارد یا یاد و گویا و این معجزات است
 نماز رکوع و این یکی از قواعد است و گفتند که آنحضرت بعضی نفیس خود را ندان گفت و بعضی گویند و تا بدین
 هر یک از آن است و در بعضی روایات بصحت نیز آمده که نماز المؤمنین فاقدان و اما جمع صدقش است که چون
 در پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا وقت عصر چون نزول فرمودی و صبح کردی
 همان طور عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر در وقت ظهر پیش از زوال در آمدی و در نماز گاهی نماز ظهر گذارد
 و سوا شدی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی در بیست و جمع واقع شدی
 و در بعضی اوقات ظهرا با عصر جمع کردی و در دو بگذاردی آنگاه سوا رفتی و این را جمع تقدیم نامند
 و در غروب و غشا همچنین بودی یعنی اگر قبل پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه درآمدی نماز
 مغرب را تاخیر کردی تا بعد وقت نزول مغرب و غشا رسیدی و جمع تاخیر و اگر وقت مغرب پیش از زوال درآمدی
 مغرب و غشا هر دو را جمع کردی و سوا رفتی جمع تقدیم بدانند و اما در بعضی جمع بین الصلوات واقع
 شده و بعضی احادیث صحت در بعضی معجزات بجا ببرد و بعضی بجا نبرد و بعضی بجا نبرد و بعضی بجا نبرد

اختلاف علامه که تا این حد مجمع یحیی قایلند علی الاطلاق و امام شافعی از نشان است و بعضی مخصوص
 میدانند بحالت سیر نه نزول و میگویند که جمع در سفر و اقامت دائمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع
 کردی اما جمع در حالت نزول و قرار گیری نیست و بعضی بصورت جد و سیر و تحمل در آن مخصوص گردانند
 در فتح الباری میگویند که مشهور از امام مالک آنست که بعضی مخصوص میدانند بحالت غدا یا در سفر و نیز در بعضی جایز است
 جمع تا خبر تقدیم و این مرویست از امام احمد و نیز در وفیق است که سیر و مشورت از سبب وجوب است مطلقا و در فتح الباری
 میگویند که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تا خبر است نه تقدیم و نیز امام ابو حنیفه جایز نیست مطلقا و در قول ایشان است
 که همچنین اوقات نماز قطعی است و ثابت تجارتی که پنجشنبه را بوی راه نیست تا آنکه تا خبر نماز وقت و تقدیم وی را بوی
 کباب بر خورده اند امام محمد رحمته الله علیه در معانی خود می آرد که رسیده است بازترین خطاب کردی نوشت حکام خود را که
 و بی که و ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوات در وقت فاصدا و اجازت کرد و ایشان را که جمع صلواتین در وقت
 واحد کرده است اینک باروی آرد که روایت کردند از ابان بن خیر ثقات از علامه ابن الحارث و وی روایت
 کرد از زکریا که چون تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس محاض نشود و او را خبر احاد و خلاف آنظار و قصر
 در سفر که نهی قرآنی ثابت شده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعودی که آنرا گفت ندیدم من رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گدازده باشد هیچ نمازی را در عیر وقت خود نگردد و نماز مغرب و عشاء را که جمع
 کرد میان آنها بمنزله و در احادیث صحیح طبر و طبر و مد و عفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسبی بود
 نه سفر و نیز وقوع فعل آنرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده
 اند غرضه تنویر است و ثابت نشده که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام
 استمرار دارد و کما حقیقه فی موضع در جامع الاصول روایت ابی داؤد و ابن ابی عمیر آورده که گفت جمع نکرد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز میان مغرب و عشاء هیچ نمازی را که یکبار یا از این غیر نماز آورده که وی
 رضی الله عنه جمع نکرد و اگر گیشب که خبر فوت زوجه وی از جای نرسیده یا خبر فوت و در وایتی نکرد و الا یکبار
 بود بار و از نزدی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکردید و عبد الله در شبی از صلوة
 در سفر هرگز در وقت و حدیث تقدیم در صحاح اقل قلیل است و در روایات صحیح بخاری اختلاف است
 و اندکی بسیاری از آنرا میدان قائل نیستند پس همانا جمع تا خبر در بعضی اعیان و تا ویش آنست که مراد
 جمع بین الصلواتین آنست که تا خبر کرده شود صلوة اولی را و اگر اراده شود در آخر وقتش تحصیل کرده شود

تأخیر را و گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری تأسیه اند که بظاهر دعوت بعیت نه
در حقیقت و معنی و اطلاق جمع بر مثل اینصورت که ضمیمه مجمع در سفر تصور میکنند و باین استخفاف در حدیث
نفسه نیست جمیع آمده است فخر بر او اگر چه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین است که جمع بیکر و در میان
طهر و غیره در وقت و دیگر در وقت عصر و غیره بر همین است از جهت دلالتی که ذکر کردیم و تحقیق روایت
کرده است ابو داود و از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد و سیر میکرد بعد از غروب
آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و می گذارد مغرب را پس می طلبید طعام را
و قشوی میکرد و پسر میگذاشت و عشاء را در حال بیکر و میگذاشت اینچنین بیکر در رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم امام محمد در موای خود میگوید که سیده است با از این عمر رضی الله عنه که وی میگذاشت در مغرب
را و قشوی که تاخیر میکرد و پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول
از ابی داود و از نافع و عهده بن و اذنی آورد که گفت مؤذن این عمر الصلوة گفت این عمر سیر کن تا قبیل
غروب شفق نزول کرد و دیگر در مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غایب شده شفق پس بگذارد عشاء را
پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون در قبیل می آورد او را امر میکرد و چنانکه من کردم
و در روایتی نوافسی آمده حتی اذ اکان آخر الشفق این روایات است که ناظر اند در جمع بطریق
بند بامام ابو حنیفه است و ظاهر آن میباشد که روایات عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع معنی تاخیر
تا آخر وقت و قبیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه و اخذ بجمع کرد یا جمع معنی اخیر اختیار کرد و احتیاطا
لحاظ فقه الوقت و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که بعضی شافعی گفته اند که ترک جمع افضل است و در
روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محض این برای جواز بود و الله
اعلم تنبیه آنچه گذشت صحیح بین الصلواتین در مسافر یا بود یا جامع مقیم و نزدی گوید بعضی از تابعین صحیح
بین الصلواتین در هر بعضی از آنست و این قابل است احمد و اسحق و بعضی از شافعیان صحیح در مطر و این قابل است
شافعی و احمد و اسحق و قابل نیست شافعی صحیح در بعضی از این عبارت و نزدی است و از این عبارات
می آید که گفت من جمع بین الصلواتین من غیر عند تقدانی یا یا من البواب الکبیرة و عمل بر نیست تردد جمیع
امت که جمع کرده نشود بین الصلواتین که در سفر و عرفه انتهی و صلی و نازد جباره مسائل کتاب الخایز
و احادیث و آمده و آداب و مقدمات آن بسیار است از تفصیل مرض و آداب آن و آداب عبادت و آداب

آن و آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم برای عبادت نمودی معین نبودی بلکه در جمیع اوقات در شب
 روز عبادت فرمودی چنانکه در مردم تجارت است که در شب نباید که بخوابد و در روز نشیند و در شب نشیند و در روز
 عبادت کردن مبارک نیست و در راه سبب بدیده آورده که ترک عبادت رفتن شبانه مخالف سنت است و گفته است
 که این بدعتی است که طبعی بودی آنرا باید کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که با دشمنی
 بجای شده و آن طبعی را الزام بلاست خود کرد و گفت اگر ببردنی رود و گوش زنده پس این بهودی خواست
 روز جمعه نصرت طلبیده تا در شب عبادت آنروز که درین بهود است از دست ندهد پس عرض کرد که روز
 شنبه بر سر جای نیاورد که در وی خوف ملاک ببارست پس بادشاه از ترس جان خود در حضرت داند و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم بجهت در چشم نیز عبادت کردی ما امام احمد و ابو داود و از زید بن اسلم آورده اند که گفت
 عبادت کردم اسبق خدا صلی الله علیه و آله وسلم از در چشم که داشتم و گفته اند پس این حدیث صحیحست و درین
 حدیث روایت بر کسی که قایل است که عبادت از مرد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیہقی و
 طبرانی نیز نقل کنند که سرچیز است که در وی عبادت نبود و در چشم و در شب و در روز و در آنجا نیست
 ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میت احسان کردی با موری که دیار در قبر و قیامت نافع بود
 احسان کردی با قارب و اهل دی نبوت و علم و تقدر احوال و تجنیز و تکفین فرمودی و با جمیع صحابه
 نماز کردی و از مرزش خواستی و بعد از آن همراه شده بعد از رسانیدی با صحابه بالای قبر و ایستادی و اورا
 دعا کردی و تثبیت او بر کلمه ایمان و جواب و سوال و شکر و ذکر مدخواست و قبل او را تعجب و تقدر کردی و
 سلام و دعا که بموجب حصول روح و راحت و شرم و رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و منی عادت
 صحابه آن بود که چون شخصی نمضرت شدی در موت شرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و عوف
 کردند پس حاضر شدی آنحضرت وی وفات کردی و تجنیز و تکفین کردی و نماز کردی و تشییع جنازه
 تا بقر کردی چون صحابه دیدند که دایم مشتقی تمام است بر آن اختصاص کردند و چون شخصی وفات کردی امام
 کردند تا تجنیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دید که این هم خالی از مشتقی نیست میت را تجنیز
 کردند و آنحضرت آمدند و بر وی نماز کردند و بعد از اوقات اگر شب بودی یا ماضی دیگر برای نماز نیز
 خبر میکرد و صحابه خود نماز میکرد و دفن میکرد پس آنحضرت بی شرف میت را بر او نماز میکرد و بعد از احوال
 چنان بود که چون میت را یاد کردند و سالی کردی که بعدی دینی هست یا در دیگری گذاشته که آن صحابه

وین وی بکنند یا نه اگر گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی خود میگرفت دین او را ناز میکرد و الا
میفرمودی صحابه را که نماز بکنید بر پا خود و خود نمیکرد و چون فتح کرد خدا بتعالی بردی صلی الله علیه و آله
و بلاد و نوسه کرد و در احوال میگذاشت و در غیر سیدان دین و غیره بود که هر که مالی گذاشت از برای اهل
و عیال است و هر که دینی گذاشت با عیالی عده آن برین است و در نماز جایزه گاه چهار یک گیر گفتی و گاه
نیم و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که منع میکنند از زیاده بر چهار سبب شنید که ثابت
شده است که از نمازی که از آن حضرت گذارده همه تکبیر بود و در آن همه برین اقتضا و اعتبار ظاهر در روایات
در یک یک است مستفیض و مشهور است در روایات کثیره و طرق متعدد ثابت گشته و این عباس رضی الله
عنهما هر دو است که ملائکه چون بر آدم سلام الله علیه و علیهم نماز کرد و چهار تکبیر گفتند و گفتند نه متکلم با نبی
آدم بوده الهی که نبی استند که با او نعیم فی الحکمیة و بدو سلام از نماز برین آمدی و این مذنب امام
ابو حنیفه و شافعی است و گاهی بی یک سلام اقتصار کردی و مذنب امام احمد بن حنبل است در روایتی از کسان
در سلام است و در جمیع الجوامع از فعل ملی مرغزی آورده که یک سلام میداد و از صحابه و دیگران چنین آمده
و در سنن او هر چه تکبیر بر داشته و مذنب شافعی و احمد بن حنبل در حدیث از فعلی که در این کتاب است
نمی بینیم ثابت و انام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم
رفع در بواقی و مذنب امام ابو حنیفه همین است از جهت حدیث نزدی از ابی هریره و احادیث مختلفه
در نیاب آمده است شاید که گاهی پنجین بود و گاهی پنجین و صاحب سفر السعادت گفته است که در باب
رفع یدین در تکبیرات نماز جایزه چیزی صحیح نشده و اصل علم مدینه فائده بعد از تکبیر اول نیز آمده است و شیخ
بن الهمام در شرح هدایه گفته که قرائه نماز جایزه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت زیاده و لیکن
در حدیث نجاشی و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی رضی الله عنه قول او
خطاوردی شده و در بعضی روایات قرأت فاتحه الکتاب و سوره چهارم آمده و گفته اند که هر چه بعد
تعلیم بود تا برانند سنت بود و چنانکه در کتب لغوی این معنی نیز در حدیث آمده و مذنب شافعی و احمد بن حنبل
مذنب امام ابی حنیفه و مالک و ترمذی بر خلاف اینست و از صحابه نیز درین باب اختلاف بود
در طایفه گفته است که خواندن بعضی فاتحه و در نماز جایزه بطریق تشا و عاودن بر و قرأت و از کلام
رشته ظاهر میشود که در او اگر نیست تا بخواند نماز جایزه است و از کلام فتح الهی خیال مفهوم میشود

تا یلین بقرة فاتحه مشرعت است نه وجوب لیکن کرمانی گفته که واجب است در ادنست که در کلام این
 صاحب ما قسده طریقه سلوک در دین است و گفته که نزد ابی حنیفه و مالک واجب نیست و آنچه محفوظ است
 از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نماز میت میخواند نسبت اللهم اغفر له و ارحمه دعا و دعا و عفت
 عنه و اكرم نزل و وسع خطه و اغسله بالماء و الثلج و البرد و نقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابيض من
 الدنس و ابدله دارا خیرا من داره و ابلا خیرا من اهلہ و زوجا خیرا من زوجہ و اودخلہ الجنة و اعطه
 من عذاب القبر و من عذاب النار و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی از عوف بن علی مرسل کرده اند
 که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر جنازه پس یا اگر فرزند او و این را و میگوید عوف
 و چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر آن جنازه خواند آن را زود مردم
 که کاشنگ آن مرده من بودی و الا کن خواندن این دعا شرافت است اللهم اغفر لحینا و متینا و غیر ما کبرنا و کفرتنا
 و انما نأوشا و نأوشا و نأوشا اللهم من احییتنا فاحییه علی الاسلام و من توفیتنا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا
 اجرنا و لا تقبلنا بعدہ و در روایتی و لا تقبلنا بعدہ و در بعضی روایات زیاده اللهم ان کان محسنا قروی
 و حسنه و ان کان مسیئا تجزا و من سیئاته اخرجه الموطا عن ابی هریره در نماز بر اطفال زیاده میکنند این
 دعا را اللهم اجعل لنا فرقا و خزا و اجعل لنا شافعا و شفعا و چون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بفرغ نماز
 کردی بسیار بعد از یکشنبه و در وقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه که در حدیث اینچنین ما قسده است
 و بعضی میگویند که جایز است تا منفس نشده است و آنرا تقدیر سه روز کرده اند و نزد بعضی تا منقون کشود
 و این را یکماه بیشتر احتمال دارد و فقها و دین مسئله نیز احتمالات دارند و بعضی این را از خصائص آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم دارند و بعد از آنکه حدیثی که فرمود قبور معلومت بطلت و نماز من منور است اگر او
 و صواب آنست که عام است و بعضی گفته اند آنکه نماز ناگذارد و دفن کرده شده است درست است و الا
 فلما آنحضرت همراه جنازه پیاده رفتی و نزدی و ابلو داد و از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آدم
 با باخانه پس دید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جماعه از سوالان که بهمه فرمود شرم ندران این جامع
 کفر شنگان خدا تیغی بر پا میزد و ایشان بر پشت دعا و در روایتی مرانی داود و داود است که آورده
 نزد آنحضرت و ابی تا سوار شود پس ابا آورد آنحضرت از سواری و چون برگشت سواره آمد و جنازه را
 فرمود نهادند و فرموده اند تا تیمم الحمازه فلا تجلس حتی توضع مدبره و این فی الشیخ تا آنکه در حدیث آمده

شهادت کنند و گویا که در آن روز بران نماز سنگ خشت و غیر آن کردی و منی و گل سخت نکردی و الا که
 نور عمارت و قبر ساقی و این مجروح بدعت است و کرد و کنایه سفر سعادت و در طالب المومنین گفته است
 که صاحب داشته اند سلف که بنا کرده شود بر فراخ و طهارت و شهور و یازارت کند ایشان را مردم و امر آن
 یا بند و ران و نشینند و رباب آن فعل کرده است آنرا از مفاصیح شرح معانی و گفته است
 که ویرم بنی را قبول که عمارت کرده شده است خشتی تراشیده و تجویز کرد آنرا اسمعیل زاهد که از
 مشایخ فقهاء است انتی در خصصت کرده بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان است و گل کردن فیه
 شافعی از حقه علیه نیز مبرین است و منی که از بی سپهر کردن قبور شستن بآن آمده است که آنحضرت
 و دیگر در میان کوشان تعلیل نیست فرمود بکشتن تعلیل خود را و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابوالحسن
 اسدی آورده اند گفت مرا علی رضی الله عنہم بفرستم ترا به چیزی که فرستادم بران خبر و سواد گفت برد
 گند از هیچ مثال را که آنکه مکنی نقش و صورت اند و گند از هیچ قبر بلند را که آنکه است کنی و قبر بسنم باید و
 بلند می آید همان قدر که نماز کرد از زمین و معلوم گردد که اینجا قبر است تا با کمال کرده نشود آنرا و گشت
 شود بر روی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و صاحبیه نیز زمین برابر است و ستم و گنیزه
 سرخ بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید بر زمین سپرد خدا بر ابراهیم و چند بر روی سگر بردا
 و در حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظنون را دفن کردند مدی اهل مهاجرین بود که بجای حجت
 بدین فو که آنحضرت سنگی گران برداشت و چون آن سنگ پس گران بود استینها بآید و بر روی و حمله کرد
 و برداشته بر سر قرار نهاده و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا بر تعالی بحد
 که گرفتند قبر را بنیای خود را مساجد و لعنت کرد و زمانی را که زیارت قبور را در دله بعضی گفته اند که این منع
 و لعنت و رادلی بود و بعد از رخصت رزمان نیز داخل آنک منع از جهت قلت هرگز است جمیع و فزع
 ایشان است و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر آنکه در سایه آن کاری کنند یا نزدیک آن ایستاده
 و نماز کردن در آنجا مجزیه نموده است و بعضی مد فیه نیز نموده و از عبادت تلافی آن بود که گشتگان را
 زیارت میکرد از برای دعای و رحم و استخار و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت مامور شد که زیارت
 اهل قبیح را بکند و ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشت و همچنین
 زیارت که برای اینجانی بودی آنکه از کتاب بدعتی و کردی و ران او باید ستمی است و در طایات

آنکه که آنحضرت فرمود که هر که زیارت مالکین خود کند یا یکی از آن در سهر روز عجب اجر زیاده شود و او را کفایت
 شود و در بار استغفار و تصدق بر ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چنان که در کتابهای معتبره که در اسلام علیهم
 السلام باریان و المؤمنین و المسلمین و انما انشا را حدیث کرده اند و نیز آمده است که آنحضرت فرمود که هر که در روز عید
 بود و گذشت پس روی سبک بجای آنکه آرد و فرمود السلام علیکم یا اهل القبر یعنی اهل گورستان و اگر انعم سلفان
 و محسن بالا فرود خواندن آنجا اگر کسی و سوره اخلاص یا زوره یا رو بخواند و همین رفاقه و پس و بنا که نیز آنجا آید و آثار
 آنکه است عادت نیز فرمود که برای میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این
 مجموع بیعت است نه برای تنزیه اهل میت و جمع و تسلیه و مبعوض کردن ایشان راسته و مستحب است اما این اجتماع
 مخصوص و مخصوص ملاکات تکلیفات دیگر و عزت اموال بی و میت از حق تنافی بدعت است و حرام است
 و حد تحریم تا سه روز است و بعد از آن مکرره و بعضی تا هفت روز و نیز نیز کرده اند و بعضی گفته اند که تحریم
 میت تا هفت روز است و تحریم مایه یک روز و تحریم جز یکبار نباید کرد و اگر کسی از این حقیقه دور
 قرآن خواندن بر سر قبر آنجانی است مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنجا آنکه قبر را گرد و داشته باشد و بر سر
 بخواند کرده است و شیخ ابن العمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند و در شان فارس آنجا خوانند
 غیر نماز عدم کراست است و اما علم و عادت نبوده که اهل میت برای کسان که تنبیهت بیایند طعام کنند و در
 بعضی کتب گفته اند که اگر از وقت مال برای جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث طولی کنند جایز است
 نه دیگر آنرا از بیای میت و همسایه های او مبعوض و نا برای اهل میت طعام فرستند چه انشا الله تعالی
 صیبت مانع است و ایشان فرصت طعام بخین و تهیه آن ندارند چنانکه آنحضرت فرمودی جعفر بن ابیطالب کردم
 نماز شریف فرمود پس از برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را بخیر که شایع و مانع است آنان و
 اختلاف است و در خود این طعام غیر اهل میت را گفته اند اما که نشوند جعفر و بن میت جایز است
 و صلح و صلح و رواتب برادر حسین و رواتب آنجا مانع است غیر از این که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در
 روز شب بطریق وظیفه میگذازد و مانع از مکره و غیر آن زیرا که چهار رکعت پیش از عصر را در رواتب ذکر
 یکشنبه و حل آنکه آنرا از مکررات نمی شمرد و با وجود آن بعضی اطلاق مواظبت بر رواتب کردند پس باطل است
 اهل بر اعم از معنی ناگفته چهار رکعت مع غیر از مکررات دارند اگر چه در نه گفته اند اما خود باشند و
 مکررات همه در یک مرتبه بسته چنانکه معلوم گردد و لیکن این سخن خلاف مشهور است و در رواتب معنی دوم غیر

آنکه است که همیشه میگردد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر تا زین عالم رفت و آمده که دو نماز بود که ترک نکرد آنحضرت در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگردد آنرا تا طلوعی شد برود و گاه خود را طرد و جل و ادا و بیت و بیت باب بطریق مستعد آمده صبح و آنکه آنرا شب عصر بود پس قطع نیست مگر آنکه گفته شود که این از حقا بصر آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و حق خبری کرده چنانکه در روایت ابی داود آمده که نمکند آمد در مسجد الحرام صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت بعد از عصر و حق میگردد از آن و میباشست مردم و مال را و حق میگردد از آن دور و رانی آمده که این دو رکعت را در خانه شریف میگردد و در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میباشست تخفیف است را و چهار رکعت بعد از ظهر نیز آمده و در مسلمانان احمد و سنن نسائی و ترمذی مروی است که کسی که غافلت کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر تمام گرداند و خداوند تعالی بر او بخشش و روزی و شایخ ابن الهمام میگوید که اختلاف میکند از این عصر که این غیر کتبین را بعد از آنکه است و در تقدیر ثانی اما میتوان کرد و تسلیم کرده بانه و نزدین و ارفع شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر یک سلام باید و سلام حاصل شود و بعد از آن خواه حساب کرده خود را شب از دی یا نه زیرا که بعد از یکدهمین ابلع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق است و بعد از آنکه استی گفت بنده مسکین غنا الله عنه ظاهر آنست که این چهار رکعت و برای دو رکعت سنت است چنانکه بعد از غشاء و عمل شایخ بران است بیک سلام و آمده علم و انداخته عصر از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که گفت میگردد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از عصر دو رکعت رده ابو داود و در ترمذی است از دی رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگردد از دی پیش از عصر چهار رکعت فصل میگردد میان آنکه تسلیم بر آنکه تقریبی و کسانی که تابع اند ایشان از مسکین و مومنین رده الله ترمذی و در فانیست از این ترمذی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود و حق کند خداوند تعالی هر دی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را روایت کرد و انیمه ش را احمد و ترمذی و ابوداود و روایت کرد این خبر بر دین جان در معجزین خود و از جهت اختلاف بین روایات است که نهیست حنفی بخیرت میان چهار و دو جمعا بین الاحادیث و چهار افضل است چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما ما به مغرب دو رکعت است بعد از دی مروی است از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت احضار نمینو اتم و که ششم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرات میگردد در کتبین بعد از مغرب و در کتبین قبل الفجر قبل یا ایها الکافر من و قتل هو الله احد رده الله ترمذی و گاهی بطریق مروی در فرات از این عباس آمده که گفت در از کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

و سلم از آن راه در کتبین بعد از مغرب تا که متفرق شدند اهل سبزه راه ابو داود در آینه نشانید و در وقت است ایستاد
از وی و از عایشه آمده رضی الله عنهما گفت بگذارد و آنحضرت عشاء را هرگز پس از آنکه در بیت من مگر آنکه گزارد و بگذارد
یا شش رکعت راه ابو داود این مانند گذاردن چهار رکعت بعد از ظهر که با کتبین شش شش میبود و در حدیث سلم آمده
و گفت ما بیش یکبار در آنحضرت عشاء را با مردم پس می در آینه خانه داد بگذارد و دو رکعت آنرا گذاردن چهار رکعت
پیش از عشاء و احادیث در نظر نمی آید و عمل اهل عربین بر آنکه گذاردن آنست و در کتب خفیه آنرا استحب داشته اند
و الله اعلم و در سفر السعادت میگوید که آنحضرت بجز عشاء و سبزه راه را در خانه گذاردی و نیز بر آن تفرغ فرمودی
و فرمود بجز بر تر ناز و بعد از آنکه بر نمازی است که در خانه خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت خوب که در هر وقت
مسحبه کند و از جهت تاکید کردن آنحضرت و گذاردن این دو رکعت در خانه بجهت تاکید آنکه اگر کسی این دو رکعت
در سجده گذارد بخیر است که از سنت از جهت وقوع وی بر روی سنون مام مروری گوید که کامی میگردد و از
جهت مخالفت هر فعلی که فرموده اهل جلودانی بود که در نماز و کثرت عبادت عجزی باشد و لیکن اولی افضل بود از جهت
مخالفت فعلی آنحضرت و امر برای استجاب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت بعد از عشاء خاستگی و فرمود
آنکه بگذارد انتظار آن دارند که بر دارند از فرمودن صلی کتبین بعد از مغرب قبل از آنکه تکبیر بخت معلوم فی طبعین و
مخالفت و تاکید وی صلی الله علیه و آله و سلم و سنت با واد بخدی بود که در سفر نیز بر آن مخالفت کردی و مردی
نیت که در سفر هیچ سنت را بر نگذارد و بگذارد بجز سنت خود و بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نیز بعضی
سنت فجر واجب است چنانکه در دیگر بگذارد که سنت فجر ابتدائی عمل است و در تمام عمل با جرم منایه و استقامت نشان بزرگواری
شده و سنت گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن کتبین نخست بعد از صبح و بعد از عصر است
از ظهر بعد از آن سنت بعد از عشاء بعد از صبح سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از
ظهر است در مراتب بعد از سنت فجر ذکره الشیخه تمثیله در عائد ناس متعارف شده است که بعد از سنت فجر
ظهر و سنت مغرب و عشاء دو رکعت فعل میگردد و وجه آن معلوم نمیشود و مگر در ظهر و عشاء که چهار رکعت بعد از آنها
آمده است و بعد از سلام نیز آمده پس این دو رکعت بآن دو رکعت چهار میگردد و اما در مغرب و عشاء که در بعضی
روایات با سنت و در بعضی بی سنت پس کاشکی چهار رکعت بگذارد یا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنست که نیز
عالی از عبادت نیست همچنین عادت مردم شده است فدر بعضی سوم زکوة زکوة و سنت یعنی نماز و فرستادن طهارت و پاکیزگی
نیکو از زیاده انا ناد قل الله تعالی بر یکسایطی طهریم و در شرح ادای حق واجب و نصاب جمعی که زیاده بود

نوع سوره

حاجت باشد و گاهی بپیش مالی واجب نیز اطلاق کنند زکوة موجب نماز مال و طیب و طهارت و بی عار
 و صاحب المال و طهارت و بی عار و طوبی است و بعضی زکوة از تزکیه که شهود را میبکنند گرفته اند که تزکیه صاحب
 زکوة میکند شهادت میدهد بهمت ایمان و زکوة را صدقه نیز میگویند که وی دلیل است بر صدق صاحب
 وی و صحت دعوی ایمان و این است که وجوب زکوة بعد از هجرت است و نیست تا پیش از وجوب رمضان
 یا بعد از وی و دعوات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در زکوة و صدقات دیگر مثل نشر و انندان مراعات
 فقر و بیچارگی و صیانت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن ایشان را بدیانت و امانت و رغبت به
 محنت و کشف غش وین ادای واجب است و این در ابل که منفعت در وی بیشتر از ذکر است نیز ازین باب است
 اوقات و احوال و اموال نیز فرمود تا مال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکند و از اموال جایداد انتخاب نمایند
 زیاده بر قدر فرض از اموال و ضیاعات نماند و شرط نماز و حلال که ناظر در سیر و رفیق است ازین
 باب است و از رعایت و حکمت و عدالت است صلی الله علیه و آله و سلم که زکوة را در چهار صفت مال
 وجود آن میان خلق بیشتر و اعتبار مردم بآن فراوان ترست و در اول آن اکثر است واجب کرد
 دادن آن با ساقی میسر گردد و در گرفتن میسر موجب دفع حاجت گردد و در یک صفت زرع و شمار چنانکه وجود حرث
 نگیرد و مانند آن نه مثل قبولی و نظیر اداست که در اندک زمانی تباه گردد و دوم صفت بهیمة الانعام
 از شتر و گاو و گوسفند صفت سوم زرد و سیم که فحاش عالمیان با اعتبار تقویم اشیای بدان است صفت
 چهارم اموال تجارت از هر صفت که باشد مثل قیاب و ظرف و فرش و سایر اشیاء مانع و در جمیع
 سنوات اموال در هر سال یکبار فرمود و در شروع و نماز در وقت صلاه و در دهان مکالم آن که وقت حاصل
 شدن غلّه است و درین نیز رعایت فایده عمل است هم در باب اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال حصول منفعت
 مال و نماز آن با خلل و ترش و نیست که بنییل و غیر آن در سال غالب بلکه تقیین است و در وقت حصول غلّه
 و نماز بعد و کمال آن آسان ترست و در رعایت جانب فقر و ابا و بنا و از حصا و با و زکوة ناخرد
 بهمال راه یابد و شعر گرد و درم از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال سهولت
 منفعت وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نموده پس در مال که بی منفعت و تکلف بدست آید همچو مالی
 که ازین بابت در زمین پیدا شود خمس واجب گردانند و برگزین سال مرثوت نگردانند و آنچه از اموال
 در تحصیل آن مشق و کفایت باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه در مع و نماز که باب بالان حاصل گردد شتر

و اما چه گردانید ما گریز بادت تکلف و سخت تمناع بود چنانکه زروع و قمار که بدو لایق یا بنگاهد شتر یا خیرین
 آبی ماسی که در نصف عشر واجب کرد و آنچه تمناع است محل و ثوب و ایم انا لیکاب شفت و اسفار و رکوب
 چهار و معدن من بیا و اکتاف عالم هیل یک فرمود و لا بد و در تعیین این اعداد نیز اسرار خواهم بود که جز
 علم شایع بدان احاطه ننوا نم کرد و در سرفوی از مال محسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شایع بدان در سطفا
 تعیین فرمود و نصاب و نعت بمعنی اصلی و مرجع ابد و نصاب هر چیز آن بود که چون این چیز بدان فرمود
 تمام شود و اثری خاص و حکمتی مخصوص بدان ترتیب گردد و نصاب زکوة قدری از مال که چون بدان حد
 برسد زکوة واجب گردد و در شرح شریف در بر منتفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در فقره و سبب
 دوم که مبلغ آن بحساب دیار یا پنجاه و دوم تو بجه باشد و در سبب متقابل که وزن این دیار هفت
 و نیم تو بجه بود در فلات و ثمار پنج و سن گفته اند که ششصد و پنجاه و سه است و در سبب سبب
 در گاو سی و در شتر بی و اصل و در نصاب تعیین مقدار نصاب زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم
 و عمل نظامی را شدن بجز از دی بلان کتاب ما جماع است بدان بعد از آن و این مقادیر اعداد غرضی علم شایع
 و دی آسانی است و نامه مسایل باب و نصاب آن مذکور است از اینها اینچه پس است و هرگاه کسی
 زکوة بخفت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آورد می آورد و اگر دی بکلم نفس قرآنی که فرموده من لواهم
 صدقه فطریم و فطریم بیاصل طریم و مراد بصلوة معنی و راست مگر هم بلفظ صلوة بود و افاق و النسب باشد
 بلفظ مضمون چنانکه فرمود اللهم صلی علی لای ابی ادنی و از نیاست که در بعضی احادیث مانع شده است که فرمود
 و سلم منع کردی که کسی صدقه خویش را با نذر و فرمود عابد در صدقه حکم سنگ دارد که میفرمونی خدا را پس بگویند
 بر تقدیر ملک اختیاری است چنانکه بیع و سبه اما کثر بمراث رسد اگر سبب ندارد که در ملک رشت غنی از ملک
 نیست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شتران صدقه را بابت میارک خود داغ کردی و غلبا داغ برکش
 اللهم صلی علی عمر بن العاص که دی صدقه را بر وجه مطلوب و مرغوب می آورد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 کردی و در داغ کردن حیوانات علم را اختلاف است صحیح است که اگر در آن مصلحتی باشد مثل غله و شتران
 و نیز کردن تا مختلط نشوند جایز است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در داغ کردن شتران صدقه
 حجت است و لیکن باید که داغ بر روی نکنند که از آن نمی واقع شده است و در داغ کردن آدمی و شتران
 نیز اختلاف گرفته است و صحیح حرمت و کراهت است مگر نزد انحصار علی و آن بقول طیبی جاذق و ذلک

کامل آن بعد که جوارح و اعضا از معامی و حرکات شنبه باز دارند و بعضی عبادت آمده که پنج چیز نقص میکنند
موم را کذب و غیبت مفید موم است و امام گفت اگر به غیبت نرفته باشی که ام یکن را از روزنه سالم
و باقی همانداختن است علامه که موم افضل است با صلوة جمعه بر آنکه صلوة افضل است از جهت حدیث
اطلعوا ان خیر اعمالکم الصلوة رعاه ابو داود و غیره و آنکه در حدیث نسائی از ابی امام آمده که گفت آدم حضرت
رسول را سلی افتد علیه ماکه و سلم بفرما کار می که اندکتم آن کار را از خود مولا دم گیر بخود موم با کبج علی
نیل آن نبود مالتا بر ادنی ثمانت و در بعضی موم خواهر بود که از فواید و غرات موم است که مناسب بکمال مایه
بود و الله اعلم و در فضیلت موم حدیث بخاری آمده که حق تعالی میفرماید موم برای من است و من جزا
میدهم بوی و در روایت دیگر آمده که هر عمل نی آدم برای دوست و موم برای من است و من جزا میدهم
بوی کتابت از کثرت صواب موم و برای آن و در موطا آمده که هر سنه این آدم بهر چند است تا بقصد
مگر روزه که آن برای من است و من جزای میدهم بر این چنانکه قدر و کیفیت آنرا بن من کسی ملاندر مطلع میگردد
کسی را بران مبنی و سلطت ملائکه جزای دهم و آنکه فرموده روزه برای من است و حال آنکه همه عبادات برای
دوست تعالی شان مقصود ازین زیارت تشریف و تکریم است و نیز گفته اند که عبادت کرده شده است بهر موم
حق تعالی به پنج کاری در پنج عصر از اعضا تنظیم کرده معبود خود را بهر موم اگر چه بصورت نماند سجد و نشاء
اموال و قصد می از راه و در زیارت کردن و گردوی گشتن تنظیم میکنند و نیز در روزه با را که شرک است
راه نیست یعنی بجز دفعی و اگر گوید که من روزه دارم و یا در آن فعل خواهد بود نه در نفس فعل خیر نفس صاحب را
خطی نیست چنانکه در حدیث بخاری آمده است که ترک میکنند خور طعام و شرب و مهمات خود را از جهت
من پس از آن فرمود الصیام لی و اما از بی به مراد شهور جماع است چنانکه در بعضی روایات تصریح ذکر آن
آمده یا تمام شهورات و اشارت است بکف تمامه اعضا و جوارح از معامی و بعضی از فقین گفته اند که استغنا
از طعام و غیره از صفات ربانیت است و چون تقرب بهت بنده بدرگاه غرت با آنچه موافق صفات
اوست تعالی با صاف کرد و تنهایی آنرا بخود و با بجله عبادت صیام ما شانی عظیم است بقی عبادات خصوصاً
صوم رمضان که فرض است و بعد از آن حضرت کریم ترین معاد و ترین خلق و اما حضور صادر رمضان که خواست
و بخشش او به مردم از هماد و قات زبده بودی و صدقات و خیرات دی و دایمی و ایام رمضان مفت
گشته و بگذرد نماز و انکاف و زیارات و حج ساعات روز و شب و سحر و ناشی و چون این ماه عظیم است و منی

هرکات و کلمات است و نعم الهی تعالی نمیدرسد بر بنده گان اهل و اعظم شکر و دان آن نیز بانواع عبادات
 و قربات اکثر و ذکری و چنان بود حضرت و اسباب الهی که در وی متضاعف بود و حضرت سبکبایان که
 غلظت انوار صفات و محل آن کلمات حق سبحانه بود نیز شگافه شدی و آنحضرت در شب میل میلان با قافله مجرب علی
 علیه السلام میگردد و می بود نزد ملاقات جبرئیل و در خبر نیز ترانه با و دان که میسر شد و شعل میگردید و هرگاه میگرد
 بر جبرئیل قرآن را میخواندند و وی بطریق در است چنانکه خلاصه بهر گزین میخواندند و نیمه تنبیه بر آنکه آدمی
 ما با یک در ایام شریف و در اسام خیر و نور محبت صلوات در کسب خیرات و احراز وجود میلش بر بیشتر و بعد تر و
 حاجی تر باشد و با الله التوفیق و بعد از نیست صوم رمضان و رسته تا نیمه انحراف و آنحضرت در راه رمضان
 روزه داشته بود و ابتدای نزول قرآن در شهر رمضان و همچنین نزول وی با آسمان دنیا یکبارگی و در شهر
 رمضان گفته اند که نزول صحف ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول تورات در شب ششم از رمضان
 و نزول انجیل در شب یازدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت و انظار تعمیل کردی
 بعد از آنکه که متعین شدی غروب آفتاب و در سینه تاجیر کردی و صحابه را برین تعمیل و تا خیر فریب نمودی و صبح
 کردی و انظار بخیر می چند کردی و اگر خرابان بودی و می چند از آب خوردی و فرمودم سحر الرحمن التوبه و نیست
 با خفا فرمودی اللهم یک صمت و علی زندگ انطرت تقصیل منی و این کلمات نیز خواندی و سبب الطمانین
 الحروق و نیست الا جز و ما نزد انظار سحر است و نمی کردی ما میم را از غش گفتن محبت کردن و جنگ کردن
 و بویاب می نام مشغول شدن و اگر در رمضان سحر کردی نگاه انظار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگر آنکه نیز غیر
 دیگر میان انظار روزه و علما را اختلاف است در آنکه صوم افضل یا انظار اتم ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر
 و بعد از آنکه ملایم بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیارت شقت و لمحق ضرر و اگر متضرر
 گردد انظار ادا است و شبها در رمضان اگر بغل احتیاج شدی و در شب غسل کردی و در بعضی شبها تا خیر نیز
 نمودی و بعد از صبح غسل کردی و علما گفته اند که غسل در شب اول و افضل است و در نماز رمضان حجاب است
 کردی و مسواک کردی و در سینه در آتش ان بیا تو نکردی و دوری از سواک و اکمال در رمضان و در
 صبح نشسته و در سبب امام ابو حنیفه نیز مجاز آنست و روزه نماندگاه چندان بیانی استی که گاه از خجسته دیگر
 انظار ظاهر کردی بیانی انظار کردی که گاه برودنی که دیگر روزه نماندگاه و داشت و گاه بیج حاضر روزه و
 تعالی گفته در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتنی و از مسایم و در سینه

[illegible]

فقره چهارم این حال است و مختار از مابقی تحقیق آنست که مراد غزالی روحانی است که از مقول ولایت
 نباتات و حیوانات معارف و لطائف الهی که بر او شریف و درج رفیع وی علی الله علیه و آله و سلم دارد و انانی
 بگشت و احوال شریف از تنجیم موع و شادی نفس و روح قلب پدید می شنود بآن از فتای جسمانی مستغنی
 میشود این معنی محکمها غازی و سر تنای صوری تجریم است که احتیاج نبذا نیفتد بلکه بعد از آن
 نیاید چه جای محبت حقیقی و سرست مغولیت و انشا علم حقیقت الحال نیز احتمالات طار و در صوم وصال
 مرغیر آنحضرت اعلی الله علیه و آله و سلم که با زیست با حرام است یا مکروه طایفه میگویند که جایز است هر
 کس خاک قادیان بر آن چنانکه صوم دوام و عروسی است از عبد الله بن الزبیر که وی وصل میکرد تا
 پانزده روز را از ابراهیم نمی که از تابعین است آمده است که در جلدی که یک یا چند و اندک بخورد پس در طاعت
 آورده است که بعضی پوزش در ریاضت طی را بجهنم حاصل کرده اند که جلدی بر ایشان حکم یک روز پیدا
 کرده اند و مذکر بعضی از اصحاب بعد از این حال کرده اند آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت نیست
 و شفقت و تخفیف بود زیرا که تحريم چنانکه شایقی بان در صدر حدیث کرده شد را کمتر از نهی که جایز نیست امام
 ابوحنیفه و امام مالک رحمته الله علیه بر بنده امام شافعی رحمه الله علیه تصریح کرده است بکه سبب و اصحاب وی
 مختلف اند که این که سبب تحریمی است یا تنزیهی و اصل صحیح تر است و امام احمد و سحیح بن راهبویه میگویند که
 و چون امام حرم بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الماتیه فی البحر الذی یصب فی البحر شید و الفوق لایر شید بن رواد ابو داود و
 بدانکه این بقدر نیست که کوب وی برای خروج و طلب علم و ملازمت و مانند آن باشد و تجارب اگر برای تحصیل قوت نفس و تقویال
 باشد و بی کوب هر حاصل نشود و سبب حکم دارد و پروردگار تعالی منت نهد است بر بندگان بر کوب فلک و تنجیم و حصول
 منافع بدان تحقیق سوا شده و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اسباب اجرت چشمه و از برای غزاه و جهنم
 اگر یک بار کاردار و بار و انقباسا شده اند برای بجزای بعضی فقها که منع کنند از آن و آنرا از قبیل القادر نفس و تسلک و اندک
 این احادیث و مانند آن محبت است بر ایشان ما با که طایفه آن منافی این طریق عرو و عبادت با آنکه خبر و درین باب
 غالب است و شک نیست که غالب سعادت است و فلک نیست که مانند مرکب بر خود صادر و مفاد و زیالی که احتمال نظر
 و از آنکه تعالی و دیگر مرکب ساخته چنانکه در بر لاک حکم و بیم است و عقل حاکم است ابره و از اسباب ماول است
 سجدی احمد بن ازون که از افاضل علماء مشایخ مغولیت و مخرج جرب البصر میگویند که کوب بر قطع نظر از غرض خلاف
 سبب امر و بر جانان اگر چه نظر سلف مختلف است و بدان دان منوع است و بیخ حال نیست آن که ندی گویند و ترک

باینست تا هر چنانکه در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه نزدیک آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود وصال کنید و اگر کباب نشانه اند که وصال کند گویند آنرا تا سحر و این در معنی تاخیر افطار است نه وصال در
این نیز بر تقدیر است که مشقت نباشد و بافتن بندب نفس بگرد و الا داخل فرقت نبود و ظاهر معنی گنگشت
در آنست که وصال از خصالها آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم و اگر در سلم و جبهه بر آنست که حرام است بخوردی صلی الله
علیه و آله وسلم از جهت عموم حی و ذلیل صلی الله علیه و آله وسلم الا انما اهلوا و رحمت و شفقت منافات
ندارد و به تحریم غایتش آنکه رحمت بجهت رحمت بود و از اهل سلوک آنها که موجب اند بر بافتن نفس و اگر اعتن
وسی انظار میکنند گفت آبی از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم نوع پنجم حج و عمره حج و عمره معنی قصد آید
و در شرح تشریف تصدیق است بر وجه مخصوص و رفع سائر کسرها بر دو لغت است و در کرمیه و اشیع العیت هر
فرات آمده و عمره و لغت بمعنی زیادت است و عمره زیاده است بر حج و معنی عمارت و زلفان زن نیز آید و در
عمره غیر تعلیم است بر مسجد حرام را و موجب عمارت جای محبت و داد است و در شرح اکم است مطلقاً مخصوص
را که احرام بطواف و سعی است جز زوفوف بجز که مخصوص است به حج و نسبت عمره حج به حج نسبت نازل است
بهر نفس و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از هجرت یک حج گذارد که از اجتهاد الوداع و حجت الاسلام
تویند که بعد از تعلیم احکام نمود و فرمود تا بعد از سال آینده مرا مد نیابند و ایشان را بسفر آخرت و وداع
رضی از آن نفس یا نفسی آنرا گفت رضی الله عنه و نشان مایه که سوار میشود و غایتی گذارد و ای کسی که نر کند غار را و دم آنکه در غیر
موسم نشیند که خوف بلاء که در آن غالب است سوم آنکه ترس از بریدن و درین دستان دین و امان بجای آید و ایشان نفس نال بلاف
آنکه در دمان در میان باشد و مسلمانان از شوکتی و قدرتی بود چهارم آنکه روی آن مخفی و مودی بود بر راعن و کت احکام اهراس
وین و قتل نبوت ایشان و مشاهده نمودن منکرات ایشان را و بعضی شایع جاری گردانیده اند آنرا بر سلسله حیات طاری و عود و نسو
بر مذہب که است با جنت اصل و از معنی برانیت کوب عطا و صلی و ایشان نصیحت میدارند که است را در حسب تحصیل است
که حج است و آنچه در معنی است پنجم خوف کشتن عورت بر کوب چنانکه زمان در کوب خیر فتنه که پدید نماند عمر بن الخطاب بجز وین
اعمال گفت و صفت کن برای من بجز اگر گفت فلوله عظیم که سوار میشود بر روی غلظی ضعیف مثل و دو علی عهد مانند که عمار
چوب پس عمر گفت رضی الله عنه که لازم اگر حج و جهاد نمید و نیز مردم پیر که در کس را که سوار میشد بر آن در جمع کرد
میر و از آن ازین قبل و همچنین واقع عثمان را رضی الله عنه پس از آن فرمود بافت امر بجز از آن بشرط مذکور
و با فتنه سماء التوفیق انتمی کلام این زروق خبر حج ۱۲ مشکوٰۃ در کتب الجسار ۱۲

منجبه مدینه شدند و در ماه یکم از هر طرف طوافی تمتع شدند و بعد از حجاج از حد حرم حجاز بیرون شدند
تا گفته اند که پیش از این و پیش از هر طرف که طواف میگردیدیم هر دم بودند از بیابان و سوار و پیاده
آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار سوره پس در وی آنچه احرام بست و برآید و یکبار رسید
و حج گذارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و بعد از او و این ماجرا روایت کرده اند
که آنحضرت دعا کرد و مراست خود را در پیشه و در پیشه جواب آمد که منقرفت کردم که ظالم را که ابتدا و را
از جهت مظلوم بگیرم پس آنحضرت فرمود بر در گار من تو قاعدی اگر خواهی مظلوم را در پشت و پی
ظالم را بنمیشی در آنوقت جواب این دعا نیاید چون در خرواقه صبح کرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم
آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله ما را
و پدر من فدای تو باد این ساعتی نبود که خود را بخانجندی همیشه خندان داردند ترا خدا تیغی فرمود
عدوهایس چون دانست که اجابت کرد مقتضای و ما مراد بخشید است ترا خاک بر سر نخت و دیوای و بلا
فریاد کرد و بگریخت پس در خنده آورد و مرا آنچه میدرم از خیر از ذراع وی گفته اند که مرا و بانه دنیا و آخرت
مخوف اند و این گفته اند بعضی که حج بکنند حقوق العباد نیز میشود و طهرانی گفت که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد
و عاجز آساند و فای حق و بهیمنی نیز مانند این روایت از ابی داؤد و ابن ماجه آورده و گفته این را شواهد
بسیار است اگر حج است حجت است و اگر نه قول حق بماند و نفع و بدون ننگ پس است و ظلم نیز ما و در شرکست
و با جملة حقوق الله مخوف است از حجاج و در حقوق عباد و ظلم است و فضل خدا واضح است و ظاهر حدیث
عام است و در مذی در حدیث صحیح من حج ولم یرفث و لم یفسق خرج من ذنوبه کیوم و گفته اند که این
مخصوص است بمصاحی متعلقه بحقوق الله تعالی بحقوق عباد و گفته اند که ساقط میگردد و ذنوب متعلقه
بحقوق و حقوق ساقط میگردد و پس سبکی بر دست نمازی ایقار فی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط
نمیکردد و از وی نیز اگر آن حقوق است نه ذنوب و ذنوب تا آخر صلوة است پس این تاخیر در گفت ساقط
میگردد و حج پس حج ساقط میگردد و در انتم فی گفت را نه حقوق را و گفته است ابن تیمیه که اتفاقا در کتب حج ساقط
نمیکردد و اند چیز را که واجب است بر وی از حقوق خدا که نماز توبه داده شود و اولاد الاقل کرده شود ساقط میگردد
حق آدمی حج اجرائی اینچنین نقل کرده است و در مواهب لایحه و این سخن خالی از غرضی نیست و الله اعلم بصدق
که آنحضرت نصرت و سه شکر را بدست مبارک خود و این عهد نصرت و سه عدو سالهای مبارک وی بود

و در حدیث ابی داود آمده است نزدیک آمده میشد می نشست شتر تا بنگردد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 آنها را شتران نزدیک میشدند و از دحام می نمودند و سعی میکردند و هر یک از آنها فردا نزدیک آنحضرت
 می آمد و درون میخ میزد تا آمد و میشد میخ میزد و امیر المؤمنین علی را فرمود تا منی و هفت شتر دیگری بخرد و از شتر
 کردی رضی الله تعالی عنهما زمین براه خود آمده بود با شتران دیگران که براه آنحضرت بودند تمام شدند و در روایت
 مسلم از جابر آمده که هر کس که آنحضرت گامی را از ناسای خود در روایتی بخرد و از عالیه رضی الله عنهما ببرد
 از آن حلاق و طلبیده که عمر بن عبد الله نام داشت و اشارت کرد بخلاف آنکه ابتدا بجانب راست کند و قسمت
 کرد و مویها را بر اصحاب هر کس را بکند و موی یاد و ناله موی نصیب رسید و در جانب چپ را همه را بطلسم
 انصاری داد و آخر ناخن انگشتان مبارک را تعلیم کرد و آنرا نیز بر مردمان قسمت کرد و بیشتر صحابه خلق
 کردند و بعضی تقصیر کردند و مکر فرمود اللهم ارحم المفلکین و سایر التماس ایشان فرمود و المفضلین
 و چون آنحضرت بر سر فرم آمد و عباس داد و لادوی که سفایه زمزم بیت ایشان بود آب بکشید و فرمود
 آب بکشید ای پسران عبد المطلب که این عمل صالح است اگر نه آن بودی که گمان بر شما نهد که زندگی من خود
 فرو داده ام و از چاه آب کشید می دشوار بر سقاقت عانت کردی از جهت فضل و برکت و بزرگس که
 در دنیا است یعنی اگر من آب بکار کنم بعد از این سنت کرد و بر امت من و مردم همه با نیکار و فصد اتباع من دست
 زنده بر شما غالب آیند چنانکه نوبت شما نزد و این منصب از دست شما برود پس ایشان یک و دوبروسه
 صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد و ایستاده تبادل کرد و این ایستادن دی در حالت شرب بر اساس
 طایف بر آن بود و از برای ضرورت و حاجت بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود با ضرورتی و
 حاجتی دیگر و اندک عالم و بعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زمزم و آب وضو است چنانکه در باب ماوات
 شریف باید و در تسبیح این چاه زمزم از جهت بسیاری آبل است و زمزم در بازم با کثرت را گویند و بعضی
 گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی اسمی است که اندک عالم آن چاه شده اول سیکه ظاهر کرد زمزم را
 جبرئیل علیه السلام بود و چون سمعی علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود برد و از آنجا چشمه پیدا شد آب را
 برد و کرد و پیش از آنکه مشک ببرد بر آن گزید نشود و اگر میگرداشت چشمه میشد جاری چنانکه در حدیث
 آمده است بعد از آن ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند و چون قوم جریم ساکن مکه شدند از آنجا شتران
 تا آنکه تری از آن نماد بعد از آن عبد المطلب جبرئیل صلی الله علیه و آله و سلم چون تحقیق آنجا رسید

کرامت کسافت آن چادر را بوی در خواب نود پس وی حضرت که در عرام پیش و بروانی پیش از آن و بجز از دست
 ابوطالب آنرا نیک کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود سنگ بکشتید که فی تاریخ که و آثار و اخبار
 در فضل و خواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث دارد است و بدانکه ذبیحی که بوی فخر توان جست ستمانی
 که او را بجز امامان مانند همراه بر نداید بنسند دیگر و صحیح که زور بدیاضی قربانی کنند و دیگر قبیله که برآمدند و فتح کنند
 و قبیله سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد و حنبل و در حقیقت که بوی از وی واجب و نزد امام ابوحنیفه
 عقیده سنت نیست امام محمد در موطنه میگویی را چنین رسیده است که قبیله از رسوم جا بابت بود و در اولی اسلام
 نیز معلوم شد پس از آن نسخ کرد انچه بر ذریع را که پیش از آن بود و نسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش
 از وی بود نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود پس
 چنین رسیده است با ائمتی بدانکه مسلم و اهل واد و د و ترمذی و نسائی از امام مسلم آورده اند که گفت رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم چون به بنیبه ماضی الحجاز و خوام کی از شما که تفرجه کنند پس باید که دوزنکنند و سوزی داخل نهادن از آن
 نفیبه کنند و بجه از علما رند سب امام احمد برین اند که این منع دینی بسبب تحریم است و بجه بر آنکه هر کس که کرامت است
 و در مراجع الاصول از مسلم بن حماد یعنی می آید که گفت بودیم مادر امام نزدیک رند انضی پس طلاق کرد و در سینه
 نوزده روز جماعت از اهل حمام و گفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند چون طاقات کردیم سبب بن السبب یا
 ندکور کردیم این سخن باو گفت ما این انی این حدیثی است که فراموش کردیم مردم آنرا در ترک داده حدیث
 که در امام مسلم زوج البی صلی الله علیه و آله و سلم گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون به بنیبه
 ماضی الحجاز حدیث پوشیده ماند که انچه از حدیث ام سلمه معلوم شود بمن ترک قص اشعار و اظفار است نه
 التزام لباس حرمان نیز نیز پس قول صاحب سفر السعادت که گفت در کتب و ناخن خود چیزی دوزنکنند و این
 روز در صورت حرمان باشد عمل نظر است و الله اعلم انواع ششم از عبادات و از کار و دعوات و استغفار و قنات
 از آنکه گفت عایشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ذکر میکرد و خدایتعالی را و حجج ایمان
 و اوقات و همیشه ذکر حق کردی و بیع چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او مجموع و در یاد حق و حمد و ثنا و
 تمجید و توحید و تسبیح و تقدیس و تملیل و تکیب بودی و بیان اسما و صفات الهی و عدد و عدیه و نام و نیمی و تسبیح در
 خلق از احکام و ذکر جنبت و نام و عدد و تمجید و تزیین و تزیین این همه ذکر حق بود و در حالت خاموشی و خلوت
 ری بکی یا حق بود و دل در بیان و الفاظ دی در حالت قیام و خود را اصطلاح و نشستن و بر خاستن

سبب

نسخه

و فرقی از خود و دل داشتند و بعد از آن در سفر و قیامت و ذکوة و قندوم و سایر حالات از
 ذکر متعالی غفلت نبود و ذکر کثرتی یاد کردند است مغایر لسان که معنی فراموشی است هر گونه که باو کند خواه
 بدل یا بزمان و هر فصل و هر شام ذکر بود و یادگار زبان بدل موافق آنکه افضل و اتم و ماکمل باشد و اگر در
 تمام بعضی فقهها واقع شده است که بجز زبان بود ذکر نباشد و معتبر نبود و ادب ایشان ذکر لسانی و آنچه در شرح
 ذکر آن لسان واجب خواهد بود و آنچه که تسبیحات و ذکر که در نماز و خفته و او کار و او را که بعد از وی وارد شده
 در مطلق ذکر فی العالمین و ذکر فی لسان پس شامل باشد و ذکر قلبی را باشد و عدم ترتیب ثواب بر فعل مطلق
 اعتبار آن باطل است و نیاس بر خود فرمود که بی فعل لسان معتبر نباشد از جهت این شایع بر آن وارد کار
 و دعوت و در شب و روز از عبادی وقت قیام مل تا وقت رفتن خواب و آنچه در اوقات و احوال و اوضاع
 و اطوار خواندنی و ترتیب احادیث مذکور و مفسر است و ادعیه و ثوره که شامل رعایای مختلفه مطالب
 و حاجات است هیچ حاجت با دعی و از کار دیگر نگذاشته است و در فضیلت دعا و ترغیب بدان و ترخیص
 بدان آیات و اخبار و آثار بسیار بر آن از حد و حد و شمار وارد شده و بسبب در ثبات آن بر حق عمل و ملا
 ادرنی مستحب کلمه و قولی وی صلی الله علیه و آله و سلم را در نماز العباد و قول وی من لم یسأل الله تعالی علیه
 و در دعا و وجود خلاص که سدی از همه جانب بر تافته بمیان حق آورده و حمد و شکر سر پروردگار
 با در ثبات کمال حراد را هر یک و خداوند و جود و غایت و تسبیحات و تضرع و منزل و استغاثت و این معانی
 همه خاصه عبادت و زبده آنست و از بیخه وارد شده است که در دعا و نماز العباد و امام ابو القاسم قشیری
 گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعا را افضل است یا سکوت و رضا بجهت بر آنند که دعا را افضل است زیرا که
 دعا و حرزات خود عبادت است و انیان عبادت و قیام بیان افضل و اولی بود از ترک آن بجهت وسع
 احتیاجی پروردگار است اگر استیجاب آن تعجب نبوده و مگر در دو نقطه و خواسته خود و زبرد نفسانی ملود زیرا که
 بنده بدو حق بر مبنی بود و قیام نمود بر مقصود از دعا و نماز و از احتیاج عبودیت و در حال عبادت
 گفته رحمة الله علیه حرمی از دعا و نزد من مستحب است از هر دوی ابابت مایه المومنین مرن الخطاب نعم الله علیه و آله
 بر میارم هم ابابت را بلکه هم دعا را چون تمام کردم دعا را دانستم که هم ابابت با دست و طایفه گویند که سکوت و خود
 سخت چنان حکم و تقدیر کنم و رضا بالله و اختیار می است و بعضی این قوم باشند که چنان ادب حضرت نمایند که در آن
 سوال نکشند و هم بدو خدا مستول باشند و در آن بستون بدان آنچه جای گوید از تقصیر لایف انداز رضای

و تحقیق فرموده است که اصل الله علیه و آله و سلم حاکم این ریه نبائی من شکر ذکر می من سکنه اعطیه افضل
 لا یخطئ الساکین و قوی دیگر گویند نیز به این زبان شاعری دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان
 هر دو فضیلت و علامت صحت آنست که دعا یکم عبودیت و تزلزل و اشتغال امر باشد بی قصد نیل خطوط
 و حصول مقصد و نیز تا آخر اجابت نشود و در دو جهت نهد بر معنی کرم و اجابت و عدم اجابت نزد وی
 یکسان بود و امام شریعی میگوید بر وقت الله علیه که اوقات مختلف است در بعضی احوال و ما بهر از سکوت بود
 و در بعضی وقت بهر دلان باشد و بعضی احوال سکوت افضل از دعا اگر در دو ادب در آن بود و در شمسای این معنی
 هم در وقت پیدا کرد و چه علم هم در وقت حصول پذیرد اگر از دل خود اشارت بجانب دعای بدعا اولی بود
 اما اگر اشارت بشکرت بود سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن دعا در وقت
 اگر غالب صفت و حال است سکوت و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمان از نصیحت با هر مقتضای حق است
 و دعا را با کمال نفس را خطی و نصیحت سکوت احسن است کلام الامام گفت بنده بسکین خداوند برادر یقین
 که دعا گاهی بی زبان قال بود چنانکه زبان را طلب حاجت خود را و گاهی بی زبان حال چنانکه عرض نماید حال
 خود را و گاهی بی زبان عرض چنانکه مراد و شاکند پروردگار قانی بصفات کرم و احسان و وجود عطا این
 نیز در معنی دعا است زیرا که مراد حضرت کریم عرض بر دعا و سوال است و در اول سکوت از دعا عاقل است
 که در معنی مجرور و تسلیم است و بعضی از عارفان و عابدان استخواندند گفته اند و این فوق دعا بربان
 حال است و در سکوت نیز حاصل است فافهم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم کرده است است
 را بشرا بطوایف که در نماز و کتب و عبادات آنها اکل حلال و صدق مطلق و حمد و حمد و عدم استخوان
 و ابتدا بحد و ثنای حضرت ذی الجلال است و صلوة و سلام بر وی صلعم و اصحاب و آل و یکی از ادب
 و ناسخ بدین است و بسط آنها مقابل و حمد و در بعضی روایات خداوند بکین و این رباییت و لا اله الا
 بر تفریق بدین و بسط آنها نه بر بیت اعتراف کذافی المراهب و ان ابن عباس آمده که چون دعا
 میکرد و ضم میکرد و گفت خود را و میگردد و اندیشه بطون آنها را مقابل و حمد و در روایتی آمده که بر پشت آنحضرت
 دستها را تا دیده شد باضی الطین او گفته اند که هر چند دانه صعب تر رخ بدین بیشتر تا آنکه بداشت
 دستها را جاز میسر تا بالای سر و مسح و بعد بدین نیز از ادب است و در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم دعا کرد و حمد را که هر بوقت اجابت رسید و هم دعوات صلی الله علیه و آله و سلم همین حکم

و بعد در حدیث بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر پیغمبری که می آید
 مستجاب که دعا کرد و بوسی و من منجز این که نهان کنم و پیغمبر دعا می خواند و از برای من شفاعت مراست خود را
 دعا آخرت و ظاهر این مشکل است زیرا که دفع شده است هر پیغمبری که می آید و بسیار از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم از دعوات بجا به و ظاهر این حدیث اینست که پیغمبر را یک دعاست مستجاب فقط و جواب داده اند که مراد
 باجابت در دعا که ذکر کرد قطع و جزم بدان است و با حدیث آن دعا از دعوات ایشان بر جا بجا است
 و بعضی گفته اند که مراد آنست که انفس دعوات ایشان یکی است و در ایشان راست دعوات دیگر و بعضی
 گفته اند که مراد آنست که هر پیغمبری را دعا عام است مستجاب در حق است و بیابا که ایشان بایجاب و اما دعا
 خاصه بعضی مستجاب است و بعضی مستجاب نیست یا مراد آنست که هر یک از یک دعاست خواه در حق است چنانکه تفریح
 علیه السلام فرمود رب لا تدع علی الا فی من انکافین و یا دعا خواهد برای نفس خود چنانکه ذکر کرد علیه السلام
 نه بعلی بن ذکوان و یا باینکه و سلیمان فرمود علیه السلام رب سب لی لکالا یعنی لایحی بعدی و کرمانی
 و تفریح بخاری سوال کرد آیا جایز است که مستجاب نکرد دعا پیغمبر جواب داد یک دعا مستجاب است و
 باقی در مشیت خداست و بعضی خفی که شارح بخاری است گفت این سوال خوش نمی آید که در و بشا قضا
 است و اشک ندارد که جمیع دعوات انبیا صوات الله و سلم و علیهم اجمعین مستجاب اند و مراد بقول وی
 بعلی بنی هویه مستجاب است حضرت انتی و بعضی محققین گفته اند که آنحضرت اعلا در کرم است از آنکه چیزی
 خواهد بود و در دعا خودی اجابت کنند و ان نقل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد و پیغمبری و مستجاب
 نیست باری که معلوم تمام باشد و در آن چنانکه در حدیث آمده است دعا کرد من مراست خود را یکی
 آنکه فرو برد ایشان را در زمین دیگر آنکه ملاک نمکند ایشان را بقسط سوم قتال نمکند میان یکدیگر پس
 اجابت کرد و دعا اول را و منع کرد و ثالث و احتمال دارد که مراد مع کردن آن باشد که گفته شد مراد
 این دعا کند و منع از اجابت بجز دعا اگر این معنی غیر متعارف است درین عبارت و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 گفت یا رسول الله انس خادم هست و ما کن مراد او بعد از انس در وقتی که سبوت آمده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 طبع بهشت ساله یا نه ساله خدمت کرد آنحضرت را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم بارک فی مال دوله
 و اهل جاته و آنحضرت که در ده ساله و اهل آنجهت پس بخاند که مراد از صد سال صد سال یا هفت سال و اقل
 آنچه گفته است تو در ده سال بودیستان او از تحبیل دیگر که میبوسعی و او در هر سال و یا در ده سال که بود

ترندی از امامی العالمیه که بود حائش را لیستانی که بود می آورد در هر سال دوبار و بود و در کربانی که قانع
 میگردد پیازی را که مشک در حال این حدیث ثقات اند تمام کردند اولاد اولاد اولاد از صد روایت است
 از وی رضی الله عنه که گفت دفن کرد و خسر من این بضم عزمه و رفع میم و سکون خیمه بعد از نون در آخر از اولاد
 حلیه من صد و دود و در دینی صد و بیست و یک گفت انس رضی الله عنه که در این قسم آن سه چیز را مال و دله
 و طول حیات و امید و ارم راجع را که دخول جنت است انشاء الله تعالی همچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم مرا که بن رسیده سلونی را که برکت داده شود در اولاد وی پس را رسیده شده اند اهدا بمقام دله
 ذکور و راه ابن عباس که فرستاد وی صلی الله علیه و آله و سلم نزد علی کسی را بود و این پس نقل کرد در هر دو چشم
 وی چنانکه هرگز بدر دنیا نمیداد و فرمودند اللهم اذهب عنه الکفر و البخل پس نیافت وی رضی الله عنه خبر را و نه برد
 را و فرستاد وی صلی الله علیه و آله و سلم علی را بقضاء زمین گفت وی رضی الله عنه علم نیست مرقضا و خوش
 حکم کردن در میان خصم پس نزد آنحضرت دست مبارک خود در سینه وی رضی الله عنه اللهم اهد قلبه و سدد
 السد گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم در پیج حکمی میان دو کس راه ابداف و غیره و عبادات
 کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی را رضی الله عنه در یک بهاری گفت اللهم اشفه الله فانه فرمود
 بر من گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد و در همراه هرگز میارشد ابو طالب عم رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و گفت ای برادرزاده من و ناگهان پروردگار خود را که عبادت میکنی تو را ما نماندیت و بهر همراه پس
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اللهم اشفه علی پس برخواست ابو طالب گویا بنده از پائین ده شد و گفت
 ابو طالب ای برادرزاده من میدد برادر پروردگار تو که می پرستی تو او را هر چه میخواهی و میکند هر چه میگوئی فرمود
 و نوا می نمودن اگر اطاعت کنی و فرمان بری پروردگار را در امید برتر از این هر چه میخواهی و دعا کرد آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم این عبارت را اللهم فقه فی الدین اللهم اوفه العتبه و علمنا التوکل و الله البیت و الله العیم و
 در روایت بخاری اللهم علیه الكتاب پس گفت ابن عباس جبرامت و بحر علم و رئیس المفسرین در حضان القرآن
 در درجه علیا و محل اقصی گفت مرتابه جیدی را بر یک پتی که خوش آمد آنحضرت را از وی نمیداد و در ایستاد
 دندانهای ترا پس گذشت بر تافه زیاده از صد سال و در روایتی صد و چند سال و نیفا و یکوندان او و بود
 بهتر و ابدان نزد سایرین مردم در دندان و در دماغی تا چنین آمده که چون می افتاد مرا و دادانی میرفت
 بجای آن دندانهای دیگر و نشانی آنحضرت را و در این خطب ای در صبح قرار بر پس دیدم در دی موسی

در
 این

فترقی و تفصیل از شایده و وحدت بر دیده شود آنحضرت می نشست و بعد از آن لطیف با شتغال نماید که
 و ظهور نور وحدت انضمامی می پذیرفت و آنحضرت از طریق این حالت و عود و فرست استغفار میکرد
 حسات الابرار رسید المقربین و بعضی گویند آنحضرت را در هر لحظه به مقام قربی ترقی در ترقی بود و مشاهدات او در هر لحظه
 تجلیات حق نعلیه پس آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در هر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت و تجلی نورانی از آن
 از آن بر طرف میشد و توقف در مقام اول بود از آنکه آن مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در آنجا مانده بود و این را تقصیر
 خود می پنداشت حال بعضی الصوفیه باین معنی از آن نور لا یغیر الا بغيره طبعی در شرح شکات نقل از شیخ ابوالوفا شمس الدین
 سمرقندی کرده که گفت روح القدس آنحضرت را یکم در مقام ترقی و شوق و سمرل بر زمین اعلی و التمام بلکوت که مفر
 اصلی او است بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب میشد و شک نیست که حرکت و نهضت قلب سریع و دائم است
 و حرکت نفس پس با چار نفس در عروج و ولوج مقام قرب و حریم عزت از مهاجرت و مراقبت روح و قلب
 جدایی افتاد و موجب انقطاع ملائمت نیست غیری میگشت پس حکمت باله الکی در حجت و ملاحظت نا متناهی
 می که برای تکمیل دارشاد خلق اقتضای الباقی منصرف شریفش میکرد و در دو این بین و فر و بختن
 پرده سبب اظهار حرکت قلب شریف می گردانید بالکلیه بجانب روح زود و بعد عالم قدس لحوق نه پذیرد
 و آنحضرت بهجت کمال شوق و انجذاب آن عالم را از اظهار حرکت قلب با وجود نقصان این حکمت و مصلحت
 و کمال حرص می بر تکمیل امت استغفار میکرد و اعتدال می نمود و میسر را که از علمای علم لغت است پرسیدند
 حقیقت این بین چیست و در آن چه گفت ای سائل اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 پرسیدی میگفتم آنچه میدانستم او در قلب رسول خدا صفات و احوال می و دم نتوانم زد و مرا از همه این سخن
 اصبع خوشتر آید و بادب و اصول نشان قلب مصطفوی که آنرا از غیر کسی ندانم و در قلب نماید و هر کس هر چه
 گوید بر اندازه معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالاتر است هر که از مقام خبر دهد و از
 حقیقت حال کشف کند گویا تا و بل متشابهات کرده باشد و با علم تا دلیل الا الله و صل اما صفت فرات
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرات مرله مفه بود و حرفا بعد حرف و دیگر و نیز و حرف مد و وقف میکرد
 بر سربت چنانکه میخواند الحمد لله رب العالمین و وقف میکرد بعد از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد
 بعد از آن میگفت مالک يوم الدين و وقف میکرد در راه الترنمی و این را وقت الهی میگویند و این منافات
 فرات را قاعده است در وقت که بحسب غای کلام و عدم تخلل او با بعد و انقطاع با بعد از ما قبل نفسیم

می شود و حق را بنام حسن و کفای در چنانکه در کتب تجوید مذکور است در تریل میگرداند آنحضرت و سوره را تا آنکه در
از تریل سوره در از تریل از آن و در هیچ یکی خوشی آواز خوش قرأت تریل می گردید علی علیه السلام
و تریل میگرداند آنحضرت بقرات خود در غ میگرد و صوت را بدان احوال چنانکه ترجیح کرد در دفعه قرأت انا
فتملك قوما مینا و حکایت کرده است عبد الله بن مسعود ترجیح او را انا سبب اند که انباری و ظاهر است
که این ترجیح بعضی آنحضرت و اختیار وی بود علی علیه السلام نه بطریق اضطرار و خویش نایافته که
بعضی مردم گمان برده اند اگر بسبب خویش نایافته بودی عبد الله بن مسعود آنرا حکایت میگرد و اختیار میگرد و نام مردم
افتد اکثر بان و ترجیح را بعضی آنحضرت نسبت میگرد و میگوید که ترجیح کرد آنحضرت چنانکه ظاهر است و در حدیث
صحیح آمده است که آنحضرت فرمود علی علیه السلام و سلم المصروفه بنو القرائن باصواتکم آراشین و سبب آرا با آواز
بای خوش فرمود پس شناسم تمیز القرآن و فرمود گوش نمی دهند و سماع نمیکند خدا تعالی هیچ چیز را آنچه گوش
نماد و استماع کردن وی هر چه حسن الصوت را که تغنی میکند بقرآن یعنی بخواند و از آنرا و جبر میکند بدان و گفت
این عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لکل شیء حلیه و حلیه القرآن حسن الصوت هر چه خبر را پیرایه
است و پیرایه قرآن خوش آوازی است و آمده است که گوش نماند بود آنحضرت شبی در قرأت ابو موسی اشعری
را که بنایت خوش آواز و خوش خوان بود و در شان او فرمود عطاء بن راسم فراموش کرد و او و چون مد شد خود او
آنحضرت را را بنیال گفت ای مردی که اگر میدانی اسم من قومی شغری یا رسول الله تعالی و ترسین میگردم که از این ترسین
و اختلاف کرده اند علماء مسلمة تغنی بقرآن بعضی مطلق باین دارند یعنی اگر چه لازم آید از طبع و شایع حرکات و مانند
آن و اگر چه بقرآن موسیقی باشد بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دائره انصاف است آنست که تطریب و تغنی
بر دو جهت است یکی آنکه انتقاد آنرا طبیعت و ساحت کند بیان با تکلف و تحریف و علم بلکه چون گذشته شود این معنی
بیاورد آن تطریب و تمکین را و این جایز است اگر چه بسیار و زیاده از زیاده تر و تمکین و تمسین چنانکه گفت ابو موسی اشعری
عنه اگر من سید انتم که قومی شغری زیاده میگردم ترسین و تمسین بلکه کسیکه بیجان میکند و اطرب و شست شون
مالک بنشود نفس خود را و سبب نمیشود که از تطریب و تحریف و ترسین صورت و قرأت پس وی عظیم است و منطبع
و تکلف است نه تکلف و این است مراد بصورت عرب و لحن عرب و این قسم از تغنی است که میگرد و اند آنرا احوال
وی شنیدند آنرا و این تغنی محرم است که متاخر میگرد و بدان تالی و سماع و در جانی آنکه بعضی از صنایع
موسیقی باشد که نیست در طبایع ساحت بدان و حاصل نمیشود مگر تکلف و تصنع و تحریف چنانکه امر مخته

می شود با انواع الحان موسیقی بسیط و مرکب بر القاعات مخصوصه و آواز غمره که حاصل نمیشود مگر بتعلیم و تکلف و اینست که گروه داشته اند از سلف و آنکار که رند فرات یابن وجه و هر کسی که علمست و احوال سلف میداند قطعاً کاشان نیز از انداز الحان موسیقی که تکلیف کرده میشود بآن بر القاعت و حرکات موزون و تدریج و مد و دهر و ایشان بر سر نگار تراند که بخوانند و آن را باین طریق و بتونی که گفتند آنرا بلکه میخوانند بر سر خط و تطریب و تخمین صوت و این امری است که در در طبایع و هنر نگارده است از ان شایع بلکه اشاره کرده است بآن و خوانده است مردم را بدان و خبر داده است از استماع حق سبحانه و تعالی آن و فرموده که نیست از سلف که گفتی نمکنه بقرآن در دایت کرده است این ابن ابی شیبه از نقبه بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و گفتی بکینه بدان و بنویسد حدیث را و ذکر بکلفی الموالیه اللدینه حکایت آورده اند که چون میخواست وادع علیه السلام که تکلم کند بر نبی اسرائیل و بخواند زبور را بر ایشان گرسند چندانکه تا بهشت رفعت و بخورد و می نوشید و می نامد تا از استقامت میکرد و سلیمان از کمال مرید او و ذکر انداد گوشه او و شنبه و کوهها و دریا که وادعی بنشیند فلان روز و تکلم میکند بعد از آن بیرون می آید و میشد برای می نبرد بسوی محرابی نشست بر آن و سلیمان ایستاده می بود بر سر می می آمدند انس و جن بطریقه وحش و هوام و بیرون می آمدند آبگاره و غده ها که استماع میکردند ذکر را پس شروع میکرد و او در تبار خدا بجزی می که سزاوارتست و بخواند زبور را پس میبردند طایفه نشینندگان پس از آن شروع میکرد و او و بجه کردن بر گنابگاهان پس میبردند طایفه از ایشان پس چون گرم میشد و غلیق و سخت میگشت و میگشت مراد از سلیمان یابنی اهد سخت مشورت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر سر می افتاد و او در هیئتش میگشت بر داشته میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هر که را خویشی دوستی بود و بگوید ادا و بیرون آید پس می آمد و دندنان سر بر بالا می ایستادند بر شوهران و پسران و بملکان خود و بر پادشاهان و بر بزرگان و بر جن و بیوش می آمد و او در مردم می پرسید از سلیمان و میگفت چه کردندای سلیمان جلد نبی اسرائیل گفت و باین امر خلافه فلان و غیره تا اهای ایشان را پس دست بر سر میبرد و آنچه میکرد و او میگفت که با خشم میکردی و تو ضایع بر ملک و کنده و پاره و آنکار مردان را خوف تو را شوق تو پس بود و آب وادع بچنین تا مجلس دیگر را قیامت کرد برین حال تا آنکه دست خدا بر او و بر دکان نیز و دیگر مگر حال نبی اسرائیل را معلوم بود از حال این است اما فساد فرما پس بیت حال ابو موسی که گفته است آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مدعی می

اگر داده شده است فراموشی از خدا میسر آید و او را مردان از خوف و شوق در جواب از آن در طلب نیست
 یکی آنکه گوئیم فوجی که داده شده است این است در تعلیمت میکند باحوالی که وارد میگردد و بدان نگاه میدارد
 حیات را و فانی میگردد و از قوت جسمانی را بلکه پیدا میگردد و از قوت روحانی تا سیدات الهیه را و از جهت فطرت
 این است و ممکن وی بر بستر علی سماع و در غفله و حال عدم سماع از جهت توانی احوالی ذکر و اطوار یقین
 چنانکه فرموده اند و لو کشف الخطا ما از دوت یقینا چنانکه داود و سلیمان که اصحاب فرامیر و احض خولس آن
 بوده اند و ایشان افضل بودند از امت اتفاق نبضاد ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد در غیر ایشان را
 و بخودان مگر از جهت ممکن و قوت حال ایشان و قوت رانیه که مکرر در ایشان ظاهر و در کمالی و نفوس
 بدان و انویم داود و علی السلام بر احوال و اعتقاد روی علیه السلام از آن از تواضع و شفقت است
 است نه از انحطاط رتبه وی از احادیث و وجود این قوت الهیه و ممکن در آن اشارت کرد و با کبر صفت
 غده و در وقتیکه دید روی را که می گردید نزد استماع و آن در غفله و ضحکه میکند از آن و گفت وی رضی الله عنه
 همچنین بودم و لیکن سخت گشت و لهامی مانع بود که از قوت بقوت از جهت تواضع و حال آنکه مرتبه وی
 محفوظ و منزلت وی مرفوع است و آورده اند که شنید روزی سهیل نسری فر آن لاری که میگذاشتند از آن
 از زیر پر خود و بنفای و بزرگین و بهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال
 گفتند اگر ضعف نیست قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را به هم گشتند و از جامی اندر آید و مستقیم
 مانند طریق بودم در جواب آنست که حدین است نیز بسیار آن از خوف و شوق قدما و در حدیث در مجلس سماع
 قرآن مردند و به ذوق و شوق از عالم فتنه در مواهب لدنیه میگویند که ابواسحق تعلیمی قدس ذکر اسماء آن جماعه
 یکصدی تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس نیز جمیع از آنها که در مجلس سماع جان دادند مذکورند
 و وصل و چون سخن در تقنی بفرکان افتاد اگر مجلسی از سلسله سماع اشارت کرده شود و در نباشد بلکه حدین
 سلسله اختلاف بسیار آمده قدما و بعدا و فعلا بعضی باحت شرف و حد و مانده گفته که انبیا را کنیم
 و نه انکار کنیم به آنکه سماع را ایست بقول حق سبحانه الذین لم یسبحون القول فلیتوبوا حسنه و یقول و یتوبوا
 و اذا سمعوا انزل الی الرسول نری اعینهم تغفیر من الذم مع ما عرفوا من الحق در عوارف میگویند که این
 سماع است که متغیر علیه است همانست که در مخالف نیست در و کس از اهل باجان و این سماع متجلب رحمت است از
 پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قضا به است با همان مصریه موسیقیه و در نجاست کثرت اقبال

و تها این احوال بعضی از اسامی باشند و بعضی در فوج علمی دارند و بعضی بهمان مصلح و اکثر احوال واضح شمارند
 و هر دو طایفه در طریق تفویض و اوطاف انداختن و در دنیا مسطره است یکی در سبب نقیصات و ایشان انکار میکنند
 باشند از کار و سلوک میکنند مسلک تعصب و عداوت الحاق میکنند فعل آنرا بد توپ یکبار و واقفاد آنرا یکبار و فزود
 و اتحاد و این احوال است و خود حسب از طریق اعتدال و انصاف و نمی باید بران جرات کرد و خود متکا و موضع
 خلاف نظم فعل کرده شده است از علمای مذاهب بر آنچه دلالت دارد بر حرمت و کراهیت و دوم طریقه مؤثرین است
 و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و بعضی صریح بلکه هر چه دارد و خدعه است و این
 باب از احادیث با موضوع است باطلون و همچنین آیات قرآنی اگر چه تفسیر کرده اند آنرا بعضی تفسیرین
 بخیری که دلالت میکنند بر حرمت غنا آنرا و بلا و محال و مکریم است که ذکر کرده اند غیر ایشان از علمای
 چون ثابت نکرد و حرمت ثابت شود اصل و اباحت بدلالة قول وی بمانند حاصل کلم الطبیات و بعضی
 او نیت ثابت نشده است نه بر حرمت و نه اباحت آن دلیل قطعی شرعی پس مسئله بنی بر دو سه اصل دارند
 که خط است یا اباحت سوم طریقه ساده صوفیه و مذاهب ایشان در نیایب مختلف و افعال بتقدیم آمده و بعضی
 احتساب کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که انکار ایشان اشیا شده اعتبار باشند یا فوئی شوند یا اگر احتساب
 ایشان اخذ بحسب احتیاط در افعال و احوال است در جمیع اوقات و احوال ولیکن بعضی ایشان قاطع
 آمده و منع و شوق و فکر محبت و صفح حال و وجود و هیجان و حکم ایشان حکم داله و سکران است و شک نیست
 در تاثیر نعمات و نفوس و تطریب قلوب و آثار که او امن بواطن را این معلوم است بمشاهده و عیان حتی در
 حیوانات و بلاد و میان لیس منکبات ایشان ثابت اند بر باب حکم و ادب یا سماع و قیوم و متلوان از اهل شوق
 شریع و مقشع و نعلیه و مد و غرام و بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات آنرا باب
 سماع است که میگذرد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متناسبه اما صاحب تجلی ذاتی معلوم ایشان در هر
 ادب است و تحقیق کرده اند این طایفه نیز از ادب آنرا و کفایت میکنند طالب منتج از کرامات میان
 احکام و معارف نظر در کتاب عوارف که ختم کرده است یا بی حد و اندک یا بی در قبیل و انبیا یا بی دیگر در
 نفع و استغفار از سماع و یا بی دیگر در کتاب و ادب و اعتقاد و علم و حکمت و امتناع با حکام السماع گفته که غنا بود نوع
 است نوعی که جاری شده است حادث که استعمال کرده میشود برای تشبیه قلوب و محال است اعمال و فعل
 افعال و تطلع مفاد و طریق بیج در وصف کعبه و در زم و مقام و طریق غرور و صف محبت و جبار و مبارک

مثل عدد انصاف در کتابی و مثل غلو برادر تسکین اطفال و مانند آن و این مباح است اگر از ذکر او محض
و حرمت نیست بلکه مشرب است که وجوب نشاء است بر اهل مرفوع و مغمای است که آنحال میکنند اگر مغبیان
که عارف اند بصنعت و اختیار میکنند شراب را و تخمین میکنند تلجینات فروع که تسبیح میکنند نفس را و تطریب
میکند نفس را و تطریب میکنند اگر از این نوع مختلف نیست میان علماء جامع مباح داشته و فروعی حرام گفته
و فروعی مکروه و میگویند که اصح و اشر از آنکه دشنامی و ابوصنیفه و احمد زحمه الله قول بکر است و اطلاق
حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی
در روایت گفته که امام ابوحنیفه میگردد و اندر غار از ذنوب و همچنین نقل کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از امام
شعبی زبجان ثوری در جوار غنی و فاکلی بسندی که دارد روایت کرده است از سفیان ثوری که وی پرسیده شد
از غلابین گفت که آن بنزدی بادی است که ازین گوش و دگر و از گوش دیگر رفت و گفته اند که این اثار نیست اندی
یا حاجت آن رفته و اطلاق کرده قول در آن و تفصیل نکرده میان رجال و نساء را و آن رسو به کرده میان آن
و لیکن بشرط آن فتنه و فروعی در آن و بعضی قری کرده اند میان تطبیق و کثیر در رجال و نساء و گفته اند قایلان یا حاجت
که روایت کرده شده است غناد سماع آن از عا که کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندین از عشره مبشره اند
و غیر از تابعین و تابعین و تابعین و دیگر علمای محمد بن و علمای دین که از ارباب زهد و فقهی معلوم
عبادت بوده اند و نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات که کفایت عدل و شکی
معلوم گردد که آنکه دین و اکابر اهل یقین مختلف بودند در آن امام عبداللہ بن جعفر رضی الله عنہما سماع غناد
از وی مستفیض و مشهور است و نقل کرده است از ارباب که امعان کرده است درین مسئلہ از فقه و حفاظ و ارباب
تواضع و این عبداللہ را استیجاب گفته نیکو بدوی انباشی بود و در اواخر عمر در آن زمان عمی طریقی طالب
و میرفت وی رضی الله عنہ در خانه جمعی از مغبیات بود و میگفتند خورده بود که تنی نکتہ ای بی هیچ کسی مگر
در خانه خود پس نئی کرد برای وی خواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنہ و بشنود از او و کفارت و پناه
ازین خود پس منع کرد وی رضی الله عنہ او را از آن و گفته اند که بودند عمر عبداللہ بن جعفر را برای که تنی
میگرد و عود میزد و بر برای وی و آورده اند که سعد بن اسب که انقضی تابعین است زده میشد بی مثل مدعی
غناد و مسئله مشایخ سماع آن و همچنین سالم بن عبداللہ بن عمرو قاضی سراجی شنید از کثیران باجلاست
تقدیر و کبر سن می رسید بن جبر که از عالم تابعین است شنید از جابر که تنی میکرد و وف میزد و همچنین عبد اللک

این حمیج که از علما حفظ و فقها و عباد که اجماع است بر عدالت و جلالت وی که مشنیده فزار او میدارست
الحاکم را و ابراهیم بن محمد مدی بود ام عصر خود رفتند دره است بنی ششوا نیده طبعه را و حدیث نامی ششوا نیشان
از نام دومی و او در مجلس ششید تجلی غنا و پشید ندهدی از احوال مالک پس گفت خبر او ندهم که دعوتی بود
به بنی برفوع و با قوم بود و خود اگر گفتی میکرد و در و لب می نمودند بدان و بود با مالک و دف مرلیج که
سیر دوازده گفتی منبر و او از علم حکایت کرد و از صاحب نکرده که پرسیده شد امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از
غالب گفتند هر دو نیست غنا را که با نروند انا سود و ما خبر فکله کرده اند که امام ابوحنیفه را هم سایه بود که بر شب
پرسید و گفتی میکرد و امام گوش میداشت به گفتی او شنیده شی آوان و از پس رسید از ایل وی چپ شد
شک کشیده می شد آواز می گفته که بیرون بر آمده بود وی امشب پس گفتند روز زمان که نود و از پس
پرسید امام عمامه خود را و برشت نزد امیر و شفاقت کرد و او را خلاص گردانید و پسید امیر که نام او چیست گفتند
پس برآمد از زندان هرگز اعتراف نمود بود و گفت امام با نکر که باز کرد با نچه میکردی و چون گوش شد
امام ابوحنیفه بنی او و وی نکرد و او دالت کرد بر ابا حاتم گفتی نزد وی و استماع وی و شرب با آن و ربح و
قوی که دی داشت محل نمیتوان کرد مگر بر ابا حاتم پس ایله و او شده از وی بر خلوات آن محل کرده شد و بنای
مقران نمیش از برای حج میان قول و فعل می و حال آنکه گرفته نشده است تحریک مگر از مقتضای فعل و شی ناز
فصل می و چنانکه رفت بدو می که در وی غنا بود و نند آن و حکایت کرده است ابن خلیف که در کرده شد و در
ابو یوسف مسلم غنا پس که کرد قصه جابر ابوحنیفه را و حکایت کرده شد منشا امام ابو یوسف که بسا که حاضر
بیشه مجلس ششید را و مدبر و در وی غالب میشد و دیگر نیست و پشید و میشد از مالک از سماع پس گفت در با نتم
بل علم را و در او خود که فکر نشیند از ندادنی شنید از آن و گفت دیگر نیشود آنرا مگر عامی یا جاهل یا عاقل
علیه الطبع و همچنین فکله کرده است از وی علای و حکایت کرده است ابا حاتم از وی امام ثوری و اوستا و ابو
منصور و فکله غیر ایشان و آنچه فکله کرده شده است از مالک رتبه الله علیه که گفت نمیشوند آنرا مگر فاسقان
محل است یزنی که مقرر است بوی حکم جیسا بنی القوی و الفل و امام شافعی رتبه الله علیه که است و آنرا
تحریک نماند سبب مذکور نیست و تنبیح که دم چندین از مصنفات وی و نند بیم او الفی تحریک می و اوستا و ابو
نیزه ای گفته که ز سبب وی با بافت سماع است بقول و الحاکم چون بشنود و در از نرو یا از نرو به خود یا از امر او
در حال است نظری می یا بشنود و در نازد خود یا خانه بعضی صدقا و خود و شنود و آنرا در میان راه و فقر نکرده

وصل

سائل طعناست از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولاً و فعلاً و بعد معین رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد
بر مذہب ابو ثور و حکایت کرده است از سی قشری و سمر وردی و غیره که وی گفت نزول میکند رحمت
برین طایفه و در موضع نزول اکی زیر پانچو زند مگر نزو خافه و نزو مجاهدت و حکامت زیر اگر تکلم میکنند در
مقامات صدیقین و انبیاء و سلطن و نزو سماع زیر اگر ایشان بشنوند و بعد و شهود حق و حکایت کرد از علماء و جماع
صحابه و این باب حکایت که اکثر نزو کند و کتب قوم وصل بد اگر صاحب اشاع ذکر کرده است در سماع سه
قول را حرم و کراهت و اباحت مذکر کرد و دلایل هر مذہب را و ترجیح کرد مذہب اباحت را بخانه که مایه است
و جواب داد از استدالات و نسکات حرمت و کراهت و اطلاق کرد و اثبات مذہب اباحت و اثبات کرد
از کتاب و سننه و اجماع و قیاس و در قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیح و تواتر نفی بقرآن پس در شعر
نیز جایز باشد بیاجماع آنکه نفی در قرآن انارت میکند وزن و حقوق و استنباط بنما بد تشیع و مضروع را و این
در اشعاری که مشوق مذبطاعات و مباحات مذکور در دنیا در غیبت و در آخرت و تفرقه بر محبت الهی فانی در
نقد و سنا محبت حضرت رسالت نباهی صلی الله علیه و آله و سلم نیز جایز باشد قیاس بر خدای تعالی و تشیع اعراب
و احکام و دیگر که جایز و مباح اند با اتفاق نیز قیاس کنند و این جمله بر تقدیری صورت بند که نفس قاطع
بر حرمت و کراهت غایت ثابت مگر در اطلاق قیاس و در مقابل بعض لازم آید و قایلان اباحت میگویند که بعضی که
در انجانب و در دو نماز است و اگر یا فقه بصمت نرسیده است و مقصود کاتب الحروف از نقل با قادیلی
اباحت است که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیه است جزم کردن یکجانب و ترجیح آن و تعصب نموی در ان
ناسب و لایق اختلاف نیست اگر کمی را اصلاح وقت در ان نماید که در وقت کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در
و اختلاف و نزاع نیست و سلامت حال خود در ان بیند و احتیاط و تقوی در ان اندیشد مبارکبادا باید که
زبان فانی را حال از معنی تشیع و تفسیل و تفسیح بزرگان و افاضان و ایشان با وجود تعارض اوله و ثانیین طریق
وجود علماء و فقهان و در ان جانب دیگر قطع نظر از راجع و مرجع نگارند و در سبب انصاف را کنند بصیت
صحت و انیتست مگر چه خوش افتاد و ایدیل و بجانب تشیع نیست خود گذارش کو و قایلان اباحت را
نیز مناسب نیست که تعصب مذکور و کذا قول علماء شوند خصوصاً آنهایی که سالک طریق دینت بصحت باشند و کل جمیع
مولیان فاسق و انحرافات و بر و طایفه باید که رعایت طریق غیر تفصیل از دست مذہب که توقف و احتیاط در هر یک از
مجموعات و افراد و تقریر در هر یک از مذہب با الله التوفیق و منه العصمة و همچنین صاحب اشاع در ان از مزامیر

خبر سخن کرده و گفته که معروف در نه سبب الهما بعد از این است و با وجود آن از بعضی علما سبب شافعی و اصحاب طوایف
 و غزالی و اشعری و غیره از علما نقل کرده و انواع آلات و فرامیز ذکر کرده اما در تعلق فی سبب بعضی مطلق میباش
 گفته بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق کرده و در جلال و اسامی آن دعوت اباحت است و در کجاست و بعضی
 اعلان آن بحد مستحب داشته و در شهادت که معنی فی دست نیز افضل نما ذکر کرده و دیگر اندر امیر عود است
 که از ارباب طایفه گویند و اما در آنکه آنرا ازیر و دیگر گویند و در وی نیز اختلاف نما ذکر کرده و گفته که معروف
 در نه سبب ارباب است که زدن آن و شتیدن آن حرام است و زنه اندر طایفه از علما بعد از آن و حکایت
 کرده اند سماع آنرا از عبدالعزیز بن جعفر و عبدالعزیز بن عمر و حکایت کرده شده است که در امام عبدالعزیز بن عمر
 عبدالعزیز بن جعفر بنسب اینست از وی جاریه را که میزد و خود پس گفت بعد از عبدالعزیز بن جعفر عبدالعزیز بن عمر را آیا
 می بینی درین باشی گفت لا یاس لهذا و نقل کرده اند سماع آنرا از عبدالعزیز بن الزبیر و جوی بن ابی سفیان
 و عمر بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبدالعزیز بن حسان و عمار بن زید که از فقها و سبب مدینه
 است و نقل کرده است اسناد ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و جوی عبدالعزیز
 بن ابی عقیق و اکثر فقها در نه سبب و حکایت کرده است حلیله از عبدالعزیز بن ابی شجون که وی رخصت
 میکرد و در عود و حکایت کرده است ابن مسعود از طاووس و حکایت کرده است از ابراهیم بن کریم و در نه سبب
 و گفت ابراهیم بن جعفر بنسب گفت رشید عود التجرم عود الخمر قال لابی عود الخمر پس طلبید رشید عود را و بنواخت
 آنرا ابراهیم بن مسعود و فتوی داد بااحت عود و نقل کرده است فاکهی در تاسع که مظهر بسندی که
 و اما از امیر بنی الخمره النجفی که خوانده می طایفه از ابی رباح و ابی سدر و ابو دیندر در اینجا فتوی که میزد و در عود را
 و تنقیح میکرد و در چون دیده در عود را که در آمد باز ماندند آنرا پس گفت نمی شنیم تا خود نگویند آنچه میگردند پس
 نشست و رفتی که در صاحب امتناع همین عود را اصل ساخته و فرامیز دیگر را بر آن قیاس کرده و با بجا روی
 درین باب از دست و فلاحه غالی نیست و اجتماع آلات و در امیر انیز نقل کرده و گفته اختلاف است از میان
 قائلین بخرم که آن کس که با صغیر و مسافرین از شافعی براند که منبر است این چند کلام در کتاب مذکور نقل کرده
 شده و از جمله علیه و غیره نقل در آن نیست که اگر ایما تا ازین طایفه چیزی از آن نقل کرده شود باطله و رشید
 و جمیل و قسطنطنیه و فیلیس نمایند و در مریوب مذکورات قوم شیوه خود سازند و امام را نگذارند که تقلید ایشان
 کنند فاکهی ان شیخ و اما علم و علمه حکم مابین ضعیف درین سلسله نظم در مواضع نموده کرده است و در همه

طایفه تفصیل و ترویج و توسع را داشته بانی سیلی بجانب حرمت یا کرامت و درین کتاب نقل آنکه در این جانب
 ابحاث غالب افتاد زیرا که آن جانب مکرر مشهور و مشرّف شده است و از این جانب بخیانت و خدایت و دروغ و کذب
 گفته شده شجر عیبی چون همه گفتی نیز پیش نیز بگو و نفی حکمت کن از هر دو عالمی چندی از علم است اما این
 حق و از قضا و قضا و انزال باطل باطل و از قضا و قضا و اعتبار و العاقبت با حق و باید دانست که در هر زمان
 از ابتدای حلی تا آن که بر یک جانب ابحاث لغنی و سماع آن رخت نوال یا فعلی انکار و استبعاد و بی متوجه شدن
 چنانکه از کلمات و روایات که درین باب آمده است روشن میگردد و در مشکلات آورده است که بگویند
 انصاری رضی الله عنه که اولاد بسیاری نیز میگویند یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن و ساکن
 بود و بود و محالی و دیگر از اعیان صحابه با هم شسته بودند و سماع غنا میکردند و دردی دیگر که حاضر بودند انبشان
 غنا را بروی گردن آمد و انکار نبود و گفت ای صاحب رسل و اهل شما ای مرد بار خیمه علی همد علیه و اگر و سلم شما
 سرور من و پادشاهان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی یا انبشکن و بشنود اگر نه بر و از آن داده است ما را
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بشنوی و این در عروسی بود که گفتی بخوان با اتفاق میل است یا لا ترا این
 عبد الله بن جعفر که با نیکوای مصلح و مشهور بود و معاویه نیز با وی شریک معاوض بود و با وی بود و جنب میبرد
 زن معاویه انکار انکار کرد و بر عبد الله و عیب گرفت بروی و گفت معاویه حال او نیست و بعد از عروسی بروی
 را نزد دیگر عبد الله بن معاویه آمده و نماز بسیار کرد و بعد بسیار کرد و معاویه با فرش گفت این را انکار که
 چه میکنند پس زن از انکار باز آمد و حیضت حل و نشاء اختلاف آن میباید که سر و شنیدن و آلات و از این
 زدن و دندان قدیم کار و با رفیقان و اهل ایمان و فاسقان و شراب خواران بود و مانند حدیث صحیح آمده
 که آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من و امر کرده شده ام من که محکم من معارف و که نام آلات و کرامت است
 و منی کنم از شراب بخورند اما حاصل نام مخالف است فذکر وی در باب طایفه میگفتند و بعد از آن محو و حق آثار این
 امر در مع و از آن این مکررات چون آن رسم و عادت نماز مسلمانان و سالمان و پارسایان نیز در آن همانند
 و آنان فخر و انگشته بی ماست بعضی و مکررات و فحش و طاعت یا بل فسق و فجور و جاحد دیگر چون و بدند که این
 عادت فاسقان و نشان بی قیودی است و مشابیهی بحال ایشان دارد و خوف آنکه سبای سبای انگشت
 کشد اجتناب نموند و در غیر فرمودند و از شریع نیز اگر باین ملاحظه کنی بی دشمنی و دشمنی عارضه باشد
 و در نباشد و آنکه محض نشان گویند که نمی از شریع به نبوت نه پیوسته و هیچ حدیثی در شریعت که بگوید بجز آنکه

آنکه دایره محبت باطل است و آنرا که خواهر بود که نمی آن علی الاطلاق و چون آن که از آن ثابت نشده
چنانکه از آن و از آن و از آن که بعضی از این طایفه گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن غالی از کار نیست
و غالی غالی نظیر طرف و اولی نیست که آنها را فهم برقت و غیره و یا نام است که در وقت اجابت حرام استعمال
آن میکرد و در خواب و آن میخوردند و چون شراب حرام شد استعمال این قسم اول و خوردن مشروبات دیگر
و این چه گام حرام ساختن از برای تحقق آثار آن و چون حرمت غیر ثابت و مقرر شد احتیاج قطع قطع آید
و علامت آن نماند یعنی و این احوالی نیز نماند و یا وجود آن مملو و آنکه دین و دوزخ شد نه جمعی بمنزله رفتند
از استعمال آن احوالی و قوی تجویز که ذکر فی موضع در سخن فی نیز نماند و در فقه اندوهی بقدر ملاحظه
قدیم که اینصورت نشان این نیست منع و رسم احتیاط اگر گفته اند و چون نظریه حقیقت حلال انداختند
که اگر بجا نیست فسح حکم است و احوال اگر چنین است مباح و اما علم و علم حکم بجا نماند تعصیب و تشدد و
در میان آنکه هم نامان افراط کردند و کمال آنرا مطلقا منسوب بنفس و کفر و زندقه داشتند و بهم سبوان برنگ
آنها از طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمام اوقات را مشغول آن و مشغول بدان ساختند و بجهت
و چون نگرفتند و در وظایف فرق میان اهل دنیا اهل نکر و در سرشته انصاف که معنی آن نصف فی و نصف
حکمت است در دست دارند و در نظریه ادب که حقیقت آن نگذاشتند صریح چیزهای است نگاه نداشته و یک مشاهده
اختلاف آنست که جمعی را نظر بر تأخیر تصرف و بر اطمینان افتاد و در عارضه و قوی را با وجود عدم جواز
تفویض و نظر بر جایی بود و در شیخ این سخن گفتند مستحکم تأخیر تصرفات بر روح حیوانی است که حرکت
و اضطراب کار است و روح انسانی منزه است از آنکه عمل در دو معانی است و سکون و اضلال و توانی
صفت است اما اینها کس را میرسد که بگوید نعم تأخیر تصرفات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جوارح
و انفعالی که میان روح حیوانی و روح انسانی است حال این مراتب بآن کند چه مانع است و نیز شیخ میگوید
که نشان تأخیر و آن در مابین آنست که تأخیر و غیر فایده ای باشد و آنکه تأخیر و تأخیر و تأخیر و آن نیست این تأخیر
نیست و در آن این سخن غالی از لطف نیست نعمه عملیه و بر قرآن است چنانکه در حدیث آمده است
که زینب القرآن با صواتکم و یکسان بودن هر دو علی ماسج از یکاه امکان است مگر کسیکه میشود و کثرت
میرود و مفت القی باشد فایده صاحب امتیاز گفته که اختلاف کرده اند در نخستین کسیکه نفی کرد
فناحوی و لایس گفته است ابو بلال مسکری که اکثر اهل علم بر آنند که ناموی طویل است و آنچه آن بود

که چون بنا کرد این نیز که را تا بیکر و در آنرا فرس و دوم و تفریق میکردند با کمال خفیه و بی آنرا خفیان عرب
و نقل کردند از البرقی نخست کسی که ابتدا اگر بطایس بود و طایس را در پیشوم گویند معنی نامسارک از جهت آنکه
اولاد او در زلفات آنحضرت بود علی الله علیه و آله و سلم و نظام او در در صورت ابو بکر رضی الله عنه بود و
یا نوح روزی که در شتر نشی آنحضرت و ترویج کرد و در قتل عثمان رضی الله عنه در اسبید و شتر برای او فرزند رفت
صورت علی رضی الله عنه و گویند که پیش از نقل این غلامی معنی در عرب النول غلام حسن صورت بود و مثل نصب
و نشید ابو اب و صد و گشت و این اقسام همه با حروف مختلف نیست هیچ یکی را و این اقسام محل میکنند
بر غلامی موسیقی آنکه که فایله اندر جبرمت از منقول است از صحابه و تابعین و غیر هم از اسلاف چنانکه از سابق اخبار
و آثار ظاهر میگردد و نعم از بعضی معانی پیش از آمدن بنی خلف و بنی سماع غلام موسیقی نیز از جواری مراد است و میگردد
که وی رضی الله عنه در غنیات نیز می شنید و در معنی اقسام غلامی که است و راجع بصورت حسن است و
تفاوتی نیست نعم و در آن تفاوت میکنند که در غلام موسیقی منطیقه و تغیر بسیار است اینهمه گفته شد و لیکن
و تفریق و استماع آن از جبرمت تابع سید رسول الله علیه و آله و سلم و انتضای اصحاب و اتباع آنحضرت که بطریق
تقریب و تفسیر بان اجتماع میگردد باشند و همان باقی است جواب همانست که محل مقام آنحضرت متعالی است
و اگر از آنرا استماع و شناسایی مختلف افتاده بر بعضی جانب تفریق و از تفاوتی آمده و احتیاط را من کثیر وقت شد
و در حق و جمیع در عبادات و طاعات رت داده و بر بعضی بیکر دشمنی علیه کرده و ذوق رشتن ایشان در
سلسله افتاده و دعا آنست امری است مختلف نمید و امری مختلف فیه عیب بیکر بنا بیکر در هر یکی با کمال
خود باید گذاشت فرنگم اعظم بمن بهر هدیه سیل و افند اعظم بالصواب و الیه المرجع والمآب و علی الله علیه و آله
و سلم علی سید الخلق و خیر و اولی و اصحابه و اتباعه و اجمعین و بایه طریق الحق و محی علوم الدین باب یازدهم
در عبادات شریف در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم و پاک و طعام و شراب
از ضروریات است که قوام بند و در حرکات و تخصیص عبادات می آن از قبیل محالات عاویست پس
اول عبادت از آن بر قدر حاجت مستغرق اند و از عرض و شرف و اعتبار نمایند و در شرف و شرف و شرف و شرف
و آمده است که سیرایان شریف نبوده و گفته اند که شیعیان معنی است که ظاهر شده بعد از قرآن اول
روایت کرده است آنرا نودی و این ماصحیح کرده حاکم از حدیث مقدم بر محمد کرب که رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود این آدم و امی از بن خود پس است لغیر چند که الیاده دارند استخوان طلب

و بر آنکه در این ده بران خوانند ثلث برای طعام ثلث بر آنکه ثلث برای نفس و غلبی گفته که گرمی شنید
 بفرست این نسبت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده که من بنمود در یک سده و کافر بنمود و در هفت روزه این
 تشریح گفته اند که آدمی را هفت روزه است یکی سده و سه روزه دیگر است متصل بوی خواب و مسایم و در هفت
 در دیگر ایستاده و طولی و مستقیم و طریقی و بر است و اینها طعم اند گفته اند مقصود بیان فست طعام
 مومن و کثرت طعام کافر و بماند در آنست حقیقت حد یعنی مومن چون مشغول با حار از اسباب عبادت است
 و میداند که مقصود از اکل سبج و اعانت بعبادت است نه تنه پوری زیاده بر ضرورت بنمود و کافر
 چون مطلوب او ترسب بدن است و استیفاء شهوت نفسش مالش برخلاف آنست و لیکن باید دانست که این
 معطود بر مومن و کافر نیست تواند مومن بسیار خوار باشد یا بجای عادت یا بحجت عارضی که ماضی است
 طبیعت اولیا مرضی که باعث داشت بران و کافری که خوار بود از جهت ضعف سده و از جهت مراعات
 صحت بر آن اطباء ایجابی ریاضت بر روش را بیان گفته اند که هر که بسیار است تفکری قلیل است طعام وی
 و زین است قلیل فی و کثیر فی است تفکر او کثیر است طعام وی و سخت است دل وی و نیز گفتند مومن ایست
 حکمت معده را که بر خور است بطعام هر که کم است طعام او کم است شراب او و ضیف است خواب او و کسی
 که ضیف است خواب او بر گزشت و عرو و کسی که گران است خوابی ادبی برکت است عرو و از این
 عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهل تشیع در دنیا اهل جمع اند
 در آخرت و از مالیش آمده رضی الله عنهما که گفت پر شد شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیری هرگز
 وجود آنحضرت در اهل و عیال خود که بنی علی از ایشان طعامی و خورانی نمیکرد و اگر میخواستند بنمود
 هر چه بنمود را بنده قبول بنمود و هر چه میخواستند بنمودند گفتند که هم بنده و لقی بیری محو است بیری
 کرده که گاهی هفتی میکرد و خوشم بود برانرا نه اینچنین نمیکرد و این از منسده اهل تشیع پس مقامی الجمل
 دلیل این سخن آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده از پیغمبر اکرم آنحضرت با صاحبیه ای میگوید که از جمع و دفع
 بر بیت نهاری و دفع کردن وی شانه را و خوردن ایشان آنرا آمده که چون پیشرفتند سیر گشته اند و
 و گفته است شیخ فی الدین نووی که در حدیث چهار شیخ است و آنچه در کتاب است آن آمده محمول است بر عادت
 انتی و چون واقع شد شیخ در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شد در حق غیر وی نیز را شبیه
 و از این هر چه آمده است که گفت سیر شد آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از طعامی سه روز بهایی نداشت

از عالم ارواح ایشان مانده است در مفهوم دارد یکی آنکه سیر می صلی الله علیه و آله و سلم سه روز پیاپی نخورد و اگر بود
 که یک روز آن بود و اما دانست که ناسه روز دیگر شکی میگذشت و در هیچ روزی سیر می نمیدید و ظاهر آنست
 که مراد معنی ثانی است و اما حکم چنانکه از ابن عباس آمده که میگذراندند آنحضرت و اهل و عیال دی شبها پیاپی که
 نمی یافتند طعام شب و نبود طعام ایشان نگران جوید و راه الترفی و مجامع و در شب سلم آمده که سیر شد آل محمد
 از زمان گندم مگر آنکه نبود در یکی ازین دور و زمره در حدیث عایشه آمده که گفت سیر می آمد یعنی آنحضرت
 در دنیا در پیشه شکم شرفت وی در یک روز از دو طعام اگر سیر میشد از تر سیر میشد از زمان جوید اگر سیر میشد از زمان
 جو سیر میشد از تر و از من بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود بخدا
 سوگند شام نکرد در آل محمد که صیاع از طعام و بود آنحضرت را نه خازن گفت حسن گفت آنحضرت این سخن از
 از برای کم پنداشتن مرزوق خدا را لیکن خواست که افتد آنقدر بوی است وی و از عایشه آمده رضی الله
 عنها که خوشی آمد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا سه چیز طیب و نسا و طعام پس یافت
 آن دو چیز را یعنی طیب و نسا را و یافت طعام را و از نزدی در شمال از انعمان بن بشیر آورده که گفت و بدم
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انمی یافت از فضل چیزی که پر کند شکم و فضل روی قرین عمر که مخلوط
 باشد از آنجا پس مخلوط که خوراک نفع را باشد گفت عایشه رضی الله عنها بودیم نا آل محمد که گفت میگردیم کجای که
 نمی از و ختم آتش و نبود فوت و مگر خرد آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه میگذشت ما را بر نیامال و می
 فرستادند بعضی همسایه ها از انصار شیر ما می نوشیدیم ما از او فرموده است آنحضرت تحقیق رسانیده شده ام
 من در راه خدا یعنی بیلا و منت چنانکه رسانیده نشد هیچ کس و این که ده شدم در دین خدا چنانکه این که کرده
 نشد هیچ کس و تحقیق میگذشت شب در روز و نبود در ابلال را طعامی که بخورد و آنرا جگر داری مگر چیزی که
 می نوشید از فضل ببال یعنی اندک چیز که در فضل او کفایت و پنهان میشد از حبس کی و راه الترفی و مجامع و در بعضی
 غزوات بودند اصحاب که بخوردند بگرامی و رفت آنرا آنکه بمرح میشد گلهای ایشان میداد آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم نان خشک را و نان سبزه را و نبود در زمان آنحضرت غریبال و صاحب مواهب گفته بسیار است که مردم نباید از
 کفر صهای خوراک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخوردند یا بزرگ دنیا فم و دین باب چیزی که بصحت
 رسد و در بعضی احادیث امر واقع شده تبصیر از عهده که موجب برکت است و آسانید آن ضعیف است و
 بود آن خورش آنحضرت سیر که میفرمود نعم الا و ام یا نخل و یا پد دانست که این ضعیف و قلت در معیشت هر

در این باب
در علامات و معانی و آثار

آنحضرت را علی امد علیه و آله و سلم و اصحاب او را رضی الله عنهم که منکوره شدند و انکار نمودند و هر را بنمود و اگر بود از
جست احتیاج افلاس و نایانت بود بلکه گاهی بکثرت بود و اختیار بود و گاهی بکثرت که اسبیت شمع و کسراه اکل و
اختیار ریاضت پیش از بخت بود و در وقتیکه بکشد بودند و چون بخت کردند و بدیدند که آیدند و با بخت کردند و ایشان را
اول مدینه بنازل و مناج و اموال و مسکنین و خراج و بودند و اصحاب را با مال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه
و سعد بن ابی وقاص و غیره و بعد از آنکه ایشان بان مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت
ایشان را درین مالی پس آمد و ابو بکر تمام مال خود را در نصیب آنحضرت و در غیب کرد آنحضرت و انبیا
صحاب را بقرین و حبش و عسرت پس بنحیر کرد عثمان رضی الله عنه هزار شترانی غیر فلک و ثابت شده است که بر
میداشت عزرا و هیال خود را قوت یکسال و سون کرد و در عهده خود صدقین و عمر کرد و اطعام کرد و مساکین را
و قسمت کرد و صدقین کرد و در یکساعت که از بحرن آمده بود و بدید که در هزاران و چنین از بغیر شاه و
نفوذ بیرون از حیطه نیاس چنانکه تفاهیل این احوال و مواضعش بیاید و اختیار کرد آنحضرت فقر را بامکان
مصولی توسع و ضبط جهان که روایت کرد از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد برین پروردگار
من که بگرداند بری من بلی را که را طلاق کنم لایا رب سیر می شود شکلی گویم ترا اگر من می دانم شما می دانم ترا و از این
عباس آمده رضی الله عنه که بید و در می رسول خدا جبرئیل بر کوه صفایس نشاند آوازی می خواند که در بسیاران
فرمود یا جبرئیل چیست این صوتها بل مگر قیامت قیامت شد گفت جبرئیل قیامت نیست لیکن امر کرده است
پروردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو و ببارد مفتاح خزاین ارض را پس آمد اسرافیل و گفت که خدای تعالی
امر کرده است مگر که عرض کنم بگویم همراه تو حبال تمام را و دیگران که آنها از مردم و یا قوت مذهب و فقه و محدث
دیگر آمده است گفت جبرئیل علیه السلام که بفرمایید پروردگار تو که با وجود آن قدر و مرتبه و ثواب تو همان باشد
که داری و گفت جبرئیل علیه السلام اگر خواهی پیغمبر بادشاه باشی و اگر خواهی پیغمبر نبی باشی و در روانی آید گفت
که یکی از مردانی آنحضرت حاضر بود و گفت اختیار کن یا رسول الله آنرا که چنگاه از دولت دنیا یا سیرت پس ایما کرد
جبرئیل بسوی آنحضرت که تو انصاف کن و بنده باش و طهارتی نیستند که آنحضرت را فقر و محتاج خواند و برانند
ضروری وصف کنند و صاحب را به سبیل نیاز و تعلیمی و شعب الایمان نقل میکنند گفت از جمله تعظیم آنحضرت
است صلی الله علیه و آله و سلم که وصف کرده نشود با آنچه پیش مردم از صفات صفه مساکین است و گفته شود
که فقر بود و غلبه بود و اما کار کرده اند بعضی اطلاق برده را در حق آنحضرت علیه السلام و مکتب کرده اند

و طوی تحت الجوار کثیرا و شرف الامم و در واجب بگیرد که افکار کرده است ابو حاتم بن حبان و عادیث
 وضع حرار و بلبل و شرب این صحیح و گفته است که این شرب با علی است و نمک کرده بگیرد صوم وصال که
 فرمود طهینه بری و پیخته و گفته که پروردگار تعالی بنور انبیا و منور شایسته صیب خود را وقتی که وصال میکرد
 پس چون فتنای کربلا پیشتر بر بلبل کفیح فایده نمیکند و ناخیزند و بسین سنگ اگر سنگی و گفته است این حبان
 که لفظ حر است برای این شرب که در وقت صبح حکم بری است چنانکه در وقت صبح حکم می بندند
 یعنی صاحب واجب بگیرد که صاحب محبت امارت است و بشین آن تسکین میکند بعضی الم جمیع لازمیر که
 الم جمیع از شدت حرارت غریزیه مجرب است و چون پریشور و بطعام مشغول میگردد و آن حرارت بطعام
 و چون باشد در محله طعام طلب میکند حرارت رطوبات جسم را و میوزد و بنور و از این تمام و متادی
 بگیرد و انسان از آن حرارت و چون منظوی و منظوی بگیرد و بر موده اجساد پوست لبست میکرد
 تا کثرت موده بقدری و کم میکرد و الم تسکین می باید تا الم آنحضرت جمیع برای تحصیل و تضعیف است
 تا حیث قوت و نصارت جسم و حسن بلبل بیشتر از آنکه ای تسکین و طرفه دارند و این یک تجربه است از معجزات
 که نصارت و حسن بلبل و دنیا به ساحل الطهران زنده شمشیر و استعمال یا سهای ناعمر و فراموشی لبسته
 و اشتغال آن میباشد و اینها خبر پاک نان جو و لباس زوب خشن و فراش لباس و شرب بود و حسن و جمال
 و نصارت و لطافت و دنیا اینها صلی الله علیه و آله و سلم و علی که علی قرصه جمال و حسب فضل و
 کماله و بعضی گفته اند که حرب را و خصوصاً اهل مدینه را عادت بود که چون خالی میبود و اجواف ایشان
 از فراموشی تنگسای ایشان می بستند بر آن سنگ رای تسکین و تضعیف الم پس آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم نیز لبست تابانانند بیابان را و صاحب را که نیست نزدی چیزهای تشنه و تشنه کرده باشد
 بآن و اظهار کند آنحال را و صاحب واجب بگیرد که صاحب آنست که در آن آنحضرت از این اختیار و طلب
 خواب بود و برای مجرا و اعلام و اظهار حال تا مدتی که گفت بنده مسکین بود و الله قلبه بنور البقیین که قول
 این حبان که طعام و سقی میکرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد حجر کند برای
 دفع جمیع و الم و دخول است یا که دانند که آن حضرت صوم وصال باشد از جهت بودن حاله ذوق و
 شوق و در نمی باشد و احوال آنحضرت مختلف بود گاهی حبان گاهی چنین و حق جل و علا را کشته است و طبعی
 خاص است با حبیب خود در نصرت و توفیق که در فباس عقل نمیکند در آسانید آن عادیث اگر سخن

وصل

گفتند دیگر است و الله اعلم و وصل یا وجود را بخت نفس عدم الفات آنحضرت طعام و نضای شست
و عدم استغای آن در مجلس نفس بر بنم مخصوص از اغذیه تکلف میکرد و بخت عدم سلوک راه تکلف و بقصد
توسع بر امت و سد راه رسیانیت تماثل میکرد و از آنچه عادت اهل بدر بود و هر چه حاضری آید از لحوم و فواکه
و جزو فرمائندگان و نیز میگویند تخصیص طعام مخصوص مصلحت طبیعت اگر چه افضل از غیره و کثیفی بود پس
منور و علوا و غسل و دوست میداشت آنها را و راه انجاری و التفری و علوا بقصر و طعام شیرین که
خودده شود و طعامی گفته که علوا واقع نمی شود مگر بر چیزی که دخل دارد در صحت پس عمل را علوا گویند
و گاهی اطلاق کرده میشود بر آنکه نیز و بنود محبت آنحضرت مرا ترا بعضی کثرت نشی و شدت میل و انزاع
نفس بسوی آن چنانکه عامه را باشد بلکه اگر حاضری آید میلانی مینمود و مینمود از آن قدری صالح از اینجا
معلوم میشود و خیال میکردند که دوست میداد از اصحاب مواهب از تعالی در نقد انت نظر کرده که علوی که
آنحضرت آنرا دوست میداشت ناشی جمیع بود فتح میم و کسر میم و ان قری که تیره ساخته شود بلین و نیز آمده است
که عثمان بن عفان را که روانی آمده بود که بادی شمد داده بود و در واتی آرد و میده و روغن و غسل پس آورد
پاره از آن نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را بركت و طلبید و یکی را داده و بركت بر آتش و بخت علوا فرمود
بصاحبان بخیرید این را این چیز نیست که مانند آنرا اهل فارس حیض و نیز وارد شده است که دوست میداشت
آنحضرت شکر را و نصیق را و بمان و طحاری حدیثی روایت کرده که حاضر شد آن حضرت عرس مروی
را از انصار پس آمدند و بارها با طبقهای بادام و شکر پس باز داشتند قوم و ستمای خود را از محبت
ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت غارت نمیکند این را گفتند که تو نمی گوئی که رسول الله غارت کردن فرمود اما
در عرس نمی نمیکند از آن پس مجاذب میکرد آنحضرت قوم را و مجاذب میکرد و فرمود ادرا و اجتماع کرده است
طحاوی با نیندیشد بلکه شمار بر غیر کرده است چنانکه زفته است باین امام ابو حنیفه حکم کرد و این شجره احادیث
صحیح که وارد اند و نهی از نهی و لیکن بعضی این حدیث را ثابت نمیکرد و اندر تشبیح کرده بدان بر طحاری در قابل
شدن بشارت گفت بنده مسکین خصم اند بر یالین که تحقیق دارد شده است امر بخاوت در صحابا در
حج این نیز محروم است پس بر قول امام ابو حنیفه و خودده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحم شاة را و
خوردن لحم بقدری که معلوم نشود چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت قربانی کرد از راج طحان و
کامی را و ظاهر آنست که از آن خود هم خورد و باشد و الله اعلم و در حرج کم احادیث متعده و وارد شده

الحمد لله علی ما فی الخیر و در روایتی آمده سید الطحطاوی الدنیا والاخره روایت کرده است این حدیث را
 ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و سند وی ضعیف است و مراد را شهاب است از حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سبب طعام دنیا کم است چهار روزی بر پنج اخراج با یغیر فی الطیب النبوی و اکل دی
 زیاده میکند نه تا فوت را قال ابن سیری که ذاتی المواهب و هم از علی رضی الله عنه مرویست که خوردن
 کم تصنیف میکند کم را من میگردانم خلق را که سبک تر که دهان را چهل شب بدیگر در خلق او که ذاتی المواهب
 و همچنین که در استقامت ترک وی در نیت این خاصیت واقع شده و در استقامت اکل وی در نیت
 و قناعت قلبی سختی طبع نیز افزای دارد شده است و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب تر بین طعامها
 نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کم بود و میفرمود که خوردن کم زیاده میکند سمیع را و وی بهترین طعامهاست
 در دنیا اگر بخوایم نه ببرد و کار خود که بخوراند هر گوشت هر روز آینه میکند آنرا و منقول است از امام شافعی
 اکل کم زیاده میکند عقلی را و آمده است که گوشت ذراع محبوب تر بود نزد آنحضرت و هم از نیت زیر هر کرد
 یهودیه در وی و از علایش رضی الله عنه آمده که محبت کم ذراع نزد آنحضرت از محبت بود که بمیانست
 کم را و همچنین از اگر گاه و کم ذراع زودتر بخیه میشد پس شتابی میکرد به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده
 که گفت آنحضرت الملب الحکم الطیر و بعضی گفته اند که محبت کم ذراع از محبت بود که العبادات از مواضع فحاشست
 و میبایست توجیه است آنچه روایت کرده شده که آنحضرت کرده چنانچه داشت کلیتین یعنی کرد و از محبت فرمای
 آنها بیکان بولی اما قطع عراتی گفته است که است اول این ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بنش میکرد کم را یعنی بدندان بنور و از استخوان و بنش نشین میجو و به کله نیز آمده و بعضی گویند بچیدن طعام
 خوردنی و به کله بسر دندان و کم بکار و بریده نیز خورده است در حدیث بخاری آمده است که برید آنحضرت
 گوشت از خانه که سفته بکار که در دست داشت پس خوانده شد برای نماز پس از اذاعت از دست گذاشت
 که می برید بدان و برخاست بر ناله فرمود که در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم قطع کنید کم را بسکین که آن از منیع اعاجم است و بخورید آنرا بدندان که آن باضم نرو گوشت را است
 و ابوداؤد گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که آن حدیث را شافعی است از حدیث
 صفوان بن امیه از حبه الشرمذی و در بعضی روایات نامش واقع شده بی تصریح نیتی از قطع و تطبیق گردانند
 که بنش از عظیم ضعیف است و قطع از کیره و خورده است آنحضرت بر یا زنده وایت است از امام سلمه که گفت

خود نیست
بجای نیست

که آوردم بلوی بران کرده وایشان با حضرت پس خوردند و این بر عادت برای نماز و وضو نکرد
حدیث صحیح رواه الترمذی و خود رواه است آن حضرت که پدر را بجای گوشت خشک شده و چنانکه در سنن آمده است
گفت موی از صحابه زنج کرد من برای آن حضرت شاتی را و اما مسافر بودیم پس فرمود آن حضرت اصلاح
کن گوشت آن را پس بودم من که میخورانیدم از آن گوشت آن حضرت را تا رسیدن بمدینه و مراد با اصلاح کلم
قدیم کردن داشته اند و خود رواه است آن حضرت جگر بریان کرده شده را و خود رواه است علم طایع را رواه است کرده
آنرا بخاری و مسلم ترمذی و غیر هم و خود رواه است آن حضرت علم حمار و حش را که آنرا گدازگو میزد واه الشیخان
و خود رواه است گوشت شتر را در سفر و حضر و خود رواه است گوشت خرگوش را و خود رواه است و ابی بکر را که علم
دایم را در خوردن آن تفصیل است پیش یعنی مطلق بایز است و زنی بعضی غیر انسان بحری خنجر بران دور
نزدیب ایمازی نیست جز ماهی و خود رواه است تریه اگر بفارسی آنرا شکسته گویند که شکسته شود بدان حد شور بای
گوشت و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عایشه علی النساء افضل من علی سایر الطعام و ابی
داود از ابن عباس آورده که گوشت بود محبوبترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از خبر تریه
از حبس و حبس و حبسین طعامی از خود را در سخن زنان است و خود رواه است بدان کرده شده بر سخن و مسکه و خود رواه است
تای بزیت و در خوردن هر سه رواه است آمده است و محمد بن آنرا منسوب بوضع دانه طریقه است و سطره و صفی الله
من آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که جگر بیل خوراند هر سه را به سخت و قوی گردانند پشت حرار را
قیام پس گفتند که در زندان چه چیز مخمخ است و او است که منع کرده است اینند و رواه است
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که رواه است داشتند آنرا اگر در طعامی بچینه میشد سمیت آنرا از جوانب
کاسه و میخورد از جهت دوست داشتن آنرا انس گوید از آن باز که دیدم من این فعل را از آن حضرت و سوت میدارم
که در راه سلم گفته است نوعی استحب است که دوست دارند که در او هر چیزی که دوست داشته آنرا بچینند خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و خود رواه است سلق را بچینه یا در جو و سلق کبک میگذرد که نام تره مشهور است و دعایت
کرده است ترمذی و در شمایل که آمدند ترمذی حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله
عنهم زود سلم که خامه آن حضرت بود و گفتند یا سلمی بسانا و برای ما طعامی که خوش میباشند آنرا بسوختند یا سلمی
علیه و آله و سلم گفت سلمی ای بسلا من خوش نمیدارید شما هر دو آن طعام را یعنی شما طعامی که لذت
مستند نمیدارید که خوش نمیدارید که آنرا گفتند بل خوش میدارم بساز برای ما پس گرفت سلمی پاره از جانش

[illegible]

از مائیه گفت مادر من معالج میکرد و مرا بر آن فریبی من و استعمال میکرد و در آن نادر آمد و مرا بر آن کفرت صلی افند
 علیه و آله و سلم و مستقیم نمی شد و در این معالجه تا آنکه خوردم من طب و قمار و در روایتی غیر جمعی طب پس فریب
 شدم من فریبی یک کذا فی اللها برب بدانکه شارحان بلکه راویان حدیث بر آنند که مقصود آنحضرت از جمیع
 سپان طب و بطنج کسر حرارت طب بود به برودت بطنج و تعدیل این بآن بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی هاشم
 از بشام آمده از صلی الله علیه و آله و سلم کان ما کل البطنج بال طب یکسر حرمتا به و نداد بر در نایم غیر از اطباء
 میکرد و گفته اند که این اصلی عظیم است و در ترکیب اطعمه و ادویه حی که گفته اند که مراد بطنج که بر طب میجو و بطنج
 آنحضرت که بار داشت ناصفر که عارست و نقیب کرده اند آنرا که خربز یکسر خاک در حدیث انس آمده است نام
 نوعی از بطنج اصفر است و جواب داده اند که بطنج اصفر از نیر نسبت بر طب بیرونی است اگر چه از جهت علل و
 علالت دارد و گمان این مسکین آنست که تعلیل جمع طب به بطنج یکسر حرارت و برودت و تعدیل این بآن چنانکه
 کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع مذکور اتفاقی بود شاید که آن بطنج علالت نداشت و قضا خود اصلا
 شیرینی ندارد و به خود ناشیرین گردد و این از بی تکلفیهای آنحضرت و عدم آنها که مستلزم از بود و در طرفین
 آنحضرت قمر را یا خورشید را بنجین گفته اند که شعیر بار و بایست و قمر عار طب پس آدمی ساختن قمر و شعیر را
 برای کسر برودت شعیر است حرارت قمر و کسر حرارت قمر به شعیر و این احسن تدبیر و تعدیل است و الله اعلم
 بحقیقت الحال و میجوید آنحضرت قمر را نیز به معنی مسکه و خوش می آمد را و هنوز این طعام در آن و بار
 منع است و در بازاران نیز میفروشند قمری است بر دهن دی مسکه نماده و غالب با طب است که مسکوت
 مسکه و عنونت آنرا می برد و میجوید آنحضرت نان را با نان خورشید هر چه میسوزند گاهی بگوشت و گاهی بطنج
 و گاهی تخم و آله است نهاد قمر را نیز با نان پاره از شعیر و گفته اند این ناخوش نیست و گاهی بخی و فرمودند
 الامام الخلی روه سلم خطابی و قاضی عیاض گفته اند که مراد بانیکلام مرع اقتصاد و در ماکل است و منع نفس از
 قمار و اطعمه یعنی ناخوشی که پس از آن در مانند آن از آن ضعیف است مونت آن و غیر نه نیست و جوان و شافق گفته
 و شحات که مفسدین و مستقیم بر آن است و امام نووی گفته که این مرع نفس خل است که متضمن منافع است و
 اما اقتصاد در دفع رشک شهوات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و این فتم گفته که این شفاست
 بدخل بحسب تقضای حال حاضر نه تفصیل است مراد را بر ناخوشهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و به
 درود حدیث آنست که آنحضرت در آمد روزی بر اهل خود پس پیشش آوردند نان خشکی پس فرمود آنا ناخوشی

نیست نزد شما گفته است نزد ما خورش گریخت پس فرمود نعم الامام اخی و مقصود آنست که اخی خیر باد امام
از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خبر را و لایم میگردد و اند برای حفظ صحت بکلاف اعتبار بر یکی از این
عدو نیست درین تفصیل غل برین دو کم و محصل و منفرد اگر حاضر میشد این با کم ادبی بیرون میسوی پس گفتن آنحضرت
این قول را برای جبر انکسار فاب و خوش کردن و نامای ایشانست نه برای تفصیل وی بر سایر ادا و اما
و منجوردا آنحضرت از فاک بله خود مد وقت رسیدن آن و بر سیز شکر دازان و صاحب مواهب میگردد این
از اسباب حفظ صحت است زیرا که پیر در دو کار توانی گردانیده است یک است خود در شهر میانی میوای که
نفع میشود اهل آن بدان در وقتش پس میباشد تا اهل آن اسباب صحت و عافیت ایشان بی نیاز نگردد
از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی باشد که بر سیز کند و حاضران نماید آن فاک بله خود از جهت ترس بجای
صحت مگر آنکه وی بیمار ترین مردم و ضعیف تر و در هر کسی مردم است از صحت و ثروت پس هر که خورد آنرا
در وقتش بروی که باید خورد باشد از برای نافع است و منقول است از اربع عباس رضی الله عنهم که گفت
دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بخورد و غیب بطریق خرد و معنی خرد آنست که بنده خسته را در این
و دیگر و نامهای آنرا بدین و برین که در خلق آنرا بر بنده اند انداخته و متعارف گشتن و اند بدست و انداختن
آن در دهان است و بعضی گفته اند که اصل نیست مرا چندین بار در بعضی روایات فرموده بعد از غسل بدلی طار
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بهیچ نخورده و امت سالکان نمی بهم کرده فرمود هر که نخورد باید که در سجده
در آید و مجالس دیگر را نیز قیاس کرده اند بر آن روایت کرده است و بعد از طایفه رضی الله عنهم که آخر طایفه
که خود آنحضرت صلواتی بود که در هی اصل بود و غلط است از آنجا که در آنجا خود را باخته بود و امانت
کرده شد بوی آن و ذکر است در قیاس او است و از آنچه بوی آید و در آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در آنجا بدست در خانه ابو ایوب انصاری بود و طایفه پیش آنحضرت می آوردند که در آن ازین فعلی را می
در میبرد و خود میخورد و جاران میفرستاد و کم سیر نیز همین است بلکه غلط آنان ملود می گفته که احتمال مسکوره
از طایفه و کم مردم و صلوات و کثرت در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بروی
واضح آنست که کرده بود که است تنزیل از تحری از جهت عموم فعلی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در طایفه فعلی
محابا حرام می و کسی که قایل است بحرمت میگوید معنی آنست که حرام نیست بر شما و اهل علم و صاحب مواهب
گفته که حاجت و محبت صادق موافقت وی صلی الله علیه و آله و سلم در ترک نرم و صلوات و کرده و اشتغال

چیزی که مکروه داشته است آنحضرت آنرا از برای که از او همان محب صادق آنست که گیت دارد و چیزی را که
درست دارد و محبوب وی و مکروه دارد و چیزی را که مکروه دارد و محبوب وی صادق باقال و عتد الله و گاهی که نظر بر
نهرانی و غایت آنحضرت که در بر حیض و اباحت می آنست حکم اندر محب ان یوتی رخصه کما یحب ان یوتی عرایمه
از کتاب آن واقع میشود آن چیزی دیگرست عفا الله و در بعضی روایات آمده که یکبار سی آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و علی رضی الله عنه در جای دور افتاده بودند و گرسنه شدند و خود را بمرودی دادند تا آب و
هندستان مرودی را وی خورد و کثرت پیش ایشان آورد آنحضرت نان خود را دلی کرد و کثرت بعلی رضی الله عنه
و او کذا ذکر فی تاریخ الدنیه و صل و بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اکل میکرد و بسبب گشت اهام و بسبب
و وسطی رده الترمذی فی التامیل زیر که اکل یک گشت اهام و بسبب رده الترمذی فی التامیل زیر که
اکل یک گشت و در آن گشت اکل تکبر است و نیز لذت نمی باید بدان اکل و بر میگردد و اندر اکر اگر لب از
زمان طولی و اکل نجسه خالی از نشان شرع و حرام نیست و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم به بیخی آن گشت خورده است و جمع کرده است میان آنچه پیش تقدیم که در اکل گشت
آمده است با اختلاف احوال و اوقات و بعد از اکل می پس آن گشتا زیر پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی
روایات امر واقع شده بعلق اصابع و صف و آمده که صف استغفار میکند مر لاس خود را و قلیل لعن و افسند
که در یافته نمی شود که برکت و حکم از طعام است و خطر نیست و در بعضی که در ارداصایع در دیان و لیسان
آنها بزبان یا بیایان شفت کافی است و در بعضی اوقات می پس آن گشتا زیر بعضی طعام و خادما را
لعن و اصابع در شامی اکل مکروه است و در اکل از آنچه ساقط شده از خوان یا قصه نیز خواب آمده و در بعضی
روایات آمده که در وی امن است از فقر و برص و جذام و مرث کرده میشود و انا و لادوی حق و عافیت
واده شود و در ایشان و دلیلی از طریق رشید که از خلقی مباحیه است از ابا یاسی خود از ابن عباس آورده
که هر که بخورد از آنکه ساقط شده از مایده بر سر و لادوی صبیح الوجه و نفی کرده شود از وی فقر و استیلا
مدین امور از اهل بکیر صورت نه بنده و آنرا مستفاد دارند اگر بحقیقت نگردد هیچ جای استغفار نیست از آن
چنان طعام است که خورده است بیاس اصابع و لعن و فقر و مستفاد گردد و خصوصاً و نفی میشوند که فعل آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و عافیت است هر که استغفار کند چیزی را که منسوب است بان سرور لازم می آید
و آنکه بروی چیزی عظیم خود را بعد من و آنکه صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت آدمی مضمضه

وصل

میکنند و هرگاه صحنی خود را در دهن خود فک میکنند و دندانها را در باطن فم را و بیکیس آنرا استقدار
 میکنند و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نمبر و شکی و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشینند بنده و
 نمبرم چنانکه نمبر بنده و در تفسیر انکار انحراف کرده اند فاضل عباسی که از متفقین شرح حدیث است در شفا
 گفته است که مراد آنکار از محکم و نفقاست برای اکل همچو نرغ و مانند آن از آن جلساتی که اعتما و کنند
 در مجلس پیغمبری که زیر خود انداخته است و جالس برین هیئت استند عا سیکند کثرت اکل را و استکبار میکنند
 از آن و بطوس آنحضرت مانند مجلس کسی بود که گویا همین ساعت خوابد بر خاست بطریق اعتما و گفته است که
 نیست معنی هر بیت و آنکار امیل یکجا نبندند متفقین انتمی کلام فاضل و مراد با اعتما است که بمپا نذ التین
 خود را بر زمین دایستاده دارد و سابقین را دستند مانند پشت خود و نیست که نمی عزت و نیازها صاحب
 میگوید که حکایت کرده است همین معنی را که تفسیر کرده است فاضل عباسی آنکار را بیان در اکمال از خطابی
 که از ائمه شراح حدیث معتد علیه ایشان است و گفته است خطابی مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان
 تفسیر کرده اند آنکار امیل با جدا الجا بنین و گفته است خطابی گمان میبرد عامه که شکی بمعنی خواننده بر یکجا نب
 خود را اینچنین نیست بلکه شکی بمعنی معتد بر خطای که در تحت است و آنکار امیل یکجا نب نیز تفسیر
 کرده اند و این جزوی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند که آنکار اعتما و بر پیغمبری چنانکه دلجو اردو ساده و
 مانند آن و بعضی گفته اند اعتما و بر دست چپ از زمین و در بعضی حدیثی از این مریایان آمده است و این
 اشیر در نایه گفته که کسی که تفسیر کرده است آنکار امیل برادر متفقین نادیل کرده است از آن بر مذمت طب و این
 قریب گفته که این فرر میکنند با کل زیرا که منع میکند مجری طبعی طعام را از هیئت خود و مانع می آید از سرعت
 نفوذ طعام مجرده و می پیچد مجرده را و مستحکم میشود و فتح می خرد از او نیز میل میکند مجرده و نمی ایستد و نیز
 غذا بسوی دی بسو است و اما اعتما و بر شکی پس آن جلوس جای مردم است که منافق طریقه عهد و نسبت و از نهجست
 خود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اکل گمایا اکل العید و بعضی گفته اند که اینجمله نفی اکل متکنا از مضایع
 حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم حق است که عام است نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت
 این ادب آن چیزی دیگر است و انحرافات بتج انحرافات و صاحب سفر السعاده گفته که آنکار بر پنج
 نوع است و همه این بیات را که ذکر کرده شد کرده است و صاحب را هب گفته که چون ثابت شد که انیت
 آنکار و باهون و خلاف ادنی پس مستحب و صفت جلوس برای اکل است که بر دوز آن نشیند نه بر دوز قدم

یا نبی الله کنه ای راست را و بشنید بر پای چپ ندکر کرده است این فیم کنی نهادا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطن قدم بسری را بر پهنی بجهت تواضع و تار بگفته که این بهیت النفع و افضل بهیات اکل است زیرا که احتضار بهر مرض طبعی خودی باشد که پیدا کرده است خدا تعالی و جلالی نهادا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در طعام شسم میگرد و افضل آنست که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت میکند و حاصل میشود و سنت در آخر طعام حمد سبکست خدای عزوجل را و صیغهای حمد متعدد و ماثور است و پس است این مقدار که بگوید الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و جعلنا من المسلمین و این دعا نیز بجهت رسیدن است که میفرمود اللهم الطمعت و سبقت و اخفیت و اقیمت و هدیت و اجبت فلک الحمد علی ما اظطیت و بنجود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان و فرمود یا غلام تم اهد کل بینک و ما بینک و حمل کرده اند بعضی از شافعیه امر را بر ندب و صواب آنست که واجب است از جهت درود و عید بر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دیدم روی را که میخورد و شامی خود پس فرمود کل بینک گفت الله لا استطیع فرمود الله استطعت لیکن نخواست برداشت دست را بجا نب و بمن خود و بعضی استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول آنحضرت و کل ما لیک و خوردن از مایل واجب نیست و جواب داده اند که آن واجب است و تارک آن عاصی و اثم است بعد از علم نبی و بعضی گفته اند که اگر طعام لون واحد است نقدی کنند مگر با بلی خود را و اگر العان متعدد است مثل خوراک و غیره جایز است و حدیثی بهم و درین باب روایت میکنند آن حدیث ضعیف است که ان فیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متع میگرد و ما را از حوالی مقصود و این معارض حدیث اکل مما لیس است و بکنه ای از آن بر تقدیر است که مصاحب راضی نباشد و از حضرت کیست که راضی نباشد بعضی گفته که آن در خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس باوی بود و افسند اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست را پیش از طعام و بعد از آن در فرمود بر کذا الطعام فی الوضوء قبله الوضوء بعده و در حدیث دیگر آمده است که نزد یک گردانیده باشد یا آنحضرت طعام پس گفتند صحابه یا باب یا بیا رحیم ترا که و من کنی فرمود ما موزیتیم بوضوء و مکرر گفتی که با ستم برای نماز مرا و آنجا وضوء شریفیت و در آن حدیث دست شستن است که و منو نوبی است بمعنی نظافت و منبجور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرم را را نبست از ایامی هر بره که نزد آنحضرت طعامی آوردند و در صحیفه که میفرمود آنحضرت خدا تعالی نه فرمود است ما را بنجوردن آنست و در حدیث انس آمده است که آنحضرت مکرر میداشت طلع کردن را و طعام گرم را

و میفرمود بخورید طعام سرد را که در دوی بکشت است و نیست در طعام گرم بکشت و از اسهال آمده که چون آورده
 بشد نزد دوی طعام گرم بمپوشید آنرا آنکه میرفت جوش او گفت که شنیده ام آنرا آنحضرت که طعام سرد
 افطام است بکشت دوی و بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قدسی از شنب بصبیب بمیدید گفت انس
 نوشانیده ام آنحضرت را باین فوج آب و بنیند و غسل بجزان همه شربیات را و نزد بخاری از حدیث
 عاصم احوالی آمده که گفت دیدم قدس آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم نزد انس دخور دم و دوی آب در راه
 یافت بود و دوی شکسته پس مسلسل گردانید و انس بفضله و آن قدسی بود و جید بعضی از چوب نصار بضم فن
 و ناصر بخره خالص از چوب دانه هر جنس و گفته اند که از شجر اخی بود و لون او بایل بعفرت بود و گفت ابن
 سیرین بود و دوی حلقه از آن پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا ففضه پس باز
 داشت ادر از آن ابو طلحه و گفت تعبیر نه چیز را که ساخته است آنرا رسول خدا و امام ابو عبد الله عیسی آورده اند
 که گفت دیدم این نوع را بمصره دخور دم و دوی آب و خریده شد آنرا از اول و نهرین انس بهشت صد هزار
 در هم گفتانی المواب و بخور و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خوان برگرد و خورد نان ننگ و لیکن خود بخورد
 و آن از حرم یا بیک بود الا ان معارف در حرمین از بکشت خرمیت و در مواب و آب از کتاب بدی نقل کرده که بعضی
 اطبا گفته اند که هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشاء منشی کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که حضرت نماز
 کند اربعین بعد از آن اسکان میگردد و بضم را و صلی الله علیه و آله و سلم پس تحقیق
 دوست میداشت آب شیرین سرد را دمی آوردند صحابه رضی الله عنهم جمعین برای دوی از بیره ستیا بضم
 سین و علامه سکون فاف چشمه است که میان وی و مدینه در زره راه است می نوشش میل را مستحب است آب
 ستانی زنه نیست و دوا آن زنه در موم نی و میگردند باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین
 صلی الله علیه و آله و سلم و زیاده بر آن از طیبین بکشت و بگلایه و اصل زنه در تخم است و از امام مالک کریمت
 آن منقول است که اسراست است و نیست در شرب آب شود نصیحت و سرفروزی چنین حکم دارد و منقول است
 از یکی اکابر که گفت باینکه خود ای لیسر کن سر کرده بخور آب را نه بر آب سرد می بر کرد شکر را از مائه میل
 نمیکند گفت آنرا را بگوید که آب بر روی او رها شده بود تا سرد گردد پس کسب کاغذ آب بر آن و بر داشت بهم بگویم
 خود و گفت بخور ای لیسر که نفس خود را دم گفت ای لیسر که آنرا صاحب حال است متابعت او است
 نیامد گفته اند و از آن مرد سردی مشغول است رحمة الله علیه و آله و سلم که آنحضرت غسل آب مزج میکرد و دست

ص
 در شرب آب

صباح آنرا نوش جان بفرمود و چون ساقی چند برای سبزه نشستن و چینی پیدایشند شادول سبزه چینی از آن
 آنچه حاضر میبود از طعام و ما صبا و ما سب از این تمیز تفکر ده است که گفت که درین حفظ صحت است که راه نیابند
 آن مگر فاضل الطبار نیز اگر که شرب عمل و لقم آن بر نشاء از آن سبکند بلغم را و میشود به عمل معده را و جلا
 میدهد از جفت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم میگرداند معده را با اعتدالی و یکشاید به بند بار او آب
 سرد و طب بار دست قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عائشه واقع
 شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را در او بران همین آب سرد فرو میزد و بعضی است باقی قعر
 در سب و نمید است و در وی نفع عظیم است و از وی دقت و روش ساختن نفع و مید است که قمر از سب را
 کوفته در آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر یکدر در رنگا به انداخته تا آب شیرین لب گوشتی پیدا گردد
 بنهد است و اگر با فضل خورند نفع گوشت را اگر کوفته در درند بالیست نمید و این حلال است و در وضو بی جای است
 در سب خفی و اگر بسیار بالیست و تند نیز گردد و کرده و اگر گفت اندازد حرام و خمر است و آنحضرت دوست میداشت
 لبن را و بفرمود هیچ چیزی نیست که گفایت کند از طعام و شراب و کار هر دو کند که لبن و بعد از خوردن طعام بفرمود
 درند باخیزند و بعد از لبن بفرمود درند نامنه و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سه چیز اند که
 اگر کسی به هر دو بناید که لبن و ساده معدن در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای و سبکی که در شصت
 از شصت و پنجاه و گاهی شیه خالص و گاهی اکثیه آب سرد بر آن شیرین زد و شبنم کرم جاشد و آن ملا و در
 غالب گرم اندیش نیست گرمی شیر سردی آب و دو آنکه شیر سرد بزرگ لطیف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 آمده باشد و این سبکین که نیز عالی برین منوال است انشاء الله تعالی بیکت این موافقت سعادت طیب گردد و
 در حدیث بخاری از جابر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آمد در رستان یکی از انصار و با آنحضرت
 صاحبی بود و مراد او در رعایتی آمده که ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و آن انصاری آب میگردانید و رستان
 خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم و اگر نزد تو ایی باشد که شب کرده باشد در مشک کنه یعنی سرد باشد
 بیا و اگر کنه کنه یعنی آب از جمل خوریم که میرد پس گفت انصاری آری نزد من ایی هست که شب کرده
 است در مشک کنه پس رفت در عویس با و رفت آب در قرح و دو شید بلان اگر که سفیدی که در خانه داشت
 پس خرد آنحضرت آن آب را و لیکن باید دانست که آب از حج خوردن بهرین است چنانکه چار یا نه خورند
 در شرح حدیث گفته اند که مراد کعبه اینجاست که بدست خورند نیست نه بهرین گویا که ایشان محل خفقت کعبه است

بطریق تمام و در وقت درجه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیدار یافتند و هیچ بعید نیست از تکلیفهای آن
 سرور شایکه که در خوردن باین روش فوقی هم یافتند باشند و الله اعلم و این نصیر در محبت یکی از صلحای فیت
 که بر علم حدیث اطلاع داشت رحمة الله بود و همین طور در باغی آب و در جدول میرفت آن عزیز گریه کرد و آب
 خورد و در آنوقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث جاری معلوم شد که این فعل
 آن عزیز بقصد ابتلاع بود و آن حضرت آب بر طعام نمیخورد که نفسیات و اطعام با نفهم نیاید آب بناید خورد
 و آب بنشسته نمیخورد و عادت شرب برین بود و راه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نمیگردد آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که نخورد یکی از اشیاء
 و اگر خورد بغیر اموشی نمیخورد و بیرون اندازد آب را از شکم در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده رضی الله عنهما که
 گفت آوردم نزد آن حضرت دلی از آب زخرم پس خورد آن حضرت را ایستاده و در حدیث علی در نهی رضی الله عنهما
 که فرمود لبس بایستاده خورد و تقیه آب و فرمود گفت مردم مگر ده می پندارند ایستاده آب خوردن را دین
 پیغمبر خدا و دیدم که در چنانکه من کردم و این حدیث به صحیح است و جمع میان آنها آنست که شرب قایما کرد
 است که است تفریس و فعل آن حضرت برای بیان جواز بود و جایز است هر شاع را کردن فعل کرده براس
 بیان جواز که در احبست بر روی نسبت بوی کرده نیست و لکن با استقامت عمل است بر نوب و استحب بایستی
 هر که ایستاده بخورد مستحب است هر را که نمی کند محبت آن حدیث صحیح صریح خواه بسیار خورد و با عباد و حدیث
 تخصیصی بستان برای اشارت است بلکه در کمالی و افضل عمل از من چون مانع شود کثرت آن و الله
 جل و الله که لباس با شرب قایما مستحب است کرده است بحدیث جبرین مطعم که گفت دیدم ابو بکر صدیق را رضی الله
 عنه که میخورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است طراز عمر عثمان و علی رضی الله عنهما که ایشان
 میخورد آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره یا آنکه عبدالحق که امیر حدیث است گفته است
 که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب قایما نصیب باب و خود فرم است و بعضی از علما
 گفته اند که شاید که نمی تصرف و حجه کیه است که آورد آنی برای یاران خود و مبارزت کرد بخوردن
 آن پیش از ایشان بر وجه استبداد و برین آسون از قاعده ساقی القوم آخر هم شرب با استقامت عمل
 بر نیزه محض احتمال است که بر اینجه اند ایشان آزاد و امانت نیست عبارت حدیث را برون و آب
 آنست که عادت شرب قایما و امانت بر اصل جواز دارد و احادیثی بر استحب شرب قایما و اولی

فصل شرب تا مسامت و از کلام بعضی شراح خان ظاهر میشود که نمی از شرب قایمانی بر فواید طبعیه است
 اما آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا رعایت میکرد و بدین ارشاد متبرود مقتضای اینکلام آنست که اعتبار بدین
 نمکند و اگر ایجاب بخورد منوع نباشد و الله اعلم و بعضی گفته اند که قول باستقامت و فواید برای هر چه است و حدیث
 مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صریح نیست در رفع بلکه ظاهر در وقت است و الله اعلم و نزد امام احمد از ابی هریره
 آنکه وی رضی الله عنه دید مردی که آب بنجورد و ایستاده پس گفت فی کن این آیت را گفت مرد بر اسب چه
 می کنم گفت ابو هریره خوش داری که بخور و آب با تو که گفت خوش ندارم گفت تعقیب آب خورد با تو سبکی بهتر
 آنکه به است که شیطان است و بدو آنحضرت که بنجورد آب را لبه دم و میفرمود که این شراب سازنده تر گو را را
 تر و شفا بخشنده تر است و فرج را از زمین مبارک جدا میکند و دم و دم و دم و دم از دم کردن در قیاس نمی میکند و
 و چون نزدیک میگردد و خدا را برین نفیس تسبیح میکرد و چون جدا میکرد و دم و دم و دم و دم و این را سه بار و گفته است
 که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم بعد
 از شرب این دعا نیز نافور است الحمد لله الذی جعله عبداً قزاً نابریته و لم یجعله لهما ایاجا یا بیه تو بیا و نیز آمده است
 که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمیکند آب را بیکدیگی و در کشید در کشیدنی و از نیکدیش معلوم
 میشود که بولی کوزه بمالند و درین گرفتن چنانکه بعضی میکنند ممنوع است زیرا که مع لب من باشد و لیکن جدا
 داشتن و بلند تر از دهان کردن نیز موافق معنی من نیست و آنحضرت مکرر مع میگرد و طعام را جرعه مانان خود
 یکبار نوشانید شخصی را شرب و هر بار میفرمود الشرب الشرب تا آنکه گفت آن شخص میگفتند بخور کفر ستاده است ترا
 سخن که دیگر جای نمادند است که زار واه انهدی و چون بنجورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول
 بنجورد در آخر موافقت میکرد و ایشان در حدیث آمده است که چون نماده شود مایده پس باید که بر بنجورد
 مرد و دست باز ندارد و از طعام اگر چه سیر شود تا فایده نشوند قوم زیرا که این نمی گیرند و نمیشین و او را شاید
 که بیامد باشد و در حاجتی بطعام اگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام و دهانی می برد و شخصی در دنبال
 می افتاد اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمیزانند و میگفت این شخص مانع شده است ما را اگر
 خواهی برگردد الحدیث و طفیل شدن خادمان و تابعان یا کاکا بر و نمکد ایان آمده است و جایست و مقتضای
 آنچه پیش آنست که صاحب خانه را اعلام کند استیجازت خواهد از وی و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 طعام بنجورد و نیز در قومی میردن نمی آمد تا دعای میکرد برای ایشان و میگفت اللهم یا ربکم نیازت منم و آنحضرت

بسم

و از همه وصل فرع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف و لباس توسع و تزکیه تکلف بود یعنی هر چه
 بیایند می پوشید و رنگ می گرفت همین را اقتضای بر صفت معین و طلب نفیس عالی و جنس عین و تکلف
 نمیکرد و هر چه موجود میسر میشد می پوشید و اقتضای میکرد و بر آنچه دائمی بود ضرورت می و غالب احوال کسار
 بود و از ارادتش می بود و نشینید می پوشید و آورده اند که بودم آنحضرت را کسار ملید می زد که ده شده
 می پوشید میفرمود میستم من مگر بنده می پوشم چنانکه بنده گان می پوشند و ادا نشینان و اگر گاهی لباس نفیس بپوشید
 بپاک لو که بپوشید و ادا رسال میفرمود بقصد استمال خاطر ایشان می پوشید نه می کشید از بدن شریف می
 بخشید و بر مردم نسبت میکرد و در انصاف و نظر جلوه میست مباحات و در لباس و تزین بدان از خصال اهل
 شرف و جلالت نیست بلکه از سمات و صفات نسا است و تقاد و طاعت تو بست و توسط در جنس که
 لباس انشالی غریزان باشد سقط عروت نمود و در حدیث این عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم فرمودند جمله کرامت مومن نزد خدا و جل تقاد تو بست و در فایض ترست و آنحضرت مکرده می داشت
 جامه چو کین با و قتی عری را دید که بود و بر روی جامه چو کین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه بپوشد
 سازد و دید شخصی را از ولیده موی چو کین جامه بیست فرمود گاهی بی آید یکی از شما گویا شیطان بیست و
 تکلف و مبالغه در ترین نیز خوش نمیداشت در سفر السعاده میگردید که عادت شریف در لباس تزکیه تکلف
 بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم در فرقه شدند بعضی میالو کردند در تزکیه و تحمل و جامه کفایس
 پوشیدند گرفتند و مفید شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامه ارادت زبون حسین را و مفید
 شدند بدان و این هر دو دشواری خلاف طریقه نبوی است و توسط و عدم مفید و تکلف نمود و است در هر حال و
 شک نیست که سیرت سلف و عادت علما و عبادت بنادت بهیث ثبات بود و عادت هم در
 مع آن و ترغیب در آن نیز در دو یافته و آمده است از اجداد و من الایمان و در بان تحمل و تحملین بهیث
 و تکلیف ثبات نیز یافته و در چون آنحضرت هم نگه میبرد و گفتند یا رسول الله هر دو سست میدارد
 و جامه وی نیک باشد و تحلیل حسن بود فرمود آنحضرت ان الدیجیل محب الجمال الکبیر الحق یعنی تحمل
 و تحملین در لباس و بهیث مستلزم که نیست که عادت و کسی کردن بچنین است و در حدیث دیگر آمده
 که ان الله لطیف محب المظافه فکی از صحابه بگوید که دیدم را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود برین
 جامه و دل ابا هست ترا چیزی از مال گفتیم نعم و او است مرا خدا تعالی از نعمتها و اموال از شرفان

و گوشتندان سرود پس ظاهر کن نعمت خدا که امانت او را بر تو یعنی جامه ای هم مناسب حال غنا پوشش و شکر
نعمت خدا بکنی و در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا خدا تبجالی مال باید که دیده شود اثر
نعمت خدا که است و تبجالی بر تو داده بر ایشان فرد دیده موسی را فرمود چیزی نمی باید این شخصی که گشایین
کنند بدان سر خود را در بر مردی که بروی جامه است چه کنی در ملکین فرمود نمی باید این چیزی که بشود بآن
جامه خود را داده است که خدا دوست میداد که بر بند یا شکر نعمت را بر بنده خود پس انجبال ظاهر موجب
شکر نعمت است که جمالی باطن است و لباس التقوی اشارت بآنست حال امده سبحانه یا بنی آدم قدر زن لای
علیکم لباس باری سوا آنکم در لیا و لباس التقوی دلک خبر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را
ظاهر و لطیف و لطیف دارد و قلب و لسان را بحلیه اخلاص و صدق آراسته و جوارح برزوی طاعت
و نظافت پیراسته و از پنجاست امر نظمی بدن از انجاس و احداث و خلق شعور و کوه بهر تعلیم اظهار
و خلق عانه دارد داشته است بدان سنت را از افطرت خوانند یعنی سخن انبیاء را بساین و ملاکار درین
باب برینست است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نفسانیت و عورت و کبر و فخر و دنیا و اظهار جاه جلال است
و شوکت نفس و تقوی بر فقر و کسوت قلوب ایشان میکند مردم مستقیم است چنانچه در شان منافقان
آمده است ما ذراتیم تمجید است بجهت این اشارت است بجهت این انهد لا نیطرافی صورکم و امواکم
و ما نیطرافی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در روایتی از حدیث مسلم آمده در بعضی روایات آمده ان الله لا یطیر
الی صورکم و اعمالکم لکن ینظر الی قلوبکم و دنیاکم و اگر به نیت اظهار نعمت و شوکت علم و عزت دین و جمال و
حال و رفیت نام دین باشد مدح و سپردن از علماء و عباده و لباس حسن و جامه نفیس می پوشیدند نیت ایشان
در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای و نور تجلی مینمود و برای جمع و ایجاد نیر جامه میداشت و گفته اند
که این نظیر لباس الت جرب برای قتال بود و پوشیدن حریر و اظهار غیلا و کبر و فخر و در آنست که متغیر
اعلام کلمه الله و نظر الدین و علیط افدای دین است بعضی برای آن لباس نفیس می پوشیدند تا اظهار غنا
و ثروت کنند و فقر و سائلان بایشان روی آرند و متوجه شوند و مثل این تفصیل در لباس و در آن مختصر
میرود اگر بجهت تجلی و جنت یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مردم و اگر بجهت زهد مردم رغبت در شمع
و نیا مذمت آن و کفایت آشبار بود محمدا و کلمه ازین هر دو قصد نیت خالی بود و نخواهد بود و مذمت کثرتی است
و ظاهر آنست که این قسم از دلیر و ابا حمت سیر و ان نخواهد بود بلکه در تمام اقسام سخن فضیلت و استیجاب

و نیز به نسبت از اصل باطن و در مواهب لایزال می آرد بطریق سوال و میگوید مشک نیست که سیرت
 سلف صالح بذاوت بهیئت و نشانت لباس بود پس چیست حال موفیه شاذلی که تحمل میکنند در طالعین و آراسته
 و پیراسته سیدارند خود را و حال آنکه طریقی ایشان اقتضای سنت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید اینچنین
 نقل میکند از بعضی شایخ عرفا کلامی جامع و مفید و فاضل که سلف صالح چون بافتند اهل غفلت و مشغولان
 بدنیان را هنگام در زدن نشانیهای و متفرق بخلق دنیا و مظهرین بران مخالفت نمودند ایشان را بقصر اطهار حقاقت
 چیزیکه تخفیر کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم سیدارند او را فاضلان و استغفار از آنچه محتاج اند بدان اهل
 غفلت و زهد و نظر از آنچه رغبت کرده اند ایشان در آن شکر گذاری این نعمت گویند و دولت پند
 و چون گذشت بر خیال زمان دراز و راه یافت فسادت بنیان انجمنی و درک این حقیقت و زوایات غفلت
 اند که دیگر گرفته بعضی مردم و نشانت و بذاوت بهیئت را حیل و تحصیل دنیا و متعکس شدن در گشت و پیمانی و ترک
 دنیا بود و رسیدن تحصیل آن ترک کردند بعضی مخفی از اهل صفات چنانکه شلخی شاذلیه و دیگر که میرودان ایشان
 و ملوک میکنند بر ذنب ایشان و نشانت لباس و بذاوت بهیئت و دانشند این را موافقت سلف نه مخالفت
 ایشان نظر بخیر و حکمت اگر چه در نظر ظاهر بنیان مخالف نماید و تحقیق ارشاد کرد و اوست و ابوالحسن شاذلی که
 معتقد است بر سلسله شاذلیه است کسی را از اهل نشانت که انکار کرد و بروی جمالی بهیئت و فعل لباس و گفت ایها
 این بهیئت من و لباس من میگوید بزبان علل الحمد لله شکر مر خدا را که مستغنی گردانید مرا از خلق و بهیئت و
 لباس تو میگوید بهیئت و لباس خود را و افعال این و ابر و حرکت و جنبی بر معنی و مقرران بهیئت است اکنون
 بیان لباس شریف و انواع آن در چند فصل بیان کنم واصل به آنکه بنده عمامه شریفه آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بسیار بزرگ و گران که آنرا بر سر مبارک باری بود و نه منبر که قاصر بود از وقایع و از خود و اوصاف
 که از چهارده ذراع زیاده بنموده گاهی هفت ذراع بودی و ذراع شریفی یک دست است از سر انگشت میان
 تا بنده مرفق و آن مد بشمار است مقدار است و چهار انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی
 صاحب چنانکه در مساحت عرض ذراع که ماسی نیز اعتبار کرده و آن تجارت سه قوم است و در زمان
 المصنعا را آن در بنیان نیز بنیان نمود و الله اعلم و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر معمول و مسافه
 کرده میشود و در آن ماله و در حد دیگر آمده است که عمامه عاجز است میان مسلمین و دشمنین عمامه با تقدیر است
 چنانکه سیاق حدیث ناظر است بدان آنحضرت را عمامه بود که آنرا سحاب نام کرده بود و اقواب و

و انفراس در کرب رانزدی صلی الله علیه و آله و سلم ای بود چنانکه در اکثر کتاب ها مذکور تحت مامنه فلسفه
می بود و لامنه یعنی پست پسر سینه نه بلند مثل طایفه و بودم استخفرت رافعیه سفید آمده است که آنحضرت
فرمود صلی الله علیه و آله و سلم فرق میان ما و مشرکان عالم بر تلافی است و این عبارت احتمال دارد یکی آنکه عالمیم
بر تلافی میجوئیم و ایشان نیز بر تلافی میپوشند دوم آنکه ایشان فلاس میپوشند عالمیم و در معنی اول
است زیرا که عالمه پوشیدن مشرکان مقرر است و الله علم و چون عالمه میلبست سدل میکرد و راه السرنده
فی الشمال عن این مفریاده کرده مسلم و در برخی طرفها این کفیه یعنی تحقیق را کرده بود و طرفت عماره را
میان دو شان خود و این را فخر و ذواب نیز گویند و این را سنت عماره میدانند و نیز از این مکر آمده رضی الله
عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میم نذر یکدیگر و میگویند پنج دستار را بر سر مبارک و بجا نیکو طرف
عالمه را در میکرو طرفت دیگر را در صبح مسلم از حدیث عمر بن حریث آمده گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه
و آله و سلم بر سر و بر روی عالمه سودا بود که سار کرده بود و طرف آنرا میان دو شان خود و از جای آمده رضی الله عنه که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بود و سار عماره و در حدیث جابر زکریا و ابی حنیفه این دلالت دارد که از جای و با علم نبود
که انی الما لبس بلکه در حدیث بخاری آمده که در آمد آن سر در و فرغ بر سر مبارک و می نمود و میگویند که در دخول
که مکره ساز نیک در برداشت و مغفر بر سر مبارک بود و نه دست او پوشید و بر هر مطن مناسب آن و بعضی جمع
کرده اند میان این دو قول باینکه عماره فوق مغفر بود و جمع کرده فاضی میافزاید که در اول دخول مغفر بر سر داشت
و بعد از در آمدن مغفر از سر عماره سودا بر لبست بدلیل قول عمر بن حریث که خلیف جابر بر روی آنحضرت و بر روی
عالمه سودا بود زیرا که خطیبر در کتب خود و جواز عام فتح و این اعلا می گفته که این اولی و الهیست در جمع از اول و علم من قصه
در غزوه فتح مکه باید الله تعالی در حدیث عبید الرحمن بن عوف آمده که گفت عماره بر سر من رسول خدا
پس سدل کرد پیش دوست من و پس لبست من و آمده است که ملائکه روز بدر و حنین بفرموده انان آمده عالمه
باین بهیبت لبسته بودند و گفته اند که ادنی مقدار غنیه چهار انگشت است و اکثر اوقات نصف طرفه زیاده بر آن و اصل بسیار
است که حرام و مکروه است و بجای غنیه نجس نیز آمده که ذواب از جانب یس از زیر خشک و در قن گذرانیده بر جانب
چپین بگازند گفته اند که نم بر نجس و سدل کرده است و این بر تقدیری است که آن سنت مکره است و
اگر مراد که است تنزیهی دارد نه ای آن ترک اولی و افضل خواهد بود و الله علم و بود استین پس این خلاف آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم تا بعد دست و در آن تر از این مانع میکرد و از سرعت حرکت و طبعش و کوه تر از این نگاه میدارد

دست را از خود سپرد و در همه افعال آنحضرت را و طعاع وی صلی الله علیه و آله و سلم معانی حکمت کرد و است
 بر طبق غایت و نهایت و همچنین بود و ذیل قبضه و دار و از روی صلی الله علیه و آله و سلم تا انصاف سابقین
 و نیز گذشت از شایستگی و گویا ندان بقطعی حاشا است با آنکه تحقیق نصف که در سطح تحقیق است شرط نبود
 و طبقی انسان عمر کرده که گفت دیدم را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اسبالی کرده ام از خود را پس فرمود
 آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی که پس کنند زمین را از غیبت و رانش و غیبت در حدیث بخاری هر چیزی
 که پایان از شایستگی است از انرا در زمانه راست و این سکه برای مردانست و از انرا باز نیست اسبالی و طویل
 و چون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض کرد که پس چه کار کنند زمان یا رسول الله فرمود از خانه برون گفت گفتن
 بر سینه میشود و یا برای ایشان ایشان فرمود از خانه برون که در آن وقت حکم از ذیل قبضه
 ایشان و ظاهر آنست که بزدن کشیدن ذیل مرزبان را جایز باشد و باید دانست که اسبالی مخصوص باز
 از نیست بلکه شامل است قبضه را در داد و عام را نیز در حدیث این عمر آمده و نصیح بدان و انفسه که فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسبالی در از رو قبضه و عام است و هر که بکش طعنان چیزی بطریق عیث و اگر در وقت
 و لیکن اکثر در احادیث از رو انفسه بود و بجهت کثرت رجوع اسبالی در آن و بلفظ غروب و طلق نیز در انفسه
 و لیکن وجود معنی خبر در عامه فقهی دارد و مراد آن احوالت عقوبه است از هر چیزی بود و طویل الکام خیا که مقدار
 ذیل جایز شده است نیز داخل این حکم است صاحب صاحب از این فیم نقل میکند گفته است این آستینهای
 فراخ در از انفسه خارج و عام مثل ابراج که عادت شده است و نبوشیده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنت است و از جنس خیالات و از بعضی دیگر از طعنان نقل
 کرده که گفته پیوسته نیست جز روی بصیرت که آستینهای و ساز که درین زمانها شرافت شده و روی اسراف
 و انصاف مالی است که نمی عادت است و لیکن عادت شده است مردم را اصطلاحی گشته است هر هر قومی
 را شعاری که شرافت میشود بدان و هر چه از آن بطریق خیالات شک نیست در تحریم آن و بجز بطریق مایست
 تحریم نیست و آن ما و ام که بخیر نقل کند که ممنوع است از غروب و نقل کرده است قاضی عیاض که راست
 هر چه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه منع است و ریاس از طول دست انهم و درین احوال که از علماء
 نقل کرده شد حکمت بجهت و اگر است این طول و دست و لیکن در ادراج لفظ عادت و منع و در انرا شرافت
 گونه و هر از آن میکند و از بعضی اکابر حرمین نیز نقلین زاید با الله تعالی و نشر فاش شده است که

میگویند این طریق لباس عرف و شعار باشد است اگر نکلم شناخته نمی شود و عزت مانوت میشود اما سخن در
آنست که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنت است و اهل علم و دین هر قدر بر سر هر چه واقعه است از عزت
و کرامت از اسباب و تظلیل آنرا در وجه آن مفید تقصیر خلاق و کمبود و تنگی نیست و اگر تا بین قصه باشد چنانکه دفع
برود عارضه دیگر داخل این حکم نمیشود و در حدیث آمده است که ابو بکر صدیق را رضی الله عنه عادت وضع چنین
نشسته بود که از مدی فردی میبشت و در صورت اسباب می نشست و چون از آن نمی واقع شد آنحضرت اظهار کرد
که حال آنکه این چنین است بکار کنم فرمود آن حضرت تو از آن نیستی که در نشان تو خیار را داشته باشد و باید دانست
که آنرا که انجام داد که نیست یعنی نه بدست فاما آنرا که در عزت و عجم است و عرب آنرا سر ادل میگویند اختلاف است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا پوشیده است یا نه پس بعضی علماء فرموده اند که پوشیده و ابو بکر صلی
الله علیه و آله و سلم خود را پسند ضعیف از آن می بریده اند و گفته اند من با آنرا روزی همراه آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم پیش آنحضرت به کان بزازان پس خرید سر لایع بجا بردم و دیو معال سوق را و زان
که در آن میگردید را پس گفت هر دو را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برکش و در برکش پس گفت زان این
کلمه شنیده ام من از هیچ یکی گفت ابو هریره و ای فوئی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان را و جیب و سبک
دست رسول خدا را برد که بر سر آنرا پس کشید رسول خدا ای دست خود را از دی و گفت ای فلان این را باجم
بلوک خود بکنند من ملک نیستم من مگر مردی از شما و گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سر ادل را
گفت ابو هریره خواستم من که بر آدم فرود آنحضرت خداوند متاع سر او از ترست بر داشتی متاع خود مگر
ایک ضعیف باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس باری و بداد او را برادر سلمان گفت ابو هریره گفتتم یا
رسول الله خبری سر ادل را تا بپوشی آنرا گفت نعم می پوشم در غرض و حضور نشیب و روزی که بدستی من ملامدم
بست و منی بستم چیزی را سارتر از دی و دعایت کرده اند این را بسیاری از محدثان پسند ضعیف و لکن فرمید
آنرا آنحضرت بصحت رسیده است و در هر دو گفته اند ظاهر آنست که خریدن بر او پوشیدن بود و روایت کرده شده است
که می پوشید آنحضرت سر ادل را و می پوشیدند صحابه و زان آن و باذن وی و اهل علم و دین مجرب ترین نیاب
نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قمیص اگر چه از ارد و دایم بسیار می پوشید اما پوشیدن بر سر او بدست تر
سیدانست و از آنس آمده که گفت بود پیر این رسول خدا از عیبه کوتاه و اما آن دو قمیص او را کما تخفون
علاء محمد بن و متعارفات تمامه و یا عرب آنست که قمیص آنحضرت را حبیب بود بر صدر شریف و سلف قمیص

تقدیر بهیم موی سه دونی بر بصر بهیم و تشدید بهیم که الحام میکند و فردی آید تا دوش و تحقیق آن در میان طلب
 خفیه که نشسته است و از جا برآمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میگوید شید بر داحر خود را در عیدین
 و جمعه و عازم جنت جاست را و از اراد و حله نمی باشد مگر از دو جامه یا جامه که استر و ارد و احمر آنکه عظمای
 سترخ یافته اند چنانکه درین دیار الا که میباشد و این از بر و دینیه است مشهور این اسم بحجت نسخ
 خطوط سترخ در وی نیست مراد بدان سترخ منی که منی غنه است لیس آن و در صحیح مسلم از ابن عمر که گفت
 وید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برین دو جامه محض گفت این لباس گفت است پس میپوش آن را و از
 عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت و ما هم برین غیر صلی الله علیه و آله وسلم و بود برین جامه محض گفت
 از کجا یافته تو این را گفت ساخته است آنرا برای من الهیه من فرمود پسوز آنرا و اشتباه باشد بعضی مردم را
 از حدیث لیس احمد چنان باشد این خطاست مراد از احمر اینجا همان است که خطوط احمر دارد و همچنین آنحضرت روایت
 ابی رینه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که بود بر وی دو برد و آنقدر و در حدیث
 عطایه منی میی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که طواف میکرد مضطجع بود
 آنحضرت بر وی است که در وی خطای سبزه است اگر چه در اینجا حل بر سر حرف نیز احتمال دارد اما متعارف
 و یا عرب همان معنی است همچنین آنحضرت به معنی آنکه خطای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز معنی جامه فرشی
 نمیده اند آن نیز خطاست تحقیق آنست که مذکور شد صاحب مواهب از خودی نقل کرده است
 اختلاف کرده اند طیار و ثیاب محض لیس اباحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعد هم
 و گفته است که باین قابل است امام شافعی و ابو حنیفه و مالک رحمته الله علیهم لیکن گفته است مالک لیس
 غیر محض افضل است و در روایتی تجویز کرده است پس آن در بیوت و سراپا و کرده و گفته است در عیال
 و اسواق و جمعی گفته اند که کرده است که است نیز پس و عمل کرده اند نهی را برین زیرا که ثابت شده است
 که آنحضرت پوشیده حله چهره را در جواب از آن معلوم شد و بعضی حمل کرده اند نهی را بر محرم حج یا عمره و این نیز
 تلفظ است نیست دلیل بر تخصیص و در مذبح خفیه نیز اقول است صحیح آنست که کرده است که است تحریمی جایز است
 بآن نازا که است و شیخ قاسم خفی که یکی از ائمه حنفیه و متقین ایشان در مصر و تحقیق کرده است که اگر است پس اگر
 از جهت لغو است محض باشد یا غیر محض و صاحب مواهب گفته که بعضی اتفاق کرده است مسئله را در معرفت
 سنن و گفته که نهی کرده است شافعی مراد از غیر خفیه جامه مضبوط نیز عفران و اباحت کرده محض را و

گفتند شافعی که زنت نکردم در لبس مصفر مگر از جهت آنکه نیا فتم هیچ یکی را که حکایت کنند
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی آید که بگوید گفت علی رضی الله عنه که آنحضرت نمی کرد مرا و میگوید نمی
 کرد شما را و میگوید هیچیک که تحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند بر این علی العموم مذکور در بعضی حدیث
 مسلم که پدر من لباس الکفار و احادیث دیگر را آنچه گفت اگر سید شافعی را این احادیث هر آنست که عیسی بن
 هاشم ذکر کرد و هیچ با ناسا خود بصحت رسیده است از شافعی گفت و فیکه بصحت رسیده است بر خلاف قول من علی
 بن عیسی بن هاشم رزق و بعد قول مرا گفت بهی تبعیت کرد شافعی سنت را و در عفره گفت آنچه نمی کنیم در سا
 بهر حال از عفره ظاهر میگویم اما که اگر عفره کرده باشد بشود آنرا در متابعت او در مصفر او می بود است
 پس معلوم شد که جامه مصفر عفره هر دو منتهی شد است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نمی کرده
 از عفره فیکه شکل آنست که از این عمر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رنگ کرده است بصفه و در
 حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامه های خود را از عفران پیراهن مبارک خود را و جامه خود را و جامه
 الدیاتی و نیز داوود و ابان لفظ آمده که رنگ میکرد و پوشش از عفران جامه های خود را تا آنکه رنگ میکرد
 جامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید بن اسلم و امام مسلم و ابن عمر و لیکن گفتند که این احادیث مستلزم
 نمیشود اما حدیثی را با این مسخ اند و اندر اطم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوست میداشت جامه سفید
 و می پوشید آنرا و میفرمود احسن ثياب جامه سفید است باید که بپوشد آنرا از زنده های شما و بگفتند در آن
 مرد که خود را گاهی گلیم سیاه نیز می پوشید از مالیش رضی الله عنها آمده که گفت بیرون اما آنحضرت در لباسی
 او بود و روی موی سیاه و موی سر سیاه و موی ران سیاه از عفره یا صوف از ارکانه میشود و روی و ران و ران
 تمام سرش رنگ داشت که دخل ابی صلی الله علیه و آله و سلم که یوم الفتح علیه عالمه بود و او را لبس سفید مستحب و در شب
 خفای نیز بهیست و جامه سفید پوشیده و اما الطلیس که عارت است از پوشیدن رنگ و در مانند آن حلاله فتن
 طریفین آن بر گفتن لبس گفته است این فهم جزئی که آن کرده است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم و نه اصحاب رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که از ابو ذر صلی الله علیه و آله و سلم
 ذکر کرد و حال را و فرمود بیرون می آیند با وی هفتاد هزار پیروا و اصحابان که بر ایشان طلبا است و در
 افس رضی الله عنه جامه را که بر ایشان طلبا لبس گفت چه عیب شما اند ایشان بیرون و در حدیث ابی
 داود و حاکم آمده است که من نشیبه بقوم نمودم و در حدیث ترمذی آمده است من نشیبه بقوم نمودم و در حدیث ترمذی

آمده است که آنحضرت مجازاً بگویند که در غیر خود متعین از نبوت ضرورت آنرا گذاشتند کسی از آنکه آنکه تفسیر
 عادت آنحضرت بود انسانی و این سخن از این قبیل است که گفته است که تفکر کرده فاشه است که آنحضرت بوجبت ضرورت
 بود و عادت بود زیرا که در حدیث مسلم بن احمد و علی بن ابی حمزه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار میکرد و قناع
 را رواه البیهقی فی شئب الايمان و نیز روایت کرد بیقی در شئب و این حدیث بطبقات از حدیث الشریف
 کان مکرر التعلیل پس بخیریت و خوشان رد میکنند قول این فیم بلکه نقل کرده فاشه است از آن حضرت که
 پوشیده است قناع را و اما قول او که او تفکر کرده فاشه است این صحیح است که آنحضرت بوجبت ضرورت
 این بود و در حدیثی که روایت کرد از احاکم و مسندک بر شریفین از فیه بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا
 را صلی الله علیه و آله و سلم که یکبار در فاشه را در یک نمود و از طریق گذشت مردی متعین در یومی پس گفت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این مرد و فلان مرد را بریدی خواهر و یار پس السلام من تا بهیم که آن مرد است
 عثمان بن عفان بود و سعد بن نصر در سنن خود از ابی العلاء آورده که گفت دیدم حسن بن علی را در حدیث
 عثمان که نماز میکرد و متعین بود و براس خود این سعد از سلمان بن المغیر آورده که دیدم حسن را در حدیث
 که میفرمود طایفه را و در حدیثی دیگر آمده که دیدم حسن علیه السلام را در حدیثی که ذکر کرده است این فیم
 از فیه بن کعب بن جعفر گفته که استلال باین در وقتی صحیح است که طایفه را شمارید و باشد تحقیق بر طرف
 گشته باشد و این از سنه پس داخل شود و عزم مباح شیخ عزیر الدین بن عبد السلام گفته که سنه که از
 اشهر فوی از غیر اهل ضلال شده باشد و حرکت آن از ضلال مجرور است و اما قال و گفته اند که آنرا از سنه بوجبت
 اهلان طایفه بود که زنده بودند و ذکر نه اکتفا لک الواسع اللدینه و از کبار شیخ و علی استقولت که آنرا بوجبت فوی
 بهیچ الاسرار و کان الشیخ عبد القادر غلیب و عالیا ان کار این فیم از آنرا مبالغه در این بوجبت است که آن نقل حضرت
 شیخ بود زیرا که این جوزی و اتباع او با کار این جناب گرفتار بودند تا بصلی الله علیه و آله و سلم چون بود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم الطیف ناس پیدا بود نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم
 که چو کین نیگشت جامه وی بیاس بدن وی و نمی افتاد و در بانه او پیش و نمی نشست گیس بر جامه بدن
 وی صلی الله علیه و آله و سلم که اجار فی الحدیث و لیکن مشکل میشود این بخیر شیخ که روایت کرده است احمد
 در سند و فوی در شمایل از عالتی رضی الله عنهما و در فوی که پرسیده شد چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه
 میبود گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم نقلی بود بر کلب شانه و تحف فاشه بود آنحضرت صلی الله

طریق عالم که میبست از حارسش را دی دو شید شاه خور او میدوخت نعل خور او گفته اند که شاید پیش
در ثوب خریف دی از کسی دیگر افتاده باشد لی آنکه از بدن لطیف وی پیدا شود ممکن است که گفته شود
که اهلان علی ایضا مانا است از تقصیر مثل خس و خاشاک و بعضی خشرات صغیر که افتاده باشد که درین صورت
قائم یعنی در جانه خود نگاه میکرد و میبست آنرا و پاک میکرد و شاید آنکه مردم پیش میجویند و در ذهن این
مسکین همین معنی نشنیده و فراموشی باید و اهل علم بحقیقه الحال علی وجه الکمال در دراهیب یابن عبارت
می آرند که پیش اینه اشک را و او را تعظیم دیگر یا صلی الله علیه و آله و سلم و این عبارت طاهر نفی باید از پیش میکند
نه وجود آنرا و آنکه گنایت از نفی لغزوم نفی لازم بود و وصل و در جلد پس شریف آنحضرت خاتم بود که پیش
آنرا و همچنین از این معنی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفت خاتم را از نقره و بود
آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابوبکر و عمر و بعد از وی در دست عثمان رضی الله
عنه تا آنکه افتاد در سبزه ریس نفع بجزه و کسر را و سکون تخمیه نام جای است در جانب مسجد قبا و در حدیث
ترغی آمده است که افتاد در سبزه ریس از دست عقیب بن جهم و نفع عین مملد و سکون تخمیه و کسراف
و سکون تخمیه و از آخر موده نام خادم عثمان است و محالی است رضی الله عنه و آمده که هر چند خاتم را
در آن چاه میخند و آب را کشیدند و پاک کرد و زینب گفتند و گفته اند که گویند آن خاتم سبزی بود که انتظام کارخانه
ملک وقت که بود بدان بود و چاه که در خاتم سلیمان علیه السلام که بگم شدن آن نقره و رفتن رملک ایشان راه
یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز نقره و رفتن
بطور آنکه که ابتدا آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و گفته و هر ج در ج تان در قنات فروخت و هم در
مجموع از آن آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پوشید خاتم نقره را که گویند وی پیشی بود و در معنی حبشه
بود احوال است بعضی گویند در سنگ سیاه بود بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه پیدا شده و کان او در انجاست
و بعضی بر آنند که صانع او حبشه بود و می گویند که در انداخته است گیسو را نام را با چاه است گفت و در احادیث متعدد
آمده که دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دست وی خاتم آن جدید فرمود و حبشست و اگر می بینم با تو علیه
الهی را پس فرمود مرا و آنکه پس از خاتم را از نقره در پاره کنی و نه خالی و در روایتی نام کنی اما بر کشتال و
چنین آمده که بر وی خاتم شبیه بود و نفع بجزه و کسر را و سکون تخمیه و کسراف و همچنین از این معنی آمده که
از آن چاه که در پاره شده و از وی اصنام تمسید کرده شده آن از جهت شباهت به سبزه رنگ پس از نقره

صلی
الله
عنه
تختم
خاتم
پس

که چه شد مرا که می یابم از قمار خج اصنام لبس انداخت آن مردان خاتم را و در مدتی توفیق من صغر بضم صا و د
سکون فادوی بمی نشیبه است و همچنین کرده است خاتم رصاص و خاص و جو نیز خاتم صید بحدیث می بین که
آنحضرت نجائب را به نفس فرمود اطلب ولو خاتم من صید ضعیف است چنانچه لبس آن خاتم معلوم میشود و بلکه مراد
شی فلیل جفیرت و در سنن ابوداؤد و اسناد حیدر بیضی آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از صید بدید
که بپیر شده بود و روی نقشه و الله اعلم و اما خاتم ذهب در می بین از برای بنی عازب و ابی هریره آمده و می افند
عنه که گفت بنی که در سوره اصلی الله علیه و آله و سلم از خاتم ذهب و بهم و می بین از ابن عمر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ساخت خاتمی را از ذهب پس ساختند مردم نیز خاتم از ذهب پس برآمد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بر بنی شریف پس انداخت از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و بنی که در
تختم بذهب و همین است در سبب امیر اربعه و اکثر علماء و انکله از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشته اند غریب
است و نجاری در تاریخ خود نقل کرده که کشیدند از دست ابی اسید که صحابی بدری بود در وقت موت و می
خاتم از ذهب و الله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند مردم خواتیم ذهب را بر نداشت یکی از صحابه خاتم خود را
از زمین گفتند چرا بر نمیاری مالی است برادر آنرا گفت بزرگوارم هرگز چیزی را که نمی توانی که آنحضرت از آن
و کرده داشت آنرا و اما خاتم حقیق از انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تخلم
نکنید بعقیق و بر بعضی سزاوارتر است بر نیت و در روایتی آمده است تختم کنید بعقیق پس بر سبب آن نفی میکند نفر
و در روایت مالیه آمده رضی الله عنه فاذا مبارک و در حدیث فاطمه آمده رضی الله عنه که گفت آنحضرت
که یک تختم کنید بعقیق همیشه خیر بنید و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت نشده است آنرا آنحضرت
و تختم بعقیق چیزی را از امیر المومنین علی رضی الله عنه مرفوعا آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم تختم بر یا قوت و صفر متع میکند طاعون را و اسناد انجدریت ضعیف است و اما الف خاتم در روایت
نجاری از انس آمده که خاتم از قصبه بود و نفس نیز از قصبه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از قصبه بود و نفس
چنانکه گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی از عقیق و یکی از نجبان یا در وقتی این بود و در وقتی آن و اما
نقش خاتم صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ساخت خاتمی را از زلفه و نقش کرد و رسول محمد
رسول اقصی و متع مردم را که نقش کنند در خاتم خود این را و در روایت نجاری و مسلم آمده که نقش خاتم
سسطر بود و حجر سطر و رسول سطر و الله طری و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب

بود که سطر مخفف فوق بود و سطر متوسط رسول و بعد از وی امد و گفته و اما قول بعضی شیع که اسم حلال
 سطر اعلی بود و محمد تحت و رسول وسط نصیری بایم به ان در پیج حدیثی بلکه روایت اسمعیل ظاهرش مخالفت
 نیز بلکه گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث امد که زغال صاحب الموابب و اما ختم اکثر اخبار
 و اخبار را نموده و بسیار بود و در همین نیز آمده و صاحب الموابب میگوید که جایز است تختم در عین حبس و اختلاف
 کرده اند و مردم که انقض کلام است پس بعضی گفته اند بسیار و این لفظ امام احمد است در روایت صالح از وی
 که تختم در بسیار واجب است بسوی من و بمن است نه سبب مالک که پیشواید در بسیار و همچنین احمد و شافعی ظاهر را
 نه سبب امام ابی حنیفه نیز همین است و امد اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده که گفت بود خاتم آنحضرت در پی
 انگشت و اشارت کرد به خضر از بد بسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر آمده که آنحضرت تختم
 در بسیار میکرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم در بسیار در دست از عامر و سماه و تابعین و ذکر کرده اند تختم در
 همین را و این نقل این عباس و بعد امد بن جعفر است و از آنحضرت نیز تختم در عین روایت کرده اند پس بعضی
 میگویند که شاید که گاهی در عین پیشواید و گاه در بسیار و بعضی گفته اند که تختم در بسیار از خلام من است یعنی تختم
 در عین شصت و حق آنست که در محبت آنها سخن است ذکر نیاکله صاحب الموابب و در بعضی روایات آمده
 که آنحضرت گاهی در خاتم رشته می بست از برای تذکرشی و یاد داشت آن تا از امورش بگذرد و در پیش و خاتم
 یا زیاده که است است خصوصاً که از فقه باشد صاحب الموابب میگوید که از عبارت گراست ظاهر میشود که حرام
 نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اهل علم مباح داشته اند بیکر اهیت و
 بعضی کرده داشته اند اگر قصد زینت کند و بعضی کرده دارند مکرزی سلطان را یعنی صاحب سلطنت و خداوند حکم
 را و در حدیث نیز اینچنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که بر خاست نا شیر
 نوین بلوک و امر اوقات که کسی و قیصر و خاشی باشد پس گفته شد در آنحضرت را که ایشان قبول نمیکند و نمیخوانند
 کتابی را که بخاتم بود پس بخت آنحضرت خاتم را و نقش کرد و روی محمد رسول امد و ابن عبد البر نقل کرده است
 پس خاتم را مطلقاً تا ایشان حدیثی می آورند که آنحضرت صلی امد علیه و آله و سلم خاتم ساخت اینچنین و بعضی
 گویند خبر در پوشیدن بعد از انان نمیداخت و امد اعلم و اما البس ختم پوشیدن آنحضرت صلی امد علیه و آله
 و سلم موزه را مسح کردن بران بصحت رسیده و ترضی از بریده آورده که خاشی بدینش کرد و برای آنحضرت
 صلی امد علیه و آله و سلم فرستاد و موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را پیر و مکرر و مسح کرد بر آنها

الایمان به غیر یونان و رانرا که بگشت این شان و بیان و حال بود و نظر نفس باید بگشت حاشی
 میان این دو ملک بلکه با بار و جفا این نصیبت و کمال افضل اکمل باید دانست از دیگران و بعضی در متقدم
 بود که صفت چهل و سیست در ایشان ثابت است و حسن افتاد و عقولیت این امر در می ماند و ظاهر
 از اوقات صبیح دانند و مانند که در دنیا را بره و فواید و منافعی مندرج است که در غیر آن نیست علی سید الانبیاء صلوات
 الله علیه و آله و سلم و حسن لطافت و در هر کس از دایره در و سبیل آن کافی است و فواید و منافعی نکاح و جماع
 بسیار است علاوه آن بر دو تناسل و قیام و اقامت نوع انسانی تا مدتی که خدا خواسته است و فواید و منافعی
 لذت و ذوق بسیار است و نیز تمت و این منفعت است که در جنبت می باشد از بیت مردم تناسل احتیاج نمی و در مفاد
 دردی و فواید و منافعی آن شخص بصورت و نوع احتیاج نمی باشد فراخ از آن حفظ صحت و دفع مفار که حاصل می گردد
 از آن چنانکه گشت و حاصل عفت و کف نفس از نوع و لذت زن و مرد و از فرایند نکاح را به تکلیف و پیام
 بحق نثار صبر را بیاورد و کج خلقی ایشان است و این نایب و در باب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و اتم و
 اکمل عبادت است که متضمن این چنین است و در عیب خفی مطلق نزوح افضل از تجرد است
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک کرده است امت را و در نکاح و فرمود تزوج کنید زن را بنده
 دوست دارند و زن را بیکه من مکاشرت و مبادات میکنم شما را و فریادت و منقول است از ابن عمر بن الخطاب
 رضی الله عنه که گفت که من بجز یک زن را و هر چه در میل من با ایشان باشد امید آنکه سر من کرد و عذر نیاید
 از نشیبت من کسی را که بوی مکاشرت کند و صلی الله علیه و آله و سلم شما را فریادت و آنحضرت ارشاد
 کرد که اگر استطاعت ندارد و نکاح را بصوم که می شکند فوت یا و ولحا و آخر این ظاهر شد که نکاح افضل است در
 جبر و فواید از صیام زیرا که اگر کرد و بصیام اگر بر نفس بر عدم عمل که تفاوت نکاح و صیام است که چون مقصود
 از نکاح تناسل باشد برای تکثیر است و تزویج نکاح افضل باشد یا شب و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 الله بیانیته فی الاسلام و در بیانیه تزویج نکاح است و اگر در نکاح افضل بودی بر آنکه شریعت گردانیده
 شدی و در بین آنکه خبر او را می است و یکی از فواید نکاح از دین و مخصوص نباتات است آنحضرت است صلی الله
 علیه و آله و سلم مقصود تلخیص احکام و در فی و نقل محاسن آنحضرت و اطلاع بر سیرت پاک دی که مطلع نموده شد
 به آن رجال و بعضی از از دایره آنحضرت را که گشت شد بر عدم تزویج دی چنانکه بود و پادشاه جمعی از دشمن
 بر لحد او رفت و غیر از آنکس پس اگر انبیا مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق و طهارت سیرت و سالی الله علیه

و در علم طبع بشری انحصار میکر و میل الیه زایا با دور است پس در کثرت و وجود نفسا در کثرت ایشان بیان
 سحر است و انظار کمال بود ظاهر او باطن اصلی امر علیه و الله و سلم و انما به اجمعین تنبیه مدینه حبیب الی سحر
 دنیا که زلفت مشهور بر زبانها انجمن شده و اما غزال در احیاء العلوم و صاحب کشف در نفس پیروز
 الی عمران در کثرتی از کتب فقهیه انجمن واقع شده و برین عبارت اشکال دارد دست که صلوات از نبات
 ارباب تحقیق و مشربین بگویند که بعد از مشربان و استقامت آن در آن معلوم کردیم که نقطه ثلث نسبت پس
 اشکال ساقط است و در اکثر طریقه نقطه من الدنایم نیست و برین تقدیر اشکال توجه ندارد و مختصراً
 در شرح حدیث بیان معانی ذکات آن در شرح شکاکت کرده شد و است غلیظه و وصل در نوم
 صلی امر علیه و الله و سلم نوم که حضرت بر صدر افتاد بود وی که در نوم نوح قدر قیام الیه و من بگویند نفس را از قدر غلیظ
 الیه و از بیخاست که در احادیث واقع شده است که نمیزد است کسیکه بپنیدیر اصلی الصلی علیه و الله و سلم در نوم نوح
 سید و روان و نمیزد است که بپنید و نماز اگر آنکه میدید و آن نوحی در قیام هم بودی و در نوم هم بودی
 چنانکه عادت شریف وی بود و در فاعل عبادات و در شب گاهی خواب زمختی و بعد از آن بیخاستی و نماز کردی
 باز خواب زمختی بگذراند و بار نوحی و بر خاستی و در صورت نیز درستی می آید هر که خواستی در خواب بافتی و هر که
 خواستی بیدار بافتی و خواب بر بپلوی این که روی در جانب قبله در خار شریف بر کف دست راست نهاده
 و در صورت نورس ایستاده کردی و از رخ را و نهاده ای سر بر کف دست تا آسان گردد و بپای در خواستی تر
 نماز و در سر نوم بجانب بین گیرفته اند که مشهور است و آن اینست که قلب صحن است در جانب الیسر پس
 چون در جانب الیمین سپرد دل در آسایش و رات میباشند پس گران ای آید خواب و چون بر شوق این نجسید
 دل مدقلب میاشد مستغرق میگردد و نوم از جهت خلق قلب و صحن بودن وی و طلب متفر و میل وی
 به آن و کثرت نوم و فاعل وی او خلست و در فهم طعام و گوارای وی ولیکن نوم بر همین احوال است بر
 قیام لیل و برخاستن برای نماز پس کسانی که طالب محبت بدن و آسایش قلب منور بری اند چنانکه
 اطباء نوم بجانب الیسر میکنند و آنرا که طالب محبت قلب مخروی و حیات بغیضی اند چنانکه القبا خواب بجانب
 الیمین افتاد کرده اند این نکته مشهور است در میان نوم و صاحب مواهب بگوید که در نوم چیزیست که در نوم
 صلی امر علیه و الله و سلم خواب نمیکرد و قلب وی خواه نوم بر جانب الیمین باشد یا الیسر این حکم ثابت است و اما
 و اما و تعلیل این نکته مستقیم نیست مگر در حق کسیکه خواب کند دل وی پس احسن تعلیل و کب

که علوت شریف روی صلی الله علیه و آله وسلم بوده فرموده که ان الله يحب التائبين فی کل شیء الحمد لله یا بقصد
 انهم یومر ان شاء الله که دل ایشان بخیر شد و می و میزان گفت شاید که بیداری و بوشیاری دل در صورت خواب بر دست
 است باشد و قوی باشد بخت فلان و دوم از امت طیبیت که تذکره شد و چون بر دست چپ واقع شود کمتر نسبت
 تر گردد بخت مزاحمت طیبیت از محنت در غلبت مکمل طیبیت در نفس شریف آنحضرت در بعضی اشیا بود در بعضی
 اشیاء پس بیداری در هر دو صورت حاصلست و در صورت بیشتر ظاهر انفعود قوم همین باشند نظام چهارت
 ایشان نظر دوم در حالت و اضلاع و حدیث تمام عینای و لایام قلبی صحیح است روایت کرده است از آنحضرت از
 یت مالیه رضی الله عنهما که گفت با آنحضرت آیا خواب میرود یا رسول الله پیش از آنکه و ترکتی پس فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم بسبب است که قلب چون قوی باشد در وی حیات خواب میرود و در آنوقت که خواب کند
 بین و بود اینجا که در مغیره را صلی الله علیه و آله وسلم و هر کسی را که زنده گردانیده است متقوی او را بخت خود و
 انبلع رسول خود در زنی کرده است و در انصیب از آن و نقل کرده است صاحب اب از بی از بزرگان وقت
 خود که صاحب معارف و معانی بود گفت یعنی پیام و لیکن قلبی ما ضل لا ینام و کیف ینام عاشق من سمنام ناظر
 الی وجه الجذیبه لخص علی الدوام انتی پوشیده نماند که در حصول نصیب از حیات قلب و عدم منتهی که صاحب اب
 الا لازم و غیره و نتیجی حیات داشته است در بعضی اشیاء را بعد از غمت آلی علی حلاله و صاحب حبیبی سخن نخواهد بود
 از چه دعوی اشتراک انحال بیان آنحضرت و غیر وی صلی الله علیه و آله وسلم و ذکر این عبارت و معانی بر بزرگان می آید
 و اگر باشد هم ترتیب احکام آن از عدم انتفاع و رضو و اندلن منفی خواب بود که آن از خصایص آنحضرت است
 علیه و آله وسلم شنیده شده است که بعضی از جمله صوفیه در قریب این زمان دعوی بیدار می میکردند و از خواب بر میخاستند
 و نماز میکردند و میگویند و دعای نهایت هم درین مسأله بنمودند که غلبه شرک است که جمیع قیاس بر این است
 جعلت و در قیاس عدم انحصار حکم است بمفوض علیه و بالبد التوفیق از آنکه در حدیث لایام قلبی حدیث
 نوم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علیه السلام التوفیق بعد وادی از نماز صبح تا آنکه بر آخر آفتاب گرم شد و بعد از آن
 آنحضرت لشکر را انحال کرده که چرا طلوع آفتاب را چون بیدار بود دریافت و جواب داده است خودی
 ازین اشکال بدو و اب کجی آنکه طلب ادا کند شکند و دعایات اگر آنرا که متعلق باشد چنانکه از حق و عالم است
 این ندانید ستم است چنان و ادراک طلوع و غروب کار خیر است مدعی خود با بخت اگر چه یقینان بود و بکلی بیدار باشد
 و چشم بسته بود و غیر طلوع کند در غمی یا بعد از آن اگر چه بیدار است و در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را دعای است

که قلب وی ناظم نیست و این مطلب است و حالتی است که نام دیگر دودلی وی داین نام است و قصه نوم از صلاهی است
درین حالت بود و گفت نوی که هیچ نمیدانم و این است و فانی ضعیف است یعنی نمی توانست که عدم نوم قلب حالتی و این
است و ثابت بود و جمیع احوال و عبارت حدیث نیز برین داشت و بعضی نیز از اشکال باقی دارند و میگویند که اگر چه
او را که طلوع فجر همین است که قلب در آن کند و لیکن بی یابد که در باید مرور وقت طویل را از بر آنکه از این احوال
طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طویل است که نمی تواند که یکسره مستغرق نوم است و در فتح الباری
گفته که این استنباد مردود است یا آنکه شمال دارد که قلب شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آنوقت
مستغرق بوده باشد و جوی لازم نمی آید ازین وصف از نوم چنانکه در ادوات دیگر در فیه مستغرق نیست
در حالت القای وی و حکمت درین بیان شریعت بود بفعل و حصول انبساط زیرا که آن وقت در نفس
چنانکه در وقوع سهو در نماز گفته اند چون در حالت حرف بقیه که چشم نیز بیدار بود سهو واقع شده باشد
درین بقیه که سخن در آنست جز واقع نشود و لهذا گفته اند صحابه رضی الله عنهم که بود آنحضرت که چون نوم
میگردد بیدار نمی ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشد زیرا که ما در دنیا نمیگیم که در جهال و مقام وی است صلی الله
علیه و آله وسلم پس نوم وی و صلوة وی و نیاسان وی از ان ساجد است آنست نوم قلب بود بلکه از تصرف در حالتی
بنحالتی دیگر و مثل آن بگفته اند از آنکه ما سنت گردید برای آنکه انفس صاحب الماسب من القاصی
ابوبکر الصدیق و علی و بعضی از متصرف گفته اند که این انبساطی بجهت تعلق آنحضرت بند بر تو کسب بلال و
عدم تفرغ آن بتقدیر رب تعالی و این سخن نیز ضعیف است زیرا که این تو کسب تو فیق و تاکید و استقام
بود امر الهی بجهان نماز کمال تمیز و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا ینام است که مخفی
نمی ماند بر من حالت تنقاص و ضعیفی آنچنان مستغرق نمی شوم و در نوم که در بنام و در حدیث را گویند که این
قابل تخصیص کرده بقیه قلب را با دیگر حالت انتفاع و ضوای امید است زیرا که قول آنحضرت نیام عینی
و لا ینام قلبی جایست از قول عایشه که گفت بخواب میروی تو یا رسول الله شبی از آنکه در نگرانی داین کلامی است
که تعلق ندارد با تنقاص طهارت بلکه مطلق است با مرد و پس باید که محل کرده نمیشود نقطه او بر تعلق قلب و ظاهر عبارت
حدیث مطلق حال غریب است بی فقیه بحالتی مدنی حالتی و در بعضی روایات آمده است که فرمود من میثوم ای
میگویند شما احکایت پس جلد حق آنست که شیخ این سخن گفته اند تا هم باشد از حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نمی
میگویند نوم روی افتاده کردن و در حال ای داد و آورده که آنحضرت گفت بر جری خواب بکنند بر خود پس زود ادا

بپای بیاید که خود فرد و فردی و نشین که این نوم جنمیر است و صاحب بهاب گفته که روی ترین نوم نوم پیش است
 و نوم بر روی روی نو گفته که فرض میکند استقامت بر پشت آرزو را حتی نوم نهی و در دنیا و علم میگردد که خفتن
 بر چهار وجه است خفتن بر ظاهر را می خفتن که نظر میکنند و آسمان و کلبه و مکر میکنند و کلمات آن خفتن برین بر
 متعبدان و بر خیزندگان برای نماز شب و خفتن بسیار برای راحت گیرندگان بهضم طعام و خفتن بر روی برای
 لکون نخیان و خیزندگان و کما قال و نوب میکند آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم گاهی بر فرش و گاهی بر نفع و گاهی بر
 پلاس و گاهی بر زمین بود و فرارش دی از چرم که حشوا دین بود چنانکه گشت آنقدر از عادات شریف که
 شطرنج بهمال و کس و شرب و لباس و نکاح و نوم بود و کتاب و مواهب و لذت نفی کرده شد و جزئیات اوقات و دین
 و جواب و ابواب دیگر بسیار است و کتاب نیز در سعادت و شرف و شکست و غیر آن مذکور است در سرفاکیات بآن کرده شد فقط

خاتمه الطبع

الحمد لله و الله که درین اوان فیض اقتراان بسیارن توفیق ربانی دادر برکات غایت سمانی جلوه اهل کتاب
 مستطاب سعادت و شتاب هدایت و تاب مغرب و کانداهل دین و مجرب سایر سلیمان مصدر سعادت و خوت
 مسی به در ارج المیزه تنفس احوال سنوده فصال خباب حضرت سید المرسلین خاتم النبیین سرور
 کائنات خدام و رات صدقات و لا که لما خلقت الافلاک احمد محبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم تصنیف
 جامع علوم مقبول و مقبول حادی فروغ و اصل الفضل العظمی الفضا قدوة السالکین زیة العارفتین
 حضرت مولانا شایع الحق محدث دهلوی علیه رحمة الله القوی زین مبین تبصیح الالبین چند بار در
 مطبع مشی نوگشته و صاحب سی آئی ای واقع شهر لکهنو بجا طبع نمائی شده بود الحال حسب اصرار و شایعین
 بائین در مطبع مشی نوگشته و واقع بلده که کاخ نور خانه اصدان شهر لکهنو بر سر پستی و بلو بهمت سنوده
 فصال فرخنده و فیض القاب عالی بنایب مشی پرگ زان و شایع را گو مالک مطبع رام اقبال و از اهل ابر
 بعد حسن و خوبی بهزار خوش اسلوبی بهاد شده اند و دوم لباس طبع در بر کشیده و نور
 انطباع آراسته و بیزرسته گردیده قبول عالمش گردان خدا را پسندیده و آید و نظر
 آمین ثم آمین فقط

شرح بوستان - از یکجذ بار مطبوعه دہلی
نواید سعیدیہ -

لوائح حبانی -

رسالہ ستہ ضروریہ - غیر مطبوعہ

پند نامہ عطار -

کیمیائے سعادت فارسی -

اخلاق جلالی - محشلی -

اخلاق ناصری - کاغذ گندہ

ایضاً - کاغذ رسمی -

مستدرن جواہر -

مطالب رشیدی - مطبوعہ ۱۲۸۵ھ

مثنوی سلسبیل -

مثنوی شیخ بہلول -

مجالس عشاق - بالقصور -

منطق الطیر -

گلشن اسرار -

می باید شنید -

می باید دید -

نکات احسانی -

انشاء اسرار فرمیشین -

الکفایہ - فہرست دوم

مختار محبت -

ہوا و الشفاء - جدید شرح قصیدہ

بروزہ مطبوعہ ۱۲۸۵ھ

جامع طبیبی - حالات پنجم علیہ السلام

پیدائش نور محمدی سے تا وفات شریف

شرح قصیدہ بروزہ مطبوعہ نشر ہند

مقالات الصوفیہ - مطبوعہ غیر مطبوعہ

سفینۃ اولیاء - از شاہزادہ داراشکوہ

وصیت نامہ - مع رسالہ دانشدہی

مولود البنی -

تحریر الشہادتین - شرح سر الشہادتین

تحفۃ اثنا عشریہ - جلی قلم مطبوعہ ۱۲۸۵ھ

کتاب اخلاق و تصوف

مصلح الہدایت - ترجمہ عوارث -

مکتوبات جوانی حضرت شیخ شرف الدین

مطلع الانوار - مع حواشی جدیدہ -

نفحات الانس - سلسلۃ الذہب

نواہد الفتاوید از حضرت نظام الدین ہلوی

شہستان نکات و گلستان نکات

وائترہ صنعت گنجینہ صنایع تاریخی -

دانش نامہ جان پروری اخروش بلبلت غلام

رسالہ خازنعت - تقدیروندہ ہیر -

مخزن العلوم مہ نقشہ

گلشن خیال - تاج گوئی کے قاعدے

قول مفصل -

ابواب الجنان - جلد اول در

آداب و اخلاق اسلامی -

ایضاً - حصہ دوم -

کتب تواریخ انبیاء و اولیاء وغیرہ

سفینہ رحمانی -

عجائب القصص - مطبوعہ دہلی -

حیات القلوب - کامل ہر سہ جلد

جلد اول - مدح حالات انبیاء

جلد دوم - در تجزات و خبر آخر الزمان

جلد سوم - در بیان امامت -

جذب القلوب - الطوایر المحبوبہ -

روضۃ الصغاسات جلد میں کجائی -

گنجینہ سروری - سرور گنج تاریخی -

دلاوت و فات اولیائے کرام

وقایع شاہ معین الدین چشتی -

خزینۃ الاصفیاء - کامل دو جلد میں -

ترجمہ فوائد سعیدیہ - متضمن حالات

عمری اصفیاء مطبوعہ قادیان کاغذ سفید و گند

ایضاً کاغذ سفید و سہمی -

قصص الانبیاء - کلام سہمی - روضۃ الاصفیاء

ایضاً - خرد -

عجائب القصص مبسوط - حالات انبیاء

مترجمہ مولوی فخر الدین مطبوعہ ۱۸۸۹ء

تاریخ حبیب الہ

مجموعہ فتوحات و القدری - کامل در

ہر چار حصہ مطبوعہ ۱۸۸۹ء

۱۱ مغازی الصداقہ مخروق بہ نازمی السو

۲ و سو فتوح الشام - و فتوح المصر

اردو کجائی -

۴ - غرہ عرب - سرور گنج ترجمہ

فتوح الحجہ -

